



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

کَفَايَةُ الْمُؤَحِّدِينَ

تألیف

سید اسماعیل طبرسی نوری (ره)

« ۶ »

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

كفاية الموحدين في عقايد الدين

نويسنده:

سيد اسماعيل طبرسي نوري

ناشر چاپي:

مولى

ناشر ديڤيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
کفایة الموحدين في عقاید الدين جلد ۲	۱۶
مشخصات کتاب	۱۶
اشاره	۱۶
الباب الرابع في الإمامة	۱۷
اشاره	۱۷
مقدمت الإمامة	۱۷
المقدمة الاولى در بیان معنی امامت است	۱۷
المقدمة الثانية در اثبات حسن و قبح عقليين	۲۶
المقدمة الثالثة أن که اهل حق از همه مذاهب و ادیان اتفاق نمودند که جایز نخواهد بود عقلا نسبت اخلال واجبی از واجبات بسوی حقتعالی	۳۱
المقدمة الرابعة در بیان وجه حاجت بسوی امام و خلیفه بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم	۳۴
المقدمة الخامسة در بیان آنکه نصب امام و خلیفه واجب علی الله است یا واجب علی الامة	۳۶
اشاره	۳۶
ادله بر وجوب بودن امامت من الله و علی الله	۳۶
اشاره	۳۶
دلیل اول آنکه در مقدمه اولی در تعریف امامت گذشت که امامت «استخلاف من الرسول في اقامة الدين و انتظام امور المسلمین علی طبق قوانین الالهیه»	۳۷
دلیل دوم آنکه اگر امامت و خلافت من الله نباشد هر آینه لازم میآید که العیاذ بالله اغراء نمودن حضرت حق سبحانه و تعالی امت را بقبايح و شرور و منکرات و عدم تمامیت حجة بر عباد	۳۹
دلیل سیم بر آنکه خلافت و امامت واجب علی الله سبحانه و تعالی است لا واجب علینا قاعده لطف است	۴۱
دلیل چهارم بر وجوب نصب الولی و الخلیفة علی الله سبحانه و تعالی لا علینا قاعده وجوب اصلح است	۴۲
دلیل پنجم بر وجوب نصب الامام علی الله سبحانه لا علینا دلیل نقض است باینکه منصب جلیل امامت نظیر منصب نبوت و نالی رسالت است	۴۲
دلیل ششم بر اینکه امامت و خلافت تعیین آن واجب علی الله سبحانه است لا علینا آیات کثیره اند	۴۵
دلیل هفتم بر اینکه خلافت و امامت و تعیین آن واجب علی الله است لا علینا اخبار وارده در این بابست	۵۰
المقدمة السادسة در بیان آنکه امامت و خلافت بچه نحو نبوت و تقرر خواهد یافت	۵۴
المقدمة السابعة در بیان وجه بطلان طرق ثبوت امامت و خلافت بنا بر مذهب عامه از وجوه خمسة از اجماع و استخلاف و بیعت و شوری و قهر و غلبه	۵۶
اشاره	۵۶
اما بطلان امامت بقهر و غلبه	۵۷
اما بیان بطلان ثبوت امامت و خلافت بشوری	۵۷
اشاره	۵۷
ادله بر بطلان	۵۷
دلیل اول بر بطلان آن	۵۷
دلیل دوم بر بطلان شوری و مشورت در امر خلافت عقلا	۵۹
دلیل سیم بر بطلان شوری و مشورت در امر خلافت عقلا	۶۱
دلیل چهارم بر بطلان مشورت در امر خلافت و امامت خصوص شوری واقعة در خلافت عثمان است	۶۱
جهات بطلان مذهب مخالفین	۶۸
اشاره	۶۸
وجه اول آنکه عمر بن خطاب در این تدبیر شوری و مقاله خود بنحو مذکور یا صادقست یا کاذب	۶۸
وجه دوم آنکه در حق امیر المؤمنین علیه السلام عیبی و نقصی نتوانست بگیرد	۶۹
وجه سیم آنکه تمنا و آرزو نمودن عمر بن الخطاب حیوة ابو عبیده بن الجراح و سالم مولای حدیفة را	۷۱

۷۶	وجه چهارم لزوم تقدم ابو عبيده و سالم بر عمر و ابا بکر
۷۷	وجه پنجم آنکه عمر خود درین قضیه شوری اعتراف نمود بر اینکه اگر حضرت امیر خلیفه باشد مردم را بر طریقه حقه و مهجۀ البیضا راه میبرد
۸۱	اما بیان تفصیل بطلان ثبوت خلافت و امامت بیعت
۸۱	اشاره
۸۱	اول آنکه دلیل بر حجیت بیعت بهیچ وجه من الوجوه نداریم نه عقلا و نه شرعا
۸۲	دویم آنکه مراد بیعت نمودن خاق شخص را از برای امامت و خلافت و اختیار ایشان امامت را بیعت یا بیعت تمام امت است یا بعض امت دون بعض و هردوی آن باطلست
۸۲	سیم بر بطلان ثبوت خلافت و امامت بیعت خصوص بیعت واقعه در یوم سقیفه است از برای ابا بکر و بیعت واقعه در شوری از برای عثمان بن عفان
۸۵	و اما بیان تفصیلی بطلان ثبوت امامت و خلافت باستخلاف
۹۱	اما بیان تفصیلی بطلان ثبوت امامت و خلافت باجماع
۹۱	اشاره
۹۱	اما مقدمه در بیان بعضی از اخبار که موجب بصیرت کثیری از مطالب است
۱۱۳	مقاله اول در بیان کیفیت اصل واقعه سقیفه بنی ساعده
۱۲۴	المقاله الثانیه در تحقیق معنی اجماع و بیان تحقق و عدم تحقق آن در مورد
۱۵۱	مقاله ثالثه در بیان مدرک اجماع و وجه حجیت او و صحت استدلال باو
۱۵۱	اشاره
۱۵۱	اما العقل
۱۵۲	و اما الاجماع چنان که ظاهر استدلال غیر امدیست از علماء ایشان
۱۵۳	و اما الکتاب پس تمسک نمودند علماء عامه از برای حجیه اجماع بچند آیه
۱۵۳	اشاره
۱۵۳	آیه اولی قوله فی سورة النساء و من یشاقق الرسول من بعد ما تنزلت له الهدی و یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولى و نضله خهتم و ساءت مصیراً
۱۵۵	آیه الثانیة قوله تعالی و کذبت جفلاًکم أمئاً و منطاً ینکونوا شهتاء علی الناس و یكون الرسول علیکم شهیداً
۱۵۶	آیه ثالثه قوله تعالی فإن تنازعتم فی شیء فرددوه إلی الله و الرسول
۱۵۷	و اما سنه پس آن جمله اخباریست که نقل شده است
۱۶۰	المقدمه الثامنه در بیان آنکه خلافت و امامت که نیابۀ عن الله و رسوله است فی امور الدین و الدنیا چنانکه در مقدمه اولی در تعریف امامت بیان شده است آیا مشروط بعصمت است یا نه
۱۶۰	اشاره
۱۶۳	فبقول آنکه دلیل بر شرطیت عصمت در امام و خلیفه وجوهیست از عقل و نقل
۱۶۳	دلیل اول آنکه حفظ نظام نوع مکلفین منوط بوجود ولی و حافظ دین و منوط بعصمت آن حافظ است
۱۶۶	دلیل دویم آن که اتمام حجت حسبجانه و تعالی از جانب بر کافه عباد بعد از ثبوت تکلیف و بعث رسول و انزال کتب موقوفست بر عصمت ولی و خلیفه و جانشین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
۱۶۷	دلیل سیم آن که اگر خلیفه و جانشین حضرت رسول که باید مبین کتاب و سنۀ او باشد از برای امت مأمون و معصوم از خطا و زلل نباشد
۱۶۷	دلیل چهارم آنکه اگر خلیفه و جانشین حضرت رسول در امور دین و دنیای امتان او معصوم و مأمون از خطا و خلل و زلل نباشد هرآینه لازم خواهد آمد نقض غرض الهی در جعل احکام و انزال کتاب
۱۶۸	دلیل پنجم بر شرطیت عصمت بر خلافت و امامت از روی قاعده وجوب اصلاح است بآنچه متعلق است بنظام کل علی اتم وجوه الممكنة
۱۶۸	دلیل ششم بر شرطیت عصمت در امام و خلیفه قاعده وجوب لطفست
۱۶۹	دلیل هفتم بر شرطیت عصمت للامام و الخلیفه آنکه اگر امام معصوم و مأمون از زلل و خطا و خلل نباشد لازم میآید لغویت وجود امام و منتفی شدن وجه حاجت بسوی امام
۱۶۹	دلیل هشتم بر شرطیت عصمت در امامت و خلافت لازم آمدن تنسلسل است بر فرض عدم عصمت
۱۷۰	دلیل نهم آنکه امام چنانکه در تعریف امامت که متفق علیه طرفین است باید کسی باشد که واجب باشد بر تمام امت متابعت او و اقتداء باو
۱۷۱	دلیل دهم آن که اگر امام و خلیفه معصوم و مأمون از خلل و زلل نباشد هرآینه لازم خواهد آمد اجتماع ضدین از جانب حق تعالی
۱۷۱	دلیل یازدهم آنکه اگر جایز باشد فسق و کذب و خطا از امام و خلیفه هرآینه لازم خواهد آمد رد شهادت او
۱۷۱	دلیل دوازدهم آنکه اگر جایز باشد فسق و کذب و خطا از امام هرآینه لازم خواهد آمد عدم قبول خیر او
۱۷۱	دلیل سیزدهم آنکه اگر جایز باشد صدور ذنب و فسق و کفر از امام و خلیفه

دلیل چهاردهم آنکه اگر جایز باشد صدور ذنب و کفر و نفاق از امام و خلیفه با غلبه وقوع آن عاده در خارج لازم خواهد بود بر رعیت که اجراء حدود نمایند بر امام و خلیفه..... ۱۷۱

دلیل پانزدهم آنکه اگر امام جایز الخطا و الذنب و الزلل باشد هرآینه لازم خواهد آمد دخول او در حزب شیطان ۱۷۱

دلیل شانزدهم آنکه اگر امام جایز الذنب و المعصیه و الخطا باشد جایز خواهد بود عقلا و واقع خواهد بود عاده که حکم نمایند بین المترافعین بغیر ما انزل الله ۱۷۱

دلیل هفدهم آنکه اگر جایز باشد صدور ذنب و فسق و خطایا از امام و خلیفه هرآینه لازم خواهد آمد ضعف عذاب الهی بر امام و خلیفه..... ۱۷۲

دلیل هجدهم آنکه اگر امام جایز الذنب و الفسق و المعاصی باشد هرآینه جایز خواهد بود مذمت نمودن امام و خلیفه..... ۱۷۳

دلیل نوزدهم آنکه اگر امام و خلیفه جایز الذنب و العصیان و الفسق باشد هرآینه لازم خواهد آمد که هادی بسوی حق نباشد نه در حال معصیت و نه در غیر حال معصیت..... ۱۷۳

(دلیل بیستم) آنکه اگر امام و خلیفه جایز الذنب و الخطا باشد هرآینه لازم خواهد آمد که محل توبیح و ملامت پروردگار واقع شود..... ۱۷۳

دلیل بیست و یکم و قوله تعالی و اذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتقهن قال انی جاعلک للناس اماما قال و من ذریتی قال لا یتان عهدی الظالمین..... ۱۷۳

دلیل بیست و دویم آیه شریفه اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ..... ۱۷۹

دلیل بیست و سیم آیه شریفه اُفَمَنْ كَانَ عَلَیْهِ بَیِّنَةٌ مِنْ رَبِّهِ وَ یَتْلُوهُ شَهِدًا مِنْهُ..... ۱۸۷

دلیل بیست و چهارم آیه شریفه اُطِيعُوا اللَّهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ..... ۱۸۹

دلیل بیست و پنجم آیه شریفه مباحله است من قوله تعالی نذغ الله و ابناءکم و بنساءکم و بنساءکم و انفسکم..... ۱۹۰

دلیل بیست و ششم آیه تطهیر است من قوله تعالی اِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلِ النَّبِیِّتِ وَ یَطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا..... ۱۹۱

دلیل بیست و هفتم آیه شریفه وَ کَذَٰلِکَ جَعَلْنَاکُمْ اُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَی النَّاسِ وَ یَتَّخِذَ الرَّسُولُ عَلَیْکُمْ شَهِدًا..... ۱۹۷

دلیل بیست و هشتم آیه شریفه وَ یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا لَئِن لَّمْ یُرْسَلْ عَلَیْکُمْ بِاللَّهِ شَهِدًا نَبِیِّی وَ یَتَنَبَّأُکُمْ مِنْ عِنْدِ عِلْمِ الْکِتَابِ..... ۱۹۸

دلیل بیست و نهم آیه شریفه وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا..... ۲۰۰

دلیل سی ام آیات وارده که مشتمل بر لفظ صراط و صراط المستقیم و صراطی..... ۲۰۲

دلیل سی و یکم آیه شریفه فَسَمِعُوا اَهْلَ الذِّکْرِ اِنْ کُنْتُمْ لَا تَقْلَمُونَ *..... ۲۰۳

دلیل سی و دویم قوله تعالی وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا اُمَّةً یَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ یُغْدَلُونَ..... ۲۰۵

دلیل سی و سیم قوله تعالی اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَٰئِکَ هُمُ خَیْرُ النَّبِیَّةِ..... ۲۰۶

دلیل سی و چهارم قوله تعالی فی سورة العصر..... ۲۰۸

دلیل سی و پنجم آیه شریفه اِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِکَتَهُ یُصَلُّونَ عَلَی النَّبِیِّ اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَیْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِیْمًا..... ۲۰۸

دلیل سی و ششم آیه شریفه سَلَامٌ عَلَیْهِ اَیُّهَا النَّبِیِّینَ..... ۲۰۹

دلیل سی و هفتم سوره مبارکه حمد..... ۲۱۰

دلیل سی و هشتم اکثر آیاتی که در شأن اهلبیت رسالت نازلشد که حسیحانه و تعالی ایشان را مدح فرموده است بصفات و حالاتیکه ملازم با عصمت است..... ۲۱۱

دلیل سی و نهم اخبار بسیاری که وارد شده است از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در بیان فضایل و مقامات علی ابن ابیطالب علیه السلام و اهلبیت طهارت..... ۲۱۱

دلیل چهلم حدیث متواتر الحق مع علی و علی مع الحق..... ۲۱۲

المقدمة التاسعة آنکه از جمله از شرایط امامت و خلافت آنستکه آن امام و خلیفه که خود را نایب مناب و قائم مقام سید رسل میداند و متحمل اعیان خلافتست باید صاحب معجزات و آیات باهرات باشد..... ۲۱۲

المقدمة العاشرة آنکه از جمله شرایط امامت و خلافت اعلمیت امام و خلیفه است از جمیع امت..... ۲۲۸

المقدمة الحادية عشر در بیان آنکه از شرایط امامت و خلافت آنکه آن امام و خلیفه باید هاشمی نسب و از ذوی القربی و اهل بیت رسول خدا باشد..... ۲۴۸

اشاره..... ۲۴۸

دلیل اول آنکه عاده الله بر این جاری شد که خلیفه و جانشین هر پیغمبری را از اهل او قرار میداد..... ۲۵۰

دلیل دویم آنکه بناء عقلا کافی و اتفاق ایشان است بر تقدیم اهلبیت و ذوی القربی از خود..... ۲۵۱

دلیل سیم آنکه امامت و خلافت اهلبیت و ذوی القربی از هر پیغمبری اقرب بسوی طاعت مکلفین است یا خلافت و امامت اجانب و اباعد از هر پیغمبر..... ۲۵۲

دلیل چهارم آنکه انبیا و رسل عند الله سبحانه و تعالی در محل رفیع از عزت و قرب و زلفی میباشند..... ۲۵۲

دلیل پنجم آیه شریفه اِنَّمَا یُرِیدُ اللَّهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلِ النَّبِیِّتِ..... ۲۵۳

دلیل ششم قوله تعالی وَ اُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِکُنَّابِ اللَّهِ..... ۲۵۳

دلیل هفتم قوله تعالی اِنَّ اللَّهَ اصْطَفٰی اٰدَمَ وَ نُوحًا وَ اٰلَ اِبْرٰهیمَ وَ اٰلَ عِمْرٰنَ عَلَی الْعَالَمِینَ ذُرِّیَّةً بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِیعٌ عَلِیْمٌ..... ۲۵۳

دلیل هشتم اخبار بسیاری که وارد شده است از طرق عامه و خاصه..... ۲۵۳

- المقدمة الثاني عشر در جوامع صفات امام و خلیفه..... ۲۵۵
- اشاره ۲۵۵
- شرط اول آنکه باید آن امام و خلیفه نسب شریفش مطهر از رجس و دنس از عهر آباء و بطن امهات و خالی از شبهه باشد..... ۲۵۵
- شرط دویم آنکه باید آباء و امهات آن امام و خلیفه همیشه مسلم و خداپرست و پیروی کننده دین خدا باشد..... ۲۵۵
- شرط سیم آنکه باید امام تام الخلقه باشد..... ۲۵۶
- شرط چهارم آنکه منزّه و مبرا باشد از خوره و پیسی و درشت خوئی و بدخلقی از رذایل صفات و دنات حالات..... ۲۵۶
- شرط پنجم آنکه علامت امام در تولد او آنکه پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد شود و چون متولد شد صدا شهادتین بلند نماید..... ۲۵۶
- شرط ششم آنکه از علامت امام آنستکه خواب و بیداری او یکسان باشد..... ۲۵۶
- شرط هفتم آنکه زره پیغمبر و اسلحه آنسرور بر قامت امام موزون شود..... ۲۵۶
- شرط هشتم آنکه آن امام و خلیفه باید معصوم و مطهر از همه خطاها و زلل باشد من اول عمره الی آخر عمره..... ۲۵۶
- شرط نهم آنکه آن امام و خلیفه باید صاحب معجزات و آیات باهرات باشد..... ۲۵۶
- شرط دهم آنکه عالم باشد بهرچه در امامت محتاج بآنست از علوم دینی و دنیوی..... ۲۵۶
- شرط یازدهم آنکه امام و خلفه باید اشجع از جمیع امت باشد..... ۲۵۸
- شرط دوازدهم آنکه باید امامت و خلافت او عام باشد بر سر همه امت..... ۲۵۸
- شرط سیزدهم آنکه باید قرب و منزلت آن امام عند الله و رسوله و اطاعت و انقیاد او امر حسیبانه و تعالی و رسول از همه بیشتر باشد..... ۲۵۸
- (شرط چهاردهم) آنکه آن امام باید معصوم و مطهر باشد..... ۲۵۸
- شرط یازدهم آنکه موارث انبیاء جمیعا باید در نزد امام ودیعه باشد..... ۲۵۹
- شرط شانزدهم آنکه باید امام مؤید من عند الله و مستجاب الدعوة باشد..... ۲۵۹
- شرط هفدهم آنکه باید امام مؤید بروج القدس باشد که با او همیشه سخن بگوید..... ۲۵۹
- شرط هجدهم آنکه ملائکه و روح باید بر امام نازل شوند در لیله قدر و مقدرات امور خلاق را در آن سنه بر او عرض نمایند..... ۲۵۹
- شرط نوزدهم آنکه باید اسم اعظم پروردگار در نزد امام باشد..... ۲۵۹
- شرط بیستم آنکه روح مقدس امام باید در هر شب جمعه باسماں عروج داده شود تا بعرش الهی رسیده و هفت شوط طواف نماید..... ۲۵۹
- فصل اول در استدلال نمودن بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ببرهان عقل و دلیل عقلی..... ۲۶۵
- اشاره..... ۲۶۵
- دلیل اول آنکه الامامة هی الخلافة الكبرى..... ۲۶۵
- دلیل دویم آنکه گذشت در مقدمات امامت که عقل قطعی حاکم است بوجوب عصمت امام و خلیفه..... ۲۶۷
- دلیل سیم آنکه از شرایط امامت و خلافت اعلامیه امام و خلیفه است از جمیع امت..... ۲۶۷
- دلیل چهارم آنکه گذشت در مقدمات سابقه مفصلا و مشروحا که امام و خلیفه باید در جمیع صفات بعد از پیغمبر افضل از همه امت باشد..... ۲۶۸
- دلیل پنجم آنکه در مقدمات امامت گذشت که خداوند تبارک و تعالی افعال او منزّه است از قیاح و شرور و ممتنع است که اخلال بواجبی از واجبات نماید..... ۲۷۱
- دلیل ششم آنکه در مقدمات امامت گذشت که لطف واجبست بر حسیبانه و تعالی..... ۲۷۲
- دلیل هفتم آنکه گذشت در مقدمات امامت که واجبست بر حسیبانه و تعالی در مقام افعال آنچه اصلاح بنظام الكل وافید است بسوی نظام آفرینش کلی علی وجه الاتم و الاصلح..... ۲۷۳
- دلیل هشتم آنکه گذشت در مقدمات امامت که نقض غرض از مقیحات ذاتیه است در حکم بقیح ذاتی..... ۲۷۵
- دلیل نهم آنکه از بدیهیات در نزد عقولست که شخص جاهل بشیئی و غیر عالم بحقیقت آن شیئی نمیتواند که هادی و دلیل دیگری واقع شود در معرفت بآن شیئی..... ۲۷۶
- دلیل دهم آنکه لو لا امامة مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب..... ۲۷۶
- علیه السلام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم للزم انتفاء فواید وجودیه الامام..... ۲۷۷
- دلیل یازدهم آنکه گذشت در مقدمات امامت که از جمله شرایط صحت امامت و خلافت قادر بودن آن امام و خلیفه است بر اتیان بمعجزه و خارق عادت در مقام حاجت بآن..... ۲۷۷
- دلیل دوازدهم - آنکه اهمال امر امامت و خلافت من الله تعالی و رسوله چنانکه علماء عامه قائلند بآنکه خدا و رسول او را مهمل گذاشته اند و تعیین شخص معینی را نفرموده اند موجب اغراء عباد الله و عامه مکلفین است در فساد و فتن..... ۲۷۸
- دلیل سیزدهم آنکه امر الخلافة و الامامة و وجوب طاعة الامام از اعظم احکام دین و اهم آئین مسلمین است..... ۲۷۸
- دلیل چهاردهم آنکه گذشت در مقدمات امامت که چون انسان مدنی باطبیع است..... ۲۷۹

دلیل پانزدهم آنکه امام رئیس کل و مطاع کل خواهد بود ۲۷۹

دلیل شانزدهم آنکه از جمله طرق اثبات امامت نظیر اثبات نبوت که بر طبق قواعد عقلیه است ۲۸۰

دلیل هفدهم آنکه شبهه نخواهد بود عند جمیع فرق علماء علماء اهل الاسلام که قرآن صاحب وجوه و تأویلات و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مبین و عام و خاص و ظاهر و باطن بلکه سبعة بطون و سبعین بطونا خواهد بود ۲۸۱

دلیل هیجدهم آنکه خداوند عالم امر بوصیت فرمود مر عباد را ۲۸۲

(دلیل نوزدهم) الزام نمودن هشام، عمرو بن عبید را در مسجد بصره در باب امامت ۲۸۳

دلیل بیستم الزام نمودن هشام بن حکم عالم شامی را در محضر حضرت صادق ع ۲۸۵

فصل دوم در استدلال نمودن بر امامت و خلافت مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بکتاب الله سبحانه و تعالی من الایات المستدل بها علی المطلوب ۲۸۸

اشاره ۲۸۸

دلیل اول از آیات قرآنی **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ** ۲۸۸

اشاره ۲۸۸

مقاله اولی در شأن نزول آیه اتفاق نمودند مفسرین از خاصه و عامه بر این که آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نازلشد ۲۸۸

مقاله ثانیه در کیفیت استدلال بایه شریفه در امامت و خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام ۲۹۱

مقاله ثالثه در بیان مناقشات جماعتی از متأخرین از علماء متعصبین از عامه و جواب آن ۲۹۳

دلیل دوم از آیات وافی هدایه **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ يَكُلُ قَوْمٌ هَادٍ** ۲۹۷

دلیل سیم از آیات قرآنی **إِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا بَقَوْلِ اللَّهِ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** ۲۹۸

دلیل چهارم از آیات قرآنی **وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبَّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَمَهَا قَالَ إني جاعلک للناس إماماً قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ** ۲۹۹

دلیل پنجم از آیات قرآنی **أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُنْفِقُ شَاهِدًا مِنْهُ** ۳۰۱

دلیل ششم از آیات قرآنی **أَفَمَنْ يَهْدِي إني الْحَقُّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي** ۳۰۴

دلیل هفتم از آیات قرآنی **أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَرْوَاجِهِمْ أَمْهَاتِهِمْ وَ أُولَئِكَ الْأَرْحَامُ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ** ۳۰۶

دلیل هشتم از آیات قرآنی **وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ** ۳۰۸

دلیل نهم از آیات قرآنی **وَ سَنَلِّمُنَا مِنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ قَوْلِهِ تَعَالَى وَ قَفَّوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ** ۳۰۹

دلیل دهم از آیات قرآنی **إِنَّمَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَنْعَرِ مِنْكُمْ** ۳۱۱

دلیل یازدهم از آیات قرآنی **فَقُلْ لِمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا مِنْ آيَاتِهِمْ وَ آيَاتِهِمْ وَ بَيِّنَاتِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ وَ أَنْفُسِكُمْ ثُمَّ نَسْتَهْلِجُ (الح)** ۳۱۲

دلیل دوازدهم از آیات قرآنی **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ الْإِسْلَامُ دِينًا وَ آيَةً شَرِيفَةً إِنَّمَا الرَّسُولُ بَلَّغٌ لِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكُ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ نَمُ نَفَعَلْ فَلَمَّا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَخْتَصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** ۳۱۴

اشاره ۳۱۴

مقاله اولی در شأن نزول دو آیه ۳۱۴

مقاله ثانیه در نقل حدیث حدیثه بسند و روایات علماء و مورخین عامه ۳۱۶

مقاله ثالثه در بیان نقل کلمات علماء عامه و روات ایشان ۳۲۱

مقاله رابعه در نقل ابیات و مداحی که در قضیه یوم غدیر نقل نموده اند ۳۳۴

مقاله خامسه در استدلال باین حدیث متواتر بین خاصه و عامه ۳۳۶

مقاله سادسه در ذکر بعضی از مناقشات وارده بر حدیث غدیر خم از علماء عامه و جواب از آن ۳۴۳

اشاره ۳۴۳

اول آنکه این حجر در صواعق محرقة و قوشچی و عضدی و بعضی از دیگران منع نموده اند تواتر حدیث غدیر خم را ۳۴۳

دوم آنکه منع مینمانیم که مولى بمعنى اولی بتصرف باشد ۳۴۳

سیم آنکه قاضی روزبهان گفته است ۳۴۴

چهارم آنکه مولى بمعنى اولی بتصرف نیامده ۳۴۴

پنجم آنکه بر فرض تسلیم که مولى بمعنى اولی بتصرف اطلاق و عموم آن ممنوع است ۳۴۴

ششم آنکه سلمنا که مراد اولویت و خلافت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام باشد لکن باینمطلب ثابت نمیشود بطلان خلافت و امامت خلفاء ثلثه ۳۴۵

مقاله سابعه در نقل خطبه وارده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم ۳۴۵

- فصل سیم در استدلال بر امامت و خلافت بلافضل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام باخبار وارده مسلمه از طرفین از خاصه و عامه ۳۵۸
- اشاره ۳۵۸
- اخبار وارده در منقبت امیر المؤمنین از طریق عامه ۳۵۸
- اشاره ۳۵۸
- طایفه اولی از اخبار وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و روایاتی است که نصند بر امامت و خلافت بلا فضل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ۳۵۸
- اشاره ۳۵۸
- حدیث اول محمد بن ابراهیم حموینی که از اعظم علماء عامه است باسناد خود از ابن عباس نقل کرده است ۳۵۸
- حدیث دوم ابن مغازلی شافعی که از افاضل عامه است باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده ۳۵۸
- حدیث سیم نیز ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن عباس روایت کرده ۳۵۹
- حدیث چهارم محمد بن مؤمن شیرازی ۳۵۹
- حدیث پنجم سفیان ثوری از مسعودی و مجاهد از سلمان فارسی نقل کرده است ۳۶۰
- حدیث ششم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابی مخنف لوط بن یحیی روایت کرده است ۳۶۰
- حدیث هفتم موفق ابن احمد اخطب خوارزمی معروف بصدر الانمه که از اعیان علماء ایشانست در کتاب فضایل امیر المؤمنین علیه السلام باسناد خود روایت کرده است ۳۶۰
- حدیث هشتم ابن مغازلی شافعی باسناد خود از ابو ذر روایت کرده است ۳۶۱
- حدیث نهم صدر الانمه اخطب خوارزمی در کتاب فضایل امیر المؤمنین بسند خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است ۳۶۱
- حدیث دهم صدر الانمه اخطب خوارزمی باسناد خود نقل کرده ۳۶۱
- حدیث یازدهم ابراهیم بن محمد حموینی که از اعظم علماء عامه است باسناد خود نقل نموده ۳۶۲
- حدیث دوازدهم ابراهیم بن محمد حموینی باسناد خود از ابن عباس نقل کرده است ۳۶۲
- حدیث سیزدهم محمد بن ابراهیم حموینی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است ۳۶۳
- حدیث چهاردهم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از زید بن ارقم نقل نمود ۳۶۳
- حدیث پانزدهم احمد بن حنبل در مسند خود از انس بن مالک روایت کرده است ۳۶۳
- حدیث شانزدهم ابن مغازلی شافعی بسند خود از عبد الله بن بریده روایت کرده است ۳۶۳
- حدیث هفدهم صدر الانمه اخطب خوارزمی همین حدیث را بهمین سندی که ذکر شد نقل نمود ۳۶۴
- حدیث هجدهم صدر الانمه اخطب خوارزمی بسند خود از علی بن محمد بن المنکدر روایت کرده است ۳۶۵
- حدیث نوزدهم محمد بن ابراهیم حموینی باسناد خود از ابن عباس نقل کرده است ۳۶۵
- حدیث بیستم نیز محمد بن ابراهیم حموینی بسند خود از ابن عباس نقل نموده ۳۶۵
- حدیث بیست و یکم احمد بن حنبل بسند خود از سلمان فارسی روایت کرده است ۳۶۵
- حدیث بیست و دوم نیز احمد بن حنبل از انس بن مالک از سلمان روایت کرده است ۳۶۷
- حدیث بیست و سیم صدر الانمه اخطب خوارزمی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده ۳۶۷
- حدیث بیست و چهارم ابن ابی الحدید از شیخ خود ابو جعفر اسکافی او بسند خود از ابو ذر روایت کرده است ۳۶۷
- حدیث بیست و پنجم ابن مغازلی شافعی بسند خود از عدی بن ثابت روایت کرده است ۳۶۷
- حدیث بیست و ششم ابن مردویه که از مشایخ عظام عامه است از انس بن مالک روایت کرده ۳۶۷
- حدیث بیست و هفتم نیز ابن مردویه از عقیبة بن عامر روایت کرده ۳۶۷
- حدیث بیست و هشتم صدر الانمه اخطب خوارزمی بسند خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده ۳۶۸
- حدیث بیست و نهم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بسند خود از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده ۳۶۹
- حدیث سی ام صاحب کتاب بشارة المصطفی بسند خود نقل نموده است ۳۶۹
- حدیث سی و یکم عمر بن خضر صاحب کتاب وسیلة المتعبدين از ابو ذر غفاری روایت کرده است ۳۶۹
- حدیث سی و دوم محمد بن ابراهیم حموینی در کتاب فرآند السمطين بسند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده ۳۶۹
- حدیث سی و سیم کثیری از اخبار وارده در تفسیر آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۳۷۰

- حدیث سی وچهارم فقیه ابن مغزالی شافعی بسند خود از ابن مسعود نقل نموده ۳۷۰
- حدیث سی وپنجم عیسی بن یوسف همدانی بسند خود از سلیم ابن قیس نقل نموده است ۳۷۱
- حدیث سی وششم ابن عقده حافظ و ابن جریر طبری و حاکم ابو القاسم باسناد خود از حذیفه بن الیمان نقل نموده اند ۳۷۱
- حدیث سی وهفتم محمد بن ابراهیم حموینی که از اعظم اهل خلافت باسناد خود نقل نموده است ۳۷۱
- حدیث سی وهشتم صدر الانمه اخطب خوارزمی بسند خود از جابر روایت کرده است ۳۷۲
- حدیث سی ونهم اخباریستکه در ذیل تفسیر آیه اَلنَّبُؤْمُ اَکْمَلْتُ لَکُمْ دِیْنَکُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی علماء و مفسرین عامه نقل کرده اند ۳۷۲
- حدیث چهلم همه نصوصات از اخباریکه علماء و روات عامه در باب حدیث غدیر خم نقل کرده اند ۳۷۲
- حدیث چهل ویکم عبد الله بن عمر بن الخطاب نقل کرده ۳۷۲
- طایفه ثانیه از اخبار در نص رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بر وجوب تمسک بتقلین از روایات عامه ۳۷۷
- طایفه ثالثه از اخبار داله بر امامت و خلافت بلافضل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام اخبار وارده از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث اتحاد نورین است ۳۸۰
- اشاره ۳۸۰
- حدیث اول محمد بن ابراهیم حموینی در کتاب فرأند السمطین از سلمان فارسی رضی الله عنه ۳۸۰
- حدیث دوم نیز محمد بن ابراهیم حموینی نقل نموده ۳۸۱
- حدیث سیم نیز محمد ابن ابراهیم حموینی از ابو هریره نقل نمود ۳۸۱
- حدیث چهارم و پنجم و ششم نیز محمد بن ابراهیم حموینی بسند خود از ابن عباس از پدرش از جدش و از ابن منذر و از سلمان همین حدیث را نقل نمود ۳۸۱
- حدیث هفتم و هشتم و نهم ابن مغزالی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از سلمان و ابو ذر و جابر نقل نموده ۳۸۱
- حدیث دهم ابن شبرویه دیلمی در کتاب فردوس ۳۸۲
- حدیث یازدهم صدر الانمه اخطب خوارزمی از عبد الله بن عمر روایت کرده است ۳۸۳
- حدیث دوازدهم صاحب کتاب مناقب الفخره بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است ۳۸۳
- حدیث سیزدهم و پانزدهم و شانزدهم صدر الانمه بسند خود از ابن عباد از پدرش از جدش و از حماد بن سلمه از ثابت و عبد الله بن مسعود چندی طرق نقل کرده است اتحاد نورین را ۳۸۳
- حدیث هفدهم صدر الانمه اخطب خوارزمی از ابو سلیمان راعی از رسول الله روایت کرده ۳۸۳
- حدیث هجدهم نیز ابن مغزالی بسند دیگر از جابر بن عبد الله روایت کرده است ۳۸۴
- حدیث نوزدهم و بیستم و بیست و یکم ابن ابی الحدید در نقل فضایل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بچهار سند نقل نموده است ۳۸۴
- طایفه رابعه از اخبار داله بر خلافت بلا فضل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اخبار وارده از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در وجوب اقتداء بامیر المؤمنین و وجوب متابعت و پیروی نمودن او و اولاد طاهرین او ۳۸۵
- اول از طرق و روایات علماء عامه چنانکه محمد بن ابراهیم حموینی از ابن عباس نقل نموده ۳۸۵
- دوم نیز محمد بن ابراهیم بسند صحیح خود روایت کرده ۳۸۵
- سیم نیز حموینی از زید بن ارقم روایت کرده ۳۸۵
- چهارم نیز محمد بن ابراهیم حموینی از ابو ایوب انصاری روایت کرده است ۳۸۵
- پنجم نیز محمد بن ابراهیم حموینی بسند خود از حذیفه نقل کرده ۳۸۷
- ششم نیز محمد ابن ابراهیم باسناد خود از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است ۳۸۷
- هفتم نیز محمد ابن ابراهیم حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است ۳۸۷
- هشتم ابن شاذان از طرق و روایات عامه و نیز صدر الانمه موفق ابن احمد و صاحب کتاب حلیه الاولیا و ابن ابی الحدید از جابر بن عبد الله روایت کرده اند ۳۸۷
- نهم نیز ابن شاذان بطریق دیگر از روات عامه از ابن عباس روایت کرده ۳۸۷
- دهم نیز ابن شاذان بطریق دیگر از روایات از سعید بن جناح روایت کرده است ۳۸۸
- یازدهم صدر الانمه موفق بن احمد ۳۸۸
- دوازدهم نیز صدر الانمه موفق بن احمد از عبد الله ابن مسعود روایت کرده است ۳۸۹
- سیزدهم ابن مغزالی شافعی باسناد خود از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده ۳۸۹
- چهاردهم دردستی بسند خود از ابن عباس روایت کرده ۳۸۹
- پانزدهم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب حلیه الاولیاء آورده است ۳۸۹

- ۳۸۹..... شازدهم محمد بن ابراهیم حموی در کتاب فراید السمطین از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده
- ۳۹۲..... طایفه خاسه از اخبار داله بر خلافت و امامت بلافضل مولانا امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه التلام اخبار وارده از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم است در اینکه علی بن ابیطالب علیه التلام امیر المؤمنین و سید الوصیین و قائد الغر المحجلین است
- ۳۹۲..... اشاره
- ۳۹۲..... اول صدر الانمه اخطب خوارزمی بسند خود از اصبع بن نباته و او از زید بن صوحان و او از حدیفه روایت کرده است
- ۳۹۲..... دوم این شیرویه در کتاب فردوس از حدیفه نقل نمود
- ۳۹۲..... سیم مسعودی بسند خود از ابی داود و از ابو هریره نقل کرده است
- ۳۹۲..... چهارم و پنجم و ششم عیاد بن یعقوب اسدی از ابو هریره و ابراهیم تقفی از عبد الله بن جبلیه و هم چنین ستیری بن عبد الله باسناد خود نقل نموده اند
- ۳۹۳..... هفتم اخطب خوارزمی در کتاب مناقب بسند خود روایت کرده است
- ۳۹۴..... هشتم نیز صدر الانمه اخطب خوارزمی از ابن عباس روایت کرده است
- ۳۹۴..... نهم خطیب عمری صاحب مشکوٰۃ المصابیح باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است
- ۳۹۴..... دهم این مردویه بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است
- ۳۹۴..... یازدهم صدر الانمه در کتاب مناقب از انس بن مالک روایت کرده
- ۳۹۴..... دوازدهم نیز صدر الانمه در کتاب مناقب بطریق دیگر از انس بن مالک باین نحو روایت کرده
- ۳۹۶..... سیزدهم این مردویه بسند خود از بریده روایت کرده است
- ۳۹۶..... چهاردهم حافظ ابو یکر باسناد خود از ابن عباس روایت کرده
- ۳۹۶..... پانزدهم محمد بن ابراهیم حموی از عبد الرحمن بن سهیمان روایت کرده
- ۳۹۶..... شانزدهم ابن شانان از طریق علماء و روات عامه بچهارده روایت نقل نموده اند
- ۳۹۸..... هفدهم مالکی در کتاب فصول المهمه بسند خود از جهنی آورده است
- ۳۹۸..... هجدهم محمد بن ابراهیم حموی بسند خود از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است
- ۳۹۸..... نوزدهم صدر الانمه اخطب خوارزمی بچندین سند از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است
- ۳۹۸..... بیستم نیز صدر الانمه اخطب خوارزمی بسند دیگر از انس بن مالک روایت کرده است
- ۳۹۸..... بیست و یکم این مردویه از ابن عباس روایت کرده
- ۴۰۰..... طایفه سادسه از اخبار داله بر خلافت بلا فضل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه التلام اخبار وارده از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث منزله
- ۴۰۷..... طایفه سابعه از اخبار داله بر خلافت بلافضل امیر المؤمنین علیه التلام اخبار وارده از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم از مجموع اخباریکه در مناقب و فضایل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه التلام نقل شده است
- ۴۰۷..... اشاره
- ۴۱۰..... حدیث اول از ابن باب محمد بن ابراهیم حموی در کتاب فرأند السمطین از سهل بن سعد روایت کرده
- ۴۱۱..... دوم صدر الانمه اخطب خوارزمی در کتاب فضایل بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است
- ۴۱۱..... سیم این مردویه که از اکابر و مشایخ عامه است بسند خود از رافع غلام عایشه روایت کرده است
- ۴۱۱..... چهارم ابن مغازلی شافعی از انس بن مالک روایت کرده است
- ۴۱۱..... پنجم صدر الانمه موفق بن احمد اخطب
- ۴۱۳..... ششم ابراهیم ابن محمد حموی بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده
- ۴۱۳..... هفتم صاحب کتاب سیر الصحابه باسناد خود از سلیمان بن قیس روایت کرده
- ۴۱۳..... هشتم ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابو ایوب انصاری روایت کرده است
- ۴۱۴..... نهم صاحب کتاب مناقب الفاخره از ابن عباس روایت کرده
- ۴۱۴..... دهم صدر الانمه اخطب خوارزمی باسناد خود روایت کرده
- ۴۱۴..... یازدهم ابراهیم بن محمد حموی بسند و روایات و احمد بن حنبل باسناد خود روایت کرده اند
- ۴۱۵..... دوازدهم ابن مغازلی شافعی در کتاب فضایل از حضرت امام محمد باقر علیه التلام روایت کرده
- ۴۱۵..... سیزدهم مؤلف کتاب فردوس باسناد خود روایت کرده است
- ۴۱۵..... چهاردهم صاحب کتاب اربعین بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است

- ۴۱۵.....بازندهم صاحب کتاب مناقب الفاخره باسناد خود از ابو بکر بن ابی قحافه نقل کرده است
- ۴۱۶.....شانزدهم تعلیمی در تفسیر خود در آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» گفته است
- ۴۱۷.....هفدهم تعلیمی در تفسیر آیه «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّا جَعَلْنَا الرِّسُولَ الَّذِي قَدْ مَدَّ يَدَيْكُمْ صَدَقَةً نَقَلْنَا مِنْكُمْ لِقَابَكُمْ» از مجاهد
- ۴۱۷.....هجدهم ابراهیم بن محمد حموی در تفسیر امام حسام الدین علی ابادی که موسوم بمطالع المعانی است بسند خود نقل کرده است
- ۴۱۸.....نوزدهم ابو صالح در تفسیر خود در آیه فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ از ابن عباس روایت کرده است
- ۴۱۸.....بیستم ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب در تفسیر آیه الشَّابِقُونَ الشَّابِقُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ نَزَّلْنَا عَلَهُمُ الْكُفْرَانَ از ابن عباس روایت کرده
- ۴۱۸.....بیست ویکم صاحب کتاب مناقب الفاخره از ابن مسعود روایت کرده
- ۴۱۹.....بیست ودویم نظیری در کتاب خصایص از ابن عباس نقل کرده
- ۴۱۹.....بیست وسیم ابو صالح در تفسیر خود در آیه شریفه وَ مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا از ابن عباس روایت کرده
- ۴۱۹.....بیست وچهارم حاکم ابو القاسم حسکانی از ابن عباس روایت کرده
- ۴۲۰.....بیست وپنجم ابن شیرویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است
- ۴۲۰.....بیست وششم ابو نعیم حافظ از ربیع و محمد بن عباس بسند خود از ابن عباس نقل کرده
- ۴۲۰.....بیست وهفتم صدر الانمه موفق بن احمد و حافظ ابو نعیم و ابن مردویه هر سه از زاران از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده اند
- ۴۲۰.....بیست وهشتم ابن مردویه بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده
- ۴۲۲.....بیست ونهم ابو نعیم حافظ اصفهانی در کتاب نزول القران از ابو هریره روایت کرده
- ۴۲۲.....سی ام ابو بکر شیرازی در کتاب نزول القران فی شأن علی امیر المؤمنین از ابو هریره روایت کرده است
- ۴۲۲.....سی ویکم ابن مردویه در آیه وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يُتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ بَسَدٌ خُودِ گفته است
- ۴۲۲.....سی ودویم ابو جعفر طبری در آیه فَأَمَّا بِلَالِهِ وَ رَسُولِهِ وَ النَّوْرِ الَّذِي أُزْلِمْنَا وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ از ابن عباس روایت کرده است
- ۴۲۲.....سی وسیم صدر الانمه موفق بن احمد در آیه «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ بَدُو سِنْدِ الْعِزَّةِ وَ الْجَاهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ» از ابن عباس روایت کرده
- ۴۲۴.....سی وچهارم ضحاک بن مزاحم که از اعیان مفسرین اهل عامه است روایت کرده بسند خود
- ۴۲۴.....سی و پنجم ابن ابی الحدید از شیخ خود ابو جعفر از ابو رافع روایت کرده
- ۴۲۴.....سی وششم احمد بن حنبل در مسند خود از عبد الله بن حنظل روایت کرده
- ۴۲۴.....سی وهفتم صدر الانمه بسند خود از انس بن مالک روایت کرده
- ۴۲۴.....سی وهشتم احمد بن حنبل بسند خود از حذیفه بن الیمان نقل نموده
- ۴۲۵.....سی ونهم صدر الانمه و ابن مغازلی شافعی از ابن عباس روایت کرده اند
- ۴۲۵.....چهل ابراهیم بن محمد حموی بسند خود
- ۴۲۶.....چهل ویکم تعلیمی بسند خود روایت کرده است
- ۴۲۶.....چهل ودویم صدر الانمه موفق بن احمد بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است
- ۴۲۷.....چهل وسیم صدر الانمه موفق بن احمد بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده
- ۴۲۷.....چهل وچهارم ابن ابی الحدید از تفسیر تعلیمی نقل کرده
- ۴۲۷.....چهل وپنجم ابن ابی الحدید و ابو نعیم حافظ در کتاب حلیة الاولیا بسند خود روایت کرده است
- ۴۲۷.....چهل وششم صدر الانمه موفق بن احمد بسند خود از حارث بن اعور روایت کرده
- ۴۲۷.....چهل وهفتم احمد بن حنبل بسند خود از ابن عباس و غیر او روایت کرده است
- ۴۲۸.....چهل وهشتم
- ۴۲۹.....ابن مغازلی بسند خود از جابر روایت کرده
- ۴۲۹.....چهل ونهم موفق بن احمد بسند خود روایت کرده
- ۴۲۹.....پنجاهم عامر بن بن شعبی از عروة بن زبیر روایت کرده است
- ۴۲۹.....پنجاه ویکم موفق بن احمد که از اعیان علماء عامه است بسند خود از مجاهد از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده
- ۴۲۹.....پنجاه ودویم صدر الانمه بسند صحیح خود روایت کرده است

- ۴۳۱ پنجاه و سیم صدر الانمه بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است
- ۴۳۱ پنجاه و چهارم ابن طلحه شافعی و بیهقی که هر دو از اکابر علماء عامه هستند بسند خودشان از رسول خدا صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ روایت کرده اند
- ۴۳۱ پنجاه و پنجم ابن مغازلی شافعی و تعلی و ابی اسحق قزوینی از مجاهد و انس بن مالک روایت کرده اند
- ۴۳۱ پنجاه و هشتم صدر الانمه موفق بن احمد بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است
- ۴۳۳ پنجاه و نهم صاحب کتاب مناقب الفارخه از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده است
- ۴۳۴ پنجاه و هشتم احمد بن حنبل بسند خود از حرث روایت کرده
- ۴۳۴ پنجاه و نهم ابی صالح در تفسیر خود در ذیل آیه شریفه وَ لَمَّا شَرِبَ مِنْ مَزْمَةٍ مَثَلًا إِنَّا قَبُولُكَ مِنْهُ يَصُدُّونَ از ابن عباس روایت کرده
- ۴۳۵ شصت صدر الانمه موفق بن احمد بسند خود از ابو مریم از عمار یاسر روایت کرده
- ۴۳۶ شصت و یکم ابن ابی الحدید بسند خود از زراره از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده
- ۴۳۶ شصت و دویم محمد بن ابراهیم حموی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده
- ۴۳۶ شصت و سیم صدر الانمه موفق بن احمد بسند خود از انس بن مالک روایت کرده
- ۴۳۶ شصت و چهارم صدر الانمه موفق ابن احمد بسند خود از نافع از عبد الله بن عمر بن خطاب روایت کرده است
- ۴۳۸ شصت و پنجم صدر الانمه بسند خود از علقمه روایت کرده
- ۴۳۸ شصت و ششم ابراهیم بن محمد حموی بسند خود از انس بن مالک و جابر انصاری و ابو ایوب روایت کرده
- ۴۳۸ شصت و هفتم صدر الانمه بسند خود از عمر بن خطاب روایت کرده
- ۴۳۸ شصت و هشتم ابراهیم بن محمد حموی بسند خود روایت کرده
- ۴۳۸ شصت و نهم در معنی آیه شریفه قُلْ لَا اسْتَلْكُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبَى
- ۴۴۰ هفتادم ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از نعمان بن بشیر روایت کرده
- ۴۴۱ اخبار وارده در منقبت امیر المؤمنین ع بنقل خاصه
- ۴۴۱ اشاره
- ۴۴۴ از جمله خصوصیات حضرت امیر علیه التلام ولادت در خانه کعبه است
- ۴۵۰ فداکاری امیر المؤمنین علیه التلام در لیلة المبیت
- ۴۵۱ نزول سوره هل اتی در حق علی علیه التلام و اهلبیت او
- ۴۵۵ جنگ امیر المؤمنین علیه التلام با مرحب خیبری
- ۴۵۸ رد شمس برای امیر المؤمنین علیه التلام
- ۴۶۰ حکایت توقف شمس برای ابو منصور واعظ
- ۴۶۷ آتش دوزخ برای دشمنان و نعیم بهشت برای دوستان علی علیه التلام است
- ۴۷۱ حدیث سد ابواب مگر باب علی ع
- ۴۷۲ تکلم نمودن جمجمه با امیر المؤمنین علیه التلام
- ۴۷۵ معجزه امیر المؤمنین علیه التلام برای حبابه و البیه
- ۴۷۷ فصل چهارم در استدلال باخباریکه صریحند بر امامت و خلافت بلا فصل مولینا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین از الواح و کتب انبیاء سلف که علماء و روات عامه نقل نموده اند
- ۴۷۷ اشاره
- ۴۷۹ سؤال نعتل یهودی از رسول اکرم صَلَّی اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ از وصی و خلیفه
- ۴۷۹ لوح حضرت فاطمه سلام الله علیها و اسامی ائمه علیه التلام
- ۴۸۰ جواب دادن اصحاب کهف علی علیه التلام را
- ۴۸۱ مناقب امیر المؤمنین علیه التلام
- ۴۸۶ ظاهر شدن چشمه آب بدست امیر المؤمنین علیه التلام و اسلام آوردن راهب
- ۴۹۳ لوح حضرت فاطمه سلام الله علیها
- ۴۹۳ حدیث اول آن که در احتجاج و عیون اخبار الرضا و غیر آن از کتب اخبار از ابی بصیر از حضرت صادق علیه التلام روایت شده است

۴۹۴	حدیث دوم شیخ طوسی ره بسند خود در کتاب غیبه
۴۹۶	(فهرست جلد دوم کتاب کفایة الموحدين)
۵۰۸	درباره مرکز

كفاية الموحدين في عقايد الدين جلد 2

مشخصات كتاب

سرشناسه: نوری طبرسی، اسمعیل بن احمد، - 1317ق.

عنوان و نام پدیدآور: کفایه الموحدين فی عقایدالدین / سیداسماعیل طبرسی نوری

مشخصات نشر:

مشخصات ظاهری: 4 ج.

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.

موضوع: شیعه -- اصول دین

Shi'ah -- *Pillars of Islam

شیعه -- عقاید

Shia'h -- Doctrines

کلام شیعه امامیه

Imamite Shiites theology*

ص: 1

اشاره

هذا هو المجلد الثاني من كتاب كفاية الموحدين في عقايد الدين في امامة مولانا علي بن ابيطالب امير المؤمنين و الائمة الاحد عشر الطيبين الطاهرين صلوات الله و سلامه عليهم اجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و الصلوة و السلام علي محمد و آله الطاهرين و لعنة الله علي اعدائهم اجمعين اما بعد فيقول العبد المذنب الجاني اسمعيل بن احمد العلوي العقيلي الطبرسي النوري ان هذا هو المجلد الثاني من كتاب كفاية الموحدين في عقايد الدين. چونكه جلد اول از اين كتاب مشتمل بود بر سه باب از ابواب اصول دين كه توحيد و عدل و نبوت باشد اين جلد را منحصر ساختم بباب امامت و ولاية امير المؤمنين و يعسوب الدين و اولاده الامناء الصادقين من الذرية الطاهرة رسول رب العالمين صلوات الله عليهم اجمعين و اينك شروع در مقصود مينمايم مستعينا بالله و متوسلا برسوله الصادق الامين و بولي سيد الوصيين و بأهليتهما السادة الانجيين و متمسكا بحبل ولاية ولي عصره خاتم الوصيين عجل الله فرجه و سهل مخرجه فنقول

الباب الرابع في الإمامة

اشاره

و مرتب ساختم آنرا بر مقدمات و فصول و خاتمه

مقدمات الإمامة

المقدمة الاولى در بيان معني امامت است

«الامامة لغة بمعنى التقدم و في القاموس امهم تقدمهم و هي الامامة و الامام ما اتتم به من رئيس و غيره و في مجمع البحرين و الامام بالكسر على فعال للذي يوتم به و في القران اني جاعلك للناس اماما اي يأتهم بك الناس فيتبعونك و في معاني الاخبار سمي الامام اماما لانه قدوة للناس» پس امام بحسب لغة معنى آن مقتداى ناس است كه متابعت او کرده باشند در اقوال و اعمال و افعال يوم ندعوا كل اناس بامامهم اي بمن اتتموا به يعنى روزى كه ميخوانيم هر طايفه از خلق را با امام ايشان كه متابعت او کرده باشند در اقوال و اعمال و نیز در قاموس گفته است كه امام بمعني الطريق و قيم الامر المصلح له و القرآن و النبى و الخليفه و قايد الجند و الدليل و در مجمع البحرين نیز گفته و يقال للطريق امام لانه يؤم اي يقصد و يتبع و في القرآن و انهما لبامام مبين اي لبطريق واضح و بحسب اصطلاح: «الامامة هي الرياسة العامة الالهية خلافة عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في امور الدين و الدنيا بحيث يجب اتباعه علي كافة الامة» يعنى امامت عبارتست از رئيس بودن بر جميع خلق و مقتدا و پيشوا بودن بر ايشان در امور دين و دنيا بنيابت و خليفه بودن از جانب پيغمبر آخر الزمان صلى الله عليه و آله و سلم و اينمعنى كه امام آنست

که رئیس و مطاع و مرجع تمام امت باشد بنیابت پیغمبر و خلافت او در جمیع امور دین و دنیا بنحویکه واجب باشد بر تمام امت متابعت او متفق علیه بین شیعه و سنی میباشند که طرفین اینمعنی را در امام قبول دارند و اینقدر مسلم بین طرفین است اگرچه امور دیگری را نیز معتبر میدانند در امام از عصمت و افضلیت و امثال آنرا که سنیان منکرند آنرا و لیکن تعریف مذکور در امامت را احدی از طرفین انکار نموده اند و قاضی روزبهان که متعصب ترین طوایف سنی می باشد نقل نموده است از اشاعره که اکثر طوایف عامه ایشانند که «الامامة عند الاشاعرة هي خلافة الرسول في اقامة الدين و حفظ حوزة الملة بحيث يجب اتباعه على كافة الامة» یعنی امامت نزد اشاعره خلافت و نایب بودن از جانب پیغمبر است در اقامه دین مبین و حفظ حوزة ملت آنحضرت بنحویکه واجب است بر تمام امت متابعت نمودن او و مخفی نماند که تعریف مذکور که از مسلمات طرفین است مشتمل است بر الفاظی که بحسب اصطلاح جنس و فصلند از برای محدود که معنی امامتست فالریاسة العامه بمنزلة الجنس شامل است جمیع ریاسات حقه و باطله را و بقید الالهية خارج میشود جمیع ریاسات باطله از جهلاء دار الغرور و ریاسات الزور چه آنکه مقصود از این قید منتسب بودن این مفهوم که ریاست و سلطنت است بسوی سلطنت حقه حضرت آفریدگار که جهة میل و جور و اجحاف و ظلم و تعدی در حقوق و اموال و اعراض و نفوس در او راه نیابد بوجه من الوجوه و الا منسوب و مستند بسطان حق نخواهد بود و بقید خلافة عن الرسول خارج شود ریاست حقه منسوبة الى الله که بعنوان و اسطه نباشد چون ریاست انبیا از اولو العزم و غیرهم اگرچه بسیاری از ایشان خلیفه و امام بودند از جانب خدا چون آدم و ابراهیم و داود الا آنکه بعنوان اصالة نه نیابت از رسول و طاهر این قید چنین است که اصل استخلاف از رسول باشد بامر الله سبحانه و تعالی چه ریاسة الالهية بعنوان خلافة الرسول صورت نپذیرد مگر باستخلاف النبی من الله تعالی پس خلافة عن الرسول بدون استخلاف النبی تخلف است و خلافت بخود بستن است نه خلیفه و جانشین از رسول بلکه جانشستن است بتحمل و تکلف و شارح المقاصد بعد از تعریف نمودن امامت بعنوان مذکور ملتفت شد باینمعنی که خلافة عن الرسول بدون اذن و استخلاف رسول معنی نخواهد داشت معتذر شد از آن بقول خود فان قيل الخلافة عن النبی انما یكون فیما استخلفه النبی صلی الله علیه و آله و سلم فلا یصدق التعریف علی امامة البيعة و نحوها فضلا عن ریاسة العامة قلنا لو سلم فالاستخلاف اعم من ان یكون بواسطة او بدونها انتهى یعنی اگر کسی ایراد نماید باینکه خلافت از رسول موقوفست باستخلاف از نبی که خود تعیین خلیفه نماید و این تعریف صادق نخواهد بود بر خلیفه که امامت و خلافت او بیعت و شوکة و نحو آن ثبوت یابد چه رسد بریاست عامه الهیه جواب گوئیم که بر فرض تسلیم که خلافت

موقوف باستخلاف و اذن از نبی باشد آنکه استخلاف اعم از آنست که بواسطه باشد یا بدون واسطه یعنی امامت بیعت نمودن جماعت از امت پیغمبر هم گانه استخلاف از پیغمبر است ولو بواسطه و چون رکاکت اینکلام پرواضح بود چه خلافت بواسطه بدون اذن پیغمبر و نص آن حضرت استخلاف عن الرسول نخواهد بود لهذا ازین تعریف متفق علیه بین خاصه و عامه اعراض نمود و گفت که حق آنست که یکی از اسباب انعقاد خلافت قهر و غلبه است و هرکه متصدی امامت بقهر و غلبه شود بدون بیعت اگرچه فاسق باشد علی الاظهر خلافت منعقد شود برای او سوائه کان عالما او جابرا و مخفی نیست که شناخت اینکلام او فزون تر از کلام سابق اوست که در معنی دفع فاسد بافسد نموده است هنیئا له و المراد بامور الدین و الدنیا كما فی بعض العبارات و یا اقامة الدین و حفظ حوزة الملة بحيث يجب اتباعه علی كافة الامة چنانکه در بعض عباراتست آنستکه اقامه دین و حفظ بیضه و حوزة مسلمین شود بر نحو قانون شریعت الهیه و ناموس طریقه ربانیه که بر طبق مصلحت دینی و حفظ نظام نوع مسلمین است در سیاسات منقوله از شارع از حدود و تعزیرات و تعلیم احکام از عبادات و معاملات و حکمت عملیه اخلاق و اصول دیانات علی وفق ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم من الكتاب و السنة چه آنکه دین عبارتست از جمیع ما جاء به النبی من الانشآت التوقیفیه و الاخبارات التعبدیه من الاصول و الفروع پس خلافت از رسول در جمیع امور دین چنانچه ظاهر جمع مضافست و یا اقامه نمودن شرع حضرت اقدس نبوی و برپا داشتن آنرا بعنوان استخلاف از صاحب شرع و هم چنین حفظ حوزة مسلمین بر طبق فرمان آنسرور کاینات صورت پذیرد مگر آنکه عالم باشد بتمام قوانین و نوامیس شرعیه منتسب بانجناب چه آنکه جهل بیکی از خفایای سرایر شریعت مطهره فضلا از جهل و نادانی بکثیری از امور دین منافی با اقامه و برپا داشتن دین رسول مبین است مثلا اگر فرض شود که هزار نفر از امت من الرجال و النساء مبتلا شوند بتکالیف مختلفه در ایام قلیله و یا در یوم واحد لکن بتکالیفی که فی الجملة بعید در انظار متعارف ناس است از فروض بعیده در عبادات از مسائل حیض و نفاس و جنایات و احکام بعیده تجهیز اموات و شکوک غیر معروفه از طهارات ثلث از غسل و وضو و احکام مختلفه جبایر و فروض بعیده از احکام شکوک صلوة و زکوة و صوم و فروع مشکله حج و جهاد و احکام کثیره مشکله از معاملات و انکحه و مواریث و جنایات و ازدحام نمایند بر خلیفه پیغمبر که اقامه دین مبین در ید کفایت اوست و او نتواند از عهده جواب ایشان بیرون آید بلکه حال مسؤل از سائل بدتر و نادانی او فزون تر باشد چنانکه معروف از خلیفه ثانی است که «کل الناس اقله من عمر حتی المخدرات» بعد از معارضه نمودن زنی از انصار بقوله تعالی وَ آتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا چه آنکه عمر منع نمود غلو در مهوور نسوان را و قامت المروأة و قرئت علیه الایه و تنبیه نمود عمر را از

خطا و چنانکه معروفست از خلیفه اول که سؤال نمودند او را از کلامه اب فقلال اقول فيه برأیی فان كان باطلا فمنی و من الشيطان اگر چه قاضی القضاة و روزبهان متعذر شدند که ایندو کلام از دو خلیفه از راه تواضع و فروتنی بود «و قال قد كان عمر رجعا الى كتاب الله» لکن ظاهر آنستکه در قضیه مذکوره عمر چاره نداشت مگر تصدیق زن انصاریه و رجوع بکتاب الله چه آنکه خطاء باین واضحی قابل اصلاح نبود و بغیر از اقرار چاره نداشت بالجمله اقامه و برپا نمودن دین چنانکه مأخوذ در تعریف امامت است معقول نخواهد بود مگر باعلم خلیفه بجمیع ما جاء به النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلم من امور الدين و الشريعة چه آنکه جهل بشریعت ولو ببعض آن موجب انهدام دین است نه آنکه مقیم و برپاکننده دین باشد و هم چنین ظاهر این تعریف چنانست که امام باید عادل و معصوم از هر خطا و زلل باشد چه آنکه سهو و خطا و یا آنکه فسق العیاذ بالله محتمل در حق خلیفه باشد پس او را شاید که سهو نموده باشد در کثیر احکام و خطا و شبهه نموده باشد در امر فروج و اموال مسلمانان چنانکه از دو خلیفه نقل شد و هم چنین در کثیر از واجبات و آنچه خلاف طریقه حق الهیه می باشد بامت پیغمبر امر نموده باشد و آن منافی اقامه و برپا نمودن دین است و همچنین شاید او را که ظلم و تعدی نموده باشد بر امت چه آنکه رادع از معصیت ندارد پس ظلم و تعدی منافی با اقامه دین و حفظ حوزه مسلمین است بلکه ظاهر این تعریف متفق علیه که اقامه دین منوط بوجود خلیفه است مستلزم است آنکه خلیفه عالم بادیان جمیع امم ماضیه و لغات و السنه جمیع طوایف خلق باشند که اگر یکی از آنها محاجه نمایند در اصول دیانات با خلیفه پیغمبر و مقصود ایشان احتجاج و مغالبه و الزام بر اهل شریعت و پامال نمودن شرع منیر آن پیغمبر باشد و اگر خلیفه زمان نتواند از عهده خصوم برآید پس چگونه اقامه دین منوط باو خواهد بود چنانکه کثیرا اتفاق افتاد در زمان خلیفه ثانی و ملتجی میشد بحضرت مرتضوی کرارا و مرارا چنانکه خواهد معلوم شد و میگفت «لو لا علی لهلك عمر» و معروفست حکایت جاثلیق عالم نصاری با جماعتی از نصاری که در زمان خلافت ابی بکر بمدینه آمدند بجهت ادراک فیض خدمت سید انبیاء چون معلوم شد بر ایشان رحلت آنجناب سئوال از خلیفه و جانشین او نمودند دلالت نمودند او را بای بکر در مسجد حاضر شدند و از مشکلات مسائل اصول و ادیان سئوال نمودند نتوانست حل مشکلات مسائل ایشان نماید جاثلیق از ابی بکر سئوال نمود «اخبرنی هل احتویت علی جمیع علم النبی المبعوث الیک قال لا قال فکیف صرت خلیفة للنبی و انت لا تحیط علما بما یحتاج الیه امته من علمه فقال له عمر کف ایها النصرانی عن هذه العتب و الا ابحننا دمک فقال جاثلیق ما هذا عدل علی من جاء مسترشدا طالبا» یعنی خبر ده مرا که آیا تو احاطه نمودی بر جمیع علم پیغمبری که مبعوث بر شما شده ابو بکر گفت که من عالم نشدم بر جمیع علوم نبی مبعوث بر ما پس جاثلیق

گفت چگونه خلیفه پیغمبر شدی و حال اینکه بعلم او محیط نشدی که محتاج الیه امت پیغمبر است و چگونه رفع حاجت ایشان خواهی نمود در مسائل دین ایشان پس عمر در جواب جاثلیق گفت ساکت شو ای نصرانی از عتاب و سرزنش بر خلیفه و الا تو را خواهم بقتل آورد جاثلیق در جواب گفت که این عمل تو عدل نخواهد بود بر کسی که طلب دین حق نماید و طالب هدایت باشد من با قوم خود آمدم که طلب دین حق از پیغمبر مبعوث نمایم و تقصیری نکرده ام که موجب قتل و خون ریزی من باشد پس در آن هنگام ولوله و غوغا از مسلمین برپا شد و در وادی حیرت و ضلالت غرق شده بودند و عرق انفعال و لباس مذلت و خواری از عالم نصاری بر ایشان پوشیده شد تا آنکه ملتجی شدند بحضرت شاه ولایت و خبر دادند بآن حضرت که چه نشسته و خبر نداری که عالم نصاری مضمحل ساخت شریعت اقدس نبوی را پس آن حضرت بتعجیل بمسجد تشریف آوردند و جواب مسائل عالم نصاری را بیان فرمودند و حل مشکلات از او کردند و اظهار معجزه فرمودند عالم نصاری با قوم او بشرف اسلام و ایمان داخل شدند آنگاه عمر بجاثلیق گفت «الحمد لله الذی هدانا لهذا الذی كنا لسنا لناله الا بحکمته» ظاهر آنستکه عالم نصاری بسیار داهیة عظیمی بود و در شکنجه درآورده بود عمر و ابا بکر را و سینه ایشان تنگ شده بود از این گرفتاری و این اظهار حمد و شکر عمر از آن بابت بود که براحت افتاد از مجادله عالم نصرانی و فارغ شد از فضیحت و رسوائی بین خلق آن زمان لهذا بسیار مسرور شد بالجمله اقامه دین و حفظ حوزه امت سید المرسلین را ممکن نخواهد بود از برای خلیفه مگر با علم و احاطه او بجمیع ما یتحتاج الیه الخلاق بلکه با علم او بجمیع لغات و السنه مختلفه که تواند از عهده الزام و احتجاجات هر طایفه بیرون آید بلکه مقتضای این تعریف متفق علیه آنکه باید خلیفه قادر باشد بر اظهار معجزات باهرات که اگر یکی از آن طوایف احتجاج نماید بر خلیفه که اگر دین شما بر حق است و تو خلیفه پیغمبر مبعوث میباشی پس اظهار نما بر ما معجزه و آیتی مانند خلفا و اوصیاء انبیاء سلف تا شاهد و گواه باشد بر حقیقت دین شما و پیغمبر شما و حقیقت خلافت تو از جانب پیغمبر مبعوث پس بمقتضای تعریف مذکور که اقامه دین منوط بوجود خلیفه است باید آن خلیفه توانا و قادر باشد بر اظهار معجزات واگر نه موجب اضمحلال دین خواهد بود چه آنکه حال او با سایر ضعفاء امت علی السویه خواهد بود و بوجود ناقص او دین مبین برپا نخواهد شد و در آخر تعریف متفق علیه آنکه واجبست بر تمام امت اطاعت و متابعت آن خلیفه و مستلزم بودن این قید اخیر مر علم خلیفه را بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم و عدالت و عصمت او از واضحات و بدیهیاتست چه آنکه وجوب اطاعت تمام امت از اولو الالباب و اهل فضل و دانش و بصیره و عدول و اهل تقوی مر رئیس و خلیفه جاهل باحکام الله از اصول دیانات و فروع آن و همچنین متابعت ایشان مر اهل زلل و خطا و صاحب شکوک و شبهات و

ظالم را از اقبیح قبایح خواهد بود و تجویز آنرا هیچ جاهل و نادانی نخواهد نمود فضلا از عقلا و صاحب شعور بلکه تجویز آن از اسباب استهزاء و مضحکه شرع مبین خواهد بود در قبال شرایع امم سابقه و امتان انبیاء سالفه چنان که کرارا و مرارا ابا بکر و عمر مبتلا باحتجاجات امم سابقه از یهود و نصاری شدند و مورد استهزاء و مضحکه آنطوایف گردیدند و بآنجهت اضمحلال دین و توهین شرع مبین میشد لیکن مضمون «لو لا علی لهلك عمر» کار را انجام میداد و دین پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برپا میشد و حموینی که از اعظام علماء اهل سنت است از ابی الطفیل نقل نمود که چون خلیفه اول ابا بکر رحلت نمود بجنازه او حاضر شدم و چون مردم با عمر بیعت میکردند بودم که علی علیه السلام در گوشه نشسته بود یهودیکه لباس فاخر پوشیده بود از اولاد هرون بر بالای سر عمر ایستاد و گفت یا امیر المؤمنین همانا تو اعلم امتی بکتاب خدا و اوامر رسول خدا عمر سر خود را بزیر انداخت آنجوان گفت تو را میگویم عمر گفت چه میگوئی جوان گفت که آدمم مرا هدایت نمائی که مرا شکی عارض شده پس عمر او را دلالت نمود بمولای متقیان جوان گفت او کیست تفضیل فضائل آنحضرت را عمر بیان کرد آنجوان بخدمت حضرت آمده مشکلات خود را حل نموده اسلام اختیار کرد و اسلام او نیکو شد مؤلف گوید این جوان هرونی بدجائی عمر را بچنگ آورد زیرا که اصل بزنگاه و جای معجزه خلیفه بود چه آنکه در هنگام بیعت کردن اتباع عمر بود جای آن بود که عمر هم حرکت مذبوحی بنماید و لیکن خلیفه مرد دانائی بود اگرچه سر خجلت بزیر انداخت و نهیب جوان هرونی را در میان مردم بسکوت و مسامحه گذرانید لیکن دفع نمود جواب شبهات مسائل او را باقرار و اعتراف نمودن بفضل علی بن ابیطالب علیه السلام و این تدبیر بر وجه حسن بود که بنظر خلیفه رسید و الا- جوان هرونی مرد باکفایتی بود در مقام احتجاج چه آنکه بحضرت امیر عرض کرد که سؤال می نمایم از تو از سه مسئله و سه مسئله و یک مسئله حضرت تبسم فرموده گفت چرا نگفتی از هفت مسئله عرض کرد از سه مسئله سؤال مینمایم اگر آن سه را جواب دادی از مابعد آن سؤال مینمایم و اگر ندانستی میدانم که علم رسولخدا با تو نیست و از واضحاتست که خلیفه بیچاره با چنین شخص عالمی در احتجاج چه تواند نمود لهذا با کمال ملاحظت او را دلالت نمود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام تا رفع غائله از خود نماید ملخص کلام آنکه این تعریف متفق علیه که عامه و خاصه نموده اند از برای امامت و خلافت صدق آن بر ائمه اثنی عشر چنانکه طریقه حقه شیعیان است لایح و واضح است و طرد و عکس تعریف در کمال انضباط است بخلاف طریقه عامه که خلفاء ایشانرا صادق نخواهد بود بوجه من الوجوه چنانکه تفصیل آن در مباحث آتیه مبرهن و مدلل خواهد شد و چون تطبیق تعریف متفق علیه بر خلافت خلفاء ثلث بر علماء عامه مشکل شد پس از این جهت مضطرب و پریشان شدند و بنا نهادند در علم خلیفه

بکفایه رأی و اجتهاد و خطاء در اجتهاد معفو خواهد بود و آنکه عدالت خلیفه رادع از ظلم و تعدی بامت خواهد بود و آنکه عمده در شرط خلافت بلکه مدار امامت بر حفظ حوزه مسلمین و علم و دانائی بکیفیت ریاست است «فمن كان أحفظ للحوزة و اضبط للسياسات المتعارفة بين السلاطين بالنسبة الى الرعية فهو اولى بالامامة» چه آنکه مدار امامت و خلافت بر تدبیر امور رعیت و حفظ نظام عساکر اسلام و تدبیر و حیل در غلبه بر خصم است و علم و فضل و تقوی و ایمانرا چندان مدخلیتی نیست در ریاست عامه و سلطنت کلیه بلکه این امور مجرد فضل و کثرت ثواب است حتی آنکه بعضی از علماء متعصبین از عامه چون روزبهان و جمله دیگر از ایشان گفته اند که عقل قطعی حاکم است که خلافت منوط و موقوف بحفظ حوزه و علم بریاست عامه است «وقال ان صریح العقل يحکم بان مدار الامامة على حفظ الحوزة و العلم بالرياسة و طريق التعیش مع الرعية و يكفيه من العلم ما يشترط القوم من الاجتهاد فالذی يكون اعلم بتدبیر حفظ الحوزة فالعقل يحکم بانه هو اولى بالامامة و كثير من المفضولين يكونون اصلح للامامة من الفاضلين و افضل ثوابا عند الله يحصل له الشرف و السعادة و لا تعلق له بالرياسة» حاصل معنی اینکلام آنکه مدار خلافت بر حفظ و تدبیر مملکت است نه بر علم و اعلم بودن و اتقی و اجل نسب بودن و ازهد و قوه ایمان داشتن بلکه این امور موجب کثرت ثوابست لا غیر پس اگر در میان رعیت فضلائی باشند بسیار آراسته بجمیع کمالات مگر آنکه کم تدبیر باشند در حفظ حوزه و کسی باشد فاقد همه صفات و لیکن سیاست مدنیه او با رعیت و عساکر بهتر باشد او اولى بامامتست و مقدم است مفضول بر فاضل مؤلف گوید که مدار خلافت و امامت باقامه دین و حفظ حوزه مسلمین است بر نحو قوانین شریعه الهیه چنانکه صریح تعریف مذکور و مقتضی حکم عقل است نه مجرد حفظ حوزه و تدبیر مملکت علی نحو التغلب و الجور و الاعتساف چه حفظ حوزه بمجرد سیاسات ملوکانه محض سلطنت است و تحقق این مطلب از سلاطین امویہ و ملوک بنی عباسیه و ذوی الدولات عرفیه بهتر تمشیت خواهد یافت بلکه نظام مملکتی در میان ملوک ظاهره اشد و اقوی خواهد بود بمراتب از آنچه علمای عامه میگویند در حق خلفا بلکه این انتظام حاصل است بوجود شحنة و عسس هم که از جانب حکام و سلاطین مامور در بلادند و این مطلب موجب خلافت و نیابت از رسول نخواهد شد چه سیاسات حکومت عرفیه در انتظام امور رعیت بهیچوجه مطابق با قوانین الهیه نبوده و نخواهد شد و خارج از عنوان کلام است چه آنکه خلافت و امامت ریاست الهیه است و اقامه نمودن تنظیمات نوامیس شرعیه و اصلاح نمودن امور مسلمانان از امت پیغمبر آخر الزمانست بر طبق دین و شریعت آن سرور و اعلمیت در حفظ حوزه بدون انطباق با قوانین شرعیه و نوامیس الهیه خارج از سلطان حق است و مجرد مکیده و حیل و خدیعه است که مستعمل در نزد حکام جور و

ملوك عربست که بحسب لغة آنرا دهات گویند «و كان العرب يصفون معوية بانه صاحب الدهات» و نقل شده است که چون بعرض مولای متقیان رسانیدند که جماعتی از لشگر می گویند که «ان معويه صاحب الدهات دون على عليه السلام قال لهم لو لا الدين لكنت من ادهي العرب» حاصل فرمایش آنسرور آنکه اگر دین خدای و شرع مبین مانع نبود مرا هرآینه من اعلم بودم بمکاید و حیل و خدیعه عرب الا آنکه نوامیس شرع و عصمت آنحضرت با علم او بهر جزئی و کلی از مکاید خلفا و داهیۀ معویه سبب شد از متعرض نشدن آن معدن علم و حکمت و عصمت از بسیاری اموری که معاندین بتدبیر و حیلۀ آنرا میگذرانیدند و چگونه متصور میشود که خلفاء اعلم بحفظ حوزه باشند از مولای متقیان و حال آنکه ادهی ترین عرب در تدبیر امور دنیویۀ و سیاسات بزعم فاسد علماء عامه خلیفۀ ثانی بود و حال آنکه مقرر و معترفند باینکه عمر در زمان خلافت خود بی مشورت آن حضرت لشگر اسلام را بجائی روانه نمی کرد و تنظیمات امور لشگر را در فتح بلاد خصوصا در مقابله نمودن با رایات اهل عجم او را ممکن نبود مگر با اشارات علی بن ابی طالب علیه السلام اما اولویۀ مفضول بر فاضل از جهة امامت و خلافت بمجرد مکر و حیلۀ و خدعه در سیاست و انتظام امور لشگر و رعیت با وجود فاضل از جمیع جهات «من العلم و السخاء و الشجاعة و العصمة و الکفایة بما یحتاج الیه الامة و علو المنزلة عند الله و رسوله و القدرة علی اظهار المعجزات فی مقام الحاجة الیها» از جمله امور منکره است که هیچ عاقلی او را نخواهد داشت چه این از قبایح عقلیه است و عقل مستقل بقبح آنست چنانکه در مطالب آتیۀ ان شاء الله مبرهن و مدلل خواهد شد علاوه از آنچه ذکر شد سابقا که اینمطلب موجب سخریه و استهزاء و اضمحلال نمودن شرع اقدس نبویست در قبال ادیان و مذاهب امم سابقه چه آنکه احبار نصاری و یهود و علماء ایشان و همچنین کثیری از ذوی العقول و اولو الالباب این طوایف را میرسد که بهمین سخن واهی الزام نمایند اهل اسلام را که شما مدعی آن هستید که پیغمبر شما ختم رسل است و پیغمبری باو ختم شد و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و بر همه خلق از هر طایفه و صاحب ادیان و مذاهب واجبست که بعد از پیغمبر شما متابعت نمایند مفضول از همه جهات را که اعلم است از سایرین در حفظ رعیت و سلوک امارات و ملک داری که شأن سلاطین جبارۀ زمانست از فراعنه و قیاصره و سلاطین کسرویۀ و هرآینه بخت النصر از همه خلق سزاوارتر خواهد بود بامامت و خلافت و کدام عقل و عاقل است که حکم بوجوب متابعت همچو شرع و همچو شریعت خواهد نمود و چه قدر بعید است این طریقه و این آئین شما از شرایع سابقه مانند خلفاء موسی بن عمران مثل هرون و یوشع بن نون و خلفاء عیسی بن مریم چون شمعون و حواریین و امثال آنها تفاوت راه از کجا بکجا که جایز باشد خلافت پیغمبر افضل از برای امثال ملوک و جبارۀ از امت او و اولویۀ داشته باشد در خلافت و

امامت از شخص فاضل که جمیع صفات و کمال نفسانیه او مثل و مانند پیغمبر باشد در آنوقت علماء عامه را چه جواب باشد از برای علمای یهود و احبار نصاری و بچه نحرورع این خجالت و فضاحت از خود خواهند نمود و از جمله از کلمات علماء عامه در مقام کلام ملا سعد در شرح مقاصد است که امامت و خلافت منعقد شود به بیعت و بقهر و غلبه نیز منعقد شود خلافت علی الاظهر و نیز گفته است که «یجب طاعة الامام عالما کان او جابرا» و صاحب کتاب فصل الخطاب از علماء حنفی مذهب تعمیم داد مطلب را بالنسبه بسوی مطلق سلاطین و ملوک و این عبارت اوست که میگوید نزد ما حکم سلطان جابر چون حکم سلطان عادل بود و طاعت وی باید داشتن و از پس وی باید نماز گذاردن و خروج بر وی روا نبود انتهی کلامه بلکه سلاطین جور را اولو الامر و واجب الاطاعه میدانند چنانکه تفصیل آن در ذیل آیه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ خواهد بیان شد و اسفرانی شافعی در کتاب ینابیع گفته است که «ینعقد الخلافة بالبیعة و بالاستخلاف و بالشوری و بالقهر و الاستیلاء ولو فاسقا او جاهلا او اعجمیا» یعنی امامت منعقد میشود به بیعت مردم و استخلاف امام سابق و بشوری و بقهر و غلبه و استیلا اگرچه آن امام فاسق و جاهل و غیر عرب چون عجمی باشد و شارح عقاید نسفیه گفته «انه لا ینعزل الامام بالفسق و الجور لانه قد ظهر الفسق و انتشر الجور من الائمة و الامرآ بعد الخلفاء و السلف کانوا ینقادون لهم و یقیمون الجمع و الاعیاد باذنهم» یعنی امام بسبب فسق و ظلم و جور عزل نمی شود زیرا که ظاهر شد فسق و منتشر شد جور از ائمه و امرآ سابق و علماء سلف از اهل سنت بودند که اطاعت میکردند ایشانرا و اقامه نماز جمعه و نماز عید را باذن ایشان برپا مینمودند و شارح وقایه در فقه حنفی گفته است «لا یحد الامام حد الشرب لانه نایب من الله تعالی» یعنی اگر امام شرب خمر نماید نباید او را حد شرب نمود زیرا که امام نایب است از جانب خدای تعالی و اجرآ حد شرب بر او روا نخواهد بود و قاضی روزبهان در شرح نهج الحق گفته است که «لا شک فی تقدیم الا دون علی افضل اذا حصل به حفظ الحوزة و تدبیر المملکة» یعنی شکی نخواهد بود در اولویة امامت و خلافت دنی تر و پست تر و تقدیم او بر افضل اگر حاصل شود باو حفظ حوزة مسلمین و تدبیر مملکت و چون ابن ابی الحدید مشاهده نمود فضاحت و شناعت کلمات علماء عامه را در تصحیح نمودن احوال خلفاء سلف و اضطراب و پریشانی و تناقض کلمات ایشان را در مقام و صدق نیامدن تعریف مذکور در مسئله امامت که متفق علیه بین خاصه و عامه است و عدم انطباق آن بر ائمه مذهب ایشان فلهدا تفصیل قائل شد در مسئله امامت و احداث نمود قول بامامت و خلافت مولای متقیان را بحسب امر دین و شرع و بخلافت خلفاء ثلثه بحسب ظاهر امور دنیویه باعتقاد کاسد و فاسد خود جمع بین

مذهبین نمود و غافل شد از اینکه اگر ریاست خلفاء مذکوره بحق و برضای شارع مقدس بود پس تفصیل بی جا و غلط است و اگر بخلاف اذن و رضای خدا و رسول او بود پس تصرف در امر خلافت و تصدی بامور مسلمین محض جور و زور و تحکم و ضلالت است پس تفصیل بین خلافة ظاهریه و باطنیه که هر دو برضا و اذن شارع مقدس باشد جمع نخواهد شد

المقدمة الثانية در اثبات حسن و قبح عقلمین

اگرچه جمله اینکلام و سخن در تحقیق اینمطلب در جلد اول از کتاب در مسئله عدل گذشت ولی تتمیم آن کلام در اینمقام لازم است و این مقدمه از مقدمات لازمه مسئله امامت است چه آنکه اکثر طوایف سنیان اشعری مذهبند و ایشان در قبال عدلیه و امامیه منکر حسن و قبح عقلی می باشند و عناد و لجاج ایشان در مطالب عقلیه ازینجهت ناشی شده لهذا تنقیحا للمرام گفته میشود که حسن عقلی در فعل که فاعل آن مستحق مدح و تحسین شود نه حسن بمعنی کمال یا بمعنی مصلحت و موافقت طبع مثل حسن عدل و احسان و قبح عقلی در فعل که فاعل آن مستحق ذم و ملامت شود نه بمعنی نقص و مفسده و مخالفت طبع چون قبح ظلم و عدوان و همچنین حسن شکر منعم و قبح کفران از امور است که هر عاقلی که بمرتبه رشد و تمیز رسد عقل او حکم کند بحسن و قبح بمعنی مذکور و فرقی نیست در اینمطلب میان آنکه آنشخص از ارباب ملل و مذاهب باشد یا قائل بهیچ دین و شریعتی نباشد چون مشرکین و ملاحده و از هیچ یک از ایشان مسموع نشده است که معنی عدل و احسانرا فهمیده معهدا او را قبیح دانند و یا حسن ندانند و همچنین معنی ظلم و عدوان را فهمیده اند و مع ذلك او را حسن و یا قبیح ندانند و بالجمله معنی نیک و بد در افعال مشتمله بر محسنات و مقبحات امریست واضح و هویدا و مرکوز در اذهان بنحویست که ادراک آن بر احدی مخفی نخواهد بود خلافا للاحشعریین که ایشان اکثر طوایف سنیان باشند منکرند حسن و قبح عقلی را توضیح مقام آنکه حسن و قبح تارة بمعنی نقص و کمال است چون کمال بودن علم و نقص بودن جهل و اینمعنی متحقق در صفاتست نه افعال و اینخارج از محل نزاع است و اخری بمعنی موافقت غرض و طبع و مصلحت و مخالفت این امور و اینمعانی اگرچه در افعال هم خواهد یافت شد و لیکن این قسم نیز خارج از محل نزاع است و ثالثه حسن و قبح در احکام الله بمعنی آنکه آن فعل بحسب نفس الامر مشتمل است بر صفتی که اقتضاء حسن آن فعل و یا قبح آن کند و در حقیقه همان صفت بنحوی باشد که منشاء شود از برای حکم بحسن و قبح عقلی که عقل حاکم باشد بمدح فاعل آن فعل و یا مذمت کند و ملامت نماید فاعل او را بمعنی آنکه بعد تعریه عقل از جمیع جهات و تعریه شخص از جمیع اغراض فاعلیه و دواعی شهواتیه حکم کند بمدح و ذم عقلی یعنی فاعل آن مستحق مدح و جزاء خیر باشد عاجلا و آجلا و یا مستحق ذم و ملامت و جزاء سوء باشد عاجلا و آجلا و اینمعنی محل

نزاع است که امامیه قائلند بحسن و قبح عقلی و اشاعره منکر آن می باشند و مقصود امامیه نه آنست که عقل مستقل باشد در معرفت حسن و قبح در جمیع افعال تا آنکه ایراد کرده شوند بآنکه عقل چه حکم دارد و چه تمیز حاصل است او را در توفیقات و تعبدیات شریعت مقدسه بلکه مراد آن است که افعال مشتمل است بر جهة حسن و قبح که عقل را رسد بمعرفت آن جهات یا باستقلال مانند حسن شکر منعم و حسن عدل و احسان و مانند آن و مثل قبح کفران و ظلم و عدوان و امثال آن و یا باعانت شرع مانند عبادات توفیقیه تعبیه که عقل بعد از ورود شرع بآنها داند که اگر در آنها جهة حسن نمی بود هرآینه تکلیف بآن از حکیم علی الاطلاق قبیح می بود و جمهور اشاعره مخالفند در مسئله و مذهب ایشان آنست که عقل درک حسن و قبح را بهیچوجه من الوجوه نمیکند بلکه حسن و قبح شرعی است باینمعنی که اگر شرع وارد نمیشد عقل حکم نمیکرد بحسن و قبح اشیاء بلکه در نفس الامر هیچ چیز متصف بحسن و قبح نمیبود و حسن عدل و قبح ظلم بمجرد گفته شارع است و اگر شرع حسن عدل را نمی فرمود و یا قبح ظلم را هرآینه متصف بحسن و قبح نمیشدند بلکه جایز است که شارع عدل را قبیح فرماید و ظلم را حسن که قضیه منعکس شود و فرقی نخواهد بود در نزد ایشان با قطع نظر از امر و نهی شارع در بین سجود از برای شیطان و سجود از برای رحمن بحسب نفس الامر و همچنین فرق بین صدق و کذب و نکاح و سفاح نخواهد بود بحسب نفس الامر مگر آنکه شارع یکی را واجب نمود و دیگری را حرام و بطلان اینقول در نهایت ظهور و مفسده این عقیده و لوازم باطله آن بسیار است و جمله از وجوه بر بطلان اینمذهب را در جلد اول بیان نمودیم و اصل اینمطلب که عقل مدرک حسن و قبح اشیاء است فی الجملة ثابت است بضرورت و وجدان همه اهل عقول بلکه مقرر و معترفند بآن منکرین شرایع چون براهمه و امثال ایشان حتی آنکه شهرستانی در کتاب ملل و نحل در نقل شبهات براهمه در انکار مطلق نبوت بیان نموده است که براهمه منکر الهیات نخواهند بود بلکه شبهه ایشان در انکار شریعت بجهة آنست که عقل دلالت دارد بر آنکه خدای تعالی حکیم است و حکیم متعبد نمیسازد خلق را مگر بآنچه عقول ایشان ادراک نموده است از حسن و قبح و ثواب بمتابعت عقول حاصل است پس حاجت نخواهد بود بمتابعت بشر مثل ما که دعوی شریعت و نبوت نماید و معرفت آنچه توقف بعقل دارد محتاج بتعلیم انبیاء نخواهد بود الحاصل آنکه حسن و قبح عقلی را احدی از طوایف ذوی العقول انکار ننموده است مگر اشاعره و مستند همه اهل عقول همان ضرورت و بداهت و وجدانست که قابل انکار نخواهد بود پس اولاً ثابت است بطلان قول اشاعره ببداهت و ضرورت و ثانیاً بآنکه حسن و قبح اگر شرعی باشد نه عقلی هرآینه لازم خواهد آمد عدم وجوب معرفة الله للزوم الدور و هو باطل بیان

آن آنکه وجوب معرفه الله درین هنگام توقف دارد بمعرفه موجب و جاعل و منشی آن و معرفه موجب هم توقف دارد بر وجوب معرفه الله چه آن که وجوب معرفه قبل از حکم شرع بوجوب آن متصف بصفتی نخواهد بود از حسن و قبح عند الاشاعره بلکه حسن آن بحکم شارع و بجعل شارع است نه از روی حکم عقل پس وجوب معرفه الله موقوف بمعرفت موجب و معرفه موجب هم مفروض آن که موقوف بر وجوب معرفه الله است و هو دور ظاهر و لا يمكن دفعه الا بالتزام الحسن و القبح العقلي فان قلت بناير مذهب اشاعره نیز لزوم دور ممنوع و غیر ظاهر است چه آنکه اشعری میتواند مستند سازد وجوب معرفه الله را بقاعده وجوب دفع ضرر چه ترك معرفه الله موجب ضرر بر نفس و هلاکت نفس است چه دفع ضرر واجب است باتفاق قلت مستند و مدرك قاعده دفع ضرر یا شرع است از کتاب و سنت و اجماع و یا عقل بناير اول پس دور بحال خود باقی و غیر مندفع و بناير ثانی لازم آید خصم را بآنکه اعتراف نماید بحسن و قبح عقلی و هو المطلوب چه اقدام نمودن بر ضرر از اقبیح قبایح عقلیه است که عقل و عقلا اتفاق دارند بر قبح آن و ثالثا بآنکه حسن و قبح اگر شرعی باشند نه عقلی هرآینه لازم خواهد آمد افحام انبیاء و سد باب نبوة چه از جمله واجبات وجوب نظر در معجزه است و آن بناير مذهب اشاعره ثابت خواهد شد بحکم عقلی بلکه موقوف ببیان رسول است و آن پیغمبر اگر دعوی رسالت و اظهار معجزه نماید جایز است از برای مردم که بآن مدعی رسالت بگویند که ما دلیل ملزم و برهان قاطع نداریم بنظر نمودن معجزه تو از عقل و قبحی بر ما لازم نخواهد آمد بترك نظر در معجزه بلکه وجوب نظر بر ما بعد از علم و معرفت ما خواهد بود بصدق تو و لزومی ندارد که نظر بر معجزه تو نمائیم تا بر ما معلوم شود صدق مدعی تو و غرض آنست که راه صدق نبی هم منحصر است در نظر نمودن بمعجزه و وجوب نظر هم قبل از نظر دلیل ملزمی ندارد فیلزم انقطاع الانبیاء و افحامهم عن الحجة رابعا آنکه اگر حسن و قبح شرعی باشد نه عقلی هرآینه لازم میآید که جایز و حسن باشد از برای خدای تعالی امر بکفر و عبادت اصنام و مواظبت بر فجور و سفك دمآء و همچنین جایز و حسن باشد نهی از عبادت و شکر نعمت منعم و صحیح باشد نهی از صدق چه آنکه این افعال قبل از تعلق حکم شرعی از امر و نهی بآنها متصف بصفتی نخواهد بود بحسب نفس الامر بلکه مناط حسن و قبح بامر و نهی شرعی است پس جایز خواهد بود انقلاب امر نهی و پرواضح است که اگر کسی عقل او دلالت نماید او را بتجویز امور مذکوره هرآینه از اجهل جهلا و احمق حمقا خواهد بود و خامسا آنکه اگر حسن و قبح شرعی باشد نه عقلی لازم خواهد آمد ترجیح بلا مرجح زیرا در صورت تساوی افعال قبل از حکم شرع و عدم اتصاف بآنها بصفات کامنه که منشأ حسن و قبح

شوند که یکی متعلق امر شرعی و دیگری متعلق نهی شرعی شود هرآینه ترجیح بعضی را بامر و بعضی را بنهی ترجیح بلا مرجح است و صدور آن محال است از حکیم علی الاطلاق و سادسا بآنکه بداهت و ضرورت در نزد همه عقول قبح صدور عبث و لاطائل است در نظر عاقل مثل آنکه استیجار نماید شخصی را که از نهر پر از آبی حمل آب نماید بنهر دیگری مثل او و یا حمل اثقال بمشقت عظیمه از بلدی بنماید بسوی بلد بعیدی که در قیمت متساوی باشند آن دو بلد و همچنین قبح تکلیف بما لا یطاق مثل تکلیف نمودن عاجز را بطیران بسوی سماء و عقاب نمودن او بر ترك این فعل و همچنین مذمت عالم بجهة علم و زهد او و مدح فاسق بجهة فسق و جهل او و کسی که مکابره نماید و انکار قبایح عقلیه در موارد مذکوره نماید هرآینه انکار نموده است اجلی و اظهر بدیهیات در عالم را و سفاهت اشاعره و حماقت ایشان و لجاجت و عناد ایشان از ابده بدیهیات است و سابعا آیات وارده که دالند بالصراحه و الظهور بر مدعا چون قوله تعالی وَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً قَالُوا وَجَدْنَا عَلَيْهَا آبَاءَنَا وَاللَّهُ أَمَرْنَا بِهَا قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ و وجه نزول آیه آنکه عبده الاصنام و المشرکین حاضر میشدند از برای طواف عراره و مکشوف العوره از رجال و نساء و میگفتند ما طواف مینمائیم عراره و برهنه چنانکه از مادر متولد شده ایم و طواف مینمائیم در جامه هائیکه معاصی و نافرمانی کرده ایم و اگر اعتراض مینمودند از قباحت و شناعت اعمال ایشان متعذر میشدند باینکه ما پدران خودمان را یافتیم که چنین طواف مینمودند و آنکه فعل ایشان بر طبق امر الهی بوده است پس خداوند عالم رد نمود ایشانرا بان الله لا یامر بالفحشاء و ایشان از مفتریان و جهالند حاصل فرمان حقتعالی آنکه خداوند اولاً اخبار فرمود قبل از آنکه نهی فرماید و یا امر باجتناب نماید باینکه عمل اینگروه و فعل ایشان فاحشه است و حقتعالی امر نمیفرماید بآنچه فاحشه در عقل و فطرت است و بنابر مذهب اشاعره که منکر حسن و قبحند فاحشه بودن عمل ایشان معقول نخواهد بود قبل از نهی شارع پس در تفسیر آیه باید باین نحو بگویند ان الله لا یامر بما ینهی عنه یعنی خداوند امر نمیفرماید بآنچه نهی از آن میکند و اینکلام از اهل عقول صادر نمیشود چه آنکه بنای ایشان بر حفظ سخن و کلام است از امثال این مقالات فضلا عن کلام الحکیم المتعال حاصل استشهاد بآیه اولاً آنکه خداوند تعالی اخبار نمود از فعل هؤلاء عبده الاصنام که اتیان فاحشه مینمایند در طواف گاه و قبل از نهی از آن اتصاف آن فعل بفاحشه در مذهب اشاعره متعقل نخواهد بود پس لازم میآید العیاذ باللّٰه کذب اخبار و ثانیاً مستلزم لغویة کلام است العیاذ باللّٰه چه آنکه معنی قوله تعالی قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ یعنی لا یامر بما ینهی عنه عند الاشاعره و مثل اینکلام را اگر اهل عرف بگویند محمول بر لغویت و لاطایل است و مثل آنست که گفته شود آنچه در جوی میرود آب

است تعالی کلام الله تعالی عن ذلك بلکه تفسیر آیه چنین است و اذا فعلوا فاحشة ای ما هو مستقیح عند العقل و معنی قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ انه لا یامر بما یتقبحه العقول و الفطرة السلیمة و قوله تعالی در ذیل آیه مذکوره قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ ای بالعدل و الاحسان چنانکه در آیه دیگر فرموده است که إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ ای یامر بما هو مستحسن عند العقول و ینهی بما هو مستقیح عندها بنابر مذهب اشاعره باید تفسیر کرده شود اینفقرات باینکه ان الله یامر بالمأمور به و ینهی عن المنهی عنه و هو كما ترى فضح من الکلام و همچنین است کلام در قوله تعالی يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ تقریب آیه بنابر مذهبین مثل آیات سابقه است بالجمله پرواضح است طریقه انبیا و شرایع و دعوة رسل برخلاف دعوة مبطلین و جاحدین و مشرکین و سحره است چه دعوة هولاء بر وفق اغراض و اهویه نفسانیه ایشان بوده از مرتکب شدن هر قبیح و منکر و بغی و ظلم که بعثت انبیاء و جعل شرایع برخلاف آن بوده است و حکایت شد از بعضی از ازکیاء اهل لسان از اعراب که چون بشرف اسلام داخل شد از او سؤال نمودند که بچه سبب اسلام قبول کردی و چه دلیل شد از برای تو بحقیقت سید رسل صلی الله علیه و آله و در جواب گفت دیدم که آنحضرت امر ننمود بچیزی مگر آنکه نفس میگفت که کاش نهی از آن مینمود و نهی ننمود از چیزی مگر آنکه نفس مایل بود که کاش امر بآن مینمود چیزی را مگر آنکه نفس میگفت که کاش حرام بود آن و حرام ننمود چیزی را مگر آنکه نفس مایل بود بحلیت آن و مخفی نخواهد بود که جواب اینشخص زکی از اهل لسان مبتنی بر سلامت عقل و فطرت او بود که استدلال بر صحت دعوة پیغمبر نمود بمطابقه نمودن امر و نهی او بآنچه حسن و قبیح بود در نزد عقول و بنابر مذهب اشاعره این استدلال و این جواب از اهل لسان غلط و لاطایل بود چه آنکه حاصل جواب این خواهد شد در اینهنگام که من چون دیدم که امر و نهی می فرمود باین سبب اسلام قبول کردم و این از بدیهیات است که امر و نهی نمودن حجة نخواهد بود زیرا که اینمطلب اختصاص بنبی صلی الله علیه و آله و سلم ندارد بلکه اینمطلب از موالی عرفیه و ملوک و رؤسا بالنسبه بزیردستان بیشتر حاصل میشود و دلیل حقیقت دعوة نبی نخواهد شد و بعضی از مفسرین از عثمان ابن مطعون نقل نموده اند که اسلام مستقر در قلب من نشد مگر بعد از نزول آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَفِي الْمَجْمَعِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ ابْنُ مَسْعُودٍ هَذِهِ الْآيَةُ أَجْمَعُ آيَةٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ لِلْخَيْرِ وَالشَّرِّ وَقَالَ قَتَادَةُ أَمَرَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ بِمَكَارِمِ الْإِحْلَاقِ وَنَهَاهُمْ عَنِ سَفَاسِفِ الْإِحْلَاقِ وَچون این آیه بر ولید بن مغیره خوانده شد قال ان كان محمدا

قاله فنعم ما قال و ان قاله ربه فنعم ما قال و قيل لو لم يكن في القران غير هذه الاية لصدق عليه انه تبيان لكل شيئي پرواضح است که تصديق هولاء اهل لسان و گفتن ایشان که این آیه در قران تبيان هرچيز است و يا آن که حقتعالی امر بمکارم اخلاق و نهی از سفاسف اخلاق که عبارت از امر حقير و ردی و پست که ضد معالی اخلاق است فرموده است و جهی از برای آن نخواهد بود مگر آن که او امر و نواهی حقتعالی مطابق با آنچه مرکوز در عقل است از قبایح و محسنات که امر او متعلق بآن چیزی میشود که مستحسن در نزد عقول و فطرت سلیمه است و نهی او متعلق بچیزی میشود که مستقبح و منکر در نزد عقول است هذا -

المقدمة الثالثة أن كل اهل حق از همه مذاهب و ادیان اتفاق نمودند که جایز نخواهد بود عقلا نسبت اخلال واجبی از واجبات بسوی حقتعالی

و هم چنین اتفاق نمودند بر عدم جواز صدور قبیح از حق سبحانه و تعالی خلافاً للاشاعره که تجویز نمودند نسبت اخلال واجبات و صدور قبیح را بسوی باری تعالی و این مسئله از فروع عدل است و کلیه بر سبیل اجمال در مبحث عدل در جلد اول از کتاب در رد اشاعره ذکر شد و مقصود در اینمقام همان تنقیح مطلب اول است که عقلا جایز نخواهد بود از برای حق سبحانه و تعالی اخلال بواجبی از واجبات و مراد بعدم جواز عقلی تنزیه فعل حقتعالی است از نسبت مذکوره و اشاعره چون منکر حسن و قبح عقلی اند لهذا صدور قبیح و اخلال بواجبات را از حق جل و علا محال نمیدانند و این مذهب ردی سخیف ناشی شد از انکار نمودن ایشان حکم عقل را و لهذا در مسئله اصول ادیان از توحید و نبوت و امامت کثیری از مطالب ظاهره حقه را انکار نمودند و چون اکثری از سنین اشعری مذهبند لهذا استحکام اینمطالب در مقدمات مسئله امامت لازم است فنقول آن که اخلال بواجبات از حق سبحانه عقلا غیر جایز است بوجهی وجه اول آنکه جهة اخلال بواجبات یا بجهة داعی بحاجت است یا داعی بجهل یا داعی حکمت اما الاولان فباطلان لانه تعالی غنی الاغنیاء و عالم بكل المعلومات و اما الثالث پس بجهة آن که داعی حکمت حسن فعل و اشمال واجبست بر جهة محسنه و اخلال بواجب قبیح و برخلاف حکمت است پس اخلال بواجبات هم قبیح و هم غیر جایز است وجه ثانی بآن که علم حقتعالی و قدرت و غناء حقتعالی و امتناع صدور قبیح از حق تعالی باخلال واجبات مستلزم استحقاق لوم و ذم است العیاذ باللّه بالنسبه بسوی حق سبحانه و تعالی تعالی اللّٰه عما یقول الظالمون علوا کبیرا وجه ثالث بآن که تجویز اخلال بواجبات از حق سبحانه و تعالی مستلزم محاذیر و منکرات بسیار است که تقوه بهریک از آنها کفر صریح و خروج از همه ادیان و ملل است از آنجمله مستلزم سد باب نبوت است چه آنکه واجب بر حق سبحانه و تعالی آنست که منع فرماید جریان معجزه را در ید کاذب و بعد از تجویز عقل بجواز اخلال واجبات از حقتعالی

جایز است عقلا اجراء معجزه به ید کاذب پس فرقی درینصورت نخواهد بود بین نبی و متنبی و از آنجمله لزوم لغویة است در جعل احکام از انواع عبادات و طاعات و سایر احکام توقیفیات از واجبات و محرّمات بجهة آن که عقل تجویز اخلال در جمیع آنها خواهد نمود چنانکه تجویز اخلال در هر یک تواند نمود پس لازم خواهد آمد که آن که واجبست حرام باشد بحسب نفس الامر و بالعکس و آن که مرکبات از واجبات ناقص و غیر تام باشند از اجزا و شرایط آون که اجزا و شروط نفس الامریه مبدل باشیاء خارجیہ غیر مرتبط بمرکبات باشند و از آنجمله لزوم القاء مکلفین است در مهالك چه بنابر جایز بودن اخلال بواجبات جایز خواهد بود عقلا آن که موجب هلاکت مکلفین است و واجبست احتراز از آن امر باو شود و آن که موجب هدایت و تخلیص بندگانست که واجب الارتکابست نهی بآن بشود و آن مورث ظلم و اجحاف و تعدیست بر عباد و لازم دارد العیاذ باللّٰه نسبت ظلم را بحضرت اقدس تعالی و از آن جمله لزوم انتفاء فائده تکلیفست چه غرض و فایده تکلیف همان حذر و تخویف از عقاب و رجا و طمع در ثواب است و پس از تجویز اخلال در واجبات دیگر و ثوقی از برای بندگان در معاصی و طاعات نخواهد ماند که بآن سبب لازم شود حذر و تخویف در محرّمات و رجا و ثواب در طاعات و واجبات و از آن جمله لزوم عدم تمامیت حجة است بر مکلفین چه آنکه بعد از تجویز اخلال بواجبات از جانب حق تعالی حجتی باقی نمیماند بر مکلفین در ترك نمودن ایشان فرایض و واجبات را و ارتکاب ایشان معاصی و محرّمات را و اطاعت نمودن ایشان مر انبیا را و وثوق نداشتن ایشان بشرایع چه بعد از تجویز اخلال در همه اینها حتی اخلال در مسئلۀ نبوت باحتمال متنبی بودن شخص داعی بسوی شرع هرآینه منقطع نخواهد شد لسان معذرت بندگان چه در اینصورت از برای مکلفین است اعتذار باینکه بعد از جواز اختلال از جانب حضرت متعال در تمام شرایع از اصول و فروع از برای ما بندگان اعتماد و جزم و وثوق حاصل نشده بود در او امر و نواهی شرعیہ پس از آنجهت امثال آن نمودیم و اینمطلب مستلزم تکذیب حضرت حق سبحانه و تعالی است چه آن که در کتاب مجید خود فرموده و لله الحجة البالغة و نیز فرموده رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ وَ نیز فرموده الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا وَ بالجمله این مذهب سخیف اشاعره قطع نظر از آن که خارج از ملة اسلامیه است با هیچ يك از مذاهب و ملل و ادیان دیگر هم وفق نمیدهد تبا لهم و لارآئهم الكاسدة و عقائدهم الفاسدة اگرچه عامه اختلاف مذاهب ایشان بسیار است و لیکن اکثر و جل ایشان اشعری مذهبند در عقاید و قلیل از ایشان معتزلی میباشند اگرچه هر یک از طائفین منقسم بسوی شعب بسیارند و طرق مختلفه در اصول و فروع دارند الا اینکه در عقاید مذکوره درایند و مقدمه که ذکر شد غیر از قلیل از

ایشان که معتزلی می باشند باقی طوایف ایشان شریکند و از اینجهت است که علماء عامه در مسئله نبوت و امامت زخارف بیشمار و لاطایل بسیار در قبال مذهب حقه علماء شیعه دارند از انکار و جوب لطف و تجویز معصیت بالنسبه بسوی انبیا و اوصیاء و نسبة خطا و صدور قبایح را بالنسبه باولیاء الله مضایقه نمینمایند بلکه استدلال مینمایند بوقوع آنها چنانکه عنقریب اقوال فاسده ایشان ظاهر خواهد شد چه پرواضح است که بعد از اینکه عقیده ایشان بر انکار حسن و قبح عقلی است که ثبوت آن از اوضح و اضحات است و همچنین بعد از اینکه عقیده ایشان بر جواز صدور قبایح و شرور و منکرات و ظلم و اجحاف و اخلال بواجبات باشد بالنسبه بسوی خالق عباد العیاذ بالله پس تجویز این امور بالنسبه بانبیا و اوصیا در مذهب ایشان در نهایت سهولتست چه آنکه فرع زیادتی بر اصل نخواهد داشت و از اینجاست که تقدیم فاضل بر مفضول در نزد ایشان جایز و صحیح است و جایز است از برای حق تعالی که اخلال بلطف واجب بنماید و صدور خطا و معصیت از انبیا موجب نقص نخواهد بود و صدور فسق از خلفا باعث انزال او نمیشود و خطاء ایشان در احکام ضرری بطریقه ایشان ندارد و لکن بعد از اقامه برهان و ظهور حجت در مقدمات سابقه و لاحقہ چنانکه خواهد آمد انشاء الله واضح و هویدا خواهد شد طریقه حقه علمای شیعه کثر الله امثالهم که راه شبهه در مسئله امامت از برای احدی نماند و مر جواز اخوان مؤمنین که هر یک از مقدمات مذکوره را بعین دقت نظر فرمایند و تامل صادق در او بنمایند چه آنکه اگر کسی از برای او طریان شبهه در یکی از اوقات بشود یا شده باشد و یا آنکه اگر خصم فارسی زبانی بخواهد طالب دین حق شود عمدۀ مطلب آنست که مقدمات مسئله امامت را بضرر قاطع اخذ نموده و بنای عقیده خود را در مطالب مذکوره و آتیه بر امر مبین و مبرهنی ننهد لهذا بعد از طی مقدمات در مقام نتیجه که آمده است اگر کسی باو بگوید عقلا از روی قاعده لطف باید وصی پیغمبر معصوم باشد و آن باقرار خصم مخصوص بعلي ابن ابیطالب علیه السلام است و یا آنکه امامت و خلافت واجب علی الله است چنانکه در مقدمات لاحقہ مبرهن میشود و آن مخصوص بعلي ابن ابیطالب است و یا آنکه تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است و امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام باقرار خصم اعلم و اسخّی و اشجع و اتقی و اسبق در اسلام بوده است از سایرین و بحکم عقل قطعی بعد از اثبات افضلیت او بنقل و اقرار خصم و هکذا امثال این مطالب حیران و سرگردان در وادی ضلالت و امام المشککین نفس خود میشود العیاذ بالله و سر این مطلب آنست که هیچیک از مقدمات را ببرهان قاطع اخذ نموده نه لطف میفهمد و نه معنی واجب علی الله و نه تحسین و نه تقبیح عقلی و نه معنی عصمت و نه لوازم آن و نه معنی امتناع صدور قبایح من الله و نه معنی عدم جواز اخلال بواجبات انشاء الله رجاء من الله تعالی

و مستمدا بتوفيقه و متمسکا بحبل ولایة ولی عصره عجل الله فرجه طريقة استتباط و راه مطلب را درین رساله باحسن الوجه و اسهل الطرق معروض اخوان مؤمنین مینمایم و الله ولی التوفیق

المقدمة الرابعة در بیان وجه حاجت بسوی امام و خلیفه بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم

همه امت اتفاق دارند بر لزوم وجود امام و خلیفه و لکن مختلف شدند در وجه لزوم و ضرورت وجود خلیفه، علمای شیعه كافة در نزد ایشان وجه حاجت و ضرورت بوجود مقدس امام همان وجه حاجت و ضرورت بسوی وجود اقدس نبوی است بلکه از جهتی نصب امام آكد و وجه حاجت بسوی او اشد است چه آنکه بقای دین و شریعت را موقوف دانند بوجود امام چنانکه ابتدای شریعت موقوفست بوجود نبی پس حاجت دین بامام بمنزله حاجت دین است به نبی چنانکه تفصیل و برهان اینمطلب در مقدمه لاحقہ معلوم و مبرهن خواهد شد و ازین جهة است که مسئله امامت در نزد ایشان از اصول دین است نه از فرع و علماء عامه وجه حاجت بسوی امام و خلیفه را از روی وجوب مقدمه میدانند چه آنکه امور کلیه و نظام امور مسلمین و عساکر اسلام منوط بوجود خلیفه است و نصب خلیفه و وجود او مقدمه است از برای تحصیل مقاصد کلیه شارع پس اگر امور مسلمین بنحو دیگری منتظم شود محتاج نباشد بامام قال شارح المقاصد «لا نزاع فی ان مباحث الامامة بعلم الفروع الیق حیث ان مقصود الشارع قصد تحصیل امور کلیة من اقامة الحدود و سد الثغور و تجهیز الجیوش و لا خفاء فی ان ذلك من الاحکام العلمیه دون الاعتقادیة» و روزبهان در شرح منهج گفته است «ان مباحث الامامة عند الاشاعرة لیس من اصول الدیانات بل من الفروع المتعلقة بافعال المکلفین» و بعضی از علماء عامه در این باب مبالغه کرده اند یعنی در فروع دین بودن مسئله امامت حتی آنکه گفته است بحث و فحص و طلب حق در این مسئله لازم نیست بلکه تقلید کفایت میکند و ظاهر آنکه مقصود این شخص از کفایت تقلید و عدم لزوم فحص بر مکلفین ایشان از عوام و غیرهم عدم اطلاع عوام ایشان باشد بر قبایح افعال و مطاعن معروفه از خلفا چه آنکه بیحث و تفتیش ظاهر میشود بعضی امور از برای عوام الناس ایشان و بجهة آن در شبهه و تشکیک میافتند و سوء ظن پیدا میکنند بالنسبة بسوی خلفا و ائمه مذهب ایشان و من العجب آنکه بناء مذهب عامه بر آنست که مسئله امامت از فروع دین بلکه وجوب وجود رئیس و خلیفه مجرد وجوب مقدمه است چنانکه صریح استدلال ایشان است بآنکه وجه حاجت بوجود امام بجهة حفظ حوزه و نظام امور مسلمین و مقدمه است از برای تحصیل امور کلیه از اقامه حدود و سد ثغور و امثال آن که این مقاصد شرعیه از واجبات فرعیه اسلام است و منوط بوجود امام و خلیفه است و مقدمه واجب واجب است با این احوال کثیری از افاضل ایشان بلکه در قرب این ازمنه فتاوی ایشان مستقر شده است بر اینکه اگر کسی قائل بخلاف ابی بکر و

صاحبین او نباشد کافر است و خارج از اصل دین اسلام است و خون و مال و عرض او بهدر است لهذا در نزد ایشان واجبست قتل شیعه و مال ایشان مباح و عاقل و قتیکه نظر بمبنای مذهب ایشان مینماید که اصل مسئله امامت در مذهب ایشان از فروع دین بلکه وجوب آن وجوب مقدمی است و از احکام عملیه است نه اعتقادیه با این فتوای معروفه درین از مننه که شیعه را کافر و واجب القتل و مباح المال و العرض میدانند میدانند که اینطایفه خذلهم الله غیر از تعصب و تقلید قضاة دنیاپرستان خود و نفاق چیزی در دست ندارند چه آنکه این مبنی با این فتوای شوم جمع نمیشود پرواضح است که از مسلمات اهل اسلام است که اختلاف در مسائل فروعیه موجب کفر نخواهد بود بلکه خطاء در اجتهاد که اصل اصیل است در مذهب عامه و باین جهة میخوانند که عار و ننگ را از خلفا و ائمه خودشان رفع نمایند در موارد لا یعد و لا یحصی از اصول و فروع و عذری ندارند مگر آنکه میگویند مجتهد بود خطا کرد و بنابراین پس از برای شیعه است که بگوید من اجتهاد کردم درین مسئله فروعیه و فهمیدم که خلیفه اول ابی بکر برخلاف حق است و این اجتهاد او مصاب با واقع است بحسب نفس الامر و باعتقاد کاسد عامه که اصابه نمود پس خطا نمود در اجتهاد و خطاء در اجتهاد جایز و معفو است و از برای عوام شیعه است که تقلید مجتهد خود را بنمایند بنابر مذهب عامه که تقلید در مسئله امامت جایز است پس بنابراین کدام دلیل است که دلالت دارد بر کفر منکرین خلافت ابی بکر هل هذا الا التعصب و النفاق و الخروج عن العلم و العقل راسا چه آنکه اگر تعصب نباشد مقابله این فتوی با این مبنی استهزا و بر ریش علما و فضلالی عامه خندیدن است و بالجمله کلام در استدلال عامه است بر وجه حاجت و ضرورت بوجوب خلیفه و امام از روی قاعده مقدمه واجب مطلق و این استدلال بنابر مذهب اکثر طوایف عامه که اشاعره باشند صحیح نخواهد بود چه وجوب مقدمه بهر معنائیکه اخذ شود از لابیة که محل کلام و مناقشه احدی نخواهد بود از وجوب تبعی غیره و یا اصلی انکار آن بنابر مذهب اشاعره عیبی ندارد یعنی نقصی بر قاعده ایشان که تجویز تکلیف ما لا یطاق و انکار حسن و قبح عقل می نمایند لازم نخواهد آمد پس انکار وجوب مقدمه در نزد ایشان ظاهر و هویدا است پس وجهی ندارد بنابر مذاق اشاعره در وجه حاجت و ضرورت بسوی وجود امام بر تمسک نمودن بقاعده وجوب مقدمه بلی از شافعی نقل نموده اند که موافقت نموده علمای شیعه را در قول بوجوب مقدمه و ابن حاجب و عضدی تفصیل قائلند بین آنکه آن مقدمه شرط شرعی باشد و غیر شرط شرعی و در اول قائل بوجوبند و در باقی انکار می نمایند و معتزله که عدلیه از عامه اند در مقابله اشاعره نیز موافقت نموده اند در وجوب مقدمه و لیکن این طوایف هم استدلال ایشان در محل کلام ممنوع است جدا چه آنکه واجبات مذکوره در کلام ایشان از اقامه حدود و سد ثغور و انتظام امور مسلمین و امثال

آن از امور کلیه که منوط بوجود خلیفه و امام است و از اینجهت من باب المقدمه حاجت و ضرورت بوجود امام و خلیفه ثابت و محقق است در نزد ایشان این کلام خالی از تحقیق است چه تمامیت این مطلب موقوف باثبات امور اربعه است اولاً باید ثابت شود که این امور کلیه از واجبات مطلقه است یا مشروطه چه بر فرض آنکه اگر از واجبات مشروطه باشند مثل حج و زکوة مقدمه آن واجب نخواهد بود و ثانیاً آنکه باید ثابت شود که این امور کلیه موقوف بوجود امام و خلیفه است و مثل سایر واجبات نیست که بر مکلفین واجبست حسبیه و یا مدافعة تعهد آن بنمایند و ثالثاً آنکه اثبات نمایند که مقدمه واجب مطلق واجب است مطلقاً و رابعاً بآنکه اثبات نمایند که اصل در واجبات در صورت شك در اطلاق و تقييد آنها اطلاق است نه اهمال و اجمال و هریک از مقدمات اربعه بنا بر مذهب عامه بلکه از بعضی از خاصه هم اثبات آن دو نه خطر القتاد و از اینجهت است که سید مرتضی علیه الرحمه در رد معتزلی در این مقام منع فرموده است و جوب مقدمه را چه ذی المقدمه در امثال واجبات مذکوره حال ایشان معلوم نیست که از واجبات مطلقه است یا مشروطه یا مهمله و بالجمله اثبات جوب وجود خلیفه و امام بدلیل مذکور بنا بر مذهب عامه ناتمام و در کمال صعوبتست

المقدمة الخامسة در بیان آنکه نصب امام و خلیفه واجب علی الله است یا واجب علی الامة -

اشاره

علماء عامه بر آن رفتند که نصب الامام و الخلیفة واجب علی الامة و ابو بکر اصم در میان ایشان قائل شده بوجوب النصب علیهم من ظهور الفتنة و الفساد بین الامة و الافلا و علماء حقه شیعه برآند که نصب الخلیفة و الامام واجب علی الله است نه واجب علی الخلق و دلیل عامه بر جوب نصب آن علی الامة از روی مقدمه واجب است چنانکه آنفا در مقدمه سابقه مذکور شد مع وجه تزییف و بطلان آن و مستند ابو بکر اصم در تفصیل مذکور تسلیم و جوب آنست در صورت ظهور فتنة و فساد چه وجود خلیفه در اینصورت مقدمه است از برای حفظ حوزه و نظام امور مسلمین و با عدم ظهور فتنة و امنیت مسلمانان حاجت بوجود رئیس و خلیفه نخواهد بود و چون این طایفه امامت و خلافت را واجب علی الله نمی دانند و واجب علی الخلق می دانند لهذا قائلند که ثبوت این مطلب محتاج باذن و استخلاف من الله تعالی و رسوله نخواهد بود بل ثبوت آن به بیعت اهل حل و عقد که تعبیر آن گاهی باجماع امت مینمایند بلکه به بیعت دو نفر یا یکنفر که ذوی الاتباع باشند و بشوری و بشوکت و بقهر و غلبه ولو آنکه جابر و فاسق هم آن امام باشد امامت و خلافت آن ثابت خواهد شد چنانکه نقل بعض عبار صریحه از جمله فضلاء ایشان چون شارح المقاصد و امثال آن در مقدمات بیان شد و در مقدمات آتی هم سمت جریان خواهد یافت مع وجوه بطلان آن

ادله بر وجوب بودن امامت من الله و علی الله

اشاره

و الحق الحرى بالقبول آنکه امامت و خلافت من الله و واجب علی الله است و فرقی نیست بین نصب وصی و بعثت نبی در وجوب علی الله و برهان بر

دلیل اول آنکه در مقدمه اولی در تعریف امامت گذشت که امامت «استخلاف من الرسول فی اقامة الدین و انتظام امور المسلمین علی طبق قوانین الالهیه»

و من المعلوم آنکه حسن معاش و معاد و انتظام امور مسلمین تحقق نخواهد یافت مگر با اجتماع و تمدن که بمعاونت یکدیگر در امور مایحتاج الیها من التعیش تمشیت امور دنیا و معاملات واقعه بین ایشان بشود و تحقق این انتظام موقوف بعدل و قواعد و قوانین عادلانه الهیه است و الا- هر یک بمقتضیات شهوات نفسانیه تکالب و تجاذب خواهند نمود آنچه در دست دیگریست از عرض و مال «من المنکوح و الملبوس و المركوب و الماکول و المشروب» و باندک زمانی رشته نظام نوع بنی آدم گسیخته خواهد شد و هرج و مرج عظیم واقع خواهد شد و آن قواعد و قوانین عدلیه و نوامیس شرعیه من الله تعالی سبب و علت است از برای بقای نوع و حفظ نظام ایشان و چنانکه این قواعد الهیه محتاج بوضع از جنس بشر است من الله که مبعوث بر خلق شود و از جانب خدای تعالی الزام سنن و قواعد الهیه بر خلق نماید بجهت حفظ نظام که اسم آن مبعوث نبی و رسول است هم چنین محتاج است بحافظ و مفسر و مبیین آن قوانین که در هر عصر و زمان مادام بقاء شریعت آن نبی بعد از رحلت او از دار فنا بسوی دار بقا تا آنکه آن قوانین مصون باشد از خطا و خلل و تغییر و تحریف و الا همان لزوم اختلال نظام معاشا و معادا بحال خود باقی خواهد بود چه علت تامه حصول انتظام و رافع هرج و مرج نفس آن قوانین الهیه بود لا غیر و همین سبب بود از برای وجوب بعث نبی صلی الله علیه و آله و سلم بر حضرت اقدس تعالی و بعینه همین علة باقی و برقرار است بدون تفاوت در حق و صبی غایه الامر آنکه وجود نبی بمنزله علة محدثه است از برای آن قوانین الهیه و وجود وصی بمنزله علة مبقیه است و فرقی نیست در وجوب علی الله از جهة دفع اختلال نظام و بقاء نوع بین «بعث من هو بمنزلة العلة المحدثه و نصب من هو بمنزلة العلة المبقیه فقد ثبت فی المقدمات السابقة ان الاختلال بالواجبات من الله تعالی قبیح عقلا مضافا الی الادلة السمعیة فکما لا يجوز لله تعالی الاختلال باصل التکلیف و لا الاختلال بالقوانین الالهیه و لا الاختلال ببعث النبی للزوم اختلال النظام فکذا لا يجوز الاختلال بنصب الوصی لعین الدلیل المذكور» بلکه اختلال نظام در اینجا اشد و نصب وصی آکد است چه آنکه پیغمبر ما سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم کان خاتم النبیین و لا نبی بعده لنص الله سبحانه و تعالی فی کتابه العزیز ما کان مُحَمَّدًا اَبَا اَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَ لَکِنْ رَسُوْلَ اللهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیِّیْنَ « دیگر باب نبوت مسدود شد تا دامن قیامت و حاجت دین قویم و قواعد الهیه و حفظ ناموس شریعت محمدیه صلی الله علیه و آله و سلم بسوی حافظ در هر زمانی آکد است فان قلت بعد از بعثت و اکمال دین از جانب نبی بمعاونت امت بعضی ببعض دیگر دین محفوظ و مصون خواهد بود دیگر چه حاجت بنصب وصی قلت هذا کلام

سخیف چه آنکه مناط دلیل مذکور سببیه داشتن و علة بودن قواعد الهیه است علی ما قررها الله تعالی لنبیه از برای دفع اختلال نظام و تفویض حفظ آن بعباد با جهل و خطاء ایشان و کثرت شهوات و دواعی نفسانیه ایشان بر این ریاست عامه که اخت نبوت است که هرکسی تمناء این ریاست را دارد خودش فی حد نفسه اختلال نظام دیگریست علیحده چه آنکه اگر حفظ این قواعد الهیه بالکلیه مع کثرتها و غموضها و اندماجها مفوض بهمۀ عباد باشد پرواضح است که تخطئه هر یک قول دیگری را مضافا الی اجتهاداتهم و آرائهم المشوبه باهوویه انفسهم باندک زمانی اختلال نظام و انقلاب این قواعد حقّه خواهد شد که بالمره موجب اضمحلال شرع اقدس نبوی خواهد شد و اگر تفویض ببعض دون بعض غیر معین باشد پرواضح است که این بعض غیر معین صادق است بمقتضی عدم تعیین بهر یک از آحاد مکلفین علی سبیل البدلیة و هر یک بمقتضی شهوات نفسانیه طالب این ریاست عامه الهیه خواهند بود و جایز است عقلا هر یک تجاذب و تکالب کنند بر دیگری تا آنکه بدست آورند این ولایت عامه را که در نزد عقلا انفس و ارجح از جمیع لذاتست و یا آنکه تغلب نمایند بعضی مر بعضی دیگر را بنحوقهر و غلبه و سلطنت عرفیه بنابر اول که تجاذب و تکالب با یکدیگر باشد پس آن عین اختلال نظام و هرج و مرج است بنابر ثانی لازم میآید خروج از سلطنت الهیه چه تغلب مذکور و استقلال بعضی دون بعضی بعنوان قهر و غلبه خارج از نوامیس الهیه و قواعد شرعیه است فان قلت عدالت جماعت از امت مانع از تغلب و قهر و غلبه و اجحافست در اصل انعقاد خلافت و امامت قلت «هذا كلام من لا شان له في العلم والقواعد العقلية» چه آنکه کلام بحسب برهان عقل و حکومت عقلیه است و عدالت مانع از جواز تغلب و فساد بلکه وقوع آن نخواهد بود بلی عصمت مانع است بحسب عقل و لکن بالنسبة بسوی امت راهی ندارد مگر آنکه معین من الله باشد کما سنذکره و اگر تفویض ببعض معین من جانب الله باشد «ثبت المطلوب و هو الحق من ان الواجب على الله سبحانه نصب الحافظ و الولی و الخليفة و الامام دفعا لاختلال النظام» و مخفی نماند که لازمه این برهان آنست که آن بعض معین من الله باید کسی باشد که بعد از نبی افضل و ارجح و اعلم و اولی از ماسوای نبی باشد از امت چه آنکه آن بعض اگر مرجوح باشد از باقی امت «فیلزم ترجیح المرجوح علی الراجح» و اگر مساوی باشد «فیلزم الترجیح بلا مرجح» و هردو باطل و قبیح است جدا و پس از ثبوت استحاله صدور قبیح از حضرت حق سبحانه جل و علا و استحاله اخلال بواجبات منه تعالی «ثبت المطلوب و المدعی انه يجب على الله تعالى نصب من هو اعلم و اولی من امة النبی صلی الله علیه و آله و سلم لحفظ نوامیس الشرعیه و القواعد الالهیه» و نیز لازمه این برهان آنکه باید آن ولی حافظ معین من عند الله معصوم از هر خطا و زلل باشد و الا جایز خواهد بود از برای او خطا

و شبهه و سهو و نسیان در هر يك از آن قواعد الهیه چنانکه در مجموع من حیث المجموع عقل تجویز آن خواهد نمود و درین صورت لازم خواهد آمد خلاف مقصود الهی که بقاء قواعد الهیه باشد بجهة دفع اختلال نظام عباد معاشا و معادا و چیزی مانع این تجویز عقلی نخواهد بود الا- التزام بعصمت آن ولی حافظ مأمون من الله تعالی و نیز لازمه این برهان آنکه آن ولی حافظ من الله باید صاحب معجزات و آیات بینات باشد چه اگر کسی معارضه دینی نماید بآن ولی از ارباب ملل و ادیان و مطالبه معجزه نماید از آن ولی حافظ من الله در حقیقت این قواعد عدلیه الهیه باید از عهده اجرای آن بیرون بیاید و الا مفحم خواهد شد در اثبات دین و آن موجب اضمحلال دین رأسا خواهد شد چنانکه گرفتار میشدند و لکن مسئله نافع «لولا علی لهلك عمر» ستار عیوب و کاشف کروب واقع میشد و این برهان را محافظت کن که نیکو برهانی است الحمد لله علی ما هदानا

دلیل دویم آنکه اگر امامت و خلافت من الله نباشد هرآینه لازم میآید که العیاذ بالله اغراء نمودن حضرت حق سبحانه و تعالی امت را بقبايح و شرور و منكرات و عدم تمامیت حجة بر عباد

چه آنکه خداوند عالم بمقتضی حکمت و مصالح خلق نمود در عباد غرور و شهوات و میل بسوی قبايح و منكرات را از اقسام فسق و فجور و معاصی و بحسب طباع و جبلیت تنفر دارند از اقدام بسوی طاعات و مشقات تکالیف تعبدیه من الله تعالی و عقل مستقل بمجرده کافی در انزجار عباد بدون مؤید و مؤکد الهی نخواهد بود بلکه دواعی حسیه شهواتیه در اکثر عباد غالب و قاهر است بر دواعی عقلیه پس اگر حق سبحانه و تعالی تعیین نفرماید رادعی و زاجری در اوامر و نواهی و تکالیف شاقه واجبه بر عباد از جانب خود در هر زمانی هرآینه تحریر و اغراء نموده مکلفین را بر آنچه مرکوز در جبلیت و طبایع ایشان است از متنفر بودن در اقدام بسوی طاعات و میل بسوی منكرات و شهوات از اقسام فجور و معاصی سیما آنکه دواعی عقلیه یوما فیوما در تنزل و انعدام است بالنسبه بسوی اکثر عباد و از اینجاست که محققین از علماء دواعی عقلیه و ادله آنرا بمجرد الطاف میدانند در ادله سمعیة یعنی مؤکد است نه آنکه سبب باشد از برای انزجار مکلفین بلکه آنچه ادخل در انزجار است همان مؤکد قاهر الهی است که انبیاء و حجج الله باشند و در اینصورت لسان معذرت عباد گویا خواهد شد در مقام مؤاخذه که که خداوند ادواعی شهواتیه بحسب جبلیت و فطرت بمقتضی حکمت در ما ایداع نمودی و ما را بحال خود واگذاشتی و هادی و راهنمایی که وادارد ما را بتکالیف شاقه و منع و زجر نماید ما را از ارتکاب معاصی و فجور تعیین نفرمودی با آنکه عالم بودی بضعف عقول ما و کم استعدادی قوایل ما در امثال این اقسام از تکالیف و در اینهنگام عذر ایشان موجه و حجة الهی ناتمام خواهد بود و این هر دو لازم که اغراء مکلفین است بقبايح و شهوات و منكرات و ناتمام بودن حجة الهی بر انام

باطل است عقلا و شرعا چه آنکه اغراء بر قبیح و تعذیب عباد بدون اتمام حجة قبیح جدا و افعال الله تعالی منزّه از قبايح است و قال الله تعالی ان الله یامر بالمعروف و ینهی عن الفحشاء و المنکر و قال تعالی فَلِلّٰهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ (فان قلت) عقل مستقل کافی است در منع هردو لازم و باو اتمام حجة خواهد شد «ولولاه لم يتم الحجة في اصل معرفة الله» قلت نعم عقل مستقل کافی است در عدم لزوم اغراء و اتمام حجة هم باو خواهد شد لکن نه مطلقا بلکه در صورتیکه مشوب بدواعی شهواتیه نباشد و جای غلبه دواعی نفسانیّه نباشد مانند معرفه الله و شکر منعم و کفر آن و اما در اعمال فرعیه و تکالیف شاقه فروعیه از قبیل ترک زنا و لواط و اطاعات چون صلوة و صوم و حج و جهاد و اعطاء حقوق مالیه مانند خمس و زکوة و انفال و اداء حقوق ناس از احياء و اموات اموري می باشند که غلبه دارد دواعی شهواتیه و اغراض نفسانیّه در اغلب طباع ناس بر دواعی عقلیه و آن بدون مؤکد الهی صورت پذیر نخواهد شد و ازین جهة است که حق سبحانه و تعالی فرموده است رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِنَاسٍ لِّئَلَّا يُكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ چه آنکه حکم عقل در مقام معرفت ولو فی الجملة مندرس و بی اثر نشده بود و بااین حال حقتعالی فرموده که ارسال رسل بجهة اتمام حجة است بر خلق تا آنکه مسدود شود لسان معذرت خلق بر حقتعالی فان قلت کفایت مینماید وجود انبیاء و رسل در منع این دو لازم از عدم الاغراء و اتمام الحجة چه آنکه تاکید الهی در این هنگام حاصل است و اتمام حجة بوجود ایشان خواهد شد پس محتاج بنصب وصی نخواهد بود قلت وجه حاجت بسوی مؤکد الهی بجهة غلبه شهوات نفسانیّه عباد و ضعف نفوس ایشان است در مقام اطاعت و انزجار و تا این علت منعدم نشده است از خلق حاجت بسوی مؤکد الهی بحال خود باقیست پس لابد یا باید وجود انبیاء استمرار داشته باشد باین خلق منکوس و یا وجود اوصیا و خلفاء ایشان تا آنکه اغراء بقیح نشود و اتمام حجة شود بر خلق و آنچه بر خداوند در حق عباد نقص و کوتاهی نداشته باشد و بعد از اتمام حجة من الله تعالی اگر خلق بنای سرکشی و عتورا بگذارند و اطاعت انبیا و حجج نمایند راه عذری از برای ایشان نخواهد ماند و لسان معذرت ایشان بسته خواهد شد و چه بسیار بود که کثیر از انبیا را اطاعت نمودند در تمادی عمر ایشان بلکه نفوس زکیه ایشانرا بقتل آوردند و نهب اموال ایشان نمودند و انواع ایذاء و ظلم و جور و اعتساف را در حق ایشان کردند پرواضح که با این همه تاکد الهی از بعث انبیا و رسل و حجج از ابتداء خلقت تا انقراض عالم این خلق منکوس مرتدع و منزجر از غلبه شهوات نفسانیّه نشدند و نخواهند شد مگر بظهور سیف الهی عجل الله فرجه و اگر العیاذ بالله اتمام حجة بر ایشان نمیشد دیگر چه میکردند و چه میشد حالات و اعمال ایشان بالجمله مقصود از برهان بیان آنچه لازم بر حق سبحانه و تعالی است از تاکد و اتمام حجة بر خلائق و عدم اغراء عباد فی القبايح

و المنكرات من الله سبحانه و تعالى و سد نمودن راه معذرت عباد است و الا مخالفت و سرکشی عباد با اینهمه حجج بالغه لا يعد و لا یحصی است چه بسیاری از انبیا را حبس نمودند در چاههای عمیق و هیچ گوش بحرف ایشان ندادند و بعضی را در میان دیک پخته نمودند چون جرجیس نبی علیه السلام و بعضی را بآتش انداختند و بعضی را در زندان حبس نمودند چون حضرت یوسف علیه السلام و بعضی را اینقدر میزدند که از حیوة مایوس میشدند چون نوح نبی الله و سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و بعضی از ترس اعدای مأمور بغیبت میشدند چون غیبت حضرت موسی و عیسی بن مریم و همچنین بود حال ائمه دین من ذریة النبی علیهم السلام لانهم كانوا مقتولین بالظلم من الاعداء من السموم و السیوف و كانوا کثیرا مسجونین بسجن الاعداء چنانکه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام هفت سال یا چهارده سال در زندان ملوک جبابره عباسیه بوده است و هكذا علی بن محمد و حسن بن علی علیهما السلام بسر من رای تا آنکه ظلم جبابره چنان طغیان نمود که موجب غیبة حضرت حجة الله شد مانند غیبت انبیاء و حجج در امم سابقه و از محالات در عقول است که زمین خالی از حجت بماند بدقیقه واحده چه برهان عقل منع پذیر نخواهد شد و قابل تخصیص بزمانی دون زمانی نخواهد بود و تا الزامات و تکالیف الهیه بر بندگان منجز است البته بحکم عقل قاطع وجود حجة از نبی یا وصی نبی نیز لازم است و اشاره باینمطلب است آنچه وارد شده در اخبار مستفیضه چنانکه اشاره بآن میشود من ان الزمان لا یخلو عن حجة

دلیل سیم بر آنکه خلافت و امامت واجب علی الله سبحانه و تعالی است لا واجب علینا قاعده لطف است

چه آنکه لطف بر معانی عدیده اطلاق شده است اول بمعنی ملاطفت و احسان و رأفت و شفقة این معنی خارج از اصطلاح است و احدی قائل بوجوب لطف باینمعنی نشده است و ثانی بمعنی بیان مصالح و مفاسد و اعطاء کل ذی حق حقه من التکوینیات و التکلیفیات المتعلقة بامور المعاش و المعاد و اشکالی نیست در وجوب لطف باینمعنی از برای احدی و وجوب لطف باینمعنی متفق علیه جمیع خلق است و ثالث بمعنی ما یقرب العبد الی الطاعة و یبعده عن المعصية لکن با آن قیود و جهاتی که در او اخذ شده است بنحویکه مدخلیت در تمکین و قدرت مکلف نداشته باشد و بحد الجاء و اضرار نرسد چنانکه تفصیل آن در فروعات مسئله عدل در جلد اول سبق ذکر یافت و لطف باینمعنی محل کلام و تشاجر است و تحقیق آنستکه لطف باینمعنی اگر ترکش مؤدی بسوی نقض غرض نشود و یا مؤدی بسوی مفاسد عقلیه دیگر شود اشکال در وجوب آن نخواهد بود و محل کلام نیز از این قبیل است و مطابق است بامثال معروف درین باب که اگر کسی ضیافت نماید کسی را و مهیا نماید از برای او انواع اطعمه و اشربه و علم داشته باشد که ضیف حاضر در مانده او نخواهد شد مگر باستعمال نوع از ملاطفتی از فرستادن کتاب و رسول و یا واداشتن مواظب باحوال او که مراقب باشد بآمدن در مجلس او و با این احوال مسامحه نماید و ترک کند ملاطفت

مذکوره را یقیناً عند العقلا نقض غرض نموده و این عمل از مقبحات واضحه لایحه است در نزد ایشان و من الواضح ان غرض الله سبحانه و تعالی من الخلقه لیس الا الطاعة و الانقیاد و المعرفة لقوله تعالی وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و لا یحصل هذا الغرض منه تعالی الا- بعث الرسول او بنصب المراقب و المواظب و چنانکه ترک بعث رسول منافی با غرض حق سبحانه و تعالی است بلکه مستلزم لغویة و عبث است از خلقت لعلمه تعالی بعدم حصول غرضه الا- بعث الرسول هم چنین ترک نصب مراقب و مواظب حال عباد که عبارت از امام و خلیفه است بعد موته منافی با غرض واجب تعالی است از خلقت جن و انس لعلمه بعدم حصول غرضه الا- بذلك المواظب و المراقب بلکه مستلزم لغویة و عبث است و نقض غرض از محالات عقلیه است که امتناع دارند از آن کسانیکه منکر حسن و قبح عقلی هستند فضلا عن غیرهم و همچنین صدور لغویة و عبث از قبایح عقلیه است که ممتنع است صدور آن از حق سبحانه و تعالی

دلیل چهارم بر وجوب نصب الولی و الخلیفه علی الله سبحانه و تعالی لا علینا قاعده و وجوب اصلاح است

بآنچه متعلق است بنظام الكل علي اتم و جوه الممكنة چنانچه عقل حاکم است بوجوب اتصاف ذات اقدس تعالی بهممه کمال صفات در مقام ذات که عین ذاتست و کمالی تصویر نمیشود مگر آنکه خالق متعال دارای فوق آن کمالست همچنین در مقام افعال بالنسبه بسوی نظام آفرینش اگر ممکن باشد علی وجه الاتم و الاصلح چه آنکه مقتضی و داعی علی هذا الوجه محقق است و مانع از جهة فساد و مضار بالنسبة الی الكل غیر متحقق و فاعل هم متصف بکمال علم و و قدرت و مع ذلك از محال در عقولست عدم صدور و عدم تحقق فعلی علی وجه الاتم و الاصلح من الله سبحانه و من المعلوم ان نصب الخلیفه و الامام استجلاب لمنافع الكلية بالنسبة الی نظام النوع و مضار و مفاسدی نیز بر او مترتب نمیشود از برای احدى فضلا بالنسبة الی نظام الكل و داعی بر نصب هم که ترغیب و تحریض عباد الی الطاعات و زجرهم عن المعاصی است نیز متحقق و حق سبحانه و تعالی نیز متصف بکمال علم و قدرت و افعال او هم علی وجه الاتم و مع ذلك کیف يتعقل عدم لزوم نصب الخلیفه منه تعالی چه آنکه عدم لزوم نصب الامام و الخلیفه در اینصورت یا مؤدی بسوی تخلف معلول از علت است و یا مؤدی بسوی نقض غرض و هردو فرض از محالات عقلیه است فثبت وجوب النصب علی الله سبحانه و تعالی و هو المطلوب

دلیل پنجم بر وجوب نصب الامام علی الله سبحانه لا علینا دلیل نقض است باینکه منصب جلیل امامت نظیر منصب نبوت و قالی رسالت است

چنانکه تعیین نبوت و اختیار رسالت بدست امتان نخواهد بود بنص قوله تعالی وَ قَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلٰی رَجُلٍ مِّنَ الْقُرْآنِ عَظِيمٍ أَمْ هُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَ رَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ باتفاق مفسرین از عامه

و خاصه وجه نزولش آنستکه سید انبیاء ذات یومی نشسته بودند بفاء کعبه که حاضر شدند جماعتی از رؤسای قریش و عبد الله بن ابی امیه سخن میراند و میگفت که اگر خداوند اراده داشته باشد که برانگیزاند بسوی ما رسولی هر آینه باید بعثت نماید بسوی ما اجل و اعظم کسانی که در میان ما هستند از جهة مال و ثروت پس چرا این قرآنی را که ادعا مینماید که از جانب خداوند است نازل نشده است بر یکی از دو شخص عظیم که یکی ولید بن مغیره است در مکه و یا عروة بن مسعود الثقفی در طایف فرد الله تعالی بقوله «أَهُمْ يَفْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» یعنی آیا ایشان قسمت مینمایند رحمت بر پروردگار را که نبوت باشد استفهام انکاری است و فرمود نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا « یعنی ما قسمت مینمائیم در میان ایشان معیشت و زندگانی دنیا را و بعضی را فوق بعضی قرار دادیم که اخذ نمایند بعضی مر بعضی دیگر را سخری که استعمال نماید هر بعضی مر بعضی دیگر را در طلب حوائج و رحمت پروردگار تو بهتر و اجل است از آنچه جمع مینمایند از اموال و زخارف دنیویة و مقصود آنکه اموال دنیویة فانیة که در معرض زوال و فنا و بی قدر و بی اعتبار است عند الله سبحانه و تعالی واگذار نمودیم که اختیار تقسیم آنها در دست هولاء کفره باشد بلکه خود تقسیم مینمائیم و آنچه مصلحت و حکمت است بهر کسی باندازه حال و استعداد او عطا مینمائیم بدون آنکه احدی را اختیار درین امر باشد پس چگونه نبوت را که فوق همه نعمای الهی است و رفعت و جلالت شان او از هر رفیعی رفیع تر است واگذار باختیار ایشان مینمائیم و بالجمله چنانکه تعیین نبوت و اختیار آن بید ناکفایت خلق نخواهد بود بالاتفاق و بنص آیه و بحکم عقل همچنین تعیین خلافت و امامت هم نمیشود که واگذار بخلائق شود چه آنکه مرتبه امامت و جلالت شان او بعد از نبوت فوق همه مراتب است و از برای او شرط بسیار است از عصمت و نحو آن که در مقدمات لاحقه مذکور خواهد شد اگرچه عامه عمیاء همه مراتب و شروط آنرا انکار مینمایند و لکن الزاما علی الخصم میگوئیم که لا اقل از آنکه همچو شخص باید مامون فی الدین و الدنیا باشد بالنسبة بکافه عباد و آراسته باشد بکمال مراتب ایمان و محامد صفات اهل ایمان «من بدایة امر الخلافة الی اخر العمر» که منتهی خلافت اوست و تعیین همچو شخصی بحسب واقع و نفس الامر که باین احوال و حالات خاصه باشد که اقل و انزل حالات خلیفه بلکه از درجات مؤمن بالله تعالی میباشد خارج از عهده عباد است چه علم باین مطلب ممکن نیست مگر از برای کسی که عالم بالغیب باشد و چه بسیار است که کسی را حاکم یا امین در اموال و احوال مسلمین مینمایند در مدت دو سال یا سه سال و در بدایة امر شخص مصلح خیراندیشی بنظر میآید و در نهایت کمال شرور و فسق و مفسده از او ناشی میشود که باید او را عزل نمود و کثیرا مردم در غفلة و خطا واقع میشوند و بظاهر امر اعتماد مینمایند و باندک زمانی کشف

خلاف آن میشود بلکه عهده تعیین آن خارج از عهده اولو العزم از انبیاء بود چون موسی بن عمران که خداوند تبارک و تعالی اخبار از کیفیت آن فرمود در کتاب مجید خود من قوله تعالی وَ اخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُم مِّن قَبْلِ وَ اِيَّايَ أَ نُهْلِكُكُمَا بِمَا فَعَلَا السُّفَهَاءُ مِنَّا الْاَيَةُ يعنى برگزيد حضرت موسی بن عمران از قوم خود هفتاد نفر مرد را از برای ميقات ما و چون سؤال رؤیة حق تعالی نمودند و تكذيب كردند حضرت موسی را پس فراگرفت ایشانرا عذاب الهی چنانكه در آیه دیگر فرمود فقالوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اِللهَ جَهْرَةً فَاخَذَتْكُمْ الصُّاعِقَةُ وَ بعضی نقل نمودند كه در میان هفتصد هزار نفر بنی اسرئیل هفتاد هزار كس را منتخب نمود و از میان هفتاد هزار هفتصد نفر را و از میان هفتصد نفر هفتاد نفر انتخاب نمود و این هفتاد نفر منتخب از منتخب از منتخب بودند و با این احوال آخر امر ایشان آن شد كه همه آنها از اهل نفاق و تكذيب عمل آمدند و بعد از آنكه اختيار پیغمبری مثل موسی علیه السلام كه برگزیده حضرت احدیت بود از برای نبوت و وحی الهی و بآن دقت بسیار واقع بر مكذبین و منافقین شد و بظاهر در نهایت صلاح و وثوق بودند پس چه خواهد بود حال ضعفاء مخلوقین كه حال ایشان در نهایت ضعیفتر است از آن امام و خلیفه كه خود ایشان بدون اذن حضرت متعال جل و علا میخواهند تعیین نمایند و او را امین در نفوس و اموال و اعراض كافه خلائق قرار دهند «تبا لهم ولا لرائهم الكاسدة و اهویتهم الفاسدة» و درین باب خبر مخصوص و نص خاصی كه مطابق با برهان مذکور است و چشم شیعیان بآن روشن میشود خبریست كه از حضرت حجة عجل الله فرجه رسیده است «و فی الاكمال عن القائم علیه السلام انه سئل عن العلة التي تمنع القوم من اختيار الامام لانفسهم قال مصلح ام مفسد قيل مصلح قال فهل يجوز ان تقع خیرتهم على المفسد بعد ان لا يعلم احد ما يخطر ببال غيره من صلاح او فساد قيل بلى قال فهي العلة و اوردها لك ببرهان ينقاد لك عقلك ثم قال اخبرني عن الرسل الذين اصطفاهم الله عز و جل و انزل عليهم الكتب و ايدهم بالوحي و العصمة اذ هم اعلام الامم اهدى الى الاختيار منهم مثل موسی و عیسی هل يجوز مع وفور عقلهما اذ هما بالاختیار ان يقع خیرتهما على المنافق و هما یظنان انه مؤمن قيل لا قال فهذا موسی کلیم الله مع وفور عقله و کمال علمه و نزول الوحي عليه اختار من اعیان قومه و وجوه عسكرة لمیقات ربه عز و جل سبعین رجلا- ممن لا- يشك فی ایمانهم و اخلاصهم فوقع خیرته على المنافقین قال الله عز و جل وَ اخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا الْایَةُ قوله لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّىٰ نَرَىٰ اِللهَ جَهْرَةً فَاخَذَتْكُمْ الصُّاعِقَةُ فلما وجدنا اختیار من قد اصطفاهم الله عز و جل للنبوة واقعا على الافسد دون الاصلح و هو یظن انه الاصلح دون الافسد علمنا ان الاختیار لا يجوز ان يقع الا ممن يعلم ما تخفی الصدور و تكن الضماير

و تصرف اليه السرآثر و ان لا خطر لاختيار المهاجرين و الانصار بعد وقوع خيرة الانبياء على ذوى الفساد لما ارادوا اهل الصلاح» حاصل فرمان معجز بيان حضرت حجة الله چنانکه صدوق عليه الرحمه در اكمال نقل فرموده است آنکه سؤال شد از حضرت قائم عجل الله فرجه از دليل و سبب آنکه خلافت و امامت نمیشود که اختيار امت باشد که تعيين امام از برای خود نمایند جواب فرمودند که امام مصلح را اختيار بنمایند یا امام مفسد را سائل عرض کرد امام مصلح را فرمود که آیا بر حسب عقل جایز است که واقع شود اختيار ایشان بر مفسد بعد از آنکه عالم بغیب نیست احدی بآنچه خطور مینماید قلب غیر او از صلاح و فساد عرض کرد بلي این امریست ممکن الوقوع فرمود همین مطلب علت است از برای عدم جواز اختيار نمودن امام و تعيين خلیفه از برای قوم بیهانی که عقل تو منقاد و مطیع تو شود که بهیچ وجه من الوجوه شبهه از برای تو نماند پس فرمودند خبر ده مرا از رسل و انبیائی که برگزید آنها را خدای عز و جل و انزال فرمود بر ایشان کتب سماویه را و مؤید ساخت ایشانرا بوحی و عصمت در وقتیکه ایشان اعلام هدایت امتان خود بودند و ایشان هدایت کننده تر بودند از امتان خود بسوی اختيار این مطلب مانند حضرت موسی و عیسی و آیا جایز است با وفور عقل ایشان در وقتیکه اراده نمایند از برای اختيار آنکه واقع بشود اختيار ایشان بر منافق و حال آنکه ایشان کمال ایمان داشتند از او سائل عرض کرد نه فرمود که اینک موسی کلیم الله با وفور عقل او و کمال علم و نزول وحی بر او اختيار نمود از اعیان قوم و وجوه لشکر از برای میقات پروردگار خود هفتاد نفر از اشخاصیکه احدی شك نداشت در ایمان و اخلاص ایشان پس واقع شد اختيار او بر منافقین چنانکه خدای عز و جل فرمودند وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا (الخ) پس زمانیکه ما یافتیم اختيار کسی که خدای متعال برگزید او را از برای رسالت که واقع بر افسد شد دون اصلح و حال آنکه او گمان نیک و اصلح در حق قوم مختارین داشت نه گمان بد و افسد دانستیم که اختيار جایز نیست آنکه واقع شود مگر از کسی که عالم است بآنچه مخفی است در صدور مردم و مطلع است بر مکنون ضمائر ایشان و عالم است بر عواقب امور ایشان و آنکه خطر و شان و قدریتی نخواهد بود از برای اختيار مهاجرین و انصار بعد از واقع شدن اختيار انبیاء بر ذوی الفساد زمانیکه اراده نمودند اهل صلاح را بظاهر حال الحق حدیث شریف سزاوار است که بمداد نور نوشته شود بر وجنات حور الحمد لله علی ما هداانا و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين

دلیل ششم بر اینکه امامت و خلافت تعیین آن واجب علی الله سبحانه است لا علینا آیات کثیره اند

که دلالت دارند بر آنکه اصل جعل و وضع خلافت و امامت من الله سبحانه و تعالی است از آنجمله قوله تعالی إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ

فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ (الخ) چه آنکه حقتعالی خطاب فرمود بهمۀ ملائکه و یا به ملائکه ارض که ساکن در زمین شدند بعد از هلاکت جان بآنکه من که پروردگار شما هستم اراده کرده ام که جعل و وضع بنمایم در ارض خلیفه که حضرت آدم علیه السلام باشد «و کان آدم خلیفه الله فی ارضه یحکم بالحق و فی روایة خلیفه تکنون حجة لی فی ارضی علی خلقی» و چون ملائکه در سابق افعال قبیحه و شرور و فساد جان و نسناس را مشاهده کرده بودند عرض نمودند خداوند آیا قرار میدهی در زمین کسانیرا که معصیت و نافرمانی نمایند و مفسده کنند در ارض و خون ریزی نمایند و ما تسبیح و تقدیس تو مینمائیم ما را خلیفه در ارض قرار ده و گویا بعضی از آن ملائکه عالم بودند بآنچه صادر میشود از بعضی از ذریه آدم علیه السلام از قبایح و شرور و یا آنکه قیاس نمودند غائب را که ذریه آدم باشد بر مشاهد که جان و نسناس باشند حضرت اقدس تعالی فرمود که من عالم هستم بچیزی که شما نمیدانید تا آنکه حقتعالی اتمام حجت نمود بر ملائکه بافضلیت حضرت آدم بر ملائکه باختصاص آدم بعلمومی که ملائکه فاقد آن بودند چنانکه امر فرمود بحضرت آدم که اخبار نماید از آنچه عالم باو است که حضرت آدم امثال امر نمود و اعلام و اخبار نمود باسما و خواص اشیاء و امر شد بملائکه که اخبار بنمایند بآنچه بآدم امر شد ندانستند و اعتراف بعجز و جهل نمودند بالجمله آیه شریفه اولاً دلالت دارد که جعل و قرارداد خلیفه و حجة از جانب حضرت آفریدگار است نه باختیار سایر موجودات از مخلوقین و ذریات آدم ولو آنکه بعد از خلقت آدم بوجود بیایند و نه باختیار ملائکه که از خودشان تعیین خلیفه نمایند فان قلت مراد بجعل خلیفه در ارض خلق خلیفه است یعنی اراده کردیم که خلق نمائیم خلیفه را در زمین و آن دخل بوضع خلیفه ندارد البته خلق وجود خلیفه از جانب خداوند است قلت اولاً جعل بمعنی وضع و قرار است و ثانیاً آنکه بمعنی خلق هم باشد ضرر ندارد چه آنکه خلق خلیفه بعنوان خلافت و حجة است و الا اگر مقصود مجرد خلق و وجود او بود باید گفته شود انی جاعل آدم و ذریته دیگر بعنوان خلافت و ذکر صفت خلافت و جهی نداشت چنانکه ظاهر است و همچنین ظاهر میشود از آیه که جهة رجحان حضرت آدم بر ملائکه بجهت خلافت و ریاست عامه افضلیت و اعلمیت حضرت آدم است و آنکه ترجیح مفضول بر فاضل جایز نخواهد بود و از این جهة حضرت حقسبحانه و تعالی ترجیح داد حضرت آدم را بر ملائکه بسبب خلافت و آیه شریفه نیکو حجت و دلیلی است بر مدعی بر مسئله امامت و از آنجمله از آیات قوله تعالی وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی در وقتیکه امتحان فرمود ابراهیم را پروردگار او بکلماتی که اختلاف دارند مفسرین در

آنکه مراد باو حکایة ذیح ولده اسمعیل ابی العرب است و یا آنکه مراد بآن کلمات شرایع اسلام است و یا آنکه مراد باو امتحان بکوکب و قمر و شمس و یا آنکه مراد باو کلماتیست که حضرت آدم تلقی نمود و در مقام توبه که اسماء خمسۀ طیبه محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین و جوهی است تا آنکه حقتعالی فرمود که جعل کردم و قرار دادم تو را امام و قدوه از برای ناس که خلق اقتدا بتو نمایند در اعمال و افعال و توقایم بشوی بامور ایشان در تدبیرات مصالح امور دنیوی و اخروی و از آیه چنان مستفاد میشود که مرتبه امامت حضرت خلیل بالاتر از نبوت اوست چه آنکه «جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» صیغۀ اسم فاعل است و بمعنی ماضی اگر باشد درینصورت عمل در مابعد خود نخواهد نمود و افاده مرتبه تازه نخواهد نمود از افضلیت امامت مر مرتبه نبوت را و لکن آیه مذکوره در مقام امتنان است و اسم فاعل هم عمل در مابعد خود نمود پس متعین است که مراد باو حال یا استقبال باشد و چون در قبل حضرت خلیل دارای منصب نبوت و خلت بود پس خداوند بعد از این دو منصب منت گذاشت بر خلیل بمنصب جلیل و فرمود ما تو را قرار دادیم امام و خلیفه بر بندگان که تو قدوه باشی از برای ایشان و متابعت تو بنمایند در امور و در روایات عدیده است که منصب امامت بعد از اعطاء منصب نبوت بود که خداوند از بابت جزاء بحضرت ابرهیم که ممتحن شد بکلمات باو عطا کرده است و بالجمله آیه از جهت دیگر که عدم نیل عهد امامت باشد بظالمین از ذریه ابراهیم دلالت بر عصمت امام هم مینماید و لیکن اینجمله فعلاً مقصود از آیه نیست بلکه مراد بآن همان جهة اولی است که اصل وضع و قرارداد امامت و خلافت من الله سبحانه و تعالی است و ازین جهة حضرت خلیل سنوال مرتبه امامت از برای ذریه خود نمود از حضرت رب العزه فان قلت اذا كان الامامة افضل من النبوة يلزم ان يكون كل واحد من الائمة على مذهب الشيعة افضل من النبي وهذا خلف بالاتفاق قلت هذا التوهم باطل لان مرتبة الخاتمية المخصوصة بخاتم الانبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اعلى وافضل واجل من جميع مراتب المقربين كائنا ما كان من الملائكة والانبياء والائمة عليهم السلام واما مرتبة الامامة الثابتة لائمة الدين من اهلبيت سيد المرسلين لا اشكال عند الشيعة بانها اعلى واجل وافضل من جميع الانبياء والمرسلين سوى خاتم النبيين واز جمله آیاتی که دلالت میکند بر اینکه خلافت و امامت من الله سبحانه و تعالی است قوله تعالى وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا یعنی چون حضرت ابراهیم طلب نمود از حق سبحانه و تعالی منصب امامت را از برای خود و ذریه خود حقتعالی منصب امامت را بخود حضرت خلیل اعطا فرمود و وعده فرمود باو که بطیبین از ذریه او هم این منصب جلیل را اعطا فرماید لهذا حق سبحانه و تعالی میفرماید اعطا و هبه نمودیم از برای حضرت ابراهیم اسحق و یعقوب را نافلة یعنی عطیه

عطیه خاصه و تفضل مخصوص را و همه ایشانرا از صالحین و قرار دادیم از برای ایشان که ائمه باشند از برای خلق که هدایت نمایند خلق را بامر ما نه بامر ناس و مردم متابعت ایشان نمایند در آنچه امر نمائیم و در این آیات احتمال آنکه مراد بجعل خلقت باشد نمیرود چه امر خلقت و خلعت ایجاد را اولاً حقتعالی بیان فرمود بقوله «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ الْخ» و دلالت آیات شریفه بر آنکه جعل و قرارداد امامت من الله سبحانه و تعالی است نه بامر مردم در کمال وضوح و ظهور است و از جمله از آیات داله بر اینکه خلافت من الله تعالی است نه از جانب خلق قوله تعالی یا داؤدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ یعنی ای داود ما قرار دادیم تو را خلیفه در روی زمین که تدبیر امور عباد نمائی از جانب ما و بامر ما پس حکم نما در میان ایشان بحق بوضع هر شیئی را در محل او و احتمال آنکه مراد بجعل خلیفه خلق خلیفه است باطل است چه آنکه حقتعالی اولاً خطاب فرمود بدادود بجعل مذکور و خلافت قبل از وجود و یا خطاب بمعدوم و یا اخبار بخلافت در قبل غیر صحیح و یا غیر وجه است فثبت الدلالة بان المراد بالجعل هو الوضع ای وضع الالهی له الخلافة و هو المطلوب و از جمله آیات داله بر مدعی قوله تعالی إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ خطاب بسید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم است یعنی توئی منذر و مخوف و نذیر از برای هر طایفه و قومی بعد از تو هادی و راهنمائیست که باید هدایت نماید قوم خود را و ظاهر حصر آنکه نبوت بتو ختم شده است و انذار انبیا و رسل منتهی بتو شد و بعد از تو خلفای تو هادی و راهنمای خلائق طبقه بعد طبقه خواهند بود و نمیشود که مراد به و لکل قوم هاد انبیا باشند چه انبیا هم مانند خاتم انبیا منذر و مخوف خلق بودند و این اختصاص بسید انبیا نداشت که آن سید کاینات مخصوصاً موصوف باینصفت باشد چنانکه حقتعالی در صفت انبیا در آیه دیگر فرمود رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ و اگر انبیا داخل و لکل قوم هاد باشند و منذر مخصوص بسید انبیا باشد لازم میآید بطلان حصر و خروج الکلام عن وصف الصحة پس بدالت اقتضای لابد است که مقصود بحصر معنی دیگر باشد که اختصاص ختم انذار رسل است بحضرت سید انبیا که نذیر من الله بوده است و مقصود بفقره ثانی آنکه هر قومی را بعد از سید انبیا هادی و راهنمائیست از جانب حقتعالی که هدایت کننده خلائقند بسوی حضرت حق جل و علا و با این احوال در خصوص اینمطلب اخبار بسیاری از عامه و خاصه وارد شده که مراد بالمنذر هو النبی صلی الله علیه و آله و سلم و مراد بالهادی هو علی علیه السلام و حاکم ابو القاسم که از بزرگان علماء عامه است در کتاب شواهد التنزیل بسند خود از ابی برده اسلمی نقل نمود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بعد از اینکه وضو گرفتند علی بن ابیطالب را بر سینه خود چسبانید و این آیه تلاوت فرمود و اشاره کرد بسینه مبارک خود در قوله تعالی إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ و اشاره نمود بسینه علی ابن ابیطالب در قوله تعالی وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ و بعد از آن فرمود انک منارة الانام و غایة الهدی

و همچنین سایر از علماء عامه چون ابراهیم بن محمد حموی در کتاب فرائد السمطین از واحدی و ابو هریره و ثعلبی نیز در کتاب کشف بسندهای متعدده از عبد الله بن عمر روایت کرده اند و مالکی در کتاب فصول المهمه از ابن عباس و غیر او نقل نمودند که چون آیه *إِنَّمَا أَنْتَ مُذَدِّرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ* نازل شد پیغمبر فرمود که من منذر و علی هادیست و بتو یا علی هدایت یافتند هدایت یافتگان و اخبار از طریق علماء شیعه زیاده از حد تواتر در این باب وارد شده که علما در کتاب امامت نقل نمودند و از جمله آیات وارده بر مدعی که تعیین خلافت و امامت واجب علی الله است آیه شریفه *وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ* یعنی پروردگار تو خلق می فرماید آنچه را که خواسته باشد و همچنین اختیار می فرماید آنچه را که خواسته باشد نبوده است از برای مخلوقین آنکه اختیار نمایند چیزی را از امامت و غیر آن از مناصب و احکام پس آیه شریفه *اولا* بعمومها دلالت دارد که از برای خلق اختیاری نخواهد بود که تعیین امام و خلیفه بنمایند بلکه اختیار آن و اختیار امور دیگر باختیار حضرت اقدس تعالی است و بمشیت خداوند است که اختیار بفرماید تدبیر امور عباد خود را بما هو الاصلح لهم و یختار للرسالة من هو الاصلح لعباده و یختار للامامة و الخلافة من هو الاصلح لعباده و واجبت تعیین آن بر کسیکه عالم باحوال شخص مختار است و نماید آنرا غیر حقیسبحانه و تعالی و نیز اختیار بمعنی اخذ الخیر است و چگونه اخذ بخیر مینمایند از امور کسیکه عالم بخیر در امور نخواهد بود و نیز جمعی از علماء عامه چون علی بن جعد و ابو حافظ محمد ابن مؤمن در کتاب خود که مأخوذ از دوازده تفسیر است و از مشایخ علماء عامه است از انس بن مالک نقل نموده اند که چون آیه *وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ* الی آخر نزول یافت از پیغمبر سؤال نمودم فرمود که خدای تعالی آدم را از گل آفرید چنانکه خواست و اختیار فرمود او را و خدای تعالی من و اهل بیت مرا بر جمیع خلق اختیار کرد و برگزید مرا و رسول کرد و علی بن ابیطالب علیه السلام را وصی، بعد از آن فرمود ما کان لهم الخیرة یعنی قرار ندادیم که بندگان اختیار کنند کسی را و لکن خود اختیار میکنم هرکه را که میخواهم پس من و اهل بیت من صفوة خدا و برگزیدگان اوئیم از مخلوق او و در روایات خاصه روایت مفصله در این باب از حضرت امام رضا علیه السلام نقل نموده اند که علماء شیعه قدس سرهم در کتب اخبار خودشان نقل نمودند و از جمله آیات داله بر مدعی که امامت و خلافت جعل من الله سبحانه و تعالی است لا من الخلق قوله تعالی *وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ* الی قوله *وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ* یعنی جعل کردیم و قرار دادیم بعد از موسی از بنی اسرائیل امامانی را که پیشوا و مقتدی و هادی ایشان باشند به امر ما نه بامر ناس و آیه شریفه صریحست بر اینکه جعل امامت و خلافت در شرایع سابقه بجعل و امر الهی بوده نه باختیار خلق و

هو المطلوب و از جمله آیات داله بر مدعی که امامت و خلافت باید من الله سبحانه و تعالی باشد نه از خلق آیه شریفه أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَأِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَهُمْ إِنْعِثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتْ سَعَةً مِنَ الْمَالِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ چه آنکه بنی اسرائیل بعد از حضرت موسی بن عمران زیاد شد در میان ایشان خطایا و معاصی و مسلط شد بر ایشان بعضی از جبابره قبطی چون جالوت لهذا استدعاء نمودند از پیغمبر زمان خود که اسم آن شمعون ابن صفیه از ذریه لاوی بن یعقوب و یا یوشع بن نون از ذریه یوسف بن یعقوب علیه السلام و یا اسمعیل چنانکه اکثر مفسرین گفته اند و بعضی گفته اند که آن پیغمبر ارمیا بود که اختیار نما از برای ما امیری که تدبیر امور ما نماید و منتظم شود بواسطه او جمع ما و مستقیم شود باو حال ما در جهاد با اعداء آن پیغمبر فرمود که حقتعالی اختیار نمود از برای شما و جعل امیر نمود برای شما و آن طالوت از ذریه ابن یامین بن یعقوب علیه السلام برادر حضرت یوسف علیه السلام است و چون مرد فقیری بود بنی اسرائیل انکار امارت او نمودند و گفتند که او فقیر و بی مال است و ما سزاوارتریم از او بجهت امارت آن پیغمبر فرمود که این امر باختیار شما نیست بلکه حقتعالی برگزید و اختیار فرمود طالوت را بر شما و باو عطا فرمود علم و دانش و بزرگی جسم و شجاعت را چون او صاحب فضل و علم و شجاعت بود خداوند او را ترجیح داد بر شما در امارت و بعد فرمود که حق تعالی باو اعطاء معجزه و آیات نمود که آن تابوت حضرت موسی که ودیعه بود در آن موازین انبیا که سکینه از جانب پروردگار است چنانکه در ذیل آن حقتعالی میفرماید وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ بِالْجَمَلِ آيَةَ شَرِيفَةً بِالصَّرَاحِ دَلَالَتِ دَارِدِ بِرِ اَيْنِكَ اِمَارَتِ كِهْ دَرِ مَرْتَبَةُ خِلَافَتِ وَ يَارْتَبَهُ اَن كَمْتَرِ اَزْ خِلَافَتِ سْتِ چُونِ مَسْتَنْدِ بَشْرِيَعَتِ وَ نَبِي اَن زَمَانِ بُوْدِ حَقْتَعَالِي اَنْرَا وَ اَكْذَارِ بَخْلِقِ نَفْرَمُوْدِ بَلَكِهْ خُوْدِ اَنْرَا تَعْيِيْنِ نَمُوْدِ بِنْحَوِيَكِهْ مَقْتَضِي حِكْمَتِ وَ مَصْلَحَتِ بُوْدِ وَ نَبِي وَ جِهْ تَرْجِيْحِ اَنْرَا اَزْ بَرَايِ بَنِي اِسْرَائِيْلِ بِيَانِ فَرَمُوْدِ كِهْ جِهَةٌ اَنْ عِلْمِ وَ دَانَشِ وَ شَجَاعَتِ وَ اَصْطَفَاءِ حَضْرَتِ طَالُوْتِ بُوْدِ وَ دَرِ آيَةِ دَلَالَتِ اِسْتِ كِهْ كِهْ شَرْطِ خِلَافَتِ اَعْلَمِيَّتِ وَ اَفْضَلِيَّتِ وَ اَكْمَلِيَّتِ وَ اَشْجَعِيَّتِ اَوْسْتِ بَرِ خَلْقِ چِهْ حَقْتَعَالِي مَعْلَلِ فَرَمُوْدِ دَرِ آيَةِ مَذْكُورِهِ اِمَارَتِ طَالُوْتِ بَرِ بَنِي اِسْرَائِيْلِ بَجِهَاتِ مَذْكُورِهِ پَسْ دَلَالَةِ آيَةِ بَرِ اَيْنِكَ خِلَافَةِ الرَّسُولِ كَلِيَّةِ بَايْدِ مَنِ اللّٰهُ بَاشَدِ وَ اَنَكِهْ اَعْلَمِ وَ اَفْضَلِ اَزْ رَعِيَّتِ بَاشَدِ وَ اَنَكِهْ بَايْدِ صَاحِبِ آيَاتِ وَ مَعْجَزَاتِ بَاشَدِ دَرِ كَمَالِ ظُهْرٍ وَ صِرَاحَتِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلِي مَا هَدَانَا وَ اَغْتَنَمَ

دلیل هفتم بر اینکه خلافت و امامت و تعیین آن واجب علی الله است لا علینا اخبار وارده در این بابست

که زمین هیچ وقت خالی از حجة و

امام نمیماند و آنکه اگر کسی معرفت بامام زمان خود نداشته باشد مات میته جاهلیه یعنی موت او بر کفر و ضلالت است و این اخبار از روایات علماء خاصه و در کتب اخبار ایشان زیاده از حد احصاست بلکه اگر کسی بخواهد جمع نماید در این مضمون اخبار وارده در کتب ایشانرا از حضرت اقدس نبوی و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین کتابی خواهد شد مستقل و مقصود نه نقل اخبار ایشان است بلکه غرض از ایندلیل ذکر این مضامین از اخباریست که در نزد علماء عامه از مسلماتست بنقل شایع در میان ایشان محمد بن عبد الله بن ابراهیم الشافعی بسند خود از کمیل بن زیاد از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده است که فرمودند «اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة ظاهر مشهور او باطن مغمور لئلا تبطل حجج الله و بیناته» و در بعضی از اسناد دیگر همین محمد بن ابراهیم الشافعی باین نحو نقل نموده و در آخر حدیث فرموده است «یا کمیل اولنک خلفاء الله فی ارضه» و از سلیم بن قیس هلالی نقل شده از سلمان فارسی و ابی ذر و مقداد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمودند «من مات و لیس له امام مات میته جاهلیه» پس از آن سلیم بن قیس عرض این حدیث نمود بر جابر بن عبد الله و ابن عباس هر دو در جواب گفتند که صدقست اینحدیث و ما خود از آنحضرت شنیدیم بعد از اینکه سلمان سؤال نمود از آنسرور «و ان سلمان قال یا رسول الله انک قلت من مات و لیس علیه امام مات میته جاهلیه من هذا الامام قال من اوصیائی یا سلمان فمن مات من امتی و لیس له امام منهم یعرفه فهی میته جاهلیه فان جهله و عاداه و هو مشرک و اینحدیث شریف را اکثر عامه از عبد الله بن عمر بن الخطاب که موسوم بخلیفه ثانی است نقل نمودند باین عبارت که قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «من مات و هو لا یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه» و در کثیری از اینطرق منقوله از ابن خلیفه باین عبارت نقل نموده اند «ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال من مات و لیس فی عنقه بیعة لامام مات میته جاهلیه» و بسیاری از طرق منقوله از ابن خلیفه باین عبارت نقل نمودند «من مات و لیس فی عنقه عهد لامام مات میته جاهلیه» بالجمله حدیث شریف از اخبار متواتره مسلم الطرفین است و در کتب صحاح ایشان مسطور است و حمیدی که از معاریف علما و روایات مذهب ایشانست در جمع بین الصحیحین تصحیح نموده است عبارت مسلمه حدیث شریف را که «ان النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال من مات و لم یعرف امام زمانه مات میته جاهلیه» بالجمله روایت مذکوره از احادیث مسلمه و متواتره بین سنی و شیعه است و دلالت حدیث شریف بر مدعی از اوضح واضحاتست چه آنکه بنابر مذهب عامه چنانکه سبق ذکر یافت مسئله خلافت و امامت نه از اصول دین است و نه از واجبات فروع دین که وجوب نفسی داشته باشد بلکه وجوب آن من باب المقدمه محض است و من المعلوم آنکه اگر کسی نشناسد یکی از فروع فقهیه در دین را موت او میته جاهلیه و نفاق و کفر و ضلال نخواهد بود فضلا از آنکه آن واجب از مقدمات فروع دین او باشد بلکه هیچ

ضرر بایمان و اسلام او ندارد که یکی از احکام فرعیه را جاهل باشد چه رسد بجاهل بودن مقدمه واجبه آن یکی از احکام فرعیه را و حال آنکه مضمون این روایات چنانست که اگر شخص معرفة امام خود را نداشته باشد خارج از ایمان و بر کفر و ضلالت از دنیا بیرون رفته است و اینمطلب متصور نخواهد بود مگر آن که معرفة امام مثل معرفت خدا و رسول او خواهد بود که از اصول دین است و قوام دین و ایمان مستند باو خواهد بود و اگر کسی معترف بحق او نشود مثل آنست که اقرار و اعتراف بر رسول او ننموده و چنانکه عدم معرفة رسول او موجب خروج از اسلام است همچنین عدم معرفت امام او هم خروج از ایمانست بسوی نفاق و ضلال فان قلت شاید مراد بامام که در این اخبار متواتره است قرآن باشد یعنی اگر کسی مرده باشد و حال آن که نشناسد کتاب خدا را هرآینه بر طریقه جاهلیت مرده است قلت هذا كلام من لا خبرة له بفهم الكتاب و السنة او صدر عنه ذلك باللجاج و العصبية چه آنکه اخبار ناطق است بآن که مراد بامام کسی است که حی ناطق مطاع باشد زیرا که مضمون بعضی از آن روایات و من لم يعرف امام زمانه و مضمون بعضی آنکه و ليس في عنقه بيعة لا امام و بعضی دیگر و ليس في عنقه عهد لا امام و اضافه نمودن امام بسوی عهد و زمان و واقعشدن عهد و بیعة او در گردن مردمان دلیل و شاهد است بر اختصاص اهل کل زمان بامام و خلیفه که واجبست بر مردمان معرفت او و شناسائی و قبول عهد امامت او چه آنکه کتاب از برای او بیعتی نخواهد بود بر مردم و عهدی برای او نیست بر گردن مردمان و نیز حمل نمودن لفظ امام در حدیث شریف بکتاب الله منافیست با آنچه معروف در مذهب بعض عامه است که تمام حنفی مذهب باشند و فتوای ایشان بر این مستقر شده است که تعلم قرآن واجب نخواهد بود نه کل آن و نه بعض حتی فاتحة الكتاب بلکه کفایت میکند از برای مصلي در صلوة خود بجای فاتحة الكتاب بلسان فارسی بگوید دو برگ سبز تبا لهم و لفتویهم فان قلت شاید مراد بامام در حدیث شریف نفس رسول باشد که عهد و بیعة او بر رقاب ناس واجب و معین است قلت ان النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قد فارق الدنيا و معرفة اقدس نبوی و متابعت عهد او اختصاص بزمانی دون زمانی ندارد و از ابتداء بعثت نبي الي يوم القيمة معرفت او واجب و لازم و از اصول ادیان است و صریح حدیث شریف آنست که کسی که معرفت امام زمان و عهد امام خود را نداشته باشد و نسبت معرفت زمان خاص بر رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بی وجه و بی فایده و لغو خواهد بود چنانکه نسبت این اختصاص بخدای تعالی یا قرآن هم بهمین منوال است چه آنکه صحیح نخواهد بود من مات و لم يعرف اله زمانه او لم يعرف كتاب اله زمانه و هذا واضح لايح لمن له ادنى بصيرة في الفهم فضلا عن العارفين بمقامات الكلام و مؤيد است آنچه را که ذکر شد که مراد از امام وجود خلیفه و حجة است که در کل زمان و دهر خالی از امام نباید باشد اخبار دیگری که مشهور بین رواة و اهل حدیث از

عامه و خاصه است چون قول النبی صلی الله علیه و آله و سلّم «فی کل خلف من امتی عدل من اهل بیتی» و از طرق بسیار رواة و اهل حدیث از عامه نقل نموده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم که «لا یزال الدین قائماً حتی تقوم الساعة و یكون علیکم اثنی عشر خلیفة» یعنی دین مبین و شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلّم همیشه قائم و برپا ایستاده است تا دامن قیامت و می باشد بر امت آن حضرت دوازده خلیفه یعنی همیشه این دین بواسطه وجود آن دوازده خلیفه برپاست و در بعضی از طرق این حدیث چنین نقل شده است که «لا یزال الاسلام عزیزاً الی اثنی عشر خلیفه چه لفظ لا یزال بمعنی استمرار و بقاء آنست الی یوم القیامة پس ایندوازده نفر خلیفه هم باید بتعاقب و تناوب و تمادی مرور ایام و ازمنه حی و موجود و ناطق باشند که عزت و قیام دین مستند بوجود شریف ایشان باشد چنانکه تصریح باین مضمون شده است در حدیث محمد بن ابراهیم حموی از سعد بن وقاص که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که فرمود پیوسته دین اسلام قائم و برپاست تا روز قیامت و آنرا زوالی نیست و دوازده نفر بر مردم خلیفه اند و همگی از قریش و در بعضی از این اخبار وارد است که کلهم من قریش و این مضامین در اخبار بطرق متعدده از صحیح مسلم بنه حدیث و از صحیح بخاری بسه حدیث و از صحیح ابی داود بسه حدیث و از حمیدی در کتاب جمع بین الصحاح الستة بسه حدیث و سمرقندی محدث خراسان از قتیبة و ابو القاسم کاتب از عامر بن سعد نقل شده است و لیث بن سعد بسند خود از اصبحی نقل نمود که از عبد الله ابن عمر شنیدم که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم شنیدم که فرمود پس از من دوازده خلیفه خواهند بود و نیز دورستی شیخ ابو عبد الله در کتاب خود از مثنی از پدرش نقل نموده است که از عایشه پرسیدم که خلفاء رسول خدا چندند عایشه گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود که عدد خلفاء من پس از من دوازده اند پرسیدم کیانند گفت نامهای آنها در نزد من مکتوبست باملاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم گفتم بمن نشان ده امتناع نمود و بمن نشان نداد و نیز از عبد الله بن مسعود نقل شده است که راوی حدیث میگوید که ما در نزد ابن مسعود بودیم و قرآنها را خود را باو نشان میدادیم که جوانی آمد از او سؤال نمود که هیچ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بشما فرموده است که عدد خلفاء او پس از او چند است گفت بلی دوازده نفر است بعدد نقبای بنی اسرائیل و این حدیث بسه سند از ابن مسعود نقل شده است و نیز علی بن احمد مالکی که از اعیان علماء عامه است در کتاب فصول المهمه از زراره از ابو جعفر علیه السلام نقل نموده است که شنیدم آنحضرت فرمود امامان دوازده است و همه از آل رسول خدا و آنها علی ابن ابیطالب و یازده نفر از اولاد او و نیز دورستی مذکور در سند سابق از ابن عباس نقل نموده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم در حین وفات سؤال کردم که چون تو از دنیا رحلت نمائی بکی رجوع نمائیم حضرت اشاره نمود بعلي ابن

ایطالب علیه السلام «وقال فانه مع الحق و الحق معه ثم يكون من بعده احد عشر اماما مفترضة طاعتهم كطاعته» و نیز محمد بن ابراهیم حموینی که از اعظام و فحول علماء و محدثین ایشانست در کتاب فرآند السمطین از ابن عباس روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خلفاء و اوصیاء من و حجتهای خدا پس از من دوازده نفراند اول ایشان برادر من است و آخر ایشان فرزند من عرض کردند یا رسول الله برادرت کیست فرمود علی ابن ابی طالب عرض کردند فرزندت کیست فرمود مهدی که پرکننده است زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده بود از ظلم و جور بالجمله قریب باین مضامین از اخبار طرفین از عامه و خاصه زیاده از حد تواتر تقرر و ثبوت یافت در محل خود از کتب اخبار و مقصود اگرچه فی الجمله اشاره است بآنچه خود عامه نقل مینمایند از این مقوله اخبار مسلمه را که نمونه باشد از آنچه ذکر نکردیم اکثر آنها را چنانکه بنآ رساله بر نقل اخبار ایشان آنهم بقدر حاجت و محل شاهد است نه استشهاد باخبار خاصه اگر گاهی قلیلا ذکر شود بجهة تیمن و تبرک بذكر اخبار خاصه است لا غیر الا آنکه عمده نظر نمودن بدلالات اخبار مذکوره است استدلالا و تاییدا بآنکه بنص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و باعلام فرمودن آنسرور که زمین هیچ وقت خالی از امام و خلیفه و حجة نخواهد بود و آنکه مراد بحديث شریف «من مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» همان مقصود وجود شریف امام و حجست و آنکه عزت دین و قیام شرع مبین بسته بوجود مقدس امامست و آنکه معرفت او مانند معرفت خدا و رسول اوست و اگر کسی شناسد امام دهر و زمان خود را موت او موت جهل و کفر و نفاق و ضلالت و آنکه مراد بامام کتاب و رسول نخواهد بود و «الحمد لله تم المقصود بعون الملك المعبود

المقدمة السادسة در بیان آنکه امامت و خلافت بچه نحو ثبوت و تقرر خواهد یافت

امامیه رضوان الله عليهم برآند که طریق ثبوت آن منحصر است بنص من الله تعالی و رسوله یعنی بالکتاب و السنة و برهان العقل که یکی از حجج الله الملك العلام است علی كافة الانام چنانکه عنقریب ظاهر خواهد شد و علماء عامه منکرند ثبوت آنرا بطرق مذکوره بلکه برآند که طریق ثبوت آن منحصر است بعد از نص و استخلاف امام سابق باجماع و تبعیت و بشوری و بقهر و غلبه نیز تحقق خواهد یافت چنانکه صریح کلام صاحب شرح مقاصد است که یکی از اسباب انعقاد خلافت خلافت قهر و غلبه است و هرکه متصدی امامت بقهر و غلبه شود بدون بیعت اگرچه فاسق باشد علی الاظهر منعقد شود و در مقام دیگر از شرح مقاصد گفته است که واجبست اطاعة امام در احکام شرعیه چه آنکه آن امام عالم باشد یا جابر و اسفرانی شافعی تصریح نمود در کتاب ینابیع که امامت منعقد میشود ببیعت و باستخلاف امام سابق و بشوری و بقهر و غلبه و استیلا اگرچه آن امام فاسق باشد یا جاهل باشد

و یا غیر عرب مانند عجمی بودن و مقصود او از عجمی بودن آنرا در آخر کلام خود ذکر نمود بعد از فسق و جهل آنکه صفة عجمیة در نزد عامه انزل و خبیث تر و پست تر از فسق و جهالتست و ظاهر آنکه منشاء اینمطلب بجهة متابعت نمودن خلیفه ثانی است که از دو جهة مؤمنان را زیاد دشمن میداشت اولاً بجهة معاندت او با حضرت سلمان که از اهل عجم و فارسی بود چون سلمان اختصاص زیاد بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم داشت و بخانواده عصمت و طهارت کمال خلوص و بندگی اظهار مینمود و کثیراً مورد الطاف محمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین واقع میشد و خلیفه از این جهة بسیار مشتمن و خشمناک بود بالنسبه بآنجناب وجه ثانی همانا آنچه ناشی شد از ابو لؤلؤ در وقعه خلیفه و بجهة آن خلیفه امور چندی از مذلت و خواریرا مقرر نمود بر کلیه عجم چنانکه در کتب قوم مسطور است در کیفیت وصایای عمر در نزد موت حتی آنکه منع نمود از تزویج عجم مر نسوان و بنات عرب را بجهة عدم کفو بودن ایشان مر عربی نسب را و حال آنکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اسلام و ایمان را کفو رجال و نساء قرار داد بالجمله در نزد عامه طرق ثبوت خلافت و امامت بطرق مذکوره است چنانکه تصریح نموده اند علمای عامه در کتب خود و مثال زدند خلافت بیعت و اجماع را بامامت ایی بکر و خلافت باستخلاف امام سابق مر امام لاحق را بامامت و خلافت عمر بنص و تعیین ایی بکر معین شد امامت او و خلافت بشوری چون امامت و خلافت عثمان و خلافت بقره و غلبه چون خلافت ملوک امویة و عباسیة و آنچه امامیه قائلند از طرق تعیین خلافت از نص کتاب و سنه و حکم عقل قطعی مستقل انکار مینمایند وقوع آنرا علماء عامه بمعنی آنکه نص کتاب و سنه اگرچه موجب تعیین خلافت خواهد شد و لکن نص بر خلافت من الله تعالی و رسوله بر احدی واقع نشد و اما حکم عقل را پس اکثر از عامه که اشعری مذهبند از بابت آنکه منکر حسن و قبح عقلی اند لهذا عقل را معزول از حکم میدانند و لیکن بحمد الله در مقدمات سابقه محقق شد بر تو بطلان اینکلام از ایشان و آنکه انکار حکم عقلی را نمینماید کسی مگر آنکه از اصحاب عصبیة و لجاج و مکابره باشد و یا عری از عقل شریف که محسوب از اصحاب سوداء و سفه باشند و اما وقوع نص من الله تعالی و رسوله فعلینا اثباته باحسن الطرق و اجمل الوجوه انشاء الله تعالی بآیات وارده و اخبار ماثوره که از مسلمات بین عامه و خاصه است که اتمام حجة باشد بر خصم چه طرق ثبوت امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با هر یک از ائمه معصومین از ذریه طاهره او صلوات الله علیهم اجمعین بوجوه عدیده است در نزد شیعه از براهین عقلیه و آیات و اخبار متواتره از طرق اهلیت که روات آن همه از عدول و ثقات میباشند در نزد علماء رجال از طرفین که متفقند بر علم و فضل و تقوی و زهد ایشان مانند حضرت سلمان و اباذر و مقداد و عمار

ياسر و همچنين هريك از اصحاب مانند زرارة بن اعين و محمد بن مسلم و امثال آن و علماء حقه اماميه در كتب معتمده خودشان بتفصيلها نقل نموده اند كه از براي كسيكه طالب حق است شبهه و ريبي در صدق و حقيقت مضامين آنها نخواهد بود و مؤلف اين رساله ذكر اين اخبار مذكوره را اگرچه احق بذكر است ترك نموده و بنا را در تمام مقدمات و فصول و خاتمه رساله بجهة اتمام حجة بر خصم در جائيكه محتاج بنقل شود بروايات و اخبار مسلم الطرفين و يا بر اخبار وارده در كتب معتبره عامه نهاده است پس بناء استدلال طرفين در مقام احتجاج و استدلال بايد بر آن نهاده شود كه طرفين آنرا معتبر بدانند قهرا و الزاما و از اينجاست كه اخبار مفترية موضوعه عامه را كه در كتب خودشان وضع و جعل نموده اند در فضاييل خلفا و ملوك اموية و عباسيه از بابت خوش آيند هولاء بجهة طمع مال و منصب مانند مفتريات ابي هريره و مفتيان اربعة و قضاة فسقه بالمره از درجه اعتبار ساقط است و در كتب علماء اماميه اثرى از آنها نخواهد بود بلكه مضامين همه آنها منافی با عقل صريح و آيات و اخبار متواتره مسلمه است و اما اخبار مخصوصه در كتب علماء اماميه كه ماثورانده همه آنها از فضلا و عدول و ثقات از رواة كه ماخوذ است از اهل بيت عصمت و طهارت اگرچه حق و مطابق بها عقل و آيات و اخبار مسلمه و مقرون بشواهد و قرآين خارجيه و داخلية است و مفيد قطع و مزيل اوهاست از براي كسيكه طالب دين حق و خائف من الله تعالى و راجي نجات يوم جزا باشد الا آنكه علما و قضاة ايشان از باب تعصب و هواء نفس و طمع منصب و مال تقليدا لاسلافهم السابقة ترك نمودند متابعت ائمه دين از ذريه طاهرة حضرت سيد المرسلين را لهذا احتجاج باخبار خاصه مذكوره قاطع لجاج و عناد و عصبيت و مكابرة ايشان نخواهد شد بلكه الزام ايشان بامور است كه چاره و مناصی مگر قبول كردن آنها نداشته باشند و بر فرض مكابره و عصبيت در همچو مقام ظاهر شود بر همه ذوى العقول و اصحاب بصيرة و ذوى الشعور بطلان مقالات و مفاسد مذاهب ايشان چنانكه انشاء الله تقرر و ثبوت خواهد يافت

المقدمة السابعة در بيان وجه بطلان طرق ثبوت امامت و خلافت بنا بر مذهب عامه از وجوه خمسة از اجماع و استخلاف و بيعت و شوری و قهر و غلبه

اشاره

بعد از اتفاق ايشان بر آنكه نص اگرچه احسن طرق تعيين امام است و از اين جهت است كه تعيين امامت و خلافت باستخلاف هم ميشود مانند تنصيب و تعيين نمودن ابي بكر امامت را از براي عمر كه احتياج باجماع و بيعت و شوری نبوده است و لكن نص من الله تعالى و رسوله از براي احدي واقع نشد حتى آنكه حسن بصری قائل شد بر اينكه نص خفي بر ابي بكر واقع شد و جمهور اهل سنة از علما و رؤسای عامه اعتنا بسخن او نمودند و رد نمودند او را و تمسك نمودند باجماع و بيعة و ساير طرق مذكوره و بالجمله وجوه مذكوره كلا و طرا باطل و عاطل است و اما اجمالا پس بجهة آنچه ذكر شد در مقدمه خامسه از اينكه تعيين منصب و

امامت و خلافت واجب علی الله سبحانه و تعالی است لا علینا پس لابد است تعیین آن از خداوند خبیر علیم و نص رسوله الکریم و نصوص بر مدعی هم سمت تقریر و ثبوت خواهد یافت و اما تفصیلا پس ظاهر خواهد شد وجه بطلان آن بیان هر یک

اما بطلان امامت بقهر و غلبه

چه پرواضح است که بناء قهر و غلبه بر ظلم و جور و عصیان و تغلبت و مسلط شدن بر نفوس و دماء مسلمانان و تصرف در فروج و اموال ایشان است و ملوک جنابره و فراعنه از مننه سابقه و لاحقه این معنی را بر خود نپسندند اگر چه بناء ایشان بر ظلم و اجحاف و تغلبت و لکن نسبت این افعال و اتصاف باین صفاترا بر خود نپسندند فضلا از امامت عظمی و خلافت کبری که ریاست دین و دنیا بعنوان خلافة من الله تعالی و رسوله میباشد و چگونه شخص دنی جاهل راضی خواهد شد جواز آنرا نسبت بخلیفه خداوند علی اعلا و جانشین حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم فضلا از عقلا و اهل بصیرة و دانش از اهل شریعت و طریقت و ملة بالجمله جواز ثبوت امامت و تقرر خلافت بقهر و غلبه و استیلاء و سلطنت امریست بدیهی البطلان و منادیست ببطلان آن عقل صریح و کتاب الهی و سنت حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم اما بحسب عقل پس ظاهر است که مسلط شدن بر نفوس و اموال و فروج و دماء مسلمانان بعنوان قهر و غلبه و عدوان ظلم است و تجویز آن از اقبیح قبایح است عقلا و مستلزم مفاسد بسیار است که در مقدمه ثانیه در تحسین و تقبیح عقلی تقرر ثبوت یافت و اما کتاب الهی پس بجهة آیات وارده در نهی از ظلم در قرآن مجید و مذمت نمودن اهل ظلم و جور و توعید نمودن ایشانرا بعذاب الهی چون قوله تعالی وَ سَدَّ یَعْلَمُ الَّذِیْنَ ظَلَمُوا اَیَّ مُنْقَلَبٍ یَنْقَلِبُونَ و چون قول حق تعالی در موارد متعدده از قرآن فَ اَنْظُرْ کَیْفَ کَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِیْنَ * و قوله تعالی وَ لَا تَحْسَبَنَّ اللهُ غَافِلًا عَمَّا یَعْمَلُ الظَّالِمُونَ اِنَّمَا یُؤَخَّرُهُمْ لِیَوْمٍ تَشْخَصُ فِیْهِ الْاَبْصَارُ و قوله تعالی ثُمَّ قِیلَ لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِّ هَلْ تُجْزَوْنَ اِلَّا بِمَا کُنْتُمْ تَکْسِبُونَ و امثال آن از آیات کثیره وارده که مشحون در قرآن کریم است و اما سنه نبویه پس کفایت خواهد کرد آنچه وارد شد از آثار در مذمت ظلم و اعوان ظلمه و قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «اتقوا الظلم فانه ظلمات یوم القیمة» و فی بعض الاخبار «العامل بالظلم و المعین له و الراضی به شرکاء ثلثتهم» و در بعضی از اخبار وارد شده است که حقسبحانه و تعالی وحی نمود بسری بعضی از انبیا که در زمان بعضی از سلاطین جباره واقع شده بودند که برو بنزد این پادشاه جبار و بگو باو که سلطنت ندادم بتو که خون ریزی بندگان من و غصب اموال ایشان بنمائی بلکه سلطنت دادم که نگذاری ناله مظلومی بسوی من بلند شود زیرا که من برنمیگردانم استغاثه مظلومین را اگر چه از کفار باشند و قال امیر المؤمنین علیه السلام «ایها الناس ان البغی یقود اصحابه الی النار»

اما بیان بطلان ثبوت امامت و خلافت بشوری

اشاره

پس آن از وجوهیست

ادله بر بطلان

دلیل اول بر بطلان آن

آنکه پس از اینکه اغماض نمودیم و چشم پوشیدیم از آنکه نصب

ص: 42

خليفة واجب علي الله باشد و مماشاة نمائيم با خصم بآنکه تعيين آن بايد از امت بشود و از حقوق امت پيغمبر است ميگوئيم که مشورت در اين امر يا بايد با تمام امت بشود يا با بعضی دون بعض هر دوی آن باطل است عقلا اما اول که مشورت با تمام امت باشد پس آن غير ممکن است لعدم امکان اجتماعهم في محل واحد مع انتشارهم في ميدان الارض و کثرة اشتغالهم بامورهم الضرورية و ابتلائهم بالامراض و شدايد الامور و العوايق و الموانع التي لا تحصی كما لا يخفی علي من له ادنى البصيرة و الحجة و بر فرض تسليم محال که ممکن شود اجتماع آن در محل واحد ممکن نخواهد بود عادة اتفاق ايشان بر رئيس واحد با اختلاف اهويه و آراء و شدة حرص رؤساء هر قوم با تابعين ايشان که هريك متصدی امر خلافت و رياست باشند دون ديگری و اين مطلب خود في نفسه موجب فساد و مورث شقاق و نفاق خواهد بود و بر فرض تسليم اين محال هم که همه امت اجتماع و وفاق داشته باشند بر رئيس واحد پس مرجع آن بسوی اجماع که طريق ديگر از طرق ثبوت امامت و خلافت است در نزد علماء عامه خواهد بود و سيجی بطلانه و فساد بما لا مزيد عليه و اما ثاني که مشورت بعضی از امت دون بعض باشد پس آن اظهر فسادا است از اول بوجوهی اما اولاً پس بجهة آنکه تعيين اين امر از حقوق تمام امت است و مشورت بعضی دون بعضی ثمر از برای سايرين ندارد و موجب سقوط حق ايشان نخواهد شد و اين بعض اهل مشورت هم وکیل ديگران نخواهند بود و ولی امور ايشان نیز نيستند بلکه فضولند بالنسبه بحق ديگرانی که حاضر در مجلس مشورت نبودند و رضایت شخص واحد موجب رضایت شرکاء غائبين از ايشان نخواهد بود و ثانياً باينکه بعد از اينکه جايز شد مشورت بعض دون بعض در تعيين خلافت پس آن موجب هرج و مرج است چه آنکه دليل بر ثبوت خلافت همان مجرد مشورت و صلاح دانی بعض دون بعض است و در رياست شخص واحد فعلي هذا جايز خواهد بود که هر چند نفر مشورت نمايند و يك خليفة برای خود در میان امت نصب نمايند و متابعت او نمايند و پرواضح است که تجویز آن باندک زمانی موجب اختلال نظام عالم خواهد بود فضلا از آنکه موجب اختلال نظام دين باشد و ثالثاً بآنکه غرض از مشورت بعض دون بعض يا صلاح است يا فساد و اگر غرض از آن فساد است پس همان خود فساد غرض کافی در بطلان مشورت خواهد بود ديگر محتاج بگفتگو و قيل وقال نخواهد بود و اگر غرض از آن صلاح است پس آن باطل است چه آنکه صلاحی که مستلزم اختلال نظام امور دين و آئين بلکه موجب فساد عالم است عين فساد است نه صلاح

دليل دويم بر بطلان شوری و مشورت در امر خلافت عقلا

آنکه مشورت في الجملة مستحسن است در اموريکه از برای عباد و عقلاء و اولو الالباب طريق بسوی معرفت آن باشد عقلا که اگر بعقل خود رجوع بنمايد بفهمد صلاح و فساد آنرا و از قبيل امور غيبیه معنويه که عقول را راه

معرفت بآن نیست در او مدخلیتی نداشته باشد مانند امور عادیۀ عرفیه عقلائیۀ که در میان عامه خلایق متداولست و اما امر خلافت که نیابۀ عن اللّٰه و رسوله میباشد نه چنین است چه آنکه اموری در او مدخلیت دارد که عقول را طریق بمعرفت آنها نخواهد بود مانند عصمت و اعلمیت و اطلاع آن امام و خلیفه بر تمام مایحتاج الیه کافۀ الخلق چه از احکام و چه از غیر احکام و طهارت او از رذایل صفات و اتصاف او بر صفات محموده حسنه بحسب واقع و نفس الامر که اینها از امور غیبیه است و لا یطلع علیه الا اللّٰه تعالی و تعیین همچه شخص بمشورت و شوری غیر ممکن در عقولست و از همه گذشته لااقل باید آن خلیفه از بابت آنکه باید ولی بر کافه عباد باشد و متصرف شود در اموال و نفوس و دمآء جمیع خلق و امین در امور ارامل و ایتم و همه ضعفاء امت باشد و واسطه باشد در همه امور بین خدا و رسول و خلایق پس اگر از عصمت و طهارت او اغماض نموده و مماشاة با خصم نموده باشیم لااقل باید معری باشد بحسب واقع و نفس الامر از رذایل صفات از بغض و نفاق و کینه با خلایق و مبغض محبت دنیا و حب جاه و ریاست و سلطنت و طمطراق ظاهریه و سایر دنائت صفات و همچنین محلی باشد بحسب واقع و نفس الامر بمحامد صفات چون رأفت و رحمت و رقت بحال فقرا و ضعفا امت و خوف من اللّٰه تعالی بحسب باطن امر و عدالت واقعیه بینه و بین اللّٰه تعالی و زهد واقعی نفس الامری نه اینکه تارك دنیا للدنیا باشد و تقوای او بحسب واقع و نفس الامر باشد نه گول زدن مردمان و فریب دادن مریدان و ایمان او نفس الامری باشد و همه اینها از امور نفس الامریه واقعیه اند که حقیقت و واقع و صدق آنها را بحسب نفس الامر کسی نمیتواند احراز بنماید مگر از جانب خدای تعالی معلوم شود و همچنین شرطست بقآء آن خلیفه بهمین حالت تا آخر عمر و خلافت خود و علم بغیب را کسی ندارد الا اللّٰه سبحانه و تعالی و مجرد ظاهر و اظهار این امور باسباب ظاهره که محتمل است که منشأ آن امور بسیاری باشد از حب جاه و مال و ریاست و فریب بندگان خدا و مجرد احتمال آنکه واقعیت داشته باشد زهد و ایمان و تقوای او کفایت در امر خلافت نخواهد نمود و بمجرد حسن ظاهر و حمل بر صحت بحسب تکلیف ظاهری و حمل فعل مسلم بر صحت موجب استحقاق خلافت بحسب نفس الامر نخواهد شد بلکه خطاء در فهم این امور از برای عقلا بمجرد اتکال بحسن ظاهر و وثوق ظاهری بسیار واقع شد و بمشورت و شورای ظاهره امور باطنیه غیر عصمت را بحسب واقع و نفس الامر احراز نتوان نمود و این امور مذکوره در خلافت و امامت باتفاق خصوم لابد منه باید محقق باشد و واقعیت باید داشته باشد و بشوری این امور محقق نخواهد شد و کفایت می نماید در اینمطلب آنچه خدای تعالی خیر داد از حال موسی بن عمران که اولو العزم از رسل بود در اختیار نمودن قوم خود را که اهل صلاح و ایمان و دین و وثوق بودند بحسب ظاهر در نزد حضرت

موسی با آن دقت و تحقیق او و متمیز ساختن هفتاد نفر را از میان هفتصد هزار نفر بنی اسرائیل که بالاخره در میقاتگاه همه از اهل نفاق و کفر بیرون آمدند چنانکه فرموده است حق تعالی وَ اِخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا الخ که تفصیل آن در مقدمات سابقه تقرر و ثبوت یافت بالجمله شوری و مشورت در امور قلبیه و امور عینیه که حقیقت و صدق آنرا لا یطلع علیه احد الا الله سبحانه و تعالی بی جا و غلط و بی محل خواهد بود و هو المطلوب

دلیل سیم بر بطلان شوری و مشورت در امر خلافت عقلا

آن که مقصود از مشورت و شوری تعیین شخصی است که استحقاق خلافت و نیابة عن الله و رسوله داشته باشد از روی فضایل و فواضل و یا تعیین نمودن شخصی است که عاری از اینصفت و فاقد این احوال باشد که بشوری تعیین غیر مستحق خلافت و امامت شود و ثانی باطل است چه آنکه تعیین همچو شخصی برخلاف عقل و خلاف مشورتست که مبنی بر بناء عقلا و اصلاح امر است بلکه مرجع همچو شوری بتعیین خلافتست بمکر و حیل و تغلب در امور که قسم دیگر از قهر و غلبه و تصرف عدوانی در امور بندگان خدا خواهد بود و آن نیز باطلست جدا و اما اول که مقصود از شوری در امر خلافت تعیین نمودن اهل استحقاق آنست از کسی که واجد صفات خلافت و ریاست الهیه باشد خالی از این نیست که همچو شخصی یا معلوم الحالست در میان امت باینمعنی که امت عالمند بحال او و استحقاق او از برای خلافت و یا مجهول الحالست و حال آن بر امت مخفی و جاهل بحال او میباشند و شك دارند در استحقاق او امر خلافت کبری را و بنابر اول متعین است شخص مذکور از برای خلافت و امامت و شوری و مشورت در او لغو و بی فایده خواهد بود و بنابر ثانی لازم خواهد آمد مشورت و شوری در امور غیبیه و امور معنویه که خارج است ادراک آن از عهده عقول که اطلاع و علم بآن بحسب واقع و نفس الامر مخصوص بحسب سبب و تعالی است و لا یطلع علیه احد الا بامر و اذنه و اعلامه و هو المطلوب

دلیل چهارم بر بطلان مشورت در امر خلافت و امامت خصوص شورای واقعه در خلافت عثمان است

که بامر عمر بن الخطاب واقع شد که هرکسی که ادنی شعور و بصیرتی داشته باشد خواهد دانست که مفسد شوری و مطاعن و معایب آن و منکرات آنواقعه و متناقضات و متناقضات این شورای مشومه خارج از حد و احصاست پس لازم آنکه اولاً اصل واقعه مخصوصه نقل شود بنحوی که از مسلمات طرفین است از عامه و خاصه و بعد از آن ملاحظه شود صحت و فساد آن و اما مجموع اصل قضیه شوری و کیفیت اینواقعه مشومه بنحوی که علما و روات عامه در کتب اخبار و مؤلفات خود نقل نموده اند از قبیل ابن ابی الحدید و ابن عبد الحمید و ابن عبد البر در کتاب استیعاب و تاریخ بلاذری که بسیار موثق به در نزد علماء عامه است و ابو عثمان الجاحظ در کتاب خود در مقام بیان نمودن فراست عمر بن الخطاب و

زمخشری که معروف بجار الله در کتاب فائق و قاضی القضاة و هر وی در کتاب جمع بین الغریبین و محمد بن جریر الطبری و محمد بن سعد از واقدی و موفق ابن احمد و غیر ایشان هر یک بسندهای عدیده نقل نموده اند که مستند است اکثر این روایات بسوی عبد الله بن عمر از بابت آنکه عبد الله بن عمر را خلیفه شاهد نجوای امر شوری قرار داد و او را خارج نمود از حق خلافت چنانکه در خبر بلادری که از اعظم علماء ایشانست نقل شده و بعضی مستند بسوی ابن عباس و بعضی مستند بسوی ابی رافع و ابی صادق و ابی ثابت و کنانی و عامر بن وائله و امثال ایشانست و حاصل این قضیه آنکه چون ابو لؤلؤ مجروح ساخت عمر بن الخطاب را بخنجر دو سر که قبضه آن در وسط خنجر بود و احساس نمود مرگ را مشورت نمود با بعضی اصحاب خود در تعیین خلیفه بعد از خود بعضی گفتند که عبد الله پسر خود را خلیفه کن گفت از اولاد خطاب دو کس مرتکب این امر نمیشود پس است عمر را آنچه کرد بعد گفت نه و الله خلافت را برای اولاد خود ذخیره نمی‌نمایم و در حیات و ممات متحمل نمیشوم این امر را بروایة ابن اثیر فی الکامل و الطبری از مشایخ خود عمر گفت «ویحک کیف استخلف رجلاً عجز عن طلاق امراته» بعد از آن گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون از دنیا بیرون رفت از شش کس راضی بود علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف و من خلافت را در میان این شش نفر بشوری قرار میدهم که هر یک را که خواهند اختیار کنند و بعد ایشان را طلبید چون بمحضر او حاضر شدند چشم خود باز نموده بایشان نگاه کرده و گفت هر یک بطمع خلافت آمده اند و بروایت ابن ابی الحدید گفت آیا همه شما طمع خلافت دارید بعد از آن تکرار نمود این سخن را زبیر در جواب او گفت چه مانع است ما را از طمع خلافت و تو خلافت کردی و حال آنکه ما در میان قریش کمتر از تو نیستیم نه در فضل و نه در قرابت بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آن عمر گفت می‌خواهید بگویم که شما چگونه مردی هستید گفتند بگو عمر گفت اما تو ای زبیر بدخو و مفسدی و اگر راضی باشی مؤمنی و اگر راضی نباشی کافری گاهی انسانی و گاهی شیطان اگر تو خلیفه شوی در روزی که شیطان باشی امام مردم کی خواهد بود و با این صفت شیطنت بکار امت نمی‌آئی و اما تو ای طلحه پس رسول خدا از تو افسرده خاطر از دنیا رفت بسبب حرفی که در روز نزول آیه حجاب از تو صادر شد ابن ابی الحدید از شیخ خود ابو عثمان جاحظ نقل نموده که چون آیه حجاب نازل شد طلحه در حضور جمعی گفت چه فایده دارد که پیغمبر امروز چادر بر سر زنان خود میکند و بزودی خواهد از دنیا رفت و ما زنان او را نکاح خواهیم نمود و بعد از آن نازل شد آیه وَ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَ لَا أَنْ تَنْكِحُوا أَرْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا و اما تو ای سعد متعصب و متکبری و بکار خلافت نمی‌آئی و اگر ریاست قریه با تو باشد از عهده آن بر نمی‌آئی و چه

نسبت است بنی زهره را با خلافت و اما تو ای عبد الرحمن ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و بنی زهره را با این کار نسبتی نیست و اما تو ای عثمان «و الله لروثة خیر منك» یعنی سرگین بهتر از تو است و اگر تو خلیفه شوی خویشان خود را بر مردم مسلط گردانی و همه اموال بیت المال را بایشان دهی و میبینم که قریش تو را امام کنند و تو قوم خود را بر مردم سوار کنی و ایشان را بغنیمت و فیئ مسلمانان مخصوص سازی و بعد از آن گرگان عرب تو را بکشند بعد از آن روی بعلی بن ابی طالب علیه السلام کرد و گفت اگر تو مزاح و شوخی نمیداشتی برای اینکار خوب بودی و الله که اگر ایمان تو را با ایمان تمام اهل زمین بسنجد بر همه زیادتی کند و بعد از آن آنحضرت برخاست و بیرون رفت عمر گفت و الله قدر اینمرد را میدانم و مرتبه اش را میشناسم اگر کار خود را باو گذارید شما را بر حق واضح و راه روشن بدارد پرسیدند که کیست آن گفت اینکه از میان شما برخاسته میرود و اگر او را صاحب خود اختیار کنید شما را براه خدا میبرد پس گفتند چه مانع است تو را که باو نمیدهی گفت نمیخواهم که بار اینکار در زندگی و مردگی دوش من باشد و بروایت دیگر در غیر یوم شوری گفت که نبوت و خلافت را برای بنی هاشم جمع نمیکنم و بروایت دیگر گفت کم سن است بعد از آن بروایت بلاذری و واقدی عمر زیاد تاسف خورد بر سالم مولی حدیفه و ابو عبیده جراح که از خالصاء و اعوان او بودند از زمان بیعت بابی بکر و از اهل سر عمر بودند در امور و قبل از فوت عمر رحلت نموده بودند از دنیا که تا در دار عقبی تعمیر جایگاه خود و خلیفه را بنمایند و در روایت واقدی معاذ بن جبل هم مذکور است که حال او نیز مثل حال سالم و ابو عبیده بود با عمر و بعد از تاسف گفت که اگر اینها حیوة داشتند برای اینکار مناسب و بیعیب بودند و وثوق بایشان داشتم و در روایت ابن الاثیر در کتاب کامل آنکه عمر بعد از آنکه ضربت خورد گفت اگر ابو عبیده امروز زنده بود او را خلیفه بر امت میکردم و اگر خدا از من سؤال می نمود جواب میگفتم که از پیغمبر تو شنیدم که می گفت ابو عبیده امین این امت است و اگر سالم مولا حدیفه زنده بود او را خلیفه میکردم و در جواب خدا میگفتم که از پیغمبر تو شنیدم که فرمود سالم شدید الحب است مر خدای تعالی را و بعد از آن طلید ابو طلحه انصاری را و پنجاه نفر از انصار باو سپرده و او را بر ایشان امیر کرد و حکم نمود که این شش نفر را در خانه جمع کن و شما هم با شمشیرها بر در خانه بایستید و تعجیل کن و بیش از سه روز بایشان مهلت مده تا با هم مشورت نمایند و اگر پنج کس اتفاق نماید بر رأی واحد و یکی مخالف شود گردن او را بزن و اگر چهار نفر متفق باشند و دو نفر مخالف گردن دو نفر را بزن و اگر سه نفر بر يك رأی باشند و سه نفر دیگر بر رأی دیگر نظر نما که عبد الرحمن در میان کدام يك از دو فرقه است بقول او عمل کنید و گردن فرقه دیگر که مخالف اند

اگر مصر در مخالفت باشند گردن بزیند و اگر سه روز گذشت و رأی این شش نفر بر چیزی قرار نگرفت گردن همه را بزن و بعد مسلمانان از برای خود امیری تعیین نمایند بعد از آن ابو طلحه امثال امر خلیفه نموده پنجاه نفر را با شمشیرهای برهنه برداشته و آن شش نفر را داخل خانه نمود و بر در خانه ایستاد و بروایت دیگران عمر عبد الله پسر خود را حاکم و گواه و شاهد اهل شوری قرار داده بعد از آن آن شش نفر بعضی با بعضی مشورت نمودند چون طلحه پسرعموی ابی بکر و تیمی نسب بود و معاندت و بغض داشت با بنی هاشم در خلافت پسر عم خود ابی بکر لهذا خواست تضعیف نماید جانب علی بن ابی طالب علیه السلام و تقویت نماید جانب عثمانرا گفت من حصه خود را واگذار نمودم در حق امامت و خلافت بعثمان و سعد بن ابی وقاص چون پسر عمو بود با عبد الرحمن و هر دو از بنی زهره بودند و میدانست که خلافت از برای او خالص نخواهد شد گفت من خود را از خلافت بیرون بردم و حصه خود را واگذار نمودم پسر عم خود عبد الرحمن و زبیر چون از طرف مادر نسبت داشت با بنی هاشم یعنی مادر او صفیه بنت عبد المطلب و پسر عمه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود و معاندت و مباغضت داشت با ابی بکر و عمر او حصه خود را در باب خلافت بعلی بن ابی طالب علیه السلام واگذار نمود پس اهل شوری سه حصه و سه فرقه شدند بعد از آن عبد الرحمن خود را از خلافت بیرون نمود که امر منحصر شود در خلافت بعلی بن ابی طالب و عثمان و لکن اختیار تعیین با او باشد چه آنکه گفت «اشهدکم انی قد اخرجت نفسی من الخلافة علی ان اختار احدهما» یعنی من نیز نفس خود را از خلافت بیرون نمودم و واگذاشتم آنرا بعلی و عثمان تا آنکه اختیار نمایم یکی از آن دو و چون عبد الرحمن داماد عثمان بود و مقصود او جانب داری عثمان بود در واقع میدانست شروطی که او در امر خلافت با یکی از آن دو خواهد نمود علی بن ابیطالب علیه السلام قبول نخواهد فرمود و عثمان آنرا قبول مینماید پس گفت بعلی ابن ابیطالب علیه السلام که بیعت می نمایم تو را بکتاب الله و سنة رسول الله و طریقه و سیره شیخین که ابی بکر و عمر باشند حضرت فرمود بلکه بکتاب الله و سنت رسوله و آنچه خود میدانم و بعثمان گفت بیعت می نمایم بتو بکتاب الله و سنت رسوله و طریقه شیخین عثمان گفت قبول کردم و بچشم نهاد و تا سه مرتبه بحضرت امیر عرضه داشت بیعت را بشروط مذکوره و در هر سه دفعه حضرت قبول نمود بکتاب الله و سنة رسول الله و قبول نفرمود عمل کردن بطریقه و سیره شیخین را و عثمان هر سه دفعه قبول نمود عمل نمودن طریقه شیخین را و در روایت ابی الطفیل و عامر بن وائله و عبد الرحمن تا سه مرتبه عرضه داشت بحضرت امیر علیه السلام «هلم یدک یا علی تاخذاها بما فیها علی ان تسیر فینا بسیره ابی بکر و عمر فقال علیه السلام اخذاها بما فیها علی ان اسیر فیکم بکتاب الله و سنة نبیه» یعنی یا علی دست خود را بده که

بیعت کنم و اخذ خلافت نمائی بآنچه در آن خلافتست بشرط آنکه عمل نمائی در میان ما بسیره و طریقه شیخین و هیچ اسمی از کتاب و سنت نبرده بود پس حضرت فرمود اخذ خلافت مینمایم بآنچه در اوست بشرط آنکه عمل نمایم در میان شما بکتاب خدا و سنت نبیه صلی الله علیه و آله و سلم و قبول نفرمود طریقه شیخین را پس عبد الرحمن اعراض نمود از حضرت امیر و عرضه داشت بیعت را سه مرتبه بعثمان بشرط عمل نمودن طریقه شیخین را و عثمان در هر سه مرتبه قبول نمود پس عبد الرحمن دست خود را بدست عثمان داد و با او بیعت نمود و گفت السلام عليك يا امير المؤمنين و علي بن ابيطالب عليه السلام فرمود بعبد الرحمن که بیعت با او نکردی مگر آنکه تو امیدواری بآنچه عمر امید داشت از ابو بکر یعنی عمر بیعت نمود با ابی بکر بجهت آنکه ابی بکر او را خلیفه خود قرار دهد و تو هم بعثمان بهمین امید بیعت نمودی بعد از آن فرمود «دق الله بینکما عطر منشم» و بعد از آن بروایت ابن الاثیر و ابن ابی الحدید و ابی جعفر الطبری و غیر ایشان از روایت علماء عامه حضرت امیر علیه السلام برخاست و کثیری از مناقب و فضایل خود را از آنچه در قرآن خداوند عالم آنجناب را مخصوص ساخته بود و آنچه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق آن افضل اتقیاء بیان فرموده شمرد و فرمود که من دوست دارم که گوش دهید بآنچه میگویم اگر حق است قبول نمائید آنرا و اگر باطل است انکار نمائید آنرا و بعد از آن تعداد مناقب و فضایل و آنچه نص و صریح بود در خلافت ذات مقدس او از جانب خدا و پیغمبر و تعیین نمودن خدا و رسول خلافت را در حق آنجناب چنانکه تفصیل آن در کتب قوم مسطور است و قوم همه را تصدیق نمودند و بعد از آن فرمود بترسید از خدا و ضایع نمائید حق مرا و متابعت نمائید سنت پیغمبر خود را و بعد از آن سنت مرا زیرا که اگر مخالفت من نمودید پس مخالفت نمودید پیغمبر خود را و آنچه شمردم از مناقب و فضایل خود نه از روی افتخار و تزکیه نفس بود بلکه خبر دادم بنعمت پروردگار و اخذ نمودم بر شما حجت را و وقت نماز داخل شده بود برخاست از برای نماز پس از آن قوم مشورت نمودند و گفتند تفصیل داد خداوند علی بن ابی طالب علیه السلام را بآنچه بیان فرمود لکن او مردیست که ترجیح نمیدهد احدی را بر احدی و عبید و موالی را مساوی هم قرار میدهد و سفید و سیاه را بر یک نسق راه میبرد و حال آنکه شمشیر حمایل باشد بر گردن او و عثمان بهتر است از برای سرور شما و راضی شدند بعثمان و ابن ابی الحدید گفته است که شعبی در کتاب شوری و جوهری در کتاب سقیفه روایت کرده اند از سهل بن سعد انصاری که گفت چون حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب و عباس از مجلس عمر برخاستند در روزیکه عمر بنای شوری گذاشت بتفصیل مذکور بین شش نفر من از عقب علی و عباس میرفتم شنیدم که آنحضرت بعم خود عباس میگفت که عمر باین تدبیر خلافت را از دست ما بنی هاشم بیرون برد عباس گفت چگونه دانستی

حضرت فرمود نشنیدی که میگفت در آنجانب و طرفی باشید که عبد الرحمن در آن جانب است و سعد چون طایفه و پسر عمومی عبد الرحمن است از او جدا نخواهد شد و مخالفت او نخواهد نمود عبد الرحمن هم چون داماد عثمان است جانب داری او خواهد نمود و مخالفت او نخواهد ورزید و از او جدا نخواهد شد و آن دو نفر دیگر اگر با من باشند فائده ندارد فضلا از آنکه من بیکی از آن دو هم امید ندارم چه آنکه بغض طلحه با حضرت امیر و سایر بنی هاشم واضح بود بعد از آن فرمود که با این احوال مقصود عمر ترجیح دادن و فهمانیدن مردم است بر فضیلت عبد الرحمن از ما بنی هاشم بخدا قسم اول ایشان که ابو بکر بود بر ما فضیلت نداشت چه جای عبد الرحمن و بعد از چند کلامی فرمود که الله من رغبت در پادشاهی ندارم و دنیا را نمیخواهم و لیکن میخواهم که عدالت را در میان مردم ظاهر سازم و قیام نمایم بکتاب خدا و سنة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و در بعضی از روایات آنکه چون عمر نامه شوری را نوشته در اول صفحه نام عثمان را نوشت و در آخر همه اسم مبارك علی بن ابی طالب (ع) عباس عرض کرد بآن حضرت که تو را بعد از همه نوشت و تو را بیرون خواهند کرد از من بشنو و داخل شوری مشو حضرت جواب او نگفت چون با عثمان بیعت کردند عباس گفت نگفتم چنین خواهند کرد حضرت فرمود ایعم داخل شدن سببی داشت که بر تو مخفی بود نشنیدی از عمر که بالای منبر میگفت مکرر که نبوت و خلافت در يك سلسله جمع نمیشود و اینمطلب را در خاطرهای مردم مرکوز نموده بود که واداشت مردم را بر این اعتقاد و من خواستم که او بزبان خود تکذیب خود کند که آنچه برای مردم گفته بود محض کذب و دروغ و هوای نفس بود و از روی عدوان و ظلم بود و ما صلاحیت امامت و خلافت را داریم و در یکسلسله هر دو جمع خواهد شد و بر مردم ظاهر شود فساد رأی و کذب و دروغ او پس عباس ساکت شد مؤلف گوید آنچه ذکر شد از کیفیت قضیه شوری همان اخبار منقوله از عامه بود از ابن ابی الحدید و ابن الاثیر و بلادری و جریر طبری و غیر ایشان که سبق ذکر یافت که در طی کلام در نقل قضیه مذکور شد و اخبار منقوله از علماء خاصه زیاده از آنچه ذکر شد مذکور است الا آنکه در مقام الزام و احتجاج اختصار شد بهمان نقل از روایات عامه و مخفی نماناد که وجه داخل شدن حضرت امیر در شوری و حکمت آن امور چندی بود که منجمله آنها را خود آنسرور بعم خود عباس بیان فرمود و اظهر از همه آنها آنستکه خود آن افضل اتقیاء و سید اولیاء در آخر کلام خود در تعداد مناقب و فضایل خود در یوم شوری بیان فرمود که مقصود من نه افتخار و تزکیه نفس بود بلکه اظهار نعمت پروردگار خود و اتمام حجت بر شما اهل شوری و طلب نمودن حق خود بود و نیز در اخبار ایشان مذکور است که حضرت امیر امتناع نمود از بیعت نمودن با عثمان چنانکه طبری در روایت خود

نقل نمود که چون مردم با عثمان بیعت نمودند علی علیه السلام مضایقه نمود از بیعت با عثمان تهدید نمود آنحضرت را بآیه فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ و نیز طبری روایت نموده که عبد الرحمن بآنحضرت گفت یا علی بر جان خود راهی مگشا که کشته شوی من نظر کردم و با مردم مشورت کردم ایشان کسی را معادل عثمان نمیدانند پس علی علیه السلام بیرون آمد و فرمود آنچه مقدر شده است خواهد شد مؤلف گوید عبد الرحمن راست گفت که هیچیک ازین شش نفر معادل با عثمان نبودند چه آنکه عثمان شیخ اعرج اموی نسب و از اهل سر خلیفه اول و خلیفه ثانی بود و همراهی داشت بسیره و طریقه شیخین در جمیع امور و بالجمله در روایت بلاذری چنین مذکور است که چون عبد الرحمن با عثمان بیعت کرد حضرت امیر علیه السلام ایستاده بود نشست عبد الرحمن گفت یا علی بیعت کن والا گردنت را میزنم و در آن روز در میان اهل شوری کسی بغیر از او شمشیر نداشته پس آن حضرت غضبناک بیرون رفت اصحاب شوری از پی او رفتند و گفتند بیعت کن و الا جهاد کنیم با تو پس آن حضرت را برگردانیدند که بیعت نماید و از کتاب تقریب المعارف نقل شده از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام انه قال ثم ان عمر هلك و جعلها شوری و جعلنی سادس ستة كسهم الجده و قال اقتلوا الا قل و ما اراد غیری فكلظمت غیظی و انتظرت امر ربی و ابن ابی الحدید از یزید بن جریر از شعبی از شقیق بن مسلمه نقل نموده است که چون حضرت امیر از شوری برگشت بنزد قوم خود بنی هاشم فرمود ای اولاد عبد المطلب قوم شما بر شما عداوت کردند بعد از رسول خدا چنانکه با رسول خدا عداوت کردند در ایام حیوة او و بخدا سوگند که اینجماعت بجز شمشیر آب دار قبول حق نمیکنند آن حضرت درین سخن بودند که عبد الرحمن بن عمر بن خطاب از در درآمد و پیش از آن که داخل شود تمام سخنان ایشانرا شنیده بود چون داخل شد عرض کرد یا ابا الحسن آیا میخواهی مردم یکدیگر را بکشند حضرت فرمود ساکت شو بخدا سوگند که اگر پدر تو و کردارهای او که بر من روا داشت نبود هراینه عثمان بن عفان و رفیق او در امر خلافت با من نزاع نمینمودند پس عبد الرحمن برخاسته و بیرون رفت و نیز ابن ابی الحدید نقل نمود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود وا عجباه ان تكون الخلافة بالصحابة و لا تكون بالصحابة و القرابة و شعری قریب باینمعنی از آن حضرت روایت کرده است که فرمود

فان كنت في الشورى ملكة امورهم *** فكيف بهذا و المشيرون غيب

و ان كنت بالقربى حججت خصومهم *** فغيرك اولى بالنبي و اقرب

بعد از آن در شرح اینکلام حضرت امیر گفت که کلام آن حضرت در نظم و نثر متوجه بعمر و ابا بکر است و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج میگوید که ما در اینباب ذکر نمیکنیم از روایات مگر آن چه مستفیض است نزد ما در مناشده آن حضرت با اصحاب شوری در فضایل و مناقب و خصایص

خود که بآنها از سایر صحابه و غیر ایشان متمایز است و آنها در آن فضایل با او شریک نیستند و مردمان در اینباب روایت بسیار کرده اند و آنچه نزد من بصحت پیوسته است اینست که آنچه روایت کرده اند چندان نبوده و لیکن بعد از آنکه عبد الرحمن و حاضران با عثمان بیعت کردند و آن حضرت از آن برتافت و بایشان فرمود در طی کلامیکه ارباب سیر نقل نموده اند و ما بعضی از آنها را سابقاً ذکر کردیم اینکه ما را حقیقت اگر آنرا بما عطا نمایند بگیریم و اگر ما را از آن منع کنند براه خود رویم بعد از آن ذکر فرمود کثیری از فضایل خود را و فرمود آیا هست در میان شما کسیکه رسول خدا در حق او فرموده باشد من کنت مولاه فهذا علی مولاه غیر از من گفتند نه و همچنین از اینقبیل مناقب و فضایل خود گفتند تا آنکه عبد الرحمن بن عوف کلام آن حضرت را قطع کرده گفت یا علی مردم نمی خواهند مگر عثمان را فلا تجعلن علی نفسک سبیلاً بعد از آن گفت ای ابو طلحه عمر تو را بچه امر کرد ابو طلحه گفت مرا امر کرد که هرکس با اینجماعت مخالفت کند بقتل رسانم عبد الرحمن بعلی گفت اکنون که شنیدی بیعت کن و الا با مؤمنان مخالف خواهی بود و آنچه عمر امر کرده است آنرا در حق تو جاری خواهم نمود حضرت فرمود که شما دانستید که احق و اولایم بخلاف از عثمان بخدا سوگند که تسلیم میکنم فضل را بکسی که اهل آن نیست پس دست دراز کرده بیعت نمود مؤلف گوید سید مرتضی قدس الله روحه الزکیة بعد از ذکر اینحدیث و نقل آن از ابن ابی الحدید فرموده است در چنین صورت چه رضائی و چه اجماعی و چه اختیاریست مر کسی را که تهدید بقتل و جهاد نمایند و اگر اینحدیث را شیعه روایت میکرد مخالفان بر آن میخندیدند و بیکدیگر میگفتند اینحدیث از جمله ادعاهای محال و باطل ایشانست که آنرا جعل کرده اند و نام آنرا حدیث نهاده اند و خدای تعالی راویان ایشانرا بنطق آورده و اینسخنان را بر لسان ثقات ایشان جاری گردانیده است و بالجمله این تمام اخبار منقوله در شوری است از روایات عامه و علماء ایشان و موثقین در مذهب ایشان اگر شیعه را هیچ دلیلی نباشد از برای بطلان مذهب مخالفین مگر همین قضیه شوری که بامر عمر بن الخطاب واقع شد هرآینه کفایت خواهد نمود و هرکسی که رجوع بعقل و شعور خود می نماید در ملاحظه نمودن بقضیه مذکوره بتصدیق خود روات و علما مخالفین هرآینه یقین خواهد نمود ببطلان خلافت مشایخ ثلثه

جهات بطلان مذهب مخالفین

اشاره

و اینک بیان می نمائیم جهات بطلان و مفساد و منکرات واقعه در اینقضیه را که هر یک از اینها دلیل مستقل باشد بر بطلان مذهب مخالفین و آن از وجوه بسیارست

وجه اول آنکه عمر بن خطاب در این تدبیر شوری و مقاله خود بنحو مذکور یا صادقست یا کاذب

و علی ای تقدیر لازم خواهد آمد ضلال و نفاق و بطلان خلافت او و ما تقدم او و ما تاخر او از خلافت ابی بکر و عثمان و اتباع ایشان از منافقین ز هر طرف که شود کشته سود اسلامست اما بر تقدیر کذب او در مقاله پس

پرواضح است که شخص کاذب وانگهی در هنگام مردن و رحلت از دنیا و مأیوس بودن از حیوة بناء او بر کذب و ایذاء و ظلم باصحاب و دروغگوئی و هتك حرمت و پرده دری باشد البته در زمان استیلاء و ریاست تامه و جلب نفع از برای ریاست خود و تمشیت امور خود بهیچوجه من الوجوه پروائی ندارد از هیچ معصیت و بهر نحو که اراده شهویه او تعلق گیرد در مرادات او باو اقدام مینماید البته همچو کسی قابل خلافت من الله و رسوله نخواهد بود و هرکه او را نصب نمود از برای خلافت البته از اهل عصیان و ضلال و نفاق بود و همچنین هرکسی را که او تدبیر نماید در خلافت او البته برخلاف حق و صواب خواهد بود و اما بر تقدیر صدق او در مقاله پس میگوئیم کسیکه روزی شیطان و روزی باایمان باشد مانند زبیر و کسیکه آزرده نمود پیغمبر را در آیه حجاب و اذیت نفس مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نمود مانند طلحه و کسیکه متعصب و متکبر است که از عظام معاصی کبر و شقاقست مانند سعد و کسیکه روته و سرگین بهتر از او است مانند عثمان و اعتراف نمود که اگر او خلیفه باشد مال مسلمین را از غنیمت و بیت المال باقارب خود بغیر استحقاق میدهد و همین سبب قتل او میشود هم چو اشخاص را معین سازد از برای خلافت و تدبیر نماید که خلافت بآنکه مقصود اوست برسد چنانکه بعد ظاهر شد و بااین حال حضرت امیر المؤمنین را که خود اعتراف نمود که ایمان او را اگر بسنجند با ایمان اهل زمین زیادتی دارد بر همه و نیز اعتراف نمود که اگر او معین شود از برای خلافت همه را بر حق واضح و مهجه بیضاء راه میبرد مساوی با اشخاص مذکوره نمود که باعتراف خود مستحق خلافت نبودند هیچ يك از آنها البته همین مقاله او خلاف حق و نفاق بود با خدا و رسول او چه آنکه هر يك را منتسب ساخت بعیبی و نقصی که اگر متصدی خلافت شوند عین مخالفت با خدا و رسول او بود و با اینحال تعمد نمود در سپردن امر خلافت را بغیر اهل آن و نبود این امر مگر از روی ضلال و نفاق زیرا که جمع نمیشود ایمان بخدا و رسول او با سپردن ضعفاء امت رسول او را بکسانیکه خود یقین دارد بضلال و نفاق و عدم امانت ایشان خصوصا عثمان که مسرف و متلف مال مسلمانانست باعتراف او

وجه دویم آنکه در حق امیر المؤمنین علیه السلام عیبی و نقصی نتوانست بگیرد

مگر آنکه گفت مزاح و شوخ است و دیگر آنکه کم سن است و بر ادنی کسیکه استشمام شعور و ادراک نموده است فی الجمله مخفی نخواهد بود که ایندو مطلب موجب نقص نخواهد بود بر آنجناب با آنکه آنچه نسبت داده بود بر خلافت واقع بود اما اول که موجب نقص نخواهد بود بر آنجناب چه آنکه آنحضرت را خداوند بر عصمت او شهادت داد و باتفاق شیعه و سنی آن حضرت معصوم بود و مزاح و شوخی او بر فرض وقوع از عبادات راجحه و از باب ادخال سرور در قلوب مؤمنین بود چنانکه بعضی از مزاح سرور انگیز از خود حضرت اقدس نبوی صادر شد که در کتب اخبار شیعه و سنی مسطور است پس

چگونه مزاح آن جناب که از عبادات راجحه است نقص و عیب او خواهد شد و اما آنکه کم سن بودن آنجناب نقص او نخواهد بود بجهت آنکه امامت و خلافت موهبتی است من الله تعالی مانند نبوت و خداوند شهادتی داد در قرآن بنبوت عیسی و یحیی در حال صغر و طفولیت و قال تعالی یا یحیی خذ الکتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیاً و قال تعالی قالوا کیف نکلّم من کان فی المهد صبیاً قال انی عبد الله اتانی الکتاب و جعلنی نبیاً اما ثانی که این نسبت برخلاف واقع و افتراء محض بود زیرا که رعب حضرت امیر المؤمنین چنان در قلوب مردم جا گرفته بود خصوصاً کفار و منافقین که آرام نداشته بودند و خود عمر جنگها و مصافهای آنسرور را دیده بود و از جمله کسانی بود که حالت حملات آنحضرت را هر وقت بخاطر میآورد لرزان و هراسان میشد و ابن عباس گوید که چون آنحضرت ساکت بود ما جرئت نمیکردیم در ابتداء بسخن نمودن و معاندین آنحضرت نسبت کبر به آنجناب میدادند و خود عمر چند نوبت در زمان خلافت خود بزعم فاسد خود نسبت عجب و کبر میداد بآنحضرت چنانکه مباحثه عمر با ابن عباس متضمن این حکایتست و در کتب امامت مسطور است حتی آنکه ابن ابی الحدید از عبد الله بن عمر روایت کرده است که پدرش عمر بن الخطاب باین عباس گفت که اگر جمع میشد خلافت و نبوت از برای شما یکباره مردم را پایمال مینمودید یعنی باحدی اعتنا نمیکردید و نیز ابن ابی الحدید از زبیر بن بکار روایت کرده است که عمر باین عباس گفت که اگر صاحب شما علی متولی خلافت بشود میترسم که عجبی که او دارد او را از راه ببرد و در روایت دیگر نیز ابن ابی الحدید نقل نموده است که اگر خلافت و نبوت برای شما جمع میشد پس شما باسماں بالا میرفتید و خواص اصحاب آنسرور که از علما و زهاد و اهل بصیرت بودند نقل نمودند که آن افضل اتقیاء و سید اصفیاء با آن کثرت رأفت و رحمت و مهربانی که بمؤمنین داشت با این احوال رعب او چنان در قلوب ایشان جا گرفته بود که قادر بر تکلم و گفتگو نبودند در محضر آنجناب حتی آنکه ضرار لیشی در محضر معاویه بعد از شهادت آنحضرت مدح نمود آنسرور را بامور مذکوره و سایر مناقب او که اشک از دیده های معاویه جاری گردید و گفت هذا کان ابو الحسن علیه السلام و اما آنکه عذر کم سنی آنحضرت در قضیه شوری برخلاف واقع بود چه آنکه آنحضرت قبل از بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بده سال متولد شد در خانه کعبه و بیست و سه سال هم زمان رسالت حضرت اقدس نبوی بود که در زمان رحلت سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم سی و سه سال از سن شریف آنجناب گذشته بود و مدت خلافت ابو بکر دو سال و سه ماه و هفت روز طول کشید و مدت خلافت عمر هم ده سال و هشتماه طول کشید که مجموع سن مبارک آنحضرت در زمان رحلت عمر از دنیا چهل و پنج سال و چند ماه زیاده بود و خداوند عالم پیغمبر خود را در چهل سالگی مبعوث گردانید که کمال قوت عقل و تکمیل بنی نوع انسان درین اوان

خواهد بود و با این احوال عمر عیب جوئی از آنسرور نمود که کم سن است معلوم است که غرضی نداشت مگر آنکه منع حق آنحضرت نماید از خلافتی که خدا و رسول باو عطا فرمودند و آن منصب الهی بود از برای آنجناب و دیگران آنرا بظلم و عدوان تصرف نمودند

وجه سیم آنکه تمنا و آرزو نمودن عمر بن الخطاب حیوة ابو عبیده بن الجراح و سالم مولای حدیفه را

که اگر امروز حیوة داشتند معین بودند از برای خلافت بسیار عجیب بلکه باطل است بچند وجه و کاشف است از اینکه این تمنا مجرد هوای نفس است از عمر بن الخطاب اما اولاً پس بجهة آنکه ابو عبیده بن الجراح از عظام منافقین در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود و آیه مبارکه *إِنَّمَا النَّجْوَى مِنَ الشَّيْطَانِ وَ هُمُ النَّجْوَى* و هم چنین آیه *مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ* در حق او و منافقین از رفقاء او نازل شد و ابو جعفر طبری که از ثقات علماء عامه است نقل کرده که بزرگان قریش جمع شدند و عهدنامه برقتل علی بن ابی طالب علیه السلام نوشتند و آنرا بابو عبیده جراح که امین ایشان بود سپردند پس آیه مذکوره نازل شد و در روایت خاصه از حضرت صادق علیه السلام نقل شد که منافقین که هم عهد شده بودند جماعتی بودند از آنجمله ابو عبیده بن جراح و عبد الرحمن و سالم مولی حدیفه و مغیره بن شعبه و همین ابو عبیده و سالم و عبد الرحمن و جماعت دیگر از قریش و منافقین از اصحاب بودند که در لیلۃ العقبه بعد از واقعه غدیر هم عهد شدند برقتل حضرت رسول که نگذارند خلافت حضرت امیر مستقر گردد که آیه شریفه *يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَ هُمُومَا لَمْ يَنَالُوا* در حق ایشان نازل شد چه آنکه بعد از واقعه غدیر پانزده نفر و بروایتی دوازده نفر از منافقین که از آنجمله طلحه و ابو عبیده و عبد الرحمن و سالم مولا حدیفه و امثال ایشان گفته بودند که اگر پیغمبر بمدینه برگردد تأکید این بیعت خواهد نمود و مشکل خواهد شد برهم زدن آن و مصلحت آن است که او را هلاک کنیم پیش از آنکه داخل مدینه شود و چون شب شد در عقبه کمین آنحضرت نشستند و آن عقبه واقع بود در میان جحفه و ایواء و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شب بانمکان رسیدند ظلمت شب را فروگرفته بود جبرئیل علیه السلام خبر داد بانحضرت که این جماعت در کمین تو نشسته اند و عمار یاسر و حدیفه در خدمت آنسرور بودند و آن جماعت دبه ها را مملو از ریگ نمودند رها کردند که ناقه حضرت را رم دهند و حضرت رسول صدا زدند بناقه که ساکن شو و بعد اسامی منافقین را برده و حدیفه و عمار شمشیر کشیده رو بآن جماعت رفته بودند که در آنحال برقی ساطع شد حدیفه گوید همه آنها را شناختم که چه کسان بودند چون مایوس شدند از خیالات فاسد خودشان سرازیر گشته بقافله ملحق شدند و چون حضرت رسول از عقبه فرود آمدند عتاب نمودند که چه جهة دارد که جماعتی که در کعبه هم عهد و هم قسم میشوند که اگر محمد صلی الله علیه و آله و سلم بمیرد یا کشته شود نگذارند

که امر خلافت باهلیت او برسد و بعد از آن قصد هلاک مرا مینمایند و چون جماعت منافقین شنیدند کلام آنحضرت را قسم خوردند که ما چنین عهدی نکرده ایم و قصد هلاک شما را ننمودیم که آیه **يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ بِمَا لَمْ يُنَالُوا نازل شد** یعنی قسم میخوردند بخدا که نگفتند آنچه را که عهد کردند و هرآینه بتحقیق که گفتند کلمه کفر را و انکار ولایت و خلافت حضرت امیر علیه السلام را نمودند و کافر شدند بعد از اسلام و قصد کردند هلاک تو را و بمقصد نرسیدند و کلی و مجاهد از مفسران عامه گفته اند مراد آنستکه قصد کردند که شتر حضرت را رم دهند و آنجناب را هلاک نمایند و امام فخر رازی در تفسیر کبیر خود گفته است که مفسرین در تفسیر این آیه و جوهی ذکر کرده اند اول آنکه حضرت در غزوه تبوک دو ماه توقف فرمودند و مذمت نمودند اشخاصی را که در مدینه ماندند و بغزوه حاضر نشدند جلاس بن سوید که گفت محمد صلی الله علیه و آله و سلم مذمت مینماید اخوان ما را که از اشراف ما هستند چون اینخبر بسمع مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید امر شد باحضار جلاس بن سوید پس قسم خورد که من نگفتم اینکلام را این آیه نازلشد و ثانی آنکه در حق عبد الله بن ابی نازلشد و ثالث آنکه منازعه شد فیما بین دو نفر و عبد الله ابن ابی کلام سوء ادبی بالنسبه بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گفت و بسمع حضرت رسید پس عبد الله قسم خورد که نگفتم و بعد از آن نقل نمود از قاضی که بعید است اینکه مراد از آیه این وقایع باشد زیرا که یحلفون و قالوا کلمة الکفر و هموا بما لم ینالوا همه اینها صیغه جمع اند و حمل بر شخص واحد خلاف اصل و خلاف ظاهر است بلکه اولی آنست که آیه محمولست بر آنچه روایت شد که منافقین همت نمودند بقتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم زمان مراجعت از غزوه تبوک و ایشان پانزده نفر بودند که معاهده نمودند که حضرت را هلاک نمایند بر بالای عقبه و عمار یاسر مهار ناقه را گرفته بود و حذیفه در پشت سر آنحضرت بود و اینجماعت کسانی بودند که روهای خود را پوشیده بودند چون عمار و حذیفه ملتفت بحال ایشان شدند آنها فرار نمودند و همین تفسیر اخیر از رجاج و واقدی از مفسران عامه نقل شد و نیز ابو جعفر طبری از مفسران عامه از ابن عباس روایت کرده است که نزول آیه در معاهده نمودن قریش بود بر قتل علی بن ابیطالب علیه السلام که عهدنامه را سپردند بابو عبیده بن جراح و نیز همین ابو عبیده و سالم مولی حذیفه از اشخاصی بودند که تخلف نمودند از لشکر اسامه بن زید که پیغمبر مکرر لعن فرمود کسانی را که تخلف نمایند از جیش اسامه و در روایات علماء عامه باسانید عبیده نقل شد حکایت امارت اسامه و اشخاصیکه تخلف نمودند از لشکر اسامه از آنجمله همین دو ملعون بودند بالجمله حال ابو عبیده و سالم بحمد الله تعالی از اخبار و آثار وارده از عامه معلومست که از دشمنان حضرت رسول و اعداء اهلیت او بودند و با این احوال تمنا و آرزو نمودن عمر که کاش ایندو

نفر حیوة داشتند که تقویض امر خلافت بهریک از اینها اگر مینمودم متعین بودند از برای خلافت و این تمنای عمر کاشف است از اینکه ایندو ملعون از هم عهدهای ابو بکر و عمر بودند در عهدنامه مذکوره که نگذارند امر خلافت مستقر شود در حق اهل بیت رسالت و هریک از ایشان بتعاقب متصدی امر خلافت و امارت شوند و مقصود عمر وفاء بعهد خود بود در حق ایشان چنانکه ابو بکر وفاء بعهد خود نمود در حق عمر و او را بعد از خود خلیفه و جانشین قرار داد و الا ابو عبیده و سالم مولی حذیفه هیچ فضیلتی نداشته اند که مستحق خلافت شوند و احدی از علماء عامه فضیلتی از ایندو نفر نقل نموده اند مگر همین فضیلتی که عمر در حق ایندو نفر قائل شد و آنهم باطل است چنانکه ظاهر خواهد شد و ثانیاً آنکه آنچه عمر گفته است در حق ابو عبیده که اگر خدا از من سؤال نماید که چرا ابو عبیده را خلیفه کردی در جواب میگویم که از پیغمبر تو شنیدم که ابو عبیده امین این امت است پس آن باطل است از دو وجه اول آن که این حدیث مصنوع از عمر است لا غیر بلی امین منافقین بود در آنکه عهد نامه که نوشته بودند در قتل حضرت رسول و حضرت امیر باو سپرده شد جهت ثانی آن که اینکلام عمر خالی از این نیست بآن که مبتنی است بر اینکه تصدی خلافت باستحقاق و فضیلتست و چون ابو عبیده مرد امین بلکه امین این امت بود باعتقاد عمر پس از روی فضیلت مستحق خلافت بود و متعین بود که خلیفه باشد پس واجب بود بر او و بر سابق او که ابی بکر باشد تقدم نجویند بر حضرت امیر در امر خلافت ازینگذشته در میان اینشش نفر که امر خلافت را بشوری انداخته بود غلط بود زیرا که خود اعتراف کرده در همین قضیه شوری که اگر ایمان حضرت امیر را بسنجند با ایمان تمام زمین هرآینه ایمان او زیادتی دارد بر همه و اگر خلیفه شود مردم را راه میبرد بر نهج بیضا و طریقه حقه الهیه و با این احوال معین نساخت حضرت را بعد از خودش از برای خلافت بلکه امر را بشوری انداخت بنحویکه موجب قتل آن حضرت بشود چنانکه خواهد آمد و اعجاب و افضیحتاه آنکه ابو عبیده که در واقع رجل نکره بلکه بسیار منکر و منافق بود و باعتقاد عمر امین این امت بود متعین بود از برای خلافت و حضرت امیر که بتصدیق عمر بمنزله نفس پیغمبر بود و سید خلائق و مسلمانان بود متعین نبود از برای خلافت و او را مقابله نمود در شوری با پنج نفر از منافقین که هریک صاحب صد هزار عیوب و زیاده بودند و اما آنکه بمنزله نفس حضرت رسول بود بتصدیق عمر و اتباع او بجهت آنکه احمد بن حنبل که یکی از رؤسای مذهب اربعه است و همچنین صدر الائمة اخطب خوارزمی و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده اند که چون طایفه ثقیف آمدند خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بایشان که اسلام اختیار کنید یا آنکه می فرستم بسوی شما کسی را که مثل نفس من است که گردنهای شما را با شمشیر بزند و زنان شما را اسیر کند و اموال شما را

از دست شما بگیرد عمر گوید بخدا قسم که هرگز میل باسارت و سرداری نکردم مگر آنروز و پیوسته خود را نشان میدادم بامید آنکه شاید حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا باینخدمت مأمور نماید و گوید اینست پس بجانب علی علیه السلام ملتفت شده دست او را گرفت فرمود آنکس اینمرد است تا دو نوبت و ابن ابی الحدید گفته است که اینخبر مشهور است و الفاظ اینخبر اینست لا بعثن الیکم رجلاً عدیل نفسی یقتل مقاتلکم و یسبی زراریکم و آنچه از لفظ عمر بن الخطاب است اینست که گفت ما تمنیت الامارة الا یومئذ و جعلت انصب له صدری رجاء ان یقول هو له هذا فاخذ بید علی علیه السلام و قال هو هذا و اما آنکه حضرت امیر سید خلیق و مسلمانانست پس بجهة آنکه فقیه ابن مغزلی شافعی در کتاب مناقب و احمد بن حنبل در مسند خود و ابراهیم ابن محمد حموی در کتاب فرائد السمطین و ابو نعیم حافظ احمد بن عبد الله در جزو اول حلیة الاولیا که باسناد خودشان از ابن عباس و عایشه و انس ابن مالک و رافع غلام عایشه که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من سید اولاد آدمم و علی سید عربست و در بعضی ازینروایات فرموده است که علی سید المؤمنین و امام المتقین و در بعضی از آنها سید المسلمین چنانکه از روایت انس بن مالک نقل شده است و در بعضی سید الخلیق بعدی وارد شد بالجمله اینکلمات بر فرضی بود که کلام عمر مبنی بود بر اینکه استحقاق خلافت از روی فضیلت و علو مرتبه و مقرب بودن شخص است در نزد خدا و رسول و اگر کلام او مبتنی بر اینمطلب نباشد بلکه مجرد خواهش داشتن او بود ابو عبیده را از برای خلافت چنانکه واقع مطلب است که الجنس مع الجنس یمیل بود پس فساد آن پرواضح است که محتاج بذکر نخواهد بود و ثالثاً بآنکه تمنا نمودن عمر و آرزوی حیوة سالم مولی حذیفه و متعین بودن او از برای خلافت مانند رفیق او ابو عبیده الجراح باطل و عاطل است بهمان وجوه ثلثه که در ابو عبیده مذکور شد اما اولاً پس بجهة آنکه سالم مولای حذیفه هم یکی از عظماء منافقین بود و هم عهد بود با امثال خود در قتل علی بن ابیطالب علیه السلام و در هلاک نمودن پیغمبر را در لیلۃ العقبه و مستحق لعن پیغمبر شد در تخلف نمودن از جیش اسامه چنانکه ظاهر شد از اخبار و آیات سابقه منقوله از تفاسیر و رواة علما عامه و اما ثانیاً پس بجهة آنکه کلام عمر و تمنای او در متعین بودن سالم از جهة خلافت اکبر بجهة فضیلت سالم بود که عمر گفت اگر خدای از من سؤال نماید که چرا سالم را خلیفه قرار دادی میگویم که از پیغمبر تو شنیدم که سالم شدید الحب است مر خدای تعالی را پس آن باطل است چه آنکه خدای تعالی در کتاب مبین خود فرموده وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَئِدَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ آنچه مفسرین عامه گفته اند که مراد عبدة الاصنام اند که ایشان انداد و اضداد از برای خدا قرار دادند و دوست دارند آن اصنام را

مانند دوست داشتن خدا و آنچه عبده الاصنام بنحو مشارکت اظهار دوستی خدا می نمایند و بنابر تفسیر اهل بیت کما عن الباقر و الصادق علیهما السلام ان المراد بصدر الائمة الضلال و المراد بالذین آمنوا اشد حبا لله هم آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم یعنی علی بن ابیطالب علیه السلام و الائمة من ولده و علی کل تقدیر پس اختصاص سالم مولى حذیفه باشد حب مر خدای تعالی را مخالف با نص قرآنست بجمیع تفاسیر و نیز حقتعالی میفرماید یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یتیی الله بقوم یحبهم و یحبونہ و خاصه بر این متفق اند که این آیه در شأن حضرت امیر علیه السلام نازلشد و شاهد است بر اینمطلب آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ که بعد از این آیه است که باجماع مفسرین از عامه و خاصه نزول آن در حق حضرت امیر است که در محل خود سمت تحریر و ثبوت خواهد یافت مقصود آنکه سیاق آیه شهادت بر مدعی خواهد داد و از مفسرین عامه و روایات ایشان ثعلبی گفته است که مراد بآیه و کسیکه محبوب خداوند عالمیان است علی ابن ابیطالب علیه السلام است و از ابو هریره هم مضمون آنرا نقل نموده اند که مراد علی بن ابی طالب است و نیز از احادیث متواتره بین عامه و خاصه است قول رسولخدا که «لاعطین الرایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله احمد بن حنبل در مسند خود بهفت روایة و در حدیث بخاری بشش روایت و در صحیح مسلم بدو روایت و در تفسیر ثعلبی و در مناقب مغزلی بده روایت و در کتاب جمیع بین الصحاح الستة و ابراهیم بن محمد حموی و این سندهای ایشان متصل میشود بعضی بعمر بن خطاب چنانکه در مسند احمد بن حنبل و صحیح بخاری از عبد الله بن عمر نیز نقل کرده اند و بعضی بابو هریره و عمر بن حصین و ابو موسی و ابو سعید خدری چنانکه در مناقب ابن مغزلی شافعی و بعضی بسعد ابن ابی وقاص و معاویة بن ابی سفیان چنانکه در صحیح مسلم حاصل مضمون این روایات خصوصا آنچه نقل از عمر بن خطاب شد که در جنگ خیبر چشم علی علیه السلام درد میکرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فردا رایت را بمردی دهم که محب و محبوب خدا باشد مرا نزد علی فرستاد من دست او را گرفته بنزد رسولخدا آوردم آب دهن خود بر چشم او ریخت و دیده اش روشن شد رایت را بدست او داده روانه شد بجانب میدان مرحب بیرون آمده و علی ضربتی بر فرق او زد و او را بکشت و فتح خیبر بدست او جارشد بالجمله این روایت رایت از روایات متفق علیه بین طرفین است حتی آنکه کثیری از علماء عامه مدح حسان ابن ثابت را در وقعه خیبر و قصیده او را در مدح حضرت امیر علیه السلام نقل نمودند و نیز حدیث طایر هم از احادیث مقبوله متواتره بین طرفین است که روایات عامه و علماء ایشان در کتب صحاح خود نقل نموده اند قریب بچهل حدیث و مستند این اخبار بانس ابن مالک و صفیه خادمه حضرت رسول و ابو الطفیل

از عامر بن وائله و ابن عباس و حاصل اینخبر آنکه مرغی از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهدیه آوردند عرض کرد «اللهم انتنی باحب خلقك اليك ياكل معي هذا الطائر» و انس ابن مالك چون اینکلام از آنحضرت بشنید گفت خداوندا آنرا رجل از انصار قرار بده چند مرتبه بعد از دعای حضرت رسول حضرت امیر آمدند بدر خانه پیغمبر و انس ابن مالك آنسرور را برگردانید که رسولخدا بامری مشغولست تا اینکه حضرت رسول سه مرتبه ایندعا را کردند و هر سه مرتبه حضرت امیر آمدند بدر خانه پیغمبر و انس ابن مالك مانع میشد تا دفعه چهارم حضرت رسول دعا کرده عرض کرد حاجتی یا رب الساعة الساعة و چنان دستهای مبارك خود را بلند نمود بجانب آسمان که زیر بغل مبارك او نمایان شد و آنگاه حضرت امیر آمدند و در خانه را سخت کوبیدند پیغمبر فرمود ای انس در در را باز کن و چون حضرت امیر داخل شد و بروایتی انس ابن مالك را زد و او را دور کرد چشم رسولخدا بر علی افتاد برخاست و چشمان او را بوسه داد فرمود چه چیز سبب دیر آمدن تو شد عرض کرد یا رسول الله سه مرتبه آمدم و انس ابن مالك مرا برگردانید حضرت در غضب شده فرمود ای انس حبیب مرا از آمدن بسوی من منع کردی پس حضرت امیر نشست و با حضرت رسول آن مرغ بریان را تناول نمودند بالجمله پس ثابت شد دلیل و برهان از آیات و اخبار منقوله مسلمه از طرفین که حضرت امیر محبوب و محب خداوند عالمیان است خصوصا بتصدیق عمر چنانکه مضمون روایات سابقه بود پس حالا سؤال میکنیم که یا عمر و یا ابا حفص و یا اتباع خلیفه یقین کسیکه هم محبوب خدا و هم محب خدا باشد البته اجل و ارفع و اکمل شأن است از کسیکه همان محب خدای تعالی است پس چه سبب شد که سالم مولی حذیفه بر فرض تسلیم این دروغ ابا حفص که شدید الحب بود بسوی خدای تعالی که اگر حیوة داشت بجهت این منقبت سزاوار خلافت بود و عمر جواب خدا را میگفت باینکه سالم شدید الحب بود بخدای تعالی و کفایت نمی نماید از برای متعین بودن خلافت حضرت امیر علیه السلام که خدا و پیغمبر خیر دادند باینکه آنحضرت هم محبوب خدا است و هم محب خدای تعالی و چگونه شد که مساوات قرار داد در امر شوری میان حضرت امیر و پنج نفر دیگر «و هل هذا الا التهافت و التناقض من عمر بن الخطاب او كشفه عن معاهدته لهؤلاء للتصدي بامر الخلافة بالتناوب و التبادل بغضا لعلی بن ابی طالب علیه السلام او كشفه عن تدبيره فی قضية الشوری لقتل علی بن ابی طالب علیه السلام»

وجه چهارم لزوم تقدم ابو عبیده و سالم بر عمر و ابا بکر

آنکه بعد از آنکه باقرار عمر ابو عبیده ابن الجراح و سالم مولی حذیفه امین این امت و شدید الحب بودند خدای تعالی را و از اینجهت معین بودند از برای خلافت و امامت هرآینه لازم خواهد آمد بطلان تقدم عمر و ابا بکر بر ایندو نفر چه آنکه اختصاص داشتند ایندو نفر باقرار عمر بایندو فضیلت و عمر و ابا بکر موصوف باین منقبت

نبودند و در حق عمر وارد نشد که او امین این امت است و یا اینکه شدید الحب است مر خدای تعالی را و در حق ابا بکر هم وارد نشد پس باطل خواهد بود تقدم ایشان بر ابو عبیده و سالم و آنکه غاصب ایندو نفر باشند فان قلت چون در خلافت شرطست که خلیفه و امام باید از قریش باشند و این شرط که الائمه من قریش بنص حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از اخبار «مقبولة الطرفین» و متواتر است در نزد عامه و خاصه و ازین جهت بود که احتجاج نمودند ابا بکر و عمر در یوم السقیفه بر انصار که الائمه من قریش و قاضی القضاة در کتاب مغنی که در باب امامت تالیف نموده گفته است که این روایت را در یوم سقیفه کسی رد نکرده و همه شهادت بر حقیقت آن دادند پس تقدم ابي بکر و عمر بر ایندو نفر از جهت مراعات این شرط بود قلت این جواب افسد از سؤال است چه آنکه ابو عبیده الجراح از اکابر قریش بود اگرچه سالم از انصار و خارج از قبيله قریش بود پس غایة الامر تقدم ابا بکر و عمر بر سالم مولى حذیفه بجهة نبودن او از قریش است اما تقدم ایشان بر ابو عبیده که از قریش و صاحب منقبت کذائي که امین امت بود غلط و بی وجه خواهد بود و نیز لازم خواهد آمد که عمر غلط کرده باشد در معین ساختن سالم مولى حذیفه را از برای خلافت بر فرض حیوة چنانکه تمنا کرده بود زیرا که خلافت سالم درینصورت مخالف با نص رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود که الائمه من قریش پس معلوم خواهد شد که تمنای عمر حیوة سالم مولى حذیفه را مجرد هوای نفس و وفاء بمعاهده بود که بین ایشان واقع شده بود لاغیر

وجه پنجم آنکه عمر خود درین قضیه شوری اعتراف نمود بر اینکه اگر حضرت امیر خلیفه باشد مردم را بر طریق حق و مهجة البیضا راه میرد

و بطریق حق سلوک میدارد این امت را و این روایت که «علي مع الحق و الحق مع علی» از اخبار و آثار مسلمه بین عامه و خاصه است و اینمضمون را بطرق متعدده نقل نموده اند و در بعضی طرق آن چنین وارد شده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «علي مع الحق و القرآن و الحق مع علي و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» چنانکه در روایت ابرهیم بن محمد حموی از ام سلمه رضی الله عنها نقل نموده است و امام الحرمین در جمع بین صحاح سته که یکی از مؤلفات اوست از صحیح بخاری نقل نموده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «رحم الله علیا اللهم ادر الحق معه حیث دار» و در کتاب فضایل الصحابه از عایشه نقل نموده است که رسول خدا فرمود «علي مع الحق و الحق مع علي و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» و نیز موفق ابن احمد از ابو لیلی و ام سلمه قریب بهمین مضمون را نقل نموده است و در کتاب ربیع الابرار نیز از ابو ثابت نقل نموده است مضمون مذکور را و عامر شعبی که از نواصب و از منحرفین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است از عروة بن زبیر از ابو بکر نقل نموده است که گفت از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود علی مع الحق و الحق مع علی پس

بتصدیق ابا بکر و عمر و اتباع ایشان معلوم شد که ذات مقدس حضرت مرتضوی مانند رحی یدور الحق معه حیث دار و از اینمطلب ظاهر میشود چندین مفاسد قضیه شوری بلکه ثابت و محقق می شود باو بنیان نفاق و شقاق ابو بکر و عمر اما اولاً پس بجهة آنکه کسیکه او عین حق و حق با اوست حیث یدور پس تقدم ابو بکر و عمر بر او در خلافت بی جا و خلاف حق است و اما ثانیاً پس بجهة آنکه امین بودن ابو عبیده در میان امت و شدت حب سالم مولی حذیفه بر فرض تسلیم اگر سبب بود از برای متعین بودن آن دو از برای خلافت بتمنای عمر حیوة ایشانرا پس ایندو صفت از فضیلت نمیرسد بصد جزو از يك عشر همین فضیلت خاص و صفت خاصه حضرت امیر علیه السلام باقرار و اعتراف عمر و ابو بکر چه اینصفت خاصه جامع جمیع صفات و سرآمد همه فضایل و فواضل است و دارای جمیع مراتب علم و عمل است بالنسبه بذات مقدس حضرت مرتضوی و با این احوال سبب چه بود که عمر متعین نساخت حضرت مرتضویرا از برای خلافت و امر را بشوری انداخت بتدیبری که موجب اضمحلال حق آنبرگوار شود و سببی نداشت مگر بغض عمر بن الخطاب و سایر اتباع او از اهل شوری با علی علیه السلام و ثالثاً باینکه بعد از آنکه علی مع الحق و الحق یدور مع علی ثابت شد بنص حضرت رسول و باقرار و اعتراف عمر و ابا بکر پس گفتن عمر که اگر اهل شوری مختلف شوند پس نگاه کنید آنجماعتی را که عبد الرحمن در میان ایشان باشد بقول او عمل کنید غلط و خلاف با فرمایش حضرت رسول است که علی مع الحق و الحق مع علی چه آنکه عبد الرحمن با طایفه باشد که علی بن ابی طالب علیه السلام برخلاف آن باشد چنانکه بر حسب واقع در قضیه شوری چنین شد و مقصود عمر هم همین بود پس خلافت عثمان و اختیار عبد الرحمن برخلاف حق بود باقرار و تصدیق ابا بکر و عمر و نص حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و رابعاً آن که اصل واگذار نمودن امر خلافت و شوری و تعیین آن با اختیار عبد الرحمن علاوه از آنچه ذکر شد مستندی از برای او نبود و از عبد الرحمن فضیلتی و منقبتی کسی نقل ننمود نه از عامه و نه از خاصه و دخول او در شوری و صلاحیت او و طلحه از برای خلافت و همچنین امثال ایشان جهتی نداشت بلکه غیر از مذمت و نفاق و شقاق چیزی از ایشان ظاهر نشد اما مذمت هر يك خصوصاً عبد الرحمن پس آن ثابت است در همین قضیه بقول عمر و اما تو ای عبد الرحمن پس ضعیف و عاجزی و قوم خود را دوست میداری و چه نسبت است میان بنی زهره و خلافت و اما نفاق و شقاق پس ثابت شد از آیه لیلۃ العقبه که همین عبد الرحمن یکی از منافقین و اصحاب دبه بود که قصد هلاکت پیغمبر کرده بود پس کدام عاقلی است که تجویز نماید امر دین و خلافت حضرت سید المرسلین را با اختیار عبد الرحمن منافق که قول و فعل و عمل او مخالف با قول و فعل و عمل علی مرتضی باشد در مجلس شوری و غیر آن آیا بر هیچ عاقلی مخفی خواهد بود که وکول امر خلافت

و اختیار آن بعبد الرحمن نبوده است مگر آنکه مقصود عمر منع نمودن استقرار خلافت بود بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنانکه خود آنسرور فرمود و چون طلحه کینه و عداوت با حضرت امیر داشت و ابتدا با او موافق نبود و جانب داری عثمان مینمود و سعد بن ابی وقاص هم پسرعموی عبد الرحمن بود و با او مخالفت مینمود و عبد الرحمن هم داماد عثمان بود و دست از او برنمیداشت و اگر اختیار امر با عبد الرحمن هم نمیبود هرگز با علی بن ابیطالب علیه السلام موافقت نمی کرد فضلا از آنکه اختیار خلافت و تعیین امر با او شده باشد پس مقصود ایشان از شوری آن بود که غضب حق حضرت امیر نمایند و آنکه آنسرور را بقتل آورند چه آنکه عالم بودند که آن حضرت باختیار خود تصدیق ایشان نخواهد نمود و بیعت با آن مخالفین نخواهد کرد و شاهد بر مطلب است کلام خود عبد الرحمن در قضیه شوری که سبق ذکر یافت و بعد از بیعت نمودن بعثمان و اجتماع آراء ایشان در حق عثمان بحضرت امیر عرض کرده بود که بیعت کن بعثمان و اگر نکنی گردنت را میزنم بالجمله اینجمله و جوهی بود که بنظر قاصر مؤلف رسید در بطلان ثبوت امامت و خلافت بشوری و مشورت از ادله عقلیه و نقلیه و مجلسی علیه الرحمة در کتب فارسیه و عربیه و جوهی ذکر نموده از برای خصوص قضیه میثومه شوری و حقیر ملخص فرمایشات آن بزرگوار را من باب تیمن و تبرک بکلام او ذکر مینمائیم بنحوی که خالی از اطناب باشد بر سیل اختصار تا آنکه جامع باشد این مؤلف جمیع مفاسد و فضایح قضیه میثومه را و آنکه اظہر فایده باشد در نظر ناظر زیرا که این مؤلف ممحض است از برای اقامه برهان و استدلال و مقصود نه مجرد نقل روایات و ذکر اخبار است چنانکه دأب و دیدن قومست بلکه ذکر اخبار و آثار همان بقدر حاجت و محل استشهاد است لا غیر چنانکه مخفی نیست بر ناظر خبیر و فطن و عارف بصیر باین مؤلف مجملا آنکه مجلسی قدس سره فرموده است بعد از ذکر نمودن قضیه شوری بآنکه مخفی نخواهد بود اشمال اینقضیه از جهات شتی بر طعن و کفر و ضلالت و خطای ثلثه و رفقا و اعوان ایشان اول آنکه عمر گفت بعد از سؤال از او که تعیین خلیفه نماید بعد از خود که بس است عمر را آنچه کرده بود در حیوة دیگر در ممات متحمل اینکار نمیشوم اگر اینکار حق و موافق رضای الهی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اطاعت ایشان بود چرا اجتناب از او مینمود از تحمل آن در حین ممات و اگر خطا و باطل و برخلاف رضای الهی و غضب حق حضرت مرتضوی بود چرا در حیوة خود متحمل میشد و بچه دلیل متصدی امر خلافت شد و حق را از صاحب حق گرفت اول برای ابو بکر بعد از آن برای خود دویم آنکه اول گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ازینشش نفر راضی بود و ازینجهت همه اینها لایق خلافت اند بعد از آن از برای هر یک عیبی گفت که اغلب آنها کفر و فسق و ضلالت اند و با این احوال چرا تجویز خلافت همه

ایشان نمود و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چگونه از ایشان راضی بود و ابن ابی الحدید از جاحظ نقل نمود که اگر کسی بعمر میگفت که تو اول گفتی که رسول خدا ازینشش نفر راضی بود چگونه بطلحه میگوئی که حضرت رسول از تو آزرده خاطر از دنیا رفت و اینها نقیض یکدیگرند اما کی جرأت میکرد که کمتر ازین را بگوید باو چه جای این سیم آنکه عیب کرد حضرت امیر را بمزاح و آن از اخلاق حسنه و صفات انبیا و اولیاست و اگر مقصود او بمزاح لغو بود بر همه عالم ظاهر بود که آن حضرت برخلاف آن بود و رعب آن حضرت در قلب منافقان و کافران بنحوی بود که هر وقت اسم مبارك آن حضرت را میشنیدند میلرزیدند و خود عمر و قریش نسبت عجب و کبر بآنجناب میدادند و روایات چند در اینباب وارد شده از حکایات ابن عباس و عمر که مفصلاً نقل نمود چهارم آنکه سالم مولی حذیفه از قریش نبود و تمنا و آرزو کردن عمر حیوة او را و معین بودن او از برای خلافت نصوص و اخبار منقوله و مسلمه از طرفین است که ائمه باید از قریش باشند و فضیلتی برای سالم قائل شد عمر که شدید الحب بود بخدای تعالی مستلزم آن نخواهد بود که مستجمع سایر شروط امامت و خلافت باشد و اگر اینصفت موجب خلافت سالم باشد چرا وصف حضرت امیر که احب خلق است بسوی خدا در حدیث طیر متواتر حجت تامه خلافت و امامت او نباشد با آنکه محبوب خدا بودن بالاتر است از محب خدا بودن پنجم آنکه اول قسم خورد که من بعد از فوت متحمل نمیشوم این بار گرانرا و بعد از آن متحمل شد آنرا با قبح وجه بامر نمودن بشوری و تدبیری که امامت و خلافت را از خانواده نبوت بیرون ببرد بقهر و غلبه با آنکه چه دلیل بود از برای عمر بر حجیت شوری در امر خلافت و آنهم باجتهاد اهل شوری بلکه همین شوری سبب شد از برای فتنه و آشوب و قتل مسلمانان در جنگ جمل و صفین و نهروان چه آنکه طلحه و زبیر طمع خلافت را بجهت داخل بودن ایشان در شوری حاصل شد که فتنه جنگ جمل را برپا نمودند و بجهت خلافت عثمان و حکومت معاویه که از طایفه عثمان و بنی امیه بود در شامات فتنه جنگ صفین و نهروان برپا شد و از آنجا ولد ملعون او یزید داعیه خلافت و سلطنت را پیدا کرد و بدان سبب خانواده نبوت را مستأصل نموده واقعه کربلا برپا شد و بآن جهت خرابی خانه کعبه و قتل عام مدینه ناشی شد همچنین رشته کشیده شده است بخلافت فسقه و کفره بنی امیه و فجره و سلاطین بنی عباس الی آخر هم ششم آنکه مثل سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و سایر افاضل اصحاب پیغمبر که صاحب مناقب و فضایل و تقوی و زهد بودند باخبار ثابتة از طرفین خارج نمود از شوری و جمعی را که خود اقرار نمود بر عیوب و ضلالت ایشان آنها را داخل در شوری و مرجع اینکار نمود هفتم آنکه تدبیر نمود امر شوری را بقسمیکه یا حضرت امیر کشته شود و یا آنکه بی بهره گردد از امر خلافت و آنکه امر

نمود بقتل اهل شوری کلا بر فرض عدم اجتماع آراء همه بر امری تا سه روز یا قتل بعضی از ایشان که عبد الرحمن در میان ایشان نباشد چه پرواضح است که امر بقتل جماعت از صحابه که باعتقاد عمر مستحق خلافت بودند حجتی نداشت و دلیلی نبود از برای وجوب قتل ایشان و خصوصاً امر بقتل حضرت امیر مخالف با ضرورت دین اسلام و منافی با نص قرآنست که مودت آنحضرت از اجر و مزد حضرت رسالت است قوله تعالی قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ هَشْتَمَ أَنكَه باتفاق موافق و مخالف حضرت امیر قرین حق و قرین قرآن است که از هم مفارقت نمیکنند تا وارد حوض شوند بر پیغمبر و با این احوال حضرت امیر قبول نکرد عمل نمودن بطریقه عمر و ابا بکر را و اگر طریقه ایشان حق بود قبول نکردن حضرت امیر آنرا لازم دارد که آنحضرت قرین حق نباشد و آن مستلزم تکذیب خدا و رسول خواهد بود که باقرار خصم آن حضرت بنص پیغمبر قرین حق بود و لازمه این بطلان طریقه شیخین خواهد بود پس این مستلزم بطلان خلافت عمر و ابا بکر خواهد بود نهم قبول نمودن عثمان طریقه و عمل نمودن بسیره عمر و ابا بکر را با آنکه حضرت امیر قبول آن نفرمود لازم دارد ضلالت عثمان را نیز و بطلان خلافت او را که قبول نمود عمل بخلاف حق را دهم آنکه بنای مذهب عامه بر اجتهاد امام و خلیفه است در امور رعیت و ازین جهت تصحیح نمودند ضلالت خلفاء خود را در مقام ظهور خطا که اگر اجتهاد خطا شود ضرر بامامت امام و خلافت خلیفه نمیرساند پس بنابراین عمل نمودن حضرت امیر بطریقه شیخین بلکه برای خود بر طبق حق بود و عمل نمودن عثمان بطریقه شیخین نه برای و اجتهاد خود عاطل و باطل و خلاف طریقه مذهب عامه خواهد بود و بالجمله این آخر کلام در بطلان ثبوت امامت و خلافت بطریقه شوری و مشورت

اما بیان تفصیل بطلان ثبوت خلافت و امامت بیعت

اشاره

پس آنهم از وجوهی است

اول آنکه دلیل بر حجیت بیعت بهیچ وجه من الوجوه نداریم نه عقلاً و نه شرعاً

بلی بیعت نمودن بنبی ثابت النبوه در مقام جهاد با اعداء و ایثار انفس و اموال فی سبیل الله ممدوح است فی الجملة چنانکه خدای تعالی در سوره فتح فرموده إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا أَلِي قَوْلِهِ تَعَالَىٰ إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ زَمْخَشْرِي در تفسیر کبیر گفته است لما بین انه مرسل ذکر ان من بايعه فقد بايع الله وقال بعض المفسرين ان المراد بالبيعة هنا بيعة الحديبية و هي بيعة الرضوان بايعوا رسول الله على الموت چه پرواضح است که بیعت با نبی ثابت النبوة همان بیعت با خداوند است چنانکه حقتعالی فرموده إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ و همچنین بیعت نمودن با شخصی بامر خدا و رسول او نیز محل کلام نیست چون بیعت در غدیر خم با حضرت امیر بامر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و مرجع این هردو بحسب واقع بسوی نص است و خارج از فرض کلام است چه آنکه محل کلام همان حجیت بیعت فی حد نفسه و صلاحیت او از برای خلافت

و امامتست پس عدم الدلیل علی حجیتها یکنفی فی فسادها و علی المدعی اثباتها

دویم آنکه مراد بیعت نمودن خلق شخص را از برای امامت و خلافت و اختیار ایشان امامت را بیعت یا بیعت تمام امت است یا بعض امت دون بعض و هر دوی آن باطلست

اما اول پس آن غیر ممکن است جدا لا تتشاهم و تفرقهم فی البلدان البعیده و ابتلا اکثرهم بالعواقب و الموانع من الامراض و ضروریات الامور و الاشتغال بها سلمنا امکان اجتماعهم و لکن لا یمکن اتفاقهم جمیعا مع شدة اختلاف آرائهم و حرصهم علی السلطنة بان یرضوا علی بیعة شخص مثلهم او ارفع منهم بقلیل لا یعتنی بمثل ذلك الارتفاع حیث ان لكل قوم رئیس و ذی شوكة و بر فرض تسلیم اجتماع آراء جمیع پس مرجع آن بسوی اجماع خواهد بود لا غیر فسیجی الکلام فیہ اما ثانی که بیعت بعضی باشد با بعضی پس آن بعض یا بعض معین است یا غیر معین و اگر بعض معین باشد پس آن مستلزم ترجیح بلا مرجح است و بر فرض اختصاص بعضی بجهة رجحانی از فضل و عقل و شعور و آداب پس تعیین آن مسقط حق دیگران نخواهد شد چه آنکه همچو بعضی نه ولی بر بعض دیگر است نه وکیل ایشان چه آنکه فرض کلام آنست که تعیین امام و خلیفه از حقوق واجبه بر خلق است نه واجب علی الله سبحانه و اگر آن بعض غیر معین است پس آن مستلزم فساد و هرج و مرج و اختلال نظام خلقتست چه آنکه هیچ بعضی اولویت بیعت دیگر ندارد پس ممکن است که هر بعضی بیعت بیعت دیگر نماید در تعیین امام و خلیفه و متابعت او ننماید در امور خودشان و بطلان لوازم مذکوره کاشف از بطلان ملزوم است جدا

سیم بر بطلان ثبوت خلافت و امامت بیعت خصوص بیعت واقعه در یوم سقیفه است از برای ابا بکر و بیعت واقعه در شوری از برای عثمان بن عفان

اما الثانی فقد مضی تفصیل بطلانه فی قضیة الشوری فلا نطیل باعاده اما الاول که بیعت یوم سقیفه باشد و آن بنحویکه تفصیل آن خواهد آمد در مقام ثبوت خلافت و امامت باجماع آنست که اصل بیعت یوم سقیفه از روی مکر و حیل بود و تحقق آن بمجرد بیعت عمر و ابو عبیده ابن جراح و بعد بقره و غلبه استیلا یافتند بر مردم چه آنکه بعد از آنکه اختلاف نمودند انصار و مهاجرین و هر یک خواستند متصدی امر خلافت شوند بالاخره منجر شد بآنکه اصحاب گفتند بمهاجرین که منا امیر و منکم امیر عمر گفت هیهات دو شمشیر در یک غلاف جمع نمیشود و عرب راضی نمیشود باینکه شما امیر باشید و حال آنکه پیغمبر از غیر شما باشد و راضی اند بآنکه خلافت با کسی باشد که پیغمبر از ایشانست و نمیتواند کسی با ما منازعه نماید و حال آنکه پیغمبر از ما و ما خویشان و عشیره اوئیم مگر آنکه خود را بمهلکه اندازد و هر که رد این قول میکند شمشیر بر بینی او میزنم و باینکلمات ترسانید انصار را و ابو عبیده بعد از او برخاست و ازین قبیل سخنان گفت و بالاخره عمر بیعت نمود بابی بکر و متابعت نمود او را ابو عبیده ابن جراح در بیعت بابو بکر و سعد بن عباده که رئیس انصار بود مریض بود و در میان ایشان افتاده بود و مقصود انصار آن بود که او را خلیفه نمایند تا آنکه در میان انصار نیز بواسطه معانده بعض

ایشان با سعد ابن عباده مانند بشر بن سعد اختلافی حاصل شد بعضی از ایشان میل نمودند بطرف مهاجرین و باین سبب قوه یافتند عمر و ابا بکر بر سایرین و بمکر و قهر و غلبه متصدی شدند خلافت را بیعت چند نفر از منافقین چنانکه تفصیل آن مذکور خواهد شد در محل خود و پرواضح است که بیعت باین تفصیل نیست مگر مجرد تشهی ریاست و مکر و حيله و قهر و غلبه و عدوان و چنین بیعتی دلیل نخواهد بود از برای ثبوت امامت و خلافتی که «ریاسة من الله تعالی و رسوله علی كافة الانام» باشد بلکه واقع آن افتضاح و رسوائی مستدل است بتمسک نمودن بآن از برای چنین مطلب بزرگی که از اعظم مسائل دین حضرت سید المرسلین و شاهد است بر آنچه ذکر نمودیم که بیعت ابی بکر واقع نشد مگر بیعت نمودن عمر و ابو عبیده بن جراح قول شارح موافق میر سید شریف که از محققین علماء عامه است و این عبارت اوست و «اذا ثبت حصول الامامة بالاختیار و البيعة فاعلم ان ذلك الحصول لا يفتقر الى الاجماع اذ لم يقم عليه دليل من العقل او السمع بل الواحد و الاثنان كاف في ثبوت الامامة و وجوب اتباع الامام علی اهل الاسلام و ذلك لعلمنا بان الصحابة اکتفوا فی عقد الامامة بذلك المذكور من الواحد و الاثنین کعقد عمر لابی بکر و عقد عبد الرحمن لعثمان و لم يشترطوا فی عقدها اجماع من فی المدينة من اهل الحل و العقد فضلا عن اجماع الامة من علماء الانصار» انتهى کلام ترجمه آن بفارسی آنکه بعد از اینکه ثبوت خواهد یافت امامت و خلافت باختیار امت و بیعت ایشان مر شخصی را پس محتاج نخواهد بود تحقق آن باجماع امت زیرا که دلیلی قائم نشد بر اینکه لابد باید آن اختیار و بیعت باجماع باشد نه از عقل و نه از شرع بلکه باختیار و به بیعت یکنفر و دو نفر هم اکتفا می توان نمود در ثبوت امامت و وجوب متابعت آن امام بر اهل اسلام و سر اینمطلب آنستکه صحابه پیغمبر اکتفا نمودند در عقد امامت و خلافت بیعت یکنفر و دو نفر مثل بیعت عمر از برای ابی بکر و بیعت عبد الرحمن از برای عثمان و شرط نکردند در عقد امامت اجتماع هرکسی که در مدینه بودند از اهل حل عقد و رؤساء اصحاب چه برسد بآنکه اجتماع همه امت در سایر بلدان شرط آن باشد و مخفی نخواهد بود که کلام این قائل صریح است در اینکه امامت ابو بکر و اصحاب مبتنی بر بیعت دو نفر و یکنفر بود و نیز شاهد بر مدعی است کلام ابن ابی الحدید در شرح نهج و هذا عبارته فی مقام بیان فضائل عمر «قال ان عمر هو الذي وطئ الامر لابی بکر و قام فيه حتي انه وقع فی صدر المقداد و کسر سيف الزبير و شهرت عليهم» یعنی عمر آنچنان کسی بود که نرم و ذلول نمود امر خلافت را از برای ابی بکر و ایستادگی نمود درین امر تا آنکه وقع پیدا کرد در صدر مقداد و شکست شمشیر زبیر را و غلبه نمود بر ایشان مؤلف گوید که پرواضح است که «لو لا عمر لما انعقدت الخلافة لابی بکر جزاه الله بما فعل جزاء الكلاب العاديات و قد فعل» و نیز شاهد

بر مدعی است حدیث معروف از قول عمر که «كانت بيعة ابي بكر فلتة وقي الله المسلمين شرها فمن عاد الى مثلها فاقتلوه» یعنی بیعت ابي بكر ذلة و خطيئة و یافتنه بود خدا نگاهدارد شر او را از مسلمین و بعد اگر همچو واقعه واقع شود بقتل بیاورید اهل آن واقعه را و این حدیث از احادیث معتبره معروفه بین علماء عامه است و ابن ابی الحدید تصدیق نمود که این حدیث مشهور است و ابو علی و قاضی القضاة و فخر رازی در نهاية العقول و میر سیف شریف و تفتازانی نقل این حدیث نمودند و سند این خبر منتهی میشود بعبد الله عمر و ابو موسی اشعری و ابن مسعود و غیرهم پرواضح است که دلالت قول عمر در خطاء بیعت ابي بكر در کمال ظهور است و قاضی القضاة توجیه نمود بآنکه عمر راضی بامامت ابي بكر بود و لکن معتقد مر صواب آن نبود و مقصود عمر دفع فتنه و فساد بود از بیعت ابي بكر و جماعت دیگر از عامه گفته اند که فتنه بمعنی فجأة است یعنی ناگهان و و بغتة و بلا تأمل بود و لیکن این توجیه مردود است باینکه آن منافی با قول عمر است در آخر کلام «وقی الله شرها و من عاد الى مثلها فاقتلوه» چه آنکه این فقره صریح است در اینکه معنای فلتة ذلة و خطيئة و فتنه است لا غیر و نیز شاهد بر مدعی است کلام ملا سعد تفتازانی در شرح مقاصد و عبارت او اینست که «و تعتقد الامامة بطرق احدها بيعة اهل الحل و العقد من غير اشتراط عدد و لا اتفاق الكل بل لو بايع واحد مطاع گفت بیعتی و لهذا لم يتوقف ابو بكر الى انتشار الاخبار في الاقطار و لم ينكر عليه احد و قال عمر لابي عبيدة ايسط يدك لا بايعك قال اتقول هذا و ابو بكر حاضر فبايع ابا بكر» انتهی کلامه ترجمه آن بفارسی آنکه منعقد می شود امامت بچند طریق یکی از آن طریق بیعت نمودن اهل حل و عقد است و مشروط بعدد کثیر و اجماع خلق نخواهد بود بلکه اگر یکنفر شخص بزرگ مطاعی بیعت کسی بنماید کفایت مینماید بیعت او از برای ثبوت امامت و ازین جهة بود که توقف نمود ابا بكر از برای امامت خود باینکه منتشر شود خیر امامت و بیعت باو در همه بلاد و کسی انکار نمود بر ابو بكر و عمر خطاب نمود ابتداء بابو عبیده که دست خود را باز نما که من بیعت نمایم تو را ابو عبیده در جواب گفت چنین میگوئی و حال آنکه ابو بكر حاضر است پس بیعت نما با ابي بكر پس عمر بامر ابو عبیده بیعت نمود بابو بكر و اکتفاء بآن شد در ابتداء امر بالجمله صراحت کلام ملا سعد در مدعی محتاج ببیان نخواهد بود و لکن آنچه ذکر نمود که احدی انکار نمود بر ابو بكر کذب محض است چه آنکه انکار فضلاء صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر ابو بكر در تصدی امر خلافت مانند سلمان و ابوذر و جماعت کثیری بیان آن خواهد آمد انشاء الله و کیف کان پرواضح است که هیچ عاقلی اکتفا نمی نماید در ثبوت ریاست الهیه و خلافت کبری عن الله تعالی و عن رسوله بیعت نمودن یکنفر آنهم بامر دیگری مانند بیعت نمودن عمر مر ابو بكر را بامر

ابو عبیده چنانکه صریح کلام ملا سعد است و بس است در فصاحت و بطلان بیعت اقرار و اعتراف همان فضلا و عقلا از ایشان در مثل چنین مقام و حال آنکه از مسلمات طرفین است که قبول شهادت يك نصف درهمی نمیشود نمود بشهادة يك شخص واحد یا امر شخص واحد اگرچه از عدول و ثقات باشد فضلا از آنکه ثابت شود باو چنین امر معظم و مهمی که از اعظم مسائل دین مبین است

و اما بیان تفصیلی بطلان ثبوت امامت و خلافت باستخلاف

پس بیان آن آنست که استخلاف اگر از جانب خدا و رسول او باشد پس مرجع آن بنص بر امامت و خلافت است و لهذا تمسک نمودند در اثبات مسئله امامت باجماع و بیعت و شوری و امثال آن و این خارج از فرض کلامست و احدی از عامه مدعی آن نشده است بلکه ثبوت آن برعهده علماء امامیه است که قائل بنص من الله و رسوله میباشند در امامت حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین و سیجی بیانه فی محله انشاء الله تعالی و اگر از جانب رعیت باشد که امت جمع شوند و استخلاف بنمایند شخصی را از برای خلافت و امامت و نیابت از جانب پیغمبر خودشان پس آن باطل است جدا بوجوهی اولاً آنکه این امر موجب طعن بر آن پیغمبر است که چرا از برای خود نصب خلیفه نمود در میان امت خود که امتان او بعد از او از جهة خلافت مبتلا نشوند باختلاف آراء و شدید امور و عظم بلایا و فتن با آنکه این امر مهمی بود در شریعت او اگر نگوییم که از واجبات اصلیه شرع او بود لاقلاً از واجبات فرعیه مهمه دین او بود و یا از مقدمات مهمه شریعت او بود پس پیغمبر چرا اهمال چنین امری نمود و سبب شد از برای اختلال امور امت خود بلکه القاء مفسده نمود در میان ایشان که جماعتی بمقتضی اهویه خود طالب شخصی شوند و او را مقدم بدارند و هكذا تا آنکه منجر شود امر بقتل نفوس و نهب اموال و هتک عرض ایشان و با آنکه خصم معترف و مقرر است باینکه اگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تصویب بر خلیفه مینمود در زمان حیات خود احدی اختلاف مینمود در امر خلافت فعلی هذا پس ترك استخلاف از حضرت رسول و واگذار نمودن آن را بامت مستلزم است که آن حضرت سبب باشد از برای وقوع مفسده در میان امت و ملتزم شدن باینمطلب از اوضح منکرات و موجب کفر و نفاقست و ثانیاً بآنکه واگذار نمودن حضرت رسول امر استخلاف و امامت را بامت مستلزم آنستکه آن سید کاینات ترك نموده باشد سنن انبیاء سلف را چه آنکه عادت انبیاء سلف آن بود که تعیین وصی و خلیفه و جانشین خود مینمودند در زمان حیوة و ممات خودشان و این پیغمبر بچه سبب ترك نمود عادت انبیاء و رسل را و حال آنکه حقتعالی می فرماید «سَمَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا» و قال المفسرون السنة الطريفة و السيرة و هي طريقة النبي قولاً و فعلاً و تقريراً» پس از طریقه انبیا و رسل و سیره ایشان تعیین خلیفه بود در میان امت و

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وجهی نداشت که ترك سنن انبیا و طریقه ایشان نماید در میان امت خود با علم آنحضرت بصحت و صلاح آن از برای رعیت و ثالثا از همه گذشته پرواضح است که تعیین خلیفه اگر نه از اصول دین و نه از فروع دین و لااقل از آنکه رجحان داشت فعل آن و مرجع بود ترك آن و آن پیغمبر لااقل شخص حکیمی بود و خداوند آنحضرت را وصف نمود در قرآن برحمة للعالمین و در جای دیگر فرمود «حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ» و کدام عاقل است که قبول مینماید که چنین شخص حکیمی که کمال رافت و مهربانی بالنسبه بکافه عباد خصوصا بالنسبه بامت خود دارد با این احوال چنین امر راجحی که ترك آن مرجوح و فعل آن راجح و صلاح و رأفت و رحمتست بحال امت و حال آنکه شرع منیر او باقی خواهد بود تا روز قیامت و بعد از او نبی و رسولی نخواهد بود و او خاتم انبیا باشد و مع ذلك تعیین خلیفه و جانشین از برای خود با اینکه در کمال سهولتست ننماید تا آنکه امت او بعد از او حیران و متحیر بمانند در امور خودشان و حاشا ثم حاشا پس بیرهان عقل باطلست استخلاف از امت مضافا بسوی آنچه مقدم داشتیم در مقدمات سابقه که اصل خلافت و امامت واجب علی الله خواهد بود نه واجب بر خلق و قد اقمنا البرهان علیه بما لا مزيد علیه فلیرجع و رابعا سلمنا جمیع ذلك و لكن نقول ان مرجع الاستخلاف من الامة بیکی از وجوه لاحق و سابقه خواهد بود از اجتماع و بیعت و شوری و غلبه و بطلان هر يك بنحو مفصل و مشروح تقرر و ثبوت یافته و بعد هم تقرر و ثبوت خواهد یافت و اگر مقصود باستخلاف خصوص استخلاف خلیفه سابق باشد مر لاحق را مانند استخلاف ابی بکر مر عمر را و استخلاف هر يك از خلفا اموی و عباسیه مر دیگر را پس آن اشد فسادا و اوضح بطلانا و افصح حالا و اقبح ذکرا است از جمیع و اما استخلاف خلفاء بنی امیه و بنی عباسیه فلا حاجة لنا الی ذکرهم و تطویل الکلام فیهم فعلیهم لعنة الله و ملائکته و انبیائه و الناس اجمعین انما الکلام فی خصوص استخلاف ابی بکر لعمر فی زمان وفاته ابن ابی الحدید در کیفیت استخلاف نمودن ابا بکر عمر را بعد از خود «قال انه یجود بنفسه فامر عثمان ان یکتب عهدا و قال اکتب بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما عهد به عبد الله (1) ابن عثمان ابی قحافة الی المسلمین اما بعد ثم اغمی علیه فکتب عثمان قد استخلفت علیکم ابن الخطاب و افاق ابو بکر فقال اقرء فقرئه فکبر ابو بکر و قال اراک خفت ان یختلف الناس ان مت فی غشیتی قال نعم قال جزاک الله خیرا عن الاسلام و اهله ثم اتم العهد و امره ان یقرء علی الناس» ترجمه آن بفارسی آنکه ابا بکر در هنگام جان کندن خود امر نمود بعثمان بن عفان آنکه بنویس عهدنامه پس گفت بنویس بسم الله الرحمن الرحیم این %%

ص: 70

1- و سیجی فی نسب الخلفاء ان اسم ابی بکر فی الجاهلیة کان عتیقا فغیره النبی (ص) و سماه بعبد الله و اسم ابیه علما هو عثمان و کنیته ابی قحافة (منه) %%%%

عهدنامه ایست از عبد الله بن عثمان ابی قحافه بسوی مسلمین اما بعد پس بیهوش شد پس عثمان برای خود نوشت در آن عهدنامه که بتحقیق من خلیفه کردم بر شما پسر خطاب را بعد از آن ابا بکر بهوش آمد از غشوه خود و گفت بعثمان که بخوان آنچه را نوشتی پس عثمان آنچه نوشته بود قرائت نمود پس تکبیر گفت ابو بکر و گفت ایعثمان ترسیدی که اختلاف نمایند مردم در امر خلافت اگر من درین غشوه میمردم لذا نوشتی اسم عمر را و تعیین آن نمودی عثمان گفت بلی ابو بکر گفت خدا بتو جزای خیر دهد از اسلام و اهل آن و بعد از آن تمام نمود امر وصیت را و امر نمود که آنرا بر مردم بخوانند و در روایت شارح المقاصد و غیر او چنین نقل شد در آخر عهدنامه «قال انی استخلفت عمر بن الخطاب فان عدل فذاك ظنی به و رأیی فیه و ان بدل و جار فلکل امرء ما اکتسب» یعنی ابا بکر گفته است که من خلیفه خود قرار دادم عمر بن خطاب را پس اگر عدالت نمود در میان امت پس آن مطابق با رأی گمان من است در حق عمر بن خطاب و اگر ظلم و جور نمود پس از برای هرکسی است آنچه کسب نموده است و در روایت ابن ابی الحدید ذکر کرده است که طلحه داخلشد و گفت از خدا بترس و عمر را بر مردم مسلط مکن ابو بکر گفت مرا بخدای میترسانی و من بهترین امت را بر ایشان خلیفه کردم - مجلسی علیه الرحمه در کتب فارسیه و عربیه از بحار موجه ساخت بر این عهدنامه که ناقل آن از اجلاء و فضلاء علماء عامه است و جوهری مطاعن و مفاسد را اول آنکه خلافت کبری و ریاسة الدین و الدنیا بچه نحو باز بچه شد از برای جهال که عثمان بن عفان برای و اجتهاد خود بدون اذن خلیفه خائن و بهوای نفس خود تعیین خلیفه پیغمبر مینماید و ابو بکر هم بعد از افاقه از غشوه خود دعای خیر در حق او مینماید و بچه جرأت متصدی شدند چنین امر عظیمی را که مرتب است بر او عظیم امور دین و دنیا بمجرد رأی و اجتهاد یکنفر بامضاء ابو بکر در چنین حالت و حال آنکه پیغمبر جرئت نمینمود بخبر دادن يك حکم جزئی از احکام الله را مگر بعد از نزول وحی الهی بر آن سرور کاینات و دویم آنکه این حکایت مستلزم است که ابو بکر و عثمان رؤف تر و مهربان تر باشند بحال امت از حضرت رسولیکه مبعوث بود بر تمام خلق از انس و جن چه آنکه باعتقاد فاسد ایشان حضرت رسول اهمال نمود امر امت را و تعیین خلیفه نمود بعد از خود از برای امت که دفع خلافت و منازعات امت شود در باب خلافت و ابا بکر و عثمان بهتر مراعات حقوق امت نمودند از حضرت رسول که رحمة للعالمین بود از برای کافه خلائق و قال تعالی و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (سیم) آنکه امر اعجب و افضح و اشنع از همه آنکه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در حین وفات امر نمود باحضار کتف و دوات که کتابت نماید از برای امت خود کتابی که هرگز بضاللت و خلافت واقع نشوند در امر خلافت و مقصود حضرت کتابت واقعه غدیر خم و خلافت حضرت امیر بود و عمر ممانعت نمود از حاضر نمودن آنچه را که حضرت امر فرمود ممانعت

شدیدی را العیاذ باللّٰه من الکفر و الزندقه و گفت این عبارت را «قال انه لیهجر او ان الرجل لیهجر او ان رسول اللّٰه یهجر و قال حسبکم کتاب ربکم» و این حدیث از روایات معتبره عامه است که بچندین سند نقل شده در صحیح بخاری در هفت موضع از آن نقل این حدیث شده و در صحیح مسلم به بیست و دو طریق این روایت نقل شده و صاحب سیر الصحابه بنه طریق اینحدیث را نقل نموده و ابن ابی الحدید بهشت طریق این روایت را نقل نموده و مضمون مشترک آنها آنکه چون حضرت رسول دوات و قلم طلبید که نامه بنویسد که هرگز امت گمراه نشوند پس این لفظ شنیع از عمر بن خطاب سر زد و گفت کتاب خدا در میان ما هست و ما را کفایت میکند و بعد از آن گفتگو و نزاع در محضر حضرت سید رسل بلند شد و پیغمبر امر فرمود که او را از مجلس بیرون نمایند و فرمود که سزاوار نیست بلند نمودن آواز در محضر من و صاحب سیر الصحابه چنین نقل نمود از عکرمه که چون مرض بر رسول خدا مستولی شد فرمود ایتونی بکتاب اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده ابدافقال عمران النبی لیهجر کما یهجر المریض رسول خدا در غضب شد و فرمود شما را خرد و عقل نیست عمر گفت من این سخن را از روی غضب گفتم رسول خدا فرمود شما مردمانی هستید که حق و اهل حق را نمیشناسید و امر نمود که عمر و کسانی را که منازعه نمودند در محضر آنحضرت از مجلس بیرون نمودند و آنها همان کسانی بودند که در همان وقت شتافتند بسقیفه بنی ساعده و قاضی عیاض و صاحب جمع الاصول که از اعیان فضلائی ایشانند همین حدیث را مبسوطتر ازین نقل نمودند و غزالی و محمد شهرستانی از اعظام علمای ایشان تصریح کردند که این اول فتنه و خلافتی بود که در اسلام بهم رسید و سببش عمر بود و نیز شهرستانی در کتاب ملل و نحل گفته است که اول فتنه که در عالم پیدا شد مخالفت شیطان از امر الهی بسجود آدم بود و اول خلافیکه در اسلام ظاهر شد منع عمر بود از کاغذ و قلم مؤلف گوید شهرستانی مقایسه خوبی نمود و مطلب را خوب فهمید و آنچه گفت حق است الا- آنکه خداوند دیده بصیرت ایشان را کور نمود و از این جهة این فقره را توجیه مینمایند و میگویند که عمر در این واقعه در اجتهاد خود خطا نمود یعنی از روی رأی و اجتهاد خود مقابله نمود با نص فرمان حضرت رسول که خداوند در حق او شهادت داد که وَ مَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْیٌ یُّوحِیْ تَبَالَهُمْ و لارائهم و لاجتهاداتهم و ابن ابی الحدید معذرت خواسته بعد از آنی که چاره ندید مگر از قبول کردن این حدیث متواتر بین الفریقین را باینکه عمر ظاهر لفظ مراد او نبود چه آنکه ظاهر آن کفر است بلکه عمر چون بحسب طبیعت کان رجلا فظا غلیظ القلب و از روی طبع خشن و غلظت غریزه طبع چنین سخنان میگفت مؤلف گوید که هذیان ابن ابی الحدید را ملاحظه نمائید چه آنکه صدور اینگونه کلمات از عمر اگر از روی عدم شعور و بی اختیاری و عدم حیله و ناچاری بود بالنسبه بسوی حضرت سید المرسلین وآنگهی در چنین امری که عامه و خاصه تصدیق

نمودند بملامت عمر پس باتفاق جمیع عقلا چنین کسی خارج از عداد ذوی العقول و اصحاب شعور است و ملحق است باصحاب سفه و جنون و البته چنین کسی قابل نیست از برای حمل ما یسمد به الارض فضلا عن تحمل خلافة الكبرى و ریاسة الدین و دنیا و اگر از روی اختیار و شعور و اراده است چاره نیست مگر حمل آن بکفر و نفاق و شقاق و بغضه للنبی و عترته الطاهرة و قطب الدین شافعی شیرازی که از عرفاء علما ایشانست در رساله کشف الغیوب خود گفته است که راه بی راه نما نمیتوان رفت و گفتن عمر که چون کتاب الله در میان ماست بمرشد چه حاجت است بآن ماند که مریض گوید که چون کتب طب در دست است رجوع بطیب لازم نیست و این سخن خطاست چه هرکس را فهم طب غیر میسر است و استنباط از او نتوان نمود پس مراجعه باهل استنباط لازم است و لَوْرَدُوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلَى أَوْلِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلَّهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَ كِتَاب حَقِيقِي سِينَهُ اهل علم است بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ اینستکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود انا كلام الله الناطق و هذا هو الصامت انتهى كلامه و نعم ما قيل . ساروا كتاب الله الا انه هو صامت و هم الكتاب الناطق مؤلف گوید که كلام قطب ایراد موجهی است بر امام او عمر بن الخطاب و از كلام خود عمر و اتباع او در مقامیکه گفت حسبنا كتاب الله ظاهر میشود غباوت عمر و جهل او بكتاب الله چه آنکه از مسلمات بین طرفین است آیاتی که استنباط احکام از آن بتوان نمود پانصد آیه است که آنهم در غایت اجمال و اشکال و متشابه و اختلاف عظیم در فهم احکام از آنها و محکمترین آیات در احکام را جماعتی از علما آیه نازله در باب وضو گرفته اند که قریب بصد تشابه در آن هست و با آنکه در همه این آیات که استنباط احکام از او میشود ناسخ است و منسوخ و محکم و متشابه و عام و خاص و مجمل و مأول و مطلق و مقید پس چگونه کتاب خدا کفایت حال امت خواهد نمود بدون هادی و مبین و اگر کافی بود عمر را کتاب خدا پس چرا خود در مسائل حیران میشد و رجوع مینمود باعراب و نسوان حتی آنکه مکرر میگفت «کلکم افقه من عمر حتی المخدرات و در مقام سرگردانی و تحیر و فزع امور میگفت «لولا- علي لهلك عمر» و بالجمله حاصل ایراد آنکه چون شد که پیغمبر با عصمت و طهارت و عدم تنطق حضرت رسالت پناهی مگر بوحی الهی و منجز و متحتم بودن امر حضرت رسول بر همه مؤمنین بنص قرآن ما كان لمؤمنٍ ولا لمؤمنةٍ إذا قضى الله ورسوله أمراً أن يكون لهم الخيرة و اولی بودن آن سید کاینات از جانهای مؤمنین قوله تعالی النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ در هنگام وفات در امر بمکاتبه و اصلاح حال امت عمر نسبت هذیان العیاذ بالله بسید کاینات داده و مدعی شد بکفایت کتاب الله و چون ابا بکر تعیین خلیفه ناحق میکند از جانب خود عمر و او امر مینماید عثمانرا بکتابت و در حین کتابت او را غش عارض میشود و بی شعور میگردد نسبت هذیان باو نمیدهند و حال آنکه

ابو بکر

اولی بود بنسبه هذیان و بیهوده گوئی و چرا نگفتند که کتاب الله کافیت و محتاج بکتابت ابو بکر نخواهد بود و چه خوب گفته است شاعر

وصی النبی فقال قائلهم *** قد ظل یهجر سید البشر

و راوا ابا بکر اصاب فلم *** یهجر و قد اوصی الی عمر

چهارم آنکه بمقتضی همین خبر متواتر مسلم عمر بی ادبی و اذیت نمود سید انبیا را بقول شوم خود و پیغمبر را آزرده خاطر نمود تا آنکه آنحضرت امر نمود که عمر و کسانرا که هم رأی او بودند در منع کتابت از مجلس آنحضرت بیرون نمودند و خداوند عالم فرموده وَ الَّذِینَ یُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ و در آیه دیگر میفرماید إِنَّ الَّذِینَ یُؤْذُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ وَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً مُهِیناً و کسیکه اذیت نمود پیغمبر را و مستحق عذاب ابدی و لعن دائمی شد بنص قرآن چگونه قابل است از برای خلافت و چگونه ابو بکر میگوید افضل امت را خلیفه خود قرار دادم پنجم آنکه اگر کتاب خدا کافی بود در اصلاح امر امت و محتاج بکتابت پیغمبر نبودند چرا عمر اوضاع سقیفه را فراهم آورد و میگفتند این دین را بی قیم و بی خلیفه نتوان گذاشت و باین حجة تعبیه خلافت ابی بکر نمود و چرا ابو بکر اکتفا بکتاب خدا نمود و در وقت وفات تعیین خلیفه مینمود مؤلف گوید مفساد و فضایح استخلاف ابا بکر مر عمر را در نهایت وضوح و ظهور است و آنچه مجلسی قدس سره اللطیف متعرض شدند فقد اجاد و اتی بما فوق المراد لکن با این احوال میگوئیم که مخفی نماناد که ابو بکر در استخلاف عمر حین وفات خود خارج شد از طریق فریقین من الخاصة و العامة و مرتکب شد خلاف اجماع محقق از طرفین را و بآن سبب باطل بمود خلافت خود و خلافت خلیفه خود عمر را بیان آن آنستکه امامت و خلافت یا از امور واجبه علی الله سبحانه است چنانکه امامیه قائلند و ازینجهت میگویند که واجب است بر خدا و رسول تعیین ائمه و خلفا و یا از امور واجبه علی الامه و الرعیه است که خود امت مختارند که باجماع و اتفاق و بیعت و شوری تعیین خلیفه نمایند باختیار خود چنانکه بناء عامه بر آنست و از آن جهت منکر نص بر امامت شدند بالکلیه و احتمال ثالثی در بین نخواهد بود و «علی کلا التقدیرین یظهر بطلان خلافة الشیخین» اما بنابر اول پرواضح است که تعیین خلیفه نخواهد شد الا بنص من الله و رسوله و اینمطلب در حق ابا بکر محقق نشد چه اصل خلافت او باعتقاد فاسد کاسد او و اتباع او باجماع و بیعت مسلمین شد لاغیر پس خود ناکرده خلیفه من الله چگونه تعیین خلیفه بناحق میکند عمر را بعد از خود پس خلافت هر دو خلیفه باطل و عاطل بر این تقدیر و اما بنابر ثانی پس از دو وجه بطلان خلافت او و خلیفه او ظاهر خواهد شد اما اولاً پس بجهت آنکه اختیار این امر با امت و مصلحت بینی امت بود و او را حقی در تعیین خلیفه نبود و رضای همه امت شرط بود در خلافت عمر و احدی غیر از چند نفر منافقین راضی بخلافت عمر که بتصدیق علماء ایشان فظ غلیظ القلب و خشن و بدخوی

بود راضی نبودند حتی در همین واقعه استخلاف ابا بکر عمر را طلحه معارضه نمود با او و گفت از خدا بترس و عمر را مسلط بر مردم مکن پس خلافت عمر ناحق و بدون رضایت عامه مسلمانان بود و بچه دلیل مسلط نمود عمر را بر نفوس و اموال مسلمانان و این تصرف عدوانی ابا بکر حق مسلمانان را در هنگام موت و جهی نداشت مگر مجرد تشهی و فسق پس درینصورت ابی بکر هم لایق خلافت نبود فضلا از خلیفه او عمر که بوصیت او خلیفه و امام بر خلق باشد و ثانیاً آنکه بنابراین تقدیر مخالفت نمود ابو بکر پیغمبر را چه آنکه پیغمبر ترك وصایت و ترك تعیین خلیفه نمود بنا بر رای فاسد ایشان و بجهة آنکه اینمطلب از حقوق مجموع امتست و مفوض است باختیار امت لهذا پیغمبر امر خلافت را واگذار بایشان نمود و خداوند فرموده است که **لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ** و بنابراین تقدیر این تاسی از تاسیات واجبه است که بر ابو بکر واجب بود تاسی نمودن به پیغمبر و واگذار نمودن امر خلافت را بامت پس بناء علی هذا در استخلاف ابا بکر عمر را مخالفت واضحه ایست با طریقه حضرت رسول و آن ضلال و فجور است و چنین کسی که در هنگام موت خود چنین مخالفت با پیغمبر خود نماید با علم او بطریقه پیغمبر که بآن جهة خود مالک خلافت شد از روی تقویض امر بامت البته مستحق خلافت و امامت نبود چه برسد بفرع او و خلیفه او که عمر بن خطاب باشد «و الحمد لله علی ما هدا»

اما بیان تفصیلی بطلان ثبوت امامت و خلافت باجماع

اشاره

که از اعظم ادله خصم است پس بیان آن محتاج برسم مقالاتست مقاله اولی در مقام بیان کیفیت اصل واقعه سقیفه بنی ساعده که محل اجتماع جماعت انصار و مهاجرین بوده است مقاله ثانی در بیان معنی اجماع و تحقق آن در مورد مخصوص و عدم تحقق آن مقاله ثالثه در وجه حجیه اجماع و صحت مدرک او بنا بر طریقه خصم و قبل از شروع در مطلب ذکر می نمائیم مطلبی را که بمنزله مقدمه در مقام باشد پس موقوفست تمامیت مطلب بمقدمه و مقالات ثلاثه

اما المقدمه در بیان بعضی از اخبار که موجب بصیرت کثیری از مطالب است

و مشتمل است بر ذکر صحیفه معروفه بین منافقین و مبغضین للنبی و اهل بینه و متضمن است بعضی از نکات و دقایق و اشارات که تنبیه ببعض از آن خواهد شد مجلسی علیه الرحمه در بحار نقلا عن ارشاد القلوب آنکه چون عثمان بن عفان والی نمود عمر بن سفیان بن مغیره را که یکی از بنی امیه و ذوی القربی عثمان بود بر اهل مشکان و حارث ابن الحکم که ابن عم او بود بر اهل مداین و چون سوء معامله او با اهل مداین اشتداد یافت شکایت کردند اهل مداین از آن والی در نزد عثمان و غلظت نمودند بعثمان لهذا عثمان حارث بن الحکم را معزول نمود و حاکم کرد بر ایشان حذیفه بن الیمان را و حذیفه حکومت مینمود بر ایشان از جانب عثمان تا آنکه عثمان کشته شد و باخوین خود ملحق شد و چون خلافت مستقر شد با امیر المومنین علی ابن ابی طالب

عليه السلام پس امضاء فرمود حکومت حذیفه را نوشت بحذیفه که بسم الله الرحمن الرحيم من عبد الله على امير المؤمنين الى حذيفة بن اليمان سلام عليك فاني قد وليتك و كتابت آنحضرت مشتمل بود بر حمد و ثنای الهی و صلوات بر حضرت سید رسل و مشتمل بود بر جمله از مواعظ و نصایح و امر فرموده بود حذیفه را بعدل نمودن با رعایا و احسان بایشان و مدارات با اهل مداین و آنکه بخواند فرمان سید اتقیا را بر اهل مداین و چون عهدنامه حضرت امیر و فرمان آنسرور رسید بحذیفه جمع نمود خلق مداین را در مسجد و بر منبر بالا رفت و حمد و ثنای الهی را بجای آورد و عهدنامه فرمان حضرت امیر علیه السلام را بر خلق قرائت نمود و بعد گفت که الحمد لله که احیای حق شد و امانت باطل و حق و عدل ظاهر شد و جور و ظلم بر کنار افتاد ایها الناس انما ولیکم الله و رسوله و امیر المؤمنین حقا حقا و خداوند امیر المؤمنین را ولی بر حق نمود بر شما و او بهترین خلق است بعد از سید انبیاء و اولی و سزاوارتر است از مردم بخلافت و امامت و اقرب بسوی صدق و ارشد بسوی خداوند است در توسل ایها الناس رجوع نمائید بسوی اطاعت امیر المؤمنین که اول مردمانست در اسلام و اکثر ایشان در علم و اسبق بسوی ایمان و احسن در مرتبه یقین «اخی رسول الله و ابن عمه و ابی الحسن و الحسین و زوج الزهراء البتول سیده نساء العالمین فقوموا ایها الناس و بايعوا علی کتاب الله و سنة نبیه فان لله فی ذلك رضی و لکم مقنع و صلاح و السلام علیکم فقام الناس و بايعوا امیر المؤمنین علیه السلام احسن بیعة و اجمعها» بعد از آن جوانی برخاست که از ولایة انصار بود نام او مسلم و شمشیری حمایل در گردن داشت فریاد بر آورد «ایها الامیر انا سمعناک تقول انما ولیکم الله و رسوله و امیر المؤمنین حقا حقا تعریض می نمائی در اینکلام خود بر خلفاء سابق مگر ایشان امرآء مؤمنین بر حق نبودند خدا ترا رحمت کند امر را بر ما کتمان منما زیرا که تو از کسانی هستی که مشاهده امر نمودی و حاضر بودی و ما مقلدین شما هستیم آنچه واقع امر است بر گردن شماست و ما خدا را بر شما شاهد میگیریم در آنچه آوردید از نصیحت از برای امت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و صدق و راستی کلام از حضرت پیغمبر حذیفه گفت ایها الرجل حال که سئوال نمودی و تفحص کردی از حقیقت امر پس بشنو و بفهم آنچه بتو خبر میدهم از حقیقت امر و صدق کلام از آنچه مشاهده نموده ایم و برأی العین دیده ایم اما خلفاء قبل از علی ابن ابی طالب مسمی شدند بامیر المؤمنین من عند انفسهم و مردم بجهة خوش آمد ایشان مخاطب می نمودند آنها را بامیر المؤمنین و اما علی بن ابی طالب علیه السلام از جانب خداوند مسمی شد بامیر المؤمنین و جبرئیل علیه السلام از جانب خدا او را باین اسم نامید و پیغمبر در زمان حیوة خود امر نمود اصحابرا که باین اسم بخوانند او را مولف گوید که شاهد است بر این فقره که خلفاء قبل از علی ابن ابی طالب مدعو باین اسم شدند

تملقا من الناس آنچه ابن عبد البر که یکی از علماء و ثقات ایشانست در کتاب استیعاب خود که «کان ابن الخطاب یسمی نفسه خلیفة ابی بکر و یکتب الی عماله من خلیفة ابی بکر تا آنکه وارد شد لبید بن ربیعہ و عدی بن حاتم و گفتند مر عمرو بن العاص را که استیذان نما برای ما از امیر المؤمنین پس مخاطب نمود عمرو بن عاص خلیفه را به امیر المؤمنین پس بعد از آن مکاتیب بر آن نسق جاری شد و بالجمله آن جوان انصاری سؤال نمود از حدیفه که چگونه بود تفصیل آنمطلب حدیفه گفت روزی جبرئیل علیه السلام نازل شد بر پیغمبر بصورت دحیه کلبی و بر بالین پیغمبر نشسته بود و سر مبارک حضرت رسول در دامن او بود که حضرت امیر وارد شد و سلام نمود بدحیه کلبی و دحیه در جواب عرض کرد و علیک السلام یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته و بعد عرض نمود بنشین و بکنار بگیر سر ابن عم خود را که تو سزاوارترین خلقی باو پس حضرت امیر بنشست و سر مبارک آن حضرت را در کنار خود گرفت و دحیه از حجره مبارکه بیرون رفت و من در خارج باب ایستاده بودم بعد از خروج دحیه داخل شدم اندک زمانی نگذشت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بیدار شد و چشم مبارک او بر حضرت امیر افتاده تبسم نمود بر روی حضرت امیر علیه السلام و فرمود یا علی از دامن که سر مرا در کنار گرفتی عرض کرد از حجر دحیه کلبی حضرت رسول فرمودند که آن جبرئیل بود و چه گفت بتو عرض کرد چون من داخلشدم بر او سلام کردم در جواب منگفت و علیک السلام یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته حضرت رسول فرمود «یا علی سلمت علیک ملائكة الله و سکان سمواته بامرة المؤمنین من قبل ان تسلم علیک اهل الارض یا علی ان جبرئیل فعل ذلك من امر الله تعالی» خداوند عز و جل که پروردگار منست و حی فرمود پیش از داخلشدن تو بر من آنکه واجب نمایم بر خلق که سلام کنند بر تو بامیر المؤمنین و انا فاعل ذلك انشاء الله و چون فردای آن روز شد پیغمبر مرا فرستاد بسوی ناحیه فدک و چون مراجعت نمودم دیدم که مردم بیکدیگر خبر میدهند که جبرئیل نازلشد بر پیغمبر و مردم را امر نمود که سلام کنند بر علی بامیر المؤمنین اصحاب یک بیک داخل می شدند بر حضرت رسول و حضرت امیر را نشانیده بود در مجلس و بآن سرور سلام میکردند بامیر المؤمنین بامر حضرت پیغمبر تا آنکه یک بیک از منافقین وارد میشدند و حضرت رسول آنها را امر می نمود بسلام بحضرت امیر باینخطاب مخصوص تا آنکه بعضی از منافقین از قبیل عثمان و ابو عبیده و امثال ایشان بآن حضرت عرض کردند این از جانب خدا و رسول می باشد حضرت رو کردند باصحاب که من امر کردم شما را که سلام نمائید بعلی بن ابی طالب بامیر المؤمنین و مردمانی از من سؤال کردند که آیا از امر خدا و رسول او است «ما کان لمحمد ان یاتی امرنا من تلقاء نفسه بل بوحی ربه و امره ا فرایتم و الذی نفسی بیده لان ابیتم و نقضتموه لتکفرون و

لتفارقن علی ما بعثني ربي و من شاء فليؤمن و من شاء فليكفر» بریده اسامی گفت چون بیرون آمدیم شنیدیم از بعض هولاء از منافقین که بیکدیگر می گفتند که دیدید که چه کرد امروز محمد صلی الله علیه و آله و سلم با پسر عم خود از علو منزله و مکان و اگر ممکن شود که پیغمبر نماید او را بعد خود هرآینه خواهد بجای آورد پس رفیق او گفت ساکت شو اگر مفقود شود محمد هرآینه این فعل و حرکت او در تحت قدمهای ما خواهد بود حذیفه گفت بریده اسلمی بعد این واقعه بجهت شغلی بجانب شام روانه شد چون مراجعت نمود پیغمبر از دنیا رفته بود و مردم بیعت نموده بودند بای بکر بریده داخل مسجد شد دید ابو بکر بر روی منبر حضرت رسول نشسته و عمر در مرتبه پائین از منبر نشسته بریده از گوشه مسجد ندا کرد که یا ابا بکر و یا عمر گفتند چه شده است ترا ای بریده مگر مجنون شده بریده گفت و الله مجنون نشده ام «و لکن این سلامکما بالا-مس علی علی بامرة المؤمنین فقال له ابو بکر الامر یحدث بعده الامر» و تو غایب بودی و ما حاضر «الشاهد یری ما لا یری الغایب بریده گفت بلی شما دیدید چیزی را که خدا و پیغمبر او ندیده بودند بتحقیق که وفا کرد از برای تو صاحب تو بقوله «لو فقدنا محمدا لکان قوله هذا تحت اقدامنا» آگاه باشید که مدینه حرامست بر من ماندن در آن تا زنده هستم پس بریده با اهل و عیال خود از مدینه بیرون رفت و نازلشد در میان قوم خود بنی اسلم و گاه گاهی وارد مدینه می شد بعد از آن حذیفه گفت بجوان انصاری اینست آنچه سؤال نمودی از واقع امر پس آن جوان گفت خداوند جزای خیر ندهد کسانی را که مشاهده نموده بودند از پیغمبر آنچه را که گفتی و شنیدند از حضرت رسول اینقول را در حق حضرت امیر و با این احوال امر را از دست او بیرون بردند و واگذار نمودند بکسی که که خدا و پیغمبر او را اهل آن ندانستند پس قسم بخدا که آنقوم هرگز رستگار نخواهند شد پس حذیفه از منبر نازلشد و بآن جوان گفت که امر اعظم از آن بود که بخیال تو میرسد ایمان از دست مردم بیرون رفت و مخالفت بسیار شد و ناصر کم شد از برای اهل حق پس آنجوان بحذیفه گفت پس شماها چرا شمشیرهای خود را بلند نمودید بر گردن مخالفین و معاندین چرا ثابت قدم نبودید که حق را بر اهل آن برگردانید فقال حذیفه ایها الفتی گویا چشمها و گوشهای ما بسته شد و از مرگ ترسیدیم و کراهت داشتیم موت را و مزین شد بر ما دنیا و سؤال می نمائیم از خداوند آنکه عفو از گناهان ما فرماید و در مابقی از عمر ما را بدین حق نگاه بدارد فانه مالک رحیم بعد از آن حذیفه برگشت بمنزل خود مؤلف گوید تتمه حدیث حذیفه را عنقریب نقل خواهیم نمود و لکن از اینکلام حذیفه معلوم می شود که حذیفه هم یکی از تائیین بود بعد از وقوع نفاق از اصحاب و واقعه بیعت سقیفه و اغماض ایشان از نصرت حضرت امیر و از جمله از اخبار ظاهر می شود که جمله از هولاء

برگشتند و تائب شدند در طول زمان خلافت خلفاء ثلث و اکثري برگشتند در زمان خلافت عثمان و جماعت ديگر که در جنگ صفين همراه حضرت امير بودند در مراجعت بمداین و حکايت حديث جمجمه تضرع و گريه زياد نمودند در خدمت حضرت امير عليه السلام و عذرخواهي و طلب عفو از تقصيرات خود کردند که تقاعد نمودند از نصرت آنجناب و پايمال نمودن حق آن حضرت را در زمان خلفاء ثلاث و نيز آنچه متضمن است اين مضمون خبر حذيفه از امر نمودن حضرت رسول صلی الله عليه و آله و سلم اصحاب را بسلام نمودن بر حضرت امير بالسالم عليك يا امير المؤمنين از مسلمات عامه و خاصه است که آنسرور ملقب باينخطاب شريف من الله سبحانه و تعالی و من جبرئيل و من النبي بامر من الله تعالی بوده است ابو المؤيد موفق بن احمد اخطب خوارزمي که از اعظم علماء عامه است بچندین سند نقل نمود اينحديث را و ابراهيم بن محمد حمويی باسناد متعدده نقل نمود و حافظ ابو بکر که از اجلاء علمای ايشانست بچهارده سند از اسناد خود که متصل ميشوند بانس بن مالك و رافع غلام عايشه و سالم و ابو هريره و معاوية بن تغلبه و عبد الله ابن عمر و عايشه و ابو سعيد خدری و جهنی و وسعيد بن جبیر که همه اينها از روايات معتبره در نزد علماء عامه می باشند نقل نمودند از سيد ابن طاوس عليه الرحمه نقل شده که اينحديث را از طرق و روايات عامه بسيصد طريق نقل نموده است واحدی از علماء عامه نتوانستند اينحديث را انکار نمايند و مضمون اينحديث شريف که قدر مشترك بين همه اخبار و روايات است اينست که قال قال النبي صلی الله عليه و آله و سلم سلموا علي بامرة المؤمنين و مسعودی و معزی و عباد بن يعقوب از علماء عامه باسناد خود از بریده و ابو داود و ابو هريره چنين نقل کرده اند که ابو بکر بخدمت رسول خدا آمد حضرت فرمود اي ابو بکر برو و بر امير المؤمنين علي عليه السلام سلام کن عرض کرد يا رسول الله در حيوۀ تو علي را امير المؤمنين گوئيم فرمود بلی در حيات من او امير المؤمنين است پس عمر آمد و باو نيز چنين فرمود او نيز چنين سؤال کرد حضرت فرمود باو آنچه بابو بکر فرمود و بروايت ابو داود گفت امير المؤمنين کيست فرمود علي بن ابيطالب گفت از جانب خدا و بامر رسولخدا فرمود بلی از جانب خدا و بامر رسولخدا امير المؤمنين است و اخطب خوارزمی در کتاب خود چنين نقل نمود که جبرئيل از جانب رب جليل آمد و علي عليه السلام را باين لقب مخصوص ساخت و حضرت رسول بموجب حکم الهی فرمود «سلموا علي علي بامرة المؤمنين» و اول کسی که بر علي سلام کرد عمر رضی الله عنه بود و حافظ ابو بکر از بریده باين نحو نقل نمود که پيغمبر ما را امر نمود که چون بعلي سلام کنيم بگوئيم السلام عليك يا امير المؤمنين و او را بلفظ امير المؤمنين تحيت گوئيم و نيز همين حافظ ابو بکر بسند ديگر از سالم نقل نمود که حضرت امير در مزرعۀ مشغول بود و من در خدمت

آنسرور حاضر بودم که ابو بکر و عمر هر دو آمدند و تحیت گفتند و سلام کردند باین لفظ که السلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله و برکاته حضرت امیر فرمود که شما در حیات رسول خدا مرا امیر المؤمنین میگویند گفتند بلی زیرا که خود پیغمبر ما را باین لفظ امر فرموده است و ثقفی و ستیری ابن عبد الله که از ثقات علما و اهل درایت در نزد عامه اند بروایت عمران الحسین و ابو بریده چنین نقل نمودند که عمران و ابو بریده باین بکر گفتند که تو داخل در کسانی بودی که آنروز بعلي ابن ابی طالب بلفظ امیر المؤمنین سلام کردی نمیدانم آنروز را یاد داری یا آنکه فراموش کرده گفت یاد دارم و فراموش نکرده ام پس گفتم چگونه تو را شاید که بر او امارت و حکم رانی کنی و عمر در آنجا بود گفت نبوت و خلافت در یکجا جمع نگردد مولف گوید بی فهمی عمر را ملاحظه کنید که باقرار و اعتراف خود چنانکه مضمون این اخباریست که اتباع عمر نقل کرده اند از علماء عامه که پیغمبر بامر خدا او را ملقب ساخت بامیر المؤمنین و امامت و خلافت و نبوت را در يك جا جمع نمود و عمر باجتهاد و تشهی خود در مقابل نص خدا و رسول جواب سائل را میگوید که نبوت و خلافت در یکجا جمع نمیشود بالجمله برویم در سر تتمه حدیث حدیفة عبد الله بن سلمه گوید که حدیفة مریض شد در مداین و من در نزد او حاضر بودم که داخلشد بر او همان جوان انصاری حدیفة او را در نزد خود نشانید و مرحبا باو گفت جوان انصاری از او سؤال نمود از بعضی از وقایع اصحاب حضرت رسول و جهت نفاق ایشان با حضرت امیر و بعد گفت که دوست داشتم بفهمم حقیقت امر را و لکن تو مریض میباشی و کراهت دارم که ملول سازم خاطر تو را بحدیث گفتن و برخاست که برود حدیفة گفت بآنجوان بنشین و اخذ نما حدیث را اگر چه بر من اذیت و صدمه باشد تا آنکه آنچه مقدور من است از نصیحت و طاعت از برای خدا و رسول او در این آخر عمر خودم بیان نمایم و قسم بذات مقدس حضرت پروردگار که خبر میدهم تو را بخبری که خود او را دیدم و شنیدم و خبر می دهم ترا بآنکه خدای تعالی امر نمود پیغمبر خود را در سال دهم از هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از مکه بسوی مدینه بآنکه حج نماید و مردم نیز با حضرت حج بنمایند و آیه مبارکه وَ اُذِّنْ فِي الْاُنَّاسِ بِالْحَجِّ نازلشد پیغمبر امر فرمود که منادی ندا نماید در اهل عالیه و سافله که پیغمبر عازم بر حج است در اینسال تا آنکه بفهماند بمردم مناسک و اعمال حج را تا اینکه این سنت بماند تا آخر دهر پس باقی نماند احدی از اهل اسلام مگر آنکه حج نمود در آنسال با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت هم با اهل و عیال عازم حج شد و آن حجة الوداع بود پس چون حج حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تمام شد و بیان فرمود مناسک حج را و تعلیم نمود اعمال آنرا بمردم و آنچه محتاج الیه ایشان بود ذکر فرمود و اقامه نمود ملة حضرت ابراهیم علیه السلام را و بدعتهای مشرکین را زایل نمود

و حجر الاسود را برگردانید بسوی حالت اولیه او پس جبرئیل در مکه نازل شد باول سورة عنكبوت الم اَحَسِبَ الْاِنْسَانُ اَنْ يُتْرَكُوْا اَنْ يَقُوْلُوْا اَمْنًا وَّهُمْ لَا يُفْتَنُوْنَ و لَقَدْ فَتَنَّا الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ اِلَىٰ اٰخِرِ الْاٰیَةِ پيغمبر بجبرئیل علیه السلام فرمود این فتنه چه چیز است جبرئیل عرض کرد «یا محمد ان الله یقرئک السلام» و میفرماید که پیغمبری نفرستادم قبل از تو مگر آنکه امر کردم در نزد انقضاء اجل او اینکه تعیین خلیفه برای خود نماید در میان امت خود که پس از او جانشین او باشد و سنن و احکام او را زنده بدارد پس اطاعت کنندگان از امت محسوب از صادقین اند و مخالفین ایشان از کاذبین و اینک نزدیک رسید اجل تو و رجوع تو بسوی پروردگار تو و خدای تو امر مینماید ترا بآنکه نصب نمائی از برای امت خود بعد از خود علی ابن ابی طالب را و تعلیم نما باو آنچه را که خداوند بتو تعلیم فرمود «فانه من الامین المؤمنین یا محمد انی اخترتک من عبادي نبیا و اخترتک لک وصیا پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم طلب نمود حضرت امیر را و یک روز تمام و شب آن را خلوت نمود با حضرت امیر و تعلیم نمود باو علم و حکمت را و آنچه که مامور بود از جانب خدای تعالی و آن روز نوبت عایشه دختر ابا بکر بود چون دید طول کشید صحبت پیغمبر با حضرت امیر عرضه داشت بحضرت رسول طول دادن صحبت او با حضرت امیر را حضرت رسول از او اعراض نمود عایشه باز عرضه داشت و عرض کرد در این امر آیا صلاح من است که مرا باو خبر دهی حضرت فرمودند بلی امریست که صلاح هرکسی است که خدا باو توفیق دهد بایمان بتحقیق که مامور شدم از جانب خدا که جمیع خلق را دعوت نمایم بآن و زود است که بر تو معلوم خواهد شد عایشه عرض کرد یا رسول الله اگر صلاح من است چرا بمن خبر نمیدهی که من سبقت بنمایم بعمل نمودن بآن و اخذ کنم بآنچه صلاح است حضرت رسول فرمود خبر می دهم و لکن او را حفظ نما و ضایع مگردان بافشاء بآن تا آنکه همه مردم را بآن خبر دهم و اگر حفظ کردی او را و ضایع نمودی از برای تو است فضیلت و سبقت و مسارعت بسوی ایمان بخدا و رسول او و اگر ضایع نمودی او را و ترک کردی کافر شدی بخدا و ضایع نمودی اجر خود را و خدا و پیغمبر او از تو بری خواهند بود و از خاسرین و زیان کاران محسوب خواهی شد پس عایشه ضمانت نمود حفظ او و ایمان باو را پس از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای من مرا خبر داد که اجل تو رسیده است و امر نمود مرا که علی بن ابی طالب را نصب نمایم علم از برای ناس و او را امام و خلیفه خود قرار دهم و امر نمود عایشه را که این مطلب سر و پنهان باشد در نزد تو تا آنکه من خلق را دعوت بآن بنمایم و عایشه باز ضمانت آنرا حفظ نمود و درنگ ننمود که بصاحبه خود حفصه دختر عمر حکایت را نقل نمود و هر یک از آنها خبر دادند پدران خود را بواقعه و ابا بکر و عمر رفقاء خود را از طلقا و منافقین جمع نمودند و گفتند که

پیغمبر اراده دارد که امر امامت و خلافت را در اهل بیت خود قرار دهد مانند کسری و قیصر تا آخر دهر و الله در زندگانی دنیا از برای شما حظی و نصیبی نخواهد بود اگر این امر مستقر شود بعلي بن ابیطالب زیرا که پیغمبر با شما معامله مینمود بظاهر امر و ظاهر حال و علی ابن ابیطالب معامله مینماید با شما بآنچه در نفس و رای اوست پس شما نیکو ملاحظه نمائید از برای خودتان در اینکار و رای خودتان را جمع نمائید پس آنها با يك دیگر مشورت نمودند و اتفاق کردند بر قتل رسول در این سفر و آنها چهارده نفر بودند که متفق شدند بدین رأی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عازم بود که نصب نماید حضرت امیر المؤمنین را بعد از ورود بمدینه و چون حضرت از مکه مراجعت نمود بعد از چهار شب جبرئیل علیه السلام نازل شد و آیه مبارکه یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک الخ را از جانب خدا آورد و عرض کرد که خدای تعالی امر نموده که در فردا واجب نمائی بر خلق ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را پیغمبر فرمود نعم یا جبرئیل خدا افعّل انشاء الله و چون در فردا حضرت رسول بغدیر خم نزول اجلال فرمود امر نمود مردمرا با اجتماع و نماز جماعت را بجای آوردند و دست حضرت امیر را گرفته و بلند فرمود صوت خود را بالولاء لعلی علیه السلام علی الناس اجمعین و واجب نمود اطاعت او را بر همه خلق و خبر داد مردم را که خداوند علی اعلا چنین امر فرمود و این امر از جانب خداوند است و قال لهم الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله قال فمن کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله بعد از آن امر فرمود مردم را که بیعت نمایند با علی بن ابیطالب علیه السلام و ابو بکر و عمر را طلب نمود و فرمود یا بن ابی قحافه و یا عمر بایعا علیا بالولاية من بعدی فقالا امن الله و رسوله حضرت رسول فرمودند آیا چنین امری بدون اذن خدا خواهد شد بلی امر از جانب خدا و رسول اوست پس بیعت کردند و حضرت رسول از منزل غدیر خم حرکت فرمودند تا آنکه نزدیک شدند بعقبه پس آن جماعت منافقین که هم عهد شدند بر قتل حضرت رسول مخفی شدند بر بالای عقبه و برداشتند با خود دبهها و ریختند در میان آن سنگ ریزه ها را و من و عمار یاسر در همراه ناقه حضرت رسول بودیم من مهار ناقه را میکشیدم و عمار از پشت سر ناقه میآمد و چون بر سر عقبه رسیدیم قوم از پشت سر آمدند و غلطانند دباب را در میان دست و پای ناقه و آن حیوان رم کرد پس حضرت صیحه بر ناقه زد که ساکن شو ناقه بزبان فصیح عرض کرد که قدم از قدم برنخواهم داشت تا تو بر پشت من نشسته پس قوم نزدیک شدند بناقعه که او را بیندازند پس من و عمار با شمشیرهای برهنه بر ایشان شتافتیم چون امر را چنین دیدند مأیوسانه برگشتند پس من عرض کردم اینها چه کسان بودند فرمود اینها منافقین در دنیا و آخرت بودند عرض کردم آیا نمیفرستی بسوی ایشان کسانیرا که سرهای ایشانرا بیاورند فرمود که حقتعالی مرا امر نمود که اعراض نمایم از ایشان

و کراهت دارم که مردم بگویند که پیغمبر جماعتی از مردمرا بسوی دین خود دعوت کرد و چون اجابت او نمودند و یاری او کردند او برگشت و ایشانرا بکشت و لیکن واگذار ایشانرا یا حذیفه «فان الله لهم بالمرصاد و سيمهلهم قليلا ثم يضطرهم الى عذاب غليظ» پس من سؤال نمودم از اسامی ایشان حضرت يك يك اسامی ایشانرا بیان فرمود و در میان ایشان کسانی بودند که خوش نداشتیم که اسامی ایشان از منافقین شمرده شود پس من ساکت شدم حضرت فرمود ایحذیفه گویا شك داری در آن اشخاصیکه اسم ایشانرا بر دم سر خود را بلند نما چون سر خود را بلند کردم دیدم قوم بر بلندی ایستاده اند و برقی جستند کرد و توقف نمود که من خیال کردم که آفتاب طلوع نمود قسم بذات پروردگار که همه را شناختم نه نفر از قریش و پنج نفر از سایر ناس بودند مؤلف گوید که از کیفیت سؤال و جواب حذیفه با حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کراهت او از اسم بردن آن حضرت بعضی از هولاء منافقین را و اظهار نمودن پیغمبر شك داشتن حذیفه و آوردن معجزه از برای رفع شك او معلوم میشود که حال بسیاری از صحابه چه بوده و یا آنکه اگر حضرت رسول امر بقتل هولاء منافقین میفرمود چه مفسده عظیمی میشد که حضرت مصلحت در آن دیدند که متعرض ایشان نشوند و آنچه امر خداوند است آنرا اجرا بدارند تا آنکه مطیع از روی اختیار و بصیرت و اتمام حجت اطاعت امر خدا و رسول نماید و منافق و مبغض اگر مخالفت نمود بعد از اتمام حجت و قیام برهان و دلیل واگذار شود امر او بعد از پروردگار حذیفه هم موفق بتوبه و رجوع شد و خصوصا در آخر عمر خود برانت جست از هولاء و از اعمال خود در نصرت نمودن حضرت امیر علیه السلام و نیز اینفقره از مضمون حدیث حذیفه در حکایت لیلۃ العقبه و اجتماع منافقین بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مطابق است با اخباریکه نقل نمودیم از علماء عامه و مفسرین ایشان مانند فخر رازی و زجاج و واقدی و طبری و جماعتی از روات ایشان که منافقین اجماع نمودند بر قتل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلام و آیه یَحْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَ لَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ الی آخر در حق ایشان نازلشد و ذکر آنرا در باب بطلان ثبوت امامت و خلافت بشوری بیان نمودیم فلیرجع و بالجمله چون حذیفه حدیث را نقل نمود از برای جوان انصاری آن جوان سؤال نمود که اسامی آنها را که خود دیده و شنیده از برای ما نقل نما حذیفه گفت و الله آنها ابا بکر و عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن ابن عوف و سعد ابن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح و معاویه ابن ابی سفیان و عمرو بن العاص اینها از قریش بودند و آن پنج نفر دیگر ابو موسی اشعری و مغیره بن شعبه و اوس بن حدثان و ابو هریره و ابو طلحه انصاری بودند پس حذیفه گفت چون از عقبه فرود آمدیم صبح طالع شد حضرت رسول نزول اجلال فرمودند و وضو گرفته منتظر اصحاب بودند که از عقبه فرود آمده نماز صبح بجای آورند و منصرف شدند حضرت رسول نگاه نمود بوجه قوم ملتفت

شد با بابکر و عمر و ابو عبیده که نجوی میکردند پس امر فرمود که منادی ندا کند که سه نفر با یکدیگر نجوی نکنند و از آنجا حرکت فرموده چون بمنزل دیگر رسیدند سالم مولی حذیفه دید ابا بکر و عمر و ابو عبیده با یکدیگر نجوی میکنند گفت بایشان که آیا پیغمبر نفرمود که هر سه نفر هم نجوی نشوند و الله که اگر خبر دادید مرا بآنچه نجوی میکنید که بسیار خوب و الا میروم و بحضرت رسول خبر میدهم که فلان و فلان مشغول نجوی هستند چون ابو بکر عارف بود بیغض سالم مر حضرت امیر را گفت ای سالم عهد کن که کتمان سر ما نمائی تا ترا خبر دهیم بآنچه نجوی میکردیم اگر دوست داری با ما باش و اگر نه امر ما را کتمان نما سالم با ایشان قبول عهد نمود ابو بکر گفت ما اجتماع نمودیم و هم عهد شدیم که مخالفت نمائیم در اطاعت نمودن آنچه محمد واجب گردانید بر ما از قبول ولایت علی بن ابی طالب سالم گفت شما را قسم میدهم بخدا که درین امر هم عهد شده اید گفتند قسم بخدا که عهد کردیم و نجوای ما نبود مگر از برای این امر سالم گفت و الله که اول کسیکه هم عهد میشود با شما من خواهم بود و بیغض ترین خلق در نزد من بنی هاشمند و در میان بنی هاشم مبعوض ترین ایشان علی ابن ابیطالبست پس بجا آورد آنچه را که میخواهید و من هم یکی از شماها هستم پس در همان وقت عهد بسته و هم قسم شدند بر مخالفت حضرت رسول و کتابت نمودند در میان خود صحیفه که بآن عهد کرده بودند و اینها پنجاه و چهار نفر بودند کسانیکه هم عهد بودند و آنصحیفه را نوشتند و بر آن مهر کرده بودند و ودیعه گذاشتند آنرا در نزد ابو عبیده جراح و او را امین بر آن صحیفه قرار دادند پس آنجوان انصاری گفت یرحمک الله خبر ده ما را از آن صحیفه حذیفه گفت اما امر آنصحیفه پس خبر داد بآن مرا اسماء بنت عمیس زوجه ابا بکر که قوم جمع شدند در منزل ابا بکر و مشورت مینمودند درین امر و من میشنیدم کلام ایشانرا و تدبیر آنها را تا آنکه جمع شد رأیهای همه پس امر نمودند سعید بن العاص الاموی را که صحیفه را از برای ایشان بنویسد و مضمون نسخه صحیفه چنان بود بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اتفق علیه الملاء من اصحاب محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از مهاجرین و انصاریکه خداوند ایشانرا مدح نمود در کتاب خود بلسان پیغمبر اتفاق نمودند جمیعا بعد از اینکه اجتهاد نمودند در رأی خود و مشورت نمودند در امر خودشان کتابت نمودند این صحیفه را مصلحة لاسلام و اهل الاسلام در از من بعد و بقاء دهر تا آنکه اقتدا نمایند بایشان مسلمین بعد ازین زمان اما بعد بدستیکه خداوند بمنه و کرمه برانگیخت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را رسول بسوی جمیع خلق بدینی که رضای خدا بود از برای بندگان پس تبلیغ رسالت نمود تا آنکه اکمال نمود دینرا و فرض نمود واجبات را و محکم ساخت سنن را تا آنکه اختیار نمود خدا او را بآنچه در نزد حق تعالی است و قبض نمود روح او را مکرما و محبورا بدون آنکه خلیفه از برای خود احدیرا بعد از خود قرار دهد

و قرار داد اختیار آنها بسوی مسلمین که ایشان از برای خود تعیین خلیفه نمایند هرکسی را که وثوق برای آن دارند و آن که از برای مسلمین بر رسول الله اسوة حسنة و آنکه پیغمبر احدی را خلیفه خود قرار نداد بجهت آنکه امر خلافت و امامت جاری نشود در يك خانواده تا آنکه خلافت ارثی شود و بمسلمین نرسد و دولت نشود میان اغنیا و این امر در عقب شخص واحد قرار نگیرد و آنچه واجبست بر مسلمین در نزد اجل خلیفه و موت او آنکه نظر نمایند و مشورت کنند در این امر و هرکسی را که سزاوار دانند ولی امر خودشان قرار دهند زیرا که بر اهل هر زمانی مخفی نخواهد بود که صلاحیت این امر را باید چه شخصی داشته باشد و اگر کسی از مسلمین بگوید که پیغمبر خلیفه خود قرار داد شخص معینی را باسم و نسب پس بتحقیق که دروغ و باطل گفته است زیرا که اینمطلب معروف نشد در نزد اصحاب رسول الله و اگر کسی بگوید که خلافت پیغمبر ارث است از برای اهلیت او و پیغمبر هم میراث گذاشت آنها از برای اهلیت خود پس حرف محال و باطل گفته است زیرا که پیغمبر فرمود «نحن معاشر الانبياء لا نورث ما تركناه صدقة» و اگر کسی بگوید که خلافت و امامت صلاحیت ندارد مگر از برای رجل واحدی از ناس زیرا که امامت تالی نبوت است لابد است که مخصوص باشد بشخص مخصوصی پس بتحقیق که دروغ گفته است زیرا که پیغمبر فرمود «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» و اگر کسی بگوید که امامت و خلافت بسبب قرب بحضرت رسولست و مخصوص باولی القربی است نسلا بعد نسل من والد الی الولد فی کل عصر و زمان سزاوار نیست که از برای غیر ایشان باشد «فلیس له و لا لولده و ان دنی من النبی نسه» یعنی آن خلافت از برای آنکس و اولاد او نخواهد بود اگرچه نزدیک باشد نسب او به پیغمبر زیرا که حقتعالی فرموده است که إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ و آنکه ذمه مسلمین واحد است و قال «ان ذمة المسلمین واحدة یسعی بها ادناهم» یعنی همه در ذمه اسلام شریکند و پست ترین ایشان می شود سعی نماید در ذمه اسلام و مستحق خلافت شود «و قال لا تجتمع امتی علی الضلال ابدًا و ان المسلمین ید علی من سویهم» و آنکه از جماعت مسلمین کسی بیرون نمیرود مگر معاند «فقد اباح الله ورسوله ذمه و احل قتله» و سعید بن عاص اموی نامه را تمام کرد و اسامی و شهادتی همه آن جماعت را نوشت و بعد از آن صحیفه را سپردند بسوی ابو عبیده ابن الجراح و او را امین در امر نمودند که نامه را برساند در کعبه و آنجا مدفون سازد مؤلف گوید که تتمه حدیث حدیفه خواهد مذکور شد عنقریب و لکن مضمون اینصحیفه و ثبوت و تقرر آن از هولاء منافقین شاهد و قراین بسیاری دارد چنانکه شهادتی می دهد بآن قول عمر در کثیری از موارد که در مقام احتجاج می گفت که نبوت و خلافت در یکجا جمع نخواهد شد و اینکلام از روی همین صحیفه است که کتابت شد و چنانکه او و ابا بکر در مقام

احتجاج و منع حق اهلبيت می گفتند که پیغمبر فرمود نحن معاشر الانبياء لا نورث الخ از روی همین صحیفه است و مضمون ایندو مطلب را همه علما و روات عامه بطرق کثیره نقل نموده اند که بعضی از آن فی الجملة در ضمن بعضی از مطالب سبق ذکر یافت و بعد هم در ذیل روایات مذکوره خواهد شد و همچنین حدیث «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم» از این صحیفه ناشی شد و از مسلمات اخبار عامه است و هم چنین حدیث «لا تجتمع امتی علی الضلال ابدًا» از عمده ادله عامه است که از این صحیفه ناشی شد در کتاب صحیفه از اخبار اهلبيت کثیرا وارد است و از مسلمات در نزد شیعه است و از امام محمد باقر علیه السلام نقل شده است در کتاب مناقب ابن شهر آشوب در تفسیر آیه «كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ» فرمودند که هم اصحاب الصحیفه التي كتبوا علی مخالفة علی علیه السلام» و در کتاب کافی از حضرت صادق علیه السلام نقل شده در تفسیر آیه «أَمْ أُرْمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرَمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَأُدَيِّبَهُمْ يَكْتُبُونَ يَعْنِي أَيَا آن جماعت محکم نمودند امر را پس بدرستی که ما نیز محکم خواهیم نمود و گمان کردند که مخفی است بر ما نجوای ایشان بلی حفاظ و کتاب ما از ملائکه اعمال در نزد ایشان هستند و می نویسند اعمال و افعال ایشان را آن که فلان و فلان و أبو عبیده ابن الجراح و عبد الرحمن بن عوف و سالم و مغیره ابن شعبه کتابت نمودند عهدنامه را و معاهده نمودند که اگر پیغمبر از دنیا برود نگذارند خلافت را در میان بنی هاشم و اما از روایات عامه پس نقل نمود ابو اسحق در کتاب خود و ابن حنبل در مسند خود و ابو حافظ در کتاب حلیة الاولیاء و زمخشری در کتاب فائق در اینکه آیه «إِنَّ الَّذِينَ إِزْتَدُوا عَلٰی أَذْبَارِهِمْ فِي حَقِّ كَسَانِي نَازِلُشَدَّ» عهدنامه نوشتند که در کعبه دفن نمایند و در کتاب سلیم بن قیس چنین نقل شد که معاذ بن جبل داماد عبد الرحمن ابن اغنم الازدي بود و عبد الرحمن در وقت حضور موت معاذ بن جبل حاضر بود که بمرض طاعون مبتلا بود شنیدم که می گفت الویل لی ثم الویل لی پس من در نفس خودم گفتم که اصحاب طاعون هذیان می گویند پس گفتم باو هذیان میگوئی گفت نه گفتم پس چرا ویل و ثبور میگوئی گفت بجهة دوستی من با عدو الله و تقدیم ایشان بر ولی الله و وصی رسول الله علی ابن ابی طالب علیه السلام گفتم باو که تو هذیان میگوئی گفت یا ابن غنم و الله ما اهرج هذان رسول الله و علی ابن ابیطالب می گویند بمن که «یا معاذ ابشر بالنار انت و اصحابك» شما نبودید که می گفتید که اگر رسول الله از دنیا برود و یا کشته شود بر می گردانیم خلافت را از علی بن ابی طالب که نرسد خلافت باو و جمع شدیم من و ابا بکر و عمر و ابو عبیده بن الجراح و سالم گفتم یا معاذ این در چه وقت بود گفت در حجة الوداع و من از برای ابا بکر و عمر ضمانت و عهده گیری انصار را نمودم پس روی خود را بر زمین گذاشت و متصل فریاد ویل و ثبور کشید تا مرد و باصحاب خود ملحق شد عبد الرحمن بن غنم

گفت باین حدیث خبر ندادم مگر قیس بن هلال و دختر خودم که زوجه معاذ بود و یکنفر دیگر پس بتحقیق که فرعناك شدم از آنچه دیدم و شنیدم از معاذ و در همان سال حج کردم و ملاقات نمودم کسی را که در موت ابو عبیده و سالم حاضر بود و خبر داد مرا از ابو عبیده و سالم بآنچه شنیدم از معاذ بدون کم و زیاد که گویا ایندو گفتند آنچه را که معاذ بن جبل گفت پس گفتم که آیا سالم در یوم تهامه کشته نشد گفت بلی و لکن ما او را برداشتیم و حال آنکه او رمق داشت سلیم گوید محمد بن ابا بکر را ملاقات نمودم و از او سؤال نمودم که در وقت موت و جان کندن ابا بکر غیر از تو کسی حاضر بود گفت بلی برادرم عبد الرحمن و عایشه و عمر و ایشان شنیدند آنچه من شنیدم پس گریه کردند عمر گفت یا خلیفه رسول الله چرا ویل و ثبور می گوئی گفت اینک رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و با اوست علی ابن ابی طالب علیه السلام و مرا بشارت بآتش می دهند و با ایشانست آنصحیفه که معاهده کرده بودیم آنرا در کعبه که وفا کردی بآن و غلبه کردی بر ولی خدا پس بشارت باد تو را و صاحب ترا بآتش عمر بیرون رفت و گفت هذیان میگوید بعد عمر گفت کتمان نمائید آنچه را که از او شنیدید تا اینکه اهل بیت شما را شماتت نمایند پس عمر بیرون رفت و ابو بکر آه و ناله زیادی از تابوت نمود و صورت خود را بر زمین گذاشت و ویل و ثبور می گفت تا آنکه غشوه عارض شد او را و عمر داخل شد گفت دیگر بعد از بیرون رفتن منم چیزی گفت پس خبر دادیم باو آنچه گذشت عمر گفت خدا رحمت کند خلیفه رسول الله را اینها همه هذیان بود و کتمان نمائید آنچه را که شنیدید زیرا که شما خانواده هستید که معروف میباشید در زمان موت بهذیان گفتن و این امر از عادت و طبیعت شما خانواده است و ضرر ندارد عایشه تصدیق کرد عمر را و گفت راست میگوئی و نیز بمثل همین روایت سلیم نقل نمود از عبد الله بن عمر و محمد بن ابا بکر که هر یک با دیگری صحبت میداشتند و عبد الله ابن عمر عهد گرفت از محمد ابن ابا بکر که کتمان نماید آنچه را که خبر میدهد باو گفت عمر در وقت جان کندن میگفت «هذا رسول الله و معه علی بیده الصحیفة التي تعاهدنا علیها فی الکعبة و هو یقول و قد وفیت بها و تظاهرت علی الله انت و اصحابك فابشر بالنار فی اسفل السافلین» و بالجمله ثبوت آن صحیفه و کتابت عهدنامه محقق است از هولاء افجره و لکن مخفی نماناد که مضمون این صحیفه میشومه ملعونه و آثار وضع و جعل و اقتراح و ظهور و بغض و عداوات از کلمات آن ظاهر و لایح است بر هر بصیر ناقد بلکه متناقضات و متنافیات آن در نهایت وضوح است اما اولاً پس بجهة آنکه مضمون اول آن صحیفه آنستکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث گردید و اكمال دین خود نمود و فرایض را تمام نمود و محکم گردانید سنن خود را و لکن پیغمبر از دنیا رفت بدون وصیت و بدون اینکه احدیرا وصی و خلیفه خود قرار دهد و حال آنکه یکی از سنن بزرگ در شرع پیغمبر

وصیت است و تعیین وصی و همه امت را امر بوصیت کرد در زمان مرض موت و در صحیح ترمذی و ابو داود سجستانی از رسول خدا روایت کرده اند که گاه میشود زنی با مردی شصت سال طاعت خدا میکند و در وقت مرگ در وصیت نمودن تقصیر مینماید آتش برای ایشان واجب می شود و در جمیع صحاح خود نقل نمودند که آدمی نباید یکشب بدون وصیت بر او بگذرد پس لازم میآید که خود پیغمبر عمل نکرده باشد بآنچه خود او را سنت قرار داد و آنکه از دنیا برود بدون وصی و وصیت و آن مخالف سنت لازمه مؤکده شرع منیر او است و ثانیاً آنکه ترك این وصیت مستلزم مخالفت با نص کتاب الله است «اذ قال سبحانه و تعالی فی کلامه المجید کتب الیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترک خیرا الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقا علی المتقین» و تفسیر آیه باتفاق همه مفسرین فرض است بر عباد الله و «حقا علی المتقین ای حقا واجبا علی من أثر التقوی و قال المفسرون ان هذا تاکید فی الوجوب» و ثالثاً بآنکه آنچه مضمون این صحیفه است که پیغمبر این امر را واگذار بامت نمود در تعیین خلیفه برخلاف مقتضی عقل است چه خود سید انبیاء عقل کل بود و رای او اصوب از جمیع آراء بود بلکه موافق با قوله تعالی «إِنَّ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى» بود و وکول امر را بعقول ناقصه امت بی وجه خواهد بود و رابعاً بآنکه وکول امر بامت موجب امت القاء امت است در فتنه و فساد و تشاجر چه هر رئیس با مرئوسین خود تشهی این منصب عالی و سلطنت الهی را دارند پس در حقیقت امت را چه تقصیر در این تنازع و تشاجر و خون ریزی و ذمه المسلمین علی حد سواء چنانکه آخر مضمون صحیفه است و هر یک لیاقت خلافت و سزاواری منصب امامت را دارند خصوصاً اگر فی الجملة وجود کفایتی داشته باشد و پیغمبر هم وکول امر بامت نمود که دولت در میان مسلمین نباشد و هر روز يك نفر ازین امت سلطنت را تصاحب نماید بقهر و غلبه و اذن در شیئی مستلزم اذن در لوازم او هم خواهد بود پس ماذون در تنازع و تشاجر و غلبه بر يك دیگر و خون ریزی خواهد بود از جانب پیغمبر و هذا فصیح من الکلام که باید بر ریشهای نحس نجس اهل صحیفه و متابعین ایشان از علماء عامه و فضلالی ایشان که خود را اهل تدقیق می دانند خندید بلی کسیرا که خدا خواهد رسوا نماید بر سمع و بصر او فضایح کلام او را مخفی می دارد که بگوید تا بسخن باطل خود رسوا شود و خامسا بآنکه اگر پیغمبر وکول امر خلافت نمود بامت و تعمد کرد در عدم تعیین خلافت پس لازم بود بر پیغمبر که اقلاً بفرماید بامت که من واگذار نمودم امر خلافت خود مرا بشما امت که طبقاً بعد طبق که از برای خود اختیار امیری بنمائید که اصلاح امور شما نماید پس چرا پیغمبر این بیان را اهماًل نمود و در هیچ آیه و سنتی و خبری مذکور نداشت این بیان را مگر آنچه مذکور است درین صحیفه مخترعه باطله و چه شد که آنحضرت امور جزئی را بیان می فرمود از

برای امت و این امر کلی را مهمل گذاشت پس عدم بیان دلیل بر عدم و بطلان است و سادسا بآن که آنچه مضمون صحیفه است که باید مسلمین بعد متابعت نمایند اهل شوری این صحیفه را و بمضمون آن عمل نمایند کلام لغویست چه آنکه مبنای صحیفه بر اینستکه باید مسلمین باجتهاد و رأی خود عمل نمایند پرواضحتست که مضمون صحیفه باجتهاد هولاء اهل شوری است و اجتهاد ایشان چه حجت و چه سند خواهد بود از برای «من یاتی من المسلمین و المعدومین» زیرا که شاید رأی و اجتهاد ایشان بالاتر باشد از اجتهاد هولاء و یا آنکه آنچه اینها صلاح دانند در حق خودشان بهتر باشد از برای ایشان از اجتهاد هولاء در عمل بمضمون صحیفه پس چه حجت و چه دلیل خواهد شد این صحیفه میثومه از برای مسلمین که در باقی دهور خواهند آمد و سابعا بآنکه آنچه مضمون صحیفه است مخفی نیست بر اهل هر زمان که چه کس صلاحیت دارد از برای خلافت کلامیست لاطائل زیرا که بعد از وقوع تنازع و تشاجر و اختلاف آراء و تفاوت مردم در محامد صفات و رذایل صفات و تفاوت ایشان در ثروت و مال و جاه و تفاوت ایشان در کثرت قبائل و قلت آن و حرص ایشان بر تصدی خلافت کبری و طمع آنها در ارتکاب امامت که را میرسد که از عهده تعیین اهل اصلاح از غیر آن نماید و بر فرض رجحان بعضی که را میرسد که از عهده تقرر و ثبوت آن برآید و بر فرض ثبوت و تقرر آن ببعضی از نظرها که را می رسد که از عهده اجرا نمودن آن برآید و هل هذا الاعین الفساد و السفاح و ثامنا آنکه آنچه مضمون صحیفه است که اگر کسی ادعا نماید که پیغمبر شخص خاص معلوم الحسب و النسب را وصی و خلیفه خود گردانید باطل و عاطل است و خلاف گفته و این مطلب در نزد اصحاب پیغمبر معروف نبود جواب آن آنست که هولاء منافقین کاتب الصحیفه المیشومة الملعونة از جهة شدت بغض و عداوت با اهل بیت رسالت فراموش کردند سلام کردن بحضرت امیر را بامیر المؤمنین و عصیان کردند فرمایش پیغمبر را که «سلموا علی علی بامر المؤمنین» تا آنکه پایمال نمایند آنرا و فراموش نمودند از روی تعمد و عناد قضیه واقعه غدیر خم را زیاده از هفتاد هزار نفر راوی آن حدیث و آن واقعه بودند و تاسعا بآنکه آنچه مضمون صحیفه است که اگر کسی بگوید که خلافت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ارث است و منتقل شده بوارث او اهل بیت پس آن محال گفته است زیرا که پیغمبر فرمود «نحن معاشر الانبیاء لا نورث ما ترکناه صدقة» جواب آن آنست که این کلام مناقض با نص کلام الله است در حکایت انبیاء علیهم السلام من قوله تعالی «وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةَ عَن زَكَرِيَّا فَهَبْ لِي مِن لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثَنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَقَوْلُهُ تَعَالَى حِكَايَةَ عَن اِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ قَوْلِهِ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي چه آنکه حضرت خلیل استدعای امامت نمود از برای ذریه خود و خداوند باو عطا

فرمود لِقَوْلِهِ تَعَالَى وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَيْمَةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا پس معلوم است که این از مفتریات و جعلیات کاذبه هولاء فجره است و عاشرا بآنکه آنچه مضمون صحیفه است که اگر کسی بگوید که خلافت تالی نبوتست و صلاحیت آنرا کسی نخواهد داشت مگر شخص واحد چنانکه استحقاق رسالت کسی ندارد مگر شخص واحد پس بتحقیق که کاذبست زیرا که پیغمبر فرمود «اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم جواب آن آنست که اگر این حدیث صدق باشد لازم خواهد آمد که هر یک خلیفه پیغمبر باشند و تقدیم بعضی بر بعضی فاسد است چه آنکه همه آنها بمنزله نجم اند و اقتداء بهر یک کافیهست از برای تکلیف مسلمین و بوجود هر یک هدایت حاصل میشود و هر یک مقتدای هر یک از مسلمین خواهند بود پس چه حاجت بتقدیم و ترجیح بعضی دون بعضی پس اگر هر یک لعن دیگری نمایند و یا تکفیر دیگری از برای مسلمین است اقتداء بهر یک و هردو بلکه هر سه را باید لعن کرد و تکفیر نمود زیرا که اقتداء بنجوم باید نمود و محمد بن ابا بکر از مسلمات طرفین است که پدر خود را لعن میکرد و او از اصحاب پیغمبر است و نجم است پس باید بمضمون اینفقره از صحیفه باید مسلمین متابعت ابو بکر و محمد بن ابا بکر هردو بنمایند و لازم خواهد آمد بمضمون صحیفه و جوب قتل عثمان و وجوب لعن و تکفیر او چه آنکه همه اصحاب نبی از مهاجرین و انصار او را واجب القتل و اللعن میدانستند و ازین جهت او را کشتند پس متابعت اصحاب که نجوم از برای خلق و اعلام هدایتند لازمست و حادیعشر آنکه آنچه مضمون صحیفه است که اگر کسی بگوید که استحقاق خلافت بقرابت با حضرت رسولست که بوراثت باید بین ذوی القربی از عترت رسول باقی بماند خلفا بعد خلف و از برای غیر ایشان صلاحیت ندارد پس بتحقیق که خلافت نه از برای او و نه از برای ولد اوست زیرا که خدای تعالی فرمود إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقَاتُ جواب آن آنست که اینکلام ظاهر است که گویندگان این سخن غیر از بغض و عداوت چیزی دیگر خیال نداشتند بالنسبه باهل بیعت رسالت چه آنکه هر امتی از انبیاء سلف بلکه بناء عامه خلق بر آنستکه بزرگ دین خود را خصوصا از ذریه نبی خودشان تعظیم مینمایند و ایشان را مقدم میدارند بر دیگران از سایر ناس و نیز کدام تقوی است که بالاتر از مرتبه طهارت و عصمت است که خداوند تعالی در حق ایشان شهادتی داده است در آیه تطهیر بقوله تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً پس بمقتضای آیه شریفه ایشان متعین اند از برای خلافت و امامت و نیز خود ابا بکر و عمر احتجاج نمودند در یوم سقیفه بر انصار بعد از منازعه ایشان که منا امیر و منکم امیر بآنکه پیغمبر از قریش است و ما اقارب و عشیره پیغمبر هستیم و سزاوارتریم بخلافت از شما انصار پس چرا هولاء اهل سقیفه احتجاج نمودند بر انصار بقرابت رسول الله پس اگر قرابت نسب بحضرت رسول سبب نبود از

برای خلافت لازم خواهد آمد بطلان خلافت ابا بکر و عمر و ترجیح ایشان بر سایر مسلمین غلط محض بود و اگر قرابت بآنحضرت سبب استحقاق خلافت است پس اهل بیت و ذریه پیغمبر اولی و احق بمنصب خلافت خواهند بود از دیگران ثانی عشر آنکه آنچه در آخر صحیفه است که هرکه ایمان بخدا و اقرار بسنة حضرت رسول دارد فقد استقام و اناب و اخذ بالصواب و من کره ذلك فقد خالف الحق و الکتاب میگوئیم همین صحیفه ملعونه من اولها الی آخرها مشتمل است برخلاف کتاب الهی و مناقض است با سنت حضرت رسالت پناهی ببرهان عقل و شرع و عرف و عادات چنانکه ظاهر و لایح و هویدا شد پس مؤسسين اینکتاب مخالفون للحق و الکتاب و علیهم لعنة الله و العذاب و بالجمله برویم بر سر تنمه حدیث حدیفه و جوان انصاری پس حدیفه گفت بعد از تمام شدن کتابت صحیفه سپردند او را بابو عبیده بن الجراح و او را امین خود اخذ نمودند و بعد از آن متفرق شدند از منزل ابي بکر تا آنکه شب گذشت و حضرت رسول در بامداد از برای نماز صبح بمسجد تشریف آوردند و نماز فجر را با مردم بجای آوردند و بذکر حق سبحانه و تعالی مشغول بودند تا آنکه شمس طالع شد پس ملتفت شدند بسوی ابو عبیده بن الجراح فقال له بخ بخ من مثلك وقد اصبحت امین هذه الامة پس تلاوت فرمود آیه قَوْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا قَوْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ و فرمود بتحقیق که شباهت دارند این گروه از رجال مر آن گروه از رجال از امت سابقه را بعد از آن این آیه تلاوت فرمودند يَسْتَحْفُونَ مِنَ النَّاسِ وَلَا يَسْتَحْفُونَ مِنَ اللَّهِ وَهُوَ مَعَهُمْ إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطًا بعد از آن فرمود که بتحقیق که صبح کردند درین امت درین روز قومیکه شباهت پیدا کرد بقوم سابق در نوشتن صحیفه که معلق نمودند در کعبه مؤلف گوید که گذشت در باب بطلان شوری که عمر گفت که من شنیدم از پیغمبر که فرمود ابو عبیده امین این امت است ماخذ کلام عمر همین فرمایش حضرت رسول است که در مقام لعن و طعن و توبیخ ابو عبیده فرمود و ابو الشرور آنرا در مقام مدح و ثناء آن منافق قلم داد و زمان جان کندن خود بعد از واقعه ابو لؤلؤ بالجمله حدیفه گفت بعد از آن پیغمبر فرمود که اگر امر نمیفرمود حق سبحانه و تعالی باعراض نمودن از اینها هرآینه مقدم میداشتم ایشانرا و امر میکردم که اعناق اینها را بزنند حدیفه گفت و الله دیدم که اینجماعت در وقت فرمایش حضرت رسول اینکلام را لرزه بر اعضای ایشان افتاده که مالک نفوس خود نبودند و مخفی نماند در آنروز بر احدی که پیغمبر اینگروه را قصد کرده بود و از برای ایشان این مثلها را آورد بالجمله حضرت رسول بعد از مراجعت از سفر مکه در خانه ام السلمه نازلشد و یکماه در منزل او توقف فرمود و بمنزل سایر ازواج نرفت چنانکه عادت او بود تا آنکه عایشه و حفصه شکایت کردند پیدران

خود پس عایشه روزی آمد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در منزل ام سلمه آنحضرت فرمود بچه جهت آمده اینجا یا حمیرا عرض کرد یا رسول الله ترك فرموده منزل خود را در زمان بسیاری و من پناه میبرم بخدا از سخط تو حضرت رسول فرمودند که اگر امر چنین است که تو میگوئی هرآینه اظهار نمیکردی سریرا که بتو امر نمودم کتمان آنرا بتحقیق که هلاک نمودی خود را و هلاک کردی جماعتی از امت را بعد از آن پیغمبر امر فرمود بخادم ام سلمه که جمع نماید همه زنان آنحضرت را و حاضر سازد ایشانرا در محضر حضرت پیغمبر پس همه آنها جمع شدند در خدمت حضرت در خانه ام سلمه و بایشان فرمود گوش فرادارید بآنچه میگویم و اشاره فرمود بدست مبارک خود بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام و فرمود بایشان که اینک علی بن ابی طالب برادر و وصی من و وارث و قائم بامر من بعد از من بر شما و بر جمیع امت پس اطاعت نمائید او را در آنچه بشما امر فرماید و معصیت ننمائید او را که هلاک خواهید شد بمعصیت کردن با او بعد از آن فرمود یا علی وصیت میکنم تو را بایشان که نگاه داری نمائی ایشانرا مادامیکه اطاعت نمایند خدا را و فرمان برند ترا و انفاق نما از مال خودت بر ایشان و امر نما ایشانرا بامر خود و نهی نما آنها را از آنچه در او ریب و خلافت و رها کن ایشانرا اگر عصیان و مخالفت تو ورزند بعد از آن حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله ایشان نسانند و شأن نسوان و هن و سستی و ضعف رأی است حضرت رسول فرمود رفق و مدارا نما با ایشان مادامیکه رفق و مدارا اصلح بحال ایشان است و اگر عصیان و مخالفت تو ورزیدند بطلاق بگو ایشانرا بطلاق برائة من الله و رسوله از ایشان و همه زنان ساکت و صامت بودند مگر آنکه عایشه عرض کرد یا رسول الله نبودیم ما که فرمان ترا مخالفت بنمائیم حضرت رسول فرمودند بلی یا حمیرا مخالفت نمودی امر مرا باشد مخالفت و قسم بخدا که مخالفت خواهی نمود همین قول و امر مرا بعد ازین و از خانه خود بیرون خواهی رفت در حالتیکه متبرج باشی و ظاهر شوی در میان ناس که از اطراف تو را داشته باشند جماعتی از ناس و زره بیوشی و حال آنکه مخالفت علی بن ابی طالب علیه السلام را کرده باشی و معصیت پروردگار خود را کرده باشی آگاه باش که این امر واقع خواهد شد پس چون برخاستند و متفرق شدند بسوی منازل خودشان بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن گروه منافقین و متابعین ایشان را جمع کرده و آنها و اتباع ایشان در آن وقت زیاده از چهار هزار نفر بودند و همه را جمع کرده در تحت امارت اسامة بن زید قرار داد و اسامه را امیر بر ایشان نمود و امر فرمود او را به بیرون رفتن بسوی ناحیه از شام مردم عرض کردند که ما تازه از سفر آمده ایم بما اذن بده که اصلاح کارهای خود بنمائیم و تهیه سفر از برای خود بکنیم حضرت رسول اذن دادند و امر فرمودند باسامه که با جماعتی از لشکر در چند میل دور از مدینه منزل نمایند و در آن جا

خیمه بزنند تا اینکه باو ملحق شوند بعد از رسیدگی امور خودشان و حضرت رسول اراده فرموده بودند از این فعل خود که مدینه خالی شود از منافقین و احدی از مخالفین در مدینه ساکن نباشد تا آنکه فتنه مخالفین و اهل نفاق در امر امارت و خلافت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مندرج شود و بعد از استقرار امر کسی نتواند مخالفت امر نماید و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در این امر بسیار ساعی بود و متصل تحریص و ترغیب مینمود لشکر را به بیرون رفتن و ملحق شدن باسامه و لعن فرمود هر کسی را که تخلف ورزد از جیش اسامه و تعجیل می فرمود در فرستادن لشکر اسامه بسوی ناحیه شام که در این هنگام مرض عارض شد رسول خدا را چون لشکر مشاهده حال حضرت رسول و مرض او را نمودند تأخیر انداختند حرکت کردن و بیرون رفتن بسوی اسامه را چون حضرت این حال را مشاهده نمود امر کرد قیس بن سعد بن عباده را که سیاف و فراش غضب آن حضرت بود با حباب بن المنذر و جماعتی از اصحاب را هم معین ایشان قرار داد که لشکر را از مدینه بیرون نمایند و ملحق سازند باسامه پس قیس بن سعد و حباب بن منذر لشکر را از مدینه بیرون کردند و باسامه ملحق ساختند و امر کردند اسامه را بکوچ کردن و گفتند که پیغمبر مرخص فرمود ترا بتوقف و امر نمود که الان و در همین ساعت کوچ نمائی با لشکر پس اسامه با لشکر کوچ نمود و یکمزل از مدینه دور شد و قیس بن سعد و حباب مراجعت کردند بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و خبر دادند بکوچ کردن اسامه حضرت رسول فرمودند که قوم با اسامه نخواهند رفت حذیفه گفت که ابا بکر و عمر و ابو عبیده رفتند در نزد اسامه و با او خلوت کردند و گفتند کجا میروی و حال آنکه موت نازلشده بحضرت پیغمبر و اگر ما برویم و مدینه را خلوت بگذاریم شاید بعد از موت حضرت رسول واقعه و حادثه بمدینه رو بدهد که ما از عهده آن بیرون نیائیم پس تو صبر کن تا ما به بینیم که امر بکجا می کشد اگر حضرت رسول بهتر شد حالت او رفتن بناحیه شام در پیش روی ما هست میرویم این سهل مطلبی است اسامه از ایشان پذیرفت و لشکر مراجعت نمودند بسوی موضع اول که نشسته بودند و ابو بکر و عمر شخصی را فرستادند بسوی عایشه که در پنهانی از او سؤال نمایند حقیقت امر را چون خبر بعایشه رسید بانشخاص گفت برو و بپدرم و عمر و تابعین ایشان بگو که مرض حضرت رسول شدت یافته از جای خود حرکت ننمائید و من وقت بوقت خبرم بشما خواهد رسید تا آنکه شدت یافت مرض آن حضرت عایشه صهیب غلام حضرت را خواست و باو گفت برو نزد پدرم ابا بکر و او را اعلام کن که حضرت رسول بحالتیست که امید حیات از او نخواهد بود تو و عمر و ابو عبیده و کسانی که هم رأی شما هستند در شب پنهانی داخل مدینه شوید پس چون این خبر بایشان رسید دست صهیب را گرفته بنزد اسامه بردند و خبر دادند باو آنچه صهیب نقل نموده بود پس گفتند

باسامه که چگونه می شود پیغمبر باین حالت باشد و ما او را مشاهده نمائیم اذن بده ما را بدخول مدینه پس اذن گرفتند از اسامه و در شب داخل مدینه شدند مؤلف گوید در باب صهیب حدیثی وارد شده «نعم العبد صهیب لو لم یخف الله لم یعصه» و شاید مراد آن باشد که اطاعة خدا مینماید حبا لله لا خوفا لعقابه و محتمل است که مراد این باشد «لو لم یخف الله لم یعصه فکیف و قد خافه» پس بطریق اولی معصیت نخواهد نمود و لکن اصل حدیث از عامه است و در اخبار خاصه ندارد و آنچه اخبار خاصه دارد اینست که «بئس العبد صهیب کان یبکی علی دمع» و در شرح قاموس دمع بالتشدید خاک نشین است که نالش میکند از برای روزی و شاید معنی حدیث چنین باشد که بد بنده ایست صهیب که بوده است که گریه و زاری می نمود از برای رزق یومیه خود از حضرت صادق علیه السلام نقل شد «لا رحم الله بلالا کان یحبنا اهل البیت و لعن الله صهیباً فانه کان یعادینا» و نیز در حدیث دیگر وارد شده که بلال و صهیب دو بنده حضرت رسول بودند بلال ترك اذان نمود بعد از حضرت رسول و صهیب مؤذن عمر بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شد بالجمله حدیثی گفت ابا بکر و عمر و اتباع ایشان در شب وارد مدینه شدند چون حضرت رسول فی الجمله از مرض افاقه یافت فرمود که بتحقیق که امشب در مدینه شر عظیمی راه یافت عرض کردند یا رسول الله آن شر عظیم کدام است فرمودند اشخاصی که در لشکر اسامه بودند چند نفر از ایشان مراجعت نمودند بسوی مدینه و مخالفت نمودند از امر من آگاه باشید بدرستی که بر آنت میجویم از ایشان بسوی خداوند وای بر ایشان و متصل اینکلام را تکرار می فرمودند مؤلف گوید حدیث جیش اسامه و تخلف عمر و ابو بکر و ابو عبیده از جیش اسامه از مسلمات بین عامه است و کثیری از علمای ایشان تصدیق صحت اینحدیث نمودند و قاضی القضاة و بلاذری و مسلم در صحیح خود و صاحب کتاب سیر الصحابه و جوهری و واقدی و محمد بن اسحق و زهری و هلال بن عامر هر یک بسندهای معتبره خود نقل تفصیل حدیث اسامه را نمودند حتی آنکه صاحب سیر الصحابه گفته است اولی خلافتی که در فرموده حضرت رسول کردند حکایت تخلف از جیش اسامه بود و ابن ابی الحدید بچند سند اینحدیث را نقل نمود حتی در قصیده خود که مدح نموده حضرت امیر علیه السلام را تعریض نموده ابو بکر را و گفته است

و لا کان فی تبع ابن زید مؤمرا *** علیه فاضحی لابن زید مؤمرا

و شاید جمله اینکلام در محل خود ذکر شود بالجمله حدیثی گفت چون صبح آن روز شد فجر طالع گردید بلال مؤذن حضرت رسول اذان گفت و از عادت حضرت رسول آن بود که هر وقت خود قادر بر خروج بسوی مسجد بود بیرون می آمد از برای نماز و اگر قادر نبود امر می فرمود بحضرت امیر که با مردم نماز بخواند و چون بلال اذان را تمام کرد اعلام داد از برای نماز و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در شدت مرض

بود و حضرت امیر مشغول بآن حضرت بود عایشه فرصت غنیمت نموده صهیب ملعون را طلبید و پیغام داد از برای پدر خود ابا بکر که حضرت رسول مرض او سنگین است و علی بن ابیطالب مشغولست بامر آنحضرت تو بیرون برو و با مردم نماز بخوان زیرا که همین مطلب از برای تو حجتی خواهد بود بعد الیوم و مردم ملتفت باینمطلب نبوده منتظر امر حضرت رسول بودند که یا خود آنحضرت یا حضرت امیر بیرون بیایند از برای نماز ناگاه ابو بکر وارد شد و گفت که حضرت رسول مرض او ثقیل شده و مرا امر کرد که با مردم نماز بخوانم بعضی از اصحاب گفتند کجا این امر از برای تو بود و حال آنکه تو در لشکر اسامه بودی و الله نه کسی عقب تو فرستاد که از لشکر برگردی و نه کسی تو را امر کرد که با مردم نماز کنی بعد از آن بلال ندا کرد که پیغمبر اذن نداد و بسرعت تمام رفت بدر خانه حضرت رسول و ابا بکر رفت و داخل محراب حضرت رسول شد و چون بلال بدر خانه حضرت آمد در خانه را محکم کوبید پیغمبر شنید صدای کوبیدن در را فرمود این کوبیدن شدید از چه جهة است فضل بن عباس آمد بدر خانه دید بلال است در را بگشود بلال بخدمت حضرت رسول داخلشدن ابا بکر را در مسجد و ایستادن در محراب و نماز کردن با مردم را و خبر دادن ابو بکر باصحاب که پیغمبر مرا امر نمود که با شما نماز بخوانم نقل کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند «اقیمونی اقیمونی و اخرجونی الی المسجد» قسم بآن کسیکه جان من در دست اوست که بتحقیق نازلشد باسلام فتنه عظیمه و نازله سخت و شدید پس سر مبارک را عصابه بسته یکدست بر دوش علی بن ابی طالب و دست دیگر بر دوش فضل بن عباس آمد تا داخل مسجد شد در حالی که ابا بکر در محراب ایستاده و عمر و ابو عبید، و صهیب و بعضی از اتباع ایشان اقتدا می کردند و مردم نشسته بودند و منتظر خبر بلال بودند و چون مشاهده کردند که پیغمبر باین حالت بمسجد آمد آن امر را بسیار عظیم شمرده دانستند که ابو بکر خدعه کرده است پس حضرت رسول داخل محراب شد و گریبان ابی بکر را گرفته بعقب کشید ابو بکر و عمر و اتباع ایشان خود را مستور و متواری نمودند پیغمبر نشست در محراب و مردم در پشت سر آنحضرت جمع شدند پیغمبر نشسته و مردم ایستاده نماز خواندند و بلال تکبیر میگفت تا آنکه حضرت از نماز فارغ شد و روی مبارک را برگردانید که ملتفت شود بسوی ابو بکر و اتباع او ایشان مشاهده نشدند زیرا که خود را مستور نمودند از نظر حضرت رسول در آنگاه فرمود ایها الناس آیا تعجب نمی کنید از ابن ابی قحافه و اتباع او که ایشانرا با اسامه روانه نمودم و اسامه را امیر بر ایشان کردم و امر نمودم که بروند بآن سمتیکه مأمور شده بودند ایشان مخالفت امر من نمودند و تخلف نمودند از جیش اسامه و مراجعت نمودند بسوی مدینه بجهة آنکه طلب فتنه نمایند بعد از آن امر فرمود که منبری حاضر ساختند و تشریف فرمای

منبر شدند و در مرتبه اول منبر نشسته حمد و ثنای الهی بجا آورده فرمودند ایها الناس بتحقیق که آمد مرا امر پروردگار من آنچه را که همه مردم آنرا در راه دارند که اجل حتمی از جانب خداوند علی اعلاست و بدرستی که من شما را گذاشتم بر روی حجة واضحة که شب آن مانند روز است در ظهور و هویدا و آشکار و اختلاف نمائید بعد از من مثل آنکه اختلاف نمودند قبل از شما بنی اسرائیل ایها الناس من خلیفه گذاشتم در میان شما دو ثقل را که هر زمان تمسک بآن دو بنمائید هرگز گمراه نخواهید شد «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» این دو را خلیفه خود در میان شما گذاشتم و این دو از هم مفارقت نخواهند نمود تا وارد شوند بر من در حوض کوثر بعد از آن از شما سؤال می نمایم که چگونه مرا عا ایند و را نمودید و هرآینه در آنروز منع می نمایند از حوض من جماعتی را مانند آنکه شتر غریبه را در میان شتران برگردانند و آنوقت آنجماعت فریاد میکشند که یا رسول الله من فلان و فلانم پس در جواب ایشان خواهم گفت که اما اسامی شما را شناختم و لکن شما بعد از من از دین برگشتید پس عذاب از برای شما باد بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از منبر بزیار آمد و معاودت نمود بسوی حجره طاهره تا آنکه قبض روح شد روح مقدس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اوضاع سقیفه و فتنه انصار و مهاجرین واقع شد آنچه از ظلم و ستم بر اهل بیت پیغمبر و منع حقوق پس حذیفه بآن جوان انصاری گفت این آن چیز است از حقیقه امر که من خبر دادم بآن از برای کسیکه دوست داشته باشد خداوند هدایت او را بعد از آن جوان انصاری سؤال نمود از حذیفه که ذکر نما از برای من نامهای کسانی که حاضر بودند در امر صحیفه و شهادت خود را در او ثبت و درج نمودند حذیفه يك يك از اصحاب صحیفه از هولاء المنافقین و اتباع ایشان از مهاجرین و انصار را ذکر نمود پس جوان انصاری گفت اصحاب پیغمبر را چه واداشت بر اینکه گذاشتند این گروه منافقین امر را برگردانند و منقلب سازند مردم را بآنچه پیغمبر فرمود در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام حذیفه گفت این هولاء المنافقین رؤسای قبایل و اشراف قوم بودند و هر يك از ایشان صاحب تبعه و خلق عظیمی با ایشان بودند که ایشان را بزرگ خود می دانستند و اطاعت ایشان میکردند و این جماعت کم کم مملو نمودند قلوب اتباع خودشانرا بمحبت ابو بکر از وعده مال و جاه و عزت چنانکه مملو شد قلوب بنی اسرائیل از حب عجل و سامری تا آنکه واگذاشتند هرون را و ضعیف نمودند او را پس جوان انصاری گفت قسم بخدا از روی حق و صدق که من مبغضم و برأت و بیزاری میجویم از این جماعت و همیشه دوستدار امیر المؤمنین علیه السلام خواهم بود و با دشمن او دشمنم و اینک ملحق بامیر المؤمنین خواهم شد و امیدوارم که در رکاب او شهید شده باشم و وداع نمود حذیفه را و متوجه عراق شد تا آنکه

ملحق شد بحضرت امیر در بصره و در جنگ جمل اول کسی که از اصحاب حضرت امیر بدرجه رفیعه شهادت رسید همین جوان بود و در شهادت او هم تفصیلی ذکر نموده اند در کتب اخبار که خارج از مقصد کتابست و در کتاب سلیم بن قیس از ابان ابن ابی عیاش از ابی ذر و سلمان و مقداد و عمار یاسر و خالد بن زید و ابو الهثیم التیهان و ابو ایوب و اسید بن حصین و بشیر بن سعد و جماعت دیگر از اصحاب نقل حدیث صحیفه را نمودند که اصحاب تصدیق یکدیگر کردند و جماعتی از اصحاب طلب استغفار نمودند از اغماض نمودن حق حضرت امیر و آنکه اسباب خدعه و مکر همان اجتماع منافقین بود در کتابت صحیفه و ایستادگی ایشان در وفاء بصحیفه و منقلب ساختن عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در امر خلافت بالنسبه بسوي حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و بالجمله فقرات حدیث حدیفه و اکثر مضامین آنها مطابق است با آنچه روایت و علماء عامه فقره بفقره علیحده نقل نموده اند چنانکه در ذیل حدیث حدیفه هریک را در محل خودش اشاره نمودیم و حدیث حدیفه اگرچه حدیث طولانی بود و لیکن چون آثار صدق نفس حدیث ظاهر بود و شواهد بسیاری از اخبار مخالفین هم بر طبق فقرات او بود و فواید بسیار در نقل این حدیث بود لهذا این حدیث را بالتمام ملخصاً نقل نمودیم من باب المقدمه در آنچه مقصود است در بطلان ثبوت امامت و خلافت باجماع که مستند مخالفین است

مقاله اول در بیان کیفیت اصل واقعه سقیفه بنی ساعده

که محل اجتماع انصار و مهاجرین بوده است و اشاره ببعضی از نکات و دقایق و تغلیبات واقعه فنقول اما اصل واقعه بنحویکه قدر مشترك بین اهل سیر و تواریخ از کتب و روایات عامه است که مخالفین هم قبول کردند نقل آن را و آن بدین نهجیست که ذکر میشود اگرچه نقل واقعه مذکوره بروایات وارده از اهل بیت عصمت مشتمل بر دقایق و خصوصیات است که اصحاب ما از علماء امامیه در کتب معتبره خود ذکر نموده اند الا آنکه مقصود نه نقل اخبار کتب علماء شیعه است درین باب بلکه اکتفا می نمائیم بآنچه در کتب و روایات ایشان مسطور است چنانکه ابن ابی الحدید و غیر او نقل نمودند چون جوهری مؤلف کتاب سقیفه و صاحب کتاب سیر الصحابه و امثال ایشان که چون مرض بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مستولی شد در آن هنگام اسامه ابن زید را بر لشگری که جمعی از مهاجرین و انصار از آنجمله ابا بکر و عمر و ابو عبیده ابن الجراح و عبد الرحمن و غیر ایشان بودند امیر گردانید و او را امر فرمود که بر سر موته لشگر برد بهمان موضعی که در آنجا پدرش را شهید کرده بودند و اسامه با لشگر بجهت مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تثاقل می نمودند و مرض حضرت گاهی خفیف و گاهی ثقیل میشد و در هر حال تأکید می فرمود بروانه شدن لشکر و امر فرمود که لشگر اسامه را بیرون و فرمود که خدا لعنت کند کسی را که از جیش اسامه تخلف نماید و با او بیرون

نرود مکرر این امر را می فرمود تا آنکه اسامه با لشکر بیرون رفتند و چون خبر وفات حضرت رسول بلشکر رسید جمعی مراجعت نمودند و غلغله و اضطراب در میان خلق افتاد و شورش عظیمی در مدینه برپا شد و مردم از مهاجر و انصار در مسجد جمع شده بودند و حضرت امیر المؤمنین با جماعتی از بنی هاشم در خانه مشغول بتجهیز و غسل آن حضرت شدند و ابو بکر بر ناقه خود سوار شده آمد بر در مسجد و شورش و اضطراب خلق را مشاهده نمود فریاد برآورد که **وَ مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ** یعنی نیست محمد مگر رسولی که قبل از او مانند او از انبیاء گذشته اند پس آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما دست از دین اسلام بر خواهید داشت پس از آن مردم متفرق شدند و بعضی از ایشان شتافتند بسوی سقیفه بنی ساعده و در آن روز مصیبت بنی هاشم زیاده از همه خلق بود و حضرت امیر با جماعت بنی هاشم و خواص اصحاب حضرت رسول مشغول بتجهیز و غسل آنحضرت شدند و اصل تجهیز حضرت رسول هم تا سه روز طول کشید باین معنی که بعد از تجهیز و تغسیل و کفن و حنوط حضرت امیر با بنی هاشم و خواص اصحاب بر آنحضرت نماز خواندند و جسد اطهر و انور حضرت رسول را در حجره طاهره و بر بالای سریری گذاشتند و مسلمانان از اهل مدینه و اطراف آن مأمور بودند که بیایند در نزد جسد لطیف منیر آنحضرت و صلوات بفرستند و حضرت امیر ایستاده برد که خلق دسته بدسته میآمدند و حضرت امیر علیه السلام این آیه تلاوت میفرمودند **إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلِّمُوا تَسْلِيمًا** و مردم صلوات میفرستادند و میرفتند و بالجمله اصحاب سقیفه مشغول بودند در زمان فرصت بتعیین نمودن خلیفه و منازعه و مشاجره مولف گوید اصل سر اجتماع انصار در سقیفه آنکه عمر و ابا بکر و اتباع ایشان بعد از تلاوت نمودن آیه متقدمه و **مَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ** مردم را متفرق نمودند و چنین بذهن مردم دادند بعد از اضطراب ایشان که حضرت امیر و بنی هاشم بجهت شدت حزن و مصیبت بر حضرت رسول دیگر بیرون نخواهند آمد بجهة اجتماع و رسیدگی امر امت و انصار که اهل مدینه باشند مشاهده نمودند که مقصود قوم آنست که مانع شوند استقرار امر خلافت را بعلي بن ابی طالب علیه السلام و خود متصرف شوند امر خلافت را و چون انصار زیاد هراسان بودند از مهاجرین چه آنکه اصل حامی رسول و عمده قوام و غلبه آنحضرت بر کفار همان حمایت اهل مدینه بود که انصار آنحضرت بودند و از مهاجرین و غیر ایشان کمتر کسی بود از کفار که بحمایت اهل مدینه مر حضرت پیغمبر را کشته نشده باشند لهذا انصار خائف شدند بعد از اینکه القاء شبهه بایشان شد از تقاعد و نشستن حضرت امیر علیه السلام در مصیبت حضرت رسول که مسلط شوند بر ایشان منافقین از

مهاجرین لذا مسارعت کردند بسوی سقیفه و سعد بن عبادہ را که سید و بزرگ انصار بود بیرون آوردند بسوی سقیفه و حال آنکه مریض بود که بنائی در کار خود بگذارند تا آنکه عمر و ابو بکر و ابو عبیده و اتباع ایشان رفتند در سقیفه و مشاجره و مناظره نمودند انصار گفتند حال که بنا شد که ترک نمایند آنچه نص خدا و رسول بود در حق علی بن ابیطالب علیه السلام پس احدی اولویت نخواهد داشت بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام از ما و شما فعلی هذا «منا امیر و منکم امیر» و شاهد است بر اینمطلب کلام خود حضرت امیر و مکاتبه آنسرور بعد از مراجعت از صفین چنانکه سید بن طاوس علیه الرحمه در کشف المحججه نقل نموده است که جماعتی از اصحاب آنسرور سؤال نمودند از ابو بکر و عمر و عثمان حضرت در جواب ایشان کتابتی نوشت در وقتیکه خبر شهادت محمد ابن ابا بکر بآنسرور رسیده بود حضرت کتاب مفصلی بایشان نوشت که جواب سؤال ایشان باشد و بعد از جمله از فرمایشات فرمودند «فمضى نبی اللہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم و قد بلغ ما ارسل به فیالها من مصیبة خصت الاقربین و عمت المؤمنین لم تصابوا بمثلها و لم تعاینوا بعدها مثلها فمضى بسبیلہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم و ترک کتاب اللہ و اهل بیتہ امامین لا یختلفان و اخوین لا یتخاذلان و مجتمعین لا یفترقان و لقد قبض اللہ نبیہ صلی اللہ علیہ و آله و سلم و لانا اولی بالناس منی بقمیصی هذا و ما القی فی روعی و لا عرض فی رأیی ان وجه الناس الی غیری فلما ابطنوا عنا بالولاية لهممهم و تثبط الانصار و هم انصار اللہ و کتیبۃ الاسلام قالوا اما اذا لم تسلموها لعلی فصاحبنا احق بها من غیره الی ان قال علیہ السلام و لقد کان سعد لما رای الناس یبایعون ابا بکر نادى ایها الناس انی و اللہ ما اردتها حتی رایتمک تصرفونها عن علی علیہ السلام و لا ابایعکم حتی یبایع علی و لعلی لا افعل و ان بایع الی آخره» حاصل فرمان آن سید اتقیا آنکه چون پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم از دنیا رحلت نمود و حال آنکه تبلیغ نمود بتمام آنچه مبعوث بآن شد چه بسیار عظیم بود مصیبت او که مخصوص باقرباء آن حضرت بود و عموم داشت مصیبت او از برای مؤمنین و مصیبتی بخلق مثل آن نرسیده بود و بعد هم معاینه نخواهد نمود بمثل آن مصیبت پس بسبیل قرب جوار الهی پیوسته و حال آنکه واگذاشت کتاب خدا و اهل بیت خود را اما مانی که هرگز مخالف نمیباشند و دو برادر که یکدیگر را منخول نخواهند نمود و هر دو باهم جمعند و جدا نخواهند شد و بتحقیق که حقتعالی قبض روح پیغمبر خود نمود و هرآینه من اولی و سزاوارتر بودم بمردم در امر خلافت و نزدیک تر بود خلافت بمن از پیراهن بدن خودم و القا کرده نشد در قلب من و عارض نشد در رای من و روی مردم و عموم ناس بغیر من خواهد بود پس زمانی که مردم اهل نفاق تقاعد نمودند از من بولایت و خلافت و مرا مؤخر داشتند بجهت قصدها و کینه ها و حسدها که در دل ایشان بود و برگردانیدند و نشانند انصار را از ولایت و خلافت من و حال آنکه ایشان انصار اللہ بودند و کتیبه لشکر اسلام بودند پس انصار

بایشان گفتند آگاه باشید حال که امر خلافت را بعلي بن ابی طالب تسلیم ننمایند پس صاحب ما که سعد بن عباده باشد سزاوارتر است بامر خلافت از دیگران تا آنکه بعد از جمله کلام جان فزاي خود فرمود که چون سعد بن عباده دید که مردم بیعت مینمایند بای بکر ندا در داد که ایها الناس قسم بخدا که من اراده خلافت نداشتم تا آنکه دیدم که شما میخواهید برگردانید آنرا از علي بن ابیطالب بسوی غیر او و من بیعت شما نمیکنم تا آنکه بیعت نماید علی بن ابی طالب علیه السلام و بجهة خاطر علی بیعت شما نمیکنم اگرچه علي بن ابیطالب هم بیعت مینماید یعنی بقهر و غلبه مولف گوید که کلام شریف حضرت امیر علیه السلام نص است بر اینکه انصار اراده خلافت نداشتند مگر بعد از اینکه دیدند که قوم منافقین میخواهند خلافت را دور کنند از اهل بیت لهذا متصدی شدند که خلافت نوعی بشود که دیگران بر آن مسلط نشوند و فقرات منقوله از قضیه سقیفه و مکالمات انصار و مهاجرین با یکدیگر چنانکه ذکر میشود اشعار بآن دارد و محمد بن جریر الطبری الشافعی در کتاب مواهب خود ذکر نموده که ابو علقمه سئوال نمود از سعد بن عباده که مردم میل کردند بیعت ابی بکر تو چرا داخل نمیشوی بر بیعت او گفت دور شو از من بخدا قسم که شنیدیم از حضرت سید رسل که میفرمود بعد از موت من گمراه خواهند شد مردم بر هوای نفس و برمیگردند بر اعقاب خودشان پس حق در آن وقت با علي خواهد بود و کتاب خدا در دست او است با احدی بیعت مکن مگر با علی ابن ابیطالب علیه السلام ابو علقمه میگوید که گفتم بسعد بن عباده آیا شنید این خبر و حدیث را از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم احدی غیر از تو سعد بن عباده گفت بلی قومیکه در قلوب ایشان بغضها و کینها بود ابو علقمه گفت بسعد بن عباده گفتم بلکه این سخن تو از بابت منازعه تو با نفس تو است که چون امر خلافت از برای تو نشده است و مردم مالک آن شدند حال این سخنان میگوئی سعد بن عباده از برای او قسم خورد که من مقصود نداشتم خلافت را و اراده او را هم نکرده بودم و اگر قوم با علی بن ابی طالب علیه السلام بیعت میکردند اول کسیکه بیعت میکرد با او هرآینه من بودم و ابن الاثیر فی الکامل گفته است که بعد از اختلاف اصحاب سقیفه که ابو بکر گفته بود که «منا الامراء و منکم الوزراء فقالت الانصار او بعضهم لا نبايع الا علیا و شیخ ابو السعادات حلی گفته است که بعد از آنکه انصار دیدند که عمر و ابو بکر و ابو عبیده هر یک میل میدهند خلافت را بسوی دیگری اصحاب بر ایشان انکار نمودند باشد انکار و ذکر نمودند تاکیدات پیغمبر را در موارد عدیده و سلام نمودن ایشان بر حضرت امیر بامرة المؤمنین ابو بکر مدعی نسخ آن شد و آن که از پیغمبر شنیدم که خدای تعالی از برای ما اهل بیت اختیار نمود آخرت را و آنکه نبوت و خلافت از برای ما اهل بیت در یکجا جمع نمی شود و شهود خواست در اینکلام خود بکثیری از

منافقین اصحاب صحیفه و عمر و ابو عبیده و اتباع ایشان شهادتی دادند بر آنچه ابو بکر مدعی شد و معلل ساختند بعد از آن کلام خودشان را بقعود علی بن ابی طالب و بنی هاشم بتجهیز نبی صلی الله علیه و آله و سلم و متصدی امر خلافت نخواهد شد بعد از آن انصار گفتند اگر امر چنین است ما راضی بامارت غیر نمی شویم «فمننا امیر و منکم امیر» و نیز شاهد است بر اینمطلب کلام بشر بن سعد انصاری که یکی از عظمای رؤسای انصار بود بحضرت امیر بعد از آن که آن سرور محاجه نمود با قوم در غصب نمودن حق آن سید اتقیا را بشر بن سعد عذرخواهی نمود و بآن حضرت عرض کرد که ما انصار عالم نبودیم که تو منازعه و محاجه با قوم خواهی نمود و حال اگر بیعت واقعه را بخواهیم برهم بزنیم موجب فتنه و فساد خواهد بود و بالجمله ابن ابی الحدید در حکایت سقیفه چنین نقل نموده است که چون بنی هاشم مشغول شدند بتجهیز پیغمبر عباس عم آنحضرت عرض کرد بحضرت امیر بلند کن دست خود را تا با تو بیعت نمایم تا مردم بفهمند که عم پیغمبر با تو بیعت نمود تا دو نفر با تو خلاف نمایند حضرت امیر فرمود آیا طمع کننده در امر خلافت خواهد بود عباس عرض کرد که زود است که خواهی دانست از براء بن عازب چنین نقل نموده اند که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم قبض شد روح او مرا تحیر فروگرفت و حزن و مصیبت بر من غلبه کرد و نگاه می کردم بصورت بنی هاشم و صورتهای قریش و از ایشان تققد و جستجو مینمودم بنظر خودم که ناگاه ابو بکر و عمر مفقود شدند و زمانی نگذشت که شنیدم قوم در سقیفه بابو بکر بیعت نمودند و نگذشت زمانی که دیدم ابا بکر و عمر و ابو عبیده و جماعتی از اصحاب ایشان می آیند و باحدی مرور نمی نمایند مگر آن که او را دعوت بیعت می نمایند و میکشند دست مردم را که اقلا همان مسح نمایند دست ابا بکر را خواه ابا و امتناع داشته باشند از آن خلق یا نداشته باشند و نیز ابن ابی الحدید و غیر او از مورخین و روای عامه از هشام از ابو مخنف و جریر الطبری الشافعی و غیر ایشان چنین نقل نمودند که انصار جمع شدند بر سعد بن عباده و او مریض بود و بردند او را بسوی سقیفه و سعد ابن عباده موعظه و نصیحت نمود قوم خود و سایر انصار را و بعد از حمد و ثنای الهی گفت که ای انصار شما مسابقت در دین اسلام و فضیلت بر سایر طوایف عرب دارید چه آنکه پیغمبر ده سال در میان قوم خود بود و ایشانرا دعوت مینمود بعبادت رحمن و خلع نمودن اوئان ایمان باو نیاوردند مگر قلیلی که نتوانستند حفظ پیغمبر خود نمایند از اعدا و دین او را عزیز دارند تا آن که خداوند شما را مخصوص ساخت باین فضیلت و باین نعمت عظمی که ایمان بخدا و رسول او و اعزاز دین او بشما و جهاد با اعدای او و چشم پیغمبر بشما روشن بود مستقل باشید در امر و محکم باشید بعد از آن انصار همه باو گفتند که ما مخالفت تو نمیکنیم و برخلاف رأی تو عمل نخواهیم نمود و تو با کفایت از برای ما خواهی بود

و از برای صالح مؤمنین رضا و خوشنوی خواهی بود «و قالوا باجمعهم فانك فينا مقنع و لصالح المؤمنین رضا» بعد از آن عمر و ابو بکر و ابو عبیده و متابین ایشان حاضر شدند در سقیفه عمر گفت من در قلب خود تدبیر کلامی کرده ام که آن را انشاء نمایم ابو بکر گفت قدری مهلت بده و صبر کن تا من سخن بگویم بعد تو هر چه میخواهی بگو عمر گفت که ابو بکر در سخنان خود آنچه دلم خواست بیان نمود پس ابو بکر بعد از حمد و ثنای الهی گفت که خدا مبعوث نمود محمد را بسوی خلق تا آنکه مردم عبادت نمایند خدا را و بودند از پیش که سنگ و چوب را عبادت میکردند پس بسیار بزرگ بود بر عرب آنکه ترك نمایند دین آباء خود را پس مخصوص ساخت خداوند مهاجرین از قوم پیغمبر را که تصدیق او نمودند و ایمان باو آوردند و صبر نمودند با او در شدتها و اذیت و همه مردم برخلاف دین او بودند و مهاجرین از قلت جمعیت خود مستوحش نبودند و ایشان اول کسانی بودند که عبادت خدا کردند و ایمان بخدا و رسول آوردند و ایشان قوم و عشیره پیغمبرند و احق الناس و و سزاوارتر از همه مردم هستند بامر خلافت بعد از پیغمبر و کسی با ایشان منازعه نمینماید مگر آنکه ظالم باشد و شما ایگروه انصار کسی انکار فضیلت شما نمی کند در دین و مسابقت شما را در اسلام خدا از شما راضی بود و شما انصار دین خدا و انصار رسول او بودید و خداوند مهاجرت پیغمبر را بسوی شما قرار داد و اکثر ازواج پیغمبر از شماست و اکثر اصحاب او از شما هستند و بعد از مهاجرین کسی در نزد ما افضل از شما انصار نخواهد بود «فبحن الامراء و انتم الوزراء» پس ما امیر باشیم و شما انصار از وزرا باشید که بدون شما مشورتی نشود و بدون شما حکم بامری نشود حباب بن منذر که یکی از انصار بود ندا در داد که ای معشر انصار گوش بحرف این دو جاهل که عمر و ابا بکر و اصحاب او باشند ندهید بدرستی که مردم که مهاجرین باشند در فناء دار شما و در پناه شما و در ظل و سایه شما منزل دارند و نماز نمیخوانند مگر در مسجد شما و خدا را مردم نشناختند مگر بشمشیر شما عبادت نکردند خدا را علانیه مگر در بلاد شما پس مالک امر خودتان شوید و اگر قبول نکنند «فمننا امیر و منهم امیر» عمر گفت هیهات دو شمشیر در یکغلاف جمع نمی شود و عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید بر ایشان و حال آنکه پیغمبر از غیر شما باشد و راضی خواهند بود که امارت از کسی باشد که نبوت در میان ایشان بود و ابتداء امر از ایشان بود لذا بذلك الحجة الظاهرة من ذا یخاصمنا فی سلطان محمد صلی الله علیه و آله و میراثه و نحن اولیائه و عشرته» و ابو بکر در جمله از کلام خود گفت که شما انصار برادران ما هستید در کتاب خدا و شرکاء ما هستید در دین و شما احب ناسید بسوی ما و اکرم ناسید در نزد ما و شما انصار سزاوارترید از رضا بقضاء و تسلیم نمودن بامر خدا و سزاوارترید که حسد نبرید بر ما مهاجرین «و انتم المؤثرون

علی انفسهم حین الخصاصة» و شما بودید که اختیار میکردید تقدم نفوس ایشانرا بر خودتان در زمان تنگدستی و شما سزاوارترید که نقض این امر را بر مهاجرین بدست خودتان نکنید پس بعد از جمله این کلام از ابو بکر و عمر بشیر بن سعد انصاری که یکی از روسای قوم خزرج بود و پسر عم سعد بن عباد بود و با او عداوت و حسد داشت و میل انصار و وجوه قوم را بسوی سعد بن عباد ملاحظه نمود برخاست و گفت ای انصار اگرچه ما از اهل مسابقت و فضیلت در دین اسلام هستیم و ما قصد نداشتیم از جهاد در راه خدا و اسلام خودمان مگر رضای خدا و طاعت پیغمبر را سزاوارتر نیست که ما باین مطلب منت گذاریم بر مردم و قصد عوض داشته باشیم بدرستیکه پیغمبر از قریش است و قوم او احق و سزاوارتر بمیراث او میباشند من با مهاجرین منازعه نمی کنم پس ابو بکر چون مستشعر شد بمیل بعضی از رؤسای انصار که بشر بن سعد باشد ابو بکر برخاست و بر سر پا ایستاد و گفت اینک عمر و ابو عبیده هرکدام را میخواهید بیعت نمائید و من شما را بسوی ایندو نفر دعوت مینمایم و من باین دو نفر راضی هستم و هر دو اهل و سزاوارند از برای خلافت عمر و ابو عبیده گفتند سزاوار نیست از برای احدی از مردم که برتری جویند بر تو «و انت افضل المهاجرین و انت صاحب الغار و خلیفة رسول الله» پس بلند نما دست خودت را تا با تو بیعت نمائیم پس ابو بکر دست خود را بلند نمود ابتداء عمر بیعت نمود با ابو بکر و بعد از آن ابو عبیده متابعت نمود او را و همچنین سالم مولا حذیفه و بعد از آن بشر بن سعد بیعت نمود و حباب بن منذر فریاد برآورد که ای بشر ترا و انداشت بر بیعت کردن با ابو بکر مگر حسد تو بر پسر عم خود سعد بن عباد و اسید بن خضیر که از انصار و رئیس طایفه اوس بود و معاندت داشت با سعد بن عباد دید که یکی از روسای خزرج بیعت کرد او هم بیعت نمود و بعضی از اتباع ایندو قبیله بجهت احترام رئیس خودشان بیعت کردند و مردم برخاسته اختلاف و تشاجر شد بین سعد بن عباد و اتباع او و سایرین و در روایت ابی مخنف چون سعد بن عباد مریض بود در زیر دست و پا واقع شد اصحاب سعد گفتند که سعد مریض است او را اذیت ندهید و گام نزنید عمر فریاد کرد که او را بکشید و آمد بر سر سعد بن عباد و گفت قصد کردم که اعضای تو را درهم شکنم قیس بن سعد برخاست ریش عمر را گرفت و گفت قسم بخدا که اگر یکم از او کم شود دهن ترا میشکنم و دندانهای ترا بحلق تو فرو مینمایم ابو بکر بعمر گفت «مهلا مهلا» یا عمر که اینجا جای رفق و مداراست و تمکین درین مقام بهتر است پس سعد ابن عباد گفت که و الله که اگر قوم من مرا ضعیف نمیکردند هرآینه اقطار عالم را بر تو میبستم و ترا از مدینه بیرون میکردم و بقوم تو ترا ملحق مینمودم و گفت مرا بردارید و بخانه ببرید اصحاب او را برداشته بخانه او بردند و بعد از چند روزی خواستند از او بیعت بگیرند امتناع نمود از بیعت

کردن و اراده نمودند که او را اکراه نمایند در بیعت کردن عمر با پسر عم او مشورت کرد گفت او را واگذارید که بیعت نخواهد کرد تا کشته شود او کشته نمیشود مگر اهل او کشته شوند و اهل او کشته نمیشود مگر قبیله خزرج کشته شود و آن قبیله کشته نمیشود مگر آنکه اوس با ایشان باشد و امر را بر شما فاسد خواهند کرد و همیشه در منازعه بود با اهل بیعت و در جمع ایشان داخل نمیشد و همیشه میگفت که اگر اعوان داشتم با عمر و ابو بکر منازعه میکردم و بهمین طریق بود تا ابو بکر از دنیا رفت تا آنکه در خلافت عمر روزی عمر بر شتری سوار بود و سعد بن عبادہ بر اسب خود نشسته یکدیگر را ملاقات نمودند عمر گفت هیهات یا سعد سعد گفت هیهات یا عمر بعد از آن سعد بعمر گفت که قسم بخدا مجاورت نکردم احدیرا که مبعوض تر باشد بسوی من از تو و اصحاب تو و بعد از آن درنگ نمود و بجانب شام رفت و با اشاره عمر خالد بن ولید با یک نفر دیگر در بعضی از طرق شام او را بقتل آوردند و دو تیر باو زدند و منتشر ساختند که جن سعد بن عبادہ را بقتل آورد و این بیت را میخواندند

قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عبادہ

و رمیناه بسهمین فلم نخط فؤادہ

و بیعت نمود نه با ابا بکر و نه با عمر تا آنکه کشته شد و ابن ابی الحدید نقل کرده که چون مردم با ابا بکر بیعت کردند بنی تیم افتخار نمودند و عامه و جل انصار شك نداشتند که علی بن ابی طالب علیه السلام صاحب امر خواهد بود بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فضل بن عباس گفت ای معشر قریش و ای بنی تیم شما خلاف کردید نبوت و ما اهل بیت نبوت بودیم نه شما و نیز ابن ابی الحدید از محمد بن جریر الطبری الشافعی نقل نمود که چون ابو بکر قرار داد با انصار موازرت و تساوی در امور را که امارت از ایشان و وزارت از انصار و مقاسمه نمود امر را و چون قسمت بیت المال نمود در میان مهاجرین و انصار از برای زنان مهاجرین نیز قسمت گرفت تا آنکه فرستاد بسوی امراة از بنی عدی بن نجار قسمتی را که حامل آن زید بن ثابت بود آئزن گفت این چه چیز است گفت قسمت گرفت ابو بکر از برای زنان این قسمت تو است که از برای تو فرستاده آن زن گفت آیا مرا رشوه میدهید از جهة دین من که مرا برگردانید قسم بخدا قبول نخواهم نمود پس رد نمود قسمت ابو بکر را مولف گوید اینجمله از اخباریست که در خصوص واقعه سقیفه علما و فضلا و ثقاة عامه نقل نموده اند و او را مقرون بصواب و محقق دانسته اند و اخبار علماء خاصه و موثقین روایات ایشان مشتمل بر مضامین این اخبار مذکوره و زیادتی هم دارد الا آنکه اکتفا نمودیم در مقام نقل بهمان اخبار مسلمه که خود علماء عامه و فضلالی ایشان که غشوه گرفته است ابصار و اسماع ایشانرا در همه مسائل امامت و اگر شیعه را دلیل بر بطلان خلافت هولاء المنافقین ضالین نباشد مگر همین واقعه سقیفه هرآینه بس است ایشانرا اولاً آنکه

خود رسوائی و فضیحت اینواقعہ بنحوستکه ما اهل اسلام از رسوائی و فضیحت و انفعال نمیتوانیم که در نزد اهل ملل و مذاهب امتان پیغمبران گذشته سر خود را بلند نمائیم چه آنکه اگر ادنی بزرگی یا ادنی عالمی در قریه پستی از قریه های عالم از دنیا برود اهل آنقریه و نواحی آن اجتماع مینمایند در تغسیل و تجهیز و برداشتن جسد او را از زمین و بقدر حال خود مراسم تعزیه او را برپا میدارند و در سدد تسلیه اهل بیت او برمیآیند و مهما امکن اهل بیت او را بهمان منوال او بکار وامیدارند و در صدد اصلاح و تمشیت امور ایشان برمی آیند و حال پیغمبر باین عظمت و جلال و مرتبه عظمی عند الله سبحانه و تعالی که از اولو العزم انبیاء و سید رسل و افضل موجودات در عالم امکان و خاتم پیغمبران که نبوت از جانب حضرت رب العزة باو ختم شده است و بعد از او پیغمبری از جانب خدا بسوی خلاق بعث نمیشود و این همه زحمت که در راه خدا کشید و چه جهادها با اعدای دین از کفار و مشرکین و بت پرستان و یهود و نصاری و سایر ملل در راه خدا و اطاعت او کرده بود و چه قدر صدمات بر وجود اقدس او رسید از بدو بعثت تا زمان هجرت و از هجرت تا زمان رحلت و چه قدر رؤف و رحیم بود بر امت که صغار و یتامی و اراامل و مساکین ایشان را مقدم میداشت بر اهل بیت خود و بر جان خود مقدم میداشت تمام امت را و خداوند در حق او شهادت داد بقوله تعالی حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ و همچو وجود مطهر مقدس از میان مردم برود و مصیبت او محیط شده بتمام عالم امکان خصوصا بر اهل بیت او جسد اطهر او را بگذارند و هنوز تغسیل و تجهیز او تمام نشده و دفن نشده جماعتی از منافقین و دشمنان دین مبین بنای بی شرمی و بی حیائی را گذاشته و خلاف حرمت پیغمبر و سید رسل نمودند و قلب اهل بیت او که خداوند شهادتی داد بعصمت و طهارت ایشان و خواص مؤمنان از امت او را شکستند و هنوز آب غسل از بدن مطهر آنسید کاینات جاری بوده است و از جریان انقطاع نیافته و هنوز اشک دیدگان اهل بیت و خواص اصحاب از صفحات و جوه ایشان تمام جاری نشده بود که رفتند در فکر دنیاداری و ریاست و سلطنت و ظلم بر اهل بیت او بنا گذاشتند و مانند سباع و درندگان از یکدیگر میربائیدند سلطنت الهی را که خداوند در حق اهل بیت او مقرر فرمود و یکدیگر را بوعد و وعید از وزارت و امارت و مساوات در اموال و امور حکومت تسکین میدادند و این حکایت غیر از رسوائی اهل اسلام چیز دیگر نخواهد بود اگر کسی ادنی شعور و بصیرتی داشته باشد و اندک تاملی نماید باید از خجلت و غصه بزمین فرورود فضلا از آنکه بعد ازین زندگانی نماید و یا مخاصمه نماید باین حکایت شنیعه بر علماء حقه الا آنکه علماء عامه متابعت خلفاء جور نمودند مانند سادات و موالی خودشان و جلاباب حیا را از خود سلب نموده مانند اشتر ماده آواز برآوردند و از شناعت و فضاحت واقعه منفعل نشدند

و تبعاً لانتهم الظالمون مکابره نمایند با علمای حقه حشر غلامان علی با علی حشر غلامان عمر با عمر و ثانیاً بآنکه تمام احتجاج عمر و ابو بکر در این قضیه بتصدیق همه علمای ایشان که این اخبار همه را آنها نقل نموده اند آن بود که بر انصار غلبه نمودند و محاجه کردند با ایشان که ما اقرباء رسولیم و میراث او بما میرسد و شما اجانب و بعید و دور هستید و طایفه او نیستید و حق سلطنت آن حضرت از ماست و ما اولی بمیراث او خواهیم بود و این قول ابی بکر است که ما مهاجرین قوم و عشیره پیغمبریم و بعد از او سزاوارتر از همه ما هستیم بامر خلافت و بعد از پیغمبر کسی با ایشان منازعه نمینماید مگر ظالم و این قول عمر بن الخطابست که در جواب انصار گفت که عرب راضی نمیشوند که شما امیر باشید و حال آنکه پیغمبر از غیر شما باشد و راضی خواهند بود که امارت از کسی باشد که نبوت در میات ایشان بود و ابتداء امر از ایشان بود «لنا بذلك الحجة الظاهرة من ذا يخاصمنا في سلطان محمد صلى الله عليه وآله وسلم و ميراثه و نحن اوليائه و عشيرته» و حال اگر باقرار و اعتقاد با مکر و حيله ایشان که باینکلمات غلبه کردند بر انصار پس اهلبيت آنحضرت اولی و احق و سزاوارتر بودند بلکه معین و متحمم بود این امر خلافت از برای ایشان و میراث پیغمبر که سلطنت محمدیه و خلافت الهیه باشد با وجود اهل بیت او که از اهل عصمت و اصطفاء و برگزیده خلاق عالمیان بودند بنص آیه تطهیر مخصوص ایشان و میراث ایشان بود و این حجة ظاهره و بینه تامه بود از برای اهلبيت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پس عمر و ابو بکر باقرار خود ظلم و ستم نمودند بر اهلبيت رسالت و طهارت و حق مخصوص که ارث الهی ایشان بود از دست ایشان گرفتند و خود ابن ابی الحدید در بعضی از کلمات خود میگوید که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود «وا عجباً ان تكون الخلافة بالصحابة و لا- تكون بالصحابة و القرابة» و شعری نیز باینمعنی از آنحضرت روایت کرده است که فرمود

فان كنت في الشورى ملكت امورهم

فكيف بهذا و المشيرون غيب *** و ان كنت بالقربى حججت خصومهم فغيرك اولى بالنبي و اقرب

و ابن ابی الحدید در شرح اینکلام حضرت گفته که مقصود آنسرور عمر و ابا بکر و کنایه بایشانست در آنچه کردند و ثالثاً بآنکه واقعه سقیفه من البداية الى النهاية بنحو مذکور که نقل شد از خود علماء مخالفین مضامین آن مبتنی بر تغلب و اجحاف و ظلم و تعدیست یعنی مضامین آن با علی صوت خود ندا میکنند که بناء امر بر غلبه نمودن و حيله کردن و تعدی و ظلم نمودن است چه آنکه متضمن است که هر يك از انصار و مهاجرین میخواستند تقدم بجويند بر دیگری و آنرا طرفین تمکین نکردند تا آنکه گفتند «منا امیر و منکم امیر» عمر در جواب ایشان گفت هیهات دو شمشیر در يك غلاف جمع نمیشود و بعضی از انصار که حباب بن منذر باشد فریاد برآورد که گوش بحرف این دو جاهل ندهید و مخاصمه در میان ایشان بطول انجامید بالاخره ابو بکر وعده وزارت بانصار داد و گفت «نحن الامراء

و انتم الوزرآء» و وعده داد بانصار بمساوات در اموال و مشورت در امور و تطمیع نمود انصار را باین امور مذکوره و باین حيله جمعی از انصار را ساکت نمود و نیز میل نمودن بعضی از انصار بمهاجرین چون بشر ابن سعید که یکی از رؤسای خزرج بود و همچنین مثل اسید ابن خصیر که رئیس طایفه اوس بود و رضا شدند ایشان بیعت با ابو بکر بجهة بغض و کینه ایشان با سعد بن عبادہ چنانکه صریح همین کلمات منقولہ از ابن ابی الحدید و غیر او از روای و علماء و مورخین عامه است و بیعت اتباع ایشان بابا بکر جهة متابعت رئیس خودشان و معاندہ با سعد بن عبادہ بود دیگر تغلب و مکر و حيله علاوه تر ازین چه خواهد شد و نیز بعد از اجتماع هولاء المعاندین بر بیعت ابو بکر و ازدحام ایشان که سعد بن عبادہ مریض بوده و قدری صدمه باورسید ازین جماعت انصار منادی از اصحاب او ندا کرد که سعد بن عبادہ را اذیت ننمائید بپامال نمودن عمر فریاد کرد که بکشید سعد را و خود عمر بر بالای سر سعد بن عبادہ آمد و گفت استخوانهای تو را درهم می شکنم پسر سعد ریش عمر را گرفته و مشاجرہ ایشان با یکدیگر و مفسدہ بین اصحاب سعد بن عبادہ و عمر دیگر کدام تغلب و ظلم از این بالاتر خواهد شد و نیز در فقرہ همین قضیه است که عمر میگوید در هنگام رفتن من و ابو بکر بسوی سقیفہ در بین راه تدبیر کلامی کرده بودم که من عنوان کلام را با قوم بنمایم نه ابو بکر و در حین مخاطبه ابو بکر مرا مانع شد و نگذاشت که من سخن بگویم ولی آنچه دلخواه من بود تکلم نمود دیگر کدام هوای نفس ازین ظاهرتر خواهد بود و بالجمله اشتغال این قضیه سقیفہ بتغلبات و تدبیرات و مکر و حيله و تزویر و ظلم و جور کافیس در بطلان او و حاجت بدلیل دیگر نخواهد بود در باطل بودن خلافت ابو بکر و عمر و نیز مولف گوید که معلوم میشود از این قضیه سقیفہ بنحویکه نقل شد از مخالفین آنکه تدبیر ابو بکر زیاده بود از عمر و حيله او اشد بود بجهة آنکه عمر تدبیر کلام کرده بود که عنوان مکالمه با انصار را عمر بنماید و ابو بکر او را ابتداء مانع از سخن گفتن شد و سرش این بود که ابو بکر میدانست که عمر فظ غلیظ القلب درشت خو بود و از عهده انصار و مخاصمه ایشان بنحو ملایمت که گول بزند انصار را و فریب بدهد ایشانرا برنمیآمد و نمیتوانست غلبه نمود بر ایشان مگر بصبر و تحمل و مماشات لهذا عمر را ممانعت نمود در مکالمه نمودن و نیز چون غلبه نمودند بر انصار و فریب دادند ایشان را عمر اظهار نموده است غلظت و درشتی را با سعد بن عبادہ و امر بقتل او نمود و پسر سعد ریش عمر را گرفت و دشنام داد بعمر و مخاصمه شدید شد بین عمر و پسر سعد و ابو بکر بطریق نجوی بعمر گفت که ساکت شو که در این مقام ملائمت بهتر از غلظت و درشت خوئی کردنت و گفت باو مهلا- مهلا یا عمر اینجا جای رفق و مدار است و تمکین در این مقام بهتر است و لا یبعد آنکه حدیث وارد از معصوم (ع) که «العمر سیئۃ من سیئات» ابی بکر که ابو بکر اشد

و اضرب بود در غضب نمودن حق حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از عمر بن الخطاب اگرچه حدیث احتمال دیگری نیز دارد و کیف کان الکفر ملة واحدة

المقالة الثانية در تحقیق معنی اجماع و بیان تحقق و عدم تحقق آن در مورد

فبقول اصل اجماع لغة بمعنى تالیف المتفرق است چنانکه نقل از قاموس شده و از این قبیل است قوله تعالى جَمَعَ مَالاً وَعَدَّدَهُ و بمعنی عزم هم آمده است مثل اینکه گفته میشود اجمع زید علی کذا ای عزم علی کذا و بمعنی اتفاق هم آمده است چون قوله تعالى إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ إِيَّاتِهِمْ و بحسب اصطلاح نقل شد از معنی اخیر که مطلق اتفاق باشد بسوی اتفاق خاص که مصطلح علیه علمای عامه و خاصه است و مقصود در مقام همان بیان معنی اجماعست بطریق عامه اما بطریق خاصه پس معنی آن محقق است در محل خود در علم اصول و خارج از مقصد کتابست و حاصل معنی اجماع در نزد مخالفین چنانکه محققین از فضلاء ایشان تصریح نمودند چون غزالی و بیضاوی و فخر رازی و آمدی و حاجبی و عضدی و قاضی ابو بکر و نظام و غیر ایشان از جمهور علما مخالفین آنکه اجماع را بچند قسم تعریف کرده اند جمعی از ایشان تعریف کردند آنرا که اجماع بحسب اصطلاح «عبارة عن اتفاق امة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فِي امْرِ دِينِي فِي عَصْرِ مِنَ الْعَصْرِ» و جمعی دیگر تعریف نموده اند که «الاجماع اتفاق علماء امة عصر محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى امْرِ مِنْ امْرِ الدِّينِ» و بعضی از ایشان تعریف کرده اند اجماع را که آن «عبارة عن اتفاق اهل الحل و العقد من امة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فِي عَصْرِ عَلِيٍّ حَكْمَ وَقَعَةِ مِنَ الْوَقَائِعِ» و بعضی از جمهور تعریف کردند «بانه عبارة عن اتفاق مجتهدی العصر علی امر دینی فی وقت» و قاضی ابی بکر تعریف کرده است «بانه عبارة عن اتفاق جميع الامة علي امر» و از این تعاریف ظاهر میشود اعتبار امور چندی در تحقق اجماع که بدون آن اجماع تحقق نخواهد یافت اول آنکه شرطست در تحقق اجماع اتفاق جمیع مجتهدین و یا اتفاق جمیع اهل الحل و العقد که مراد اتفاق رؤسا باشد از اهل علم از مجتهدین و امراء عساكر و رؤسای قوم و بزرگان عشیره و ظاهر آنستکه مراد بعلماء مجتهدین در نزد ایشان کسانی باشند که معتبر باشد قول ایشان در نقل حدیث و روایات و سماع احکام از نبی و از این جهة است که اصحاب نبی را جمیعا از اهل اجتهاد میدانند و همچنین زوجات نبی را نیز از اهل اجتهاد میدانند مانند عایشه و امثال او را اگرچه ظاهر جمله از تعاریف مذکوره که انه عبارة عن اتفاق امة محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ که جمع مضافست و افاده عموم میکند آنستکه معتبر اتفاق تمام امت است چه از علماء و چه از عوام و همچنین صریح تعریف قاضی ابو بکر بانه عبارة عن اتفاق جميع الامة آنکه عوام هم داخل در مجمعین باشند دویم آنکه باید آن اتفاق از روی رضا و اختیار باشد نه از روی قهر و غلبه و کراهت و اضطراب و خوف سیم آنکه باید آن اتفاق در وقت واحد و عصر واحد باشد بمعنی آنکه در زمان واحد مخالفی در آن امر مجمع

علیه نباشد پس اگر مخالفی در مجمع علیه در زمانی پیدا شد تا زمان او منقرض نشود اجماع تحقق نخواهد یافت و بعد از موت او اجماع محقق خواهد شد نه در زمان حیوة او مادامیکه مخالف بر مجمع علیه است و این شرط که وحدة عصر و زمان و اتحاد وقت است در تحقق اجماع ظاهر بلکه صریح اکثر تعاریف ایشان است چهارم آنکه اجماع و اتفاق ایشان در آن امر مشروطست که بر امر دینی باشد و لا جهة هواء نفس و میل و جور و اجحاف و تعدی و ظلم در او راه نیابد و الا آن امر دینی نخواهد بود و اجماع و اتفاق ایشان لا یضر و لا ینفع بلکه یضر و لا ینفع خواهد بود و نیز اختلاف نمودند علماء عامه در امکان اجماع و استحاله آن جماعتی قائل شدند باستحاله آن عقلا و جماعتی قائل شده اند باستحاله آن عاده و جماعتی قائل شده اند بامکان آن عقلا و عاده و لکن علم بتحقیق آنرا ممتنع دانسته اند و جماعتی قائل شده اند بامکان و وقوع و علم بتحقیق آن را و لکن انکار نموده اند حجیت او را و لکن مشهور بین جمهور حجیت اجماع است و آنرا عمده دلیل خود میدانند از برای اثبات خلافت ابو بکر و کیف کان آنچه ذکر شد از تعاریف مذکوره از برای اجماع در نزد علماء عامه که آن مشترك و متفق علیه بین جمیع ایشانست آنست که شرط است در تحقق اجماع و حجیت آن امور اربعه اول آن که اتفاق از همه مجتهدین و فضلا و علما و امرآء عساكر و رؤسای قوم باشد دویم آنکه باید آن اتفاق از روی رضا و اختیار باشد نه از روی قهر و غلبه و اضطراب و خوف از اعدا سیم آن که باید آن اتفاق در وقت واحد و زمان واحد باشد چهارم آن که اتفاق در امر دینی باشد نه از روی هوای نفس و تشهی و عصبیت و حب ریاست و جاه و حب سلطنت و جمهور علماء عامه میگویند که اجماع باین معنی تحقق یافت در خلافت ابا بکر باجماع و اتفاق همه علما و مجتهدین و فضلائی از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم و امرآء عساكر و رؤسا و بزرگان قوم که اهل حل و عقداند در وقت واحد و عصر واحد که بعد از رحلت نبی باشد و خلافت هم از امور دینیه است محقق شد در حق ابو بکر و علماء شیعه منکرند این مطلب را و میگویند هیچ يك از شروط اربعه محقق نشد در خلافت ابا بکر نه اتفاق اهل حل و عقد بتفصیل مذکور و نه سایر شروط بلکه خلافت ابو بکر و عمر و عثمان و اتباع ایشان از روی غصبیت حق آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و ظلم و عدوان و عصبیت و عناد و محض حب ریاست و سلطنت و هواء نفس و متابعت شیطان رجیم بود و ثبوت اینمطلب در نزد ایشان باخبار متواتره قطعیه بلکه بضرورت مذهب ایشان از اهل بیت عصمت و طهارت تقرر و ثبوت یافته است و لکن بجهة الزام بر خصم و اتمام حجت بر ایشان آنرا ثابت مینمائیم بطریقه عامه بنحویکه خودشان از روایت و مورخین ایشان نقل نموده اند و علماء ایشان در کتب خودشان مذکور داشتند فنقول مستعینا بالله اول کسیکه

مخالف مر این اجماع بود سعد بن عباد و اتباع او بودند در یوم سقیفه چنانکه تفصیل آن گذشت در ضمن بیان کیفیت واقعه سقیفه که عمر امر بقتل او نمود و مشاجره شد میان عمر و پسر سعد بن عباد تا آنکه بعد از چند روزی خواستند از او بیعت بگیرند امتناع نمود و قبول بیعت نکرد چون دیدند که جبر کردن او را بیعت موجب مفسده است خود عمر و ابو بکر بمشورت بعضی از رؤسای آل خزرج که بشر بن سعد بود و معاند با سعد بن عباد بود مصلحت در سکوت از او دیدند و ابن عبد البر که یکی از اعظام علماء عامه است در کتاب استیعاب و ابن حجر عسقلانی که از متعصبین علماء عامه است در کتاب معرفة الصحابه و ابو مخنف و ابن ابی الحدید نقل کرده اند که سعد بن عباد بیعت نکرد هیچیک از ابو بکر و عمر را و قادر نبودند ایشان بر الزام نمودن سعد بن عباد تا آن که زمان خلافت عمر بن الخطاب رسید و در یكروزی عمر از بازار میگذشت نظرش بسعد بن عباد افتاد و باو گفت یا داخل شو یا آنکه ازین بلد خارج شو سعد بن عباد گفت حرام است بر من ماندن در بلدیکه تو امیر آن باشی پس از مدینه بیرون رفت بجانب شام در نزد بعضی از قبیله خود که در نواحی شام داشت تا آنکه در پشت بعضی از بساتین او را تیر زدند و صاحب روضة الصفا که از مورخین معتبر در نزد علماء عامه است گفته است که سعد بن عباد بیعت نکرد ابو بکر را تا آن که در جانب شام بتحریک بعضی از عظماء کشته شد بلادری در تاریخ خود نقل نموده که عمر بن الخطاب اشاره بسوی خالد بن ولید و محمد بن مسلم نمود بقتل سعد بن عباد پس هر یک تیری بر او زدند و در اذهان مردم دادند که جن او را کشت بجهة خاطر عمر و اینشعر را بلسان جن ساختند

قد قتلنا سید الخزرج سعد بن عباده *** و رمیناه بسهمین فلم نخط فؤاده

پس ثابت شد بتصدیق علما و روایات و مورخین عامه که سعد بن عباد بیعت نکرد تا از دنیا بیرون رفت یا کشته شده نه بیعت ابا بکر را اختیار کرد نه بیعت عمر را و این سعد بن عباد هم از فضیلات اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم و هم از امراء عساکر بود و هم از عظماء رؤسای خزرج و او و اتباع او داخل در آن بیعت نشدند مخالف دویم مر بیعت ابو بکر را ابو سفیان بود که یکی از عظماء و رؤسای قریش و بنی امیه بود قاضی روزبهان و ابن ابی الحدید نقل نمودند که ابو سفیان در زمان وفات پیغمبر حاضر نبود و بعد از چند روزی وارد مدینه شد سؤال از واقعه نمود گفتند ابو بکر متصدی خلافت شد گفت «ارضیتم یا بنی عبد مناف ان یلی علیکم تیمی» بخدا قسم که پر مینمایم وادی را از لشکر و پر مینمایم مدینه را از لشکر بر محاربه ابی فصیل (1) یعنی ابو بکر و این فتنه ایست که خاموش نمینماید %

ص: 110

1- قال الجزری كانوا یکنون بابی الفصیل عن ابی بکر لقرب البکر بالفصیل یعنی بکر بالفتح که شتر جوان اول سن است نزدیک بفصیل است که بچه شتر باشد و در کلام بعضی آنکه ابی فصیل کنیه ابی بکر است چه آنکه فصیل ولد ناقه را گویند و وجه تسمیه ابو بکر بابی فصیل بجهت آن بود که شغل و منصب او در میان قریش در بعضی از ازمینه چرانیدن بچه شتران بود و فی کلام بعضی اهل اللغة ابو بکر ابن ابی قحافه ولد عام الفیل بثلاث سنین و کان اسمه عبد العزی که اسم بت و صنم است و کنیه او در جاهلیت ابا فصیل پس نامیده شد در اسلام بعبد الله و کنیه داده شد بابی بکر (منه) %%%%

او را مگر خون ریزی و بروایت دیگر ابن ابی الحدید از ابو بکر بن احمد ابن عمر بن عبد العزیز آنکه ابی سفیانرا پیغمبر فرستاده بود بسوی بعضی از نواحی بجهة جمع زکوة چون برگشت و امر خلافت را منعکس دید این کلمات گفت و چون عمر و ابا بکر شنیدند مقالات او را با یکدیگر مشورت کردند در اسکات نمودن ابو سفیان مصلحت چنان دیدند که آنچه بیت المال از زکوة در نزد او جمع شده واگذار باو نمایند و پیسرش معاویه ابن ابی سفیان وعده حکومت و ایالت دادند تا آنکه ابو سفیانرا ساکت نمودند سیم ابی قحافه پدر ابو بکر بود این حجر که یکی از عظام متعصبین در میان عامه است در کتاب صواعق نقل نموده که ابو قحافه در زمان استخلاف مردم ابو بکر را در طایف بود و چون خبر خلافت ابو بکر بسمع او رسید تعجب کرد و گفت آیا مردم از قریش و غیر ایشان باوراضی شدند گفتند بلی پس گفت ابو بکر قوت یافت در امر خلافت باعانت قریش بجهة بغض و عداوت ایشان با علی بن ابی طالب علیه السلام و بروایت دیگر سؤال کرد که چرا مردم ابو بکر را اختیار کردند گفتند باو بجهة کبر سن او گفت من که اسن و بزرگتر از ابو بکر بودم پس باید مرا خلیفه نمایند و در بعضی از روایات چنانکه از احتجاج نقل نمودند آنست که چون امر خلافت با ابو بکر مستقر شد نوشت پیدر خود ابی قحافه در طایف و عنوان کتابت او این بود من خلیفة رسول الله ابی بکر الی ابیه قحافه اما بعد فان الناس قد تراضوا بی فانا الیوم خلیفة الله فلو قدمت علینا لکان احسن بک» حاصل مضمون آن که از خلیفه رسول الله ابی بکر بسوی پدر خود ابی قحافه اما بعد پس بدرستی که مردم راضی شدند بمن و من امروز خلیفه خدا میباشم در روی زمین پس اگر بجانب ما بیائی از برای تو بهتر خواهد بود چون اینکتاب بابی قحافه رسید و بر مضمون آن مطلع شد از آورنده کاغذ سؤال نمود که چه مانع شد ایشانرا از علی بن ابی ایطالب علیه السلام گفت بجهة کم سن بودن آن حضرت و اسن بودن ابو بکر از او ابی قحافه گفت اگر امر خلافت بملاحظه کبر سن و بزرگی در سن است پس من احقم بخلافت از ابو بکر و بتحقیق که ظلم کردند بر علی بن ایطالب و حال آن که پیغمبر ما را امر کرد به بیعت نمودن بعلی بن ایطالب علیه السلام و بعد از آن نوشت ابی قحافه از برای ابو بکر و حاصل مضمون آن که من ابی قحافه الی ابی بکر پس بتحقیق که رسید بمن کتابت تو پس یافتم من او را از کتاب احمق که بعضی از آن مناقض با بعض دیگر است یکدفعه عنوان کردی که من خلیفة رسول الله و دفعه دیگر خلیفة الله

و دفعه ثالث که مردم جمع شدند و بمن راضی شدند پس امر را بخود مشتبه منما و داخل نکن خودت را در امری که مشکل باشد خروج تو از آن در فردا و آخر آن منجر ندامت و ملامت نفس باشد در روز جزا چه آن که از برای امور محل دخول و خروجی خواهد بود که تو خودت میدانی که اهل بیت و سزاوار چه کس خواهد بود و او اولویت دارد بر تو و خدا را مراقب باش و آنرا منع ننما از صاحب امر و اگر امروز آنرا ترك نمائی اسلم خواهد بود از برای تو چهارم حباب بن منذر بود در یوم سقیفه که یکی از وجوه انصار و اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم بود و در روز سقیفه فریاد میکرد که ای گروه انصار گوش ندهید بحرف ایندو جاهل که ابو بکر و عمر باشند و مضمون اینفقره را از حباب بن منذر جماعتی از علماء عامه نقل نموده اند چون طبری شافعی و ابن ابی الحدید و ابی مخنف پنجم عباس بن عبد المطلب عم نبی صلی الله علیه و آله و سلم که از بزرگان قوم و رؤسای از اصحاب نبی بود و ابن ابی الحدید و غیر از او بچند سند از برآء بن عاذب نقل نمودند که عباس بابو بکر گفت که اگر بواسطه رسول خدا طلب نمودی امر خلافت را که تو از قریش و ذوی القربای پیغمبر بودی پس حق ما را اخذ نمودی از روی ظلم چه آنکه اقربا و رحم پیغمبر ما هستیم نه تو و اگر باتفاق مؤمنین و اجماع مسلمین مستحق خلافت شدی و نحن منهم یعنی ما هم از ایشان هستیم و بدون رضا و مشورت ما این امر را مرتکب شدی و ما کراهت داریم بتو و راضی بخلافت تو نیستیم و بروایت دیگر از ابن ابی الحدید آنکه اگر بسبب ایمان واجب شد امر خلافت بر تو پس لازم نخواهد شد خلافت بر تو زیرا که ما هم از مؤمنین هستیم و راضی بخلافت تو نیستیم ششم عبد الله بن عباس که از مجتهدین اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم و افضل علماء قریش است و معارضه ابن عباس با عمر بن الخطاب و حکایات الزامات او مر عمر را معروفست ابن ابی الحدید بسند خود از پسر خلیفه ثانی عبد الله بن عمر نقل نموده است که عمر روزی بعبد الله بن عباس گفت که میدانی که چه امر مانع شد از اینکه خلافت را واگذار بشما بنی هاشم بکنند ابن عباس گفت نه عمر گفت که کراهت داشتند قریش که جمع نمایند از برای شما رسالت و خلافت را تا آنکه یکباره مردم را پایمال کنید پس قریش از برای خود تدبیر کردند و رأی درستی از برای خود اختیار کردند ابن عباس بعمر گفت آیا خلیفه غضب خود را از من دور می نماید تا جواب این حرف را بشنود عمر گفت مأذونی آنچه میخواهی بگو ابن عباس گفت اما آنچه گفتمی که قریش از برای خود تدبیر کردند این خلاف فرمان حضرت پروردگار است که میفرماید وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ یعنی پروردگار تو آنچه اراده میفرماید خلق میکند و اختیار میفرماید آنچه را که میخواهد و از برای عباد اختیاری در آن نخواهد بود پس اگر اختیار قریش مطابق با اختیار خدا نباشد پس باطل است و اما آنکه گفتمی قریش نخواستند

که جمع شود در ما خلافت و رسالت پس حقتعالی حال آنجماعت را در قرآن بیان فرموده است بقوله تعالی کرهوا ما أنزل الله فأحبط أعمالهم یعنی اینها قومی هستند که کراحت دارند آنچه را که خدا نازل فرموده است پس اعمال ایشان حبط و باطل شد اما آنکه گفتی که اگر رسالت و خلافت در ما جمع میشد ما مردم را پامال مینمودیم چنین نیست زیرا که اگر ما بخلافت بر مردم تعدی میکردیم بقرابت با حضرت رسول هم میتوانستیم این تعدی بنمائیم و لیکن خلق بنی هاشم مشتق از خلق حضرت رسولست که خداوند در حق او فرمود إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ و نیز به پیغمبر فرمود وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ عمر گفت هموار باش یابن عباس که دلهای شما پر از غش و مکر است در امر قریش و کینه که هرگز زایل نمیشود ابن عباس گفت ایخلیفه هموار باش و دلهای بنی هاشم را نسبت بغش مده زیرا که خدا دلهای ایشان را منزه فرمود از هر عیب و غش و آیه تطهیر در شأن ایشان نازل فرموده بقوله تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا اما آنکه گفتی که کینه شما قریش و عداوت شما در دل ما هست چگونه کینه نداشته باشد کسی که حق او را غصب کرده باشند و در دست دیگران به بیند عمر گفت ای پسر عباس مکررا میشنوم که میگوئی این خلافت را از روی حسد و ظلم از ما گرفتند ابن عباس گفت که شیطان حسد برد بر آدم و او را از بهشت بیرون کرد و ما فرزندان آدمیم و حسد بر ما بسیار میبرند و تو میدانی که صاحب اینحق کیست پس گفت ای خلیفه آیا حجت نمیگیرند عرب بر عجم که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم از ماست و ما بهتریم از شما و قریش دعوی فضیلت میکند بر سایر عرب که رسولخدا از ماست پس ما نیز بر سایر قریش این حجة را خواهیم داشت عمر گفت الحال برخیز و بخانه خود برو چون ابن عباس برخاست و روانه شد عمر صدا کرد ای آنکه میروی بدرستیکه من با هرچه از تو صادر شود دست از رعایت حق تو برنمیدارم ابن عباس رو بعقب کرد و گفت مرا بر تو و بر همه مسلمانان حق عظیمیست بسبب رسول خدا هرکه آن حق را رعایت کند بهره خود را حفظ کرده است و هرکه ضایع کند آنرا بهره خودش را باطل کرده است اینرا گفت و بیرون رفت عمر بحاضران گفت مرحبا ابن عباس را که هرگز ندیدم که مباحثه و معارضه کند با کسی مگر آنکه بر او غالب آید مؤلف گوید فضل و علم ابن عباس اظهر از آنست که عمر بن الخطاب تعریف او نماید و مغلوب شدن عمر از مباحثه ابن عباس حکایتی ندارد و لکن آنچه حکایت دارد جرئت ابن عباس بود باین مکالمات در حضور جمعی با عمر بن الخطاب چه آنکه عمر زیاد فظ غلیظ القلب درشت خوی بدسیرت بود و آنچه نجات داد ابن عباس را از غضب او همان اذن گرفتن ابن عباس بود ابتداء که جواب سخنان او را از روی حق بگوید و عمر هم او را ابتداء مأذون ساخت لهذا اظهار

غضب نمود و حجت الهی را ابن عباس بر او اظهار داشت تا عذاب او مضاعف شود هفتم زبیر بود که یکی از روسای قوم و بزرگ قریش بود و معارضه زبیر با عمر و ابا بکر و دشنام دادن هر یک مر دیگر را و امتناع نمودن زبیر از بیعت با ابا بکر اظهر من الشمس است و جمیع روایات عامه و علماء ایشان نقل نمودند که زبیر شمشیر خود را کشید که مدافعه نماید با عمر و ابو بکر که بقهر و غلبه شمشیر را از دست او گرفتند و بر سنگ زدند و بروایتی بعمر گفت ای پسر ضحاک اگر این جماعت طاغیان و منافقین که بر اطراف تو جمع شدند نبودند تو نمیتوانستی که شمشیر را از دست من بگیری عمر باو گفت که تو اسم ضحاک را میبری در میان مردم زبیر گفت صهاک کیست نبود مگر زن زانیه که جد تو نفیل با او زنا کرد و از او پدر تو خطاب بعمل آمد مؤلف گوید که صهاک چنانکه اهل تواریخ نقل نمودند جاریه حبشیه بود از عبد المطلب و نفیل که جد عمر باشد با او زنا کرد و از او نطفه خطاب که پدر عمر باشد بعمل آمد و چون قریش فهمیدند آن را و مطلع شدند و عبد المطلب دید امر بدین منوالست آنجاریه را از حرم خود اخراج نمود و واگذار نمود به نفیل و از او خطاب متولد شد و از خطاب عمر که مسمی شده است بخلیفه که از انجب نجبای روی زمین متولد شد و کلیبی که از روایات رجال علماء عامه است در کتاب مثالب خود نقل نموده که «صهاک کانت امة حبشیه وقع علیها عبد العزی فولدت منها نفیل جد عمر بن الخطاب» و فضل بن روزبهان که از متعصبین علماء عامه است از این نسب عذرخواهی نموده است که در زمان جاهلیت این نکاح متعارف بوده است مؤلف گوید «الفضل ما شهدت به الاعداء» و همین مفاخرت بس است در نسب از برای خلیفه و این توجیه روزبهان هم لایق ریش نحس او خواهد بود هشتم فضل بن عباس که مانند برادر خود از فضلا و مجتهدین اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم بود ابن ابی الحدید بسند خود از ابن بکار نقل نمود که چون مردم بیعت نمودند بابو بکر بنو تیم که طایفه ابو بکر بودند مفاخرت کردند و حال آنکه عامه مهاجرین و انصار شك نداشتند که صاحب امر بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی ابن ابی طالب علیه السلام خواهد بود فضل ابن عباس گفت ای معشر قریش و ای بنی تیم شما اخذ خلافت به نبوت و قرابت نمودید و آن حق ما بود نه حق شما و حسد بردید و کینه ورزیدید بصاحب اختیار ما علی بن ابیطالب و این ابیات را ابن ابی الحدید از بنی هاشم نقل نمود و بروایت دیگر از عباس عم پیغمبر نقل نمود که انشاء نمود این ابیات را

ما کنت احسب هذا الامر منحرفا

جبریل عون له بالغسل و الکفن *** من فیه ما فی جمیع الناس کلهم و لیس فی الناس ما فیه من الحسن

من ذا الذی ردکم عنه فنعرفه *** ها ان بیعتکم من اول الفتن

و در بعضی از نسخ من اعظم

نهم قیس ابن سعد است که از بزرگان انصار و شجاع و دلیر و عظیم الجثه بود و رسول خدا باو منصب سیافی داده بود و در اصحاب مسمی بود بسیاف رسول الله که بسیاری از امور لشکر و غیر آن رجوع باو بود صاحب کتاب سیر الصحابه که از عظماء مورخین عامه است بسند خود از ابان بن تغلب نقل نموده است که بعد از اینکه ابو بکر بمسند خلافت نشست دوازده نفر از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم که شش نفر آنها از مهاجرین و شش نفر از انصار بودند انکار نمودند بر او و احتجاجات نمودند بر او واحدا بعد با آنچه حضرت رسول در حق علی بن ابی طالب فرموده از فضایل و مناقب و اختصاص آنسرور بمنصب خلافت تا آن که قیس بن سعد ابن عباده برخاست و بعد از حمد و ثنای الهی «قال یا ابا بکر اتق الله و لا تکن اول من ظلم المحمد و اردد هذا الامر الی من هو احق به منک» بعد از آن شروع نمود قیس بن سعد بذکر فضایل و معجزات حضرت امیر از رد شمس و سایر فضایل مختصه بآن سرور و ابن عباس روایت کرده است که ما در نزد ابی بکر بعد از خلافت او نشسته بودیم ناگاه دیدیم که خالد با جماعتی که از جانب ابو بکر مأمور بسمتی بودند برگشت و بر گردن او آهنی از سنگ آسیا پیچیده شده و غل کرده بر گردن اوست و بسیار غضبناک بود بر ابو بکر که من از طایف برگشته بودم در بین راه علی بن ابی طالب اینعمود را بر گردن من انداخته و بروایت دیگر از ارشاد القلوب و خرایج نقل شده است که چون خالد با جماعتی از اتباع خود از مدینه خارج شدند بآنجانبی که از جانب ابو بکر مأمور بودند خالد دید که علی بن ابی طالب در بعضی از مزارع خود مشغولست و از دست او نیست و در دست خالد هم عمودی بود از آهن بلند نمود آنرا که فرود آورد بر سر مبارک حضرت اسد الله الغالب آن عمود را از دست او گرفته قلاده نمودند بدست یداللهی خود و بر گردن آنملعون انداختند و آنملعون با حالت تباه بمدینه برگشت بنزد ابو بکر و شکایت آن حضرت را بخلیفه نمود و عمر و ابو بکر در فکر فروماندند پس طلب نمودند قیس بن سعد را و او از اشد ناس بود در قوت و در زمان خود بعد از علی بن ابی طالب علیه السلام و سیاف رسول خدا بود چون قیس حاضر شد باو گفتند که اینقلاده را از گردن خالد بردار گفت چرا خالد او را از گردن خود بر نمیدارد و حال آن که او ستاره لشکر شماسست و شمشیر شماسست بر دشمنان شما و من قادر بر آن نیستم عمر حکم نمود بقیس که باید او را رها نمائی از گردن خالد قیس امتناع نمود بعد ابو بکر امر نمود بقیس بآنچه عمر امر نموده بود قیس امتناع نمود و گفت علاج این امر با حدادین و آهنگران میباشد چون آنها را حاضر کردند گفتند که ممکن نیست رهانیدن اینقلاده را مگر بآتش و در اینهلاکت خالد خواهد بود ابو بکر در غضب شد و بقیس گفت قسم بخدا که تو قادری بر برداشتن

اینقلاده و لیکن کوتاهی مینمائی بجهة خاطر امام خود علی بن ابی طالب ابو الحسن پس قیس در غضب شد و گفت هرگز من بتو بیعت نکردم بقلب و لسان خود و حجتی و عذری از برای من نخواهد بود بعد از واقعه یوم غدیر از عهد خدا و رسول او در حق علی بن ابی طالب علیه السلام پس توبه نما از گناهی که نمودی از غضب نمودن حق علی بن ابی طالب و امر را واگذار نما بکسی که او سزاوارتر از تو است و در مکان او نشست و تسمیه خود را کردی باسمى که خدا و رسول خدا از برای او قرار دادند و مرا سرزنش مینمائی که او مولای من است قسم بخدا که او مولای من و مولای تو و مولای جمیع مؤمنین است و بعد از آن غلظت و درشتی بسیار نمود بابابکر و جامه خود را تکانیده و از مجلس بیرون رفت و ابو بکر پیشیمان شد از غضب خود بر قیس زیرا که هنوز ابتدای امر خلافت او بود که مبدا غلظت قول او سبب شود از برای فتنه و خالد چند روزی میگشت در مدینه و قلاعه در گردن او بود تا آنکه خبر دادند بابابکر و عمر که حضرت امیر از مزرعه خود برگشته عمر و ابا بکر و جماعتی از اتباع خودشان از مهاجرین و انصار خالد را برداشته بخدمت حضرت امیر آوردند و التماس زیادی بحضرت نمودند حضرت امتناع فرمودند بالاخره قسم دادند آن حضرترا بخداوند علی اعلی و بحضرت سید المرسلین مگر آنکه رحم فرمائی بر خالد و عرض کردند بآنسرور که اینقلاده را رها نمی کند از گردن خالد مگر کسی که بیک دست خود قلع باب خیبر نمود او را پشت سر خود انداخت و او را جسر نموده در خندق بدست خود که لشکر اسلام بر روی او عبور نمودند و چون اینقسم را یاد کردند بجهة شدت حیائی که آنسرور داشت دست خود را بلند نمود و خالد را پیش کشید و آنطوق گردن او را مانند آهن که در دست حضرت داود علیه السلام نرم و لین بود بهمین نحو قطعه قطعه جدا نمود و در دفعه اول چون یکقطعه از آهن برداشت خالد گفت آه یا امیر المؤمنین حضرت فرمود که اینلفظ را الان گفتمی و لکن با کراهت قلبی و اگر نمیگفتمی در دفعه ثالثه جان تو با قطعات آهن بیرون می آمد یعنی از ترس جان خود اقرار بامارت من نمودی و لکن قلب تو پر از نفاق و حسد است پس قطعه قطعه آهن را مانند موم قطع می نمود از گردن خالد و مردم مشغول به تکبیر شدند و تعجب میکردند از قوت دست یداللهی آن حضرت پس برگشتند بمنزل خود شاکرین و ابو بکر گفت تعجب نکنید اینقوت را از ابو الحسن زیرا که در روز خیبر در خدمت حضرت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بودم دیدم بعد از فتح خیبر رسولخدا تبسم فرمودند و بعد گریه کردند از سبب آن سؤال نمودم فرمودند که خنده بجهة فرح و خوشحالی قلع نمودن علی بن ابی طالب بود باب خیبر را و گریه جهت آن بود که حضرت امیر قلع باب خیبر نموده در حالتیکه سه روز بود که روزه داشته و افطار ننموده مگر بآب خالص و اگر افطار مینمود بطعام هرآینه قلع مینمود باب خیبر

را با سور و بنیان آن مؤلف گوید حقیر اینروایت را از بحار نقل نمودم و روایت طولانیست و مضمون آنرا ملخص و بقدر حاجت نقل نمودم و مجلسی علیه الرحمه آنرا از طرق اصحاب ما نقل نموده از کتاب ارشاد القلوب و غیر آن و لیکن علماء عامه اگرچه عین اینروایت را نقل نمودند بجهة فضیحت و رسوائی پیشوایان خود بجهة اشتغال آن بر معجزه حضرت امیر علیه السلام و لکن فیروزآبادی و جوهری و میدانی و زمخشری در کتب خودشان جمله از فقرات مشکله اینحدیث را که از مشکلات لغات بود شرح کردند و آن شاهد است بر وجود روایت در کتب ایشان نیز دهم اسامه بن زید است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در زمان رحلت خود او را امیر بر لشکر اسلام نمود و عمر و ابا بکر و تابعین ایشان قریب بچهار هزار نفر را جمع نموده در تحت امارت اسامه ابن زید قرار داده بود و روایات عامه و علما و اهل تواریخ ایشان نقل کردند چون ابن ابی الحدید بچند روایت و بلاذری و صاحب کتاب سیر الصحابه و قاضی القضاة عبد الجبار در کتاب مغنی و غیر ایشان نقل نموده اند حتی آن که صاحب کتاب سیر الصحابه گفته است که اول خلافتی که در فرموده رسول خدا کردند و از ایشان بظهور رسید خبر اسامه بن زید است که حضرت رسول او را بر اهل سوابق از مهاجرین و غیر ایشان از سر کردگان امیر گردانید و ابا بکر و عمر و عثمان را امر نمود که با او بروند و چون مرض حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سنگین شد مخالفت نموده مراجعت کردند از لشکر اسامه و اسامه حسب الامر روانه شد و اینمطلب بر مسلمانان گران آمد و گفتند رسول خدا هنوز زنده است و ایشان با او مخالفت مینمایند و خلاف امر او را می نمایند پس چه خواهند کرد بعد از وفات او تا آن که روایت کرد که چون ابو بکر بر مسند خلافت نشست عمر بنزد او آمد و گفت الحال باید بهر جا نامه بنویسی و اول بارض مویه باسامة ابن زید و حدیث طولانی است و عمر بن شیبه حدیث را ذکر کرده است و اینحدیث و رسالت را بطرق زیاد از اهل حدیث شنیده ایم و ابو بکر باسامة نوشت که بسم الله الرحمن الرحیم من خلیفة رسول الله ابی بکر الی اسامة بن زید بدانکه مسلمانان بر سر من جمع شدند و امر خود را تقویض بمن نمودند و چون ترا رسول خدا بجنگ مویه فرمان داد و آنرا دانسته ام از اینجها ترا بر نگردانیده ام و الا بر میگرددانیدم که داخل شوی بر آنچه مسلمانان بر آن جمع شده اند از مهاجرین و انصار از بیعت کردن بر من زیرا که اکثر عرب از عهد رسول خدا برگشتند پس داخل شدند در بیعت و آنرا بمن بنویس و برو بجائیکه رسول خدا ترا امر کرده است و نیز از تو خواهش دارم که عمر را رخصت دهی که در نزد من بماند و من پشت خود را باوقوی گردانم و مبادا مغرور شوی بآنچه اهل غفلت گفته اند که ابو بکر لایق خلافت و امامت نخواهد بود و امامت و خلافت را بآنکه لایق است سپردند و ادعای ابو بکر باطل است و امور را بمقتضی ظاهر آنها جاریکن و آنچه در دل تو است آشکارا منما که

لجاجت مایه خصومت است و رأی من از برای تو بهتر است از ظن و گمان تو بعد از اینکه چنین کردی بسوی مقصد برو با برکت خدا و بنویس بسوی من آنچه لازم است برای تقویت تو از تدبیر کار و مؤنه لشکر در کارزار و پیوسته مترصد خبر تو خواهم بود اسامه در جواب او نوشت بسم الله الرحمن الرحيم من اسامة ابن زيد مولي رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الى ابي بكر بن ابي قحافة اما بعد نوشته تو بمن رسید اول تا آخر آنرا مناقض یافتم و قولش را با فعلش متخالف دیدم فسبحان الله من عجيب الغيب عجب دارم از تو که در صدر نامه خود مینویسی من خلیفه رسول الله و خود گواهی میدهی و اقرار مینمائی که مردم تو را خلیفه کردند و ترا نمیرسد که خلیفه مسلمانان باشی زیرا که امر خلافت را بمسلمانان واگذار نمودند که هرکرا بخواهند خلیفه گردانند بلکه امر خلافت موقوفست بنص خدا و رسول او و تو با خود خلاف کرده و بدین خود خیانت ورزیدی چگونه تو خلیفه خواهی بود و حال آنکه رسولخدا ترا در زمره لشکر موته در تحت امر و حکم من قرار داده و واجب نمود بر تو که اطاعت من نمائی و حضرت رسول خلافت را بنام علی ابن ابی طالب علیه السلام تصریح کرد و او بر تو امیر است و ترا روانیست که گردن بلندی نمائی برای خلافت و چگونه چنین نباشد و حال آنکه تو هنوز در تحت امر من میباشی و هنوز ربقه انقیاد و اطاعت من در گردن تو است و همین نامه که تو بمن نوشته بر این مطلب گواهی میدهد که از من خواهش کرده که عمر را مرخص نمایم تا در نزد تو بماند و بامر تو اقدام نماید چه بسیار عجب است امر تو آیا شرم نمیکنی از اینکه تقدم میجوئی در امر خلافت بر کسیکه اهل خلافت و اهل فضل و مستحق آنست و برخلاف رضای حضرت رسول امر را مرتکب مشو و از بدی عاقبت آن و محرومی از ثواب پرهیز نما و کاری مکن که از دیدار رسولخدا با زمانی در روز حشر اکنون تا ترا ممکن و مقدور است شناعت و قباحت را از خود دور گردان بخدا سوگند که تو عهد رسولخدا را شکستی یکی بغصب خلافت که مخصوص علی بن ابی طالب علیه السلام است و حال آنکه او آقای تو است و یکی بعصیان ورزیدن و مخالفت نمودن امر رسولخدا که مرا بر تو امیر گردانید و بخدا سوگند نخواهی مرد مگر پس از پشیمانی و تاسف چون این نامه از اسامة بابوبکر و عمر رسید گفتند ما باید اول در امر دیگران تدبیر نمائیم تا اسامه قدر خود را بداند و آنوقت شروع نمودند بتصرف نمودن فدک و عوالی مؤلف گوید حدیث طولانی بود محل حاجت نقل شد و این حکایت از طرق خاصه مفصل تر از طرق عامه نقل شد من اراد فلیرجع الي کتب الاصحاح یازدهم خالد بن سعید است و این خالد با جماعتی از مهاجرین و انصار که تعداد همه آنها و مکالمات هر یک از آنها بترتیب ذکر میشود از فضلا و علماء و زهاد و اهل ایمان و از اعلام اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم و از بزرگان دین و اسلام و اهل اسرار حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و اعلام مسجد پیغمبر بودند و

بعد

از آنکه منافقین اجتماع نمودند بر ابو بکر و مشاهده نمودند که از روی نفاق و ظلم و عدوان غضب نمودند حق حضرت علی مرتضی صلوات الله علیه را نشستند و با یکدیگر مشاورت نمودند و صلاح دین چنین دیدند که بروند و ابو بکر را از منبر بکشند آمدند بخدمت حضرت امیر استیذان نمایند حضرت ایشانرا ماذون فرمودند که بروند در مسجد با ابو بکر و عمر احتجاج نموده اتمام حجت نمایند و حجت الهی را بر او تمام نمایند و ایشانرا منع فرمود از اینکه مقاتله نمایند و فرمود که شما در مقابل ایشان مانند ملح در طعام و یا کحل در عین میباشید یعنی در قلة عدد و عدم مقاومت با قوم و لکن بروید و بخوانید بر او آنچه شنیدید از رسول خدا تا آكد در حجت باشد بر او و ابلیغ در عذر باشد و عدد اینجماعت را اکثری از اصحاب حدیث از عامه و خاصه دوازده نفر ذکر کرده اند و این روایت را علماء عامه بطریق خودشان از زید بن وهب نقل نموده اند و احمد بن محمد المعروف بالخلیلی النحوی که از عظام روات ایشانست باین لفظ نقل نموده است که روایت اثنی عشری که انکار و مخالفت نمودند بر ابو بکر جلوس او را در مکان رسول الله خبر داده است مرا ابو الحسن بن علی بن نحاس کوفی اسدی که عدل و ثقه در روایات است که این دوازده نفر بصریح کلمات و مقالات خودشان رد نمودند ابو بکر را بجهة آنکه دانسته و شنیده اند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنکه علی بن ابی طالب علیه السلام امیر المؤمنین است و محمد بن جریر الطبری در کتاب مناقب الائمه گفته است بدانکه این حدیث را روایت نمودند شیعه بطریق تواتر و اگر اینحدیث اثنی عشر باخبار ایشان بود ما نقل نمیکردیم زیرا که شیعه متهم در حدیث میباشند و لکن ما این روایت را بطریق روات معتمدین و موثقین که بایشان اطمینان داریم نقل مینمائیم و همچنین جوهری و جرزی در مقام بیان معانی لغات و الفاظ این حدیث باندک اختلافی نقل نموده اند و نیز ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از برآء بن عازب نقل نموده است که بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اجتماع ناس بر ابی بکر دیدم جماعتی را که در شبی با هم نجوی میکردند چون نزدیک بایشان شدم دیدم جماعتی از مهاجرین و انصار را که بنا دارند اجتماع نمایند بر انکار ورد نمودن ابو بکر که باغواء منافقین در مجلس رسول الله نشستند از آن جمله بود مقداد و ابوذر و سلمان و عمار یاسر و عبادة ابن صامت و حذیفة بن الیمان و زبیر بن عوام رفتند بسوی خانه ابی بن کعب و این خبر بگوش ابو بکر و عمر رسید فرستادند بسوی عبیده بن الجراح و مغیره بن شعبه و سؤال نمودند از رأی و تدبیر کار در دفع این فتنه پس مصلحت در آن دیدند که بروند در نزد عباس عم پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و او را تطمیع نمایند بمال و جاه تا آنکه او را یاور و معین خود قرار دهند و باین جهة غلبه نمایند بر علی بن ابی طالب علیه السلام و آن جماعتی که دوستان و هواخواهان آنحضرت میباشند پس این چهار نفر داخل شدند بر عباس و آغاز سخن نمودند و عباس

را تطمیع کردند بآنچه مقصود داشتند و لیکن عباس بینیهای ایشانرا بخاک مالید و بعد از انشاء سخن بابابکر و عمر گفت اگر این امر خلافت را بقربانت پیغمبر طلب نمودید پس آن حق ما بود که غضب کردید و اگر بمؤمنین اخذ نمودید پس ما از مؤمنین میباشیم که راضی بخلافت شما نیستیم و اما آنچه وعده نمودید مرا از نصیب پس آن اگر حق تو است مال خودت باشد ما محتاج بآن نیستیم و اگر از حق مؤمنین خواهد بود پس از برای تو نخواهد بود تصرف نمائی در آن و اگر از حق ماست پس راضی ببعض دون نخواهیم شد و نیز ابن ابی الحدید از ابی الاسود روایت نمود که غضب نمودند بر ابی بکر جماعتی از مهاجرین که ابو بکر بغیر رضای ایشان بر مسند حکومت نشست و نیز از جمهور محدثین و از صحیح بخاری و از صحیح مسلم نقل نموده که وجوه مردم تا ششماه بعد از وفات پیغمبر بعلی بن ابی طالب علیه السلام بود و بالجمله انکار نمودن و مخالفت کردن جماعتی از مهاجرین و انصار بر ابو بکر و احتجاج نمودن ایشان بتفصیلی که ذکر میشود از مسلمات اخبار است بالجمله این جماعت جمع شدند در مسجد و ابو بکر بر منبر نشسته بود خالد بن سعید برخاست و گفت با ابا بکر اتق الله بترس از خدا آیا تو نمیدانی که پیغمبر در یوم بنی قریظه فرمود و حال آنکه تو و ما او را در میان گرفته بودیم که «یا معشر المهاجرین و الانصار اوصیکم بوصیة فاحفظوها الا ان علیا امیرکم من بعدی و خلیفتی فیکم اوصانی بذلک ربی و ربکم» آگاه باشید که اهل بیت من وارث امر من میباشند و قائم بامر امت من میباشند بار خدایا هرکه حفظ نمود وصیت مرا و رعایت اهلیت من نمود او را در آخرت با من محشور فرما و هرکه بدی نمود باهلیت من او را محروم فرما از بهشتی که عرض او آسمان و زمین است عمر برخاست و گفت ساکت شو ای خالد تو کسی نیستی که از اهل مشورت باشی یعنی تو را نمیرسد که نصیحت نمائی خلیفه را خالد گفت بلکه ساکت شو ای پسر خطاب قسم بخدا که تو بلسان غیر خود صحبت مینمائی یعنی شیطان قسم بخدا که قریش میدانند که تو لئیم تری از حسب و بی ادبی و بخیل و جبان در کارزاری و پست طبیعتی و در میان قریش فخری از برای تو نیست پس نشست عمر بن الخطاب و خالد هم نشست دوازدهم سلمان فارسی بود برخاست و فرمود ای ابا بکر بسوی کی مستند میسازی اگر نازلشود بسوی تو قضا و از کی سؤال می نمائی آنچه را که علم باو نداری از احکام خدا و حال آنکه در میان قوم کسی هست که بالاتر و اعلم و افضل از تو است و اقرب بسوی رسولخدا میباشد از تو آیا فراموش نمودی وصیت رسولخدا را در حق او و عنقریب وارد قبر خودت خواهی شد و گناهان تو بر دوش تو بار است و اگر برگردی بسوی حق و امر را واگذار بسوی اهل او نمائی این اسباب نجات تو خواهد بود در روزیکه محتاج بعمل باشی و بتحقیق که شنیدی تو آنچه ما شنیدیم از رسولخدا در حق علی بن ابیطالب علیه السلام و دیدی آنچه ما دیدیم پس خدا

را بخاطر بیاور در نجات نفس خودت و اگر بترسی از خدا معذور خواهی بود سیزدهم ابوذر غفاری برخاست و حمد و ثنای الهی بجا آورد و فرمود «اما بعد یا معشر المهاجرین و الانصار لقد علمتم و علم خیارکم ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال الامر لعلى بعدی ثم للحسن و الحسين ثم فی اهل بیتی من ولد الحسين پس دور انداختید شما کلام پیغمبر خود را و فراموش نمودید عهد او را و متابعت دنیا نمودید و گذاشتید نعیم آخرت را مانند امتان سابقه که کافر شدند بعد از نبی خودشان و تغییر دادند و تبدیل نمودند دین او را طابق النعل بالنعل پس بزودی خواهید بود که بچشید وبال و گناه امر خود را چهاردهم مقداد بن الاسود بود فرمود ای ابو بکر برو و در خانه خود بنشین و بر گناهان و سیئات عمل خود گریه کن زیرا این بهتر است از برای تو در حیوة و ممات تو و برگردان امر را بسوی کسی که خدا و رسول امر را باو قرار دادند و رکون بدنیا ننما و مغرور مشو و فریب مردمان جهال مخور عنقریب است که اجل تو برسد و دنیای تو مضمحل شود پس مرجع امر پروردگار تو خواهد بود با عمل تو و بتحقیق که دانستی که این امر مخصوص بعلى بن ابی طالب است و او صاحب اینحقت بعد از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم و بتحقیق که من نصیحت کردم ترا اگر قبول نصیحت من نمائی پانزدهم بریده اسلمی بود فرمود ای ابا بکر آیا فراموش نمودی یا تعدد داری یا خدعه و حيله مینمائی با نفس خود آیا بخاطر نمی آوری زمانی را که پیغمبر امر فرمود که برویم و بعلى بن ابی طالب سلام نمائیم بامیر المؤمنین و حال آنکه پیغمبر در میان ما بود پس بترس از خدا و نجات ده نفس خود را قبل از آنکه هلاک شوی و واگذار امر را بسوی کسی که احق و سزاوارتر از تو می باشد چشم خود را بلند کن بسوی اینحق که از غیر تو است برگرد و حال آنکه الان قدرت بر رجوع داری بتحقیق که نصیحت کردم ترا و بذل نمودم از برای تو آنچه در نزد من بود اگر قبول نمائی موفق و مسدد خواهی بود شانزدهم عمار بن یاسر بود فرمود ای ابو بکر قرار نده از برای نفس خود حقیرا که خدای عز و جل از برای غیر تو قرار داد و مباش اول کسی که معصیت نموده باشد پیغمبر خدا را و مخالفت او کرده باشد در حق اهلبیت او برگردان حقرا باهلبیت او تا آنکه سبک شود پشت تو و کم شود و زور وبال تو و حال آنکه ملاقات کرده باشی پیغمبر را و او از تو خوشنود باشد هفدهم خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین بود فرمود ای ابا بکر آیا نمیدانی که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم شهادت مرا قبول فرمود به تنهائی و کسیرا در مقام شهادت با من منظم نکرد ابو بکر گفت بلی چنین است خزیمه گفت شاهد میگیرم خدا را که من شنیدم از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود که اهلبیت من حق را از باطل جدا مینمایند و ایشان امامان آنچنانی هستند که اقتداء و متابعت بایشان باید کرده شود هجدهم ابو الهیثم بن التیهان بود فرمود که ای ابا بکر من گواهی میدهم

برسولخدا که برپا نمود علی بن ابی طالب علیه السلام را انصار گفتند که او را برپا نمود مگر بجهة خلافت فرمود «ان اهلیتی نجوم اهل الارض» ایشانرا مقدم بدارید و متابعت نمائید ایشانرا و بر ایشان کسیرا مقدم میدارید نوزدهم سهل بن حنیف بود فرمود که شهادتی میدهم من که پیغمبر فرمود شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر بالای منبر می فرمود امامکم من بعدی علی ابن ابیطالب و هو انصح الناس لامتی» بیستم ابو ایوب الانصاری بود که فرمود «اتقوا الله فی اهل بیت نبیکم» و برگردانید این امر را بسوی ایشان بتحقیقکه شنیدید آنچه ما شنیدیم که پیغمبر در مقام بعد از مقام فرمود که اهل بیت پیغمبر شما احق و سزاوارتر بامر خلافت و امامت هستند از شما بیست و یکم زید بن وهب بود و سخن گفت با ابو بکر و با قوم بآنچه ابو ایوب و اخوان او گفتند در حجت گرفتن بابو بکر و مخاصمه نمودن با او آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده بود که اهل بیت آنحضرت اولی و احق و سزاوارتر بامر خلافت و امامت میباشند از دیگران بیست و دویم عمر و ابن سعید بود فرمود که ای ابو بکر بتحقیقکه میدانی و دانسته که علی بن ابی طالب علیه السلام صاحب این امر است بعد از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم پس امر را بسوی او قرار ده پس بدرستی که این اسلم است از برای نفس تو و بهتر است از برای بلندی اسم تو و اعظم است از برای اجر تو و بتحقیق که من نصیحت کردم اگر قبول نمائی نصیحت مرا بیست و سیم عبد الله بن مسعود بود گفت با ابو بکر و اتباع او از منافقین مثل مقاله و مکالمه بعضی از اخوان خود که ذکر شده مشتمل بر تهدید از عذاب و ترغیب بسوی ثواب چنانکه بعضی تعداد نمودند بیست و چهارم عثمان بن حنیف انصاری بود که گفت شنیدم که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اهل بیت من نجوم ارض و نور زمینند پس مقدم نشوید بر ایشان و ایشانرا مقدم بدارید که ایشان ولی بر حقند بعد از من و ولایت امور با ایشانست بعد از من پس شخصی برخاست و عرض کرد یا رسول الله کدام يك از اهل بیت تو سزاوارتر باین امرند فرمود علی بن ابی طالب اولاد او علیهم السلام بیست و پنجم ابی ابن کعب بود و مکالمه نمود با قوم و با ابا بکر مانند کلمات سابقه پس ابو بکر از منبر بزیر آمد و بعد ازینحکایت در خانه خود رفت و تا سه روز بیرون نیامد پس عمر و عثمان و طلحه و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن وقاص و ابو عبیده بن الجراح و سعد بن عمرو بن فضیل با اسلحه و سیوف و شمشیرهای کشیده با اجتماع اعوان خود از منافقین آمدند و ابا بکر را بیرون آوردند و بر منبر بالا برده نشانیدند و با شمشیرهای کشیده رو بجماعت انصار و مهاجرین که اگر ایوم مثل یوم سابق مکالمه نمودید با شمشیرها بطون شما را پاره پاره می نمائیم پس همه خایف شدند و از موت کراهت داشتند و لکن آنچه بسند معتبر صحیح از اصحاب امامیه رضوان الله علیهم نقل شد آنست که حضرت صادق علیه السلام فرمود پس از آنکه عاجز شد ابا بکر از جواب و مبهوت ماند از مکالمات قوم گفت «ولیتکم و لست

بخیرکم اقیلونی اقیلونی» عمر ابن خطاب بابتی بکر گفت پائین بیا از منبر ای لکع حال که نمیتوانی جواب قوم را بگویی چرا در اینمقام نشسته پس بتحقیق که من همت کرده ام که تو را عزل کنم و سالم مولا حذیفه را در مقام تو بنشانم پس ابو بکر از منبر بزیر آمده عمر دست او را گرفته از مسجد بیرون رفته در خانه خود تا سه روز بیرون نیامدند مؤلف گوید لکع بحسب لغة بچند معنی آمده است یکی بمعنی عبد دویمی احمق سیمی ذم یا لکع یعنی عبد و یا احمق و یا مذموم و در مجمع البحرین اینسه معنی را از نهاییه نقل نمود چهارم بمعنی لئیم پنجم بمعنی وسخ و چرك یا مطلق خباثت و از بعض اهل لغة نقل شده که گفته میشود از برای صبی صغیر لکع و در حدیث حضرت مجتبی علیه السلام «قیل له طاب استحمامك فقال له ما تصنع یا لکع یرید صغر العلم و از مصباح المنیر نقل شد یقال للجحش لکع و مراد بجحش ولد حمار الاهلی و الوحشی و اللکیعة الامة اللئیمة و بدون نظر در کلام عمر خطابا لابی بکر یا لکع هر یک از معانی مناسبت دارد علی البدلیه و بادق نظر همه معانی مذکوره در محل و موقع است و اگر کسی شبهه نماید که استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد جایز نخواهد بود جواب آنست که اولاً متکلم باینکلام ملتفت اینخصوصیات و دقایق در کلام از حال او معهود نشده و نبود چنانکه معروف در نزد عامه و خاصه است که خود معترف بود که «کل الناس افقه من عمر حتی مخدرات الحجال» و ثانیاً سلمنا و لکن متعین در مقام یکی از دو معنی اخیر است فلیتدبر و بالجمله تتمه حدیث حضرت فرمودند که تا سه روز بیرون نیامدند و در روز چهارم خالد بن ولید که از مرده شیاطین و مغصیین علی بن ابیطالب علیه السلام بود با هزار نفر و سالم مولا حذیفه با هزار نفر و معاذ بن جبل با هزار نفر و سایر منافقین بر در خانه ابی بکر جمع شدند که مجموعاً اربعة آلاف رجال بودند مؤلف گوید اکثر اینها همان اشخاصی بودند که پیغمبر همه آنها را جمع کرده بود در تحت امارت اسامه قرار داد و با سایر لشگر اسامه مأمور بجهاد شدند و چون عمر و ابو بکر و ابو عبیده تخلف نمودند از جیش اسامه اکثر این منافقین بمتابعت ایشان برگشتند بالجمله فرمودند بعد از اجتماع ایشان ابو بکر را بیرون آوردند عمر در پیش افتاده ابو بکر را بمسجد آوردند و عمر فریاد برآورد که ای اصحاب علی اگر یک نفر از شما تکلم نماید با ابو بکر بآنچه در یوم گذشته تکلم نمود با این شمشیر چشمهای او را بیرون میآورم خالد بن سعید بعمر گفت ای پسر صهاک حبشیه آیا بشمشیر خود ما را ترس میدهید و بجمعیت خود ما را بفرع می آورید بخدا قسم که شمشیرهای ما تیزتر است از شمشیرهای شما و ما اکثر از شما هستیم عند الله اگرچه قلیل العدد باشیم زیرا که حجت خدا در میان ماست و اگر حکم و اطاعت امام من نبود هرآینه شمشیر میکشیدم بر روی تو و اصحاب تو تا آنچه قوه و طاقت داشتیم

در راه خدا جهاد می‌کردم حضرت امیر علیه السلام فرمود «اجلس یا خالد فقد عرف الله مقامك و شكر لك سعيك فجلس» پس سلمان برخاست و گفت الله اكبر الله اكبر شنیدم از پیغمبر و اگر نشنیده باشم گوشه‌هایی من کر شود که فرمود برادر و پسر عم من با قلیل از اصحاب او که در مسجد نشسته باشند و جماعتی از کلاب اهل نار هجوم می‌آورند بر قتل او و اصحاب او و من شك ندارم که آنها شما هستی پس عمر بن خطاب اراده نمود بقتل سلمان آنگاه حضرت امیر برخاسته و گریبان عمر را گرفته بر زمین انداخت و فرمود یا بن صهاك الحبشیه اگر کتاب خدا سبقت نمی‌گرفت و عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی‌بود هر آینه میدانستی که کدام يك از ما اقل عددا و اضعف ناصرا بوده است بعد از آن ملتفت شد بجانب اصحاب خود و فرمود برگردید رحمکم الله بالجمله اینها که ذکر شد از مخالفت اصحاب پیغمبر و وجوه رؤسای اصحاب از مهاجرین و انصار و افاضل و مجتهدین و امراء عساکر که تمکین نکردند بیعت با ابو بکر را و امتناع نمودند از مساعدت کردن با ایشان و انکار نمودند از قبایح و شنايع اعمال ایشان همه را روات علماء عامه بعضی را بالا جمال و بعضی را بالتفصیل متعرض شدند و نیز عمده در مخالفت اجماع با اصحاب سقیفه و منازعه و معارضه با ایشان معارضه و مناصمه نمودن اهلیت و بنی هاشم و خصوص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و ملخص اینمطلب در نزد علماء شیعه و متواتر بلکه ضرورت در نزد اصحاب حدیث مذهب امامیه بنحویست که در کتب اخبار شیعه مفصلا مذکور است که هر که خواهد رجوع نماید و آنچه در کتب و روایات و اهل حدیث از علماء عامه است در اینجا نقل می‌شود «ملخصا الزاما علیهم فنقول مستعینا بالله و متمسکا بحبل ولیه عجل الله فرجه» آنکه جماعت کثیری از علماء عامه بسندهای عدیده چون ابن ابی الحدید و علی بن عبد الکریم که معروف باین الاثیر است و بخاری در صحیح و مسلم در صحیح خود و جوهری در کتاب خود باسناد عدیده و ابن قتیبه که از علماء و مورخین ایشانست در تاریخ خود و ابراهیم بن سعید ثقفی که مقبول القول و مسموع الکلمه است در نزد عامه و بلادری که از محدثین مشهور مخالفین و بسیار هم متعصب در مذهب است و محمد بن جریر طبری و غیر ایشان این مضامین که ذکر میشود نقل کرده اند ابن ابی الحدید گفته است آنچه جمع کثیری از محدثین روایت کرده اند آنستکه حضرت امیر المؤمنین امتناع نمود از بیعت ابی بکر تا آنکه او را باکراه آوردند و زبیر و عباس و پسران عباس و جمیع بنی هاشم امتناع نمودند از بیعت تا آنکه زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد و عمر با گروهی از اتباع خود آمدند و شمشیر زبیر را گرفته و بر سنگ زده شکستند و همه را بجبر آوردند که بیعت با ابی بکر نمایند و علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از وفات پیغمبر میفرمود که اگر چهل نفر از صاحبان عزم که ثابت قدم در جهاد بودند مییافتم هر آینه جهاد می‌کردم و این را

نصر بن مزاحم و بسیاری از اصحاب سیر نقل نموده اند و نیز ابن ابی الحدید گفته است آنچه اکثر از محدثین عامه و اعیان و معتبرین ایشان نقل کرده اند آنستکه علی علیه السلام تا ششماه بیعت نمود و ملازمت خانه خود را اختیار کرد تا حضرت فاطمه صلوات الله و سلامه علیها از دنیا رحلت نمود و از صحیح بخاری و صحیح مسلم نقل نمود که تا حضرت فاطمه (ع) حیوة داشت و جوه ناس بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام بود و بیعت نکرد و مدت حیوة حضرت فاطمه علیها سلام بعد از پدرش شش ماه بود و بعد از آن بیعت نمود و نیز از جوهری و ابن ابی الحدید از جوهری که از ثقات و عدول در مذهب عامه است نقل کرده که گروهی با عمر آمدند مانند اسید بن خضر و سلمة بن سلامة و هجوم آوردند در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام و علی و زبیر را بعنف و جبر بیرون آوردند و شمشیرها از دست ایشان گرفتند و کشیدند بمسجد جانب ابی بکر تا بیعت کردند و نیز از جوهری روایت کرده است که چون ابا بکر بر منبر نشست علی و زبیر با گروه بنی هاشم در خانه حضرت فاطمه (ع) بودند پس عمر آمد بسوی ایشان و گفت بخدائی که جان من در دست اوست بیرون آئید بسوی بیعت یا خانه را با شما میسوزانم پس زبیر با شمشیر برهنه بیرون آمد پس هجوم آوردند و شمشیر از دست او گرفته شکستند و جوهری در روایت دیگر گفته که عمر آمد که آتش بزند در خانه را حضرت فاطمه سلام الله علیها بیرون آمده میگریست و فریاد میکرد پس ابا بکر خالد را با جمعیت بسیاری بمدد عمر فرستاد تا آنکه منافقین هجوم آورده و حضرت امیر را بیرون آوردند و میکشیدند او را بعنف و جبر و مردم در شوارع مدینه جمع شده نظر میکردند و حضرت فاطمه (ع) با زنان بسیاری از هاشمیات و غیر ایشان بیرون آمدند و صدای ولوله و شیون بلند شد و حضرت فاطمه ندا کرد و ابو بکر را گفت خوش زود غارت آوردید بر خانه اهل بیت رسول خدا بخدا سوگند که با تو حرف نخواهم زد تا خدا را ملاقات نمایم ابن ابی الحدید بعد از نقل این حدیث گفت صحیح در نزد من آنست که فاطمه سلام الله علیها از دنیا رفت و غضبناک بود بر ابو بکر و عمر و وصیت کرد که آنها بر او نماز نکنند و این امور نزد اصحاب ما عامه از گناهان صغیره است و نیز ابن ابی الحدید از کتاب محمد بن جریر الطبری و واقدی روایت کرده است که عمر آمد با اسید بن خضیر و سلمة ابن اسلم و جماعتی بدر خانه علی بن ابی طالب علیه السلام و گفت بیرون آئید و الا خانه را بر سر شما میسوزانم و نیز از کتاب غرر نقل نمود از زید بن اسلم که گفت من از آنها بودم که هیزم با عمر برداشتیم و بدر خانه فاطمه رفتیم در وقتی که علی و اصحابش امتناع کردند از بیعت و عمر بفاطمه علیها سلام گفت که بیرون کن هرکه در خانه است و الا میسوزانم خانه را با هرکه در خانه است و در آنوقت علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین و جماعتی از صحابه در آنخانه بود

فاطمه گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی و الله تا بیرون آیند و بیعت کنند و در روایت ابن عبد ربه که از مشاهیر علماء عامه است گفته که علی و عباس در خانه فاطمه نشسته بودند و ابو بکر بعمر حکم کرد که اگر امتناع کنند از آمدن با ایشان قتال کن پس عمر آتش برداشت و آمد خانه را بسوزاند فاطمه (ع) گفت آیا خانه را بر من و فرزندانم میسوزانی گفت بلی و الله تا بیرون آیند و نیز ابن ابی الحدید از کتاب جوهری نقل نموده که بالاخره علی و زبیر را کشیدند و بسوی ابو بکر بردند و بنی هاشم همراه بودند و علی علیه السلام میفرمود که من بنده خدا و برادر رسول اویم چون آن حضرت را بنزد ابا بکر بردند گفت بیعت کن حضرت فرمود من سزاوارترم بخلافت از شما و با شما بیعت نمیکنم و شما اولائید که با من بیعت کنید شما متصرف شدید از انصار بسبب قرابت با حضرت رسول خدا و من نیز بهمان حجت بر شما احتجاج میکنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانکه انصار بحق شما اعتراف نمودند و الا اقرار نمائید که از روی علم و عمد و کینه بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو برندارم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با یکدیگر ساختید امروز از برای او میگیری که فردا او بتو برگرداند بخدا سوگند با او بیعت نمیکنم پس فرمود ای گروه مهاجرین از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانه او بیرون مبرید بسوی خانه های خود و دفع نکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا قسم ای گروه مهاجرین ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده باشد و بداند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنت رسول خدا و امر رعیت را براه تواند برد بخدا قسم که اینها همه در ماهست پس متابعت خواهش نفس مکنید که از حق دور میشوید پس بشر بن سعد که رئیس آل خزرج بود و بجهة معانده با سعد بن عباده بیعت نمود با ابا بکر برخاست و عرض کرد یا علی اگر انصار اینسخن را از تو میشنیدند پیش از بیعت با ابا بکر دو کس بر تو اختلاف نمی کرد مؤلف گوید که در اینروایت مخالفان چنان که خودشان نقل نمودند چنان مولای متقیان اتمام حجت نمود بر این بیدینان که دل سنگ را آب نمود و لیکن عذر بدتر از گناه بشر بن سعید روسیاه را به بینید که علی الظاهر متأثر شده و اقرار بحقیقت حضرت امیر نموده است و لکن بیعت منحوسه منکوسه با ابا بکر را مانع خود قرار داد لعنة الله علیه و علی بیعتی و نیز ابن ابی الحدید نقل نموده است که علی علیه السلام شبها حضرت فاطمه را سوار می نمود و بخانه های انصار میرد و از ایشان طلب یاری می کرد ایشان عذر می آوردند که ایدختر رسول خدا ما با ابا بکر بیعت کردیم و اگر پسر عم تو پیشتر اینسخن میگفت ما از او بدیگری عدول نمی کردیم علی علیه السلام گفت من جسد رسول خدا را در خانه میگذاشتم و پیش از تجهیز او بطلب خلافت میآمدم فاطمه (ع) گفت علی

آنچه کرد خود کرد و آنها کردند کاری که خدا جزای ایشانرا میدهد محمد بن مسلم بن قتیبه که از اعظام علما و مشاهیر مورخین عامه است قصه سقیفه را نقل نمود تا آنکه گفت چون ابا بکر بخلاف نشست خبر باورسید که جمعی تخلف از بیعت کرده اند و در خانه علی جمعشده اند عمر را بجانب ایشان فرستاد و آنها را طلبید چون امتناع کردند عمر هیزم طلبید و گفت بحق آن خدائی که جان عمر در دست اوست یا بیرون میآئید یا خانه را با هرکه در آنست میسوزانم مردم گفتند فاطمه در اینخانه هست گفت هرچند که او باشد می سوزانم پس همه بیرون آمدند علی علیه السلام گفت من قسم یاد کردم که تا قرآنرا جمع ننمایم از خانه بیرون نیایم پس حضرت فاطمه بر در خانه ایستاده و گفت من قومی بی حیاطر و بدکردارتر از شما ندیدم جنازه رسول خدا را در پیش ما گذاشتید و بدون مصلحت ما متوجه غارت خلافت شدید عمر بنزد ابو بکر آمد و گفت علی علیه السلام تخلف از بیعت کرده است چنین او را در خانه میگذاری ابو بکر قنفذ را طلبید و گفت برو و علی را بیاور قنفذ رفت و گفت خلیفه رسول الله تو را میطلبد حضرت فرمود چه زود دروغ بر رسولخدا بستید چون اینخبر را آوردند ابو بکر گریست و گفت برو و بگو امیر المؤمنین تو را میطلبد قنفذ رفت و اینسخن را گفت حضرت فرمود سبحان الله امریرا ادعاء می کند که از او نیست چون قنفذ اینخبر را آورد باز ابو بکر گریه کرد پس عمر برخاسته جمعی را برداشت و بدر خانه فاطمه آمد و در را کوبید چون حضرت فاطمه صدای آنها شنید گریان شد و صدا بلند کرد یا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ما چه کشیدیم بعد از تو از پسر خطاب و پسر ابی قحافه چون مردم صدای گریه آن حضرت را شنیدند گریان برگشتند و نزدیک بود که دلهای ایشان شکافته و جگرهای ایشان پاره پاره شود عمر با جمعی ماندند و علی را بیرون آورده بنزد ابا بکر رسانیدند پس باو گفت بیعت کن علی علیه السلام فرمود اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد گفتند بخدا سوگند که گردنت را میزنیم علی علیه السلام فرمود پس بنده خدا و برادر پیغمبر را خواهید کشت عمر گفت بنده خدا را بلی اما برادر رسول خدا را نه و ابو بکر ساکت بود پس آن حضرت بنزد قبر حضرت رسول رفت و گریان شد و عرض کرد یا بن عم ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی (مؤلف گوید) دنیاپرستان از اهل مدینه اگرچه بعد از مشاهده ظلم بر اهل بیت گریستند و لکن نفاق و دنیاداری ایشان مانع بود که یاری اهل بیت پیغمبر نمایند و نیز آنچه اینروایت متضمن است که ابو بکر دو دفعه گریه کرد بعد از آمدن قنفذ که حضرت امیر فرمود دروغ گفتند و امریرا ادعا مینماید که از او نیست ظاهر این منافق مزور مکار محیل مقصودش آن بود که بهیجان بیاورد غضب مرده و تابعین شیاطین منافقین متمردین را که یکدفعه هجوم آور شوند بر اهل بیت رسالت و غلبه نمایند بر حضرت علی مرتضی و حیل بهتر از این بنظر آن منافق نرسیده

بود فعلا چنان که بهمین تدبیر بشرارت اصحاب منافقین او و عمر غلبه هم نمودند بر حضرت شاه ولایت و از اینجا معلوم میشود که حيله و تدبیر ابی بکر زیاده از عمر بود و نیز معلوم میشود وجه فرمایش حضرت صادق علیه السلام که «ان عمر سیئة من سیئات ابی بکر» و بلادری که از معتبرین روات در مذهب عامه است نقل کرده که چون ابی بکر علی را از برای بیعت طلبید و قبول نکرد عمر آمد و آتشی آورد که خانه را بسوزاند حضرت فاطمه بدر خانه ایستاده بود و گفت ای پسر صهاک خانه مرا بر من میسوزانی گفت آری و اینقوی تر است از آنچه پدر تو آورده است و ابراهیم بن سعید الثقفی که مقبول القول است در نزد ایشان روایت نمود که علی علیه السلام بیعت نکرد تا دید که دود از خانه اش بلند شد و نیز بلادری از ابن عباس روایت کرده که چون علی امتناع نمود از بیعت ابو بکر عمر را فرستاد و گفت بیاورد او را بنهایت عنف و شدت پس چون او را آورد گذشت میان ایشان سخنی پس علی علیه السلام گفت بعمر که بدوش شیر را که نصفش از تو باشد بخدا سوگند که ترا حریص نکرده است بر امارت مگر آن که فردا تو را بر دیگران اختیار کند و نیز ابراهیم ثقفی از زهری نقل نمود که بیعت نکرد علی علیه السلام مگر بعد از ششماه و جرأت بهم نرسانیدند بر او مگر بعد از وفات حضرت فاطمه سلام الله علیها مؤلف گوید که اینجمله اخباری بود که ملخصا و مختصرا از علماء عامه که در کتب روایات و تواریخ ایشان مسطور است و کثیری از اینمقوله اخبار مرویه از طرق عامه را اصحاب کتب ما از ایشان نقل نموده اند که حقیر ذکر نمودم خوفا للطول و الاطناب و بر شخص منصف طالب حق غیر متعصب در مذهب مخفی نیست که مضامین این اخبار و صراحت و ظهور آنها آن که این منافقین در مقام ظلم و عدوان و اذیت و جور و ستم و قهر و غلبه بودند بر بنی هاشم و اهل بیت طاهرین و معانده با خدا و رسول و علی مرتضی نمودند و در کتب اخبار خاصه و روایات شیعه از اخبار متواتره در نزد ایشان از ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین تفصیل این واقعه و کیفیت ظلم ابو بکر و عمر و اتباع ایشان بر بنی هاشم و اهل بیت بخصوص حضرت فاطمه علیها سلام و قهر و غلبه ایشان بر حضرت امیر المؤمنین بنحوی مذکور است باخبار متواتره قطعیه که واقعا مؤمن متدین بشرح حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم را طاقت و تحمل استماع آن نخواهد بود و حقیر را خداوند خود شاهد است که قوة تقریر و تحریر این اخبار بنحوی که مسطور در کتب حقه امامیه رضوان الله علیهم است نبود و لکن تتمه بعضی از اینروایات را که شاهد آنچه در مقام بیان آن هستیم میباشد نقل مینمائیم از آنجمله در آخر روایت احتجاج بعد از ذکر تفصیل کیفیت آوردن حضرت امیر بمسجد با جماعت بنی هاشم و محاجه نمودن حضرت امیر با عمر و ابو بکر رو کرد بمهاجرین و انصار و فرمود یا معشر المهاجرین و الانصار خدا را بخاطر شما میآورم که عهد پیغمبر خود را فراموش ننمائید

در امر خلافت من و بیرون نبرید سلطان محمد را از خانواده اهل بیت او و حق ایشان را بایشان رد نمائید بخدا قسم ای معشر مهاجرین و انصار خدا حکم فرموده است و خدا و رسول او اعلم میباشند و شما همه علم دارید که ما اهل بیت پیغمبر احق و اولی و سزاوارتر بامر خلافت میباشیم از شما و مائیم قاری کتاب خدا و فقیه در دین خدا و عالم بتدبیر در امر رعیت بنحوی که امر خدا و رسول اوست قسم بخدا که آنکس در میان ما خواهد بود نه در میان شما پس متابعت هوآء نفس خود نمائید و حق را باهل او برگرانید بشر بن سعد که از اعوان ابو بکر بود در بدو امر خلافت با جماعتی دیگر از انصار عرض کردند یا علی اگر قبل از این از تو میشنیدیم از تو تخلف نمیورزیدیم و لکن حال را با ابو بکر بیعت کردیم حضرت امیر فرمودند که ای جماعت من پیغمبر را میگذاشتم که جنازه مطهر او بر زمین بماند و او را خاک نسپرده متصدی سلطنت او میشدم و حال آن که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از برای کسی عذری نگذاشت در امر خلافت در یوم غدیر و اتمام حجت نمود بر جمیع خلق بنحویکه از برای گوینده هیچ کلامی و سخنی نگذاشت پس قسم میدهم شما را ای حضار هر که شنید از پیغمبر در روز غدیر که فرموده است «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» برخیزد و شهادتی بدهد زید ابن ارقم میگوید که دوازده نفر از اصحاب بدر برخاستند شهادت دادند که اینکلام را از پیغمبر شنیدیم و من هم حاضر در یوم غدیر بودم و شنیدم همین قول را از پیغمبر و کتمان شهادت خود نمودم از این جهت نور بصر من رفته است و عمیا شده ام مؤلف گوید بدرک اسفل که نور بصر تو رفته است «من كان في هذه اعمى فهو في الآخرة اعمى و اضل سبيلا» و از آنجمله در تفسیر عیاشی بسند معتبر نقل نمود از ابی مقدم عن ابیه عن جده که گفته نیامده است روزی اعظم و شدیدتر از برای ابی طالب علیه السلام از دو یوم اول روزیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت دویم در قضیه سقیفه قسم بخدا که من در پهلوی ابا بکر نشسته بودم که مردم با او بیعت میکردند عمر بابو بکر گفت این بیعتها ثمر ندارد و مادامیکه علی بن ابی طالب بیعت نکرده اینها اراذل ناسند که با تو بیعت میکنند بفرست علی را بیاورند و از او بیعت بگیر ابی بکر قنفذ را فرستاد و گفت برو و بعلی بگو اجب خلیفه رسول الله قنفذ رفت بخدمت حضرت امیر و مقاله ابو بکر را عرض کرد حضرت فرمودند پیغمبر خلیفه غیر از من نگذاشت قنفذ برگشت و جواب آورد ابو بکر گفت برو و بگو اجابت نمازیرا که مردم جمع شدند بر بیعت او و نیستی تو مگر یکی از مسلمین قنفذ دوباره بخدمت آنسرور رسید و حضرت فرمود که پیغمبر بمن وصیت فرموده که در وقتیکه او را بخاک سپردم از خانه خود بیرون نیایم تا قرآنرا جمع نمایم قنفذ برگشت و آنچه حضرت فرموده بود بابا بکر گفت عمر برخاست با جماعتیکه از آنجمله عثمان و

خالد بن ولید و مغیره و ابو عبیده و سالم و قنفذ و من هم با ایشان بودم و ذکر نمود جمله از ماجرای ظلم و عدوان بر حضرت فاطمه سلام الله علیها را و شکستن در خانه حضرت صدیقه طاهره و کشیدن حضرت امیر را بمسجد تا آنکه نظر حضرت امیر بقبر مطهر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم افتاد شنیدم که عرض کرد یابن ام ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی پس عمر بحضرت امیر گفت بیعت کن حضرت فرمودند اگر بیعت نکنم چه خواهید کرد عمر گفت قسم بخدا که گردنت را میزنم حضرت فرمود قسم بخدا که در این هنگام «انا عبد الله المقتول و اخو رسول الله» عمر گفت «اما عبد الله فنعم و اما اخو رسول الله فلا» و سه مرتبه این لفظ را گفت پس خبر عباس رسید بسرعت آمد و بقوم گفت مدارا نمایند با پسر برادر من و از برای شما بر من باشد که بیعت از او بگیرم پس عباس کشید دست حضرت امیر را که قهرا مسح نماید دست ابی بکر را و حضرت غضبناک و متغیر الحال شد و سر خود را بسوی آسمان بلند نمود و شنیدم که سه دفعه فرمود بار خدایا تو میدانی که بیست نفر یاور ثابت قدم نداشتم که در راه تو جهاد نمایم چنانکه در کتاب خود فرموده و ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا ماتین بعد از آن برگشت بمنزل خود و بالجمله اخبار باین مضمون که جماعت کثیره از انصار و مهاجرین و بنی هاشم از فضلا و عدول و رؤسا از اصحاب نبی در ابتداء امر تخلف نمودند از بیعت با ابی بکر و همه ایشان با خود حضرت شاه ولایت محاجه نمودند با ابو بکر و عمر و منافقین در نهایت کثرت است از طرفین خصوصا آنچه نقلشد از روایات عامه که بعضی از آن از باب نمونه در اینمقام سبق ذکر یافت که عدد این اخبار زیاده از حد تواتر که مشترك المضمون بحسب معنی میباشند که متواتر بحسب معنی خواهند بود و نیز دلالت دارند که بالاخره هؤلاء المنافقین چون اتباع ایشان از دنیاپرستان و دشمنان با علی بن ابی طالب علیه السلام جماعت بسیاری بودند که غلبه کردند بظلم و جور و ستم بر حضرت امیر المؤمنین و انصار و اصحاب و آنحضرت هم اگرچه بدو امر محاجه نمودند و لیکن هر یک از آنها را تهدید بقتل نمودند و ترسانیدند و همه اینها عالم بودند که اگر زیاده از این محاجه نمایند کشته خواهند شد لهذا سکوت نمودند اینها که ذکر شد همه حال اهل مدینه از حاضرین امت نبی بودند و این منافقین یوما فیوما در فکر تمهید تقویت کار خود بودند و متصل در صدد تضعیف نمودن حضرت امیر و اصحاب او بودند و اما اطراف مدینه جمله از طوایف اطاعت نمودند ابو بکر را بجهت آنچه مشاهده نموده بودند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در یوم غدیر در حق حضرت امیر المؤمنین مانند مالک بن نویره که رئیس قوم حنیفه بود و اهل حضرموت و حارث ابن سراقه و بنی زبید و ابو بکر خالد بن ولید را با زیاده از چهار هزار نفر از منافقین بمقاتله آنها امر نمود و اسم آنها گذاشتند باهل رده که اینجماعت از دین اسلام برگشتند از آنجمله مالک بن نویره بود در

کتاب فضل بن شاذان از برآء بن عازب نقل شد که مالک بن نویره با جماعتی مشرف شدند در خدمت سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و عرض کرد یا رسول علمنی الایمان حضرت رسول فرمودند شهادتی میدهی به وحدانیت پروردگار و برسات من و صلوة پنج وقت را بجا میآوری و روزه ماه مبارک رمضان بجا میآوری و زکوة مالرا میدهی و حج بیت الله بجا میآوری و دوستی وصی من و اشاره فرمود بدست مبارک خود بجانب علی بن ابیطالب و قتل نفس بجا نمیآوری و خیانت نمیکنی و شرب خمر نمینمائی و بدین من وفات نمائی و حلال مرا حلال بدانی و حرام مرا حرام و اعطاء حق از نفس خود بنمائی از برای ضعیف و قوی و صغیر و کبیر تا آنکه حضرت رسول شرایع اسلام را از برای او شمرده مالک عرض کرد یا رسول الله اعاده بفرما آنچه بمن تعلیم فرمودی زیرا که من فراموشی بسیار دارم حضرت اعاده فرمود آنچه را که بیان فرمودند مالک بانگشت خود میشمرد چون تمام شد برخاست و دامن خود را میکشید و میگفت تعلیم گرفتم ایمانرا برب کعبه چون قدری دور شد حضرت رسول فرمود که هرکه دوستدارد که نظر نماید بسوی مردی از اهل جنة پس نظر نماید باین مرد ابو بکر و عمر برخاسته سرعت رفتند نزد مالک و باو بشارت دادند بجنة از قول رسول خدا مالک گفت بشارت باد بشما بجنة اگر شما نیز شهادتی میدهید بآنچه من شهادت میدهم و شما هم تعلیم گرفتید از پیغمبر آنچه من تعلیم گرفتم و اگر آنچه من شهادتی میدهم شما شهادتی ندهید فلا احسن الله بشارتکما یعنی اگر ایمان نداشته باشید خدا بشما بشارت ببهشت ندهد ابو بکر گفت چنین مگو و انا ابو عایشه زوجة النبی مالک گفت من گفتم آنچه گفتم حاجت شما چه چیز است ابو بکر و عمر گفتند که تو مردی هستی از اهل جنت از برای ما استغفار نما مالک گفت لا غفر الله لکما شما خود را ندیمان پیغمبر میدانید و صاحب شفاعت و از من طلب استغفار میکنید من هرگز از برای شما طلب مغفرت نمیکنم ابو بکر و عمر برگشتند و حزن و اندوه بر صورت آنها ظاهر بود چون حضرت رسول متوجه ایشان شد و فرمود «فی الحق مغضبة» ترجمه آن بفارسی یعنی حرف حق تلخ و موجب غضب است مؤلف گوید در حدیث معتبر است که «المؤمن ينظر بنور الله» مالک بن نویره چون بشهادتی حضرت رسول از اهل جنت و از اهل ایمان بود بفرست ایمان خود دریافت که این دو منافق از اهل ایمان نخواهند بود و حال اینکه قبل از آن عمر و ابو بکر را ندیده لهذا مکالمه نمود با ایشان از روی فطرت ایمان خود و پیغمبر هم تصدیق مالک نمود در آنچه فهمید از ابی بکر و عمر از این جهة فرمود «فی الحق مغضبة» و بالجمله چون حضرت رسول از دنیا رحلت فرمود همین مالک بن نویره داخل مدینه شد که به بیند که چه کس در مقام رسول خدا نشسته دید ابو بکر بر بالای منبر نشسته گفت چه کردی وصی پیغمبر علی بن ابی طالب را که پیغمبر امر فرمود مرا بموالاة او گفتند باو که «الامر یحدث بعد الامر»

مالك گفت هیچ امری حادث نشد مگر آنکه شما خیانت کردید خدا و رسول او را بعد از آن نزدیک منبر رفته و بابو بکر گفت کیست که ترا بر منبر بالا نمود و حال آنکه وصی رسول الله در زیر منبر نشسته است ابو بکر حکم کرد که این اعرابی بوال بر پاشنه پای خود را بیرون کنی قنفذ و خالد برخاسته و پشت گردن باو زدند تا مالك را از مسجد بیرون کردند مالك آمد و بر ناقه خود سوار شد و چند شعر که متضمن بر طعن ابو بکر و عمر بود خواند و رفت ازین جهة ابو بکر خالد بن ولید و جماعتی از مرده و عتاه شیاطین از اصحاب خود را فرستاد بر سر مالك و قوم او و اسم او را گذاشتند که مالك از اهل رده است چون خالد با لشگر فرود آمدند در نزدیکی قوم او دیدند که اینجماعت در وقت مغرب اذان گفتند و نماز خواندند خالد جماعتی از آنها را طلبید گفت ما هم مسلمانیم و شما هم مسلمانید چرا اسلحه برداشتید ما با شما جنگ نداریم باین حيله و تدبیر اسلحه را از ایشان دور نمود و ایشان را خاطر جمعکرد و چون قدری از شب گذشت بر سر مالك و قبیله او هجوم آورد و بمنزل مالك فرود آمد و مالك را بکشت و این مالك زنی داشت که از اجمل نساء طوایف عرب بود او را دستگیر نموده و در آنشب با او زنا کرد و منافقین از لشکر او نسوان آن قبیله را اسیر نمودند و در همان شب با آنها زنا نمودند و اموال ایشانرا بغارت بردند و آنها را اسیر کرده وارد مدینه نمودند چون چشم بعضی از زنان طایفه مالك بقبر منور حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم افتاد فریاد بر آوردند که یا رسول الله ما گناهی نکردیم مگر دوستی وصی تو علی بن ابی طالب و اهلیت تو را قبول کردیم اهل مدینه شوریدند بر ابو بکر و عمر در این قضیه و جماعتی از لشکر اخبار کردند که مالك با اصحاب او اذان گفتند و نماز کردند و اهل رده نبودند لهذا عمر چون خالد را دید تهدید کرد او را که باید قصاص بشوی که مرد مسلمانی را کشته و با زن او زنا کرده خالد بر ابو بکر داخل شد و او را راضی کرد و این مطلب مالك بن نویره یکی از طعنهای بزرگ بر ابو بکر است که علماء و روات بر او طعن زدند و علماء عامه اعتراف نمودند باین قضیه و توجیهاات رکیکه از برای عمل خالد و ابو بکر نمودند که خالد خطا کرد و مستحق قصاص نبود و الحاصل این جمله از اموری بود از اختلافات حال امت بعد از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در خصوص واقعه سقیفه و از آنچه نقل شد واضح شد باشد بیان و وضوح آنکه عمده دلیل عامه عمیا بر خلافة ابو بکر اجماع امت است بزعم فاسد ایشان و حال آنکه هیچ يك از شروط اربعه از برای تحقق این اجماع محقق نشد اما شرط اول که اجماع امت باشد پس محقق شد که خلاف آن اشد از وفاق آنست چه آنکه معنی اجماع اجتماع اهل حل و عقد امت نبی است بر امر دینی در وقت واحد و مراد از اهل حل و عقد معلوم شد که اتفاق مجتهدین و رؤسای قوم و امراء عساکر بود و محقق شد بر تو که افاضل و مجتهدین اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم

که از اعلام مسجد حضرت رسول بودند و همچنین رؤسای قوم مانند عباس و ابو سفیان و غیر ایشان و همچنین امراء عساکر چون اسامه و سعد بن عباده و قیس بن سعد سیاف رسول الله و حباب بن منذر و امثال ایشان و تمام بنو هاشم خصوص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که هر یک محاجه نمودند و خصومت کردند با ابو بکر و عمر و کسیکه مقدم داشت ابو بکر را نبودند مگر جماعتی از منافقین قریش و انصار که اینها و اراذل از اتباع ایشان در آنروز زیاده از چهار هزار نفر بودند چنانکه عمر بابو بکر گفت که بیعت این اراذل مطلبی نیست باید از علی و اصحاب او بیعت بگیری که اینها از مجتهدین اصحاب نبی و افاضل ایشان و اعلام مسجد نبی نبودند و امراء عساکر نبودند بلکه بسیاری از اصحاب نبی همیشه بر عمر و ابو بکر و ابو عبیده و سالم امیر بودند در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و چون غالب از اهل مدینه هم با اسامه رفتند بجانب نواحی شام و متخلفین از لشکر اسامه همین منافقین و اتباع ایشان بودند که بعد از شنیدن خبر فوت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برگشتند و جسد مبارک حضرت رسول را گذاشتند و بنآء فتنه و آشوب را گذاشتند و این فضلاء مؤمنین همه را مغلوب و مقهور نمودند بجهت قلة عدد ایشان و کثرت عدد منافقین چه عدد ایشان بچهل نفر رسیده بود و ایشان در جنب منافقین در آنروز مضمحل بودند و بالجمله اینحال اتفاق ایشان بود که معلوم و محقق شد بر تو که تنازع و تشاجر اصحاب خصوصاً علماء و فضلاء اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم چه قدر محاجه نمودند با عمر و ابو بکر و اختلاف در هیچ امر دینی زیاده از این تصور نمیشد و با این تشاجر و تنازع ادعا می نمایند که قائم شد بر خلافت ابی بکر اجماع و اتفاق امت از اهل حل و عقد و علماء و مجتهدین و فضلاء اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم اما شرط دوم آنکه باید آن اتفاق از روی اختیار باشد نه قهر و غلبه و نه از روی تهدید بقتل و نحو آن و اینمطلب هم واضح شد از نقل همین اخبار منقوله از روایات و علماء عامه که بیعت این اشخاص که محاجه نمودند با ابابکر و عمر از روی جبر و ظلم و عدوان و قهر و غلبه بود البته همه ریاست باطله دنیویه از این قبیل است که بدو امر چند نفر از اشرار موافقت در امری مینمایند و بتدریج قوت در کار ایشان پیدا میشود و تدریجاً مسلط بر خلق میشوند تا آنکه بتلاحق از مننه بقهر و استیلا امر در حق او مستقر میگردد اگرچه ابتداء امر اهل حق بتوانند قدری معارضه نمایند و لکن بعد از استیلا چاره نخواهد بود از برای ایشان مگر اختیار سکوت و ملتزم شدن بگوشه خانه و بخت النصر مثلاً و عبید الله بن زیاد لعنهما الله نیز استیلا بر خلق یافتند بهمین نهج مذکور اما شرط سیم که اتفاق ایشان باید در امر دین باشد نه از روی هوای نفس و حب سلطنت و ریاست پس آنهم واضح شد از همین اخبار منقوله از علماء عامه و روایات ایشان که غرضی نداشتند این منافقین مگر آنکه تصاحب نمایند حق حضرت امیر المؤمنین

علیه السلام را و غرض ایشان حب جاه و سلطنت بود چه آنکه همین الزامات مذکوره از افاضل و مجتهدین اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و خصوص احتجاجات عباس عم حضرت رسول و خصوص الزامات و احتجاجات حضرت امیر بر ابو بکر و عمر و حرکات شنیعه ایشان با بنی هاشم و خصوص با عترت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و خصوص ایداء ایشان بحضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها و خصوص کیفیت کشیدن حضرت امیر بمسجد و تهدید نمودن آن سرور را بقتل چنانکه روایات عامه و کلمات علماء ایشان را نقل نمودیم گذشته از آن خصوصیتی که در مذهب حق امامیه وارد است کفایت خواهد نمود از برای تحقق این مطلب و بر هیچ طفلی مخفی نخواهد بود اغراض فاسده این منافقین «فضلا عن العاقل و العالم» شرط چهارم آنکه باید آن اتفاق در وقت واحد و در زمان واحد باشد و عدم تحقق این شرط و فقدان آن هم بهمین روایات عامه معلوم شد زیرا که خودشان نقل نمودند که سعد بن عباده ابو بکر و عمر را مادام عمر خود بیعت نمود تا آنکه در زمان عمر از مدینه بیرون رفت و بتحریر عمر او را کشتند و خودشان نقل نمودند که بنی هاشم و حضرت امیر تا ششماه بیعت نمودند و در بعضی از روایات ایشان تا حضرت صدیقه طاهره حیوة داشت بیعت نمودند و خودشان نقل نمودند که بریده اسلمی بابو بکر گفت که حرامست در شهری که تو در آن امیری ماندن در آن شهر و از مدینه بیرون رفت و نیز بر فرض بیعت بجبر و کره و جور در هیچ زمانی بیعت محقق نخواهد شد فضلا از آنکه در زمان واحد باشد و شاهد است بر آنچه ذکر شد تصدیق جمله از فضلاء عامه و علماء ایشان مانند ملا سعد و میر سید شریف در شرح مواقف و مقاصد چون دیدند حال اجماع را بدین منوال میر سید شریف گفته است در شرح مواقف که امامت منعقد میشود بیعت و محتاج باجماع اهل حل و عقد نیست و دلیلی هم نداریم که باید تحقق خلافت باجماع اهل حل و عقد بشود بلکه واحد و اثنان از اهل حل و عقد کفایت در ثبوت امامت مینمایند چنانکه کفایت کرده شد در امامت ابی بکر بعقد عمر امامت را از برای ابی بکر و در امامت عثمان بعقد عبد الرحمن امامت را از برای عثمان و شرط نیست اجتماع اهل حل و عقد از هرکسی که در مدینه بودند مؤلف گوید بیچاره میر سید شریف خود تصدیق دارد قول عمر را که گفته است «کل الناس افقه من عمر حتی مخدرات الحجال» و مایه فهم و اجتهاد عمر همین قدر است که خودشان نقل میکنند که عمر در احکام رجوع بافاضل اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم مینمود و گاهی در مکانی می نشست که کسی از اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم بگذرد بر او که از آن حکم را سؤال کند با این احوال اجتهاد یکنفر همچو مجتهد با این فهم و استعداد را کافی می دانند در عقد امامت و مخالفت همه این فضلا از اصحاب نبی را مانند ابن عباس و سلمان و ابوذر و مقداد و ابن مسعود و ذو الشهادتین و خصوص مخالفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

که باتفاق عامه و خاصه پیغمبر فرمود «انا مدینه العلم و علی بابها» مضر بحال این اجماع که ناشی از اجتهاد عمر شد نمیداند واقعا بر فهم سید شریف باید آفرین گفت و یا آنکه گفت «وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ» و شارح مقاصد ملا سعد گفته است که از برای ما دلیلی بر خلافت ابی بکر و جوهی است اول که عمده دلیل است اجماع اهل حل و عقد است و اگرچه از بعضی تردد و توقف نقل شد و بعد از آن در مقام دیگر از کتاب خود چون دید امر اجماع مختل و شرط آن غیر محقق است گفته که امامت منعقد می شود بیعت اهل حل و عقد و رؤسا و در او اتفاق کل شرط نخواهد بود بلکه یک نفر مطاع هم بیعت نماید کفایت خواهد نمود چون قول عمر مر ابو عبیده را که بلند نما دست خود را تا من با تو بیعت نمایم ابو عبیده گفت ابو بکر حاضر است با او بیعت کن پس عمر بیعت کرد با ابی بکر و متابعت نمود او را ابو عبیده و این حاصل کلام ملا سعد است و وارد است بر او آنچه وارد است بر سید شریف علاوه آن که در این دو کلام او تناقض صریح است که از اصاغر طلاب همچو کلامی صادر نمیشود و امام فخر رازی در این مقام کلامی گفته است که از هیچ اسفه سفهاء صادر نمیشود چه آن که گفته است در کتاب نهایة العقول که «لم ینعقد الاجماع علی خلافة ابی بکر فی زمانه بل انما تم انعقادہ بموت سعد بن عبادة و کان ذلك فی خلافة» چه آن که سعد چنان که در اخبار ایشان مسطور است در زمان خلافت عمر بیرون رفت از مدینه بجانب بعضی از نواحی شام و بتحریر عمر خالد بن ولید او را بقتل آورد و این کلام فخر رازی اگر مقصود او اینست که اجماع منعقد نشد بر خلافت ابو بکر پس این مطلب اعترافیست از او ببطلان تمسک ایشان باجماع که عمده دلیل عامه است بر خلافت ابو بکر پس آن مستلزم است بطلان خلافت ابو بکر و عمر هر دو را چه آن که خلافت ابو بکر باطل و بی دلیل است و خلافت عمر هم باستخلاف ابی بکر بود که بیدلیل و باطل بود پس معقول نخواهد بود صحت خلافت فرع با بطلان خلافت اصل و اگر مقصود او آنست که از برای خلافت ابو بکر اجماع منعقد نشد مگر بعد از قتل سعد بن عباده و بعد از قوت ابو بکر و هذا مما یضحک به الثکلی اگرچه از برای خلافت ابو بکر مساکین عامة العمیاء علاجی مگر همین گونه استدلالات فضیحه و متناقضات صریحه چیزی دیگر ندارند که بگویند لکن چه کند بی نوا همین دارد این تمام کلام است در مقاله ثانیه

مقاله نالته در بیان مدرک اجماع و وجه حجیت او و صحت استدلال باو

اشاره

که مستند عامه در حجیت اجماع چه خواهد بود فنقول که علماء عامه استدلال نمودند از برای حجیت اجماع بادلله اربعه از عقل و اجماع و کتاب و سنت

اما العقل

چنان که از آمدی که یکی از فحول علماء و عظمای محققین ایشان است گفته است که خلق کثیر از اهل هر عصری اگر اتفاق نمایند بر حکمی و جزم بآن حکم نمایند و عدد ایشان هم بحد تواتر باشد محال است عادة که خطا

در حکم نمایند و اصابت بحق نمایند جواب از آن اولاً بآنچه تصریح نمودند میر سید شریف و ملا سعد در شرح مواقف و شرح مقاصد باینکه شرط نیست در تحقق اجماع بلوغ مجمعین بحد تواتر و دلیل بر اعتبار این شرط در اجماع نداریم ثانیاً آن که شرط است که این عدد کثیر اتفاق ایشان در آن حکم در مقابل خلاف نباشد خصوصاً اگر در مقابل آنها اعلم و افضل و عدد کثیر باشند و اجماع باین معنی در قضیه سقیفه واقع نشد چه آن که افضل و اکثر از مجتهدین از اصحاب نبی که راسخ در علم و ایمان بودند مخالف مر اتفاق مذکور بودند غایة الامر بعد القهر و الغلبة خوفاً لانفسهم در ظاهر من باب التقیه ساکت شدند چنان که تفصیل آن در مقاله ثانیه گذشت ثالثاً بآن که ملازمه ممنوع است چه آن که بسیار میشود که خلق کثیری که عددشان زیاده از حد تواتر باشد اتفاق بر باطل نمایند مانند اتفاق فلاسفه بر قدم عالم و مانند اتفاق هریک از یهود و نصاری بانه لا نبی بعد موسی او بعد عیسی و مانند اتفاق مجسمه بر آن که خدای تعالی جسم است و مرئی میشود و امثال ذلك

و اما الاجماع چنان که ظاهر استدلال غیر آمدیست از علماء ایشان

گفته اند که اجماع مسلمین است از روی قطع بر حکم بخطا مخالف اجماع یعنی اتفاق همه امت است بر بطلان مقاله شخص مخالف مر اجماع و مقتضی این اجماع حقیقت کلی حکمی است که واقع شده است بر او اجماع جواب از آن اولاً باینکه حجیت اجماع در نزد عامه اجماعی نیست بلکه جماعتی از ایشان چون نظام و جعفر بن حرب انکار نمودند حجیة او را و جماعتی نفی امکان وقوع آن نمودند و جماعتی انکار نمودند حصول علم بآن اجماع را چون فخر رازی و کثیری از علماء شیعه هم بر این مقاله اند یعنی انکار دارند امکان علم بوقوع را چون صاحب معالم و سید عمید الدین و سلطان العلماء و محقق جمال الدین و صاحب کشف القناع و نراقی در مناہج پس اصل دعوی اجماع مسلمین و امکان وقوع آن و حصول علم بآن و حجیت آن و اتفاق ایشان بر تخطئه مخالف اول کلام و اول نزاع است در نزد فریقین بلی مشهور در نزد طرفین حجیت اجماع و امکان علم بوقوع آنست ثانیاً بآن که اجماع در نزد علماء عامه حجت است من حیث الموضوعیه یعنی اجماع من حیث هو و من حیث انه اجماع حجت است و در نزد علماء امامیه حجت است من حیث الکاشفیه یعنی کاشف از رأی و قول معصوم است حجتست لا من حیث هو و اتفاق مسلمین بر حجیة اجماع فی الجملة ثابت نمی کند حجیت اجماع را من حیث کونه اجماعاً چه آن که حجیت کلی اجماع در اینصورت از قبیل اجماع تقییدیست که جهت حجیت او و طریق اعتبار او مختلف است نظیر حجیة خبر واحد و اجماع علما بر وجوب عمل بخبر واحد چه آن که در نزد بعضی حجت است از بابت احتفاف آن بقرائن قطعیه چون سید مرتضی و اتباعه و در نزد بعضی از بابت تعبدیه و ظن خاص و در نزد بعضی از بابت حجیة

ظن مطلق پس مجرد قیام اجماع بر حجیة خبر واحد ثابت نخواهد شد حجیت خبر من حیث کونه خبراً و محل کلام نیز از اینقبیل است چه مجرد اجماع و اتفاق عامه و خاصه بر حجیت اجماع ثابت نمیشود باو حجیت اجماع من حیث کونه اجماعاً و هذا واضح بما لا ستره فیه ثالثاً بآن که ایندلیل تمسک باجماع است در حجیت اجماع و فیه دور و مصادرة بناءً علی القول بحجیة الاجماع من حیث کونه اجماعاً كما هو مذهب العامة دور و مصادرة فافهم فانه دقیق

و اما الكتاب پس تمسک نمودند علماء عامه از برای حجیة اجماع بچند آیه

اشاره

که هر يك را عنوان می کنیم و جواب از او میگوئیم و میگذریم

**اقِقِ الرَّسْمَ وَ لَ مِنْ بَعْدِ
وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْاِلهِ وَ مُنِينَ ذُوْلَهُ
اءتْ مَصِيْرًا**

**آیة اولی قوله فی سورة النساء وَ مَنْ يَش
ا ذَبَّيْن لَهُ الْاَلْهَدَى
ا تَوَلَّى وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ س**

یعنی هرکه مخالفت حضرت رسول نماید بعد از وضوح هدایت و ظاهر شدن حق و تمام شدن حجت و متابعت نماید غیر سبیل مؤمنین را و اگذار مینمائیم او را بسوی کسی که تولى باو نمود من دون الله و لازم مینمائیم او را دخول جهنم و بد جایگاه است جهنم از برای عقوبة اهل عذاب تقریب استدلال آن که سبیل مؤمنین عبارت از اقوال و آراء و فتاوی مؤمنین است و خداوند عالم جمع نموده است در وعید عذاب بین مخالف رسول و متابعت غیر سبیل مؤمنین پس شکی نخواهد بود در حرمت مشاقه با رسول بانفراده پس باید متابعت غیر سبیل مؤمنین هم حرام باشد باستقلاله و انفراده زیرا که اگر ثانی مستقل در افاده حرمت نباشد لازم می آید لغویت کلام و اخراج کلام بر نحو «من سرق و شرب الماء و جب قطع یده» و چون حرام شد اتباع غیر سبیل المؤمنین واجب است اتباع سبیل مؤمنین که متابعت فتاوی و آراء ایشان باشد فثبت المطلوب جواب از آیه و مناقشه در او از وجوه بسیار است از نقض و ابرام از عامه و خاصه و اصحابنا الامامیه در کتب اصول در مبحث اجماع اکثر ایشان متعرض شده اند الا آنکه ما در مقام جواب متعرض میشویم آنچه اقوی و اظهر در نظر است و اتم در مقام جواب است فنقول جواب از آیه اول آن که ظاهر آیه خصوصاً بملاحظه شأن نزول آیه که در شأن ابن ابیرق و مذمت و توبیخ و سرزنش او وارد شد که درعیرا سرقت نمود و کافر و مرتد شد و ملحق شد بمشركین از اهل مکه بعد از آن در مکه دیواریرا سوراخ کرد بجهة سرقت پس دیوار بر روی او افتاده کشته شد و کلبی در شأن نزول او گفته است که از مکه خارج شد بجانب شام در یکی از منازل سرقت نمود بعضی از متاع را و فرار نموده او را گرفته و بر می حجاره مقتول شد بنابراین پس ظاهر آیه آن که کسی که مخالفت حضرت رسول و معانده نماید با او بعد از ظهور و هدایت یعنی ظهور حق و اسلام و تمامیت حجة بثبوت نبوت و رسالت او و متابعت نماید سبیل و طریق مؤمنین را که عبارة از دین اسلام و آئین مسلمین است و اگذار مینمائیم او را بکسانی که تولى آنها را دارند از مشركین و داخل جهنم می نمائیم

او را پس بنابراین آیه دلالت دارد بر وجوب متابعت دین اسلام و طریقه مسلمین و آئین اهل اسلام و بمخالفت هر یک از دو فخره باستقلاله و انفراده مستحق ذم و توبیخ و عذاب خواهد بود یعنی هم بمخالفت حضرت رسول و هم بمخالفت طریق مسلمین که دین اسلام و آئین ایشان باشد از ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم و این معنی ربط بحجیت اجماع و آراء مؤمنین نخواهد داشت دویم آنکه مراد بسبیل مؤمنین معنی حقیقی او نخواهد بود که عبارة از طریق شیئی ایشان باشد بلکه بدلالت اقتضا باید حمل شود بر معنی مجازی او و محتملات مجاز متعدد است اول آنکه سبیل مؤمنین عبارتست از دلیل حکم زیرا که آن سبیل معنویست در وصول بسوی حکم شرعی پس لابد است اول از اعلم بسوی دلیل بوصف دلالت در خارج و بآیه اثبات موضوع دلالت نخواهد شد دوم آنکه و او بسبیل مؤمنین ما صار و آیه مؤمنین یعنی چیزی که سبب و علت است از برای توصیف ایشان باین وصف که ایمان باشد و آن عبارتست از تصدیق بما جاء به النبی سیم آنکه مراد از طریقه و آئین دین اسلام باشد بآنکه سبیل کنایه از مذهب و ملة باشد چنانکه وجه اول از جواب مبني بر این معنی اخیر است و اقرب المجازات بحسب معنی احتمال اخیر ثم احتمال اول ثم احتمال وسط و بهر یک از معانی ثلثه آیه غیر مرتبط بمقصود خصم است و ربطی بحجیت آراء مؤمنین ندارد کما لا یخفی سیم علامه زاد الله فی علو درجاته جواب دادند از آیه باینکه در معطوف علیه که من یشاقق الرسول باشد مبتدی اخذ شده است که عبارت باشد از قوله تعالى مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ و این قید باید مأخوذ شود در معطوف و هو قوله تعالى وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ قضاء لمشاركة المعطوف للمعطوف علیه» پس حاصل معنی این خواهد شد که هر کس مخالفت نماید حضرت رسول را بعد از ظهور حق و تمامیت حجت و متابعت نماید غیر سبیل مؤمنین را بعد از وضوح و معلوم شدن حجت هر آینه مستحق عذاب خواهد بود و بنابراین آیه خارج از مقصود باستدلال خواهد بود چه آنکه مقصود باستدلال حرمت مخالفت آراء مؤمنین است مجردا عن الحجة چه آنکه مقصود اثبات حجیت اجماع است من حیث هو اجماع و الا بعد از قیام حجت خارجی و تبیین حق حاجت باجماع نخواهد بود و مثبت حجیت آراء مؤمنین من حیث کونهم مؤمنین نخواهد بود و بعضی رد نمودند قول او را باینکه دعوی لزوم اشتراك المعطوف للمعطوف علیه در قیود کلام ممنوع است جدا و یا آنکه غیر مسلم در همه قیود است و هذا الايراد غير وجیه چه آنکه با اتحاد فاعل در معطوف و معطوف علیه شبهه نخواهد بود بحسب ظاهر الکلام اشتراکهما فی تمام القیود و فرقیست واضح بین «قولك جاء زيد راکبا و ضرب عمروا و بین قولك ضرب زيد راکبا و جاء عمر» و چه آنکه کلام اول ظهور عرفی دارد بر اینکه مجی زید و ضرب او در حال

رکوبست بخلاف ثانی که ضرب زید در حال رکوب لازم ندارد بحسب فهم عرفی مجی عمرو را در حال رکوب و آیه از قبیل مثال اول است نه ثانی و ما افاد العلامة طاب ثراه فی محله و لا اشکال فیہ چهارم آنکه مراد بمؤمنین کسانی هستند که علم یقینی بایمان نفس الامری او داشته باشیم که باطن ایشان بر وفق ظاهر ایشان باشد و هذا «مما لا یقطع به فی حق غیر المعصوم لاحتمال خلاف الوصف فی حق غیر المعصوم و بنابراین شبهه نخواهد بود در وجوب اتباع سیل مؤمنین مانند حرمة مخالفة الرسول فالایة رد علی الخصم لا دلیل له» و این جواب را اختیار فرموده است سید مرتضی طاب ثراه و واقفه العلامة رحمه الله و مؤید این جوابست آنچه در اخبار عامه است چنانکه ابن مردویه نقل نموده است در تفسیر آیه که قوله تعالی «مَنْ بَعْدَ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ فِي امْرِ عَلِيٍّ» و معنی آیه اینست که کسی که مخالفت کند با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از آنکه ظاهر شده باشد از برای او راه حق ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و پیروی کند غیر راه مؤمنین را که گرویدند با او بگردانیم او را بجانب آنچه چیزی که خواسته است یعنی روی او را بطرف باطل کنیم و توفیق حق را از او سلب نمائیم بالجمله «لاصحابنا فی الجواب عن الایة وجوه كثيرة من اراد الاطلاع علیها فلیرجع الی کتب اصحابنا المولفة فی الاصول و ما اوردها هو اظهر الوجوه و اسدها عند فکری الفاطر و نظری القاصر

اَكْمُ اُمَّةٍ وَنَبَّ طَاً

لَكَ جَعَلَنُ

آیة الثانية قوله تعالی وَ كَذٰ

اءِ عَلٰى النَّاسِ وَ يَكُوْنُ الرَّسُوْلُ عَلَيْنَكُمْ شَهِيدًا

لِتَكُوْنُوْا شُهَدٰ

وجه استدلال آنکه حق تعالی وصف نمود امت را بکونهم وسطا و توصیف ایشان باین وصف مستلزمست عدم انحراف ایشان از جاده شریعت پس ممتنع خواهد بود اتفاق ایشان بر خطا پس اتفاق و اجماع ایشان حق و لازم الاتباع خواهد بود جواب از آیه آنکه ظاهر خطاب بلفظ جمع اگر ملحوظ شود لازم دارد عدالت واقعیه جمیع امت را «علی نحو الاستغراق و این مقصود نخواهد بود البته چه آنکه این احتمال مستلزم فریه و کذبست و اکثر خلق اگر فاسد نباشند عادل ظاهری نخواهند بود فضلا از اینکه عادل واقعی باشند و نیز وسط شیء لغة عبارتست از عدل شیء و خیاره که خارج از طرفی افراط و تقریط باشد بحسب واقع و نفس الامر در جمیع اعمال و افعال و صفات نفس البته همه امت چنانکه ظاهر خطابست متصف باین وصف نخواهد بود و نیز قوله تعالی لِيَتَّكِفُوا شَهِدَاءَ عَلٰى النَّاسِ یعنی شهود بر جمیع خلق و این صفت هم معنی ندارد بالنسبة بجمیع چه ظاهر آیه آنکه مشهود تمام ناسند و شهود غیر ایشانست و نیز اختصاص شهادتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از برای مخاطبین باین وصف مخصوص قرینه است بر اینکه مراد بامت همه ناس و همه امت نخواهد بود چه ظاهر ترتیب آیه آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شاهد بر امر مذکور در آیه و امت شاهد بر دیگران باشند پس

باید شاهد وسطی که عبارت از امت باشد که شهادتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص بایشان و شهادتی ایشان از برای سایر ناس باشد پس آیه با این همه قراین لفظیه ظاهر است در اینکه مراد بمخاطبین که متصف باین صفتند کسانی هستند که خداوند علی اعلیٰ تعدیل فرمود ایشان را و قرار داد ایشان را طاهر و مطهر و معصوم از کل خطا و خلل البته قول هر یک فضلا از اتفاق ایشان عین حق و صواب محض است لا غیر صلوات الله علیهم و آیه ربطی بمقصود مستدلین ندارد بل علیهم لا لهم و در روایات اهل بیت صلوات الله علیهم اخبار باین مضمون در تفسیر این آیه کثیرا وارد شده است کلینی در کافی و عیاشی از حضرت باقر علیه السلام نقل نمودند که «نحن الامة الوسط و نحن شهداء الله علی خلقه و حججه فی ارضه و سمائه» و عیاشی از حضرت صادق علیه السلام نقل نمود که فرمودند آیا گمان میکنی که خدا قصد فرموده است باین آیه جمیع اهل قبله را آیا گمان داری آنکه کسی که جائز نباشد شهادتی او در دنیا بر یک صاع از تمر طلب میفرماید خداوند شهادتی او را در قیامت و قبول میفرماید شهادتی او را در محضر جمیع امم گذشته حاشا که خداوند اینمعنی را اراده کرده باشد بلکه مراد ائمه دین میباشند که دعوت حضرت ابراهیم علیه السلام اند و از روایات عامه حاکم ابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل بسند خود نقل نموده است از سلیم ابن قیس از امیر المؤمنین علیه السلام «ان الله تعالی ایانا عنی بقوله لتکونوا شهداء علی الناس فرسول الله شاهد علینا و نحن شهداء الله علی خلقه و حجته فی ارضه و نحن الذین قال تعالی وَ کَذَٰلِکَ جَعَلْنَاکُمْ اُمَّةً وَّ سَطَآءً»

ارْزَعْنُمْ فِي شَيْءٍ فَرَدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ

آیه نالنه قوله تعالی فَإِنْ تَدَّ

تقریب الاستدلال آنکه از مفهوم آیه مستفاد میشود بآنکه در صورت عدم منازعه واجب نخواهد بود رجوع بخدا و رسول و صورت عدم منازعه همان صورت اتفاق است و وجهی ندارد عدم رجوع مگر بجهة حجیه اتفاق و آنکه اجماع مغنی از رجوع بسوی دلیل دیگر است از کتاب و سنت پس مستفاد میشود از آیه بدلیل الخطاب که عبارت از مفهوم شرط است حجیه الاجماع و الاتفاق و هو المطلوب جواب اول آنکه بمقتضی منطوق همین آیه باید در اصل کلی حجیه اجماع رجوع شود بدلیل دیگر از کتاب و سنة و این آیه مثبت حجیه اجماع نخواهد بود چه آنکه اصل حجیه اجماع من حیث کونه اجماعا من باب الموضوعیة چنانکه مذهب عامه است نیز از مسائل خلافیه است چنانکه سبق ذکر یافت که مخالف در مسئله تمام شیعه اند و از عامه نظام و جعفر بن حرب و از منکرین عدم امکان علم باو کثیری از عامه و خاصه مانند فخر رازی و کثیری از علماء شیعه چه آنکه علماء امامیه رضوان الله علیهم حجیه اجماع باصطلاح علماء عامه را بالمره منکرند یعنی حجیه اجماع من حیث کونه اجماعا من باب الموضوعیة و جماعتی از ایشان هم اجماع بطریق حقه امامیه را نیز دعوی امتناع علم باو مینمایند بلی مشهور بین

عامه و خاصة حجیة اجماع است فی الجملة ولو باختلاف جهة در نزد هر يك و لكن مجرد مشهور بودن مسئله موجب وفاق و عدم منازعه در مسئله نخواهد بود جواب دویم بر فرض تمامیت مفهوم مفاد آیه این خواهد شد که در صورت عدم تنازع واجب نخواهد بود رجوع بسوی کتاب و سنت و این مستلزم نخواهد بود حجیت اجماع و اصابه نمودن وفاق بحقیقت ما اتفق علیه را بمقتضی آیه چه آنکه لازمه این استدلال جواز عمل بقول دو نفر است مع عدم نزاع بدون دلیل باید عمل نمود و این معنی لم یقل به احد است و مستدل هم قائل باین نخواهد بود فضلا عن غیرهم و نیز در صورت عدم نزاع با تردد جماعة باید رجوع بسوی کتاب و سنت نشود چنانکه ظاهر مفهوم است و هو کما تری مما یضحک به الثکلی پس لابد است از تعبید در آیه و این محتمل است که مراد بتنازع تخاصم و تنازع در اموال و حقوق باشد که بعدم تنازع محتاج بقیل و قال نخواهد بود یا باقرار یا باسقاط حقوق از طرفین و نحو ذلك و مع تطرق الاحتمال کساه ثوب الاجمال فیسقط عن الاستدلال جواب سیم آنکه آیه بملاحظه صدر آن من قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا أطیعوا الله و أطیعوا الرسول و أولی الامر منکم فإن تنازعتم فی شئی الخ مخصوص است باطاعة خدا و رسول و ائمه طاهرین و مراد به ان تنازعتم غیر ایشانست از مکلفین و رجوع بقول ائمه عین رجوع بقول حضرت رسول و اطاعت خداوند است و متنازعین در احکام و غیر احکام باید رجوع بخدا و پیغمبر و ولایة امرا و نمایند و بر فرض عدم تنازع عدم وجوب الرد بجهت وجود ادله وارده ایست من الكتاب و السنة و الاخبار الصادرة من ولایة الامر فلا یدل الایة علی حجیة الوفاق و الاجماع من حیث کونه اجماعا و اخبار از طرفین در آیه مذکوره که مراد باولی الامر امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین است کثیرا وارد شده است چنانکه مجاهد در تفسیر خود نقل نموده است و همچنین حسن بن صالح و ابراهیم بن محمد حموینی که مراد وجوب اطاعة امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین میباشد چنانکه تفصیل آن در محل خود خواهد آمد انشاء الله جواب چهارم آنکه بر فرض دلالة آیه بحسب مفهوم بر حجیت اجماع در صورت عدم تنازع و تباین است که تمسک شود بآیه بر حجیة اجماع بنابر طریقه علماء امامیه نیز بجهة اشتغال آن بر وجود معصوم و کشف اجماع از قول و یا رأی معصوم

و اما سنة پس آن جمله اخباریست که نقل شده است

و چون قوله صلی الله علیه و آله و سلم لم یکن الله لیجمع امتی علی الخطاء و قوله صلی الله علیه و آله و سلم ید الله مع الجماعة و قوله صلی الله علیه و آله و سلم کونوا مع الجماعة و قوله صلی الله علیه و آله و سلم لا تجتمع امتی علی الخطاء تقریب استدلال آنکه در این اخبار مدح شده است امت بعدم اجتماع ایشان بر خطا و اینکه خداوند ایشانرا جمع در خطا نمیفرماید پس باید اجماع و اتفاق ایشان بر صواب باشد جواب از این اخبار اولاً- آنکه این اخبار از مجعولات و مفتريات ایشانست و در نزد علماء امامیه اعتباری ندارد بلکه عامه متفرداند

باین روایات و اینها صلاحیت از برای احتجاج ندارند بلکه خبر اخیر که عمده است در نزد ایشان از مفتریات اجزاء صحیفه ملعونه است که منافقین تعاهد بآن نمودند و در کعبه دفن نمودند که پیغمبر و امیر المؤمنین بآن خبر دادند و تفصیل مضامین صحیفه در سابق گذشت فلیرجع و ثانیاً آنکه بر فرض تسلیم اینها اخبار آحادند و موجب علم و عمل نخواهند بود خصوصاً در مسئله امامت و ثالثاً بآنکه مضمون خبر اول آنستکه خداوند جمع امت بر ضلل و خطا نمیفرماید البته از خداوند لا یصدر منه الا ما هو خیر لعباده اما آنکه امت هم اجتماع در معصیت و ضلال و خطا نمیکنند ساکت از بیان آن بجمیع اقسام الدلالات و مضمون خبر ثانی مدحیست از برای جماعت و موجب علم و عملی نمیشود سلمنا که متحد المضمون با ثالثی باشد که امر باشد بحسب معنی پس مفاد هر دو آنست که شخص باید با جماعت باشد و مفارقه از جماعت ننماید لکن کلام در آنستکه مراد بجماعت کدام جماعتست آیا مقصود جنس جماعت است و یا کل فرد از جماعه و یا جماعت غیر معین مهم و الكل باطل اما الاولان پس بجهت آنکه جماعت صادقست بر سه نفر و مافوق آن پس باید متابعت نمود هر سه نفر را که بر مطلبی یا امری متفق شوند و آن حق است و اگر سه نفر و زیاده برخلاف او هم باشند باید متابعت او هم بنمایند و آن هم حق باشد پس باید شخص متابعت نماید اجماعین و یا اجماعات متناقضاترا و حکم نماید بحقیقت و صواب امرین متناقضین چه آنکه مفاد این دو خبر آنکه هر فرد از جماعت و یا جنس جماعت را باید متابعت کرد و اگر گفته شود که مراد متابعت جماعت است در صورت عدم خلاف جواب آنست که این تقییدست بدون دلیل و از ظاهر خبر دست کشیدنست و کلام در دلالت نفس این دو خبر است و ادعای تقیید موجب تقیید در دلالت نمیشود و اما ثالث که حمل بر عهد ذهنی باشد پس آن تکلیف بامر مبهم است و بیفایده و لغو است خطاب بآن و لابد محتاج بتعین است و چاره نیست مگر حمل بر عهد خارجی که مقصود حضرت رسول بر فرض صدق صدور روایت جماعت معینه از امت او باید باشند و حمل آنجماعت معهوده بر اصحاب سقیفه اولی نخواهد بود از حمل آنجماعت بر حضرت امیر المؤمنین و فضلاء از اصحاب حضرت رسول که با حضرت امیر بودند چون سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و امثال ایشان که عامه و خاصه مقرر و معترفند بفضل ایشان و همان اشخاصی بودند که انکار امامت ابو بکر نمودند و با او محاجه کردند و اگر حمل بر این جماعت اولی و متعین نباشد البته عکس آن نخواهد بود غایة الامر قائم شود احتمال فسق الاستدلال و رابعاً بآنکه عمده در این اخبار بزعم فاسد عامه همان خبر اخیر است که قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا تَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَاءِ بِأَنَّهَا عَمْدَةٌ فِي هَذِهِ الْجُزْءِ مِنْ عَهْدِنَا وَصَحِيفَةِ الْمَلْعُونَةِ نَمُودُنْ وَأَنَّهَا نَسَبَةٌ بِحَضْرَتِ رَسُولِ دَادُنْ وَدَرْ مِیْآنِ اِشْرَارِ اِتْبَاعِ خُودِشَانِ الْقَا نَمُودُنْ جَوَابُ اِزْ اَنْ بِحَسْبِ دِلَالَتِ اَنْكِهْ اِیْنِ

مضمون محتمل است که اخبار باشد و محتمل است که انشا باشد یعنی نهی فرموده باشد امت را که اجتماع بر خطا نمایند مفاد حدیث درین صورت مثل نهی امت است از سایر معاصی و دلالت ندارد بر اینکه امت مرتکب اینمعصیت نمیشوند بلکه این معصیت هم مثل سایر معاصی منهی عنهاست و حمل خبر بر انشاء اگر اولی نباشد از حمل بر اخبار پس لا اقل من التساوی فسقط الاستدلال و این ایراد بر خبر کثیرا در ذهن حقیر خلجان مینمود تا اینکه بعد از تالیف این ایراد مطلع شدم بر بعضی از کلمات شیخ طوسی قدس سره دیدم که مختار در نظر شریف او نیز چنین است در مناقشه کردن بر خبر مذکور چنانکه فرموده ان اللفظ مردد بین النهی و النفی و الدال هو الثانی فیحتاج الی قیام قرینة التعیین فهی مفقود و خامسا بآنچه کثیری از اصحابنا الامامیه متعرض شدند باینکه حمل لام الخطا در صورت عدم عهد محمول بر جنس است یعنی مفرد محلی بالام در صورت عدم قرینه بر عهد ظاهر در جنس است و ظاهر خبر آن خواهد بود که امت اجتماع در جنس خطا نخواهند نمود و اجتماع در جنس خطا صادقست باختيار هر يك از امت بخطا و معصيتي غير از خطا و معصيت ديگري که هر يك مرتکب يك معصيت بشوند که ديگري مرتکب آن معصيت نشود بلکه او هم مرتکب معصيت ديگري بشود و نفي اجتماع بر جنس خطا بايد نفي آن همه اجتماعي هم بشود و این مستلزم کذب و فریبه است چه آنکه هر يك از امت از اهل عصیان و غیر معصوم از خطا خواهد بود پس بدلالة اقتضا لابد باید مراد آن باشد که عدم اجتماع ایشان بر خطا بجهة تحقق وجود شخص معصوم از خطاست و این منافی با مذهب عامه است که منکر وجود معصومند در امت پس خبر بنابراین دلالت دارد بر اینکه لازم است در میان امت وجود شخص معصوم از جمیع ضلال و خطا باشد و این معنی ربطی بحجیة اجماع ندارد و سادسا آنکه مفاد خبر در اینصورت دلالت دارد بر حجیة اجماع بنابر طریقه امامت که حجیت اجماع در نزد ایشان من باب الکشف و الطریقیة است که کاشف از قول یا رأی معصوم موجود در امت است و این وجه از حجیت منافی با مذهب عامه است چه مقصود ایشان دلالت نمودن خبر است بر حجیت اجماع من باب الموضوعیه و من حیث کونه اجماعا و لا دلالة للخبر علی حجیته اصلا علی ما هو مقصود الخصم و سابعا بآنکه مفاد خبر مذکور آنکه همه امت اتفاق بر ضلالت و کفر و نفاق نخواهند نمود بلکه لا یزال يك طایفه از این امت بر حق و صواب و از اهل نجات خواهند بود چنانکه فرموده است لا یزال طائفة من امتی علی الحق حتی تقوم الساعة و اخبار کثیره از عامه و خاصه وارد شده است باینکه امت مختلف و متفرق میشوند بهفتاد و سه فرقه و در میان آنها يك طایفه بر حق و بر صواب و از اهل نجاتند و مابقی بر کفر و نفاق و ضلال و مخلد در نارند و خبر مذکور متحد الدلالة با این اخبار کثیره است و این خارج است از آنچه مقصود خصم است در تمسک

باین خبر و این معنی اگر ظاهر از خبر مذکور نباشد فلا اقل من الرجحان او الاحتمال فسقط الاستدلال و هذا هو آخر الكلام فی اصل المقدمة السابقة و ما ذكرنا فيها من الكلام فی المقدمة و المقامات الثلث اگرچه بطول انجامید کلام در این مقام الا آنکه چون از برای اینمقدمه مدخلیت تامه بود در مسئله امامت که با تأمل در اینمقدمه رفع میشود جمیع غواشی و اوهام اهل ضلال و سبب تام است از برای تدبر و ایمان اهل بصیرت لهذا حقیق و سزاوار بود بطول دادن کلام در نقض و ابرام و الحمد لله علی ما هدانا

المقدمة الثامنة در بیان آنکه خلافت و امامت که نیابة عن الله و رسوله است فی امور الدین و الدنيا چنانکه در مقدمه اولی در تعریف امامت بیان شده است آیا مشروط بعصمت است یا نه

اشاره

علما عامه حفظا لمراتب خلفاء الثلاثة و من یحذو حدوهم میگویند که خلافت و امامت مشروط بعصمت نخواهد بود مطلقا نه سابقا و نه لاحقا بلکه جمله از ایشان چون ملا سعد و اسفرانی شافعی و شارح عقاید نسفیه و شارح وقایه در فقه حنفی و امثال ایشان تصریح نمودند بجواز امامت و خلافت جابر و فاسق چنانکه تفصیل آن در مقدمه اولی گذشت و علماء امامیه رضوان الله علیهم میگویند که حال وصی و خلیفه مانند حال نبی باید معصوم باشد از جمیع خطا و ضلل مطلقا چه قبل از زمان خلافت و چه در زمان خلافت و جمله از کلام در معنی عصمت و شرطیت آن در جلد اول کتاب در باب نبوت مذکور شد و کلام در مقام شرط بودن عصمت است در خلفاء و اوصیاء انبیا که حال ایشان از اینجهت مساوق با انبیاست چنانکه مذهب امامیه بر آنست و یا آنکه امامت و خلافت مشروط بعصمت نخواهد بود چنانکه عامه و اهل تسنن برآند اگرچه ایشان در عصمت انبیا اختلاف نمودند جمله از ایشان برآند که عصمت در انبیا هم شرطیت ندارد بلکه تجویز نمودند صدور ذنب و معاصی از انبیاء اولو العزم و غیرهم و کتابی در این باب تصنیف نمودند و اسم آنرا تخطئة الانبیاء نام نهادند و استدلالات عدیده نمودند بآنچه مشتمل است بر آن بعضی ظواهر آیات که نسبت معصیت بسوی ایشان داده شد چون وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ و امثال آن و همچنین تمسک نمودند بجمله از قصص و تواریخ که در کتب ایشان مسطور است از احوال انبیا و صدور جمله از اموری که منافی با عصمت است و سید مرتضی علیه الرحمه در رد ایشان کتابی نوشته است موسوم به تنزیه الانبیا اگرچه بنظر حقیر نرسیده است که بمطالعه آن مستفیض شوم و لکن نقل شد که آن کتاب مشتمل است بر رد عامه و آیات هم مؤل است بوجه قریبه که کثیری از اصحاب در مواضع عدیده از کتب خودشان متعرض آن توجیهاات شدند که مراد ترك اولی و امثال آنست که «حسنت الابرار سیئات المقربین» و توجیهاات لطیفه دیگر هم نمودند که غرض نه ذکر آنها و خارج شدن از مطلبست و همچنین جمله از ایشان قائل بعصمت شدند بعد از بعثت انبیا بالنسبه بسوی معاصی کبیره و اصرار بر صغیره و اموری که ردالت طبع در او باشد مانند سرقت يك لقمه

نان و امثال آن بر سیل عمد و لیکن ارتکاب همه آنها سهوا و یا ارتکاب صغایر را عمدا مضر بحال عصمت نمیدانند و بالجمله کلمات کفریه ایشان در عصمت انبیا شدید الاختلاف است در میان ایشان و بر ما نیست ذکر کلمات آنها و نقض و ابرام در آن بلکه آنچه بر ماست در محل کلام همان از عهده بیرون آمدن شرطیت عصمت است در امام و خلیفه که جانشین حضرت رسول است که عامة العمیاء بجهة فقدان این موهبت کبری من الله تعالی در پیشوایان مذهب ایشان منکرند شرط بودن مرتبه عصمت را در وصی و خلیفه «فبقول مستعینا بالله و مستمسکا بحبل ولی عصره عجل الله فرجه» آنکه عصمت لغة بمعنی منع است و منه قوله تعالی وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ و بحسب اصطلاح تعریف نمودند او را بتعاریف عدیده از آنجمله آنکه جماعتی از عدلیه گفته اند «بان العصمة لطف من الله تعالی المانع للمكلف من ترك الواجبات و فعل المحرمات يفعل الله تعالی به غیر سالب للقدرة» حاصل معنی آنکه عصمت لطفی است از جانب خدایتعالی که آن لطف مانع باشد مکلف را از ترك واجبات و فعل محرمات که این لطف بفعل حق سبحانه و تعالی است بآن شخص مکلف در حالتیکه موجب سلب قدرت نشود از او بمعنی آنکه قادر بر خلاف او باشد و الا مقهور خواهد بود نه مکلف و مستحق مدح و ثواب نخواهد بود بلکه این لطف باید سبب شود از برای سلب دواعی بسوی معصیت نه آنکه موجب سلب قدرت از او شود و بعضی از اشاعره که فی الجملة تسلیم نموده اند عصمت را در انبیا چنین تعریف کرده اند «العصمة ان لا یخلق الله فی المعصوم ذنبا» و این تعریف مبتنی است بر قاعده اشاعره که افعال عباد را مستند میسازند بسوی خداوند و از برای عباد اختیاری قائل نیستند و لکن بجهت بعضی از اغراض فاسده که تجویز مینمایند صدور ذنب را از انبیا بجهت ظواهر بعضی از آیات و میگویند که اینها صغایر از ذنوبند و صدور آن از انبیا بظواهر بعضی از آیات ثابت است پس مراد عصمت از کبایر است نه از صغایر و فساد این تعریف ظاهر است اولاً آنکه ظاهر تعریف عموم و شمول دارد معاصی صغیره را چه آنها نیز از ذنوبند و تخصیص آن به کبایر چنانکه حمل تعریف بر آن نمودند بیوجه است و مراد دفع ایراد نمیکند چه مقصود ایشان از این تعریف اختصاص عصمة است بالنسبه بکبائر و عموم تعریف شامل همه ذنوبست و قرینه بر تخصیص هم در لفظ نیست پس تعریف مطرد نخواهد بود و ثانیاً آنکه عصمت باینمعنی غیر از اضطرار و عدم قدرت بر فعل ذنب چیز دیگر نخواهد بود پس صفت عصمت موجب کمال نخواهد بود و صاحب این صفت مستحق مدح و ثواب نخواهد شد و معروف عند الحكماء ان العصمة ملكة تمنع الفجور ناشية من العلم بمثالب المعاصی و مناقب الطاعات و تتأكد في الانبیا بتتابع الوحي اليهم بالاوامر الداعية الى ما ينبغی و النواهي الزاجرة عما لا ينبغی» حاصل معنی آنکه عصمت ملكة ایست که منع نماید شخص را از بجا آوردن جمیع معاصی

که این قوه ناشی میشود از علم بمفاسد و کثافات و قبایح معاصی و علم بفضایل و محسنات و مصالح طاعات و اینمعنی در انبیاء تاکد پیدا میکنند به پی درپی شدن وحی الهی بسوی ایشان به او امری که داعیست بسوی محسنات و بنواهی که زاجر است ایشانرا از معاصی و مقبحات و ظاهر تعریف اول که عدلیه نموده اند و همچنین ظاهر تعریف حکما اختصاص دارد بصورت علم و عمد و شامل صورت سهو و نسیان و خطا نخواهد بود چه در صورت سهو و نسیان و خطا با عدم تقصیر در مقدمات صدق و فجور و فعل حرام و ترك واجب با عدم ثبوت تکلیف در اینصورت مفروضه در غایه اشکال خواهد بود و همچنین در تعریف حکماء که محتاج بقید دیگرست که غیر سالب للقدرة باشد و آن اخذ در تعریف نشده و لابد است بذکر آن و الا تکلیف ثابت نخواهد بود با اضطرار و مستحق مدح و ثواب نخواهد شد و این تعاریف هیچ يك مطابق نیست با مذهب حقه امامیه در معنی عصمت چه آنکه مذهب امامیه بر آن استقرار یافته که انبیاء و الائمة معصومند از هر خطا و زلل عمدا و سهوا در جمیع اوقات و در همه احوال بلکه بعد از حضرت ختمی مآب صلی الله علیه و آله و سلم مرتبه عصمت ائمة هدی اشد و آكد از مرتبه سایر انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین است که نسبت ترك اولی اگر گفته شود و یا نسبة داده شود بسوی انبیاء سلف لکن بالنسبة بآل محمد صلوات الله علیهم اجمعین این نسبة هم داده نشد و هم صلوات الله علیهم معصومون و مطهرون من هذه النسبة ایضا «و الصواب فی تعریف العصمة علی مذهب الامامیه ان العصمة قوة ربانیه المانعة من جمیع الزلل و الخطاء عمدا او سهوا مع القدرة علیها» مجلسی در بحار از هشام بن الحکم از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده است که فرمود المعصوم هو الممتنع بالله من جمیع محارم الله و قال الله تبارک و تعالی و مَنْ يَعْتَصِمَ بِاللَّهِ فَقَدْ هُدِيَ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و عن علی بن الحسین علیهما السلام قال الامام منا لا یكون الا معصوما و لیست العصمة فی ظاهر الخلقه فیعرف بها لذلك فلذلك لا یكون الا منصوفا فقیل له یابن رسول الله فما معنی المعصوم فقال هو المعتصم بحبل الله و حبل الله هو القرآن لا یفترقان الی یوم القيمة و الامام یرشد الی القرآن و القرآن یرشد الی الامام و ذلك قول الله عز و جل إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ یَهْدِی لِلَّتِی هِیَ اَقْوَمُ و در بعضی از زیارات جامعه چنانکه شیخ مفید و ابن طاوس علیهما الرحمة نقل کرده اند از ائمه هدی که در فقره زیارت فرمودند که «لا یسبقکم ثناء الملائكة فی الاخلاص و الخشوع و لا یضادکم ذو ابتهال و خضوع انی و لکم القلوب الی تولى ریاضتها بالخوف و الرجاء و جعلها اوعیه للشکر و الثناء و امنها من عوارض الغفلة و صفایها من شواهد الفترة» و صریح است فقرات زیارت بر عصمت بمعنی مذکور و کثیری از فقرات زیارات و ادعیه ماثوره از ائمه دلالت بر عصمت باین معنی دارد که محتاج بیان نخواهد بود بلکه این مطلب فعلا از ضروریات مذهب امامیه است اگرچه صدوق علیه الرحمة در غیر تکالیف و احکام در امورات عادیه تجویز

سهو نموده است الا آنکه این قول او مردود در نزد جمیع علماء امامیه است و برهان برخلاف قول او قائم است و بالجمله مذهب امامیه در عصمة آنکه امام و خلیفه باید معصوم و مطهر باشد از جمیع خلل و زلل و خطایا عمدا و سهوا بجمیع اوقاته و احواله و الائمة صلوات الله علیهم بجمیع افکارهم و انظارهم و اقوالهم و احوالهم و افعالهم و حرکاتهم و سکنااتهم فهم بکلیتہم و ظاہرهم و باطنهم مقصورون علی طاعة الله و محبته و رضاه و لا یریدون الا ما اراد الله سبحانه و تعالی و بالجمله کلام در توضیح و بیان مذهب امامیه نخواهد بود چه آنکه اختلافی در میان ایشان در مسئله عصمت نمیباشد که محتاج بیان و تقریر باشد بلکه آنچه محل کلام است اثبات کلی مطلب است در قبال عامه که منکر شرطیت عصمتند در حق امام و خلیفه و الا فی الجملة کثیری از ایشان عصمت را در حق سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم قائلند و هم چنین عصمت اهل بیت آنحضرترا بنص آیه تطہیر قائل شدند الا آنکه خلافت را مشروط بعصمت میدانند و تجویز کفر را در حق امام و خلیفه قبل از اسلام مینمایند و واقع هم میدانند و بعد از اسلام تجویز فسق هم میکنند چنانکه سبق ذکر یافت در کثیری از کلمات ایشان و غرض ایشان از نفی شرطیت تصحیح نمودن خلافت خلفا و ائمه مذهب خودشانست چه آنکه ابا بکر چنانکه در تواریخ عامه مذکور است دو سال و چهار ماه بعد از عام الفیل تولد یافت و ولادت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بقولی سی سال بعد از عام الفیل بود و چهل سال هم تا زمان بعثت حضرت رسول طول کشید و بعد از بعثت هم تا ابو بکر داخل در زمره مسلمین بشود طولی کشید بنابراین قریب هفتاد سال بود که خلیفه اول مشغول بت پرستی بود و عمر را نیز بعضی از اهل تواریخ از عامه ذکر نمودند که سه سال بعد از عام الفیل متولد شد بنابراین با خلیفه اول قریب السن بودند و بنابر بعضی از تواریخ شصت و سه سال سن او بود و علی هذا مدت چهل سال بعبودیت اصنام تشریف داشتند و بالجمله چون احوال خلفا برین منوال بود لهذا منکر شدند شرطیت عصمت را در امامت و خلافت و کیف کان کلام در اثبات شرطیت عصمتست در امام و خلیفه

فبقول آنکه دلیل بر شرطیت عصمت در امام و خلیفه و جوهیست از عقل و نقل

دلیل اول آنکه حفظ نظام نوع مکلفین منوط بوجود ولی و حافظ دین و منوط بعصمت آن حافظ است

چه آنکه حفظ نظام بر طبق قوانین الهیه در امور معاد و معاش بالنسبه بسوی کافه عباد که مدنی بالطبع و محتاج بمعاملات و مناکحاتند با کمال شهوات نفسانیه و اختلاف آراء و طباع ایشان بعد از تبلیغ و قرار دادن قوانین علی ما هی علیها فی الواقع من الاصول و الفروع من العبادات و المعاملات و المناکحات و الموارث و الاحکامات صورت نپذیرد مگر بوجود حافظ و ولی در امور دین و دنیا بالنسبه بسوی کافه عباد خصوصا اگر آن قوانین الهیه مبتنی باشد بر بقا و دوام و استمرار الی یوم القیمة و احتیاج این قوانین الهیه بسوی حافظ و ولی فی کل عصر و زمان آکد است از جهتی

از خود مبلغ چه آنکه زمان وجود مبلغ و بقاء او در دنیا نیست مگر زمان قلیلی و بعد از انقضاء زمان مبلغ اگر ولی و حافظ شرع او نباشد هرآینه منهدم خواهد شد باندک زمانی اوضاع شریعة او بشکیک مشککین و تحریف مبطلین شیرازه شرع او گسیخته خواهد شد و ثمرات تبلیغ و فواید رسالت او پیچیده خواهد شد و ازین جهة است که عقل بتی حاکم است بر اینکه ارض خالی از حجة نخواهد بود در هیچ وقتی از اوقات اما ظاهر مشهور او باطن مغمور پس وجود مبلغ بمنزله علة محدثه است از برای آن قوانین الهیه و وجود ولی و حافظ بمنزله علة مبقیه است و چون ثابت شد بحکم عقل احتیاج آن قوانین الهیه بوجود ولی و حافظ پس عقل قطعی حاکم خواهد بود بعصمت آن ولی و حافظ چه حفظ آن قوانین الهیه صورت نپذیرد مگر بعصمت او از هر خطا و زلل و سهو و نسیان چه آنکه خلاف آن موجب انهدام قوانین الهیه است نه سبب بقای او پس اگر تجویز معاصی شود عقلا- در حق او و یا زلل و خطا یا سهوا چنانکه عقل در مجموع آن قوانین من حیث المجموع تجویز مینماید همچنین تجویز آن خواهد نمود بالنسبه بسوی کل واحد واحد از آن قوانین و عادة هم امتناع ندارد وقوع آن بالنسبه بسوی اکثر آن قوانین چنانکه واقع شد در امم سابقه بتحریف مبطلین و مقهور شدن حفظه و اولیاء شرایع سابقه مانند شریعت حضرت موسی و عیسی بالنسبه بسوی امتان ایشان از یهود و نصاری و وقوع تحریف در شرایع انبیاء سابقه از مسلمات بین عامه و خاصه است و با وجود این تجویز عقلی و امکان وقوع آن عادة دیگر از کجا محفوظ خواهد ماند قوانین الهیه که رافع اختلال نظام نوع مکلفین است بر طبق ارادات الهیه چه آنکه کلام بعد از فراغ از ثبوت تکلیف و تبلیغ است فان قلت آنکه حفظ آن قوانین بوجود تمام امت خواهد شد که هر یک از آنها حاوی باشند جمله از آن قوانین و نوامیس الهیه را که بمجموع امت این غرض حاصل شود و باین نحو حفظ نظام نوع مکلفین بر طبق اراده الهیه بشود و در اینصورت لازم نخواهد بود عصمت کل واحد از امت باتفاق طرفین دیگر چه حاجت بوجود ولی و عصمت آن قلت هذا الکلام باطل جدا چه آنکه آن قوانین الهیه بر طبق اراده الهیه علی ما هی علیها فی الواقع من الاصول و الفروع علی کثرتها با اختلاف حالات کل واحد از امت از حضور بعضی دون بعضی در اوقات مختلفه از سفر و حضر و اشتغال اکثر ایشان بامورات دنیویه و اختلاف حالات ایشان از صحت و مرض و اختلاف افهام ایشان در مراتب ادراک با آنکه اکثر ایشان العوام کالانعام و اختلاف ایشان در مراتب حفظ و ضبط و اختلاف بیانات پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از ذکر عام دون خاص و از ذکر منسوخ دون ناسخ و از ذکر مطلق دون مقید و همچنین از ذکر مجمل دون مبین و بسا بود که بعضی استماع منسوخ نمودند دون ناسخ و یا مجمل را استماع نمودند دون مبین و خود کتاب الله نیز مشتمل است بر جمیع آنها و سنة حضرت نبوی هم حال او مثل

حال قرآنست و بسا بود که جمله از اصحاب جمله از احکامرا استماع نموده فراموش نمودند و یا شبهه و خطا نمودند در فهم آن و یا سؤال از حضرت اقدس نبوی مینمودند و جواب آنرا نمیفهمیدند و کثیری از مستمعین از اهل فسق و نفاق بودند که از برای آنها رادع از معاصی نبود و کذب و افتراء را بالنسبه بسوی پیغمبر باکی نداشتند چنانکه حضرت رسول فرمودند که «ستکثر بعدی القالة و ان من کذب علی فلیتوء مقعده من النار» و اگر بنا باشد که مسموع شود قول هر یک از امت علی التفصیل المذکور این عین انهدام آن قوانین الهیه است نه حفظ آن بر طبق اراده الهیه و تحقق این امر ممکن نخواهد بود مگر کسی که خداوند او را مؤید بعصمت فرموده و در حق او فرموده باشد وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ و پیغمبر در حق او فرموده باشد «انا مدینه العلم و علی بابها» ابو المؤید که از اعیان علماء عامه است بدو سند و خوارزمی بسند خود نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب را به سینه خود چسباند و گفت که پروردگار من مرا امر فرموده است که خود را بتو نزدیک گردانم و تو را از خود دور نگردانم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و ترا سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ یعنی حافظ و نگاه دارنده است آن علوم را گوش نگاه دارنده و ثعلبی که از عظام مفسرین عامه است بدو سند نقل کرده است وجه نزول آیه را در حق علی بن ابی طالب علیه السلام و ابو نعیم بسه سند نقل کرده است نزول آیه را در حق علی بن ابی طالب علیه السلام ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته که چون رسول خدا آیه وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ را تلاوت فرمود عرض کرد «اللهم اجعلها اذن علی» پس ندائی از غیب شنیده شد که دعوت تو مستجاب شد و مالکی در فصول المهمه از مکحول نقل نموده است که پیغمبر بعلی ابن ابی طالب فرمود در آیه وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ از خدا سؤال نمودم که آنرا گوش تو قرار دهد و خدای تعالی دعای مرا در حق تو مستجاب نمود و طبری و قاضی میبدی از علماء شافعیه و ابو الحسن واقدی نقل نمودند بروایات خودشان که این آیه در شأن علی بن ابی طالب نازل شد اما حدیث «انا مدینه العلم و علی بابها» از اخبار متواتره و مسلمه بین روایات علماء عامه و خاصه است ابن مغزلی شافعی بهفت روایت و موفق بن احمد و ابراهیم بن محمد حموی که از اعظم عامه اند باسناد عدیده و صاحب کتاب مناقب الفاخره و ابن ابی الحدید و امثال ایشان نقل نموده اند و اشعار فارسیه و عربیه شعراء در این باب گفته اند «عریه»

انما المصطفى مدینه علم *** و هو الباب من اتاه اتاها

و بفارسی گفته اند بیت درست اینسخن قول پیغمبر است

که من شهر علم علیم در است

و بالجمله مقصود بمقام استقلال حکم عقل است بوجوب عصمت و شرطیت آن در امامت و خلافت و ذکر آیه و حدیث من باب تایید و مذاکره و مناسبتست طرفه در مقام آن که ابن حجر عسقلانی دید که حدیث قابل انکار نیست گفت دو حدیث دیگر در

این باب هست یکی آن که رسیده است «انا مدینه العلم و ابو بکر محرابها» و حدیث دیگر آن که رسیده است که «انا مدینه العلم و ابو بکر اساسها و عمر حیطانها و عثمان سقفها و علی بابها» و بعضی از افاضل گفته اند که محراب و سقف مناسبتی با شهر ندارد و افتراء ظاهر و بین است مؤلف گوید که اساس المدینه ای اصلها و بنیانها و اساس اصل البناء و بنابر این روایت مجعوله پس دیگر از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چیزی باقی نخواهد ماند چه اس علم و اصل و منشأ علم ابو بکر خواهد بود پس فرمایش حضرت رسول که انا مدینه العلم دیگر بی محل خواهد بود و علی لحيه الناصب فليضحك الضاحكون فليتدبر حيث ان جواب بعض الفضلاء و ان كان اقرب بحسب اللفظ لكن هذا الجواب اقرب بحسب المعنى

دلیل دویم آن که اتمام حجت حق سبحانه و تعالی از جانب بر کافه عباد بعد از ثبوت تکلیف و بعث رسول و انزال کتب موقوفست بر عصمت ولی و خلیفه و جانشین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم

بیان آن آنکه تا خداوند لسان عذر بندگان خود را در طاعات و عبادات و اوامر و نواهی و جمیع الزامات الهیه علی مکلفین از احکام وضعیه و تکلیفیه منقطع ننماید جایز نخواهد بود عقلاً ترتب ثواب و عقاب و معاتبه نمودن بر مکلفین در احکام الزامیه خود چه آن که از برای عباد است که در اینصورت اظهار معذرت نمایند در محضر حضرت رب الارباب بعدم تمامیت حجت بر ایشان باینکه کتاب منزل بر نبی مبعوث از جانب تو محتمل الوجوه و التأویل با عدم اشتغال آن بر اکثر تکالیف مگر بنحو تأویلات بعیده در انظار و هم چنین سنت حضرت رسول هم مانند کتاب محتمل الوجوه و غیر مبین در مقام تفصیل احکام و اختلاف آراء اصحاب نبی در احکام هم در نهایت اختلاف و ما بندگان عاجزین از فهم حقیقه امر و واقع آنچه اراده تو تعلق گرفته است باو از احکامات واقعه نفس الامریه یا آنکه حافظ و مبین کتاب و سنة رسول تو هم مأمون نبود از کذب و افتراء و غلط و خطا و سوء فهم در ادراک بلکه حال او در مقام تکالیف الزامیه بدتر از حال ما بود که در سر راهها میایستاد که از بعضی از جهله باحکام با احتمال آن که از نبی چیزی شنیده باشد که بقول او دواء درد خود نماید و حاجت خود را رفع نموده باشد پس ما مکلفین مانند حیران و متحیر در امر تکالیف و بر ما معلوم نشد حقیقه امر در تکالیف و عقل قطعی ما حکم نمود که لا- تکلیف الا- بعد البیان و در کتاب منزل خود هم فرمودی لا- يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا و بما اتیان معرفت تکالیف نشده است و با این احوال ما عجزه از بندگانرا چه تقصیر است در تقاعد نمودن در الزامات احکام شرعیه از جانب تو و پرواضح است که عقل قطعی حاکم است بقبح عقاب و معاتبه بر عباد و صدور قبیح از حق تعالی محال پس اتمام حجت بر بندگان و انقطاع لسان معذرت ایشان موقوفست بر آن که ولی و حافظ و خلیفه حضرت رسول که جانشین اوست در امور دین و دنیای بندگان خدا و امتان آن سرور مأمون معصوم از خطا و خلل و

زلزل باشد و صادق یقینی باشد در مقام بیان کتاب خدا و سنة رسول او که وجوه و احتمالات کتاب مبین شود بصدق مقاله او و شبهات و تأویلات در سنة کنار گذاشته شود بحقیقت لسان او و آنچه از جانب خداوند است در رفع عذر بندگان خدا بالمره رفع شده باشد و پس از تمامیت حجت الهی آن بندگان اگر خود مقصر در اطاعة آن ولی معصوم باشند و یا در مقام اهانت و قتل نفس زکیه او بجهة متابعت شهوات نفسانیه و حب دنیا و جاه برآیند و آن ولی معصوم مظلوم و مقتول و محبوس و غایب شود از دست اعداء الله دیگر راه عذری از برای مکلفین از جانب حق سبحانه و تعالی نخواهد بود و این ولی معصوم هم در اینصورت راه نجاتی از برای تابعین خود از اهل حق ولو بتکالیف اضطراریه که در دست علما و اهل حقست قرار داده است فتدبر

دلیل سیم آن که اگر خلیفه و جانشین حضرت رسول که باید مبین کتاب و سنة او باشد از برای امت مأمون و معصوم از خطا و زلل نباشد

و تکلیف امت آن شود که عمل نمایند بکتاب الله محتمل الوجوه و هم چنین بسنت رسول او که حال او مثل حال کتابست لازم خواهد آمد که خداوند امر فرموده باشد عباد را که عمل بآن دو نمایند بوجوه تأویلات کانه فرموده باشد «اولوا و اعملوا» و لازمه اینمطلب اینست که خداوند اباحه فرموده باشد عمل بمتناقضاترا چه آن که خلق مختلف در تأویل خواهند بود و بسا میشود که باندک زمانی در مسئله واحده صد تأویل و زیاده یافت شود که همه متناقض یکدیگر باشند و اباحه و عمل بمتناقضات باطل است بآن که آن مستلزم هرج و مرج در احکام الله است فهو باطل جدا پس لابد باید آن خلیفه مبین کتاب و سنة مأمون و معصوم از هر خطا و خلل و زلل باشد که بصدق مقاله او رفع شود جمیع محاذیر و لازم نیاید هرج و مرج در احکام از جانب خدا و تجویز کرده نشود اباحه عمل بمتناقضات من الله سبحانه و تعالی و آنچه از جانب حق تعالی است محذوری نداشته باشد از جهة عقل و شرع و نسبت قبھی بحق تعالی داده نشود فهو المطلوب

دلیل چهارم آنکه اگر خلیفه و جانشین حضرت رسول در امور دین و دنیای امتان او معصوم و مأمون از خطا و خلل و زلل نباشد هرآینه لازم خواهد آمد نقض غرض الهی در جعل احکام و انزال کتاب

و بیان آن آنکه افعال الله سبحانه و تعالی مبتنی بر حکمت و مصالح نفس الامریه و معلل باغراض نفس الامریه است که نفع آن عاید بحال عباد است و از جمله افعال الله تعالی حسن تکالیف شرعیه است که مبتنی بر مصالح و مفاسد نفس الامریه است و غرض حق سبحانه و تعالی از جعل تکالیف اصلاح حال بندگانست معادا و معاشا که تربیت و تکمیل نفوس ایشان بر طبق مصالح و مفاسد نفس الامریه بشود و این غرض حاصل نشود مگر ببیان تکالیف نفس الامریه و آن موقوف بر تبلیغ از رسل و بر حافظ و مبین او بعد از رسولست و اگر آنحافظ و مبین جایز الخطاء و الکذب و الافتراء و ساهی و

ناسی در آن احکام و سوء فهم و قلیل التدبیر در آن تکالیف باشد پس جایز خواهد بود که آنچه مشتمل بر مصالح نفس الامریه است مبین او نباشد از برای نوع مکلفین و آنچه مشتمل بر مفسد است بواسطه خطا و خال و سهو و نسیان و یا بجهة اغراض شهوانیه و ملاحظه حب جاه عباد را بآن مأمور نماید و آنچه غرض الهی بود در آن تکالیف منقلب و منعکس نماید و در اینصورت لازم خواهد آمد نقض غرض الهی در آنچه جعل فرمود از احکام الهیه و نوامیس شرعیه مجعوله من الله سبحانه و تعالی و نقض غرض از اقبیح قبایح عقلیه است که مرتکب آن نخواهد شد کسی که لا ابالی بشرع و عقلست مادامی که بآنچه امر و نهی کرده بود بحال خود باقی باشد «فضلا عن خالق العقل و الشرع» بخلاف آنکه آن حافظ و ولی و مبین احکام او از جانب نبی و رسول او مصون و مامون از خلل و خطا باشد که در اینصورت نقض غرض الهی نخواهد شد در آنچه اراده فرموده است از اوامر و نواهی و قبیحی از جانب حق سبحانه و تعالی لازم نخواهد آمد فهو المطلوب

دلیل پنجم بر شرطیت عصمت بر خلافت و امامت از روی قاعده و جوب اصلح است بآنچه متعلق است بنظام کل علی اتم و جوه الممكنة

چه آنکه اصلح بحال عباد و نوع مکلفین آنکه مبین و حافظ احکام لازم بر ایشان از جانب حق تعالی کسی باشد که جهة سهو و خطا و زلل در بیانات او تطرق نیابد و این امریست ممکن از برای حق سبحانه و تعالی که نوعی از موهبت ربانیه را لطف فرماید بیکی از بندگان خود بعد از زمان رسول و مبلغ دین خود که آنشخص بجهة آقوة ربانیه بتواند نگاهداری از آن احکام نماید علی طبق ارادة الهیه و مانعی از مفسده و مضرت بالنسبه بسوی نظام الكل محقق نخواهد بود و حق سبحانه و تعالی که معطی این موهبت کبری است در کمال قدرت و علم و اختیار و از برای نظام کل هم در نهایت منافع کلیه و غرض هم که تکمیل عباد الله باشد متحقق و با این احوال اگر عصمت امام و خلیفه محقق نشود لازم خواهد آمد تخلف علت از معلول چه آنکه علت تامه فعل حقتعالی از وجود مقتضی و عدم مانع و قابلیت محل و وجود داعی جمیعا متحقق و مع ذلك قائل نشدن بعصمت ولی و خلیفه ملتزم شدن بتخلف علت است از معلول و هو کما تری

دلیل ششم بر شرطیت عصمت در امام و خلیفه قاعده و جوب لطفست

که جمله از کلام در لطف و معنی لطف در جلد اول از کتاب و همچنین در بعضی از مقدمات سابقه فی الجملة سمت ذکر یافت و ملخص جریان آن قاعده در مقام آنکه لطف که عبارة از تقریب عبد بسوی طاعت و تبعید او از معصیت با آن شرایطی که در مواضع عدیده ذکر شد لازم خواهد بود بحکم عقل در مواردی که مؤدی بنقض غرض و یا مفسد عقلیه دیگر شود و لطف بمعنی مذکور در موارد مذکوره بر طبق قواعد عقلیه است و محل کلام هم از موارد مذکوره است چه آنکه بعد از اینکه غرض حق سبحانه و تعالی تکمیل عباد شد بجعل تکالیف

شرعیه و نوامیس الهیه و حصول اینغرض هم ممکن نخواهد بود عاده مگر بیک نوع از ملاطفت که مقرب عباد باشد بر طاعات و مبعده ایشان باشد از معاصی البته عقل حاکم بلزوم آن ملاطفت است تا آنکه بجهة ترك آن مؤدی بنقض غرض و یا مفسد دیگر از تخلف عله از معول و یا خلاف قاعده و جوب اصلح و یا لزوم عدم تمامیت حجت و یا مؤدی باختلال نظام نشود و از واضحات است که اطاعت و انقیاد عباد مر حق سبحانه و تعالی را در تکالیف شرعیه و نوامیس الهیه از مبین معصوم که صادق المقالة و مبرا و منزه از خلل و خطایا در اقوال و افعال و حالات خود باشد و تنفیری در طباع اهل عقول و عامه خلق نباشد بالنسبة بسوی او اشد و آكد و اقوی خواهد بود از آنکه مبین احکام او جایز الخطاء و الزلل باشد و اطاعت ایشان مر خدای تعالی را از مخبر صادق امین اقرب باشد و از انزجار از معاصی پروردگار ابعد باشند و محل کلام بامثال معروف در نزد اهل عرف در امر ضیافت با احتیاج قبول آن ضیف از یکنوع ملاطفت من الرسول او الکتابة او من یتق بقوله و یقطع بمقالته از وادی واحد خواهد بود فتدبر فی قاعدة اللطف چه آنکه اصل قاعده لطف بر نسق واحده است الا آنکه اجراء قاعده در موارد متعدده مختلف التقریب خواهد بود چه آنکه در هر موردی باید خصوصیت محل را ملاحظه نمود تا تطبیق بر قاعده کلیه هم بتواند بشود

دلیل هفتم بر شرطیت عصمت للامام و الخلیفة آنکه اگر امام معصوم و مأمون از زلل و خطا و خلل نباشد لازم میآید لغویت وجود امام و منتفی شدن وجه حاجت بسوی امام

با آنکه حاجت بسوی امام و خلیفه بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از مسلمات طرفین است بیان لزوم لغویت آنکه حاجت خلق بسوی امام و خلیفه بجهة انتصاف مظلومین و دادرسی ایشانست از ظالمین و دفع نمودن فساد را از میانه خلق و برچیدن مواد فتن را از میان مخلوقین و مانع شدن جابره و ظلام را از تعدی نمودن بسوی عباد الله و حمل نمودن خلائق را بر فعل طاعات و اجتناب از محرّمات و اقامه حدود و فرایض و مؤاخذه نمودن فساق و تعزیر نمودن ایشان پس اگر امام جایز المعصية و خطا و کذب و افتراء باشد و بحسب عقل حاجز و مانعی نباشد از برای او از صدور معصیت و تقاعد او از جمیع فواید مذکوره بجهة اغراض و دواعی نفسانیه هرآینه وجود او کالعدم و عین لغو خواهد بود و منافع او بالمره معدوم خواهد شد بلکه بوجود همچو امام عامه خلق متضرر و فاسد خواهند شد و همچو کسی لیاقت و قابلیت امامت را نخواهد داشت قطعاً بخلاف آنکه اگر امام معصوم و مأمون از جمیع خلل و خطا و لغزش باشد پس جمیع فواید وجودیه مقدسه او شامل حال همه عباد الله خواهد شد و همه خلق مغتتم و مستفیض خواهند بود از رشحات فضل و الطاف نفس قدسیه او معاشا و معادا فهو المطلوب

دلیل هشتم بر شرطیت عصمت در امامت و خلافت لازم آمدن تسلسل است بر فرض عدم عصمت

بیان آن آنکه امام

و خلیفه چنانکه در تعریف امامت گذشت که متفق علیه بین طرفین است رئیس و صاحب اختیار امت در امور دین و دنیای ایشان است بمعنی آنکه حافظ احکام دین و حامی ملة سید المرسلین است و آنکه امر نماید بمعروف و نهی فرماید از منکر و خلق را تعلیم نماید بقواعد شریعت و لوازم معرفت و عبودیت و اغاثه مظلومین و ملجأ و پناه مساکین و اجراکننده حدود الهیه بر طبق قواعد شرعیه منزله بر رسول امین و نظم دهنده مصالح دین مبین و رعیت پروری نمودن بر طبق اراده الهیه و جهادکننده در راه خدا با اعدای دین و اخذکننده غنایم و خمس و صدقات و تقسیم آن بر طبق کتاب الهی و سنة نبوی در میان اهل استحقاق و غیر آن از فواید عظیمه که منافع وجود خلیفه و امام است و اگر منتفی شود عصمت در آن امام و خلیفه و فاقد آن موهبت کبری باشد هرآینه منتفی خواهد شد جمیع منافع و فوائد وجودیه امام و خلیفه و هرآینه ممکن خواهد بود خلل و نقصان در جمیع آنها چنان که ممکن است در مجموع من حیث المجموع چنانکه بحسب عادة قریب الوقوع بلکه کثیر الوقوع خواهد بود بالنسبة باکثر رؤساء و مرئوسین اهل هر زمان و در اینصورت همچه امام و خلیفه محتاج بامام و خلیفه دیگر خواهد بود که اصلاح مفسد اعمال و قبیح افعال و اقوال و سد خلل و مضار او نماید ثم نقل کلام مینمائیم در آن خلیفه ثانی که اگر دارای مرتبه عصمت و موهبة الهیه باشد فثبت المطلوب و الا او هم محتاج بامام و خلیفه دیگر خواهد بود و هکذا یتسلسل که باطل است جدا پس متعین خواهد بود انتهاء سلسله بامام معصوم و خلیفه مأمون از خلل و خطا فهو المطلوب و لزوم تسلسل در این مقام و وجوب انتهاء امر بامام معصوم نظیر و مثاله وجوب انتهاء ممکناتست بسوی واجب تعالی دفعا للتسلسل كما لا یخفی

دلیل نهم آنکه امام چنانکه در تعریف امامت که متفق علیه طرفین است باید کسی باشد که واجب باشد بر تمام امت متابعت او و اقتداء باو

و اطاعت او در جمیع ما یتعلق بامور الدین و الدنيا و اخذ شد در تعریف امامت «بانها ریاسة الهیه نیابة عن رسوله فی امور الدین و الدنيا بحيث یجب علی كافة الامة اتباعه» و هم چنین از مسلمات طرفین است که محرمات الهیه واجبست ترك او و حرامست تناول او و بعد از مسلم بودن این دو مقدمه بین طرفین حال میگوئیم که اگر امام و خلیفه معصوم نباشد از خطا و زلل و خلل پس جایز و ممکن بلکه کثیر الوقوع خواهد بود با آن که جواز کذب و فسق و خطا در غالب ملازم با وقوع آن خواهد بود عادة و این قید که غلبه وقوع آن باشد عادة در جمیع ادله آتیه تا دلیل بیستم مأخوذ است و علی هذا جایز خواهد بود خطاء او در احکام شرعیه من العقاید الاصولیة و الفروعيات الاحکامیه پس ممکن است که آنچه در واقع واجب است عند الله تعالی او را حرام نماید پس بر امت واجبست اطاعت و انقیاد او و اگر امت عالم

بخطا او شوند حرام خواهد بود بر ایشان انقياد و متابعت و اين مستلزم است قول باجتماع متناقضين را باجتماع الامرى و هو باطل جدا

دليل دهم آن كه اگر امام و خليفه معصوم و مأمون از خلل و زلل نباشد هرآينه لازم خواهد آمد اجتماع ضدین از جانب حق تعالی

چه در صورت امر نمودن بحرام واجب خواهد بود فعل آنچه را كه واجبست ترك آن و هو محال لانه امر بالضدين لان ما يجب فعله و هو بعينه يجب تركه و هو باطل جدا

دليل يازدهم آنكه اگر جازب باشد فسق و كذب و خطا از امام و خليفه هرآينه لازم خواهد آمد رد شهادت او

لقوله تعالى وَ لَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ « و اللّازم باطل بالنص و الاجماع و الضرورة و الملزوم مثله و هو المطلوب

دليل دوازدهم آنكه اگر جازب باشد فسق و كذب و خطا امام هرآينه لازم خواهد آمد عدم قبول خبر او

چه در مقام حكم و فتوى و چه در مقام اخبار لقوله تعالى إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا و اللّازم باطل بالاجماع و الضرورة و النص و الملزوم مثله و هو المطلوب

دليل سيزدهم آنكه اگر جازب باشد صدور ذنب و فسق و كفر از امام و خليفه

با غلبه وقوع آن عادة در خارج لوجوب النهى عن المنكر و در اينصورت لازم خواهد آمد كه واجب شود بر رعيت ايداء و تعزير امام و هو باطل بالاتفاق

دليل چهاردهم آنكه اگر جازب باشد صدور ذنب و كفر و نفاق از امام و خليفه با غلبه وقوع آن عادة در خارج لازم خواهد بود بر رعيت كه اجراء حدود نمايند بر امام و خليفه

مثل آنكه شرب خمر نمايد يا سرقت كند و اللّازم باطل بالضرورة من العقل و الملزوم مثله

دليل پانزدهم آنكه اگر امام جازب الخطا و الذنب و الزلل باشد هرآينه لازم خواهد آمد دخول او در حزب شيطان

لانهم فعلوا ما اراد الشيطان و حزب الشيطان هم الخاسرون و قد ثبت بالعقل و النقل ان الامام و الخليفة من حزب الله و حزب الله هم المفلحون

دليل شانزدهم آنكه اگر امام جازب الذنب و المعصية و الخطا باشد جازب خواهد بود عقلا و واقع خواهد بود عادة كه حكم نمايد بين

وقال الله تعالى وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ وقوله وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ و اين مستلزم جواز خلافت و امامت است در حق كافر و هو كما تري بديهى البطلان بالضرورة و العقل

دليل هفدهم آنكه اگر جايز باشد صدور ذنب و فسق و خطايا از امام و خليفه هرآينه لازم خواهد آمد ضعف عذاب الهى بر امام و خليفه

و ذلك لشرفهم و علو مقامهم فمن كان اشرف فصدور الذنب منه افحش و قال تعالى فى نساء النبى يا نساء النبى من يأت منكن بفاحشة مبينة يضاعف لها العذاب ضعفين يكضعف بجهة فاحشة و يكضعف بجهة هتك حرمة شرف النبى و امام و خليفه البته شرف او بالاتر از ازواج نبى خواهد بود كما ان عذاب الاحرار و عقوبتهم ضعف عذاب المماليك و قال تعالى فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ و لازم اينمطلب آنكه اولياء الله و خلفاء نبيه معذب باشند بعذاب الهى

دلیل هجدهم آنکه اگر امام جایز الذنب و الفسق و المعاصی باشد هرآینه جایز خواهد بود مذمت نمودن امام و خلیفه

و آنکه جایز الغیبه باشد و آن که جایز باشد لعن بر خلیفه چه معصیت و انواع ظلم ایداء خدا و رسول او خواهد بود و قال تعالی **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ** و قال تعالی **أُولَئِكَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ** و جواز آن کفر است و ارتداد از دین خواهد بود باتفاق طرفین پس بطلان لازم مستلزمست بطلان ملزوم را بضرورة عقل و شرع

دلیل نوزدهم آنکه اگر امام و خلیفه جایز الذنب و العصیان و الفسق باشد هرآینه لازم خواهد آمد که هادی بسوی حق نباشد نه در حال معصیت و نه در غیر حال معصیت

اما در حال معصیت چه آنکه واضح است که در اینصورت هادی و راهنمای بسوی باطل است نه هادی بسوی حق و اما در حال عدم معصیت چه آنکه وقع کلام او از قلوب ناس ساقط و غیر مؤثر در امت خواهد بود و قال تعالی **وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ** و قال تعالی **أَفَمَنْ يَهْدِي اللَّهُ إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ** و حال آنکه غرض از نصب امام و خلیفه همان هدایت و تکمیل نفوس رعیت است قوله تعالی **وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ** و قال تعالی **إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ**

(دلیل بیستم) آنکه اگر امام و خلیفه جایز الذنب و الخطا باشد هرآینه لازم خواهد آمد که محل توبیخ و ملامت پروردگار واقع شود

لقله تعالی **أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ** و قوله تعالی **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُنِيرٍ*** و حال آنکه امام اسطوانه شرع خدا و طریق نجات امت سید انبیا و واسطه بین خدا و خلق است و دامن طهارت او منزله از همه ملامات و قبایح فیوضات خالق یکتا خواهد بود

دلیل بیست و یکم و قوله تعالی وَ إِذِ ابْتَلَىٰ	ابْر	بِكَلِمَةٍ

	أَبِ فَاذْمَهُنَّ ق	

	اعل اَك لِلنَّاسِ اِم	

	ال وَ مِمَّن ذُرِّيَّتِي ق	

	ال عَهْدِي الظَّالِمِينَ	
اهيِم رَبُّهُ		ج
ال اِنِّي		ق
اما		لا
ال		

تفسیر الایة و اذکروا اذا ابتلی ابراهیم ربه یعنی بخاطر بیاورید در وقتی که ممتحن ساخت ابراهیم را پروردگار او بکلماتی که عبارت باشد از ذبح ولد کما عن الصادق علیه السلام و با عشر خصال کما عن ابن عباس پس چون وفا نمود و عمل کرد حضرت ابراهیم بآنچه مأمور شد از جانب پروردگار خطاب فرمود حقتعالی بابراهیم بدرستی که من قرار دادم تورا از برای خلق امام و پیشوا که اقتدا نماید خلق بتو در افعال و اقوال که قایم شوی بدتدبیر امور رعیت و فایز شدن حضرت ابراهیم باین موهبت عظمی که امامت باشد کانه بجهة جزاء آنچه بود که وفاء بآن نمود از کلمات مأمور بها چون فایز شد حضرت ابراهیم باینمرتبه عظمی آنوقت سؤال نمود از پروردگار که اعطاء این موهبت کبری

فرمايد بذريه و اولاد و احفاد او قال و من ذريتي اي و اجعل من ذريتي اماما قال سبحانه و تعالى لا يُنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ يعني عهد

ص: 156

من که امامت است نمیرسد بظالمین از ذریه تو و المراد بالعهد الامامة كما عن مجاهد و حسن و به قال صاحب الكشاف من المفسرين و هو المروی عن ابی جعفر و الصادق علیهما السلام فان قلت شاید مراد بعهد در آیه نبوت باشد پس حضرت ابراهیم سؤال اعطاء نبوت از برای ذریه خود نمود پس حقتعالی فرمود که نبوت بظالمین از ذریه تو نمیرسد غایة الامر بآیه ثابت شود عصمت انبیا و اینمطلب لازم ندارد عصمة امام و خلیفه را قلت هذا باطل جدا اولاً بجهة آن که این احتمال خلاف ظاهر از سیاق کلام است و سیاق الایة قرینة علی ان المراد بالعهد الامامة و ثانياً آن که در اینصورت سؤال با کلام سابق مرتبط نخواهد شد و بی مناسبت خواهد بود چه آنکه خداوند ابتدا خطاب فرمود که بتو ای ابراهیم اعطاء منصب امامت فرمودیم حضرت ابراهیم اگر در این حال سؤال نماید که ببعضی از ذریه من منصب نبوت اعطا فرما غیر مناسب با کلام سابق و غیر مرتبط بحسب معنی خواهد بود که خارج از فصیح کلام است فان قلت شاید مراد بقوله تعالی **إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا** نبوت باشد چه آنکه امام بمعنی مقتدا بودن از برای خلق است و اینمعنی صادقست بر نبوت چه آنکه هر نبی امام باینمعنی خواهد بود و در اینصورت مراد بعهد همان عهد نبوتست و خلاف ظاهر از سیاق و عدم مناسبت و عدم تطابق جواب و سؤال هم لازم نمیاید قلت هذا الاحتمال باطل جدا و الا آنکه ظاهر خطاب اختصاص اینموهبت است بحضرت ابراهیم علیه السلام و ببعض ذریه او و اگر مراد بامام نبوت باشد که صادق بر جمیع انبیا باشد للزم لغویة الاختصاص و ثانياً باینکه اینمعنی خلاف ظاهر لفظ امام و استعماله الشایع المتداول عند اهل الشرایع و هو من يقوم بامر الامة و به يصلح انتظام امورهم بحسب الدين و الدنيا و ثالثاً باینکه لفظ جاعلك اسم فاعل است که عمل در مابعد خود نموده است از اخذ مفاعیل ثلثه چه آن که اضافه شد بسوي مفعول که کاف خطاب باشد و للناس متعلق است جاعلك و اماما مفعول ثانی او خواهد بود و اسم فاعل بمعنی ماضی لا يعمل عمل فعله پس باید اسم فاعل بمعنی حال یا استقبال باشد که حاصل کلام سؤال حضرت ابراهیم است در حال یا استقبال بموهبت مخصوصه الهیه و در اینصورت نمیشود که مراد سؤال از مرتبه نبوت باشد چه آنکه نبوت ثابت بود از برای حضرت ابراهیم قبل از اینها چنانکه شاهد است صدر آیه که اعطاء منصب امامت بعد از ابتلاء بکلمات مأمور بها و بعد از وفاء بآن کلمات بوده است از ذیح ولد و یا عمل بخصال عشره و من الواضحات آنکه حضرت خلیل در حین ابتلاء بکلمات و عمل باو نبی ثابت النبوة بود که باو وحی کلمات شده بود بلا شك و لا ریب و بالجمله اشکالی نیست که مراد بامام غیر نبوتست و مراد بعهد خصوصاً مع سبق لفظ امام همان عهد امامتست که حضرت ابراهیم علیه السلام از برای بعضی از ذریه خود سؤال نمود حقتعالی در جواب او فرمود که عهد امامت بظالمین از ذریات تو نخواهد رسید و من المعلوم آنکه ظلم اعم است از

ظلم بر نفس و ارتکاب معاصی و فسوق و شرک بالله و از ظلم بر غیر چه آنکه حقتعالی فرمود *فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ* و نیز فرموده است *إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ* و ظلم بر نفس را که شرک باشد عظیم قرار داد و در آیه که محل کلام است علی سبیل الاطلاق اخبار فرمود بحضرت ابراهیم که نمیرسد اینعهد امامت بظالمین از ذریه تو بعد از تو و اینمعنی که نفی ظلم علی الاطلاق باشد لازم دارد که ولی و خلیفه که عهد امامت پروردگار باو میرسد باید منزّه باشد از لوث معاصی و انواع فسق و شرک و کفر و غیر آن از آنچه صادقست بر آن ظلم پس آنچه از ذریه او بعد از او در زمان استقبال که خواهد آمد اگر در بعضی از اوقات متلبس بظلم و شرک شده باشد چه آنکه بعد از ارتکاب تائب و مسلم شوند و یا بحال خود باقی بمانند داخل در ظالمین از ذریه او محسوب خواهند بود و بنص آیه عهد امامت بایشان نخواهد رسید و هو المطلوب و عبارت زمخشری در آیه مذکوره چنین است *(و قرئ الظالمون ای من کان ظالماً من ذریته لا یناله استخلافی و عهدی الیه بالامامة و انما ینال من کان بریئاً من الظلم قالوا و هذا دلیل علی ان الفاسق لا یصلح للامامة انتهى کلامه فان قلت صدق ظالم بعد از اسلام و توبه از کفر ممنوع جدا چه آنکه مفاد آیه نفی نیل عهد امامتست بظالم در حال ظلم و کفر او و شامل نخواهد بود در غیر حالت کفر و ظلم بعد از آنکه اسلام قبول کردند و تائب شدند قلت اولاً آنکه صیغه لا ینال فعل مستقبل منفی است و نفی مستقبل ظاهر در عموم است کما فی قولک زید لا یفعل کذا و کذا مثلاً و ثانیاً بآنکه شاهد بر عموم موجود است که صحت استثناء باشد چه آنکه صحیح است گفته شود لا ینال عهدی الظالمین الا ان یترک الظلم و ثالثاً بآنکه ترک استفصال در آیه شاهد دیگر است از برای افاده کردن کلام مر عموم را کما قرر فی محله فان قلت ظاهر آنستکه شرط است بقاء مبدأ در صدق مشتق کما حقق فی الاصول پس ظالم صادق نخواهد آمد بر شخص تا باقی نباشد در او مبدء اشتقاق که اصل ظلم است پس در این هنگام شامل نمیشود آیه ظلم سابق بر اسلام را قلت اولاً- آنکه بر فرض تسلیم فی الجملة مخصوص است این شرط بافعال لازمه کالحسن و الفرح و الحزن و امثال ذلك و اما افعال متعدیه کالقاتل و الضارب و الناصر و امثالها لا یشرط فیها ذلك عند المحققین و یساعده فهم العرفی مثل آنکه صادق خواهد بود بر قاتل زید انه قاتل اگرچه صدور قتل از او در ازمنه سابقه بوده باشد و ثانیاً محل نزاع عند الاصولیین در شرط مذکور در اسم فاعل بمعنی ماضی است که آیا مشتق حقیقه است در اسم فاعل بمعنی ماضی تلبس که نسبة واقعه در کلام در زمان گذشته واقعه شده باشد مثل زید ضارب الان اذا تلبس بالفعل قبل ذلك چه آنکه در حال نطق و تکلم باشد چون مثال مذکور و یا ماضی تکلم و یا مستقبل تکلم کما حقق فی محله چه در اینصورت خلافت که آیا بقاء مبدء شرطست در صدق مشتق یا نه*

و یا آنکه تفصیل است در مسئله و ذلك بخلاف ما كان المشتق بمعنى مستقبل التلبس مثل آنکه گفته شود زید ضارب الان اذا تلبس غدا بالفعل چه آنکه خلافی نیست که صدق مشتق بر او نخواهد آمد بدون قیام بمبدء و کلام هم حقیقه نخواهد بود بلکه استعمال آن از روی مجاز است اتفاقاً و اختلاف در او تطرق ندارد بلکه صحت استعمال مبتنی بر وجود قرینه است لا غیر و فرقی نیز نخواهد بود بین حال نطق تکلم و بین ماضی تکلم و مستقبل تکلم و هم چنین نزاعی نیست که اطلاق مشتق بر ذات متصف بمبدءاً در حال تلبس بمبدءاً بر سبیل حقیقه است و فرقی در اینصورت هم نیست بین حال تکلم و یا ماضی تکلم و یا مستقبل تکلم چه میزان در مسئله مشتق حال نطق و ماضی نطق و مستقبل نطق نمیباشد بلکه مدار ماضی تلبس است و حاصل آنکه در صورت اولی که ماضی تلبس است خلافستکه آیا شرطست در صدق مشتق بقاء مبدء یا نه فاختلف الاصولیون فیه علی اقوال فالحق التفصیل کما ذکرناه و در صورت ثانیه که مستقبل تلبس باشد بالاتفاق صادق نخواهد بود مجازاً و یدور الکلام مدار القرینه و در صورت ثالثه اتفاق نمودند بر صدق مشتق و حقیقه او بلاخلاف و لا نزاع فیه لاحد من الاصولیین و محل کلام در آیه از صورت اولی که ماضی تلبس است نخواهد بود چه آنکه حضرت خلیل علیه السلام استدعای مرتبه امامت از برای ذریه خود نمود بعد از حیوة خود و از صورت ثالثه هم نخواهد بود بقرینه عقل چه آنکه مثل حضرت خلیل علیه السلام سؤال مرتبه امامت عظمی از برای ظالمین از ذریه خود در حال تلبس ایشان بظلم نخواهد نمود و همچو استدعا از شخص عاقل سر نمی زند فضلاً عن الانبیاء اولو العزم بلکه استدعای او مرتبه امامت را از برای ذریه خود با قطع نظر از کونه ظالماً او غیر ظالم بوده است پس حقتعالی باو اخبار فرمود که ذریه تو بعد از تو بر دو قسم خواهند شد قسمی متلبس خواهند شد بعد از تو بظلم قسم دیگر از ایشان ملوث بلوث معصیت و ظلم و کفر و شرک خواهند شد و آن قسمی که بعد از تو میآیند متلبس بظلم میشوند پس اینمرتبه امامت عظمی بایشان نخواهد شد و اخبار حقتعالی بحال ذریه بعد از او بمنزله آنستکه فرموده باشد «الذین یتلبسون بعد بالظلم فلا ینالهم الامامة» پس لابد بقرینه قطعیه مذکوره باید مراد مستقبل تلبس باشد یعنی هرکسی از ذریه تو که متلبس بظلم خواهد شد قابل امامة نخواهد بود پس آیه از قبیل حال تکلم و مستقبل تلبس خواهد بود و بنابراین فرقی نخواهد بود بین ظلم و مشرک قبل از اسلام و قبل از توبه و یا بعد از اسلام و بعد از توبه و مؤید آنچه ذکر شد آنکه چون حضرت خلیل علیه السلام دانست که حقتعالی امتناع دارد از اعطاء فیوضات خود بظالمین و متنبه بمطلب شد استدعا دیگر فرمود بعد از امر بتطهیر بیت الله و عرضکرد که آنرا بلد ایمن قرار دهد و اعطاء رزق و ثمرات نماید باهل ایمان و اسلام و معتقد بیوم جزا باشند چنانکه حقتعالی در تتمه و ذیل آیه مذکوره امر بتطهیر

بیت فرموده بعد از آن حکایت فرمود از حضرت خلیل و إِذْ قَالَ اِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا بَلَدًا آمِنًا وَاُزُقْ اَهْلَهُ مِنَ الثَّمَرَاتِ مَنْ اٰمَنَ مِنْهُمْ بِاللّٰهِ وَاَلْيَوْمِ الْاٰخِرِ و حقتعالی فرمود بعد از این سؤال و مَنْ كَفَرَ فَاَمْتَعْنَاهُ قَلِيْلًا ثُمَّ اَصْحَطْرُوْهُ اِلَىٰ عَذَابِ النَّارِ یعنی این مسئلت رزق و امان مثل مسئله امامت نخواهد بود که مخصوص باشد بطاهرین و غیر ظالمین از ذریه تو بلکه این دعوت تو را تعمیم دادیم از برای ظالمین من المشرکین و غیرهم که تمتع دنیویہ را منع نمیفرمائیم و آنرا بعموم اهل این بلد اعطا خواهیم نمود و هرکسیکه کافر شد او را مضطر بعقوبات اخرویہ خواهیم نمود و بالجمله دلالت آیه بر عدم نیل موهبت کبرای الهیہ بظالمین از ذریه حضرت خلیل علیہ السلام اگرچه ظلم او باندک زمانی از شرک و کفر و غیر آن باشد در نہایت وضوح و ظهور است و شاهد است بر آنچه مطلوب از آیه است گذشته از آنچه در اخبار مأثورہ مستفیضہ بلکه متواترہ از کتب علماء شیعه کہ از ائمه هدی صلوات اللہ علیہم رسیده کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود «انا دعوة ابي ابراهيم» حدیث مشهور در میان علماء عامہ کہ فقیہ ابن مغزالی شافعی بسند خود از ابن مسعود نقل نمود کہ حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمود «انا دعوة ابي ابراهيم» ابن مسعود عرضکرد یا رسول اللہ چگونه شما دعوة حضرت ابراهيم علیہ السلام واقعشدید فرمودند کہ حقتعالی وحی فرمود بسوی حضرت ابراهيم کہ «اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا» پس فرحناک شد حضرت ابراهيم و عرض نمود کہ «یا رب و من ذریتی ائمة مثلی» خداوند وحی فرمود بسوی حضرت ابراهيم کہ من اعطا نمینمایم بتو عهدیکہ وفا باو ننمایم عرضکرد کدام است آن عهدیکہ وفای باو از برای من نمی فرمائی وحی شد باو کہ «لا اعطیک عهد الظالم من ذریتک» حضرت ابراهيم عرضکرد کہ آن ظالم کدام است کہ نمیرسد باو عهد امامت من قال تعالی من سجد لصنم من دونی لا اجعله اماما ابدا» در آن وقت حضرت خلیل عرضکرد و اُجْنِبْنِیْ وَ بِنِیِّ اَنْ نَّعْبُدَ الْاَصْنَامَ رَبِّ اِنَّهُمْ اَصْدَلُّنَّ کَثِیْرًا مِنَ النَّاسِ بعد از آن حضرت رسول فرمودند «فانتهت الدعوة الی و الی اخی علی علیہ السلام لم یسجد احد منا لصنم قط فاتخذنی اللہ نبیا و علیا وصیا مؤلف گوید کہ شاهد است بر اینکه مراد به ظلم شرک و سجده نمودن صنم است کہ عهد امامت باو نخواهد رسید و حضرت ابراهيم هم استدعا نمود برائت آنرا از برای ذریه خود آنچه حضرت یوسف صدیق در سجن فرمود بدو صاحب خود من قوله تعالی وَ اتَّبَعْتُ مِلَّةَ اَبَائِیْ اِبْرَاهِیْمَ وَ اِسْحٰقَ وَ یَعْقُوبَ مَا کَانَ لَنَا اَنْ نُّشْرِكَ بِاللّٰهِ مِنْ شَیْءٍ ذٰلِکَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلَیْنَا فَلَا تَغْفَلَ و قاضی بیضاوی در تفسیر آیه چنین گفته است «لان الامامة امانة من اللہ و عهده و الظالم لا یصلح لها و انما ینالها البررة الاتقیاء منهم و فیہ دلیل علی عصمة الانبیاء و ان الفاسق لا یصلح للامامة انتهى بالجمله دلالت آیه بر شرطیت عصمة در امام و خلیفه در غایة صراحت و ظهور است بلکه گذشت در مقدمه خامسه کہ آیه دلالت دارد بر اینکه جعل و قرارداد امامت نیز من

اللّه سبحانه و تعالی است لا من الخلق چنانکه ظاهر لفظ جاعلك میباشد و نیز اگر امامت اختیار آن بید باکفایت خلق باشد دیگر معنی نداشت که حضرت خلیل با آنکه دارای مرتبه خلت بود استدعا و تمناي امامت از خدای تعالی نماید چنانکه لایح و ظاهر است

دلیل بیست و دویم آیه شریفه ۱

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

دلالت آیه شریفه بر عصمت امام و خلیفه از جوهری است اول آنکه معنی ظاهر آیه آنکه ایگروهی که ایمان بخدا آورده اید خائف باشید از حقتعالی و بوده باشید با صادقین و راست گویان و صادق علی سبیل الاطلاق چنان که ظاهر آیه شریفه است باید کسی باشد که صادق در جمیع اعمال و افعال و صادق در لسان و صادق در نیات و قلوب باشد که زك و زیغ در قلب منیر او نباشد و مستقیم در جمیع امور باشد و این متحقق نخواهد شد مگر در کسی که معصوم و مؤید من عند الله باشد بملکه عصمت و خداوند امر فرمود بعباد خود که با چنین کسی باشید و از واضحات آن که مراد معیت با جسم و بدن نخواهد بود زیرا که معیت با جسم و بدن محال است و فایده بر آن مرتب نخواهد بود پس بقرینه عقل قطعی باید مراد متابعت آنشخص صادق علی الاطلاق باشد در افعال و اقوال او و وجوب متابعت همچو کسی در همه امور معقول نخواهد بود مگر امام و خلیفه معصوم و هو المطلوب دویم آنکه مراد بصادقین اگر صادق علی الاطلاق و معصوم از هر زلل و نفاق نباشد بلکه صادق فی الجمله باشد هرآینه بمقتضای خطاب و ظاهر آیه باید خداوند واجب فرماید مکلفین را که مأمور باشند در جمیع اقوال و افعال بمتابعت هرکسی که فی الجمله صادق باشد اگرچه یکدفعه صادق باشد یا زیاده چه آن که امر بکون و متابعت و اطاعت مطلق است و مقید بزمانی دون زمانی و فعلی دون فعلی نرمود بلکه امر فرمود که همه مکلفین معیت بحسب طاعت و انقیاد داشته باشند با صادقین در آیه و منفک از ایشان نشوند و مفارقت نمایند صادقین را و اگر صادق فی الجمله مراد باشد پس باید در جمیع اعمال و افعال و اقوال ناشایسته صادقین فی الجمله متابعت ایشان بنمایند و آن بالاتفاق باطل است و امر بمحال و امر بمتناقضین و امر باجتماع ضدین است چه آنکه امر فرمود بمتابعت ایشان و نهی فرمود بارتکاب حرام پس اگر صادق فی الجمله فعل حرام بجای آورد هم امر بمتابعت او خواهد بود هم نهی از متابعت و آن اجتماع نقیضین است و هم امر بمتابعت او کرده باشد در آن فعل و هم امر فرموده باشد بوجوب ترك آن فعل و آن اجتماع ضدین است و صدور همچو تکلیف بمحال از حکیم علی الاطلاق محالست فثبت المطلوب سیم آنکه مراد بصادقین در آیه ممکن نیست که جمیع مؤمنین از امت حضرت رسول باشند علی سبیل الاستغراق چه آنکه لازمه اینمطلب آنکه هرکسی مأمور باشد که با نفس خود باشد چه در اینصورت مأمورین بکون با صادقین عین صادقین خواهند بود و

آن که هر يك بايد متابعت نفس خود کرده باشد و آن بالبدیهه باطل است و لازمه آن نفسی اصل مسئله امامت است چه در اینصورت هر يك امام نفس خود خواهند بود و اینخلاف ضرورت عند الفریقین است پس لابد باید مراد بعض مؤمنین از امت حضرت رسول باشد و در این هنگام آن بعض ممکن نیست که مبهم غیر معین باشد و الا لازم خواهد آمد تکلیف بامر بمجهول و آن تکلیف بمحالست پس لابد باید مراد بعض معین معلوم باشد و آن بعض معلوم که صادق علی الاطلاق و منزله و میرا از زلل و نفاقست باتفاق عامه و خاصه آن منحصر است باهلیت رسالت و نبوت و هم علی و اولاده الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین لا غیر چه آنکه احدی از امت دعوی عصمت در حق غیر ایشان ننموده است و عصمة در حق ایشان بنص آیه تطهیر چنانکه خواهد آمد محرز و مسلم است غایة الامر عامه انکار شرطیت عصمت را در امام مینمایند و جایز میدانند که غیر معصوم هم بجهة بعضی از مصالح و یا باجماع و بیعت امام باشد پس بآیه شریفه ثابت خواهد شد که متابعت غیر معصوم عاطل و باطل است پس متعین خواهد شد شرط بودن عصمت در امام و عصمت هم منحصر در اهلیت رسالتست پس ثابت خواهد شد انحصار امامت در حق ایشان صلوات الله علیهم اجمعین و بطلان خلافت و امامت غیر ایشان فهو المطلوب چهارم آن که در آیه شریفه حق سبحانه و تعالی خطاب بمؤمنین بر سبیل عموم فرمود که تحصیل تقوی بنمائید و امر به تحصیل تقوی معقول نخواهد بود مگر کسی که محتمل باشد در حق او عدم تقوی و جایز الخطا باشد و بعد بر سبیل عموم امر فرمود بمتابعت صادقین که مأمورین بکون با صادقین غیر صادقین اند و اگر عین هم باشند لزوم الاتحاد فقد تقدم بطلانه و علی هذا اگر صادقین هم مثل مأمورین جایز الخطا باشند لازم خواهد آمد که امر فرموده باشد که جایز الخطائی متابعت کند جایز الخطای دیگر را و در اینصورت خالی از این نخواهد بود یا مأمور جایز الخطا اقل خطاء است از صادق جایز الخطا پس لازم خواهد آمد ترجیح مرجوح بر راجح و یا مساوی الخطا خواهد بود با آن صادق جایز الخطا پس لازم خواهد آمد ترجیح بلا مرجح و یا اکثر خطاء خواهد بود از صادق جایز الخطا در اینصورت اگر چه این دو محذور مذکور لازم نخواهد آمد لکن لازم می آید دو محذور دیگر چه آنکه اگر واجب شود بر او متابعت آنصادق جایز الخطا علی سبیل الكلیة و العموم و آن لازم دارد امر بضدین و امر بمتناقضین را فقد تقدم بطلانه و اگر واجب شود بر او متابعت فی الجملة یعنی در غیر مورد خطا پس اولاً- آنکه خلاف اطلاق آیه است که امر بوجوب متابعت علی الاطلاق است و ثانیاً آنکه موارد خطاء آن صادق غیر معلوم و موارد او هم غیر معلوم چه در همه افعال و اقوال او سوای آنچه معلوم بضرورت شرع و عقل است محتمل الخطاء و الصواب خواهد بود پس باید تقاعد از متابعت آنصادق نماید در اکثر اقوال و افعال بلکه هیچ متابعت او ننماید چه

آنکه در صورت علم او بصواب عمل بعلم خود کرده است نه عمل بفعل و قول آنصادق جایز الخطا فاذا بطل جميع الوجوه و الاحتمالات پس معین شد که آن صادق که مکلفین باید متابعت او علی سبیل الکلیة و الاطلاق نموده باشند صادق علی الاطلاق غیر جایز الخطا باشد و هو لا- یمكن الا- ان یکون معصوما و هو المطلوب پنجم آنکه صادق در این آیه بلکه صادق در غیر این از آیات کثیره بتصدیق اکثر از مفسرین عامه و خاصه و روایت ایشان مراد باو حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین (ع) او میباشند اما در آیه مذکوره پس بجهة آنکه سیوطی در تفسیر در منشور و ثعلبی در تفسیر مشهور خود نقل کرده اند که مراد از صادقین علی بن ابی طالب علیه السلام است و کلبی از ابی صالح از ابن عباس نقل کرده است که کونوا مع الصادقین ای مع علی و اصحابه و خرگوشی در کتاب شرف النبی از اصمعی نقل کرده است و ابرهیم بن محمد الثقفی از ابن عباس نقل کرده است که مراد بصادقین علی بن ابی طالب است و بنابراین لفظ جمع از برای تعظیم و تشریف است و ابن قعب از انس ابن مالک از عبد الله بن عمر نقل کرده است که پسر خلیفه باصحاب خود میگفت امر الله اصحاب محمد باجمعهم ان یخافوا الله ثم قال لهم و کونوا مع الصادقین یعنی محمد و اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین صدر الائمة اخطب خوارزمی بچند روایت در کتاب فضایل امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است در آیه مذکوره که مراد بصادقین علی بن ابیطالب علیه السلام است ابو نعیم حافظ در کتاب خود از ابن عباس و بسند دیگر از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده است در تفسیر آیه مذکوره که مراد بصادقین علی بن ابی طالب است و در تفسیر ابو یوسف یعقوب بن سفیان از مالک بن انس از عبد الله بن عمر نقل کرده است که کونوا مع الصادقین یعنی مع محمد و اهل بیت و اخبار در کتب علماء شیعه از روایات اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین بحد تواتر رسیده است که مراد بصادقین در آیه مذکوره حضرت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین از ذریه او میباشد من اراد الاطلاع علیها فلیرجع الی کتب الاصحاب قدس اسرارهم و اما در غیر آیه مذکوره از سایر آیات از آنجمله آیه مبارکه وَ الَّذِي جَاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ اُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ مجاهد و ضحاک تفسیر کرده اند که و الذی جاء بالصدق محمد و صدق به علی بن ابی طالب علیه السلام است و ابن مغازلی شافعی گفته است در آیه مذکوره الذی جاء بالصدق محمد است که براستی آمد و هرچه آورد همه راست بود و صدق به مراد علیست که او را تصدیق کرد و ایمان باو آورد و ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیاء گفته است که مراد بصدق به علی بن ابیطالب علیه السلام است ابن مردویه و سیوطی در در منشور از ابن عباس نقل کرده اند که مراد بصدق به علی بن ابیطالب است و از آنجمله آیه لَیْسَ الْبِرُّ اَنْ تُولُوْا وُجُوْهُكُمْ در سورة بقره الی قوله تعالی وَ اَقَامَ الصَّلَاةَ وَ اَتَى الزَّكَاةَ وَ الْمُؤْمِنُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا عَاهَدُوا وَ الصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَ الصَّرَاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ اُولَئِكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوا وَ اُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ

و خصلتهائی که خداوند در این آیه بیان فرمود از ایمان بخدا و روز جزا و ایمان بکتب و رسل و عطا نمودن مال از روی محبت بخدا بر ذوی القربی و ایتم و مساکین و ابناء السبیل و به سائلین و در رقاب که آزاد نمودن بندگان باشد و اقامه صلوة و ایتاء زکوة در صلوة در رکوع و وفاء بهمه عهود حق تعالی و صابر در بأساء و ضرآء در وقت جهاد با دشمنان و اجتماع همه اینها که شخص واحد موصوف باین اوصاف باشد منحصر است بعلی ابن ابی طالب علیه السّلام و نقل نشده است از احدی از عامه و خاصه که غیر حضرت امیر المؤمنین احدی موصوف بجمیع این صفات بلکه ادعاء و حقیقة سایر اصحاب متصرف بعضی از این خصلتها بودند دون بعضی و از مسلمات طرفین است که کسیکه همه عهود خداوند را وفا نماید از احکام و تکالیف و اطاعت و انقیاد و سبقت گرفتن بهمه فضایل و فواضل مر اصحابرا در جمیع اوقات و ازمان در ظاهر و باطن و در جهاد و غیر آن نبوده است مگر علی بن ابیطالب علیه السّلام و در هر یک از این فقرات دلیل علیحده از روایات عامه و خاصه در فضایل حضرت امیر المؤمنین رسیده است و او جامع همه این کمالات بوده است که تعداد آن ادله در ذیل مطلب مذکور موجب خروج کلام است از عنوان مطلب و خداوند در آخر آیه شریفه فرموده است **أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ** بنحو حصر که مفاد مسند و مسند الیه مذکور در کلام است بلکه بنحو مبالغه چنانکه مقرر در علم معانی و بیانست و کسیکه جامع این صفاتست او است صادق واقعی و پرهیزکار از همه معاصی و این آیه شریفه علاوه از آنکه تعیین صادق از غیر صادق میفرماید دلالت ظاهره دارد بر اینکه همچو کسی لابد است که معصوم از هر زلل و خطا باشد و هو المطلوب و از آنجمله آیه شریفه **وَالَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمُ** الخ احمد بن حنبل و جماعتی از عامه از ابن عباس نقل نموده اند که آیه در شأن علی بن ابیطالب علیه السّلام نازل شد و بروایت دیگر از ابن عباس روایت کرده اند که آیه در شأن امیر المؤمنین و حمزه و جعفر وارد شده است که ایشان شهداء عندالله اند و حافظ محمد ابن مؤمن شیرازی در کتاب خود که از دوازده تفسیر عامه استخراج نموده در تفسیر آیه شریفه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که آیه در شأن علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر نازلشده و علی ابن ابیطالب صدیق این امت و صدیق اکبر و فاروق اعظم است و موفق ابن احمد خطیب خوارزمی در تفسیر آیه گفته است که مراد بصدیق علی بن ابیطالب است و آیه در شان او نازلشده و از آنجمله آیه **وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ** و از آنجمله آیه **مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ** که اکثر عامه و خاصه برآند که این دو آیه در شأن حضرت امیر و حمزه و جعفر نازلشد پس در این آیات حق سبحانه

و تعالی بیان فرموده است مراد خود را از آیه وافیهِ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و اما در اخبار مسلمه بین طرفین که مراد بصادق و صدیق و صدق به حضرت امیر المؤمنین است اخبار کثیره گذشته از آنچه در کتب علماء شیعه از طرق اهل بیت صلوات الله علیهم اجمعین رسیده است آنچه علماء عامه روایت کرده اند از آنجمله امام فخر رازی بسند خود روایت کرده است از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که صدیقون سه نفراند حبیب نجار که مؤمن آل یس است و حزقیل که مؤمن آل فرعون است و علی بن ابیطالب افضل ایشانست احمد بن حنبل باسناد عدیده از عبد الله و از ابن ابی لیلی و از عبد الرحمن روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که صدیقون سه نفراند حبیب ابن موسی النجار و او مؤمن آل یس بود و حزقیل و او مؤمن آل فرعون بود و علی بن ابی طالب سیمی ایشانست و افضل ایشانست ابن شیره در جزو دویم کتاب فردوس در باب صاد روایت کرده است از داود بن بلال که حضرت رسول فرمودند که صدیقون سه نفراند حبیب نجار و حزقیل و علی ابن ابی طالب علیه السلام افضل ایشانست و ثعلبی در آیه وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ از عباد ابن عبد الله روایت کرده است که از علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که فرمود انا عبد الله و اخو رسول الله و انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا مفتر صلیت قبل الناس سبع سنین و نیز ثعلبی در تفسیر خود بسند دیگر از ابن ابی لیلی روایت کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که سابقون امتها سه نفراند که بقدر یک چشم برهم زدن بخدا کافر نشدند علی ابن ابی طالب و صاحب آل یس و مؤمن آل فرعون و ایشانند صدیقان و علی ابن ابیطالب علیه السلام افضل ایشانست فقیه ابن مغزالی شافعی در کتاب مناقب باسناد عدیده روایت کرده است که «قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الصدیقون ثلثة حبیب بن موسی النجار مؤمن ال یس و حزقیل مؤمن آل فرعون و علی ابن ابیطالب علیه السلام افضلهم و موفق بن احمد خطیب خوارزمی بچهار سند از حضرت رسول و از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده است که صدیقون سه نفراند و افضل ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام است حافظ ابو نعیم همین حدیث را بدو سند از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باین لفظ نقل نموده است که «انا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کذاب صلیت قبل الناس سبع سنین» صاحب کتاب اربعین از مجاهد و ابن عباس و حافظ محمد بن مؤمن شیرازی در کتاب تفسیر مستخرج از اثنی عشر تفسیر از ابن عباس مضمون حدیث را از حضرت رسول نقل نمودند بالجمله باین اخبار متواتره منقوله از روات و علماء عامه معلوم میشود که مراد بصادقین و صدق به که خداوند عالم در قرآن مجید امر بمتابعت او بر سبیل عموم و اطلاق فرموده است علی بن ابیطالب علیه السلام است که معصوم از هر زلل و خطاست و مبرا از هر لغزش است و او است صدیق اکبر و فاروق اعظم و این وصف صدیق از صفات اولیاء الله است که خداوند ایشانرا باین وصف در قرآن ذکر نموده چنانکه فرموده است

در وصف حضرت ادریس «إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا» و در وصف حضرت یوسف علیه السلام فرموده «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ» پس شخص تا متصف بصفه عصمت و محفوظ از هر خطا و خلل نباشد او را صدیق نخواهند گفت و دنیاپرستان از علماء سوء خذلهم الله با اینکه همه آیات و روایات را مقرر و معترفند و خودشان نقل کرده اند مضمون آنرا که این صفت صدیق اکبر و فاروق اعظم از صفات خاصه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است که خداوند در چندین مواضع از قرآن وصف فرمود آن سرور را باین وصف و باخبار متواتره از سنه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معلوم شد که مراد بصدیق امت آنحضرت و افضل از همه صدیقان از امام سابقه حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است از حق اغماض نموده بمجرد افتراء و کذب تسمیه نمودند خلفاء خودشان را بصدیق و فاروق و خودشان معترفند که آنها فاقد صفات مذکوره که در معنی صدیق اخذ شده است میباشد و اقرار دارند که هر یک زیاده از چهل سال عبده اصنام بودند و حال آنکه پیغمبر در وصف صدیق بهمان اخبار منقوله خودشان فرموده است که آن سه نفر که مؤمن آل یس و مؤمن آل فرعون و علی بن ابی طالب علیه السلام باشند بقدر چشم بهمزدن شرك بخدا نیاوردند و از این جهت موصوف شدند بصدیق بالجمله برعکس نهند نام زنگی کافور و ازین قبیل امور واهیه که مقابله نمایند با علماء شیعه بسیار است در نزد ایشان چنانکه در سابق نقل شد که در مقابل «انا مدینه العلم و علی بابها» جعل نمودند «و عمر سقفها و ابو بکر محرابها» و در مقابل خبر متواتر بین الفریقین که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند «الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة» جعل نمودند «ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة» و بالجمله دلالت آیه وافی هدایه یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین بر شرطیت عصمت در امام و خلیفه چنانکه عنوان کلام است در مقام با این قراین عقلیه و نقلیه که ثبوت و تقرر یافت در نهایت وضوح و ظهور کالشمس فی رابعة النهار است الا آنکه امام فخر رازی در آیه مذکوره گفته است که آیه شریفه ظاهر است در متابعت شخص معصوم در هر زمان چه آنکه حق تعالی امر فرمودند مؤمنانرا که با صادقین باشند پس باید که صادقین موجود باشند زیرا که بودن با چیزی مشروطست بوجود آنچیز پس ناچار است که در هر زمان صادقین باشند چه خطابهای قرآن متوجه بجمیع مکلفین است تا روز قیامت و آیه هم شامل جمیع اوقات است و حاصل آیه این خواهد بود که هر جایز الخطائی در هر زمان باید متابعت نماید صادقرا که مانع باشد از خطاء او و این معنی در همه زمانها هست پس باید که معصوم هم در هر زمان باشد پس باید جمیع امت اجماع بر باطل نمایند و آیه دلیل است بر اینکه اجماع حجت است و مراد بصادقین اجماع جمیع امت است نه یکشخص واحد که شیعه میگویند چه آنکه اگر چنین بود باید ما او را بشناسیم که آنشخص کیست تا

متابعت او نمائیم و ما که نمیشناسیم چنین کسی را در میان امت انتهی کلامه و مجلسی علیه الرحمه بعد از نقل کلام فخر رازی فرموده است که حقتعالی بر دست و زبان آن پیشوای اهل ضلال حق را جاری نمود در معنی آیه و لکن عصیبت او را مانع شد که قبول حق کند و آیه را حمل بر حجیت اجماع نموده است بعد از آن جواب از آن فرموده است بوجهی اولاً- آنکه مراد بصادق معصوم اگر اجماع امت باشد بنابر مذهب عامه پس آن اتفاق جمیع امت است و از محالات است که در این اعصار که ملت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شرق و غرب عالم را فروگرفته است و علما منتشر در جمیع اصقاع ارضند که علم باقوال ایشان پیدا بنمائی و تو که خود را اعلم علماء عامه عمیا میدانی ده مسئله از مسائل امامیه را مطلع نیستی خلاف و وفاق ایشانرا فضلاً از علماء سایر مذاهب چه آنکه همه ایشان از امت پیغمبراند و در اجماع بنابر مذهب عامه اتفاق تمام امت شرطست پس چنانکه تو عارف بیک شخص معصوم که مراد بصادقست در آیه بنابر مذهب امامیه نخواهی بود همچنین عارف باجماع تمام امت که خودت آیه را بر او حمل نمودی نخواهی شد و ثانیاً آنکه بر فرض تسلیم که ممکن باشد چنین اجماعی در اقل قلیل از احکام که باو رفع خطا از امت شود و لکن در اکثر احکام بچه چیز رفع خطاء خود خواهی نمود و متابعت چه کس را خواهی کرد و حال آنکه بمقتضی آیه باید در همه حال و اوقات و در جمیع اقوال و افعال متابعت آن معصوم کرده باشی و ثالثاً آنکه ظاهر آیه بلکه صریح آیه باقرار خصم آنکه مؤمنین جایز الخطا که مأمورند بمتابعت صادقین که مانع ایشان باشند از خطاء مغایرت دارند با یکدیگر که مامورین بکون با صادقین غیر صادقین اند و بنابر اینکه مراد بصادقین اجماع امت و همه امت باشند لازم میآید که عین یکدیگر باشند و آن منافی با ظاهر آیه است مولف گوید که افادات مجلسی علیه الرحمه و ایرادات او بر فخر رازی در کمال متانت و عین حق و صوابست و لکن وجوه دیگری از ایرادات است که وارد بر کلام آن سر خیل اهل عصیبت و لجاج است و آنها را از ملحقات کلام مجلسی ره قرار میدهیم که بتضاعف ایرادات بر او مضاعف شود عذاب او در آخرت و موجب تنبه شود از برای اهل بصیرت تا آنکه دانسته شود که این متعصبان در مذهب و ملت چه قدر اغماض از حق نمودند بعد از وضوح آن فسئقول رابعاً بآنکه رکاکت این توجیه و عدم مناسبت آن که مراد بصادقین حجیت اجماع امتست نه شخص صادق معصوم بمرتبه ایست در بعد از ذهن که طباع مستقیمه را نفرتست از حمل کلام بر اینمعنی چه آنکه لفظ صادق علی سبیل الاطلاق عبارتست از شخص خالص از عیوب و رذایل نفس و گفتن این لفظ و اراده نمودن از او جمیع نفوس غیر خالصه را باجماع و اتفاق یک صفت صدق ادعائی بزعم عامه عمیا ناشی خواهد شد که او را صواب میدانند که منشاء این ادعا هم از روی افتراء و کذب است چنانکه تفصیل آن در مقدمات سابقه گذشت بعینه

رستم گفتن و از او پیر ضعیف ناتوان خواستن است در عدم مناسبت و مکالمه باین وجه را نسبت نمی شود داد به لابلالی در کلام فضلا عن خالق الکلام و خامسا بآنکه بعد از این که بنا شد که شخص معصوم معین که ظاهر آیه است غیر معلوم باشد از برای فخر رازی و اجماع هم که در همه احکام غیر متحقق چه آنکه اکثر مسائل خلافی خواهند بود و ظاهر آیه هم آنکه در همه ازمان و اقوال و افعال واجبست که متابعت آن معصوم بشود و بنابر مذهب امامیه که صادق شخص معصومست فخر رازی عارف بحق او نیست که متابعت او نماید و بنابر مذهب فخر رازی صادق در آیه که واجب الاطاعه است علی سبیل الاطلاق همان اجماع است و آنهم که در اکثر مسائل غیر معلوم و غیر محقق است چه عارف بآن هم در مسائل خلافیه نخواهد بود که متابعت او نماید و مراد بصادقین باقرار خصم معنی ثالثی هم نخواهد بود پس لازم است بر فخر رازی که قائل شود بآنکه خداوند واجب نموده باشد بر او در همه ازمان و اوقات و در همه اقوال و افعال متابعت نمودن شخص مجهول الحال را که غیر عارف بحال او باشد «فکان سبحانه و تعالی امره بوجوب اطاعة من لا يعرفه و هو فضیح من القول» و سادسا بآنکه قول فخر رازی در تفسیر آیه که باید مأمورین بکون با صادقین غیر صادقین باشند و در همه ازمان باید آنصادقین باشند که ما او را بشناسیم و حال آنکه ما او را نمیشناسیم پس نمیشود که آنشخص خاص معصوم باشد بلکه باید مراد باو اجماع باشد که در هر وقت ممکن است معرفت باو جواب میگوئیم که از جمله ازمان بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و ما صادق آنزمانرا بتو میشناسانیم باقرار خودت و بعد از ثبوت صادق آنزمان در مابقی از منته معرفت آنصادق بسیار سهل و آسان خواهد بود پس میگوئیم ایها المتعصب تو خودت نقل نمودی از حضرت رسول که «الصدیقون ثلاثة مؤمن آل فرعون و مؤمن آل یس و علی ابن ابیطالب و هو افضلهم» و خودت در آیه تطهیر چنانکه ذکر خواهد شد چنین ذکر کردی و عبارت خودت آنست «فَقَوْلُهُ تَعَالَى لِيُدْهِبْ عَنْكُمْ الرِّجْسَ اَي يَزِيلْ عَنكُمْ الذَّنْبَ وَيَطْهَرَكُم اَي يَلْبَسَكُم خَلْعَ الْكِرَامَةِ ثُمَّ اِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى تَرَكَ خُطَابَ الْمُؤَنَّثَاتِ وَ خَاطَبَ بِخُطَابِ الْمَذْكُورِينَ بِقَوْلِهِ لِيُدْهِبْ عَنكُمْ الرِّجْسَ لِيَدْخُلَ فِيهِ نِسَاءُ اَهْلِ الْبَيْتِ وَ الْاَوْلَى اِنَّ يُقَالُ هُم اَوْلَادُهُ وَ اَزْوَاجُهُ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ مِنْهُمْ وَ عَلِيُّ مِنْهُمْ» انتهي كلامه پس باقرار خودت ثابت شد که معصوم از رجال علی و حسن و حسین خواهند بود و شخص صادق معصوم بعد از نبی که واجب الاطاعه و خلق مأمورین بکون با صادقین اند این سه نفر خواهند بود و باین آیه حقتعالی شناسانید بتو صادق معصوم را و همچنین خودت در آیه مباهله چنانکه ذکر می شود اقرار نمودی که مراد بانفسنا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و عصمت او را قبول نمودی در آیه چنانکه ذکر

خواهد شد پس حقتعالی اتمام حجت بر تو نمود در معرفت صادق معصوم الا- آنکه عصبیت ترا مانع است از اعتراف بحق و «مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ»

بَيِّنَةٌ مِنْ

أَنَّ عَلِيَّ

دَلِيلُ بَيْتِ وَسِيمِ آيَةِ شَرِيفَةِ أَفَمَنْ ك

أَهْدُ مِنْهُ

رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ ش

دلالت آیه بر عصمت امام و خلیفه موقوف بر شأن نزول آیه و بیان معنی آیه است و اما شأن نزول آیه آنکه اکثر مفسرین عامه و علماء و روات ایشان نقل نموده اند که مراد بشاهد و تالی حضرت رسول که از خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد علی ابن ابی طالب علیه السلام است موفق بن احمد که معروف باخطب خوارزمی است از ابن عباس نقل کرده است که مراد بشاهد علی ابن ابیطالب است و بسند دیگر از عمرو عاص که مکتوب او را به معاویه نقل نمود که عمرو عاص نوشت باو که ای معاویه تو می دانی که خداوند چند آیاتی در حق علی بن ابی طالب و فضایل او فرورستاده است که احدی را با او شریک قرار نداده است و از آنجمله آیه «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ حَمَوِينِي» که از فضلاي عامه است در کتاب فراید السمطين به پنج روایت باسناد متعدده از ابن عباس و زازان و جابر بن عبد الله و ابو البختري و غير ایشان روایت کرده است که این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد و شاهدهی که از پیغمبر است علی بن ابی طالب است و احدی از سدی روایت کرده است که شنیدم از علی بن ابیطالب که میفرمود «ما من احد من قريش الا وقد نزلت فيه آية او آيتان» پس مردی عرض کرد فما تنزل فيك حضرت در غضب شد و فرمود بخدا سوگند که اگر در پیش مردم از من سؤال نکرده بودي هر آینه جواب تو را نمیگفتم آیا سوره هود را خوانده ای بعد از آن آیه را خواندند «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» پس فرمود که رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود و منم آن شاهد که از اویم ثعلبی در تفسیر خود بسه روایت از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و ابن عباس و زازان نقل کرده است که این آیه در شأن علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد و طبری از جابر ابن عبد الله نقل کرده است که نزول آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام است ابو نعیم حافظ بسه روایت و نظری در کتاب خصایص از حماد بن سلمه از انس ابن مالک و صاحب کتاب فصیح الخطیب از ابن کواء نقل نمود از حضرت امیر المؤمنین که کدام آیه در شأن تو نازل شد حضرت همین آیه «أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ» را تلاوت فرموده است و قاضی عثمان و ابو نصر قشری که از علماء عامه اند همین روایت را در کتب خود نقل نموده و گفته اند مراد بشاهد علی بن ابی طالب علیه السلام است و فلکی مفسر از مجاهد و عبد الله بن سداد نقل نموده است که آیه در شأن علی بن ابی طالب نازل شده است و فقیه ابن مغازلی شافعی بسه روایت نقل کرده است که آیه در شأن علی بن ابیطالب نازل شده و جبری که یکی از علماء عامه است

همین حدیث را نقل نموده است و ابن ابی الحدید بروایات عدیده در شرح نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل کرده است که فرمودند صاحب بینه محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و آن شاهی که تالی اوست منم و سیوطی در در منثور نیز نقل نموده است که مراد بشاهد علی بن ابیطالب است اما معنی آیه فقوله تعالی أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ یعنی آنکه حق تعالی قبل از آیه مذکوره مذمت فرمود منافقین و کفار از اهل دنیا را که فرورفتند در زخارف دنیوی و توعید عذاب بایشان فرمود و بعد از آن بنحو انکار چنانکه ظاهر ادات استفهام است در مقام که آیا کسیکه بر بینه و معجزاتست از جانب پروردگار خود از قرآن که اظهر معجزاتست و غیر آن از سایر بینات که آن نفس مقدسه محمدیه است و تلو که در بعد واقع میشود او را کسی که تالی اوست بعد از او که شاهد و گواه است از برای او که این شاهد از بعضی او است بنابر اینکه لفظ من تبعیضیه باشد و یا از جنس او است بنابر اینکه لفظ بینه باشد و یا بدل او است بنابر اینکه بدلیه باشد و قبل از او کتاب موسی که توریه باشد پیشوا و رحمة بود یعنی ایشان مثل کسانی خواهند بود که اراده داشته باشند حیوة دنیا را «کیف یکون كذلك و بینهما بون بعید» و ایشان که محمد و علی و اوصیاء او سلام الله علیهم اجمعین که واحدا بعد واحد شاهدند و ایمان بخدا دارند و این گروه تصدیق کنندگان و راسخ در ایمان به پروردگار خود می باشند و فخر رازی در تفسیر کبیر خود گفته است یتلوه یعنی در پهلوی او است شاهی که از جنس اوست چه من در منه از برای جنس است یعنی آن شاهد از محمد است و حق تعالی از برای شرافت اینگواه فرموده است که از اوست یعنی مخصوص او است و بمنزله پاره تن او است مؤلف گوید بنابراین آیه ناطق است بر این که علی بن ابیطالب تالی بعد از رسولست بلافاصله چه تالی شیء بعد آن شیء خواهد بود بلافاصله و ناطق است بر اینکه کسی که تالی بعد از اوست باید از جنس او باشد بنابر اینکه من تبیینیه باشد و یا پاره تن اوست بنابر اینکه من تبعیضیه باشد و یا بدل اوست بنابر بدلیة و البته جنس رسول و پاره تن او باید مثل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم معصوم باشد و بدل حضرت رسول باید از جنس مبدل منه باشد چنانکه تصریح اهل عربیت است و مرجع بدلیت نیز بسوی همان جنس است بحسب معنی پس آیه شریفه بعد از اتفاق خاصه و اکثر از علماء و مفسرین عامه چنانکه نقل شد که در حق علی بن ابی طالب علیه السلام نازلشد دلالت ظاهره دارد بر اینکه تالی بعد از رسول باید مثل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد و از جمله صفات حضرت رسول عصمت است باتفاق خاصه و عامه و بنص آیه تطهیر چه آنکه عامه اگر چه عصمت سایر انبیاء در نزد ایشان محل خلافتست و تسلیم ندارند عصمت را در حق

سایر انبیاء و لیکن در حق حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم نتوانستند انکار عصمت او کرده باشند پس حضرت سید اوصیاء که تالی بعد از او و از جنس اوست باید معصوم باشد و الا تالی او نخواهد شد و هم آیه دلالت صریحه دارد بر اینکه آن تالی بلافصل علی بن ابی طالب است لاغیر که بآیه شریفه دو مطلب ثابت میشود یکی عصمت تالی حضرت رسول و دیگری امامت و خلافت او بلافصل که هر دو عین مطلوبست و در روایات اهل بیت عن امیر المؤمنین و الباقر و الصادق علیهم السلام قرائت آیه بدین نحو است که أَمَّنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يُتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَىٰ إِمَامًا وَ رَحْمَةً فَعَدُوا وَ آخَرُوا فِي التَّالِيفِ وَ بِنَابِرِ آيَةِ الْآيَاتِ مَنْصُوصِهِ
در امامت علی بن ابیطالب علیه السلام خواهد بود

دلیل بیست و چهارم آیه شریفه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ

چه آنکه آیه شریفه از دو جهت دلالت دارد بر اینکه اولی الامر که قائم مقام حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اند باید معصوم از هر خلل و زلل و خطایا باشند جهت اولی آن که حقتعالی مقرون ساخت طاعة اولی الامر را بطاعت خود و رسول خود و تسویه قرار داد در وجوب اطاعت و انقیاد خلق بین او امر و تکالیف صادره من الله تعالی و من رسوله و من اولی الامر و از واضحات آن که حکم خدای تعالی و رسول او بر حق و صواب و مجزوم یقین است پس باید احکام صادره از اولی الامر هم بر حق و صواب و مجزوم یقین باشد تا صحت داشته باشد از برای تسویه در اطاعت چه آن که غیر معصوم و من یحتمل فی حقه الخطاء و العصیان و الفسوق معقول نخواهد بود در حق او تسویه در حکم بوجوب اطاعت علی سبیل الاطلاق و العموم با کسیکه احتمال خطا و لغزش در حق او ممتنع و محال خواهد بود جهت دوم آنکه اگر اولی الامر معصوم و منزله از خطا نباشد بلکه جایز الخطاء و العصیان باشد و بر سبیل اطلاق و عموم بر خلق لازم شود اطاعت ایشان لازم خواهد آمد که حقتعالی امر نماید بضدین چه آنکه اگر اولی الامر امر بمعصیت نماید بخلق و یا خود مرتکب معصیت شود لازم شود بر خلق تأسی نمودن باو پس بمقتضی آنکه آن حرامست لازمست ترك اطاعت و انقیاد او و بمقتضی آن که اطاعت و تأسی باو واجبست لازمست بر خلق اطاعت و انقیاد او پس لازم خواهد آمد اجتماع واجب و حرام در فعل واحد شخصی و آن باطلست جدا و امام فخر رازی تصریح نمود در تفسیر خود که این آیه دلالت میکند بر عصمت و عدم جواز خطاء اولی الامر و الا لازم می آید که هم امر باطاعت ایشان شده باشد و هم نهی از اطاعت زیرا که اطاعت در محرمات حرامست و جماعتی از مفسرین عامه چون مجاهد و فلکی و ابرهیم بن محمد حموینی که از عظماء علماء عامه اند نقل نموده اند باسناد خودشان که آیه شریفه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازلشد و عیسی بن یوسف همدانی بسند خود از سلیم بن قیس نقل نموده است که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از پیغمبر

دلیل بیست و پنجم آیه شریفه مباهله است من قوله تعالی ذُع

أَبْنُ	أَعْنُ	أَوْ أَبْنُ	أَعْنُ
وَنِسْ	أَعْنُ	أَوْ أَنْفُسَكُمْ	أَوْ
نِسْ	أَعْنُ	أَوْ أَنْفُسَكُمْ	أَوْ

مفسرین از عامه و خاصه و علماء و روات طرفین اتفاق نموده اند که آیه مباهله با نصارای نجران مخصوص به پنج نفر است که حضرت رسول و حسنین و فاطمه و علی بن ابیطالب سلام الله علیهم اجمعین باشند که مراد بابنائنا حسنین خواهند بود ابو بکر رازی گفته است که آیه دلالت دارد بر اینکه حسنین علیهما السلام دو فرزند رسول خدا میباشند و آنکه ولد البنت ابن حقیقه و مراد بنسائنا حضرت صدیقه طاهره زهراء سلام الله علیها است و از نساء غیر از او کسی حاضر نبود در مباهله باتفاق طرفین و ایندلیل افضلیت او است بر همه زنان و شعبی از روات و فضلاء عامه از مسروق از عایشه نقل نمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که فاطمه سیده نساء است و مراد بانفسنا علی بن ابی طالب علیه السلام است لا غیر چه آنکه از رجال غیر از حضرت رسول و علی بن ابیطالب احدی حاضر نبود و نمیشود که مراد باو نفس مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد زیرا که او صاحب مباهله و ولی اهلیت بود و از رکاکت کلام است بحسب لغة که شخص بگوید در قبال خصماء خود که من نفس خود را میخوانم و شما نفس خود را بخوانید و نمیشود که انسان داعی نفس خود باشد زمخشری در کشاف گفته است اگر گوئی دعوت کردن خصم بسوی مباهله برای آن بود که ظاهر شود که او کاذبست یا خصم او و این امر مخصوص او و خصم او بوده است پس چه فایده داشت ضم کردن پسران و زنان در مباهله جواب گوئیم ضم کردن ایشانرا در مباهله دلالتش بر وثوق و اعتماد بر حقیقت او زیاد بود از آنکه خود به تنهایی مباهله کند زیرا که با ضم کردن ایشان جرئت نمود بر آنکه اعزه خود و پارهای جگر خود و محبوب ترین مردمرا نزد خود در معرض نفرین و هلاک درآورد و اکتفا نمود بر خود به تنهایی پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از منزل خود بیرون آمد و دست حسن و حسین را گرفته با حضرت امیر و حضرت فاطمه در عقب سر ایشان روان شدند بعد از آن گفته است که از این قوی تر دلیلی نمیباشد بر فضیلت اصحاب عبا و مسلم در صحیح خود بدو سند از سعد وقاص در جواب معاویه نقل نموده است که چون آیه مباهله نازلشد رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را در نزد خود خوانده و عرض کرد اللهم هؤلاء اهل بیتی و ثعلبی در تفسیر خود از مقاتل و کلبی نقل نموده است که چون آیه مباهله نازلشد آنحضرت در بامدادان بیرون آمده و حسین را دربرگرفته و دست حسن در دست او و فاطمه در پشت سر او و حضرت امیر المؤمنین در پشت سر ایشان و حضرت رسول فرمود هرگاه من دعا کنم شما آمین بگوئید و ابو الحسن فقیه مغازلی شافعی نقل نمود که آیه مباهله در شأن اهل بیت نبی نازلشد و نقل از شعبی نمود که ابنائنا یعنی حسن و حسین و نسائنا یعنی فاطمه و انفسنا یعنی علی بن ابی

طالب علیه السلام ابو المؤید موفق ابن احمد اخطب خوارزمی بدو سند و صاحب مشکوٰۃ و صاحب جامع الاصول و بیضاوی در تفسیر خود و ابو نعیم صاحب حلیة الاولیاء و ابراهیم بن محمد حموی بنی بچهار روایت و مالکی بچند سند نقل نمودند که آیه مباهله در شأن اهل بیت حضرت نازل شد که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام باشند و پیغمبر در حق ایشان فرمود «اللهم هؤلاء اهل بیتی» نیشابوری در تفسیر خود باین لفظ گفته است لا یزال یمکن للرافضه ان یتدلوا بافضلیة علی رضی الله عنه علی الانبیاء بل علی اولو العزم لان النبی صلی الله علیه و آله و سلم افضل و اکمل من الانبیاء و قد سماه الله تعالی نفس النبی و لا معنی لهذه التسمیة الا المشابهة و المماثلة التامة فاذا یمکن ان یتدلوا بافضلیة علی بن ابی طالب علیه السلام بر جمیع انبیا الا پیغمبر آخر الزمان چه آنکه خداوند نفس علی را نفس محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفته و اتحاد حقیقی بین دو نفس محال است پس باید مجاز باشد و محقق شد در علم اصول و قواعد لغة و عربیة که لفظ را باید حمل نمود بر اقرب مجازات و اقرب مجازات در اینمقام تساوی در جمیع صفات و شرکت در جمیع کمالات است الا ما خرج بالدلیل که رسالت مخصوص بخاتم انبیاست و در باقی صفات شرکت دارد از آنجمله افضلیت سید انبیاست بر سایر پیغمبران پس علی هم باید افضل از سایر انبیا باشد و این ملخص کلام فخر رازی است بعد از آن جواب گفته است که اجماع منعقد شد که پیغمبران افضلند از غیر پیغمبر و از غیر پیغمبران از صحابه جوابی نگفته است مؤلف گوید متعصین عامه با اینکه خود اعتراف نمودند و در کتب خود ذکر کردند و استدلال نمودند بر افضلیت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باین آیات و اخبار در کتب مسطوره خود با این احوال از روی عصیت ترتیب قائلند در باب افضلیت اصحاب نبی صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلام را در مرتبه چهارم از فضیلت قائلند «تبالهم و لارآئهم الفاسدة» بالجمله بعد از اینکه معلوم و محقق شد که آیه شریفه باتفاق طرفین مخصوص باهل بیت است و حضرت امیر را خداوند علی اعلی همان نفس محمد صلی الله علیه و آله و سلم گفته و باعتراف فخر رازی و نیشابوری و بقواعد علم اتحاد حقیقی بین دو نفس محال بلکه لابد باید تساوی در صفات و شرکت در کمالات مراد باشد حال میگوئیم که از جمله کمالات نبی و صفات نفسانیه او عصمت است باتفاق طرفین پس علی بن ابی طالب علیه السلام هم شریکست با پیغمبر در این صفت و مساوی با او خواهد بود در صفت عصمت و هو المطلوب

دلیل بیست و ششم آیه تطهیر است من قوله تعالی إِنَّهُ

الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرْكُمْ تَطْهِيراً

أُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ

اما دلالت آیه بر عصمت اهل بیت علیهم السلام که مراد باو حضرت امیر و حسن و حسین و فاطمه باشند بالصراحه بقرینه

شأن نزول و بر عصمت ائمه از ذریه طاهره که ائمه هدی باشند بالعموم از واضحاتست فهنا امور اربعة الاولى «فی بیان شأن النزول و الثانی فی دلالتها علی العصمة و الثالث صراحتها فی عصمة الامیر و الفاطمة و الحسن و الحسين علیهم السلام و الرابع فی ظهورها فی عصمة باقی الائمة من العترة الطاهرة سلام الله علیهم اجمعین» اما الاول که شأن نزول آیه باشد پس اکتفا می نمائیم علی سبیل الاختصار بآنچه از مفسرین از علماء عامه و روات و فضلاء ایشان در کتب اخبار و تفاسیر خودشان نقل نموده اند احمد حنبل در مسند خود بده روایت که همه آنها متقارب المضمونند از روات عدیده از جماعتی از اصحاب پیغمبر چون ابو سلمه و عطاء ابن ابی رباح و شداد بن عبد الله و ابن خوشب و سهل و ام سلمه نقل کرده است که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ام سلمه بودند و حضرت فاطمه حریره از برای آنحضرت آورده و آنحضرت در صفا نشسته بود که خوابگاه او بود و عبای خبیری در زیرش گسترده بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای فاطمه شوهر و پسرهای خود را بطلب پس علی و حسن و حسین آمدند و بنشستند و بحریره خوردن مشغول شدند در آنوقت حقتعالی این آیه را فرستاد که *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً* یعنی اراده نکرده است حقتعالی مگر آنکه برطرف کند از شما اهل بیت شرك و هر بدیرا و پاک گردانید شما را پاک گردانیدنی بعد از آن حضرت رسول فرمود خداوندا اینان اهلیت منند و اهل بیت من سزاوارترند بخلافت و در روایت عطا چنین نقل کرد که بعد از نزول آیه حضرت عبا را بر سر ایشان انداخته و دست خود را از عبا بیرون آورده بجانب آسمان بلند نمود و دعا فرمود در حق ایشان و در روایت دیگر از ام سلمه چنین نقل نمود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عبا را بر سر ایشان انداخته و دست راست را بجانب آسمان بلند نمود و عرض کرد «اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیراً» ام سلمه عرض کرد یا رسول الله من از اهل بیت تو نیستم فرمود «انک الی خیر انک الی خیر» و از صحیح بخاری بچند سند و روایت و از صحیح مسلم بروایات عدیده و ثعلبی که از عظام مفسرین ایشانست بهشت روایت از طرق متعدده نقل نموده است که آیه شریفه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازلشد و از ابی الحمراء نقل کرده است که من در مدت نه ماه در مدینه بودم که همه روزه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر در خانه علی و فاطمه می آمد و میفرمود الصلوة *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً* و حمیدی از صحیح مسلم و بخاری همین حدیث را از عایشه نقل نموده است و مؤلف کتاب جمع بین الصحاح از صحیح مسلم و بخاری و ترمذی و صحیح ابی داود سجستانی و صحیح نسائی از ام سلمه همین حدیث را نقل نموده و از انس بن مالک خادم رسول الله و از عایشه نیز نقل نموده اند و مسلم بن حجاج در صحیح خود از زید بن ارقم و اخطب خوارزم

موفق ابن احمد به پنج روایت از ابو سعید خدری و ام سلمه این حدیث را نقل کرده و گفته است که تا نه ماه حضرت رسول بر در خانه فاطمه و علی میآمد و این آیه را تلاوت می فرمود و محمد بن ابراهیم حموی به پنج روایت حدیث را نقل نموده و مالکی در کتاب فصول المهمه بدو روایت نقل نموده و گفته است بعد از آن پیغمبر تا شش ماه این آیه را بر در خانه فاطمه تلاوت فرمود و صاحب جامع الاصول و صاحب مشکوٰۃ بروایات عدیده حدیث را بمعنی مذکور نقل نمودند و ابن حجر ناصبی با کمال تعصب خود اعتراف نمود که اکثر مفسرانرا اعتقاد این است که این آیه در شأن علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شد باعتبار آنکه ضمیر عنکم جمع مذکر است و صاحب جامع الاصول روایت کرده است که از زید بن ارقم پرسیدند که آیا زنان حضرت از اهل بیت اویند زید بن ارقم گفته است نه بخدا سوگند زن در مدتی با شوهر باشد چون طلاقش گفت بخانه پدرش می رود و بقوم خود ملحق میشود بلکه اهل بیت او خویشان اویند که صدقه بر ایشان حرامست و اما ثانی که دلالت آیه بر عصمت اهل بیت باشد پس بجهة آنکه کلمه انما باتفاق اهل عربیت مفید حصر است و مراد باراده اراده تکلیفه نخواهد بود که مراد باو امر بطهارت از ذنوب و ارجاس باشد چه آنکه درین معنی همه امت شریکند که مأمور بطهارت باینمعنی که تحصیل طهارت ظاهر بنمایند و کف نفس از ذنوب و معاصی و رجس باطنی نمایند پس حصر در اینصورت لغو و بیمعنی خواهد بود بلکه این معنی اختصاص بمؤمنین از امت ندارد بلکه کفار هم شریک در این مطلب خواهند بود که جمیع مکلفین مأمور باین خطاب خواهند بود و نیز ظاهر آیه آنکه در مقام مدح هؤلاء مخاطبین است و اینمعنی مشترک مناسب با مدح نخواهد بود و نیز در اکثر همین روایات چنین است که پیغمبر اولاً استدعا فرمود از حق تعالی طهارت اهل بیت خود را و بعد از آن آیه نازل شد و اگر مقصود امر بهمین معنی مشترک بین جمیع خلق باشد منافی با تعظیم و شرافت پیغمبر خواهد بود و نیز در این روایات مذکور است که ام سلمه رضی الله عنها استدعا نمود که داخل در اهل بیت شود و پیغمبر مضایقه فرمودند و یا آنکه فرمودند انک الی خیر و یا آنکه عایشه خواش نمود و حضرت رسول مضایقه فرمود چنانکه در بعضی از روایات ایشانست و اگر اینمعنی مشترک بین جمیع امت باشد استدعاء ام سلمه یا عایشه بی محل خواهد بود و مضایقه نمودن حضرت رسول وجهی نداشت و بعد از واضح شدن آنکه اراده در آیه بمعنی اراده تکلیفیه نخواهد بود باین قراین مذکوره قطعیه پس لابد است که مراد باو اراده تکوینیه باشد بمعنی آنکه اراده که بعد از او فعل حاصل شود و علت باشد از برای مراد که تخلف علة از معلول نشود لقوله تعالی **إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ** و بنابراین نمیشود که مراد برجس خبائث ظاهریه

باشد بلکه لابد مراد او باید شرك و ذنوب و گناهان و شرور و قبايح باشد پس معنی آیه چنین خواهد بود که حقتعالی اراده قطعیه فرمود که منزله و پاك گرداند شما را از جميع ذنوب و شرك و قبايح و شرور ای اهلبيت پیغمبر پاك گردانیدنی که باین اراده او حاصل شود مراد او که طهارت شما اهلبيت باشد و اینمعنی عصمت است که آن هم موهبت الهیه باشد بالنسبه بسوی اهل بیت پیغمبر فان قلت آیه تطهیر در ذیل آیاتی واقع شد که خطابات آن مخصوص بازواج نبی باشد پس بنابر این آیه دلالت دارد بر طهارت زوجات پیغمبر و مناسب مر نظم قرآن همان حمل بر عصمت ازواج است پس دلالت آیه بر طهارت و عصمت اهلبيت ممنوع است جدا بلکه مراد بآیه در این هنگام آنکه خداوند اراده فرمود که دور فرماید شرك و کفر و فواحش مثل زنا و امثال آنرا از ازواج نبی لا غیر قلت حمل آیه بر طهارت ازواج نبی از ارجاس مخصوصه که کفر و شرك و فواحش باشد احتمالی است که بعضی از متأخرین علماء عامه چون قاضی روزبهان و امثال او از متعصبان ردا علی الامامیه و عنادا للحق ابداع و اختراع نمودند چه آنکه ثابت شد از تفاسیر اکثر علماء عامه و از جميع صحاح و اکثر روایات اخبار ایشان که آیه شأن نزول او اختصاص دارد باهل بیت مخصوص پیغمبر که علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام باشند و آنکه در روایات ایشان مذکور است که زوجات نبی از اهل بیت او محسوب نخواهند بود چه آنکه زن مدتی با شوهر خود خواهد بود و بعد بسا میشود که مطلقه میشود و ملحق باهل خود میشود بلکه اطلاق اهل بیت بر ازواج برخلاف اصل و وضع لغة است اگر اطلاق شود من باب المسامحة و مجاز است و با این احوال میگوئیم که این حمل غلط است اولاً آنکه خداوند عالم از خطاب به نساء عدول نمود بن خطاب رجال و ذکور و فرمود که لیذهب عنکم الرجس و فرمود و يطهرکم و اگر خطاب به نساء باشد استعمال غیر صحیح خواهد بود و لا یصدر هذا الکلام من غیر اهل اللسان فضلا عن اهل اللسان و خصوصا از حق سبحانه و تعالی و ابن حجر متعصب اعتراف نمود بآنکه مراد بآیه تطهیر علی و فاطمه و حسن و حسین خواهند بود لتذکیر ضمیر عنکم و يطهرکم و ثانیاً آنکه اینمعنی هم منافی با کلمه انما خواهد بود که مفید حصر است باتفاق اهل عربیت چه آنکه طهارت از کفر و شرك و فواحش و زنا حاصل است از برای اکثر مؤمنات از امت پیغمبر و اختصاص بازواج نبی ندارد و آیه دلالت بر مدح و شرافت و تعظیمی از برای ازواج پیغمبر در اینصورت نخواهد بود اما آنچه ذکر کرده اند که آیه تطهیر چون در ذیل خطابات بازواج نبی واقع شد مناسب آنست که اینخطاب هم بایشان باشد و انسب بنظم قرآن خواهد بود جواب از آن تحقیقا بعد از اغماض از آنکه محتمل است که کیفیت نزول قرآن مخالف با کیفیت جمع و تألیف قرآن باشد چه حین نزول این آیه

علیحده

نازلشد چنانکه همین روایات مذکوره از عامه که نقل نمودیم اشعار بلکه ظهور در آن دارد که نزول آیه شریفه بر پیغمبر بعد از استدعاء آنحضرت بود که همین قدر نازلشد بدون انضمام خطابات و آیاتیکه در باب ازواج نازلشد آنکه میگوئیم که در قرآن از این قبیل خطابات که عدول از غیبت بخطاب و از خطاب بخطاب دیگر بسیار واقعه شده و اینمطلب در نظم قرآن بواسطه بعضی از نکات بلاغت و دقایق معانی کثیرا واقع شده است از آنجمله در همین سوره احزاب در چند موضع مقرون ساخت ذکر مؤمنین را بازواج و حال آنکه قبل و بعد آیه ازواج پیغمبر است و در وسط دو آیه خطاب فرمود بمؤمنین من قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی بلکه در بعضی از آیات همین سوره مقرون فرمود خطاب بمؤمنین را بذکر قلوب ازواج نبی من قوله تعالی ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن بلکه با ذکر ازواج نبی چون قوله تعالی و لا ان تکفحوا ازواجهم و مقرون فرمودن خطاب باهل بیت پیغمبر را بازواج اولی و انسب خواهد بود از اقتران خطاب با مؤمنین با آنکه نکته ظاهره دارد در خصوص آیه تطهیر از آنکه در ذیل خطاب بازواج نبی مخاطب فرمود اهل بیت را بعصمت و طهارت چه آنکه حقتعالی امر فرمود قبل از آیه تطهیر ازواج نبی را بتقوی و آنکه اظهار زینت خود نمایند و از بیوتات خود مانند تبرج الجاهلیه خود را بر مردمان ظاهر نسازند تا آنکه اهل ریب طمع در ایشان نموده باشند و آنکه عفت داشته باشند و اهل صلاح و اطاعت و انقیاد باشند و بعد از آن خطاب فرمود باهل بیت پیغمبر که خداوند شما را معصوم از هر خلل و لغزش فرموده است و در اینخطاب تنبیه است بازواج نبی که شما منسوب بسوی پیغمبر و منسوب باهل بیت معصوم او هستید و شما پرده نشینان اینخانواده هستید و لایق بحال شما و مناسب حالت شما عفت است و نباید حال شما مانند حال زنان اهل جاهلیت باشد من قوله تعالی خطابا لهن تبرجن الجاهلیه و نکته دیگر تعبیر و سرزنش باشد بحال ازواج نبی که شما با آنکه محشور با پیغمبر بیشتر از اهل بیت او هستید چرا حال شما مثل حال ایشان نمیباشد در طهارت و نزاهت و نکته دیگر آنکه ازواج نبی با کثرت معاشرت ایشان با پیغمبر مؤدب بآداب نبی صلی الله علیه و آله و سلم نبودند بلکه بعضی از ایشان در مقام سخط و حزن و ایذاء بودند بمقتضی طبیعت سایر نسوان چنانکه در سوره تحریم حقتعالی توبیخ و سرزنش بعضی از ایشان فرموده است و آیه ان تظاهروا علیه فان الله هو مولاہ و جبریل و صالح المؤمنین و آیات قبل از او و بعد از او شاهدند بر اینکه بعضی از ایشان در مقام مخالفت و ایذاء بودند بلکه از همین سوره احزاب نیز همین مطلب معلومست از کیفیت خطاب بازواج نبی چون حال ازواج نبی با کثرت معاشرت ایشان با پیغمبر این نحو بود مقام آن بود که کسی توهم نماید که حال اهل بیت هم العیاذ باللہ مثل حالات ازواج نبی

خواهد بود حق سبحانه و تعالی جهت دفع توهم مذکور آیه تطهیر در این مقام نازل فرمود تا آنکه مردم بدانند و بفهمند که اهل بیت پیغمبر مؤدب بآداب نبی و حال ایشان مانند حال پیغمبر است در طهارت و عصمت هذا و اما ثالث که صراحت آیه باشد در عصمت علی و فاطمه و حسن و حسین علیه السلام پس بجهت آنکه ظاهر خطاب بلفظ جمع عمومست و مورد نزول از باب قدر متیقن داخل در عموم خواهد بود و اگر احتمال تخصیص در عام برود چنانکه قاعده است در عمومات بر فرض ثبوت مخصصی بالنسبة بسوی مدلول عام البته بالنسبه بسوی مورد و محل نزول تخصیص غلط و غیر موجه خواهد بود و اگر گفته شود مثلاً اکرم العلماء البته شمول این عام بالنسبه بعدول نص و متیقن خواهد بود و بالنسبه بغیر عدول ظاهر خواهد بود و اگر تخصیص باو بر خورد البته بالنسبه بسوی قدر متیقن که نص است معقول نخواهد بود فافهم و ابن الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که آیه صریح است بر اینکه علی معصومست هر چند عصمت در امام شرط نخواهد بود و لکن ادله صراحة دلالت میکنند بر عصمت او و این امریست مخصوص باین امام و باقی خلفا را از او حقی نیست مؤلف گوید اما آنچه اقرار نمود از صراحت بر عصمت حضرت امیر المؤمنین فنعیم ما قال و اما آنچه انکار کرده است از شرط بودن عصمت در امام و خلیفه پس بحمد الله در این مقدمه مطبوعه مقبوله آنچه ذکر شده و خواهد شد از ادله و براهین عقلیه و نقلیه بر شرطیت عصمت در خلیفه و امام لقد تقطع و تن قلوبهم المنکوسة و تهدم ارکانهم الموهونة و عجبست از ابن ابی الحدید با آن که او از اصحاب معتزله است و قائلست بحسن و قبح عقلی و با این احوال منکر است شرطیت عصمت را در امام و ظاهر آنکه انکار او از روی الجأ و اضطرار به تعصب بدین آباء او است که او را مانع شد از اذعان بحق و آنچه خود معترفست از اذعان بحکم عقل و تمامیت حکم عقل در حسن و قبح و هذا لیس اول قارورة کسرت فی الاسلام بل هذه هي حال ائمتهم بالنسبة الی امیر المؤمنین و اولاده الطاهرین و هؤلاء من اتباعهم و شؤونهم هذا و اما رابع که آیه شریفه ظاهرة الدلالة باشد بر عصمة ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و آن مبتنی است بآنکه مراد باهلیت که عموم خطاب متوجه بایشانست چه کسانند و آنرا پیغمبر خود بیان فرموده است از اخبار عامه و خاصه نقلشده که مراد باهلیت من یحرم علیهم الصدقة من اطائب ذریة الرسول من الائمة الاثنی عشر الذین امر الله سبحانه و تعالی و رسوله بالتمسک بهم من قوله تعالی وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً و قول النبی انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی ان تمسکتتم بهما لن تضلوا ابدا و سؤال کردند از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که عترت و اهل بیت تو چه کسانند فرمود علی بن ابیطالب و حسن و حسین و تسعة من ذریة الحسین واحدا بعد واحد و تفصیل این اخبار هر یک در محل خود ذکر خواهد شد

اگرچه محتاج بذکر نخواهد بود چه آنکه از مسلمات بین عامه است که اطائب از ذریه حضرت رسول از ائمه دین از اهل بیت آنحضرتند و بعد از وضوح اهلیت و عموم خطاب عنکم و یطهرکم در آیه شریفه دیگر محل کلام نخواهد بود در ظهور دلالت آیه شریفه تطهیر در عصمة و طهارت ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین و هو المطلوب

دلیل بیست و هفتم آیه شریفه وَ كَذٰلِكَ

لَكَ جَعَلْنَا

اَكْمُ اُمَّةٍ

اٰءَ عَلٰى النَّاسِ وَ يَكُوْنُ الرَّسُوْلُ عَلَيْنَكُمْ شٰهِيْدًا

وَ سَطًا لِّيَتَّكُوْنُوْا شٰهِيْدًا

و ظاهر تفسیر آیه آنکه خدای تعالی میفرماید که ما گردانیدیم شما را امة وسط یعنی برگزیده و مزکی از دو طرف تقریط و افراط چه آنکه وسط حقیقی عبارتست از عدم میل و انحراف از جانبی بجانب دیگر و اتصاف همه مکلفین از امت باین وصف عبارت خواهد بود از خارج بودن ایشان از دو طرف افراط و تقریط در جمیع اعمال و صفات نفس و بر عدل حقیقی و وسط نفس الامری ثابت بودن است که بجهتی از جهات خلل و فساد در او راه نیابد و الا متصف بوسط حقیقی نخواهد بود و این عین معنی عصمة است و بعد از آن حقتعالی بیان فرمود که بچه سبب شما را امة وسط قرار دادیم بسبب آنکه شما شهداء بر ناس باشید در قیامت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شاهد و گواه بر شما باشد در آنروز و وجه استدلال آنکه کسی که خداوند بجعل و اراده حتمیه خود عدل حقیقی و وسط نفس الامری خارج از دو طرف افراط و تقریط علی سبیل الاطلاق از جمیع جهات و احوال قرار داده نمی شود که مراد باو جمیع امت علی سبیل استغراق باشد چه آنکه اکثر امت اگر فاسق بالاعضاء و الجوارح نباشند یقیناً متصف بعدل ظاهری نخواهند بود فضلاً از آنکه عدل و وسط نفس الامری باشند و نیز مراد بشهادت و گواهی شاهد و گواه دنیوی نخواهد بود چه آنکه این معنی با شهادت حضرت رسول از برای امت در دنیا وفق نمی دهد بلکه مراد شاهد و گواه بودن در یوم قیامت است که امت موصوف بصفت شاهد باشند از برای ناس در اعمال و عقاید حقه ایشان و پیغمبر شاهد باشد در حق ایشان و نیز ظاهر آیه بلکه محقق آنکه شاهد و مشهود باید مغایر هم باشند و بنا بر اینکه مراد تمام امت باشد لازم خواهد آمد اتحاد شاهد و مشهود و آن غیر جایز و غیر وجیه است و نیز نمیشود که مراد بعض غیر معین باشد چه آنکه کلام در اینصورت لغو و بی فایده خواهد بود پس لابد باید مراد بامت موصوف بوصف کذائی امت معهود باشد که حال او در مثل چنین شهادت و گواهی حال حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد و افضل از همه ناس مشهودین هم باشد و نیز غیر ایشان هم باشد و او باید معصوم از هر زلل و خلل باشد که مخصوص شود بنیابت و خلافت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و غیر او را نشاید این تعظیم و شرافت و از روایات عامه حاکم ابو القاسم حسکانی در شواهد التنزیل نقل نمود از سلیم ابن قیس از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که آنسرور فرمود «ابانا

عنی بقوله لتكونوا شهداء على الناس» و در روایات اهل بیت از حضرت صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند آیا گمان میکنی که خداوند قصد کرده باشد از این آیه جمیع اهل قبله را یا گمان داری آنکه کسی که جایز نباشد شهادتی او در دنیا بر يك صاع از تمر طلب فرماید خداوند شهادتی او را در قیامت و قبول فرماید شهادتی او را در محضر جمیع امم گذشته حاشا که خداوند اینمعنی را اراده کرده باشد بلکه مراد ائمه دین میباشند که دعوت حضرت ابراهیم اند و حضرت علی بن الحسین و امام محمد باقر علیهما السلام فرمودند «نحن الامة الوسط و رسول الله شاهد علينا» فان قلت شاید مراد بامت مجموع امت من حیث المجموع باشد که مقصود از آن عصمت امت باشد من حیث الاجماع و آیه دلالت دارد بر حجیة اجماع و آنکه امت اجتماع در خطا نخواهند نمود قلت نعم متعصبان علماء عامه چون دلالت آیه را بسبب قراین واضحی که مراد باو باید اشخاص مخصوصه از امت باشند که موصوف بعصمت و طهارت بجعل و اراده الهیه باشند و آن مطابق با مذهب امامیه است و وفق با مذهب باطل ایشان نمیدهد آیه را حمل بر حجیت اجماع نمودند و در مقدمات سابقه در معنی اجماع در ذیل همین آیه بطلان این وجه بر تو معلوم شد و نیز توضیحا میگوئیم که اولاً حمل قوله وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا عَلَي حَجِيَّةِ اِجْمَاعِ مَجَازِ بِلَا مَنَاسِبَتِ اسْتِ نَظِيرِ اسْمَانِ كَقَتْنِ وَ رِيسْمَانِ خَوَاسْتِنِ اسْتِ وَ ثَانِيَا اَنَّهُ بِرِ تَقْدِيرِ ارَادَةِ مَجْمَعِيْنَ اِزْ لَفْظِ اِمَّةِ اتِحَادِ شَاهِدِ وَ مَشْهُودِ بِحَالِ خُودِ بَاقِيِ اسْتِ وَ حَالِ اَنَّهُ صَرِيحِ اَيَّةِ بِقَرَايِنِ سَابِقَةٍ مَغَايِرَةِ اسْتِ بَيْنِ شَاهِدِ وَ مَشْهُودِ وَ بِالْجُمْلَةِ دِلَالَتِ اَيَّةِ بِرِ مَدْعَى دَرِ كَمَالِ صِرَاحَتِ وَ ظَهْوَرِ اسْتِ وَ هُوَ الْمَطْلُوبُ

بِاللّٰهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ

دليل بيست و هشتم آيه شريفه و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى

اب

بَيْنَكُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

يعنی کفار و مشرکین میگویند که تو مرسل از جانب پروردگار نیستی و انکار رسالت تو مینمایند بگو بایشان که کفایت میکند خداوند متعال از جهة گواه و شهادت بین من و شما و هرکسی که در نزد او علم کتابست که شهادت او هم بر رسالت تو کافی خواهد بود وجه دلالت آیه بر شرطیت عصمت امام و خلیفه آنکه کسی که علم کتاب در نزد اوست کفایة بنماید شهادتی او بر رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی سبیل الانفراد و الاستقلال چنانکه ظاهر عطفست و مقابل و هم اندازه باشد شهادت او با شهادتی حضرت پروردگار معقول نخواهد بود مگر آنکه او معصوم از هر خلل و خطا و مصفی من الله تعالی باشد چه آنکه بدیهی است که شهادتی من یجوز علیه الخطاء و العصیان معادل با شهادتی پروردگار نخواهد بود و اکتفا باو نخواهد شد در شهادتی بر رسالت و همچو کسی در میان امت نمیشود مگر آنکه در همه امور تالی و قرین حضرت رسول باشد و او غیر امام و خلیفه را نشاید البته چه آنکه تالی حضرت رسول نخواهد بود الا من یقوم

بعده بامر الرعية پس آیه بمعونه عقل صریح است در آنکه امام باید معصوم و مطهر باشد فهو المطلوب و اما بحث شان نزول پس بعضی از عامه چون ملاحظه نمودند وضوح آیه را بر شرطیت عصمت در امام بمعونه عقل تفسیر کردند و «من عنده ام الكتاب را بان المراد به هو الله سبحانه و تعالی» چنان که طبرسی آنرا نقل از ضحاک و زجاج نمود و این تفسیر ظاهرا غیر و جیه بلکه غیر معقولست چه آنکه اگر لفظ من و من عنده موصوله باشد چنانکه ظاهر آیه است پس باید مراد باو غیر حق سبحانه و تعالی باشد حذرا من التکرار زیرا که اولاً ذکر فرمود کافی بودن شهادتی حق سبحانه و تعالی را بر رسالت آنسرور و اگر مراد باو استفهامیه یا من جاره بالکسر باشد با آنکه قرائت محتمله شاذه است غیر مناسب با معنی آیه است که مقصود رد نمودن کفار و تثبیت امر رسالت است بدو امر یکی بشهادتی حضرت پروردگار بسبب اعطا فرمودن معجزات باهرات بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که موجب صدق رسالت اوست و دیگر بشهادتی کسی که ممتاز از جمیع ناس باشد باموری که خلق مرتدع شوند از انکار رسالت بتصدیق و شهادت او برسالت و هذا ظاهر لا یخفی و بعضی از عامه حمل نمودند و من عنده علم الكتاب را بعبد الله بن سلام که اعلم اهل کتاب بود و ایمان آورد بحضرت رسول و این احتمال مردود است بدو وجه اول آنکه عبد الله بن سلام و امثال او ممن یجوز علیهم الخطاء و العصیان چگونه کفایه خواهد نمود شهادتی او بانفراده و بالاستقلال در امر رسالت و ثانی آنکه نزول آیه در مکه در مقابل کفار و مشرکین از قریش و عبدة الاصنام بود و عبد الله بن سلام در مدینه بشراف اسلام رسید و سعید بن جبیر از مفسرین عامه این حمل را بهمین وجه منع نموده است و نیشابوری نیز در تفسیر خود بهمین وجه منع نمود حمل و من عنده علم الكتاب را بعبد الله بن سلام و آنچه معروف بین مفسرین و روات و علماء عامه و خاصه است آنکه این آیه شریفه در شان حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نازلشد و مراد به و من عنده علم الكتاب علی بن ابی طالب است و ثعلبی در تفسیر کبیر خود بروایات عدیده از عبد الله بن سلام نقل کرد که از حضرت رسول سؤال نمود که مراد به و من عنده علم الكتاب کیست فرمود علی بن ابی طالب و بنابراین روایت ثعلبی وجه ثالثی ظاهر میشود از بطلان احتمال آنکه مراد به و من عنده علم الكتاب عبد الله بن سلام باشد چه آنکه خود او از پیغمبر روایت میکند که مراد غیر اوست و احمد حنبل همین روایت را که ثعلبی از عبد الله بن سلام نقل نموده تصدیق نمود و ابو معاویه که یکی از فضلائی علمای عامه است از اعمش و ابی الصلاح نقل نمود که مراد بمن عنده علم الكتاب علی بن ابی طالب است زیرا که او عالم بود بعلم تفسیر و تاویل و ناسخ و منسوخ و حلال و حرام و خلف که یکی از قراء معروفست از عطیه از ابو سعید خدری نقل نمود که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم سؤال

نمودم که خبر ده مرا از آنچه خدای تعالی در محکم کتاب خود فرمود قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ فرمود ذاك اخى على بن ابى طالب مولف كتاب زاد المسير كه يكى از فضلاى عامه است گفته كه و من عنده علم الكتاب على بن ابى طالبست و ابو نعيم از محمد بن حنفیه و جابر و عبد الله بن عمر و ابو هريره و عايشه روايتكرده است كه در آيه قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ آنكس على بن ابيطالبست شيخ جلال الدين سيوطى در كتاب اتقان و باغوى در معالم التنزيل از عبد الله بن سلام نقل كردند كه از پيغمبر سؤال كردم از قوله تعالى و من عنده علم الكتاب فرمود ذاك على بن ابى طالب مؤلف گوید معروفستكه يكى از فضلاى اهل اسلام از عالمي سؤال نمود كه در ثبوت نبوت حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم بكدام دليل خواطر خود را جمع نموديد و باو مطمئن شديد آن عالم گفت بآن ادله معروفه در كتب علماء متكلمين آن فاضل خنديد و گفت من بتصديق على بن ابى طالب مر حضرت رسولرا خواطر خود جمع نمودم و ظاهر آنكه نظر بعض فضلا مذكور بدو امر باشد يكي آنكه چون على بن ابى طالب مجمع جميع كمالات نفسانيه از علم و عمل بوده است پس اگر شبهه در رسالت پيغمبر بود البته آنسرور تصديق او نمينمود پس تصديق او دليل است بر صدق رسالت آنحضرت دويم آنكه استفادة اينمطلب را از آيه مذكوره نموده بآنكه خداوند عالم تلقين نمود بندگان خود را در اين آيه شريفه بكفايت نمودن تصديق حضرت امير برسالت سيد انبياء در تمام بودن حجت از براي عباد او يعنى كفايت خواهد فرمود در مقام اجتهاد بتصديق برسالت حضرت پيغمبر همان تصديق نمودن حضرت امير المؤمنين عليه السلام بانه صلى الله عليه و آله و سلم رسول صادق امين

دليل بيست و نهم آيه شريفه وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً

تفسير ظاهر آنكه اى مؤمنان چنگ بزنيد بر ريسمان الهى جميعاً و لابد بدلالة اقتضاء معنى حقيقى ريسمان مراد نخواهد بود بلكه مقصود بقاعدة استعاره چنگ زدن بذيل انبياء و رسل و ائمه دين خواهد بود كه ايشان رشته محكم خداوند ميباشند كه سبب نجات از مهالكند چنانكه چنگ زدن بر ريسمان سبب است از براي نجات و سلامتى از مواقع هلكه و بعضي از مفسرين تفسير نموده اند كه مراد بحبل الله در آيه نفس مقدس حضرت نبويست و در روايات اهل بيت سلام الله عليهم اجمعين مراد حضرت رسول و ائمة الهداة من اهلبيته ميباشند و در تفسير ثعلبى از حضرت باقر عليه السلام نقل نمود كه مائيم ريسمان محكم الهى در آنجا كه فرموده است وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً و محمد بن ابراهيم نعمانى از جابر بن عبد الله انصارى روايتكرده است كه اهل يمن خدمت حضرت رسول صلى الله عليه و آله و سلم آمدند در حالتيكه حضرت رسول باعجاز خبير داده بود بورود ايشان قبل از آمدن ايشان و فرمودند كه اهل يمن با روى خوش و چهره دلکش بسوى شما ميآيند و چون بر رسولخدا داخلشدند فرمود ايشان قومی هستند

که دل‌های ایشان نرم و ایمان ایشان راسخ است پس اهل یمن عرض کردند یا رسول الله وصی شما بعد از شما کیست فرمود آنکسی است که خدای تعالی شما را امر کرده است که باو چنگ بزنید و او را محکم نگاه دارید در آنجا که فرموده *وَإِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَلَا تَفَرَّقُوا* تا آنکه امر فرمود که برخیزید در میان این صفوف و بفرست ایمان خود بشناسید او را پس اهل یمن برخاستند و در میان جمعیت بر روی اهل مسجد مینگریستند تا آنکه چشم ایشان بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام افتاد عرض کردند یا رسول الله این مرد است حضرت رسول فرمود شما برگزیدگان خداوند هستید که وصی رسول خدا را شناختید بفرست و بشارت داد ایشانرا ببهشت و آنکه در رکاب علی بن ابی طالب علیه السلام شهید خواهید شد و اینجماعت بودند که در جنگ صفین در رکاب ظفر انتساب حضرت شاه ولایت بدرجه رفیعه شهادت فایز شدند و صاحب کتاب مناقب الفاخره از ابن عباس نقل نمود که در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم شخص اعرابی آمد خدمت حضرت رسول و عرض کرد شنیدم که فرمودی *وَإِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ* حبل خدا کدامستکه باو تمسک جوئیم آنحضرت دست خود را بر دست علی علیه السلام زده فرمود باین تمسک جوئید و محمد ابن علی عنبری بسند خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمود که شخصی سؤال نمود از آیه *وَإِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً* حضرت رسول دست علی بن ابیطالب را گرفته فرمود اینست حبل خدا باو تمسک جوئید پس آن اعرابی در بغل گرفت حضرت امیر را و عرض کرد اللهم اني اشهدك قد اعتصمت بحبلك رسول خدا فرمود هرکه خواهد یکی از اهل بهشت را به بیند اینمرد را ببیند بالجمله اخبار بسیاری از عامه و خاصه رسیده است که اهلیت حضرت رسول حبل الله و ریسمان محکم خدا و زمام و رشته محکم حقند ابن ابی الحدید گفته است اینکه حضرت رسول میفرماید ایشانند زمامهای محکم حق گویا حق را بایشان قرار داده است میگردد با ایشان هر جا که بگردند و میروند با ایشان هر جا که بروند مانند شتر که بفرمان مهار است و فرمود که ایشان زبانهای حقند چنانکه در قرآن فرموده است *وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ* و صادر نمیشود از ایشان حکمی و نه سخنی مگر آنکه آنحکم و آنسخن موافق است با حق و مطابق است با صواب و اگر بگوئی که اینکلمات دلالت دارند بر عصمت عترت طاهره پس اصحاب تو از علما چه میگویند جواب گوئیم عصمت عترت طاهره مسلم و لکن شرط بودن عصمت در امام واجب نخواهد بود مؤلف گوید آیه شریفه دلالت واضحه دارد بر عصمت امام و شرطیت عصمت در امام اما عصمت بجهة آنکه حبل خدا که رشته محکم و ریسمان خدا باشد معقول نخواهد بود که بعضی از اجزاء آن حبل و رشته خارج از طاعة الله باشد و یا بر خطا و غیر صواب باشد چه در این صورت حبل الله نخواهد بود بلکه حبل الشیطان خواهد بود و زمامی که دایر مدار حق است

البته ملازم با عصمة است و اما شرطیت عصمت در حق امام چه آنکه حقتعالی امر فرمود از روی تحتم و وجوب چنانکه مفاد امر است باعتصام و چنگ زدن بآن و اگر امر فرماید باطاعت و انقیاد و اعتصام اهل عصیان و خطا هرآینه مستلزم امر به تناقض و اغراء بقبایح و اضلال عباد است چنانکه سبق ذکر یافت در ادله مقدمه تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا

دلیل سی ام آیات وارده که مشتمل بر لفظ صراط و صراط المستقیم و صراطی

چون قوله تعالی وَاَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاتَّبِعُوهُ و قوله تعالی اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ و قوله تعالی اَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ اَهْدَىٰ اَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و امثال آن و اخبار وارده از اهل بیت عصمت در اینکه مراد بصراط مستقیم در این آیات علی بن ابی طالب و ذریه طاهره او از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین میباشدند زیاده از حد تواتر است قریب باین مضامین عن الباقر و الصادق علیهما السلام که صراط مستقیم امام است و یا آنکه مائیم صراط مستقیم که امر فرموده است حقتعالی خلائق را بمتابعت آن و یا آنکه مراد باو آل محمد است زیاده از حد تواتر است و هرکسیکه طالب باشد رجوع بکتاب تفسیر و مؤلفات علماء امامیه از تفسیر صافی و سایر تفاسیر ایشان و باصول کافی و کتب بحار مجلسی و سایر مؤلفات ایشان نماید و مقصود بذکر آنکه آنچه منقولست از علماء عامه در این باب نقل شود و بعد بیان شود استدلال بانچه مقصود در مقام است از عصمت و شرطیت آن در امام - ابو بکر شیرازی که از اعیان علماء عامه است بسند خود از قتاده از حسن بصری در آیه اَنَّ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ گفته است خدای تعالی میفرماید این طریق علی بن ابی طالب و ذریه او طریقیست مستقیم پیروی آن کنید و بآن چنگ درزنید که راهیست واضح و روشن و در آن هیچ کجی نیست و محمد بن ابراهیم ثقفی در کتاب مناقب از ابو برده اسلمی روایت کرده است که پیغمبر فرمود از خدا سؤال کردم که صراط مستقیم خود علی بن ابی طالب را قرار دهد و حقتعالی اجابت فرمود و این آیه نازلشد ابراهیم بن محمد حموینی گفته است که مقصود بصراط ولایة آل محمد است و در بعضی از روایات ایشان مراد بصراط محمد و آل محمد علیهم السلام میباشدند ثعلبی در تفسیر خود در آیه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ از مسلم بن حیان روایت کرده است که از ابو بریده شنیدم که گفت صراط محمد و آل محمد علیهم السلام است و کعب بن جراح در تفسیر خود از سفیان ثوری از سدی و مجاهد نقل کرده است که در آیه اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ محمد و اهل بیت اویند و نیز ابراهیم بن محمد حموینی از خثیمه از امام محمد باقر علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمود مائیم صراط مستقیم خدا و مائیم راه روشن خدا و مائیم راه راست مر کسانیرا که بما پیروی کنند و نیز همین ابراهیم بن محمد بسند خود نقل نموده در آیه اِنَّ الَّذِیْنَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ از اصبع بن نباته از امیر المؤمنین

علیه السلام که مراد ناکبون عن ولایتنا یعنی بدرستی که کسانی که ایمان بآخرت نیاوردند از صراط که مراد ولایت ما اهل بیت باشد عدول کنندگانند احمد بن حنبل که در نزد بعضی معروف بمحدث حنبلی است از ابو بریده اسلمی روایت کرده که الصراط المستقیم هو صراط محمد و آل محمد علیهم السلام و در بعضی از اخبار عامیه از عبد الله بن عمر مرویست که گفت من پیروی میکنم این پیشانی سفید یعنی علی را که پیش از همه مؤمنان اسلام آورد و حق همیشه با اوست و من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که در آیه **أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** فرمود تمام مردم بر روی در افتاده باشند در روز قیامت مگر علی ابن ابی طالب و معنی آیه اینست که کسی که می رود برو در افتاده و سرنگون راه یافته تر است و بمطلوب رسنده تر است یا آن کسی که براه راست رود با قامت راست و ایستاده و بالجمله بعد از اینکه بر تو محقق شد که مراد بصراط الهی و صراط مستقیم که بر استقامت واقعیه الهیه باشد که خداوند علی اعلا او را وصف باستقامت فرموده باشد محمد و آل محمد و یا علی بن ابیطالب باشد و یا ولایة اهل بیت باشد چنانکه از تفاسیر و از اخبار مرویه علماء عامه معلوم شد البته ملازم خواهد بود با عصمت و طهارت چه آنکه حقیقة استقامت سلوک در جمیع احوالست بر جاده حق و محجۀ بیضا که بهیچ وجه من الوجوه اعوجاج و افراط و تفریط در او تطرق نیابد بلکه چشم از ما سوی الله پوشیده و بالکلیه متوجه اطاعت مولا و پروردگار خود شده باشد و این در غایت صعوبت و عسر است از اینجهت بود که حضرت رسول از خطاب آیه شریفه **وَإِسْرَافًا كَمَا أُمرت** فرمودند شیبتی سوره هود پس دلالت آیات شریفه بر عصمت اهل بیت در کمال وضوحست و اما افاده نمودن شرطیت عصمت در امام پس بجهت آنکه حقتعالی امر فرمود در همین آیات بر وجوب متابعت ایشان بقوله تعالی **أَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ** و مذمت فرمود در ترك متابعت ایشان بقوله **أَفَمَنْ يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ أَهْدَىٰ أَمَّنْ يَمْشِي سَوِيًّا عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ** و آنکه آنها ایمان بآخرت نیاوردند بقوله تعالی **إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَا كِبُونَ** پس امر بمتابعت و یا مذمت و توبیخ بر ترك متابعت ایشان با تجویز کذب و الفسوق و العصیان مستلزم تناقض و اغراء نمودن بقبایحست مر مکلفین را و آن باطل است جدا

دلیل سی و یکم آیه شریفه **فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا**

تَعْلَمُونَ*

و شأن نزول آیه حافظ محمد بن موسی شیرازی که از بزرگان علماء اهل سنت است در کتاب مستخرج از دوازده تفسیر نقل کرده است که مراد باهل الذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین سلام الله علیهم اجمعین میباشد که ایشان اهل ذکر و بیان و علم و اهل بیت نبوت و رسالت میباشد و این حدیث را از سفیان ثوری نیز نقل نمود و ثعلبی در تفسیر خود از جابر نقل نمود که چون این آیه نازلشد

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند ما نیمی اهل ذکر یوسف قطان در تفسیر خود نقل نمود که آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد شهرستانی در کتاب مفاتیح الاسرار بسند خود از حضرت امیر المؤمنین و حضرت صادق علیهما السلام نقل کرده است که مراد از آیه آل محمد است و حافظ ابی نعیم از انس بن مالک نقل کرده است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که مراد باهل الذکر نحن اهل البیت و ابی العباس فلکی نیز روایت کرد که مراد علی ابن ابی طالب و اهل بیت او خواهد بود و شاهد است بر این تفسیر حدیث متواتر بین خاصه و عامه که فرمود «انا مدینه العلم و علی بابها» و هم چنین شاهد است بر این تفسیر قوله تعالی وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ که از مسلمات طرفین است که مراد باذن واعیه علی بن ابی طالب علیه السلام است که معدن علم و صاحب اسرار الهیست و خداوند عالم در این آیه شریفه امر فرمود بسؤال نمودن احکام دین شریعت از اصول و فروع و اخبار سموات و ارضین را از گذشته و آینده از اهل ذکر چنانکه یوسف قطان در تفسیر خود گفته است که سدی گفت در نزد عمر بن الخطاب نشسته بودم که کعب ابن اشرف و جماعتی از یهودان سؤال نمودند از عمر که در کتاب شما که قرآن باشد مذکور است که وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ و اگر يك بهشت وسعت او بقدر هفت آسمان و زمین باشد پس در روز قیامت جای اینهمه بهشتها در کجا خواهد بود عمر گفت نمیدانم در این سخن بودند که علی علیه السلام داخل شد فرمود در چه سخن بودید یهودی سؤال خود را مکرر کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود بمن بگوئید که چون روز آید شب بکجا میرود گفتند در علم خدا فرمود بهشت نیز در علم خدا خواهد بود پس علی علیه السلام از آنجا برخاسته خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گذشته را بعرض آن حضرت رسانید پس این آیه در شأن علی نازل شد که فَسَلُّوا أَعْيُنَ الْكَافِرِينَ لَعَلَّ يُسْمَعُوا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ وَ تَعْلَمُونَ * و بالجمله خداوند علی اعلا علی سبیل الکلیة و الاطلاق امر فرمود بتمام امت که هر چه را که جاهل بآن باشید رجوع باهل ذکر نمائید و امر بر رجوع مستلزمست علم مسئول و عصمت او را چه آنکه اگر مسئول جاهل باشد یا غیر معصوم که جایز الخطا و السهو و النسیان و الکذب و الافتراء باشد هر آینه لازم خواهد آمد که در جواب سائل آنچه غیر معلوم و خطا و کذبست گفته باشد و امر بسؤال از چنین مسئول مستلزمست که خداوند بندگان خود را اغراء بجهل و تحریص بمنکرات و قبایح کرده باشد و صدور همچو امری از حضرت اقدس تعالی محال خواهد بود و نیز امر بسؤال نمودن تمام امت از اهل ذکر و متابعت ایشان در آنچه جواب فرمودند و گوش فرا دادن بامر ایشان معقول نخواهد بود مگر آنکه آن مسئول امام و رئیس واجب الاطاعة باشد پس ثابت خواهد بود بآیه شریفه آنکه امام و خلیفه و من یجب طاعته علی الامة شرطست که دارای

موهبت الهیه باشند که آن عبارت از عصمت و طهارت ایشان است و هو المطلوب مؤلف گوید این جمله از ادله عقلیه و نقلیه بود که بنظر قاصر رسیده است بر شرطیت عصمت و طهارت در امام و خلیفه که در کلمات اصحاب و مطاوی کلمات ایشان در باب امامت و در کتب تفاسیر و اخبار نیافتیم مگر قلیلی از ادله که معروف در افواه و السنه اهل علم و در حین تألیف این مؤلف کتاب مخصوصی در باب شرطیت عصمت در امام و خلیفه از علماء در نزد حقیر حاضر نبود مگر کتاب تنزیه الانبیاء از سید مرتضی علیه الرحمة در عصمت انبیا در حین تألیف اینمقدمه بنظر رسیده او در آن کتاب چیزی در باب شرطیت عصمت امام و خلیفه متعرض نشد مگر آنکه در عصمت انبیا اکتفا نموده بدلیل مختصری از عقل و تمام آنکتاب را ممحض نموده از برای منزله ساختن ساحت قدس انبیاء عما لا یلیق بشأنهم و اهتمام کلی فرمود در دفع مناقشات عامه در آیات و اخباریکه دلالت دارند بر صدور بعضی از اموری که منافی با عصمت انبیاء علیهم السلام است مانند قوله تعالی وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ الی آخر الانبیاء که هر یک از آیات و اخبار که از این مقوله در حق انبیاء وارد شد، نقض و ابرام در دلالت آن فرموده و تاویلات و توجیهاات مناسبه در هر یک فرمودند شکر الله تعالی سعیه و لکن آنچه فرموده اند دخلی بمسئله شرطیت عصمت امام و خلیفه نداشته است که عمده مقدمه در مسئله امامت است که واقعا آنچه شکننده پشت اعداء دین است همان تثبیت و تقریر و محکم نمودن همین مقدمه است که بحمد الله و توفیقه این همه براهین قطعیه عقلیه که قریب بده برهان عقل است که ذکر شد و قریب بده برهان دیگر که مرکب از عقل و نقل است و ادله نقلیه از آیات محکمه باقرار و اعتراف علما و مفسرین عامه اگرچه از باب آنکه خداوند علی اعلا تعمییه ابصار ایشان نموده و حق را بزبان ایشان جاری فرموده باشد ثابت نمودیم شرطیت عصمت و طهارت را در حق امام و خلیفه که بفقدان شرط عصمت باطل خواهد بود امامت و خلافت خلیفه و لکن خصوص عصمت حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین را آیات و اخبار بسیاری دلالت دارد که ایشان معصوم و مطهر از هر خلل و زلل و مؤید باین موهبت الهیه میباشند که آن اخبار و آیات از مسلمات طرفین است و لکن استفاده شرطیت عصمت در امام و خلیفه از آنها مشکل است مگر بمقدمات خارجیه و ما جمله از آنها را بر سبیل اختصار عنوان مینمائیم که طریق استنباط باشد از برای آنچه ذکر مینمائیم که اهل معرفت از اخوان را سهل باشد طریق استنباط از آنچه ذکر نمودیم و آنرا ملحق بادله مینمائیم فنقول و بالله المستعان و بولیه عجل الله فرجه الاعتصام

دلیل سی و دویم قوله تعالی وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا

اُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ

صدر الائمة موفق بن احمد خوارزمی و ابن شهر آشوب از روای عامه از ابن عباس نقل کردند که مراد علی بن ابی طالب علیه السلام است که

میخواند مردم را بحق و هدایت مینماید ایشان را و بحق عدالت مینماید و ابن مردویه که از محدثین عامه است همین حدیث را نقل نموده است و امام فخر رازی گفته است که مراد از امة در این آیه قوم محمد صلی الله علیه و آله و سلم میباشد یعنی بعلی ابن ابی طالب و ائمه از ذریه او و حافظ ابو نعیم نیز همین روایت را نقل کرده است و در روایت انس ابن مالک چنین نقل نمودند که از پیغمبر شنیدم که این آیه را تلاوت کرد و فرمود که از امت من قومی هستند که از امروز تا روزیکه عیسی بن مریم علیهما السلام از آسمان فرود آید بر حقند و بحق ثابت قدمند و دنیا از وجود مطهر ایشان هرگز خالی نخواهد بود و بعد از ثبوت شان نزول آیه در حق اهلیت باقرار علما و مفسرین عامه اشکالی نیست در دلالت کردن آیه بر عصمت اهلیت چه آنکه کسانی را که خدا خبر داده باشد و گواهی داده باشد که ایشان هادی راه حق خواهند بود و تعدیل ایشان فرموده باشد بقوله وَ بِهِ یُعَدَّلُونَ البتة باید معصوم از هر زلل و خلل باشند زیرا که با عدم عصمت و طهارت و فقدان این موهبت الهیه و جایز بودن خطا و خلل و زلل و شبهات و الکذب و الافتراء محال خواهد بود که در جمیع امور ظاهره و باطنه معدل بتعدیل الهی شوند

دلیل سی و سیم قوله تعالی إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ **أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ**

الی قوله تعالی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ یعنی بدرستی که آنچنان کسانی که ایمان بخدا آوردند و عمل نمودند جمیع صالحات را آن گروه بهترین اهل بریه و اهل زمینند و آنها کسانی هستند که خداوند علی اعلا از ایشان خوشنود و ایشان از حضرت پروردگار خوشنود چه آنکه خداوند اولاً تصدیق فرمود بایمان ایشان که مؤمن نفس الامری بالله تعالی میباشد و بهیچ وجه من الوجوه شبهه و ریبه در ایمان آنها نخواهد بود و ثانیاً اخبار فرمود که ایشان عمل نمودند بجمیع صالحات چنانکه مقتضی جمع محلی باللام است که مفید عموم است باتفاق همه لغویین خصوصاً بقرینة عقل که از جمله افراد جمع محلی باللام استغراق جمیع مراتب آحاد او است که اگر عهدی در بین نباشد لابد باید حمل بر جمیع مراتب آن جمع بشود و الا لازم خواهد آمد ترجیح بلا مرجح اگر حمل شود یکی از مراتب دون استغراق فهو باطل جدا پس اینجماعت که حق سبحانه و تعالی اخبار فرموده است که ایشان عمل نمودند بجمیع افراد و اقسام و مراتب صالحات از اعضا و جوارح و قلب و نفس و ظاهر و باطن در تمام اوقات و ازمان در جمیع اقوال و افعال چه آنکه اگر در یکی از اوقات یکی از آن امور تخلف شود عمل بجمیع صالحات نخواهد شد و آن مستلزم تکذیب ظاهر اخبار حضرت جل و علا خواهد بود البتة همچو اشخاص لابد است که کسانی باشند که واجد موهبت الهیه که مرتبه جلیله عصمت است باشند و ثانیاً اخبار فرمود بطریق حصر علی نحو المبالغة بقوله تعالی أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ یعنی آن گروه لا غیر ایشان بهترین بشر و خلایقند و این آیه

صریح است که اینجماعی که خداوند توصیف ایشان فرموده است باین اوصاف بهتر از انبیاء اولو العزم و غیرهم میباشند و معلوم است که انبیاء اولو العزم سلام الله علیهم اجمعین دارای منصب جلیله عصمت بودند و چگونه می شود کسانی که بهترین بشر و افضل از انبیاء باشند فاقد مراتب عصمت باشند پس آیه صریح است در عصمت اینجماعی که خداوند اخبار فرموده است بحالت ایشان و ثنا نموده آنها را غایة الامر بدلیل قطعی خارج شده است از این عموم حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم دیگر مراتب سایر خلائق بنص آیه شریفه آنکه آنجماعت افضل و اعلی از جمیع خلق روی زمین خواهند بود چه آنکه لفظ بریه عبارتست از مطلق وجه ارض من البر بمعنی التراب كما عن بعض اهل اللغة او من برء الخلق لانه تعالی هو الباری للخلائق فخیر البریه ای خیر الخلیقة و رابعا بآنکه در آخر آیه فرمودند رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ چه خوشنودی خدا از ایشان علی سبیل الاطلاق و الكلیه نمیشود مگر آنکه آنجماعت در تمام اقوال و اعمال و حالات ظاهرا و باطنا مشغول بطاعت و انقیاد امر حضرت آفریدگار باشند که اگر یکی از اوقات برخلاف طاعة الهی باشند البته برخلاف رضا و خوشنودی حضرت رب العالمین خواهند بود و این منافی با رضایت مطلقه الهیه خواهد بود بالجمله دلالت آیه شریفه از وجوه عدیده بر عصمة هؤلاء الموصوفین و الممدوحین بمدایح الله تعالی در کمال صراحت و ظهور است و اما تعیین آن جماعت که آنها کیانند و چه کسانیند فنقول آنکه علماء عامه نقل کردند که آیه شریفه در شأن علی و اهل بیت او نازل شد و حافظ ابو نعیم و ابن مردویه بزیاده از چهل سند این حدیث را که آیه در شأن علی نازل شد نقل نمود و بعد از آن گفت هر وقت علی علیه السلام میآمد اصحاب رسول خدا میگفتند خیر البریه آمد و حافظ ابو نعیم اصفهانی بدوازده سند این حدیث را نقل نمود و ابن حجر متعصب در کتاب صواعق محرقة از کتاب حافظ زرنندی بچندین سند نقل نمود اینحدیث را که آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد ابو بکر شیرازی در کتاب نزول القرآن فی شان امیر المؤمنین بسند خود از انس بن مالک نقل نموده است که إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا در شأن علی علیه السلام نازل شد که پیش از همه کس رسول خدا را تصدیق کرد و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بآداء فرایض پیوست أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ یعنی علی افضل خلق است بعد از رسول خدا صدر الاثمه موفق بن احمد در کتاب مناقب بسند خود نقل نموده است که آیه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ در شأن علی علیه السلام نازل شد و حاکم ابو القاسم در کتاب شواهد بسند خود از ابن اشراحیل نقل کرده است که مراد باین آیه شریفه علی بن ابیطالب علیه السلام است اعمش بسند خود از عطیه و نیز صدر الاثمه بسند دیگر از جابر انصاری نقل کرده اند که رسول خدا فرمود علی خیر البریه است یعنی بهترین مردم است جبری بسند خود از

ابن عباس نقل کرده است که آیه در شان علی علیه السلام نازل شد و کثیر از اخبار مرویه از کتب علماء عامه باین مضمون رسیده است چنانکه امام فخر رازی بسند خود از ابن مسعود و از عایشه نقل کرده است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «علی خیر البشر و من ابی فقد کفر» و ابو نعیم حافظ اصفهانی و ابو بکر شیرازی و ابن مردویه و صدر الائمة و احمد بن حنبل و بلادری و ابن عبدوس و طیرانی در کتب روایات و تواریخ خودشان همین لفظ را از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نقل نموده اند که «علی خیر البشر و من ابی فقد کفر» ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علماء عامه است بسند خود نقل نموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که هرکه نکوید علی بهترین بشر است آنکس کافر است و نیز صدر الائمة بسند دیگر از ابو سعید خدری روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که «علی خیر البریه» و الحمد لله علی ما هادانا

دلیل سی و چهارم قوله تعالی فی سورة العصر

من قوله إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ هَمَّحْنِ قَوْلَهُ تَعَالَى إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا وَ تَقْرِيبِ اسْتِدْلَالِ بَیْنِ دُو آيَةِ مَانِدِ آيَةِ سَابِقِهِ اسْتِ دَلَالَتِ نَمُودَنِ بَعْضَمَتِ هُوْلَاءِ الْمَمْدُوحِينَ بِمَدَائِحِ اللَّهِ تَعَالَى - حَافِظِ ابُو نَعِيمِ اَصْفَهَانِي بِسَنْدِ خُودِ اَزِ ضَحَاكُ اَزِ ابْنِ عَبَّاسٍ نَقْلِ كَرْدِهِ اسْتِ كِه مَرَادِ بَانَ الْاِنْسَانِ لَفِي خَسْرِ ابُو جَهْلٍ اسْتِ وَ مَرَادِ بِاللَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَ تَوَاصَوْا بِالْحَقِّ عَلِي بن ابی طالب علیه السلام اسْتِ وَ نِيزِ هَمِينِ حَافِظِ بِسَنْدِ خُودِ اَزِ رِفَاعِهِ نَقْلِ نَمُودِهِ اسْتِ كِه مَرَادِ عَلِي بن ابی طالب اسْتِ اِمَامِ فَخْرِ رَازِي دَرِ تَفْسِيرِ كَبِيرِ وَ نِيشَابُورِي وَ ابْنِ حَجَرِ دَرِ صَوَاعِقِ مَحْرَقَةِ وَ ثَعْلَبِي دَرِ تَفْسِيرِ خُودِ وَ اِبْرَاهِيمِ بنِ مُحَمَّدِ حَمُويِنِي وَ حَافِظِ ابُو نَعِيمِ اَصْفَهَانِي وَ صَدْرِ الْاِئِمَّةِ مُوْفِقِ بنِ اَحْمَدِ وَ ابْنِ مَغَازَلِي شَافِعِي وَ جَبْرِي دَرِ تَفْسِيرِ خُودِ وَ بَغُوي وَ سَجِسْتَانِي وَ طَبْرِي وَ غَيْرِ ايشَانِ دَرِ كَتَبِ تَفَاسِيرِ وَ تَوَارِيخِ خُودِشَانِ نَقْلِ كَرْدِهِ اَنْدِ كِه آيَةِ شَرِيفِهِ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا دَرِ حَقِّ عَلِي بن ابی طالب وَ ذَرِيَةِ طَاهِرِينَ اَوْ نَازِلِشُدِ وَ مَرَادِ بِسَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وَ دَا عَهْدِ مَخْصُوصِ وَ مَحَبَّتِ مَخْصُوصِهِ خُوَاهِدِ بُوَدِ كِه اِخْتِصَاصِ بَاهِلِ بَيْتِ سَلَامِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ اِجْمَعِينَ دَارِدِ

بَكَتَهُ يَوْمَ لُؤْنِ عَلِي النَّبِيِّ

دلیل سی و پنجم آیه شریفه إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكُهُ يُحِبُّونَ الَّذِينَ آمَنُوا صَلَّوْا عَلَيْهِ وَ سَلَّمُوا تَسْلِيمًا

اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَ سَلَّمُوا تَسْلِيمًا

ثَعْلَبِي دَرِ تَفْسِيرِ خُودِ كَفْتَهُ اسْتِ كِه چُونِ آيَةِ شَرِيفِهِ نَازِلِشُدِ اَصْحَابِ عَرَضِ كَرْدَنْدِ يَ اَرْسُولِ اللَّهِ سَلَامِ بَرْتَرَا دَانِسْتَه اِيْمِ وَ اَمَّا صَلَوَاتِ بَرِ تُو چِگونِه اسْتِ حَضْرَتِ رَسُولِ فَرْمُودَنْدِ بَگوئيد «اللهم صل على محمد و آل محمد» وَ اِيْنَحَدِيثِ صَلَوَاتِ بَرِ مُحَمَّدِ وَ آلِ مُحَمَّدِ رَا اَعْيَانِ عِلْمَاءِ عَامِهِ بِطَرَقِ كَثِيرِهِ دَرِ كَتَبِ خُودِشَانِ نَقْلِ نَمُودِهِ اَنْدِ وَ اِبْرَاهِيمِ بنِ مُحَمَّدِ حَمُويِنِي اِيْنَحَدِيثِ رَا بَدَه رُوَايَتِ نَقْلِ نَمُودِهِ هَرِيكُ رَا بِطَرَقِ عَلِيْحِدَه وَ بَخَارِي دَرِ صَحِيْحِ خُودِ بَچَهَارِ رُوَايَتِ وَ مُسَلِمِ دَرِ صَحِيْحِ خُودِ بِسَنْدِ مَعْتَبَرِ نَقْلِ نَمُودِهِ اَنْدِ وَ ابْنِ مَغَازَلِي

شافعی بسند خود نقل نموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هرکس صد مرتبه بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد خدایتعالی صد حاجت او را برآورد ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیا بعد از نقل حدیث گفته است که این حدیث صحیح و متفق علیه همه اصحاب حدیث است در صحت و مؤلف کتاب فردوس در باب میم گفته است «من صلی علی محمد و آل محمد مائة مرة قضی الله له مائة حاجة» و بروایت دیگر نقل نموده است که هیچ دعائی نیست مگر آنکه در میان آن دعا و آسمان حجابست تا آنکه آن دعاکننده بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد و چون صلوات فرستاد آنحجاب برداشته میشود و آندعا با آسمان بالا رود اگر چنین نکند آن دعا بصاحبش برگردد و سماعانی در کتاب مناقب الصحابه نقل نموده است که هر دعائی از آسمان محجوبست تا آنکه داعی صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد مؤلف گوید و جوب صلوات بر محمد و آل محمد در نمازهای خمسه یومیه متفق علیه بین عامه و خاصه است حتی آنکه شافعی گفته است

يا اهلبيت رسول الله حبكم *** فرض من الله في القرآن انزله

كفاكم من عظيم القدر انكم *** من لا یصلی علیکم لا صلوة له

بالجملة تقریب استدلال آنکه کسانی را که واجب است بر تمام امت صلوات بر ایشان در تمام فرایض یومیه و و آنکه صلوات بر ایشان از اسباب استجابت دعاهای امت سید رسل خواهد بود و آنکه صلوات بر ایشانرا مقرون ساخت بصلوات بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم البته از برای ایشان مشابهة تامه است عند الله تعالی بحضرت رسول و از برای ایشان کرامت عظیمه و منزلت مخصوصه ایست عند الله که مصطفی و برگزیده رب العالمین خواهند بود و کسیکه مخصوص باین موهبت شده باشد البته دامن طهارت او منزله است از لوث معاصی و گناهان و ملازمست این مرتبه جلیله با عصمت و طهارت که موهبت الهیه از جانب حضرت رب الاربابست و هو المطلوب

مُ عَلِي

دلیل سی و ششم آیه شریفه — لا

اِسِيْنَ

إِلِي

که در شأن آل محمد نازلشد چنانکه ابو نعیم اصفهانی از مجاهد نقل کرده است «سَلَامٌ عَلَيَّ اِلْيَاسِيْنَ» ال یس آل محمداند چه آنکه پس اسم مبارك حضرت سید رسل است و آل یس آل محمد است و امام فخر رازی و ابن حجر در صواعق محرقة گفته اند که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در پنج امر مساوات با حضرت سید رسل دارند که خداوند عالم تسویه فرمود میان ایشان اولاً در سلام به حضرت رسول فرمود السلام عليك ايها النبي و در حق اهلبيت فرمود سلام على الياسين و ثانياً در صلوات بر پیغمبر و آل او در تشهد و ثالثاً در عصمت و طهارت در حق حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود طه یعنی یا طاهر و در حق اهل بیت فرمود و يطهرکم تطهیراً و رابعاً در تحریم صدقه و خامساً در محبت قال الله قُلْ لَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ اَجْرًا اِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى و تقریب استدلال آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی در سوره مبارکه وَ الصَّافَّاتِ در مواضع عدیده اختصاص داد انبیاء

خود را بسلام من قوله سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ وَ سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَ سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَ هَارُونَ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ ختم السورة بقوله وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ از واضحات آنکه اختصاص یافتن آل محمد بسلام در اثناء سلام بر انبیاء و مرسلین دلیل واضحیست که ایشان در مراتب و درجات کسانی هستند که مصطفی و برگزیده خلاق عالمند و کسیکه در درجات مرسلین و اولوالعزم است نمی شود مگر آنکه معصوم و مخصوص باشند بموهبت الهیه که درجه رفیعه عصمتست و هو المطلوب

دلیل سی و هفتم سوره مبارکه حمد

من قوله تعالى إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ الى آخر السورة چه در اثنای مقدمه گذشت من قوله تعالى وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَ امثال آن از آیات که مراد بصراط مستقیم که خارج از حد افراط و تفریط و مصون از تعدی و اجحاف در اقوال و اعمال و صفات نفس است و آن محمد و آل محمد است و از اخبار و تفاسیر عامه این مطلب در تفسیر صراط مستقیم تقریر یافت و محدث حنبلی گفته است که مراد به الصراط المستقیم صراط محمد و آل محمد است و کعب بن جراح در تفسیر خود از سفیان ثوری از سدی و مجاهد نقل کرده است که مراد در آیه إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ محمد و اهل بیت اویند که خداوند متعال در اینسوره مبارکه بیان آن فرمود بقوله صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ وَ آن بحسب ترکیب عبارتی بدل کل از کل است که مفید بیان صراط مستقیم است و مراد بنعمت مذکور در آیه نه خصوص نعمت ظاهریه دنیویه است که ابدان بآن ملتذ و متنعمند چه این نعمت مشترک است بین همه مخلوقین از اهل ایمان و فساق و کفار و اختصاص باحدی دون احدی ندارد بلکه مراد از آن دو قسم از نعمت کمالیه و جمالیه است که اول عبارتست از قبول اسلام و ایمان و اقرار بما جاء به النبی بحسب ظاهر شرع و ثانی عبارتست از تحلی و اتصاف نفس باخلاق و ملکات فاضله محموده و تزکیه نفس از رذایل و ملکات خسیسه و تحمل مشاق ریاضات الهیه و اطلاع بر اسرار و دقائق حقیقیه و بعد از آن حق سبحانه و تعالی بیان دیگر فرموده بقوله غیر المغضوب علیهم که بدل کل است از برای انعمت علیهم یعنی آن منعم علیهم همان کسانی هستند که سالمند از غضب پروردگار و نفی غضب از ایشان بلفظ غیر که اثبات ضد آنست که لا ثالث لهما یعنی آنها همان کسانی هستند که همیشه بهمه احوال و اطوار متنعم به نعم حقیقیه الهیه اند که بهیچ وجه من الوجوه جهة خشم و غضب در ساحت قدس ایشان راه ندارد و اینمعنی لازم مساوی عصمتست چه آنکه اگر یکی از حالات و اطوار بحسب ظاهر و باطن مصون از معاصی و کدورات نفسانیه نباشند هرآینه در محل سخط و خشم حضرت آفریدگار خواهند شد و آن منافی با نفی غضبست از ایشان علی سبیل الاطلاق و الکلیه و بعد از آن فرموده است و لا الضالین یعنی آن منعم علیهم سالمند از ضلالت کفر

و نفاق و شرك و مضل ديگران هم نخواهند بود بلکه هادی و راهنمای همهٔ خلقانند بالجمله دلالة سوره مبارکه بر عصمت و طهارت اهلیت رسالت بمعونه آنچه نقلشد از شأن نزول آیه در کمال وضوح و ظهور است

دلیل سی و هشتم اکثر آیاتی که در شأن اهلیت رسالت نازلشد که حسبجانه و تعالی ایشان را مدح فرموده است بصفت و حالاتیکه ملازم با عصمت است

بعد از تأمل در آنها بمعونه شأن نزول آیه و این استنباط نیکوئیست از برای اهل ایمان و یقین که فهم آن بعد از دست آمدن طریقه استنباط از آنچه ذکر شد سهل و آسانست و این آیات اکثر در کتب علماء شیعه و تفاسیر ایشان مذکور است من اراد فلیرجع الیهما

دلیل سی و نهم اخبار بسیاری که وارد شده است از حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در بیان فضایل و مقامات علی ابن ابیطالب علیه السلام و اهلیت طهارت

که آنها بعضی بیدایت نظر و برخی بتأمل در آنها بالصراحة و الظهور دلالت دارد بر عصمت و طهارت ایشان که دو فقره از آنها را برشته تحریر بیرون میآوریم که طریق استنباط باشد از آنچه ذکر نمیشود از آنجمله روایت متواتره بین طرفین است از عامه و خاصه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند «كنت انا و علی بن ابي يدي الله قبل ان يخلق آدم» چنانکه احمد بن حنبل در مسند خود نقل نمود و روایات از طرق عامه در این حدیث شریف بسیار وارد شده است حتی آنکه بعضی چنین ذکر کرده اند که حدیث اتحاد النورین اظهر من النور علی شاهر الطور و محمد بن ابراهیم حموی از ابن عباس نقل نموده که از پیغمبر شنیدم که فرمود بعلی به ابی طالب «یا علی خلقت انا و انت من نور الله تعالی» و مضمون حدیث اتحاد نورین را همین محمد ابراهیم حموی در کتاب فضایل السمطین بخشش روایت که قریب المضمونند نقل نموده است و صدر الاثمه اخطب خوارزمی حدیث اتحاد نور علی بن ابی طالب بانور اقدس نبوی را در کتاب مناقب بروایات عدیده نقل نموده عبد الله خلف احمد بن حنبل که سبط حنبل گفته میشود بسند خود از سلمان فارسی روایت کرد که حضرت رسول فرمودند که من و علی نوری بودیم در نزد حق تعالی قبل از آنکه آدم خلق شود بچهارده هزار سال ابن مغزلی شافعی باسناد عدیده نقل نمود حدیث مذکور را و ابن شیرویه دیلمی که از اعیان علماء عامه است در کتاب فردوس نقل نموده است که حضرت رسول فرمودند من و علی از یکنور آفریده شدیم قبل از خلقت آدم بچهارده هزار سال صاحب مناقب الفاخره نیز تفصیل این حدیث را بنحویکه در روایات و کتب علماء شیعه مذکور است نقل نمود و در بعضی از روایات علماء عامه از عمر و ابا بکر نیز حدیث خلقت ملائکه را از نور علی بن ابی طالب علیه السلام نقل نمودند بالجمله حدیث مذکور از احادیث مسلمة مقبول الطرفین است و تقریب استدلال آنکه پرواضح است که کسیکه از نور اقدس نبوی خلق شده است و یا از نور او ملائکه خلق شدند البته ذات مقدس او

اشرف از ممکنات و دامن طهارت او از لوث معاصی و گناهان منزّه و مبرا خواهد بود و هو المطلوب

دلیل چهارم حدیث متواتر الحق مع علی و علی مع الحق

و آنکه الحق یدور مع علی فی الجملة در بعضی از مقدمات سابقه ذکر سند این حدیث بطرق معتبره از عامه سمت جریان پذیرفت و محتاج باعاده نخواهد بود چه پرواضح است که کسیکه ذات مقدس او مانند قطب رحی میزان عدل و حق نفس الامری واقع شده است البته ساحت قدس او منزّه و مبرا خواهد بود از لوث معاصی و گناهان و خطایا و مخصوص خواهد بود بموهبت الهیه و قوه ربانیه که عصمت و طهارت بوده باشد و هو المطلوب و در اینجا ختم مینمائیم این مقدمه رفیعه را که ممهّد ساختیم از برای شرطیت عصمت و طهارت ذات مقدس امام و خلیفه که قائم مقام و جانشین حضرت سید رسل است و آنچه از براهین و ادله که اقامه نمودیم از برای آنچه مقصود در مقام است البته کافی خواهد بود از برای اهل نظر و سایر اخوان مؤمنین و تحفظ این مقدمه شریفه و تثبیت و تقریر آن از لوازم مقدمات امامت است البته بطول کلام و زیادتی نقص و ابرام نباید ناظر در کلام امتناع نماید چه آنکه حق سبحانه و تعالی از اهل نظر کمال بذل و سعی و تمام اجتهاد را در تثبیت و تقریر عقاید دین خواسته است اگرچه از برای جمله از اخوان مؤمنین بعضی از آنها ایشانرا کفایت خواهد نمود و باللّه المستعان و علیه التوکل و الاعتصام

المقدمة التاسعة آنکه از جمله از شرایط امامت و خلافت آنستکه آن امام و خلیفه که خود را نایب مناب و قائم مقام سید رسل میدانند و متحمل اعباء خلافتست باید صاحب معجزات و آیات باهرات باشد

که بلسان معجز بیان یا بکف کفایت خود و بعبارة اخري بقول یا فعل خود رفع شبهات بندگان خدا نماید باظهار معجزات و خوارق عادات در مقام حاجت باظهار آن خلافا لعامة العمیاء تبعاً لاسلافهم و حفظاً لمراتب خلفائهم انکار نمودند لزوم این شرط را در امام و خلیفه پس کلام در این مقدمه تارة در اثبات شرطیت و لزوم آنست در امام و خلیفه و اخری در وقوع آن در صفحه وجود خارجی اما الکلام فی الاول که اثبات شرطیت و لزوم آن باشد پس میگوئیم که آن ثابت است بوجهی از عقل و نقل الاول آنکه در مقدمه اولی در تعریف امامت گذشته است که از متفق علیه خاصه و عامه است که امامت را تعریف نموده اند که «ان الامامة نيابة من الله تعالى و رسوله في اقامة الدين و حفظ حوزة الملة بحيث يجب اتباعه على كافة الامة» و قاضي روزبهان که از متعصبین علماء عامه است بدین نحو تعریف نموده است امامت را «بانها خلافة الرسول في اقامة الدين و حفظ حوزة الملة بحيث يجب اتباعه على كافة الامة و بعضی چنین تعریف کرده اند «بانها الرئاسة العامة الالهية خلافة عن رسول الله في امور الدين و الدنيا بحيث يجب اتباعه على كافة الامة» و استفاد از این تعریف متفق علیه آنکه اقامه نمودن و برپاداشتن شریعت سید المرسلین و حفظ حوزة

ملت اسلام و محافظت دین باید حاصل شود بید باکفایت امام و خلیفه حضرت رسول که جانشین آن حضرت است که اصل وجود مقدس او مفید این فایده عظمی شود و الا غرض وجودیه آن امام در خلافت عادم و منتفی خواهد شد و این فایده امام و خلیفه بنابراین تعریف متفق علیه فرقی ندارد که اصل مسئله امامت از اصول دین و واجب علی الله سبحانه و تعالی باشد چنانکه مذهب حق امامیه بر آنست و یا آنکه از اصول دین نباشد بلکه وجود امام و خلیفه مقدمه باشد از برای اقامه دین و حفظ شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و نگاهداشتن آن و بر خلق لازمست که تعیین خلیفه نمایند بجهة حصول این اغراض و فواید چنانکه علماء عامه میگویند و علی ای تقدیر فواید وجودیه امام و خلیفه همان اقامه دین و حفظ ملت مسلمین و سر مطلب آنکه چون زمان بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم چندان طولی نکشید و مدت مکث آنحضرت در دنیا بعد از بعثت در اندک زمانی بوده که مدت بیست و سه سال باشد و انبیاء سلف سلام الله علیهم اجمعین زمان بعثت ایشان ضعیف بلکه اضعاف زمان بعثت رسول صلی الله علیه و آله بود زیرا که عده الله سبحانه بر این جاری شد که هر نبی لاحقی باید نصف زمان نبی سابق باشد چنانکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در سال وفات خود اخبار فرموده است امت را بوفات خود و آنکه هر نبی از انبیاء باید زمان بعثت او نصف زمان بعثت نبی سابق باشد و تعیین فرمودند مدت بعثت حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام را که قبل از آنحضرت مبعوث شد و من المعلوم اینکه با این اندک زمان هنوز صیت اسلام غلبه بر صیت کفر در اکثر بلاد نکرده بود و اکثر بلاد مسلمین هم از بابت آنکه حدید العهد باسلام بودند و قوت و صلابتی در تعهد باین دین اسلام و کمال رسوخ نداشتند بلکه ممکن بود که باندک شبهاتی دست از مذهب و طریقه اسلام و اسلامیان بردارند و بنابراین میگوئیم که اگر بعضی از مسلمین که در اطراف بلاد بودند و بمحضر شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حاضر نشدند و بعد از زمان حیوة او امر اسلام بر او مشتبه شده باشد و شد رحال نماید بسوی امام و خلیفه که بعد از آنحضرت قائم مقام و جانشین او باشد که رفع شبهه خود نموده باشد بآنکه آن امام و خلیفه مانند حضرت رسول اظهار معجزه از برای ایشان بنماید که رفع شبهات او بشود و بر اسلام خود ثابت قدم باشد و آنخلیفه که خود را حافظ دین اسلام و قایم مقام حضرت سید الانام میدانند نتواند که از برای او اظهار معجزه بنماید که این بیچاره حفظ دین خود را بنماید البته بیداهت عقل اقامه دین ننموده است و حفظ شریعت سید المرسلین بوجود او نشده بلکه میگوئیم بر فرض که جماعتی از مسلمین مفروضین بر ایشان طریان شبهه شود بهمین نحو مذکور و از امام و خلیفه استدعا نمایند که تو بجهة رفع شبهات ما از طریقه اسلام و حقیقت حضرت سید انام اظهار معجزه

بنما که تا ما آسوده باشیم و اطمینان قلب از برای ما بر حقیقت اسلام حاصل شود زیرا که ما بشرفیابی حضرت سید رسل فائز نشدیم و سایر مردمان که از برای ما نقل معجزات او مینمایند شاید از اهل غرض باشند و یا باعمال و اقوال ایشان اطمینان حاصل نشود چه ایشان هم مانند ما عجزه و اهل شبهاتند پس در این صورت اگر آن امام و خلیفه عاجز باشد از اتیان بمعجزه باهره پس بچه نحو اقامه دین و حفظ حوزه مسلمین خواهد نمود بلکه میگوئیم که اگر احبار یهود و نصاری که خارج از ملت اسلامند در صدد تفحص حقیقت سید انام برآیند و از شرفیابی خدمت او مایوس شوند و مستفسر حال خلیفه و جانشین آنجناب شوند و باو عرضه دارند که ما جماعتی هستیم خالی از اغراض و مقصودی نداریم مگر طلب دین حق و اگر دین شما بر حق است و تو خلیفه بر حق حضرت رسول میباشی پس بنما بر ما آیتی و اعجازی تا آنکه معلوم شود بر ما حقیقت مذهب اسلام و اینکه تو خلیفه و جانشین آن پیغمبر مبعوث بر کافه عبادی چنانکه اوصیا و خلفا انبیاء سلف مانند یوشع بن نون وصی حضرت موسی علیه السلام که صاحب معجزات و کرامات بود و هادی و راهنمای امت آنحضرت بود بعد از رحلت او و مانند وصی حضرت عیسی ابن مریم شمعون الصفا که هادی امت او بود بعد از او و صاحب مقامات عالیات و مظهر غرایب آیات و معجزات بود و از برای گمشدگان در وادی ضلالت پس آنخلیفه که قدرت و توانائی بر اظهار معجزات و کرامات ندارد در این صورت چگونه اقامه دین و حفظ شرع مبین خواهد نمود و حال آنکه غرض از تعیین خلیفه و نصب امام نبود مگر بجهة حفظ حوزه اسلام بر طریقه انبیاء و شرایع سابقه بلکه در اینصورت اصل شریعت اسلام العیاذ باللّه مورد مضحکه خواهد بود در نزد سایر ارباب ملل و ادیان بلکه لازم خواهد آمد توهین و ضعف عقاید اکثر جهال و عوام الناس از مسلمین که جدید العهد باسلام بودند بلکه گذشته از اینکه از ارباب ملل دیگر غلبه نمودند مر اهل اسلامرا و خودشان هم داخل در طریقه حقه اسلام نشدند و حال آنکه غرض ایشان چنانکه مفروض کلام است طلب دین حق بود لازم خواهد آمد خروج کثیری از مسلمین ضعیف الاسلام از مذهب اسلام و دخول ایشان در مذاهب دیگران و یا رجوع بکفر اصلی خودشان و علی هذا لازم خواهد آمد اضمحلال دین نه اقامه دین و حفظ شریعت سید المرسلین و حال امام و خلیفه با سایر ضعفاء امت علی السویه خواهد بود و بوجود ناقص او اقامه دین مبین نخواهد شد پس ببرهان عقل ثابت شد که از شرایط امام و خلیفه آنکه آن خلیفه لازم الاطاعة باید صاحب معجزات و آیات باهرات باشد تا آنکه صحیح باشد اناطه دین و اقامه شرع مبین و حفظ شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بوجود مبارك او و هو المطلوب دویم آنکه بمقتضی عقل و شرع مبرهن است که لازم است بر حق سبحانه و تعالی اینکه اتمام حجت نماید بر مکلفین و رفع عذر ایشان فرماید در آنچه تکلیف نموده بایشان از اصول عقاید و فروع

احکام چه آنکه تکلیف بدون الزام و حجت قبیح و مؤاخذه نمودن از مکلفین و عقاب ایشان بر ترك آن با معذور بودن مکلف و منقطع نشدن لسان معذرت او اقبیح و صدور قبیح از حقسبحانه و تعالی از محالات در عقول است و شرعا فرموده است لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا و فرمود رَسُولًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ و علی هذا میگوئیم که حقسبحانه و تعالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را فرستاد بسوی بندگان خود از شرق و غرب عالم بلکه مبعوث علی الجن و الانس و دین او ناسخ همه ادیان و شریعت او هم بنص قرآن مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ باید تا آخر دنیا باقی باشد که بعد از او پیغمبری مبعوث نخواهد شد و رسالت باو ختم شد و حفظه شرع او باید خلفاء او باشند و بعد از تقرر این مقدمه میگوئیم که حضرت حق سبحانه و تعالی دعوت نمود تمام خلائق را بشریعت اسلام از اصول عقاید و فروع احکام و رسول مبعوث بسوی کافه عباد را در زمان قلیلی امر فرمود بنشر و بیان این شریعت و هنوز کثیری از ارباب ملل و نحل که بعید از دار اسلام و منتشر در اطراف بلاد بودند جازم نشدند بحقیقت او که مصلحت در آنشد که آن نبی مبعوث را ضیافت فرماید بسوی دار السلام و غرض حق تعالی نشر شریعت او باشد بحفاظ شرع او که خلفاء اویند و بندگان او از اطراف بلاد شد رحال نمایند بسوی آن نبی مبعوث که بحکم عقل و بامر شرع تفحص و تفقد از حال آن نبی مبعوث کرده باشند که آسوده شوند از عقاب الهی در دار آخرت و غرضی نداشته باشند مگر طلب دین و چنین یافته باشند که موفق نشدند بلقاء آن نبی مبعوث و رجوع کردند بحفظه شریعت او که قایم مقام و خلیفه اویند و طلب اعجاز از او نموده باشند که رفع عذر ایشان شود و لسان معذرت ایشان از تکالیف مدعوه الهیه که در شریعت اقدس حضرت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم برقرار شده است منقطع شود و آنخلیفه فاقد آن معجزه باشد و عاجز باشد از اتیان مسئلت ایشان در اینصورت چند محذور عقلی لازم خواهد آمد که هر یک از آن دلیل مستقل و برهان تام و تمامی خواهد بود در اثبات شرط مذکور اول آنکه لازم خواهد آمد در این صورت ناقص بودن حجت الهی و تمام نبودن حجت پروردگار بر این ضعفاء از بندگان که غرضی نداشته اند مگر رفع عذر در تکالیف الهیه و طلب حق نمودند مگر بجهة خوف از عذاب الهی دویم آنکه در اینصورت لازم خواهد آمد نقض غرض الهی از تشریح شریعت حضرت اقدس نبوی و نسخ نمودن جمیع شرایع و ملل را چه آنکه غرض الهی از تشریح شرع جدید و نسخ ادیان سابقه آنکه عباد او دست بشویند از شرایع سابقه و تکمیل نفوس ایشان شود باین شریعت مطهره از اصول عقاید و فروع احکام آن و این ضعفاء و عجزه از بندگان بالطوع و الرغبة طالب حق شده اند و عناد و مکابره را کنار گذاشته و با این احوال فایده از برای ایشان

نبخشید و بوادی حیرت و ضلالت باقی ماندند و مانعی از برای ایشان نبود مگر عجز آن امام و خلیفه از اتیان خارق عادتیکه نفوس ایشان مطمئن شود از دغدغه شبهات و خداوند علی اعلا اجراء آن خارق عادت نمود تا اینفقراء داخل در شریعت نبویه بشوند و تکمیل نفوس خود بنمایند بآنچه حق سبحانه و تعالی انزال فرمود از اصول عقاید و فروع احکام بر نبی مرسل خود و این مطلب نقض غرض الهی خواهد بود و آن از اقبیح قبایح است که لا یصدر ممن له ادنی الشعور فضلا من العقلاء و چگونه عقل تجویز آن خواهد نمود بخالق العقلا سیم آنکه لازم خواهد آمد افحام و الزام ولی حافظ و خلیفه آن نبی مبعوث و افحام خلفا مانند افحام انبیاء محذور بزرگیست که همه اهل شرایع و ملل متفق القولند بر بطلان آن چهارم آنکه لازم خواهد آمد که اخلال فرماید حق سبحانه و تعالی بوجوب لطف چه آنکه گذشت که بر خداوند متعال واجبست لطف بر عباد و کلی وجوب لطف اگر محل کلام باشد لکن خصوص وجوب لطفیکه ترك آن مودی بسوی نقض غرض و یا محاذیر عقلیه باشد اتفاقا واجب و لازمست بر حق سبحانه و تعالی و محل کلام نیز از اینقبیل است و اخلال بواجب عقلا قبیح و صدور آن از حضرت اقدس متعال محالست پنجم آنکه در اینصورت مفروضه خالی از این نخواهد بود که این طوایف از عباد الله که خارج از زمره مسلمین و محسوب از کفارند مکلف بتکالیف اصول عقاید اسلام و فروع احکام او خواهند بود که بترك آن معاقب بعقوبات الهیه خواهند شد در یوم جزا و یا آنکه مکلف بتکالیف ثابتة شریعت مسلمین نخواهند بود ثانی که خلاف اجماع مسلمین است بمعنی آنکه اطبق علماء الاسلام كافة بآنکه کفار مکلفند بتکالیف اصول و فروع و معاقبند بترك آن در حال کفر چه آنکه قادرند بر ترك کفر و قبول نمودن اسلام و بسوء اختیار خود مستحق عذابند و اما اول پس آن مستلزم خواهد بود تکلیف بدون حجت و بیان را در دار تکلیف و عقاب بدون حجت را در آخره و این هردو از قبایح عقلیه اند که هیچ ذی شعوری تجویز آن نخواهد نمود و بالجمله هر یک از وجوه مذکوره دلیل مستقل و برهان قاطعند بر اثبات شرط مذکور یعنی از شرایط امامت و خلافت آنکه آن ولی حافظ دین و خلیفه و جانشین شرع مبین است باید کسی باشد که جاری شود در دست مبارک او آیات باهرات از معجزه و خارق عادات تا آنکه بتواند در وقت حاجت بآن حافظ و برپاکننده شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم باشد و الا برهان عقل و نقل لیاقت امامت و خلافترا نخواهد داشت و بادعاء امامت و خلافت امام و خلیفه نخواهد شد و هو المطلوب سیم آیاتیکه دلالت دارند بر مدعا از آنجمله حکایت طالوت که حق سبحانه و تعالی قصه او را در سوره بقره بیان فرموده بقوله تعالی إِنَّ آيَةَ مَلِكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَةٌ مِّنْ رَبِّكُمْ وَبَقِيَّةٌ مِّمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ فَلَمَّا فَصَلَ

طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اعْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ الخ و مفسرين از عامه مانند کلبی و سدی و وهب و ربیع ذکر کردند که چون حضرت موسی علیه السلام از دنیا رحلت نمود یوشع بن نون علیه السلام را در میان قوم خود خلیفه و جانشین گردانید تا حدود توریة و احکام آنرا محافظت نماید که فتور و قصوری در آن راه نیابد چون زمان رحلت یوشع رسید کالب را خلیفه خود قرار داد و وصیت حضرت موسی علیه السلام را باورد کرد و عهد و میثاق از او گرفت که در ترویج دین تقاعد و تهاون ننماید پس بطریقه یوشع بن نون عمل مینمود تا آنکه زمان رحلت او رسید بعد از آن خداوند جمله از انبیاء را در میان بنی اسرائیل بعث نمود چون حزقیل و الیاس و الیسع و امثال ایشان که تجدید شرع موسی ابن عمران علیه السلام و اقامه احکام توریة مینمودند تا آنکه فساد از بنی اسرائیل ظاهر شد و عصیان و سرکشی بسیار نمودند تا آنکه قوم جالوت که عمالقه و بقیه از قوم عاد بودند بر بنی اسرائیل مسلط شدند و توریة را از ایشان گرفتند و تابوت که سکینه و وقار بود از برای بنی اسرائیل از ایشان بستند و بسیاری از ایشانرا بکشتند و بسیاریرا اسیر کردند و جزیه بر ایشان بستند و در زمان طولانی در دست جبابره گرفتار شدند و پیغمبری نداشتند که تدبیر کار ایشان کند تا آنکه حق سبحانه و تعالی اشموئیل را بر ایشان مبعوث نمود که ایشانرا دعوت بسوی حق نماید بنی اسرائیل از آن پیغمبر استدعا نمودند که از خدای تعالی بخواهد و امیری بر ایشان تعیین فرماید که باو کلمه ایشان جمع شود و مدبر امور ایشان باشد که با دشمنان خود جهاد نمایند پس آن پیغمبر بعد از اخذ عهد و میثاق از حق تعالی درخواست کرد مسئلت بنی اسرائیل را پس حق تعالی طالوت را اختیار فرمود از برای امارت و پادشاهی و چون طالوت بسیار فقیر بود در میان بنی اسرائیل و او از فرزندان ابن یامین بن یعقوب بن ابراهیم علیهم السلام بود بنی اسرائیل از این مطلب بسیار تحاشی نمودند بالاخره طلب آیه و معجزه کردند در امارت او که دلیل باشد بر لیاقت و سزاوار بودن از برای امارت و سلطنت خداوند عالم از برای طالوت آیتی قرار داد که آن معجزه و خرق عادت باشد از برای طالوت که آن اعطا فرمودن تابوت سکینه و وقار بود چه آنکه جبابره تابوت را از بنی اسرائیل گرفتند و بولایات خود بردند و در هر موضع که نگاه داشتند آفتی بآنموضع میرسید بالاخره او را در موضع غیر مناسبی دفن نمودند و بعضی گفته اند که توریة را خداوند عالم بآسمان بالا برد تا آنکه دوباره او را بجهة علامت امارت و سلطنت طالوت نازل فرمود وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ يَعْنِي عَلَامَتُ وَنَشَانَةُ مُلْكِهِ و سلطنت و امارت طالوت آنکه بیاید برای شما تابوت فیه سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ که در آن تابوت سکینه و آرامش قلب شماست از جانب پروردگار شما و مراد بتابوت صندوق بود که در او صور همه انبیاء از آدم

تا خاتم منقوش بود و بعضی گفته اند که در آن تابوت بعضی از الواح توریة و نعلین و عصا و ثياب موسی علیه السلام و عمامه هرون و قدری ترنجبین که در وادی تیه بر بنی اسرائیل میبارید و آن تابوترا بنی اسرائیل هر وقت با دشمنان خود جنگ میکردند در پیش صف لشگر میداشتند و در بعضی از روایاتستکه در آن تابوت حیوانی بود که صورت او مانند صورت انسان بود و دو بال داشت که در وقت جنگ کردن از تابوت بیرون میآمد و بر روی دشمن جستن مینمود و بقیه مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ که آن تابوت باقی مانده بود از آنچه موسی علیه السلام و هرون در میان اولاد و قوم خود گذاشته بودند تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّكُمْ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ که حمل مینماید آنرا ملائکه بجهة معجزه و آیه از برای امارت طالوت که دوباره بشما بر میگردد بدرستیکه در رسیدن تابوت بشما حجت و برهانست بر حقیقت طالوت و امارت او اگر شما ایمان آورندگان باشید فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ پس طالوت بعد از اطاعت نمودن بنی اسرائیل او را که مشاهده تابوت نمودند با لشگر خود از بنی اسرائیل از برای جهاد نمودن با جالوت که از جابره آنزمان بود جدا شده و دور شدند و رسیدند در وسط بیابانی بنی اسرائیل از روی اقتراح و خواهش چون هوا بسیار گرم بود گفتند بطالوت که از خدای خود بخواه که از برای ما نهری از آب جاری گرداند طالوت در جواب ایشان گفت که چون از روی اقتراح و خواهش اینمطلب را خواستید خداوند عالم هم شما را امتحان خواهد فرمود إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي گفته است بدرستی که حقتعالی امتحان میفرماید شما را بنهری پس هرکسیکه آشامید از آن آب پس او از من و تابعین من نخواهد بود و هرکه نیاشامد از آن آب او از من و تابعین من است إِلَّا مَنْ إِغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ مگر کسانیکه یکغرفه که يك كف از آب باشد بردارند و زیاده از آن بردارند آن کس مخالفت من نکرده است یعنی برداشتن يك كف از آب ضرر ندارد فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ پس همه آن لشگر آشامیدند از آن آب نهر بحد افراط مگر قلیلی از لشگر او که متابعت نمودند طالوت را و نیاشامیدند مگر بقدر غرفه که يك كف از آب بود برداشتند و در روایاتست که لشکر طالوت هفتاد هزار نفر بودند و سیصد و سیزده نفر متابعت او کردند و زیاده از يك كف آب برداشتند و بآن يك كف جمع حوائج ایشان رفع شد و مطهره های آنها پر آب شد و آن بقیه لشکر که مخالفت نمودند و بحد افراط آشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی بر ایشان غلبه کرد که هرچند بیشتر خوردند تشنه تر شدند و بر کنار نهر ماندند و از لشکر حق بازماندند و نتوانستند حرکت نمایند و شرف فتح و نصرت نیافتند پس طالوت با بقیه لشکر بجنگ جالوت رفته فتح کردند و حاصل کلام آنکه خداوند عالم از برای حقیقت

طالوت و امارت و سلطنت او چندین معجزه و آیات باهرات قرار داد یکی آمدن تابوت بتفصیل مذکور و دویم جاری شدن نهر آب در وسط بیابان و سیم بلیه که وارد شد بر آنها که مخالفت او نمودند در آشامیدن آب از سیاه شدن لبها و شدت عطش ایشان و چهارم کفایت نمودن يك كف آب از برای کسانی که متابعت او نمودند از مؤمنین و مخفی نخواهد بود که طالوت نه پیغمبر بود و نه وصی پیغمبر بلکه يك امیری بر لشکر بنی اسرائیل بیش نبود که خداوند او را بجهت امارت لشکر در میان بنی اسرائیل اختیار نمود از برای اتمام حجت و اظهار حقیقت او بر قوم خود چندین معجزه و خرق عادت قرار داد بعد از آنکه حق سبحانه و تعالی امارت قوم را بدون حجت و بدون اظهار خارق عادت قرار ندهد از برای انبیای سلف و شرایع سابقه که عند الله هیچ يك از آنها بمرتبه خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و بمرتبه شریعت او نباشند چگونه جایز خواهد بود که خلفاء خاتم انبیاء که افضل از خلفاء انبیاء سلف اند خصوصا که امامت و خلافت بمراتبی اجل و ارفع و اشرف از امارت بر لشکر است اگر اهل اسلام و یا ضعفاء ایشان و یا امم سابقه حجت بگیرند بر حقیقت امام و خلیفه پیغمبر آخر الزمان بلکه حجت بگیرند بر حقیقت خود حضرت سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم باظهار خرق عادت و معجزه و اکتفا بآن نمایند در حقیقت او در این هنگام آنخلیفه پیغمبر که امام بر خلق است عاجز و مفحم شود از اتیان بمعجزه و آن خداوندی که تجویز فرمود امارت طالوت را بر لشکر بنی اسرائیل بزمان قلیلی بدون آنکه از برای او بینه و برهانی قرار دهد از آیات و معجزات چگونه تجویز خواهد فرمود امامت و خلافت را از برای امام و خلیفه خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و بدون آیات و بینات بلکه آن امام و خلیفه اولی و سزاوارتر است به بینه بمراتب شتی از خلفاء انبیاء سلف فضلا عن امرآء عسکرهم و از جمله آیات مفیده مر مدعی آیه شریفه قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِيهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْتَلِمِينَ قَالَ عَفْرَيْتُ مِنَ الْجِنَّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ الخ که در قصه حضرت سلیمان علیه السلام و بلقیس وارد شده است بعد از آنکه حضرت سلیمان علیه السلام دعوت نمود ملکه سبا را که بلقیس باشد با اهل مملکت او بسوی حق سبحانه و تعالی که بشرف اسلام داخل شوند و هدایائی را که بلقیس فرستاده بود قبول فرمود و امر فرمود باحضر تخت بلقیس و فرمود که ایگروه بزرگان لشکر من آیا کدام يك از شما می آورد بنزد من تخت بلقیس را پیش از آنکه بیایند ایشان بمن در حالتیکه مسلمان باشند عفریتی که دیو قوی باشد عرض کرد که من می آورم او را بنزد تو پیش از آنکه برخیزی از مقام و مجلس حکومت خود زیرا که من قوی و امین خواهم بود چه آنکه حضرت سلیمان تا نصف النهار

در مجلس حکومت می نشست پس آنحضرت بجهة آنکه اظهار نماید بر جن و دیو که ایشان عاجز اند از آنچه خود حضرت سلیمان بر آن قادر است و آنکه سلطنت حقه او از جانب خداوند قهار و حجة و برهان غالب است بر آنچه همه جن و انس آنرا اراده نمایند فرمود که زودتر از این میخواهم پس گفت کسیکه در نزد او علم کتاب بود که من او را بیاورم قبل از آنکه بازگردد چشم تو یعنی اگر در چیزی نظر نمائی تا چشم خود را از آن برداشته من تخت را حاضر گردانم و در تعیین من عنده علم الكتاب در این آیه اختلاف کرده اند امام فخر رازی گفته که مشهور بین مفسرین آنستکه آنکس آصف بن برخیا بود که وزیر و خلیفه حضرت سلیمان علیه السلام و ولیعهد او بود بالجمله آصف بن برخیا باسرع زمان من باب اعجاز و کرامت و بخواندن اسم اعظم الهی تخت بلقیس را حاضر نمود در نزد سلیمان علیه السلام پرواضح است که وزیر و خلیفه حضرت سلیمان بمرتبه وزیر و خلیفه سید انبیاء نخواهد بود و چگونه میشود که حق سبحانه و تعالی اجراء معجزه و خرق عادت بدست وزیر حضرت سلیمان علیه السلام بنماید در مقام اظهار حجت و غلبه بر دیوان و قدرت نمائی سلطان حق بر ایشان و هدایت و راهنمائی کردن مشرکان و مضایقه فرماید از اجراء بید وزیر و خلیفه سید پیغمبران در مقام اظهار حجت و ارشاد و هدایت خلقان خصوصا اگر استدعاء معجزه نمایند از او کسانیکه خارجند از دین اسلام از سایر ادیان و بسبب آن عاجز و مفحم شود خلیفه آنزمان و حال آنکه سلیمان علیه السلام و خلیفه او در تحت رتبه خاتم پیغمبران و وزیر و خلیفه او خواهد بود زیرا که خلیفه هر نبی و رسولی باید باندازه و قدر و شأن آن نبی باشد و حال آنکه آنچه سر مطلب بود در اظهار نمودن معجزه و خرق عادت بید وصی سلیمان همان حکمت و مصلحت و سر امر خواهد بود در اجراء معجزه و خرق عادت بید وصی خاتم پیغمبران در مقام حاجت بآن بلکه باولویة قطعیه در وصی خاتم انبیا باید محقق باشد چه آنکه سلیمان مؤسس شریعت تازه نبود و نبوت هم باو ختم نشده بود بلکه تابع شرع حضرت موسی علیه السلام و عامل باحکام و سنن توریة بود بخلاف سید انبیاء که شریعت او ناسخ همه شرایع و ادیان و نبوت هم بوجود مبارك او ختم شده بود که لا نبی بعده صلی الله علیه و آله و سلم و زمان بعثت او هم اقل از زمان بعثت همه انبیا بود پس قول باجراء آن خرق عادت در ایدی مطهره خلفا و اوصیاء و انبیاء سلف بدون قول باجراء آن در ید خلفاء حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم فاضح فی العقول و از جمله آیات مفیده بر مدعا آیه شریفه وَ اِصْرَبْ لَهُمْ مَثَلًا اَصْحَابَ الْقَرْيَةِ اِذْ جَاءَهَا الْمُرْسَلُونَ اِذْ اَرْسَلْنَا اِلَيْهِمْ اِثْنَيْنِ فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا اِنَّا اِلَيْكُمْ مُّرْسَلُونَ قَالُوا مَا اَنْتُمْ اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَ مَا اَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ اِنْ اَنْتُمْ اِلَّا تَكْذِبُونَ قَالُوا رَبُّنَا يَعْلَمُ اِنَّا اِلَيْكُمْ لَمُرْسَلُونَ که در حکایت رسل انطاکیه که از جانب

حضرت عیسیٰ ابن مریم علیه السّلام روانه شدند که خلق را دعوت نمایند بسوی خدا و آنکه عیسیٰ بن مریم رسول است از جانب حق تعالی تفسیر آیه چنانکه مفسرین عامه نقل نموده اند مانند وهب بن منیه و کعب و ابن اسحق و امام فخر رازی در تفسیر کبیر آنکه حق تعالی در مقام ضرب المثل فرمود از برای مشرکین و عبدة الاصنام که ایمان بحضرت رسول نیاوردند که مثل ایشان در تکذیب حضرت سید المرسلین مثل تکذیب امم سابقه است در تکذیب رسل و از آنجمله بیان فرمود حال دو رسولي را از جانب حضرت عیسیٰ بسوی اهل انطاکیه بقوله إِذْ أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمُ اثْنَيْنِ یعنی در هنگامیکه فرستادیم بسوی ایشان دو نفر از رسولانرا امام فخر رازی در تفسیر این فقره چنین می گوید که در آیه لطیفه ایست و آن اینست که این دو نفر از رسل از جانب حضرت عیسیٰ علیه السّلام بودند که بسوی اهل انطاکیه رفتند و ارسال حضرت عیسیٰ بمنزله ارسال خداوند است چه آنکه رسول رسول هم رسول خدا بر او صادق است و بعد از آن گفته است که در بعثت دو نفر حکمة بالغه است و آن اینست که این دو نفر مبعوث از جانب حضرت عیسیٰ بودند که باید برگردند و آنچه تبلیغ نمودند بحضرت عیسیٰ عرضه بدارند و عیسیٰ بشر است باید این دو بینه باشند تا حجت تامه باشد اما رسول من اللّٰه تعالی محتاج نخواهد بود عند اللّٰه تبعّد شهود و اللّٰه عالم بكل شیئی و لا یحتاج الی شاهد یشهد عنده و نیز گفته است که پیغمبر ما رسولیکه باطراف میفرستاد اکتفا بواحد مینمود و عیسیٰ علیه السّلام اکتفا بواحد نمود بجهة آنکه پیغمبر ما بعث رسول مینمود بجهة تقریر فروع و لیکن حضرت عیسیٰ بعث نمود بجهة اصول و در اصول اکتفا بواحد نمیشود نمود فَكَذَّبُوهُمَا فَعَزَّزْنَا بِثَالِثٍ فَقَالُوا إِنَّا إِلَيْكُم مَّرْسَلُونَ یعنی اهل آن مدینه تکذیب آن دو نفر نمودند که از حواریین حضرت عیسیٰ بودند پس تقویت نمودیم ایشانرا برسول ثالثی پس گفتند آن رسولان که ما فرستادگان بسوی شما هستیم امام فخر رازی گفته است که حکایت رسل انطاکیه مشهور است و آن بدین نحو است که عیسیٰ علیه السّلام فرستاد دو نفر مرد را بسوی توحید و اظهار معجزه نمودند از ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی پس پادشاه آن شهر آن دو نفر را حبس نمود تا آنکه رسول سیم که شمعون باشد در نزد آنپادشاه آمد و بحسن تدبیر اظهار حق نمود بالجمله قصه رسل اهل انطاکیه آنکه حضرت عیسیٰ دو نفر از حواریین را بسوی شهر انطاکیه فرستاد که آن صادق و صدوق بودند چنانکه ابن عباس و کعب گفته اند و یا شمعون و یوحنا چنانکه شعبی گفته است که چون نزدیک بانطاکیه رسیدند پیر مردی را دیدند گوسفندان چندیرا در پیش کرده میچراند پس بر او سلام کردند آن پیر مرد از ایشان سؤال کرد که شما کیستید گفتند ما دو نفر رسول حضرت عیسیٰ بن مریم می باشیم و دعوت میکنیم شما را از عبادة اصنام بسوی عبادة رحمن آن پیر مرد پرسید که آیا با شما

آیه و معجزه خواهد بود گفتند بلی ما شفآء مریض خواهیم داد پس آن پیر مرد گفت پسری دارم که صاحب عیال و چندین سال است که مریض و زمین گیر است گفتند ما را بمنزل ببر تا بحال او اطلاع یابیم پس ایشانرا بمنزل خود برد رسولان دست خود را بر اعضا و جوارح او کشیدند فی الحال شفا یافته برخاست باذن خداوند صحیح و سالم و بی عیب پس اینخبر در شهر منتشر شد و خداوند عالم خلق بسیاری را از صاحبان امراض مزمنه بدست ایشان شفا داد تا آنکه خبر پادشاه آن شهر رسید و ایشان را طلبید و سؤال نمود از حال ایشان گفتند ما رسول عیسی بن مریم میباشیم آمدیم که تو را بخوانیم از عبادت چیزی که نمی بیند و نمی شنود بسوی عبادت کسی که میشنود و می بیند و بهر چیز عالم و داناست پس پادشاه ایشان گفت که آیا از برای ما پروردگاری خواهد بود غیر آلهه ما که اصنام باشند گفتند بلی پروردگار ما کسی است که ما و شما و آلهه تو را که اصنام باشد ایجاد نمود بالاخره آن سلطان غضب نمود و امر کرد بحبس ایشان تا آنکه حضرت عیسی بامر حقتعالی شخص ثالثی را فرستاد که آن شمعون الصفا باشد که رئیس حواریین بود و بعضی گفته اند که بولس بود و بعضی گفتند سلوم بود که داخل شهر شد و حال خود را مخفی داشته و با اعیان دولت او مجالست نمود تا آنکه حالت و حسن سلوک او را پادشاه عرضه داشتند پس او را طلب نمود سلطان با او انس گرفته مدتی با او بسر برد روزی پادشاه گفت که شنیدم تو را دو نفر دعوت نمودند بسوی غیر دین تو و تو ایشانرا غضب نموده و حبس کردی آیا خودت کلمات آنها را شنیدی یا نه پادشاه گفت غضب حایل شد میان من و ایشان پس عرضه داشت که اگر سلطان مصلحت بدانند ایشان را حاضر نمایند تا بشنویم کلمات آنها را که چه می گویند و ادعاء ایشان چیست و در نزد ایشان چه میباشد پس امر باحضر آنها نمود چون حاضر شدند شمعون از ایشان سؤال نمود از حقیقه حال گفتند که ما آمده ایم تا دعوة نمائیم خلق را بسوی پروردگاری که شریک از برای او نخواهد بود شمعون گفت برهان و حجت شما چیست گفتند آنچه را که بخواهی پس پادشاه امر کرد شخصی را آوردند که ممسوح العین بود یعنی چشم نداشت و موضع چشم او مانند جبهه بود پس آن دو نفر قدری گل برداشته در موضع چشم او گذارده و دعا کردند فی الحال چشمهای او روشن و مانند چشم سایرین باعجاز ایشان ظاهر شد پس پادشاه زیاد تعجب نمود شمعون گفت بآن پادشاه که آیا آلهه شما نیز چنین کار از ایشان صادر میشود پادشاه گفت سر من بر تو مخفی نمی باشد این آلهه و خدایان ما لا یضر و لا ینفعند بعد پادشاه روگرد بآن دو نفر و گفت که اگر خدای شما قادر باشد بر احیاء موتی ما ایمان باو خواهیم آورد گفتند که پروردگار ما بر همه چیز قادر است پادشاه گفت که در اینجا مرده ایست که هفت روز است از فوت او گذشته و دفن نشده است زیرا

که پدرش غائب بود پس آن میت را آوردند در حالتی که متغیر و بدبو شده بود پس آن دو نفر شروع بدعا کردند علانیه و آشکار و شمعون در باطن دعا کرد پس میت برخاسته گفت که من هفت روز است که مرده بودم و داخلشده بودم در هفت اودیه و بطون جهنم که آتش غضب پروردگار است پس بترسید از آنچه مشغول باو هستید از عبادت اصنام و ایمان بیاورید پروردگار پس به تعجب درآمد آن پادشاه شمعون چون یافت که کلام او اثر نمود در پادشاه پس او را دعوت نمود بایمان پیروردگار پادشاه قبول نمود و ایمان پیروردگار آورد با کثیری از اهل مملکت و بعضی دیگر از اهل مملکت تکذیب کردند و ایمان نیاوردند و در بعضی از اخبار آنکه آن میت پسر پادشاه بود این جمله از تفسیر آیات شریفه و قصه رسل انطاکیه بود که مفسرین عامه چون فخر رازی و غیر او تفسیر نمودند پس پرواضح است که بعد از اینکه رسولان حضرت عیسی علیه السلام در مقام دعوت خلق بسوی خداوند و اتمام حجت بر خصم و غلبه بر کفار لازم باشد که اظهار آیات و معجزات نمایند بر خلق تا لسان عذر ایشان منقطع گردد و حال آنکه نه نبی بودند و نه وصی و خلیفه اگرچه سیمی ایشان بنابر آنکه شمعون باشد وصی و خلیفه حضرت عیسی بود اما آن دو نفر نه نبی بودند و نه خلیفه پس بطریق اولی باید امام و خلیفه سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم که وزیر و قائم بامر حضرت سید رسل است در مقام غلبه بر خصم در دعوت بسوی دین خدا و حقیقت رسالت سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم اظهار معجزه و خرق عادت نماید و الا ناقص خواهد ماند امر بعثت سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و مفحم خواهد شد امام و خلیفه و قائم مقام او در آنچه مبعوث شده بود حضرت خاتم انبیاء بآن و حاصل کلام آنکه بحسب عقل و شرع معقول نخواهد بود که امام و خلیفه عاجز از اظهار آیات و معجزات باشد در مقام حاجت بآن و انکار این شرط در امام و خلیفه برخلاف مقتضای شرع و عقل است و برخلاف عادة الله سبحانه و تعالی خواهد بود و بالنسبه بسوی انبیاء سلف و خلفاء ایشان بلکه بالنسبه بسوی فرستادگان ایشان در اطراف بلاد چنانکه ظاهر شد در حکایت رسل انطاکیه اما الکلام فی الثانیة که وقوع آن در صفحه وجود خارجی باشد فنقول صاحب کتاب سیر الصحابه که از اعظم مورخین علماء عامه است پسند خود از مکحول نقل نموده که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرد عالمی از احبار نصاری بخدمت آن سرور مشرفشد و عرضکرد که جماعت قوم ما چهار هزار نفرند که چهار نفر از آنها علماء و احبار و عالم بکتاب سماویه اند مثل توریة و انجیل و زبور و در آن کتب مذکور است که در آخر زمان پیغمبری مبعوث خواهد شد و انبیاء سلف باوصیاء خود خبر دادند و اوصیاء بتابعین و تابعین بما و ما نیز بتابعین خود خبر دادیم و در کتب ما چنین مسطور است که از جمله علامات آن نبی مبعوث یا کسی که وصی و تالی و قائم مقام او است آنکه حق تعالی بدست او بیرون

می آورد از کوههای مدینه هفت ناقه سیاه چشم سرخ موئی که بهتر از ناقه صالح باشد که با آن ناقه ها خواهد بود فصیل و بچه که هر یک از آن ناقه ها از برای یکی از اسباط بنی اسرائیل که در میان جماعت ما هستند خواهد بود و در میان علما مرا اختیار کردند و بسوی جناب شما فرستادند که اگر تو آن نبی مبعوث معهود هستی بیرون بیاور از برای ما ناقه های موصوفه را از این کوهها تا بتو ایمان آوریم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم با آن مرد عالم نصاری و جمعی از اصحاب بسمت کوه روانه شدند و آنعالم در کتابهای خود علامات آنکوهرا دانسته چون مشاهده نمود شناخت که باید از کدام یک از آنکوهها آن ناقه ها بیرون آید خدمت آنسرور عرضکرد که ازین کوه باید ظاهر شود پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تسویه قدمها فرموده مشغول نماز شدند و دو کف مبارک بجهت دعا بلند فرموده ناگاه صدای ناقه ها از میان کوه بلند شد شخص نصاری عرضکرد که یکی از آن ناقه ها که مخصوص منست آنرا بیرون بیاور و بمن لطف فرما و بقیه آن ناقه ها که از سایر اسباطست در مکان خود بماند تا من با ناقه خود بقوم خود ملحق شوم و ایشانرا خبر نمایم بآنچه دیده ام و ایشان مشاهده نمایند ناقه مرا زیرا که گرفتن ناقه های آنها با من نخواهد بود و ایمان من ایمان از برای ایشان نخواهد شد بعد از آن بشرف اسلام مشرف شد و مراجعت بسوی قوم خود نمود و خبر داد ایشانرا از آنچه مشاهده کرده بود پس آنگروه فرحناک شده تدارک سفر خود نمودند که با آن عالم خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شوند چون وارد مدینه شدند حضرت رسول از دنیا رحلت فرموده بود سؤال نمودند از قایم مقام و خلیفه آنحضرت پس دلالت کردند آنها را بسوی ابو بکر چون بر ابو بکر وارد شدند دیدند که جمعی از اصحاب اطراف او را گرفته و در محفل و مجمع عامی نشسته پس آنقوم از ابو بکر سؤال نمودند که تو مشاهده کردی آنچه عالم ما از پیغمبر مشاهده نمود از بیرون آوردن ناقه از کوه ابو بکر گفت بلی من حاضر بودم که پیغمبر ناقه صاحب شما را از کوه بیرون آورده باو عطا فرمود پس آنقوم گفتند اگر تو وصی همان پیغمبری بقیه ناقه های ما را بما رد نما چنانکه پیغمبر از برای صاحب ما بیرون آورد زیرا که هیچ پیغمبری از دنیا بیرون نرفته مگر آنکه از برای خود خلیفه و وصی تعیین فرموده که قایم مقام آن پیغمبر باشد اگر تو وصی و خلیفه او هستی وفا نما بآنچه سید رسل وفا نمود از برای صاحب ما پس ابو بکر سر خجلت بزیر انداخت و مسلمانان نیز خجل شده سر بزیر افکندند و صدای ناله و ضجیح مسلمانان بلند شده فریاد برآوردند که ای ابو بکر اگر ناقه های اینقوم را که خارج از اسلامند بیرون نیاوری و ایشان تسلیم نمائی بخدا قسم که اسلام از میان برداشته و مضمحل خواهد شد ابو بکر در جواب آنقوم گفت ای معاشر علماء و احبار نصاری من وصی و وارث علم پیغمبر نیستم بلکه من کسی هستم که مسلمانان جمع شدند و راضی شدند که من امیر و خلیفه آنها باشم و مرا باین

مجلس نشاندند من شما را دلالت مینمایم بسوی وارث علم پیغمبر و وصی او که پسرعم و داماد او است پس گفتند که ما را بنزد آنکس که نشان میدهی برسان شاید آنچه مقصود ماست بر دست او جاری گردد پس ابو بکر با آنقوم و جماعتی از مسلمانان برخاستند و بخدمت حضرت شاه ولایت مشرف شدند و در خانه آنسرور را کوبیدند آنحضرت از خانه بیرون آمدند و ابو بکر حقیقت امر را خدمت آنجناب عرضکرد و مسلمانان گریه و زاری میکردند و ترسیدند که آن جماعت با علماء خود مراجعت نمایند و اسلام اختیار نکنند و این ننگ از میان اهل اسلام برداشته نشود پس حضرت شاه ولایت بمقتضای فرمایش خود که مکرر میفرمود از برای حجت الهی در امثال مقامات تقاعد جایز نخواهد بود پس آنقوم را با جماعتی از مسلمانان همراه برداشته بجانب آنکوه روانه شدند و رسیدند بآنموضعی که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم ایستاده نماز بجای آورد آنحضرت نیز آنجا ایستاد و قدمهای مبارک خود را تسویه فرموده مشغول بنماز شد و هنوز دعای آنحضرت تمام نشده که صدای ناقه ها از کوه بلند شد پس آنحضرت بعلماء نصاری فرمود که بدین حضرت سید رسل داخل خواهید شد عرضکردند بلی آنگاه آنسرور بدست مبارک بانکوه اشاره نمود و امر فرمود به بیرون آمدن ناقه ها و فرمود «اخرجن باذن الله تعالی و رسوله و وصی رسوله فخرجن باذن الله تعالی و کل ناقه یتبعها فصیلها» پس آن شتران با بچه های خود از کوه بیرون آمدند و حضرت امیر فرمود «یا فلان انت سبط فلان خذ ناقتک» تا آخر ناقه ها در آنگاه مسلمین فرحناک شدند و احبار با جماعت خود بشرف اسلام مشرفشدند و شهادت دادند که «لا اله الا الله محمد رسول الله و انک وصیه فی التوریه و الانجیل» بعد از آن احبار و علماء بابو بکر گفتند تو مقدم نشدی بر وصی پیغمبر مگر از روی حقد و حسد و اینجماعت بسیاری از ایشان در جنگ صفین و جمل در رکاب ظفر انتساب سرور اولیاء شهید شدند صاحب کتاب سیر - الصحابه بعد از نقل اینحدیث ذکر کرده که اینمطلب سبب شد که علماء از اصحاب نبی با ابو بکر نماز نمیکردند و اقتداء باورا جایز نمیدانستند و از جمله حکایات واقعه بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امر فرمود که از جانب آنحضرت ندا کند که کسیکه از حضرت رسول مطالبه دین یا ضمانت امری یا بکسی وعده کرده باشد چه در مدینه و اطراف آن و چه در سایر بلدان در هر جا که باشند بیایند که حضرت امیر علیه السلام از عهده و اداء آن برخوردار آمد زیرا که جود و کرم و سخاوت سید انبیاء و وعده ها آنحضرت بنحوی واقعه شد که احدی را ممکن نبود که از عهده و فاء آن بیرون آید خصوصاً وعده هائیکه باطراف بلاد در قبائل عرب و رؤسای قوم فرمودند که مشتمل بر معجزات بسیار بود که آن سبب شود از برای اسلام آنقبایل چون اینمطلب در بلاد منتشر شد مردم دسته دسته از هر جانب میآمدند بخدمت آنسرور و آنچه پیغمبر بایشان از عطایا

وعده فرموده بودند و یا اظهار حقی مینمودند حضرت در مقام اداء آن برمیآمدند باینمعنی که در مجلس نشسته و آنچه میخواستند دست مبارک بزیر فرش و بساط میبرد و بمردم مرحمت میفرمود و اینمطلب بر ابو بکر و عمر بسیار گران آمد تمهید نموده مصلحت چنان دیدند که منادی از جانب ابو بکر نیز ندا کند که هرکس مطالبه دینی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم داشته باشد حاضر شود و از ابو بکر که خلیفه پیغمبر است مطالبه نماید تا آنکه این خبر بسمع مبارک حضرت امیر رسید فرمودند که زود پشیمان خواهند شد از آنچه حيله نموده اند تا آنکه ابن عباس میگوید که شخصی بود اسم او ابو الصمصام العبسی در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که مشرفشد بخدمت آنحضرت و مسائلی چند از آنجناب سؤال نمود و بشرف اسلام داخلشد پس عرضکرد یا رسول الله بمن چه لطف خواهی فرمود اگر من قوم و بنی اعمام خود را دعوت بدین اسلام نموده و بشرف اسلام داخل نمایم حضرت هشتاد شتر سرخ موی سیاه چشم باو وعده دادند و بحضرت امیر فرمودند کتابتی که مشتمل بر ضمانت نامه حضرت رسول باشد بثمانین ناقة حمراء لابی الصمصام العبسی بنویسد و آن کتابت که در معنا حجت و وثیقه بود از برای ابی الصمصام بشرطیکه قوم او داخل در دین اسلام شوند و مضمون آنکتابت چنین بود که بسم الله الرحمن الرحیم اقرار نمود محمد بن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف در صحت عقل و بدن خود که از برای ابی الصمصام است بر او و بر ذمه او ثمانین ناقه که هشتاد شتر سرخ موی سیاه چشم باشد و گواه گرفت بر آن وثیقه همه اصحاب خود را بر آنچه متعهد شد از برای ابی الصمصام و کتابت را پیچیده باو عطا فرمودند پس ابی الصمصام آنکتابت را گرفته بسوی قوم خود مراجعت نمود و ایشانرا بدین اسلام دعوت کرد و حقیقت دین اسلامرا بر قوم خود مدلل ساخت و بنوعی جمعاً بشرف اسلام مشرفشدند بعد از آن ابی الصمصام با جماعتی از قوم داخل مدینه شدند در حالتیکه حضرت سید رسل از دنیا رحلت فرموده بودند پس از وصی آنحضرت سؤال نمودند مردم مدینه او را دلالت نمودند بآبی بکر پس ابی الصمصام داخل مسجد شده از ابی بکر مطالبه عطای حضرت رسول نمود بآنچه کتابت فرموده بود ابو بکر در جواب او گفت که پیغمبر در میان ما چیزی نگذاشت و آنچه تو مطالبه مینمائی آن فوق عقل است و از عهده آن کسی برنخواهد آمد پس خلق مسجد متحیر شدند سلمان فارسی رضی الله عنه برخاسته باین لفظ خطاب بآبی بکر کرد و فرمود کردی نکردی و حق امیر بردی پس دست ابی الصمصام را گرفته بخدمت حضرت امیر برد در وقتیکه آنحضرت در میان خانه مشغول وضو بودند که سلمان در خانه را کوبید پس آنحضرت فرمودند داخل شو ای سلمان با ابی صمصام چون اینکلام را صمصام شنید تعجب کرد و گفت این کیست که مرا ندیده و نشناخته اسم مرا برد سلمان گفت هذا وصی رسول الله این آنکسیست که پیغمبر در حق او فرمود

«انا مدينة العلم و علی بابها» و باز فرمود «علی خیر البشر و من ابی فقد کفر» و بسیاری از فضایل و مناقب آنحضرت را تعداد نمود پس داخل شدند بر آنحضرت و ابی الصمصام وثیقه و حجت را بدست آنحضرت داده مطالبه ناقه ها نمود و حضرت امیر المؤمنین چون آن وثیقه را دیدند فرمودند بلی حق است بعد از آن آنحضرت بسلمان امر فرمودند که ندا نماید در مدینه که هرکس میخواهد به بیند که چگونه اداء دین پیغمبر می شود فردا از مدینه بیرون آید و مشاهده نماید چون صبح شد خلق بسیاری از مدینه خارج شدند و حضرت امیر نیز تشریف فرما شدند و در محضر اصحاب پیغمبر ناقه ها از زمین بیرون آورده تسلیم ابی صمصام نمودند و آن وثیقه و کتابت را از او گرفتند بالجمله معجزات و خارق عادات حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زیاده از آن است که احصاء شود چه آنکه رواة عامه و علماء ایشان در کتب تواریخ خودشان اینقدر از معجزات آن سرور نقل نموده اند که محتاج بیان و تقریر نخواهد بود بلکه آنچه ذکر میشود از قبیل توضیح و اوضحات در نزد عامه و خاصه خواهد بود و کتب و دفاتر طرفین مشحون و مملو از معجزات آنسرور است و هرکس ذکری از آنها نماید از باب ثنوبات و فضل است و در کتب عربیه و فارسیه زیاده از هزار معجزه و خارق عادات طرفین از آنحضرت نقل نموده اند و آنچه مقصود در مقام است همان اثبات شرطیت معجزه است که باید وصی و خلیفه دارای آن باشد و از جمله احادیث معروفه بین خاصه و عامه حدیث حبابه و ابلیه و ام اسلم است در طبع نمودن حصاة که مهر زدن بر سنگ باشد ام اسلم که یکی از زنانی بود که عالم بود بکتب انبیاء مثل توریة و انجیل مشرفشد بخدمت سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم در خانه ام سلمه و عرض کرد پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله بدرستی که من قرائت کردم کتب انبیا را و یافتم که از برای هر نبی وصی هست در حیات و ممات او چنانکه خدای تعالی از برای موسی و عیسی وصی و خلیفه که قائم مقام در حیوة و ممات ایشان باشند قرار داد پس وصی و خلیفه شما کی خواهد بود حضرت فرمودند وصی و خلیفه من در حیوة و ممات من یک کس خواهد بود و بعد از آن فرمود ای ام اسلم وصی من کسی است که آنچه من بجای آوردم او نیز بجای آورد بعد از آن دست مبارک دراز کرده مشتتی از سنگ ریزه برداشت و آنرا در کف خود نرم نمود مانند آرد بعد از آن خمیر کرد و خاتم مبارک بر آن زد که بر آن نقش گرفت فرمود که هرکسی که بجای آورد آنچه را که من بجای آوردم او وصی و خلیفه من خواهد بود تا آنکه ام اسلم بعد از وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مشرفشده عرضکرد «بابی انت و امی انت وصی رسول الله قال نعم»، بعد از آن قدری از حصاة و سنگ ریزه برداشتند و آنرا نرم نموده و خمیر کرده و خاتم مبارک خود بر آن زدند و فرمودند که ای ام اسلم هرکسی که بجای

آورد آنچه که من بجای آوردم آنکس وصی من خواهد بود تا آنکه ام اسلم بعد از وفات آنسرور خدمت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام رسید و مشاهده نمود از آنسرور آنچه را که از جد و پدر بزرگوار او مشاهده نموده بود تا آنکه بعد از حضرت مجتبی خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام رسید و مشاهده نمود از آنجناب آنچه از جد و پدر بزرگوار او مشاهده نموده بود تا آنکه بخدمت حضرت علی بن الحسین سید الساجدین علیه السلام مشرف شد و سؤال نمود «هل انت وصی ایك فقال نعم» و بعد از آن مشاهده نمود از آنسرور آنچه از آباء کرام او مشاهده نمود صلوات الله علیهم اجمعین حبابه و ابلیه خدمت سید اوصیاء حضرت امیر المؤمنین رسید و عرضکرد بچه علامت امام را باید شناخت حضرت اشاره فرمود بحصاة و سنگ ریزه که آن را بیاور حبابه آنرا برداشته بآن سرور داد و حضرت خاتم مبارک خود را بیرون آورده بآن سنگ زد که خاتم در آنسنگ جای گرفت و فرمود هرکسی که قادر باشد بر آنچه من کردم بدان ای حبابه که او امام مفترض الطاعة است تا آنکه حضرت امیر بدرجه رفیعه شهادت رسید حبابه آمد بخدمت حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام رسید در محضر جمعی که از آنحضرت اخذ مسائل می نمودند پس حضرت مجتبی فرمود ای حبابه بیاور آنحصاة و سنگی که با تو میباشد حبابه آن سنگ را بیرون آورده آنسرور خاتم مبارک خود را بیرون آورده در پهلوی خاتم حضرت امیر خاتم خود را بر آن زده نقش گرفت تا آنکه با همان سنگ خدمت حضرت سید الشهداء علیه السلام رسید و آنحصاة و سنگ ریزه نیز بخاتم آنسرور منقوش شد تا آنکه واحدا بعد واحد هر یک از ائمه هدی را زیارت نموده و آنحصاة و سنگ ریزه بخاتم هر یک از ایشان منقوش شده تا آنکه ادراک فیض حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی آبائه را نموده و آنحصاة را آن سرور نیز منقوش بخاتم مبارک خود فرمود بعد از آن حبابه تا نه ماه دیگر زندگانی نموده برحمت ایزدی پیوست و تجهیز و تکفیر او در محضر حضرت امام رضا علیه السلام واقعشد و آنحضرت بر او نماز خوانده مدفون شد رحمة الله علیها

المقدمة العاشرة آنکه از جمله شرایط امامت و خلافت اعلمیت امام و خلیفه است از جمیع امت

باینکه آنچه محتاج الیه امتست از علوم ظاهره و باطنه که لا یعلمه الا الله تعالی و رسوله حاوی و جامع آن باشد که بآن علوم خدای تعالی مخصوص ساخت انبیاء و خلفا و اوصیاء ایشانرا که سفرا و وسایط بین الله سبحانه و تعالی و بندگان اویند که آنچه جاهل و نادانند تمام امت از معارف و عقاید و مشکلات مسائل از وضع و جعل و حلال و حرام و عبادات و معاملات و انکحه و مواریث و حدود و قضا و حکومت شرعی و آنچه از بواطن علوم ربانی و علم بمغیبات و نحو آن که مکلفین در یکی از ازمینه محتاج بآن شوند آن امام و خلیفه عالم و دانا بآن باشند و جهل بیکی از این علوم منافی و مبین با منصب امامتست و علماء عامة العمیا خذلهم الله تعالی منکرند شرط

بودن اعلمیت را در حق امام و خلیفه و میگویند ظنون اجتهادیه مانند عمل بقیاس و استحسان و مصالح مرسله و آراء ظنیه اگرچه اکثر آن خطا و خلاف حق باشد کفایت مینماید در منصب امامت و بجهت حفظ نمودن مراتب خلفا و ائمه مذهب خودشان انکار مینمایند لزوم این شرط را در امام و خلیفه زیرا که تسلیم دارند جهل و خطاء خلفاء و ائمه خود را و آنکه آنها مجتهدند و خطا و لغزش در اجتهاد و رای جایز خواهد بود و تسلیم دارند حدیث مروی از ابا بکر که سؤال نمودند از او از کلامه آب جواب گفت «اقول فیه برأیی فان کان حقاً فمن الله و ان کان باطلاً فمنی و من الشیطان» و خلیفه ثانی در مسئله منع از غلو و مغالاة در مهوور نساء زن انصاریه با او معارضه کرد بقوله تعالی «وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا» یعنی خدای تعالی بنص آیه زیادتی در مهوور نساء را تجویز فرموده است چگونه تو آنرا منع می نمائی خلیفه گویا در قرآن این آیه را نخوانده بود منفعل شده در جواب زن انصاریه گفت «کل الناس ائمه من عمر حتی المخدرات» قاضی القضاة و قاضی روزبهان متعذر شدند از این دو کلام از دو خلیفه باینکه این سخن از باب تواضع و فروتنی بود و آنکه عمر رجاع بکتاب الله بود بالجمله کلام در این مقدمه نیز مانند سابقه تارة در اثبات شرطیت اعلمیت و لزوم آنست در منصب امامت و خلافت و اخیری در ذکر موارد حاجت و وقوع آن در صفحه وجود خارجی اما الکلام فی الاولی که اثبات شرطیت اعلمیت و لزوم آن باشد پس آن ثابت است بوجهی از برهان عقل و نقل اول آنکه شبهه نیست که امت هر پیغمبری در مراتب علم بشریعت آن نبی مبعوث متفاوت الدرجات و مختلف المراتب اند و همه بر نسق واحد نخواهند بود چه آنکه استعداد و قوایل ناس و قوای مدرکه و قوه حافظه ایشان در نهایت اختلاف و تفاوتست و در مرتبه شعور و ادراک بعضها فوق بعض خواهند بود و ثبوت اینمطلب در مرحله وجود خارجی ظاهر و محقق است بوجدان و بدهت پس ناچار باید بعضی اعلم از بعض دیگر باشند در مراتب علم و فهم و ادراک و شعور و عقل مستقل حاکم است بآنکه ترجیح غیر اعلم بر اعلم و تقدیم مفضول بر فاضل قبیح است جدا و اصل اینمطلب که عقل مدرک حسن و قبح خواهد بود در مقدمات سابقه تقریر و ثبوت یافت بما لا مزید علیه و ثابت است نیز بنص کتاب الله من قوله تعالی هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و پس از ثبوت قبح ترجیح مرجوح بر راجح بحسب عقل و شرع شکی و ریبی نیست که جایز نخواهد بود خلافت و امامت از برای غیر اعلم و تقدیم آن بر اعلم و آنکه لابد باید آن امام و خلیفه اعلم از تمام امت باشد و الا اصل خلافت بحکم عقل و نقل باطل و بفقدان آن شرط مشروط منتفی خواهد بود و هو المطلوب و عجب آنکه بعضی از متعصبین علماء عامه که معتزلی مذهبند و خود را در زمره عدلیه میدانند و

مقر و معترفند بحسن و قبح عقلی چون ابن ابی الحدید در مقابل اشاعره که منکر آن شدند رأساً در ابتداء شرح نهج البلاغه میگوید که الحمد لله الذی قدم المفضل علی الفاضل مقصود او تقدیم خلفاء مفضولین بر فاضل است که حضرت امیر باشد و ظاهر آنکه او را غرضی از اینکلام نباشد مگر داعیه تعصب زیرا که بعد از آنکه بحکم عقل قطعی مقر و معترف باشد بحسن و قبح عقلی و آنکه تقدیم مرجوح و مفضل بر راجح و فاضل قبیحست عقلاً و شرعاً و با این احوال اینکلام از آن پیشوای اهل ضلال و جهی ندارد مگر تعصب و متابعت آباء و اجداد ضالین و مضلین خود نمودن و الا - از عاقل چنین کلامی صادر نمیشود و مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ (دویم) آنکه در تعریف امامت در مقدمه اولی گذشت که متفق علیه بین علماء خاصه و عامه اینستکه «الامامة نيابة من الله تعالى ورسوله في اقامة الدين و حفظ الحوزة بحيث يجب اتباعه على كافة الامة» چه پرواضح است که امام و خلیفه جاهل بما يحتاج اليه الامة باو اقامة دين نخواهد شد زیرا که دين و شرع عبارت است از جميع ما جاء به النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ من الانشاءات التوقيفيه و الاخبارات التعبدية من اصول الاعتقادية و الفروع العملية و جهل بيکی از خفایای سرآئرها شريعة مطهره فضلاً از جهل و نادانی بکثیری از امور دين منافی با اقامة شرع رسول مبین است بلکه تضییع و انهدام دين است نه مقیم و برپادارنده دين خصوصاً اگر آنشريت ناسخ شود همه شرايع سابقه را و باقی باشد الی يوم ینفخ فی الصور سيما اگر زمان بعثت آن رسول زمان قلیلی باشد و امر امت بعد از او مفوض باشد بیک رئیس مطاعي که واجب الاطاعة باشد در میان تمام امت که تخلف از او مانند تخلف از خدا و رسول باشد چنانکه مسلم بین طرفین است و عقل کدام جاهل و سفیه تجویز مینماید که تمام امت اهتداء جویند و اقتدا و متابعت نمایند بآن امام جاهل و نادانی که حال او بدتر و فاسدتر باشد در جهل و نادانی بشريت رسول از تابعین او بالجمله در مقدمه سابقه گذشت که مستفاد از تعریف متفق علیه بین فریقین آنکه فایده وجودیه امام و خلیفه حفظ حوزه ملت اسلام و اقامه دين و برپاداشتن شريت سيد المرسلین است که بوجود آن امام و خلیفه حاصل شود این فایده عظمی و الا غرض وجودیه او در امامت و خلافت عادم و منتفی خواهد شد و عمده اساس دين بلکه تمام آن منوط و موقوف بعلم آن خلیفه و امام است بجمع ما جاء به النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ للامة که مبین آن احکام و هادی و راهنمای تمام انام باشد بسوی شرع اقدس نبوي و رفع نماید شبهات امت را و بیان فرماید مشکلات احکام را و علماء امت اگر در مسئله از مسائل شرعیه در بوته جهل و حیرت بمانند بتواند رفع شبهات ایشان بنماید و نیز بتواند که غلبه نماید بعلم خود در جميع وقایع و حوادث بر تمام امم سابقه و مجادله با حسن که خداوند متعال امر فرمود پیغمبر خود را که با کفار و مشرکین ابتداء بایشان اتمام حجت

نماید بقوله تعالی «وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ» آنکه مجادله باحسن را مقدم دارد بر جهاد و بعلم خود الزام نماید ایشانرا اگر مجتمع شوند از برای مجادله نمودن بآن امام و خلیفه بقاعده علوم شرایع سابقه بلکه واجب و لازم است آنکه عالم باشد بتمام تفصیل شرایع سابقه که تا بتواند الزام نماید ایشان را بقواعد و رسوم شرایع انبیای سلف از توریة و انجیل و زبور و صحف و الا لازم خواهد آمد افحام و عجز آن امام و خلیفه و علت خواهد بود از برای اضمحلال دین مبین و موجب بطلان شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم خواهد شد بلکه اکثر عوام الناس و ضعفاء از مسلمین حال اسلام ایشان مبدل بحال کفر خواهد شد بلکه این مطلب العیاذ بالله مستلزم لغویت بعث رسول و لغویت تاسیس شرع او خواهد شد و بطلان این لوازم از ضروریات و بدیهیات در عقولست پس بضرورت عقل ثابت خواهد بود شرط بودن اعلییت در امام و هو المطلوب سیم آنکه بمقتضای عقل و شرع لازمست بر حقسبحانه و تعالی آنکه اتمام حجت و قطع لسان معذرت بندگان خود نماید در تقاعد نمودن از امثال اوامر و نواهی حضرت آفریدگار زیرا که عقل بالضروره حاکم است به قبح تکلیف بلا بیان زیرا که آن تکلیف بغیر مقدور است و خارج از قدرت و اختیار عباد است و شرعا فرموده است که لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا و بنابراینکه اگر فرض شود که جماعتی از مسلمین جاهلین بمشکلات اصول عقاید اسلام و فروعات مشکله احکام که از هرکس سؤال نمایند عاجز شوند از فهم و ادراک آن ملتجی شوند بآن امام و خلیفه و یا تارك واجبات و فاعل محرمات شوند لمکان جهلهم و جهل سایر الناس و آن امام و خلیفه هم جاهل بآن احکام و حال او مساوی با حال سایر انام باشد هرآینه لازم خواهد آمد ناتمامی حجت خدا بر بندگان او و عدم انقطاع لسان عذر ایشان در تقاعد و کوتاهی نمودن بامثال آن احکام و جایز خواهد بود در حق ایشان که معتذر شوند از ترك واجبات و فعل محرمات که خداوندا ما جاهل باین احکام بودیم و رجوع بامام و خلیفه رسول تو نمودیم و محتاج بهدایت او بودیم که بیان واجبات و محرمات از برای ما فرموده باشد و حال او را مثل حال خود یافتیم و راه معرفتی باحکام تو نداشتیم تا تقاعد و تساهل از او نورزیم و هذا فضیح من الکلام و باطل عند الخواص و العوام و بالعقل یثبت المطلوب و المرام و به یثبت شرطیة اعلمیة الخلیفة و الامام و هو المطلوب چهارم آنکه غرض از نسخ شرایع سابقه و تأسیس نمودن شرع جدید علیحده آنکه تکمیل نفوس عباد الله شود بآنچه متضمن است این شریعت جدیدة ناسخه مر شرایع سابقه را و اگر فرض شود که ضعفاء از بندگان خدا که جاهل بنوامیس شرعند رجوع بامام و خلیفه نمایند در اخذ نمودن و عمل کردن بجمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله و سلم و فرض شود که راه معرفتی بآن ندارند و بالطوع و الرغبة طالبند که تکمیل نفوس خود

نمایند بمصالح شرعیه که مکنون در فعل واجبات و ترك محرماتست و بعین الرضا و الاختیار مایلند باینکه مؤدب شوند بآداب شریعت و مانع و حاجزی ندارند مگر جهل و عجز آن امام و خلیفه از بیان نمودن آن احکام و هدایت نمودن جهله انام را و آن موجب نقض عرض الهی است در تأسیس شرع منیر و آن از اقبیح قبایح است که مرتکب آن نخواهد شد من له ادنی الشعور فضلاً عن العقلاء و خالق العقلاء تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً پس بحکم عقل لازم است که آن امام و خلیفه که مبین احکام و هادی و راهنمای همه انام است عالم باشد بجمیع ما یحتاج الیه تمام الامه من الاحکام و هو المطلوب پنجم آنکه اگر آن امام و خلیفه که مدعی نیابت من الله و رسوله است جاهل باشد بکثیری از مشکلات باحکام هرآینه محتاج بامام دیگر خواهد بود در هدایت یافتن بدین خدا و فهمیدن غوامض مسائل شریعت سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم پس نقل کلام می نمائیم بسوی آن امام و خلیفه دیگر اگر اعلم باشد از ما سوای خود فهو المطلوب و اگر محتاج بدیگری باشد که همانشخص اول باشد فیدور و اگر غیر او باشد نقل کلام از او می نمائیم و هكذا فیتسلسل و هما باطلان جدا فثبت المطلوب که شرط بودن اعلمیت امام و خلیفه است ششم آنکه اگر زمره کفار و معاندین اهل اسلام از یهود و نصاری متفق شوند بر احتجاج و الزام آن امام و خلیفه بغوامض مسائل و اسرار خفیه از علوم که ودایع در نزد انبیاء و رسل و اوصیاء ایشان بود که یداً بید رسیده است بدست احبار از علماء یهود و نصاری و ملتزم شوند بر این که اگر ولی و حافظ دین که خلیفه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم است از عهده آن بیرون آید قبول نمایند دین اسلام را و غرض ایشان از امتحان مجرد جهاد نفس و تحصیل معرفت بحقیقت دین اسلام باشد و مانعی از قبول نمودن دین اسلام نداشته باشند مگر عدم معلومیت حقیقت دین اسلام بطریق مجادله علمیه که اجل و اعلی و ادق از مجادله و مقاتله با شمشیر و سنانست و با این احوال اگر آنخلیفه جاهل بعلم و ادیان منفعل شود از عهده بیان و نتواند که رفع کند عذر علماء و احبار یهود و نصاری را در قبول نمودن دین اسلام اینمطلب علاوه از اینکه موجب توهین بلکه بطلان دین مبین است چنانکه حاصل دلیل دویم بود مستلزم مفسده دیگر است و ملخص آن مفسده آنکه امر خالی از این نخواهد بود که باید شخص یا قائل شود بمعاقب نبودن کفار در قبول نمودن دین اسلام و فروع احکام از بابت قبح عقاب بلا بیان و یا آنکه قائل شود بمعاقب بودن ایشان در آخرت بعدم قبول اسلام و مخلد بودن ایشان در عذاب دائمی و هردوی آن باطلست جدا اما اول پس بجهت آن که آن خلاف اجماع کافه علماء اسلام است که جمیعاً متفقند بر اینکه کفار معاقبند بترك نمودن دین اسلام و قبول نکردن فروع احکام و نیز لازم خواهد آمد که ناسخ نشود دین اسلام شرایع

انبیاء سلف را ولو بالنسبه بسوی بعضی از اینجماعت مفروضه چه آنکه بعد عدم تمامیت حجت بر این جماعت لابند که عمل نمایند یکی از شرایع سابقه و اینمطلب خلاف ضرورت دین اسلام است و اما ثانی پس آن مستلزم عقاب بلا بیان و تکلیف بما لا یطاق و منافی لطف در تکلیف است و اذا ثبت بطلان هذه اللوازم ثبت شرطية العلمیة فی الامام و الخلیفة و هو المطلوب هفتم آیه شریفه اِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِي الْاَرْضِ خَلِيْفَةً قَالُوْا اَتَجْعَلُ فِيْهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيْهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَآءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَ نُقَدِّسُ لَكَ قَالِ اِنِّيْ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ وَ عَلَّمَ اٰدَمَ الْاَسْمَآءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلٰى الْمَلٰٓئِكَةِ فَقَالَ اَنْبِئُوْنِيْ بِاَسْمَآءِ هٰٓؤُلَآءِ اِنْ كُنْتُمْ صٰدِقِيْنَ قَالُوْا سُبْحٰنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّكَ اَنْتَ الْعَلِيْمُ الْحَكِيْمُ اِلَى اٰخِرِ تفسیر آیات شریفه در مقدمات سابقه در بیان وجوب نصب الخلیفة علی الله تعالی گذشت و آنچه محل شاهد در مقام است آنکه حق تعالی بعد از آنکه اعلام فرمود ملائکه را بجعل و قرارداد خلیفة الله فی ارضه ملائکه عرض کردند بآنچه مبادرت نمود اذهان ایشان از مفسده و عدم صلاح و ظهور فساد و فتنه از بنی نوع آدم و آنکه ملائکه اولی بخلافتند لاجل تسیح و تقدیس ایشان مر حضرت پروردگار را و غافل از آنکه خداوند عالم برگزیده حضرت آدم علیه السلام را بتعلیم اسماء حسنی و بعلمی که ملائکه راه معرفت بان ندارند لهذا حقتعالی عرض آن اسماء بملائکه نموده و ممتحن ساخت ایشانرا به بیان و دانش آن پس ملائکه سردرگریبان حیرت فروریده و اظهار عجز و جهل نمودند بعد از آن حضرت آدم علیه السلام را امر فرمود باخبار نمودن آن اسماء چون حضرت آدم اخبار نمود بآنچه عالم بود بان از اسماء حسنی و اعلم از ملائکه بود دانستند ملائکه که آدم اولی بخلافت خواهد بود از ایشان فقال سبحانه و تعالی فَلَمَّا اَنْبَاَهُمْ بِاَسْمَآئِهِمْ قَالِ اَلَمْ اَقُلْ لَكُمْ اِنِّيْ اَعْلَمُ غَيْبَ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ وَ اَعْلَمُ مَا تُبْدُوْنَ وَ مَا كُنْتُمْ تَكْتُمُوْنَ حاصل کلام آنکه آیات شریفه صریحند بر این که وجه ترجیح حضرت آدم علیه السلام بر ملائکه و اختصاص او بمرتبه خلافت نبود مگر بجهة اعلمیت حضرت آدم و اختصاص او بعلمی که عاجز و جاهل بودند ملائکه از فهم آن و از واضحات آن که کلی امامت و خلافت مشروط باین شرط است و مناط مطلب و کلی امر در همه بر نسق واحد است که آن قبح ترجیح مرجوح بر راجح و نقض غرض و سایر مفسد عقلیه خواهد بود هشتم آیه شریفه وارده در حق حضرت طالوت چون قوله تعالی وَ قَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ اِنَّ اللّٰهَ قَدْ بَعَثَ لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا قَالُوْا اَنْتَ يَكُوْنُ لَهٗ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَ نَحْنُ اَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَ لَمْ يُؤْتْ سَعَةً مِّنَ الْمَالِ قَالِ اِنَّ اللّٰهَ اِصْطَفٰهُ عَلَیْكُمْ وَ زَادَهُ بَسْطَةً فِی الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللّٰهُ يُؤْتِيْ مَلِكًا مِّنْ يَّشَآءُ وَ اللّٰهُ وَّاسِعٌ عَلِيْمٌ تفسیر آیه شریفه در مقدمات سابقه گذشته است و آنچه محل شاهد در مقام است آنکه حاصل

فرمان خداوند متعال در آیه شریفه که چون بنی اسرائیل از پیغمبر خود سؤال کردند که از برای ما امیری تعیین فرما که با اعدا جهاد نمائیم و آن پیغمبر هم استدعا و مسئلت ایشانرا قبول فرمود و از حقتعالی مسئلت نمود که اختیار فرماید کسی را که صلاحیت امارت داشته باشد از برای بنی اسرائیل پس حقتعالی برگزید حضرت طالوترا که یکی از اسباط و ذریه لای بن یعقوب علیه السلام و آن پیغمبر اعلام داد بقوم خود و فرمود که حقتعالی برانگیخت از برای شما طالوترا پادشاه و امیر و چون طالوت بسیار فقیر و پریشان بود در میان قوم بنی اسرائیل امارت او را انکار نمودند و گفتند ما احق و سزاوارتریم بامارت و سلطنت از طالوت پس آن پیغمبر گفت که خداوند متعال برگزیده او را و ترجیح داد او را بر شما بسبب علم او و شجاعت او و حضرت حقتعالی اعطاء ملک و امارت می فرماید بهرکسی که اراده فرماید و این امر باختیار و اراده مخلوقین نخواهد بود و آیه شریفه نص است بر اینکه امارت لشکر حق که منسوب بخدا و پیغمبر است خارج از اختیار و اراده خلایق است و علة ترجیح طالوت بر دیگران بامارت و سلطنت بجهت رجحان او بود بر سایرین بعلم و شجاعت و حقتعالی و اگذار نفرموده است امارت و ریاست بر لشکر را که بمراتب پست تر از منصب جلیل امامت و خلافتست به بندگان خود و آنکسی را که حقتعالی اختیار فرمود بجهة علم و دانش و شجاعت او بود که سبب رجحان او شد بر دیگران و چگونه متصور میشود که امامت و خلافت را واگذار نماید بشخص جاهل و غیر عالم و آنهم باختیار سایر جهال از بندگان او پس آیه از روی قاعده منصوص العلة نص صریحست بر اشتراط اعلیّت در امام و خلیفه و هو المطلوب نهم آیه شریفه أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِيٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ظاهر تفسیر آیه شریفه یعنی آیا کسی که هدایت می نماید خلق را بسوی دین خدا و طریق توحید و معرفت کردگار از احکام شرعیه از اصول و عقاید و فروع احکام احق و اولی و سزاوارتر است بمتابعت کردن و یا کسی که هدایت و راه بمعرفت خود ندارد و جاهل و نادان بامر دین است مگر آنکه دیگری هدایت نماید او را پس چه شده شما را و چگونه حکم بتسویه بین ایندو می نمائید یعنی تدبیر و تفکر در مطلب نمی نمائید تا فرق بگذارید بین این دو چیز مقصود توییخ و سرزنش است بر حکم بتسویه و یا تقدیم کردن جاهل و گمراه و ضال و مضل را بر عالم و هادی و بصیر بامور دین و معرفت کردگار پس آیه صریحست بر بطلان مقتدا بودن غیر اعلم و اینکه نباید متابعت نمود کسی را که غیر هادی و جاهل باحکام دین و غافل از معرفت شرع مبین است و هو المطلوب دهم آیه شریفه هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ چه آنکه استفهام در مقام توییخ و انکار و سرزنش است بر کسی که تسویه نماید بین عالم و جاهل و نفی

تسویه مطلقه چنانکه ظاهر آیه شریفه است افاده می نماید بطلان امامت و خلافت غیر اعلم را با وجود اعلم بلکه مفید بطلان امامت جاهل است بطریق اولیة قطعیة چه آنکه غیر اعلم جاهل است بالنسبه بسوی اعلم علی الاطلاق که محیط و عارف بجمیع طرق و غوامض و مشکلات شرع مبین است پس بعد از آنکه تسویه باطل شد بنص قرآن مجید پس بطریق اولیة قطعیة باطل خواهد بود امامت و خلافت غیر اعلم جاهل بغوامض و مشکلات و سرآثر اصول عقاید و فروع احکام مثبت المقصود و هو شرطیة اعلامیة الامام و الخلیفة و هو المطلوب یازدهم قوله تعالی فَسَّئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لِتَعْلَمُونَ * یعنی واجب و حتم است که سؤال نمایند اهل ذکر را اگر جاهل باشید که مراد بآن یا خصوص امام و خلیفه است واحدا بعد واحد و یا مطلق عالم پس امام و خلیفه را شامل خواهد بود بطریق اولیة و از واضحاتست که بر همه امت واجبست رجوع بامام و خلیفه نمایند در احکام دین خدا و متابعت او نمایند بر سبیل حتم و لزوم لقوله تعالی أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ پس در هر مسئله مشکله و غوامض علوم باید رجوع نمود بمقتضی امر بسؤال که از برای وجوبست بسوی امام و خلیفه و متابعت او نمود اگر امت جاهل و نادان بآن امور باشند و از بدیهیات اولیه است که اگر آن امام و خلیفه عالم بجمیع ما یحتاج الیه نباشد از اصول عقاید اسلام و فروع احکام که نتواند از عهده جواب و سؤال بیرون آید و مانند سائل جاهل و حیران و در وادی ضلالت سرگردان باشد هرآینه لغو خواهد بود از حکیم علی الاطلاق که واجب و حتم فرماید بر بندگان رجوع بآن مسئول را پس لابد است که مسئول اعلم و داناتر باشد از همه امت بآنچه از او سؤال شود و دفع محذور لغویة از آیه شریفه ممکن نخواهد بود مگر بالتزام بشرطیت اعلامیة در امام و خلیفه و هو المطلوب دوازدهم قوله تعالی وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ تفسیر ظاهر آیه آنکه اگر امت رد امر نمایند بسوی پیغمبر و بسوی اولی الامر که عبارت از ائمه و خلفا و صاحبان امرند بعد از رسول صلی الله علیه و آله و سلم هرآینه عالم خواهند بود آن امر را آنچنان کسانیکه استنباط می نمایند آن امر را و مطلع بحقیقت امرند که از روی واقع و نفس الامر حکم می کنند و اعلام می نمایند خلق را بسوی حق آیه شریفه در مقام توییح و سرزنش است که لابد باید خفایا و مشکلات و دقائق امور از دین را رجوع نمود بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و امام و خلیفه او که اولی الامر بعد از رسولند و وجوب رجوع بسوی اولی الامر و شهادتی حقتعالی بعلم و دانائی ایشان شاهد ضریحست بر شرطیت اعلامیت در امام و خلیفه چه آنکه کلام در اینصورت بمنزله آنست که گفته شود ارجعوا الی اولی الامر لعلمهم بالا-مور و هذا الکلام بمنزلة منصوص العلة که صریح

در افاده مدعی خواهد بود و هو المطلوب سیزدهم قوله تعالى وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ وَ اِيضاً قَوْلُهُ تَعَالَى وَ جَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ اِيضاً قَوْلُهُ تَعَالَى وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ اِلَى قَوْلِهِ وَ جَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا چَه آنکه حق تعالی در آیه اولی فرموده که کسانی که ما خلق نمودیم امتی هستند که هدایت می کنند خلق را بدین حق و از روی حق عدالت می کنند که بهیچ وجه من الوجوه از طریقه مستقیمه الهیه که عدالت مطلقه است تعدی و تجاوز نمی نمایند و مراد بامت در آیه انبیا و رسل نخواهد بود زیرا که ایشان صاحب امتند نه نفس امت و اطلاق امت بر انبیا و رسل مجاز بعید است و نیز مراد بآن تمام امت نخواهد بود و حمل امت بر جمیع کذب و غیر واقع پس باید مراد بامت بدلیل اقتضا ائمه دین باشند و در آیه ثانیه فرموده که از ذریه حضرت ابرهیم علیه السلام جعل و وضع نمودیم ائمه و خلفاء او را که هادی و راهنمای خلقند بامر ما از امور دین و شریعت ابرهیم و در آیه ثالثه فرمود بتحقیق که ما اعطاء کتاب و شریعت فرمودیم بموسی بن عمران علیه السلام و قرار دادیم او را علم هدایت از برای بنی اسرائیل و قرار دادیم بعد از او از بنی اسرائیل امامان و خلفائی که هدایت می نمایند خلق را بامر ما در آنچه نازل نمودیم بموسی بن عمران از کتاب و شریعت چه پروضح است که هدایت ائمه دین مردم را بامر حق و شریعت و ادیان ممکن نخواهد بود مگر با علم آن ائمه بتمام امور دین از غوامض و خفایا و مشکلات شرایع از جزئیات و کلیات که آنچه محتاج الیه تمام امت است باید از عهده بیان آن برآیند و الا هادی بسوی حق نخواهند بود و آن مستلزم تکذیب و خلاف آنچه شهادتی داد حضرت پروردگار در حق ایشان از مهتدای شدن خلق بایشان و معدل بودن ایشان بتعدیل الهی که لازم مساوی با عصمت و اعلمیت است پس دلالت آیات مذکوره بر شرطیت اعلمیت در امام و خلیفه در کمال ظهور و وضوح است و هو المطلوب چهاردهم آیه شریفه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ تفسیر آیه شریفه در مقدمه سابقه داله بر شرطیت عصمت در امام و خلیفه مفصلاً بیان شده است و آنچه محل شاهد در مقامست آنکه حضرت آفریدگار امر فرمود مکلفین از مؤمنین از امت نبی صلی الله علیه و آله و سلم را بتقوی و آنکه با صادقین باشند و من المعلوم آنکه مراد بمعیت در جسم نخواهد بود بلکه مراد بکون با صادقین موافقت و متابعت اعمال و اقوال صادقین است که بر جاده و طریقه حقه مستقیمند و هیچ جهة اعوجاج و انحراف از حق و صدق در آنها راه ندارد و مراد بصادقین لابد است که ائمه و خلفاء نبی باشند که واجبست اطاعت و انقیاد ایشان در اعمال و اقوال و اطاعت و انقیاد متعقل نخواهد بود مگر با وجود علم ایشان بتفصیل شریعت از روی حق و نفس الامر و واقع و اطاعة ایشان معقول نخواهد

بود مگر آنکه آنچه عمل می نمایند و یا حکم بآن فرمایند جهت جهل و خطا و شبهه در او راه نیابد و آن لازم مساوی با اعلمیت است که شرط در امامت و خلافتست و هو المطلوب بالجمله ادله و آیاتیکه بالالتزام بمعنی الاخص و الاعم دلالت کند بر مدعا که مشروط بودن امامت و خلافتست بشرط اعلمیت در نهایت کثرت است و آنچه ذکر شد از ادله عقلیه و نقلیه از برای الزام خصم در غایت متانت است و از برای تبصره و تذکره اخوان مؤمنین فوق کفایتست و الحمد لله علی ما هداانا اما الکلام فی الثانیه که ذکر نمودن موارد حاجت بسوی این شرط که اعلمیت امام و خلیفه است و وقوع آن در صفحه وجود خارجی پس اکتفا می نمائیم بذکر بعضی از موارد آن که تنبه و تنبیه است از برای اخوان مؤمنین و الزام و حجتست از برای معاندین فنقول صدر الاثمه موفق بن احمد اخطب خوارزمی که از عظماء علماء مخالفین است و ابن مغزالی شافعی روایت کرده اند که دو نفر نزد عمر آمدند و از او سؤال کردند که کنیز را چند طلاقست عمر برخاسته بنزد جماعتی آمد که مرد پیشانی سفیدی در میان ایشان بود از او پرسید که امه را چند طلاقست آنکس بدست خود اشاره فرمود که دو طلاقست عمر بآن دو نفر گفت دو طلاقست یکی از آن دو نفر گفت ما نزد تو آمده ایم و تو امیر مؤمنانی و از تو سؤال نمودیم از طلاق مملوکه تو بنزد دیگری میروی و از او سؤال میکنی و او هم با تو متکلم نشد و بدست اشاره کرد عمر گفت وای بر تو میدانی که اینمرد کیست این علی ابن ابی طالب است و من خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود اگر همه آسمانها و زمینها را در یک کفه ترازو بگذارند و ایمان علی بن ابی طالب را در کفه دیگر هرآینه ایمان علی بر همه آنها زیادتی خواهد کرد ترمذی محمد بن علی حکیم که از اکابر علماء عامه است در شرح رساله فتح المبین روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود عالمترین امت من بعد از من علی بن ابیطالب علیه السلام است از این جهت تمام اصحاب رسول خدا در احکام کتاب بانسرور رجوع میکردند و فتاویرا از او اخذ مینمودند و خطاهای ایشان را بایشان می نمود چنانکه عمر بن الخطاب در چندین قضیه گفت «لو لا علی لهلك عمر» از آنجمله جمعی از یهود مسائل چندی از عمر سؤال کردند در ایام خلافت او و شرط کردند که اگر جواب مسائل آنها را بگویند مسلمان شوند و از او پرسیدند که قفل آسمان چه چیز است و کلید آن کدام و قبر جاری کدام است و پیغمبری که قوم خود را موعظه میکرد که نه از انس بود و نه از جن کدامست و آن پنج نفری که در زمین سیر میکردند و در ارحام مادران خلق نشدند کیانند و خروس و دراج و قمری و اسب در آوازه های خود چه میگویند عمر ساعتی سر خود را بزیر افکند و بعد از آن سر برداشت و گفت نمیدانم یهودان گفتند معلوم شد که دین شما باطل

است سلمان رضی اللہ عنہ چون چنین دید با شتاب تمام بخدمت امیر مؤمنان آمده ماجرا را عرض کرد پس حضرت تشریف آوردند عمر چون آن سرور را دید پیش رفته او را در بغل گرفت و قصه را بعرض آنحضرت رسانید سید اولیاء فرمودند که اندیشه بخود راه مده که رسولخدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم مرا هزار باب از علم تعلیم فرمود که هزار باب دیگر از آن منشعب میگردد پس عمر بآن یهودی گفت مسائل خود را سؤال کن پس سؤال کردند از آن حضرت آنچه را از عمر سؤال کرده بودند آنحضرت شروع فرمود بجواب دادن و فرمود قفل آسمان شرک بخدای تعالی است و کلید آن گفتن لا اله الا الله محمد رسول الله یهود گفت این جوان راست گفت بعد از آن فرمود قبر جاری همان ماهی است که حضرت یونس علیہ السلام در شکم او بود و او را در هفت دریا سیر داد و آن پیغمبری که نه از انس بود و نه از جن مورچه سلیمان علیہ السلام است که خدای تعالی می فرماید فَأَلَتْ نَمْلَةً يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانٌ وَ جُنُودُهُ وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ و آن پنجنفریکه در ارحام امهات خلق نشدند آدم و حوا و ناقه صالح و کبش ابراهیم و ثعبان موسی و ذکر خروس «اذکروا الله ایها الغافلون» و دراج میگوید «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى» و قمری میگوید «اللهم العن مبغضی محمد و آل محمد» و اسب میگوید «اللهم انصر عبادک المؤمنین» و صاحب کشاف که از اعظم مفسرین علماء مخالفین است در تفسیر سوره کهف همین روایت را نقل کرده است که آن یهودان سه نفر بودند دو نفر از ایشان اسلام قبول نمودند و یکنفر قبول اسلام ننمود و یکنفر بدین خود باقی ماند تا آنکه برخاست و از نامهای اصحاب کهف و نام کهف و نام سگ ایشانرا سؤال نمود آنحضرت جواب همه آنها را فرمودند آن یهودی نیز ایمان آورد و نیز گفته است که رسولخدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند که حکمت را ده قسمت کرده اند و نه قسمت آنرا بعلی علیہ السلام دادند و قسمت دیگر آنرا بهمه مردم و ابن عباس نقل کرده است که دو نفر یهود با هم برادر و از روسای فرقه یهود بودند و بعد از وفات پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم وارد مدینه شدند و گفتند ای قوم موسی بن عمران علیہ السلام بما خبر داد که در تهامه که حجاز باشد شخصی ظاهر خواهد شد که تسفیه می نماید عقول و آراء یهود را و طعن میزند بر دین ایشان کدام يك از شما آن نبی موعود است پس اگر همان کسی است که حضرت داود علیہ السلام بما بشارت داد ایمان باو خواهیم آورد و اگر مرد شاعر فصیحی است در کلام بقهر و غلبه با ما سخن آوری مینماید البته با او دفاع خواهیم نمود باموال و انفس خود مهاجرین و انصار گفتند که پیغمبر ما از دنیا رحلت فرموده است پس آندو نفر یهود گفتند الحمد لله بعد از آن گفتند کدام يك از شما وصی او میباشید زیرا که خداوند عالم پیغمبری مبعوث نفرمود مگر آنکه از برای او وصیی قرار داد که از جانب آن پیغمبر حکم مینماید و میرساند بامت

آنچه را که آن پیغمبر بایشان میرسانید از علم و احکام و مسائل حلال و حرام و قائم بامر امامت خواهد بود پس ایشانرا بسوی ابو بکر دلالت کردند و گفتند اینست وصی او که قائم است بامر امت او پس آن دو نفر گفتند که ما از تو مسائلی سئوال می کنیم که سؤال کرده میشود از آن مسائل اوصیاء انبیاء ابو بکر گفت سئوال کنید تا شما را بآن خبر دهم پس یکی از آندو نفر پرسید که «ما انا و انت عند الله» یعنی چه چیز است شأن من و تو در نزد حق سبحانه و تعالی «و ما نفس في نفس ليس بينهما رحم و لا قرابة» یعنی کدام نفس است که در نفسی حلول نموده که رحم و قرابت و خویشی با هم ندارند و کدام قبر است که سیرکننده بود با صاحب خود و در چه مکان شمس طلوع و غروب مینماید و بهشت در چه مکان است و جهنم در کجاست «و این وجه ربك و ما اثنان متباغضان و ما الواحد و ما الاثنان و ما الثلثة و ما الاربعة و ما الخمسة و ما الستة و ما السبعة و ما الثمانية و ما التسعة و ما العشرة و ما الحادي عشر و ما الثاني عشر و ما العشرون و ما الثلثون و ما الاربعون و ما الخمسون و ما الستون و ما السبعون و ما الثمانون و ما التسعون و ما المائة» ابن عباس میگوید ابو بکر مات و متحیر ماند ندانست که چه بگوید و ما ترسیدیم که مردم مرتد شوند و از اسلام بیرون روند من برخاستم و بمنزل حضرت امیر علیه السلام آمدم و عرض کردم که روسای یهود وارد مدینه شده و از ابو بکر مسائلی چند سئوال کردند و او در بوته حیرت و وادی ضلالت فرومانده عرق انفعال میریزد فتبسم علیه السلام ضاحکا و قال هو الذي وعدني به رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم پس آنسرور برخاسته مشی مینمود مانند مشی رسول الله تا آنکه وارد مسجد شده در مکان خود نشستند و فرمودند بآن دو یهودی که سئوال نمائید از من آنچه را که از ابن شیخ سئوال کردید یعنی ابا بکر گفتند تو کیستی که ما از تو سئوال نمائیم فرمودند «انا علی بن ابی طالب اخو النبی و زوج فاطمة و ابو الحسن و الحسين و وصیه فی خلافته کلها و صاحب کل نفیسة و موضع سر النبی صلی الله علیه و آله و سلم» پس آندو نفر یهود سئوال خود را اعاده نمودند و عرض کردند ما انا و انت عند الله تا آخر سئوال حضرت فرمودند که من مؤمنم عند الله و تو کافری و آن نفسی که حلول در نفس دیگر نمود و حال آنکه رحم و قرابتی در بین آندو نبود آن حضرت یونس بود که در شکم ماهی حلول نمود و آن قبریکه با صاحب خود سیر مینمود همان حضرت یونس علیه السلام بود که قبر او در شکم ماهی بود و در هفت دریا طواف نمود و طلوع آفتاب از قرن شیطان و غروب آن در چشمه که آنرا عین حمئه میگویند و بهشت در آسمانست و جهنم در زمین «و اما وجه ربك فاینما تولوا فثم وجه ربك» و آندو چیز که شاهد و حاضرند آسمان و زمین است و آندو چیز که غایب است موت و حیوة است که کسی اطلاع و وقوف بوقت آن ندارد که موت او در چه وقت است و حیوة او تا چه وقت خواهد بود و اما آنکه واحد است

خداوند احد صمد که لا شريك له است و اما ائتان آدم و حواست و ثلثه قول نصاری است که معتقد بآلهه ثلثه میباشند و اربعه توریة و انجیل و زبور و فرقانست و خسته نماز پنج گانه و سته خلق آسمان و زمین که حقتعالی فرمود خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ * و سبعة ابواب جهنم است که هفت طبقه است و ثمانیه ابواب بهشت است و تسعه نه رهط است که حق تعالی فرمود تِسْعَةَ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و عشره دهه اول ذیحجه است واحد عشر قول حضرت یوسف علیه السلام إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ و اثنی عشر شهر سنه است و عشرون فروختن حضرت یوسف علیه السلام به بیست درهم است و ثلثون صیام رمضانست و اربعون میقات حضرت موسی علیه السلام و خمسون خواندن حضرت نوح علیه السلام است قوم خود را بتوحید و ایمان الف سنه الا خمسین عاما و ستین كفارة صوم رمضان که ستین مسکین یا صیام ستین یومست و سبعون هفتاد نفریست که حضرت موسی بن عمران از برای میقات پروردگار خود اختیار کرد لقوله تعالی وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا و ثمانون اسم قریه ایست که کشتی حضرت نوح علیه السلام بر آن قرار گرفت و تسعون کشتی نوح است که خانه در آن قرار داده بود از برای بهایم و ماه عمر حضرت داود علیه السلام است که شصت سال عمر او بود و حضرت آدم چون کوتاهی عمر او را ملاحظه نمود چهل سال از عمر خود را باو بخشید بعد از آن یکی از آن دو یهودی عرضکرد که پیغمبر خود محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از برای ما وصف نما بنحویکه گویا ما باو نظر کرده باشیم که همین ساعت باو ایمان بیاوریم پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شروع نمود بگریه کردن و فرمود حزن و اندوه مرا بهیجان آوردید و بعد شروع نمود بیان نمودن اوصاف و شمایل آنحضرت بهمان نحویکه استدعا نموده بودند و در آخر آن فرمود که در پشت مبارک او مهر نبوت بود که در آن دو سطر نوشته بود در سطر اول لا اله الا الله و در سطر دویم محمد رسول الله پس آن دو یهودی عرضکردند نشهد «ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انك وصی محمد حقا حقا و اسلما و حسن اسلامهما» و ماندند در مدینه و اختیار نمودند ملازمت حضرت امیر علیه السلام را تا آنکه یکی از آن دو در جنگ جمل در رکاب ظفر انتساب آن سید اولیاء بدرجه رفیعۀ شهادت رسید و دیگری در جنگ صفین شهید شد رحمة الله علیهما و در روایات معتبره از ابی اسماعیل بسند خود از ابن عباس نقل نمود که کعب الاحبار در نزد عمر نشسته بود عمر از او سؤال کرد که ای کعب تو حافظ توریة خواهی بود کعب گفت بلی بسیاری از توریة را حفظ دارم شخصی در پهلوی عمر نشسته بود گفت بعمر که از او سؤال کن که «این کان الله جل جلاله قبل ان یخلق عرشه» و از چه چیز خلق نمود آب را که عرش خود را بر روی آب قرار داد عمر گفت ایکعب آیا در نزد تو علم آنچه

از تو سؤال نموده است خواهد بود گفت بلی و شروع نمود بتکلم کردن در بعضی از آنچه از او سؤال نمودند ابن عباس گفت حضرت امیر علیه السلام در مجلس حاضر بود چون نام خداوند عالم مذکور شد بجهة تعظیم اسم پروردگار برخاست و بر پای ایستاد عمر قسم داد بآنسرور که بنشین و با کعب صحبت فرما در آنچه فرورفته است در علم زیرا که تو مفرج غموم و کاشف هموم خواهی بود پس آنحضرت نشست و متوجه کعب الاحبار شد و فرمود که علماء یهود غلط گفتند و تحریف نمودند توریة را و بعد شروع فرمود بیان نمودن مسائل توحید و خلقت عرش و آب و احتجاج فرمود با کعب بآنچه سزاوار و حق معرفت و بیان بود که نازل بر انبیا و مسطور در کتب سماویه بود پس کعب خجل و منفعل شد پس عمر شروع نمود بخندیدن و متوجه بسوی کعب شد و گفت «هكذا یکون العلم لا کعلمک» مؤلف گوید که در اخبار مسلمه بین فریقین است که آنسرور اعلم بکتاب سماویه از توریة و انجیل و زبور و صحف بود از همه خلق و اقرء از همه انبیاء بود در کتب منزله بر ایشان اخطاب خوارزمی موفق ابن احمد از ابو البختری روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر بالای منبر نشسته بود و فرمود بخدا سوگند که اگر مسند حکومت و خلافت را برای من بگسترانند و بر آن تکیه کنم هرآینه حکم کنم در میان اهل توریة بتوریة آنها و میان اهل انجیل بانجیل آنها تا آنکه توریة و انجیل بسخن درآیند و بگویند علی راست گفته و حکم نمود در میان شما بآنچه خدای تعالی در ما نازل فرموده است ابراهیم بن محمد حمومینی در کتاب فرائد السمطین بسند خود از زازان نقل نمود از علی علیه السلام که فرمود اگر بر مسند حکومت و خلافت بنشینم هرآینه حکم کنم در میان اهل توریة به توریة و در میان اهل انجیل بانجیل آنها و در میان اهل زبور بزبور آنها و در میان اهل قرآن بقرآن آنها شیخ طوسی در کتاب مصباح الانوار و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب گفته است که اجماع علماء شیعه است که حضرت امیر در خانه کعبه متولد شد و حدیث مفصلی نقل نمودند که جماعتی از افاضل اصحاب حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم چون سلمان و ابا ذر و مقداد و عمار و حذیفه و ابو الهیثم بن التیهان و ذو الشهادتین و ابو الطفیل رحمة الله علیهم بخدمت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شدند و محزون بودند از بغض منافقین مر علی بن ابی طالب را و بعرض آنحضرت رسانیدند عداوت منافقین مر آنسرور را رسولخدا شروع نمودند بذکر مناقب و فضایل حضرت امیر علیه السلام تا آنکه فرمود من و علی از نور واحد خلق شدیم و با هم بودیم تا آنکه آن نور از صلب عبد المطلب منقسم بدو قسم شد نصفی بسوی عبد الله و نصف دیگر بسوی ابو طالب عم من تا آنکه عرضه دنیا را بقدم خود مزین نمودیم و در زمان تولد ابن عمم علی بن ابی طالب جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و پروردگار من امر فرمود که در وقت تولد علی علیه السلام استقبال نمایم او را و بدست یمنی بگیرم او را چون او را از مادرش

فاطمه بنت اسد گرفتم دست خود را بگوش راست خود گذارده اذان و اقامه گفت و شهادت بوحدانیت خدا و برسالت من داد بعد از آن میل کرد بسوی من و گفت السلام عليك يا رسول الله اذن میدهی قرائت نمایم گفتم بخوان پس ابتداء نمود بخواندن صحف حضرت آدم علیه السلام من اولها الی آخرها و چنان تلاوت نمود که اگر حضرت آدم حاضر میبود هرآینه اقرار مینمود که علی علیه السلام صحف را بهتر از من تلاوت و قرائت مینماید و بعد از آن صحف نوح و ابراهیم و توریة موسی و انجیل عیسی را تلاوت نمود که اگر هر یک از آنها حاضر بودند اقرار و اعتراف مینمودند که علی علیه السلام بهتر از ما قرائت مینماید بعد از آن قرائت نمود قرآنی را که بر من نازل شد من اوله الی آخره و بعد از آن مخاطبه نمود با من آنچه تخاطب مینمایند بآن انبیاء حدیث طولانیست آنچه مناسب مقام بود نقل شد و از حسن اتفاق در نقل این حدیث آنکه حقیر ملتفت شدم که حال التحریر در این ورقه لیله مبارکه سیزدهم شهر رجب که شب تولد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله بود و الحمد لله علی ما هدینا بالجمله عمده شاهد در مقام حدیث معروف جاثلیق که از اعظم علماء نصاری بود و او را ملک روم بسوی مدینه فرستاد با جماعتی از علما و احبار نصاری چون وارد مدینه شدند و مشاهده نمودند اختلاف مردم را بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنجماعت صد نفر از علماء و اولو الالباب بودند و همه ایشان مقرر و معترف بودند که جاثلیق اعلم و افضل از جمیع ایشانست و او را بر خود مقدم میداشتند و چنان در علوم متبحر و عالم بادیان و ملل و شرایع سابقه و مطلع بود بحال انبیاء سلف و احوال اوصیاء و طریق سلوک ایشان که احدی قادر بر مکالمه با او نبود و از اهل مدینه سؤال نمود از وصی رسول خدا و کسیکه قایم مقام پیغمبر است مردم او را دلالت کردند بابو بکر پس داخل مسجد رسول خدا شدند در حالتیکه ابو بکر در میان انصار و مهاجرین متکی بامر خلافت بود و عمر و ابو عبیده و عثمان ابن عفان در نزد او نشسته بودند و مردم بدور ایشان احاطه نموده بودند جاثلیق سلام نمود بر قوم و سؤال نمود از وصی پیغمبر و قایم مقام او که ما قومی هستیم از اهل روم و بردین حضرت مسیح و آمدیم که از شما سؤال نمایم از صحت و صدق دعوت نبوت پیغمبر شما و طلب هدایت کنیم از دین شما که اگر افضل باشد از دین ما داخل شویم در دین شما و اسلام قبول نمایم و اگر پیغمبر شما برخلاف طریقه انبیاء و رسل است برگردیم و بهمان دین حضرت مسیح ثابت باشیم پس کدام یک از شما صاحب امر میباشید بعد از نبی مبعوث بر شما عمر ابن الخطاب در جواب جاثلیق گفت اینک ابو بکر ولی امر و صاحب ماست بعد از پیغمبر جاثلیق گفت این مرد پیر ولی امر شماست عمر گفت بلی جاثلیق سؤال نمود یا شیخ انت القائم الوصی لمحمد فی امته و توئی که عالم این امتی که بعلم تو مستغنی میشوند امت رسول خدا از آنچه محتاج باو هستند ابو بکر گفت نه من

وصی پیغمبر نیستم گفت پس چه کس خواهی بود عمر گفت «هذا خلیفة رسول الله» جاثلیق سؤال کرد که تو خلیفه پیغمبری و رسول خدا تو را خلیفه قرار داد در میان امت خود ابو بکر گفت نه پیغمبر مرا خلیفه و جانشین خود قرار نداد جاثلیق گفت پس این چه اسمیست که شما او را بر خود بسته اید و بدعت نمودید و ما خوانده ایم در کتب خود که خلافت صلاحیت ندارد مگر از برای نبی یا وصی نبی که مستخلف از نبی باشد در میان امت چنانکه آدمرا خلیفه در ارض قرار داد و واجب گردانید اطاعت او را بر اهل آسمان و زمین و بدادود فرمود یا داوود اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْاَرْضِ پس چگونه شما مسمی باین اسم شدید آیا پیغمبر شما این اسم را بشما عطا فرمود ابو بکر گفت نه بلکه مردم جمع شدند و راضی شدند بمن و مرا والی امر خود قرار دادند جاثلیق گفت پس تو خلیفه قوم خود هستی نه خلیفه پیغمبر زیرا که خود اقرار نمودی که پیغمبر تو را وصی خود قرار نداد و بتحقیق که ما در کتب انبیا خواندیم که از سنن و طریقه انبیا آنست که خداوند هیچ پیغمبری را مبعوث نفرمود مگر آنکه از برای او وصی قرار داد که تمام امت او مستغنی شوند از علم او و تو اقرار نمودی که پیغمبر شما باحدی وصیت نکرده و مخالفت نموده طریقه انبیا را و بتحقیقکه باطل نمودید نبوت پیغمبر خود را چه اگر او هم مانند انبیا سلف پیغمبر بر حق بود البته باید از برای خود وصی و قایم مقامی قرار دهد که متصدی امر دین و حافظ شرع او باشد پس ملتفت شد بسوی اصحاب خود و گفت اینجماعت میگویند که محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر نبوده است بلکه بقهر و غلبه مسلط بر خلق شد بعد از آن مانند شیر بر ابو بکر حمله آورد و در مقام الزام و احتجاج برآمد که تو اقرار نمودی که پیغمبر ترا وصی و خلیفه خود قرار نداد بلکه مردم جمع شدند و بتوراضی شدند و اگر اختیار این امر بدست خلق باشد هرآینه باطل خواهد شد نبوت همه انبیا و ثابت خواهد شد بطلان همه شرایع زیرا که نبوت و خلافت نظیر یکدیگر و در مرتبه واحده اند که خارج از رضا و اختیار مردمند پس اگر ثبوت خلافت برضای مردم باشد باید ثبوت نبوت هم برضا و اختیار خلق باشد و حال آنکه این مطلب را خداوند متعال باطل نموده است و خود فرمود که ما ارسال رسل نمودیم مبشرین و منذرین لِيَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ و نبوت نبی شما ثابت خواهد شد اگر عمل کرده باشد بآنچه طریقه و سنن انبیا سلف بود بعد از آن احتجاج نمود بر ابو بکر بمسائل چندی که متحیر شد و رجوع نمود بابو عبیده که جواب او را بگوید و هیچ کدام قادر بر تکلم نبودند بعد از آن جاثلیق گفت چگونه تو نفس خود را راضی نمودی بنشستن این مجلس و این مقام که سزاوار نخواهد بود نشستن در اینمکان مگر از برای نبی یا وصی آیا در میان امت پیغمبر شما کسی هست که اعلم از تو باشد که اگر او هم مثل تو عاجز باشد از آنچه از تو سؤال

نمودم هرآینه او هم مانند تو در مرتبه واحده است در بطلان و من مشاهده می کنم که پیغمبر شما ضایع نمود طریقه انبیاء را زیرا که اقامه فرمود بعد از خود وصی و خلیفه که ملجا و پناه بندگان خدا باشد در رفع شبهات و حفظ شریعت خود و ایستادگی که راضی شدند بتو ظلم نمودند بر تو و بر انفس خودشان که راضی بخلافت تو شدند که بحسب قواعد شرع و دین و علم مدعی بطلان نبوت نبی خودخواهی بود چنان در وادی حیرت و ضلالت فرورد ابو بکر و اصحاب او را که همه قوم میبوت شدند از الزامات و احتجاجات جاثلیق و عرق خجالت و انفعال و ذلت فروگرفته بود همه مسلمین را و نزدیک بود که شیرازه اسلام از هم گسیخته شود حضرت سلمان گفت چون امر را بدین منوال مشاهده کردم برخاستم و گفتم هلاک شد دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم و بشتاب تمام بنحویکه نمیدانستم که پاهای خود را در چه مکان میگذارم و خود را رسانیدم خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و عرض کردم یا امیر المؤمنین «ادرك دين محمد صلی الله علیه و آله و سلم» که اسلام هلاک شد و کفر غلبه نمود بر اهل اسلام و توئی یا امیر المؤمنین مفرج الكرب و کاشف البلوی بتحقیقکه نازلشد بر قوم بلیه که قادر بر رفع آن نیستند و تفصیل واقعه را بعرض سید اولیاء علیه السلام رسانید پس آنسرور تشریف فرمای مسجد شده سلام کردند و در جای خود نشستند و فرمودند «یا نصرانی اقبل علی بوجهک و اقصدنی بمسائلک و عندی جواب ما یرتاج الناس الیه» پس جاثلیق روی نمود بحضرت امیر و عرض کرد که ای جوان ما یافتیم در کتب انبیاء که خداوند هیچ پیغمبر را مبعوث فرمود مگر آنکه از برای او وصی و قائم مقامی قرار داد و ما را ملک روم فرستاده که فحص و بحث از دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم بنمائیم و سنن انبیاء را در او مشاهده نمائیم پس قوم ما را دلالت کردند بسوی اینشیخ که مدعی خلافت و قائم بامر امت است و سؤال نمودیم از او از وصیت پیغمبر بسوی او عارف نیست و نمیفهمد که چه میگوید و اگر ما بیاییم از برای این پیغمبر وصی و خلیفه که قائم بامر او باشد بعد از او و عالم باشد بآنچه خلق محتاج بعلم اویند و جواب مسائل ایشانرا بگویند و از علم بلایا و فصل الخطاب و الانساب خبر بدهد و نیز خبر بدهد بعلمیکه در لیلۃ القدر فی کل سنه نازل میشود و آنچه ملائکه که سفراء بین الله و رسوله و اوصیائه خبر میدهند بایشان عالم باشد هرآینه ما باو ایمان میآوریم و داخل در دین او میشویم و بوصی او اذعان نموده کتاب او را اخذ مینمائیم و اگر از آنچه ذکر شد علمی و اطلاعی نداشته باشد رجوع بدین خود نمائیم و یقین خواهیم نمود که آن پیغمبر موعود که اسم او محمد صلی الله علیه و آله و سلم است و انبیاء بشارت او را بخلق داده اند هنوز مبعوث نشده و بعد از این مبعوث خواهد شد و بتحقیقکه سؤال نمودیم از اینشیخ که مدعی خلافتست و نیافتیم در نزد او چیزیکه موجب صحت دعوی نبوت پیغمبر شما باشد فضلا از اینکه او وصی و قائم مقام او باشد و او را یافتیم جبار و ظالم و غلبه نمود

بالقهر و العدوان و لم يكن عنده اثر النبوة و لا ما جئت به الانبياء بلکه ایشان اخراج نمودند محمد صلی الله علیه و آله و سلم را از طریقه و سنن انبیاء و جاهلند برسالت او و دعوی باطل مینمایند و گمان دارند که جاهل قائم مقام عالم خواهد شد و من سؤال از اسم او نمودم کسیکه در پهلوی او نشسته بود در جواب من گفت که هذا خلیفة الله و خود میگوید که مردم راضی بمن شدند و مرا خلیفه کردند پس آیا ای جوان در نزد تو چیزی هست که شفای سینه های ما باشد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند بلی در نزد من است شفآء صدور شما و روشنی قلوب شما و براهینی که حجت و دلیل باشد از برای شما و فرمود که بیاور نزد من مسامع قلب خود و حواس ظاهره و باطنه خودت را موجه بسوی من نما در آنچه بتو میگویم بعد آن خازن علم الهی شروع نمود در بیان نمودن طریقه و آداب شرایع و سنن پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله و سلم و کیفیت بعثت سید کاینات و تفضیل آنسرور را بر همه انبیاء و اولو العزم مرسلین و ملائکه مقربین و کیفیت بشارت هر یک از انبیاء سلف در کتب سماویه از صحف و توریة و انجیل و زبور بصفات و علامات حضرت سید رسل و آنکه مواردی که در نزد او ودیعتست و مقالید سموات و ارضین و دنیا و آخرت را حضرت حق سبحانه و تعالی در کف با کفایت او قرار داده و او را نبی و رسول و امام و حبیب خود خوانده است بعد از آن شروع فرمود در بیان اوصاف خلفا و اوصیاء و عتره طاهره از اهلبیت آنسرور که وارث علم او و خلیفه و قائم مقام در میان امتند و تالی کتاب خدا و جبل ممدود از آسمان بزمین که سبب و وسیله نجات خلایق اند و فرمود که «انا وصیه و القائم بتاویل کتابه و العارف بحلاله و حرامه و محکمه و متشابهه و ناسخه و منسوخه و امثاله و عبره و تصاریفه و عندی علم ما یحتاج الیه امته من بعده و عندی علم البلیا و المنایا و الوصایا و الانساب و فصل الخطاب» پس سؤال نما عما یكون الی یوم القیمة و عما کان علی عهد عیسی و از هر وصی و از هر فرقه و از هر آیه که نازل شد و از توریة و انجیل و فرقان عظیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کتمان نفرمود از من علم هر شیئی را و در نزد من است علم آنچه جمیع امم سابقه محتاج باو هستند و پیغمبر ما خاتم النبیین است که نبوت باو ختم شد و آن مکتوبست در توریة و انجیل و زبور و صحف اولی که صحف حضرت ابراهیم علیه السلام است و بنحوی بیان فرمود طریقه و سنن شریعت محمدیه و شرایع سابقه را که جاثلیق مات و مبهوت گشته ملاحظه نمود که انهار علوم و حکمت از اطراف و جوانب آنسرور جاری شد ملتفت شد بسوی قوم خود و گفت «هذا و الله هو الناطق بالعلم و القدرة و نور الهدایة و حجج الاوصیاء من الانبیاء علی قومهم» و امیدواریم که باو هدایت یابیم و بعد از آن عرضکرد ایها العالم الحکیم مسائل مرا جواب عطا فرما حضرت امیر از او التزام گرفت که اگر جواب مسائل او را بفرماید داخل در دین اسلام شود جاثلیق قبول نمود پس شروع کرد در سؤال

نمودن از غوامض علوم و مشکلات مسائل و آنحضرت جواب آنها را باحسن الطرق و الدلائل و و الشواهد بیان فرمودند تا آنکه جاثلیق عرض کرد صدقت ایها الوصی العلیم الحکیم و الرفیق الهادی اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا و انک وصیه و صدیقه و دلیلہ و موضع سره و امینہ علی اهل بیتہ و ولی المؤمنین من بعده» و بعد از آن ملتفت شد بسوی مهاجرین و انصار و گفت ای گروه جفاکردار خطا کردید سنه پیغمبر خود را و متابعت نمائید این عالم حکیم و وصی پیغمبر خود را و چه عذر از برای شما خواهد بود بعد از اقامه حجت بر شما و چه قدر قلوب شما را قساوت گرفته و حسد و بخل و کینه در شما ظاهر است پس جاثلیق با جماعت علماء نصاری که با او بودند بشرف اسلام و ایمان داخل شدند و گفتند که ما برمی گردیم بسوی ملک روم و آنچه مشاهده نمودیم باو اخبار می نمائیم و مهاجرین و انصار فرحناک شدند و ذلت از ایشان مندفع شد گفتند جزاک الله یا ابا الحسن فی مقامک بحق نبیک عمر رو کرد بجانب جاثلیق و گفت «الحمد لله الذی هدانا لهذا و من معک الی الحق» و واجبست بر تو که اعتقاد نمائی که علم پیغمبر ما در نزد اهل بیت اوست و لکن امر امت با خلیفه پیغمبر است که این شیخ جلیل است که اول با او مکالمه نمودی و در نزد ملک روم صحبت بدار که رضای امت پیغمبر بر آن شیخ شد و او را دعوت نما باطاعت ابی بکر جاثلیق در جواب او گفت دانستم چه گفتی و من بر یقین خود باقی هستم پس مردم متفرق شدند بعد از آن عمر بمهاجرین و انصار قدغن بلیغ نمود که این واقعه را در میان خود مذاکره نمائید و بکسی اخبار نمائید و توعید و تهدید بعقوبت نمود کسیرا که متذکر اینواقعه شود در ملاء ناس و گفت میترسم که مردم مرا ملامت نمایند که مرد مسلمی را کشته است و الا امر می نمودم که کردن این شیخ نصاری را بزنند زیرا که من گمان دارم که اینها شیاطین روی زمین باشند که مقصود ایشان فساد بود بالجمله مردم متفرق شدند و جاثلیق با قوم او قصد رحیل نمودند و در زمان مراجعت بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام مشرف شدند که سلام بآنحضرت بنمایند و استیذان نمودند حضرت بیرون خانه تشریف آوردند و با ایشان نشستند جاثلیق عرض کرد که یا وصی محمد و ابا ذریته نمی بینم امرا مگر هلاک شده چنانکه هلاک شدند امم سابقه از بنی اسرائیل از قوم موسی که ترک نمودند هرون را و بر گوساله سامری معتکف شدند و ما در کتب انبیاء سلف یافتیم که هر پیغمبر را که خداوند مبعوث فرمود از برای او اعدائی است از شیاطین انس و جن که امت او را هلاک کردند و تخلف از امر وصی او نمودند و با او مدافعه نمودند و دعوی باطل کردند و خداوند ما را هدایت فرموده است و بما شناسانیده است هلاکت این قوم را پس طریقه دین را که بر نهج او هستی از برای ما بیان فرما و نحن اولیائک و علی طاعتک اگر امر می

فرمائی در خدمت تو اقامه نمائیم و تو را یاری کنیم بر دشمنان تو و اگر امر فرمائی بمراجعت برگردیم و می بینیم تو را که صابری بر آنچه اینقوم مرتکب شده اند از غضب حق تو و چنین بوده است شیم و طریقه اوصیای پیغمبران سلف بعد از نبی هر زمانی و آیا از برای اینمطلب عهدهی از جانب رسولخدا هست که بآن مأموری حضرت فرمودند «نعم و الله ان عندی لعهد من رسول الله و انا منه بمنزلة هرون من موسى» و شروع فرمودند بذکر عهود پیغمبر و آنکه قوم منافقین چه خواهند نمود بآن سرور و طریق تکلیف جاثلیق و اصحاب او را بیان فرمود و مبالغه بسیار نمودند در تقیه نمودن با قوم نصاری که اهل ملت جاثلیق بودند که مبادا درصدد قتل ایشان برآیند و از برای ملک روم ناصح باشند بقدریکه میسر است و اخبار فرمود ایشانرا بوقایع آتیه از بلایا و فتن و بعد از آن حضرت شروع نمود بگریستن و آنقوم همه با آن سرور گریه کردند و عرضکردند که ما شهادت میدهیم از برای تو بوصیت و امامت و اخوة و در نزد ماست صفت و صورت تو و صورت دو ولد تو حسن و حسین و صورت فاطمه سلام الله علیها سیده نساء عالمین بعد از مریم الکبری البتول و این امور در نزد ما محفوظ و محقق است و ما برمی گردیم بسوی ملک روم و اخبار مینمائیم او را بنور هدایت و برهان و کرامت و صبر ترا بر آنچه نازلشد بر تو و ما منتظر دولت تو خواهیم بود و السلام عليك و رحمة الله برکاته الحق حدیث شریف آثار صدق و هدایت از او ظاهر و لایح است از برای مؤمنین و در روایت وارد شده که شخص یهودی داخل مسجد شد و گفت «این وصی رسول الله» پس قوم اشاره کردند بسوی ابی بکر پس آن یهودی در مقال ابو بکر ایستاد و گفت سؤال می نمایم ترا از مسائلی که علم بآن ندارد مگر نبی یا وصی نبی ابو بکر گفت «سل عما بدا لك يهودي گفت خبر ده مرا عما ليس لله و عما ليس عند الله ابو بکر گفت هذه مسائل الزنادقة» یعنی این سؤال تو سؤال زندیقی است که کافر بالله باشد مردم قصد کردند که آنیهودی را بقتل آورند ابن عباس ممانعت نمود و گفت بانصاف با این سائل حرکت نمی کنید اگر در نزد شما جواب او هست بگوئید و الا ببرید او را بنزد کسی که جواب او را بگوید زیرا که من شنیدم از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که می فرمود از برای ابی طالب علیه السلام که «اللهم ان اهد قلبه و ثبت لسانه» ابو بکر با جماعت مهاجرین و انصار آن یهودی را برداشته بخدمت حضرت امیر آمدند ابو بکر عرضکرد «يا ابا الحسن ان هذا اليهودي سئلتني عن مسائل الزنادقة» حضرت امیر فرمودند چه میگوئی ای یهودی «قال اني اسئلك من اشياء لا يعلمها الا نبی او وصی نبی فقال سل ايها اليهودي پس آن یهودی اعاده داد آنچه را از ابی بکر سؤال نموده بود حضرت امیر فرمودند «اما قولك عما ليس لله فليس لله شريك و اما قولك عما ليس عند الله فليس عند الله ظلما للعباد فقال اليهودي اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا صلی الله علیه و آله و سلم رسول الله و انك وصيه» پس ابو بکر با قوم برخاسته و سر مبارك حضرترا بوسیدند و عرض

کردند یا مفرج الکروب بالجمله موارد وقوع حاجت بسوی امام و خلیفه در علوم نازله بر نبی و کشف مشکلات از برای خواص و عوام از هر امت بسیار نقل شده است در کتب و دفاتر و در آنچه ذکر شد غنا و کفایت است در رفع اوهام و تتمیم مرام ولد الحمد علی ما هدینا

المقدمة الحاديعشر در بیان آنکه از شرایط امامت و خلافت آنکه آن امام و خلیفه باید هاشمی نسب و از ذوی القربی و اهل بیت رسول خدا باشد

اشاره

نه از اجانب و اغیار و بعید النسب از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و حاصل اینمقدمه آنکه خلافت در میان علماء امامیه و علماء عامه بعد از اتفاق ایشان که باید امام و خلیفه از قریش باشد چه آنکه قرشی بودن امام و خلیفه از مسلمات طرفین است در اینکه آیا شرط است که آن امام و خلیفه هاشمی و ذوی القربی و اهل بیت رسول خدا باشد که این منصب مخصوص بایشان است و اغیار و بعید النسب را در آن حظی و نصیبی نخواهد بود و یا آنکه منصب امامت و خلافت اختصاص بذوی القربی از اهل بیت او ندارد بلکه آنچه شرطست همان قرشی بودن است و لهذا اجانب و اغیار و بعید النسب هم قابل امامت و خلافت خواهند بود چنانکه خلفاء ثلثه ابو بکر و عمر و عثمان بعید النسب بودند و از عدی و تیم و بنی امیه و در نسب قرشی بودن که نضر بن کنانه است که یکی از اجداد بعیده پیغمبر است شریک بودند بمعنی آنکه از اولاد و احفاد مالک ابن النضر که او را قریش بن کنانه گویند شعب بسیاری منشعب شده است که ابو بکر و عمر در ظهر هشتم یا نهم با یکی از اجداد رسول خدا شریک بودند چه آنکه سید انبیا نسب شریف و اسم مبارک او محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب بن هاشم ابن عبد مناف ابن قصی ابن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر که مسمی بقریش بن کنانه است و از کعب که پشت هشتم است اولاد چندی منشعب شد از مره و عدی و تیم و سایر آباء و اجداد طایفه قریش است که قرابت و انتساب ایشان به پیغمبر نظیر انتساب و قرابت اکثر مردم است بیکدیگر بلکه از قبیل قرابت مردم است با یکدیگر بحضرت آدم علیه السلام بالجمله دلیل علماء عامه بر عدم اختصاص بذوی القربی از اهل بیت حدیث و روایتی است که ابو بکر و عمر نقل نمودند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قال ابو بکر سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم «انا اهل بیت اصطفانا الله و اکرمنا و اختار لنا الاخرة على الدنيا و ان الله لم یکن لیجمع لنا اهل البیت النبوة و الخلافة» چنانکه در روایت سلیم بن قیس از عیاش نقل نموده است که محاجه و مخاصمه حضرت امیر با ابو بکر در مسجد بعد از آنکه آنسرور الزامات شافیه نمود بر ابو بکر در جواب آن بزرگوار همین حدیث را نقل نمود و از عمر و ابو عبیده جراح تصدیق خواسته او را تصدیق نمودند و همچنین در الزامات بریده اسلمی بر ابو بکر و عمر در وقتیکه بایشان گفته بود که آیا شما نبودید آنکسانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امر فرمود بروید و بر علی بن ابیطالب سلام کنید بامیر

المؤمنين و شما سئوال نمودید از آنحضرت که آیا بامر خدا و رسول او خواهد بود فرمود بلی بامر خدا و رسول اوست ابو بکر گفت بلی چنین بود از قبل و لکن الامر یحدث بعد الامر و رسولخدا بعد از این فرمود «لا یجتمع لاهلیتی الخلافة و النبوة» و در حدیث دیگر است که رسولخدا فرمود نحن معاشر الانبیاء لا نورث و در حدیث دیگر فرمود ذمة المسلمین واحدة و اما جواب در این اخبار و جوهری است که کاشف از بطلان و جهل این اخبار است وجه اول آنکه این اخبار از مفتریات و مجعولات عامه است بلکه از اجزاء صحیفه ملعونه است که این فقرات و مضمون در آن درج شده است که همه آن از مجعولات اصحاب سقیفه و سایر منافقین از اتباع ایشانست چنانکه مفصلا در مقدمات سابقه بیان شد بما لا مزید علیه وجه دویم آنکه ظاهر این فقرات بر فرض تسلیم بآنکه خلافت و نبوت در یک خانواده و در بیت واحد جمع نمیشود و این علاوه از آنکه خلاف مدعای خصم است چه آنکه مدعای خصم عدم اختصاص منصب امامت و خلافتست باهلیت رسولخدا و آنکه اهل بیت با سایر قریش مساوی اند و مقتضی این روایات اختصاص خلافت بغير ذوی القربی است من اهل بیت رسول الله آنکه این منافی با ضرورة دین اسلام است و متفق علیه بین شیعه و سنی میباشد که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خلیفه پیغمبر میباشد غایة الامر علماء عامه قائل باشند بر اینکه آنسرور خلیفه چهارم است نه اول و اما اینکه آنسرور هیچ خلیفه نباید باشد خلاف ضرورت دین است و انکار آن مثل انکار سایر ضروریات دین از صلوة و صوم و حج و جهاد است و آن موجب کفر و خروج از ملت اسلام است و این جوابی است که نیت رک قلوب منافقین را قطع مینماید و برهان ساطع است بر جعل و وضع و کذب و این چند خبر مجعول و کاشف است از بطلان خلافت خلفائیکه متمسک شدند باین جعلیات مفتریه بر رسولخدا از برای غصب خلافت که حق طلق حضرت امیر علیه السلام بود وجه سیم آنکه حدیث نحن معاشر الانبیاء لا نورث مناقض و معارض با نصوص صریحه قرآنست در باب زکریا من قوله تعالی فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرْثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ در باب حضرت داود و سلیمان و حضرت ابراهیم و ذریه او چنانکه استدعاء امت و خلافت نمود از برای خود و ذریه خود و خداوند هم بایشان عطا فرمود من قوله تعالی وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ درین امور خداوند عالم توریث انبیاء را ذکر فرموده و جمع نمود از برای ایشان در بیت واحد و خانواده واحده نبوت و خلافت را چنانکه توضیح آن در استدلال مختار بر مدعا خواهد تقرر و ثبوت یافت وجه چهارم آنکه ظاهر حدیث اخیر که لا یجتمع لاهل بیتهی الخلافة و النبوة غیر مرتبط بمدعاء خصم است و ابداء بهیچ نحوی از انحاء دلالت و افاده مطلب خصم را نمینماید چه آنکه معنی حدیث چنین خواهد بود که

اهل بیت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم نبی و امام نخواهند بود و این حق است چه آنکه این دو منصب در ایشان مجتمع نمیشود و بر سبیل اجتماع نبی و امام نخواهند بود زیرا که نبوت ختم شد بحضرت سید رسل و بعد از آن سرور نبی و پیغمبری نخواهد بود لقوله سبحانه و تعالی و لكن رسول الله و خاتم النبیین و رسولخدا فرمود یا علی «انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی» و این مطلب افاده نخواهد نمود که امامت و خلافت باید اختصاص باهل بیت نداشته باشد و آنکه حال ایشان با سایر مردمان علی السوا باشد وجه پنجم آنکه حدیث اول من قول ابی بکر نقلا- عن رسول الله که من از پیغمبر شنیدم که فرمود «ان الله لم یکن لیجمع لنا اهل البیت النبوة و الخلافة غلط او واضح و لایح است زیرا که لازمه این خبر بر فرض محال که فرض صدق آن شود آنکه پیغمبر هم منصب امامت را نداشته باشد که حال او مثل حال حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام با بعضی از ذریات او نباشد که خداوند بایشان اعطاء منصب نبوت و امامت هر دو نمود بنص آیه شریفه وَ اِذِ ابْتَلَىٰ اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي بلكه حال او مثل حال بعضی از انبیاء باشد که همان رسول فقط بودند لا غیر و این خلاف نص قرآن و مخالف اجماع تمام مسلمین است و لازم خواهد آمد که حضرت خلیل با بعضی از ذریه او که صاحب منصبین و ریاستین بودند افضل از رسول خدا باشند و این باطل است بضرورت دین اسلام که حضرت سید رسل افضل از همه انبیاء مرسلین است و چون محقق شد بطلان خرافات عامه و آنکه اثر جعل و افراء از روی عقل و برهان و آیات و اجماع و ضرورت دین اسلام از این اخبار ظاهر است فنقول و بالله المستعان و بولیه عجل الله فرجه الاعتصام آنکه از جمله شرایط امامت و خلافت آنکه آن امام خلیفه باید از ذوی القربی و اهل بیت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم باشد و آن ثابت است بادلّه و براهین کثیره

دلیل اول آنکه عادة الله بر این جاری شد که خلیفه و جانشین هر پیغمبری را از اهل او قرار میداد

چون شیث پسر آدم را خلیفه آدم قرار داد و حضرت نوح خلف صالح خود سام را خلیفه خود قرار داد و هکذا تا آخر رسل و در قرآن بآن خبر داد در حکایت حضرت ابرهیم من قوله تعالی اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي الخ که خلافت و امامت را استدعا نمود از برای ذریه خود و خداوند هم اجابت فرمود از او اسحق و اسمعیل متولد شد که ایشانرا ائمه قرار داد و در قرآن اشاره بآن فرمود بقوله وَ هَبْنَا لَهُ اِسْمَٰ حَاقٍ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كَلَّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَاهُمْ اُمَّةً يَهْدُونَ بِاَمْرِنَا وَ از اسحق حضرت یعقوب متولد شد و او را خلیفه خود قرار داد و هکذا سایر انبیاء یدا بید و حضرت داود سلیمان را وصی و خلیفه خود قرار داد و حضرت زکریا یحیی و موسی بن عمران برادر خود هرون را خلیفه قرار داد چنانکه حقتعالی اخبار بآن فرموده

من قوله تعالى وَ قَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلُفْنِي فِي قَوْمِي وَقوله تعالى وَ اجْعَلْ لِي وَزِيراً مِنْ أَهْلِي هَارُونَ أَخِي أَشَدُّ بِهِ أَزْرِي بالجمله عادة الله و سنن انبياء سلف بر این جاریشد که اگر از اهل خودشان خلیفه صالحی داشتند امر وصایت و خلافت را باو واگذار مینمودند و آنچه در امم سالفه و انبیاء سابقه واقع شد باید مثل آن در شرع اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم واقع شود لقوله تعالی یُریدُ اللهُ لیبینَ لَکُم وَ یَهْدیکُم سُنَّ الذِّینَ مِنْ قَبْلِکُمْ وَ قَالَ تعالی لَتَرْکَبَنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ ای لتتبعن سنن من کان قبلکم من الاولین و احوالهم صرح بهذا جمع من المفسرین کما فی ضیاء العالمین و در مجمع البیان از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود «و المعنی انه یکون فیکم ما کان فیهم و یجری علیکم ما جری علیهم حذو القذہ بالقذہ و قال سبحانه و تعالی سُنَّةَ اللهِ الَّتِی قَدْ حَلَّتْ مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللهِ تَبْدِیلاً وَ قَالَ تعالی سُنَّةَ اللهِ فِي الذِّینِ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ كَانَ أَمْرُ اللهِ قَدَرًا مَقْدُوراً و در اخبار متواتره مسلمه بین طرفین آنکه آنچه در طریقه انبیاء سلف و امم سابقه حقتعالی جاری فرموده در شریعت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم جاری خواهد بود حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة شبرا بشر و ذراعا بذراع و مضمون این روایات در صحیح بخاری بسند خود از ابو سعید خدری نقل نموده است که ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لتتبعن سنن من قبلکم شبرا بشبر و ذراعا بذراع و هم چنین حمیدی در جمع بین الصحیحین و سیوطی در جامع الکبیر و الصغیر و ترمذی از ابن عمر نقل کرده است که ان النبی قال لیأتین علی امتی ما اتی علی بنی اسرائیل حذو النعل بالنعل و ابن الاثیر در کتاب جامع الاصول و حاکم ابو القاسم در کتاب مستدرک و طبرانی در کتاب کبیر و احمد بن حنبل در مسند خود عن سهل بن سعد عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال و الذی نفسی بیده لترکبن سنن الذین قبلکم حذو النعل و دمیری در کتاب حیوة الحیوان و حافظ ابو القاسم اسماعیل بن محمد بن الفضل در کتاب حجة و نور الدین علی بن ابی بکر در مجمع الزوائد بهفت سند و خطیب العمری در کتاب مشکوة المصابیح و زمخشری در تفسیر خود این روایت را نقل نموده اند و اینخبر از احادیث معتبره معروفه بین عامه و خاصه است و حاصل کلام آنکه ثابت است بآیات و اخبار مذکوره بآنکه عادت الله بر این جاری شد در شرایع انبیاء سلف که اوصیاء انبیاء از اهل بیت و ذوی القربی مقدم بر سایر مردمان می باشند در امامت و خلافت و آنکه آنچه در انبیاء سلف و شرایع جاری بود از سنن الله و سنن انبیاء در این امت هم جاری خواهد بود و هو المطلوب

دلیل دویم آنکه بناء عقلا كافة و اتفاق ایشان است بر تقدیم اهلیت و ذوی القربی از خود

که قابل و صالح و رشید باشند بر سایر ناس و تفویض امور خود را وکول و واگذار باهل صالح خود می نمایند بلکه تقدیم غیر را بر او خارج از طریقه عقول می دانند بلی میشود که بجهة بعضی از اغراض فاسده و

دعاوی شهبواتیه تقدیم غیر را بر خلف صالح از اهلیت و اقارب خود بنمایند و لکن آن خارج از طریقه عقول و بناء عقلاست و انبیا و رسل سادات عقلا و رؤساء از ذوی العقولند و البته برخلاف طریقه عقلا که خلاف طریقه عقلست معمول نمی دارند و هو المطلوب

دلیل سیم آنکه امامت و خلافت اهلیت و ذوی القربی از هر پیغمبری اقرب بسوی طاعت مکلفین است یا خلافت و امامت اجانب و اباعد از هر پیغمبر

و خلافت ذوی القربی اظهر در لطف است که اصل بعثت انبیا مبني بر وجوب لطف من الله تعالی است و بحسب عرف و عادت همچین است که طباع نوع مکلفین امیل بسوی طاعت خانواده پیغمبر است از غیر آن و معرفت و طاعت و ارشاد و اهتدا بسوی دین خدا بایشان بهتر حاصل میشود بالنسبه بنوع مکلفین از دیگران و حقسبحانه و تعالی از روی قاعده لطف و وجوب اصلح تقویت نخواهد فرمود مصالح و حکمی را که ساری و جاری در حق نوع مکلفین و اخلال بان و قرار ندادن خلافت را در اهلیت و ذوی القربی از انبیا و رسل مستلزم اخلال بلطف واجب و اخلال بوجوب اصلح علی الله سبحانه و تعالی است و آن برخلاف حکمت و صوابست فتعین ان یكون الخلیفة و الامام هو الاصلح من اهل البيت و ذوی القربی من کل النبی و الرسل الکرام و هو المطلوب بلی میشود که جمله از منافقین بر طباع ایشان ناگوار آید متابعت اهلیت و ذوی القربی از پیغمبران بلکه آخر معادات و دشمنی نمایند با سادات و موالی انام الا آنکه کلام در بیان آنچه مقتضی حکمت و صلاحست از برای نوع مکلفین از بنی نوع انسان و هولاء المردة من شیاطین الانس حالهم کحال شیاطین الجن و مردتهم من اهل الشقاق و النفاست که معانده نمودند با خود انبیا و رسل لقله تعالی وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَاطِئِينَ الْاِنْسِ وَ الْجِنِّ وَ نفاق ایشان موجب قدح در حق انبیا و خلفاء ایشان نخواهد بود و هذا واضح لا ستره فيه لمن ادنی له البصیره و الحجی

دلیل چهارم آنکه انبیا و رسل عند الله سبحانه و تعالی در محل رفیع از عزت و قرب و زلفی میباشند

که فوق آن متصور نخواهد بود و نعمت امامت و خلافت فوق نعم الهی است بالنسبه بسوی خاصان و مقربان درگاه الهی و انزال نعمت امامت در بیوت انبیا و اهلیت ایشان فوق همه نعمت و عزت و کمال است و ادخل است در سرور قلوب مبارکه ایشان چه آنکه مرتبه جلیله امامت دارای علم و عمل و عصمة و هدایت و ریاست حقه الهیه خواهد بود و خروج اینمرتبه از خانواده و اهلیت انبیا و رسل موجب انکسار قلوب منوره ایشان خواهد بود و مستلزم عدم رعایت و جانب داری سلطان حق ایشان خواهد بود بلکه شبیه بعزل از منصب ولایت الهیه خواهد بود و از محالات در عقولست که حقتعالی منع نماید اینموهبت کبری و عطیه عظمی را از کسانی که بعضی از ایشان راضی خود قرار داده و بعضی را نجی الله خوانده و بعضی را خلیل خود اخذ نموده و بعضی را

کلیم خود و بعضی را حبیب خود پس بضرورت و بداهت در عقول آنکه خلافت و امامت باید مخصوص باشد باهلیت و ذوی القربی از انبیا و رسل و هو المطلوب

دلیل پنجم آیه شریفه اِنِّي ج
اَل وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي
اَعْلَمَكَ لِلنَّاسِ اِه
اماً

و حضرت حق سبحانه و تعالی مستجاب فرمود دعوت حضرت ابرهیم علیه السلام را و خلافت و امامت را در صلب ازکیا و اصفیاء از ذریه او قرار داد و هر پیغمبر بعد از او که آمده باشد باید امامت و خلافت از اهلیت و ذوی القربی او باشد بمقتضی دعوت حضرت ابرهیم خلیل و اجابت حضرت حق سبحانه و تعالی و هو المطلوب

دلیل ششم قوله تعالی وَ اُولُوا الْأَرْحَامِ
بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ
ابِ اللَّهِ
ام بَعْضُهُمْ أَوْلَى

و من المعلوم آنکه اولو الارحام از انبیا و رسل هم اولی ببعض دیگر باشند و علم و تقوی و خلافت و اصطفا هم باید بوراثت بایشان منتقل شود نه باجانب و اباعد از ایشان و هو المطلوب

دلیل هفتم قوله تعالی اِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ
ابْرَاهِيْمَ وَ آلَ عِمْرَانَ
اَلْمِيْنَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهُمْ
اَمِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيْعٌ عَلِيْمٌ
اَن عَلِيٌّ
آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ

چه آیه صریح است بر این که حقتعالی اصطفا فرمود و برگزید اولو العزم از رسل و اهلیت ایشانرا بر همه خلق و ذریه از اهلیت و خانواده ایشانرا طبقه بعد طبقه بعضی را فوق بعض قرار داد و اگر خلافت تعلق گیرد بغير اهلیت و خانواده و ذریه ایشان که بعض آن فوق بعضند هرآینه اینمناقض با صریح قرآنست

دلیل هشتم اخبار بسیاری که وارد شده است از طرق عامه و خاصه

که از مسلمات بین طرفین است من قول النبی صلی الله علیه و آله و سلّم انی تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتی و قوله صلی الله علیه و آله و سلّم مثل اهل بیتی كمثل سفينة نوح و قوله صلی الله علیه و آله و سلّم ان الائمة الاثني عشر كعدد نقباء بني اسرائيل و امثال آن از اخبار که هر يك از آن در مقام استدلال در محل خود ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی و هر يك دلالت تامه و واضحه دارند که خلفا رسولخدا از اهلیت و ذوی القربی اویند که ایشان حبل الله الممدود و سفینه النجاة و باب حطة الله و صراط مستقیم و ائمه دینند و محمد ابن ابرهیم حموینی که از اعظم علماء عامه است بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که نعلش نام یهودی و ابی عماره بخدمت سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلّم مشرفشدند نعلش مسائل چندی از آنحضرت سؤال نموده جواب شنید بعد از آن عرض کرد که خبر ده مرا از وصی خود که کیست زیرا که نیست پیغمبری مگر آنکه او را وصی هست و پیغمبر ما موسی یوشع بن نون را وصی خود گردانید رسولخدا فرمودند بلی وصی و خلیفه من بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او دو فرزندم حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از صلب حسین که همه امامان نیکوکردارند نعلش عرض کرد که نامهای ایشانرا برای من بیان فرما حضرت فرمودند چون حسین از دنیا بگذرد فرزند او علی امامست و بعد از او محمد و بعد از او فرزندش جعفر و بعد از او فرزندش موسی و بعد از او

فرزندش علی و بعد از او فرزندش محمد و بعد از او فرزندش علی و بعد از او فرزندش حسن و بعد از او فرزندش حجة ابن الحسن امام عصر است و ایندوازده نفر امامان بعدد نقباء بنی اسرائیل است بعد از آن نشعل گفت اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و اشهد انهم الاوصياء بعدك و آنچه را که بمن خبر دادی همه را در کتب انبیاء دیده ام و در وصیتهای موسی بن عمران که بما کرده بود خوانده ام بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بای عماره که اسباط را میشناسی عرض کرد بلی ایشان دوازده نفر بودند پس آنحضرت فرمود واقع خواهد شد در میان امت من آنچه در بنی اسرائیل واقع شده است حدو النعل بالنعل و القذة بالقذة یعنی مانند یکتای کفش که باندازه تایی دیگر است و مانند پر تیرکمان که باندازه پر دیگر است بعد از آن نعشل برخاست و بر سر پا ایستاد و مدح نمود آنحضرت را شعر

صلی الاله ذو العلی

و هو الامام المنتظر

بالجملة اخبار در این باب در خصوص ائمه دین از ذریه طاهره رسول مبین در محل خود در مقام استدلال بر امامت ائمه اثنی عشر خواهد ذکر شد انشاء الله تعالی و آنچه محل کلامست در مقام همان اثبات کلی مطلب است در اینمقدمه ممهده که از شرط امامت و خلافت آنکه آن امام و خلیفه باید از اهل بیت و ذوی القربی صالح از انبیا و رسل باشد و قد اوضحنا لك بما برهنا علیه من الادلة اللامعه و البراهین الساطعة علی ما هداانا الله فتبصر

المقدمة الثانی عشر در جوامع صفات امام و خلیفه

اشاره

و آن امور و شروط چندی است که لابد است از آنکه امام و خلیفه جامع و حاوی آن باشد و الا بحسب قواعد عقل و نقل لایق و سزاوار نخواهد بود از برای خلافت و امامت

شرط اول آنکه باید آن امام و خلیفه نسب شریفش مطهر از رجس و دنس از عهر آباء و بطن امهات و خالی از شبهه باشد

چه آنکه ولد الزنا و غیر مطهر از دنائت آباء و امهات فطرت او از همه پستر و لئیم تر خواهد بود و بسا میشود که موفق بایمان و اسلام نشود فضلا از آنکه امام و خلیفه باشد که نیابة من الله و رسول است و عادة وجود همچو نسب لئیم منشأ فساد و مهتک در اعراض و نوامیس مسلمانان و خون ریز اهل زمان خود خواهد بود و البته همچو کسی قابلیت امامت عظمی و خلافت کبری نخواهد داشت

شرط دویم آنکه باید آباء و امهات آن امام و خلیفه همیشه مسلم و خداپرست و پیروی کننده دین خدا باشد

اگرچه متدین بشرایع انبیاء سلف باشد قبل از ظهور مذهب اسلام و از عبدة الاصنام و کافر بالله و مشرک و بت پرست نباشد چه آنکه امام نور الهی

است و طینت مطهره او از نور پروردگار خلق شده است البته در اصلاّب نجسه کفار و مشرکین آن نور قرار نخواهد گرفت

شرط سیم آنکه باید امام نام الخلقه باشد

و نقص در اصل خلقت او نباشد مثل کور مادرزاد و یا ممسوح البصر و یا فاقد الاعضاء بسبب اصل خلقت نباشد

شرط چهارم آنکه منزّه و مبرا باشد از خوره و پیسی و درشت خوئی و بدخلقی از رذایل صفات و دنائت حالات

چون بخل و کینه و حسد و ضعف عقل و امثال اینها دلیل بر این دو شرط آنکه این امور موجب تنفر طباع نوع مکلفین است و همچو کسی را بندگان خدا راغب در اطاعت و انقیاد او نخواهند شد و کاملین در خلقت و صفات نفس را امر فرمودن بطاعت و انقیاد ناقصین برخلاف طریقه عقل و حکمت است بلکه ترجیح مرجوح بر راجح که آن باطل است جدا

شرط پنجم آنکه علامت امام در تولد او آنکه پاکیزه و ناف بریده و ختنه کرده متولد شود و چون متولد شد صدا بشهادتین بلند نماید

و احتلام از برای او نباشد و زواید جسم او که از مشگ خوشبوتر است زمین موکل بفرو بردن آن باشد

شرط ششم آنکه از علامت امام آنستکه خواب و بیداری او یکسان باشد

و از پشت سر ببیند چنانکه از پیش رو می بیند و اثبات این بحسب شرع است نه عقل و اخبار کثیره در اعتبار این امور از طرق معتبره وارد است که در کتب اخبار مسطور است

شرط هفتم آنکه زره پیغمبر و اسلحه آنسرور بر قامت امام موزون شود

و غیر او هرکه بپوشد يك شبر از قامتش زیاده خواهد بود و اسلحه آن سید امم بر قامت بی اندام غیر امام وفق نخواهد داد و ثبوت این شرط هم بشرعست نه بعقل

شرط هشتم آنکه آن امام و خلیفه باید معصوم و مطهر از همه خطاها و زلل باشد من اول عمره الی آخر عمره

و ثبوت این شرط در مقدمات سابقه محقق شد بما لا مزید علیه من العقل و النقل فلیرجع

شرط نهم آنکه آن امام و خلیفه باید صاحب معجزات و آیات باهرات باشد

و ثبوت این شرط هم بحسب عقل و نقل در مقدمات سابقه سمت تحریر یافت

شرط دهم آنکه عالم باشد بهر چه در امامت محتاج بآنست از علوم دینی و دنیوی

مثل احکام شرعیه و سیاسات مدنیّه و آداب حسنه و دفع دشمنان دین بعلوم ظاهره و باطنه و دفع شبهات عامه خلایق و باید عالم باشد بجمیع شرایع و سنن انبیاء سلف بلکه آنچه متحقق در نزد علماء امامیه ثابت است باخبار متواتره آنستکه در نزد امام علم اولین و آخرین است و اسامی شیعیان و دشمنان در نزد اوست و جفر احمر و صحیفه حضرت فاطمه سلام الله علیها که جبرئیل علیه السلام بعد از وفات رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بر آن معصومه قرائت کرد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بدست مبارک کتابت فرمود و آنکه هرچه پرسند جواب بگوید و اگر نپرسند ابتدا بسخن نماید و خبر دهد مردم را بامور آتیه و عالم بجمیع لغات و السنه باشد و هرکس را بلسان او جواب دهد و زبان مرغانرا بداند و کلام هیچ مخلوقی بر او مخفی نباشد و در

ص: 237

نزد امام صندوقی است که در اوست علوم جمیع انبیاء و اوصیاء که آنرا جفر ایض گویند و ولی بر همه خلق است و توجه و استعانت تمام خلق باوست و توسل همه ممکنات بنور وجود مقدس اوست و عرض حاجات همه خلایق باوست پس باید عالم باشد بجمیع ما یحتاج الیه جمیع موجودات و تحقق این شرط و ثبوت آن در حق امام و خلیفه بحسب عقل و شرع در مقدمات سابقه نیز بیان شد بما لا مزید علیه

شرط یازدهم آنکه امام و خلیفه باید اشجع از جمیع امت باشد

زیرا که دفع فتنه ها و برانداختن اهل باطل و غالب گردانیدن دین حق منوط باین شرطست زیرا که امام رئیس کل است و بفرار نمودن از مصاف اعدا ضرر عظیم بلکه بالمره اضمحلال دین مبین است و حال آنکه امام کسی است که باید باو حفظ شود حوزه مسلمین و بتحمل نمودن او در جهاد با اعدا احدی از لشگر او متحمل نخواهد شد دفع فتنه کفار و مشرکین را و در این صورت دین اسلام و اسلامیان مقهور و ذلیل خواهند شد و نیز اگر امام اشجع از همه خلق نباشد و در جهاد با اعدا فرار را برقرار اختیار کند هرآینه فاسق خواهد شد چه آنکه فرار از زحف در مقابل کفار یکی از معاصی کبیره است که توعید عذاب باو شده در قرآن مجید لقوله تعالی وَ مَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دَرَبَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّرًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَ مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَ بئس المصیرُ و من الواضحات آنکه فاسق قابل از برای امامت و خلافت نخواهد بود

شرط دوازدهم آنکه باید امامت و خلافت او عام باشد بر سر همه امت

بمعنی آنکه امامت در زمان خود و تصرف در امور و ولایت کلیه منحصر در او باشد و همه امت تابع و مطیع و منقاد او باشند و الا لازم خواهد آمد فساد درعیت و عدم انتظام امور امت و این مطلب نیز ثابت است بفعل و شرع بلکه باجماع و ضرورت که محتاج بذکر و بیان نخواهد بود

شرط سیزدهم آنکه باید قرب و منزلت آن امام عند الله و رسوله و اطاعت و انقیاد او امر حق سبحانه و تعالی و رسول از همه بیشتر باشد

زیرا که امام کسی است که سایر مردم باید باو اهتدا جویند و باو اقتدا نمایند در اقوال و افعال و حالات و او معلم دیگران و هادی اهل زمان است البته اجر و ثواب او بیشتر و قرب و منزلت او عند الله از دیگران زیادتر خواهد بود و اگر اطاعت و انقیاد او کمتر از دیگران باشد هرآینه مستحق ذم و لوم خداوندی خواهد شد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده أ تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ تَنْسَوْنَ أَنفُسَكُمْ

(شرط چهاردهم) آنکه آن امام باید معصوم و مطهر باشد

بلکه در جمیع محامد صفات از همه امت بهتر و بالاتر باشد بمعنی آنکه اعلم ناس و اتقی و ازهد و اسخی الخلق و اجودهم و ارفع و ارحم و احسن خلقا و اکظم غیظا و اعدل فی الرعیة و القاسم بالسویة و افضی و احکم و افعال او مبتنی بر حکمت و مصلحت باشد و رضا و غضب او بالله و لله باشد و هکذا در سایر صفات نفس افضل از همه امت و

رعیت باشد و الا بفقدان هر يك در محل خود مفسد بسیار و ضررهای عظیم و بیشمار در دین مبین وارد خواهد آمد چه آنکه در مقام عفو و رضا غضب نماید و یا در مقام جود بخل ورزد و یا آنکه فظ غلیظ القلب و درشت خو باشد و یا قاسم بالسویه نباشد البته اختلال عظیم واقع خواهد شد و نیز اگر امت با بعضی از ایشان اکمل از آن امام و خلیفه باشند البته لازم خواهد آمد ترجیح مرجوح بر راجح و تقدیم مفضول بر فاضل و آن باطل و عاطل است بحکم عقل

شرط پانزدهم آنکه موارث انبیاء جمیعا باید در نزد امام ودیعه باشد

چون صحف آدم و شیث و ادریس و ابرهیم و الواح موسی و آثار جمیع پیغمبران چون عصای موسی و پیراهن حضرت ابرهیم و یوسف و سنک موسی که دوازده چشمه از آن جاری شد و تابوت موسی و انگشتری سلیمان و بساط او و اسلحه رسولخدا و شمشیر ذو الفقار و البسه رسولخدا از عمامه و ردآء و نعلین و آنچه مخصوص بانبیاء است باید در نزد امام که صاحب شرع است موجود باشد و ثبوت این شرط بحسب ادله شرعیه است از اخبار قطعیه متواتره وارد در شرع

شرط شانزدهم آنکه باید امام مؤید من عند الله و مستجاب الدعوة باشد

حتی آنکه اگر بر سنگی دعا کند دو نصف شود و بدعای خود مرده را زنده کند و جمیع امراض مزمنه از کوری و پیسی و برص و غیره بدعای او شفا یابد

شرط هفدهم آنکه باید امام مؤید بروح القدس باشد که با او همیشه سخن بگوید

و روح القدس ملکی است که اعظم از جبرئیل و میکائیل است «کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و هو مع الائمة» و این امر مخصوص بمحمد و آل محمد است که با پیغمبران سلف و اوصیاء ایشان نبوده است و امام مسدد و مؤید بروح القدس است من اول عمره الی آخره و عن الصادق علیه السلام ان روح القدس خلق اعظم من جبرئیل و میکائیل و «کان مع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یسده و یرشده و هو مع الاوصیاء من بعده»

شرط هجدهم آنکه ملائکه و روح باید بر امام نازل شوند در ليله قدر و مقدرات امور خلاق را در آن سنه بر او عرض نمایند

و سوره اِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ شاهد بر این مدعاست چنانکه در محل خود مذکور خواهد شد و اعمال بندگان خدا در هر صبح و شام بر او عرضه میشود

شرط نوزدهم آنکه باید اسم اعظم پروردگار در نزد امام باشد

و در اخبار مستفیضه است که خدا را هفتادودو اسم اعظم است که هفتادویک اسم را مخصوص بمحمد و آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین فرمود که همه آنها در نزد امام است و انبیاء و رسل هر يك دارای بعضی از آنها بودند و از آنجمله يك اسم اعظم الهی در نزد آصف بن برخیا بود که بطرفه العین تحت ملکه سبا بلقیس را در نزد حضرت سلیمان علیه السلام حاضر نمود

شرط بیستم آنکه روح مقدس امام باید در هر شب جمعه بآسمان عروج داده شود تا بعرش الهی رسیده و هفت شوط طواف نماید

و در نزد قوآئم عرش نماز بجای آورد و علوم غیر متناهیہ از

ص: 239

جانب حق سبحانه و تعالی باو افاضه شود و این شرط در حق امام و خلیفه در نزد علماء امامیه رضوان الله علیهم ثابت است باخبار مستفیضه بلکه متواتره و در کتب اخبار هر یک مفصلاً و مشروحاً بعنوان مستقل مضبوط و مصون از شبهات امت و مقصود در مقام اشاره اجمالیه است بجوامع صفات امام و خلیفه و اشاره اجمالیه بطرق ثبوت و تقرر این صفات چنانکه در ضمن هر شرط فی الجملة بآن اشاره شد و آیات داله بر این شروط بسیار است چون قوله تعالی *أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ وَقَوْلُهُ تَعَالَىٰ أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا* و آل محمد از آل ابراهیمند که خداوند بایشان کتاب و حکمة و خلافت و امامت که ملک عظیم و سلطنت حقه الهیه است عطا فرمود که مردم بر ایشان حسد بردند و در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم *وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا* و آنچه بحضرت سید رسل عطا شده است همه آنها ودیعت بود در نزد حضرت امیر المومنین و ائمه ذریه طیبین و طاهرین او بوراثت واحدا بعد واحد و قد قال الله تعالی *إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا* و آنچه از حضرت ابرهیم است پیغمبر و آل او اولی بآن خواهند بود از سایر مردمان و قال الله تعالی *وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يُهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ الْمُرَادُ بِهِمْ آلُ مُحَمَّدٍ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَىٰ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَ لَكُمْ تَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ* و المراد به آل محمد علیهم السلام و قال الله تعالی *الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَ آتَوْا الزَّكَاةَ وَ أَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ* و هم آل محمد علیهم السلام و قوله تعالی *وَ كُلَّ شَيْءٍ ءِ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ* آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه امام و خلیفه دارای جمیع شروط مذکوره و زیاده از آن و آنچه متصور در عقول و فوق عقول است و اما اخبار داله بر شروط مذکوره بلکه زیاده از این شروط در حق حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین او بسیار است و در عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که فرمودند که از برای امام علاماتیستکه باید اعلم ناس و احکمهم و اتقیهم و احلمهم و اشجعهم و اسخاهم و اعبدهم و آنکه متولد شود ناف بریده و ختنه کرده و مطهر و میبندد از پشت سر خود آنچه را از پیش روی خود می بیند و محتلم نمیشود و چشم او در خواب و قلب مبارک او بیدار است و درع رسول خدا بر اندام مبارک امام مستوی خواهد بود و زواید او را زمین مأمور ببلع است و یکون اولی الناس من انفسهم و اشفق علیهم من آبائهم و امهاتهم و اشد الناس تواضعاً لله عز و جل و یکون دعائه مستجاباً لو دعا علی صخرة لانشقت بنصفین و در نزد امام است اسلحه رسول خدا و شمشیر او که ذو الفقار است و در نزد او صحیفه ایست که اسماء شیعیان در آن

ثبت است تا روز قیامت و صحیفه که اسماء اعداء در آنست الی یوم القیمة و در نزد امامست جامعه و آن صحیفه ایست که طول آن هفتاد ذرع است که در او ثبت است جمیع ما یحتاج الیه ابن آدم و در نزد امام است جفر اکبر و در نزد اوست مصحف فاطمه علیهما السلام و ابن بابویه از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است که امام داناترین مردم است در حکمت و علم بدقایق امور و پرهیزکارتر و سخی تر و شجاعتر از همه کس و عبادتش از همه بیشتر است و آنچه بمردم امر مینماید خود زیاده از دیگران عمل مینماید و آنچه مردم را نهی میفرماید بیش از دیگران اهتمام در ترک آن دارد و مستجاب الدعوه است و در نزد اوست اسلحه رسولخدا خصوصاً شمشیر ذو الفقار که از آسمان آمده است و در نزد امام است جفر کبیر و جفر صغیر و جامعه که باملاء رسولخدا حضرت امیر بخط مبارک نوشته است که در او مضبوط است هر حکمی که فرزند آدم بآن محتاج است و مصحف حضرت فاطمه علیها سلام که در آن نام های پادشاهان و احوال آنها و مثال آن در آن مضبوط است و در کتاب معانی الاخبار و امالی صدوق از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده اند که فرمودند امر امامت از تمام دین است و قدر و منزلت امامت از آن اجل و شأن آن اعظم و مکان آن اعلی تر و جانب آن وسیع تر و فرورفتن بکنه آن بعیدتر از آنست که مردم بعقول ناقصه خود بآن برسند و یا بآراء مختلفه خود آنرا ادراک کنند خدای تعالی امامت را مخصوص بابراهیم خلیل علیه السلام گردانید بعد از منصب نبوت و خلت که آن را مرتبه ثالثه که اشرف مراتب حضرت خلیل الرحمن علیه السلام است قرار داد و بآن فضل ابرهیم را مشرف و مخلع گرداند و بآن اشاره فرمود که «انی جاعلک للناس اماما» و حضرت ابراهیم بآن مسرور گردید و عرض کرد که و من ذریتی خداوند جواب فرمود که لا ینال عهده یدی الظالمین و امامت هر ظالمی باین آیه باطل شد و در پاکان و نیکان و برگزیدگان خدا قرار گرفت تا روز قیامت بعد از آن خدای تعالی گرامی داشت ابراهیم را باین که امامت را در برگزیدگان از ذریه او قرار دارد و فرمود وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ نَافِلَةً وَ كُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَ جَعَلْنَا لَهُمْ أُمَّةً یَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَیْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ وَ پیوسته امامت در ذریه حضرت ابرهیم در هر عصری بعد عصری تا آنکه خدای تعالی آنرا به پیغمبر خود عطا فرمود بآن اشاره کرده که إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ و این امر در حیوة رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم مخصوص بآنحضرت شد و بعد حضرت رسول آنعهد امامت را بامر حقتعالی در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داد و پس از آن در ذریه علی بن ابی طالب از اوصیاء حضرت رسول قرار گرفته

است الي يوم البعث و این امامت منزلة انبیا و میراث اوصیاء و خلافت از خدای تعالی و رسول او خواهد بود و مقام امیر المؤمنین و میراث حسن و حسین است و امامت زمام دین است و نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است و امامت اصل و بنیان عالی اسلام است و بآن تمام میشود نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و صدقات و امضاء حدود و احکام و حفظ ثغور مسلمین و حافظ حیطه اسلام است، امام محلل حلال خدا و محرم حرام و بردارنده حدود الهی و دورکننده دشمنان و منافقین از دین خدا و هدایت کننده خلائق است بسوی راه بحکمت و موعظت نیکو و حجة بالغه الهی، امام شمس مضمیئه است که نور او عالمرا روشن دارد و خود در افق سماء است که فهم و ادراک کسی باو نمیرسد و دیده بصیرت کسی کنه او را مشاهده نخواهد نمود، امام ماه شب چهارده است و چراغ روشن و نور ساطع و راه نماینده است در شبهای تار در اوساط بلدان و بیابانها و لجاج بحار، امام آب صاف زلال است برای تشنگان و دلیل گم گشتگان و دلیل و نجات دهنده هالکان، امام آتش روشن است در بالای تلهها و بلندیهها که از برای دور و نزدیک نمایان است، امام دلیل است در مهالك که هرکس از او مفارقت کند هالکست، امام ابر بارنده و باران ریزنده است، امام آفتاب انور و آسمان سایه گستر و چشمه پرآب جوشنده است، امام انیس دوستان و پدر مهربان و فریادرس بندگانست، امام امین و حجة الله علی العباد و خلیفة الله فی الارض است امام طاهر و مطهر و مبرا از عیوب و منزّه از ذنوبست و مخصوص بعلم و موصوف بحلم است و دین را نظام و مسلمین را مایه عزت و احترامست و منافقین را غضب دردناک و کفار را مایه هلاکت امام یگانه دهر است که احدی بمقام او نخواهد رسید و هیچ عالمی معادل او نیست و نظیری برای او یافت نمیشود و مخصوص بتمام فضل و ادبست و تعلم بلکه علم او موهبة من الله و علم لدنی است که از جانب خدای تعالی باو افاضه شده پس کیست که بکنه معرفت امام رسد یا اختیار امام او را ممکن شود هیئات عقلها همه در آن گمراه و پریشان و خردها همه حیران و سرگردان و دیده ها همه از مشاهده او عاجز و ناتوان و علماء عظام در ادراک ذاتش طفل دبستان و حکما در فهم صفاتش سرگشته و حیران خرد و دانش اهل خرد از رسیدن بکنهش نارسا و زبان خطبا از وصف جلالش لال خردمندان در مدح جمالش جهال و شعرا در تعریف صفات کمالش چون طایر بشکسته بال ادبا و بلغا در وصف شانی از شؤنش عاجز و ناتوان و فصحا در بیان فضلی از فضائلش با قصور توامان چگونه امام را توان ستود و بنعت کنهش زبان گشود یا چیزی از امر او را بفهم قاصر و ادراک ناقص توان آزمود یا کسی که بمقام او نشیند و بامر امامت قیام نماید پیدا نمود چگونه توان یافت و در کجا پیدا توان کرد و حال آنکه مقام او بالاتر از آنست که دست آرزومندی باو رسد

و شأش اعلا تر از آنستکه ستایش ستاینده او را سزد و که تواند که چنین کسیرا برگزیند و عقول که باینمراتب پی برد و چنین کسیرا در کجا یابد آیا گمان دارند که در غیر آل محمد یافت شود حاشا و کلا بخدا سوگند که از خود فریب خورده اند و بر نردبان صعب بالا رفته اند که پای ایشان بلغزد و سرنگون شوند میخواهند که برپا بدارند امام را بعقول ناقص خود دروغ گفتند و گمراه شدند و شیطان اعمال ایشانرا در نظر آنها زینت داد و ایشانرا از راه راست دور نمود و خدا و رسول او هرکرا میخواهند اختیار می فرمایند و باین معنی قرآن کریم ندا می نماید چنانکه فرموده وَ رَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مَّا يُحَايِ اللَّهُ وَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ وَ نِيز فرموده است مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخَيْرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ چگونه مردمانرا میرسد که تعیین امام نمایند و حال آنکه امام عالمی است مبرا از جهل و ولیی است منزه از نکال و امام معدن قدس و طهارت و نظافت و زهد و علم و عبادت و بندگی است آن کسی استکه مخصوص بدعوت رسول و نسل طاهر حضرت بتول است که نه در حسبش عیبی و نه در نسبش ریبی است و هیچ صاحب حسبی و نسب با او برابری نتواند کرد نسبش قرشی و ذریه اش هاشمی عترتش از رسول و رضا از خدای عز و جل و امام شریف ترین اشراف و فرع اولاد عبد مناف علمش کامل و حلمش شامل بامامت قوی و بسیاست دانا و طاعتش مفروض و قائم بامر خدا و ناصح بندگان خدا و نگهبان دین خدا و خداوند انبیا و ائمه را موفق گردانیده و بایشان از خزانه علم و حکمت چندان عطا فرموده که بغیر ایشان اعطا ننموده تا اینکه علم ایشان بالاتر از علم اهل زمان ایشان باشد و خدای تعالی فرمود أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ وَ فرموده است وَ مَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَ در حق طالوت فرموده است إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَ زَادَهُ بِسُطَّةٍ فِي الْعِلْمِ وَ الْجِسْمِ وَ اللَّهُ يُؤْتِي مَلَكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَ نِيز پیغمبر خود فرمود وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا وَ در حق ائمه و اهل بیت پیغمبر خود فرمود أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا وَ چون خدای تعالی کسیرا برای امور بندگان خود برگزیند قلب او را منور گرداند و ینابیع حکمت در قلب او جای می دهد و علم را باو الهام کند که بعد از آن از جوابی بازماند و جواب بحق گوید و متحیر نشود امام کسی است که معصوم از هر خطا و زلل و مؤید و مسدد و موفق است که خداوند او را باین صفت مخصوص ساخت که بر بندگان او حجت باشد و بر تمام آفریدگان او شاهد و گواه باشد و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء و الله ذو

الفضل

العظيم و صلى الله على محمد و آله و سلم تسليمًا كثيرًا كثيرًا هذا اخر ما اوردناه من مقدمات الامامة شاكرا حامدا مصليا على محمد و آله الطاهرين و اينك شروع می نماييم در فصول باب امامت مستعينا بالله و متمسكا بحبل و ليه عجل الله فرجه فنقول طرق ثبوت امامت مولانا امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام بوجوه عديده است از عقل و نقل و كتاب و سنة متواتره مسلمة بين الطرفين چه آن كه حجت الهی بر خلق یکی از امور ثلثه خواهد بود و هريك از آن سه چیز حجة تمام خواهد بود بر مكلفين و باين امور ثلثه منقطع خواهد شد لسان عذر بندگان الهی در دنيا و آخرت و بانكار هريك از آن متحتم خواهد شد عذاب الهی بر شخص و هريك از طريق ثلثه را با بعضی از وجوه دیگر در اثبات خلافت و امامت بلافصل بودن حضرت امير المؤمنين علی بن ابي طالب عليه السلام عنوان می نماييم هريك را در ضمن فصل علیحده تقيحا للمرام و الزاما على المنكرين لحقية الاسلام لان الاسلام الحقيقي هو الاقرار بالوحدانية و الرسالة و الايمان بالولاية الخاصة لامير المؤمنين و الائمة من ذريته الطاهرين و هذا هو الاسلام بالمعنى الاخص المرادف للإيمان و اما الاسلام بالمعنى الاعم هو مجرد الاقرار بالوحدانية و الرسالة بدون الاقرار بالولاية فثمرته هو مجرد حقن الدماء و جملة من ثمرات الدنيوية و الا فهو في الآخرة من المنافقين المخلدين في النار و عذابهم ضعف عذاب الكفار

فصل اول در استدلال نمودن بر امامت و خلافت امير المؤمنين علی بن ابي طالب عليه السلام ببرهان عقل و دليل عقلي

اشاره

و مراد بدليل عقلي در اين مقام همان استلزامات عقليه است كه لابد است از اخذ نمودن بعضي از مقدمات قطعيه نقلیه زیرا كه عقل سازج را در تعيين موضوعات جزئيه شخصيه راهی نخواهد بود و متعلق حكم او همان ادراكات امور كلييه است و ادعا نمودن آنكه نبوت خاصه و يا امامت خاصه را بعقل سازج و برهان اسنادی كه مجرد حكم عقل من حيث هو باشد چنانكه بعض من لا بصيرة له ميگویند ظاهر آنستكه مقصود ايشان همان استلزامات عقليه است كه لابد است از اخذ بعض مقدمات نقلیه در مقدمات آن و كيف كان ثبوت امامت و خلافت بدليل عقلي تارة بمعنی مذکور باثبات نمودن امامت و خلافت امير المؤمنين علی ابن ابيطالب عليه السلام است باستلزامات عقليه و اخري ببطلان خلافت خلفاء زیرا كه خلافت و امامت بعد از وفات حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم منحصر است بين امير المؤمنين و ابي بكر و امامت شخص ثالث بغير اين دو قطعي البطلانست و خلاف اجماع تمام امت از شيعه و سني و ببطلان خلافت احدهما ثابت خواهد بود امامت دیگری و در اينصورت محتاج باستدلال از برای امامت دیگری نخواهد بود و ثالثة بدعوى امامت باظهار معجزه بر حد طريق ثبوت نبوت اذا عرفت ذلك فنقول برهان ثبوت امامت و خلافت و ولایت حقه حضرت امير المؤمنين علی بن ابيطالب عليه السلام از وجوه عديده كثره است

دليل اول آنكه الامامة هي الخلافة الكبرى

و الزعامة

ص: 244

العظمى و هي اخت النبوة و تالي الرسالة و لا ينالها الا من كان بمنزلة النبي في العلم و الشجاعة و الصفات و الحالات و هذه الصفة و الحالة لا- توجد الا في علي بن ابيطالب و لا يليق هذا الشأن لغيره فالعقل يحكم بانه هو المتعين للخلافة دون غيره و اين دليل مركب از مقدمات عديده است اول آنکه ثابت شد در مقدمات امامت که از متفق عليه خاصه و عامه است در تعريف امامت که امام خليفة الله و نايب رسول الله است در امر دين و دنياى همه امت و از برای اوست ولايت مطلقه و سلطنت الهيه بالنسبه بكافة عباد معاشا و معادا دويم آنکه امامت اخت نبوت و تالی رسالت است و اين مقدمه نیز ثابت است بحکم عقل قطعی بلکه بدهايت عقول چه آنکه واضح عند العقول آنکه نايب بايد مثل منوب عنه باشد در آنچه متعلق بامر نيابت است و آنچه از منوب عنه کار ساخته ميشود بايد بهمان نحو از نايب در امر نيابت نیز کارسازی بشود و لذا قبيح در نزد عقلاست از روی ضرورت و بدهايت که خياط نايب صباغ باشد در امر صباغت و بالعکس و يا آنکه حداد نايب طبيب باشد در امر طبابت و رعاة الغنم و الابل الجاهلين باحکام الله و بمدارکه نايب باشد از برای علماء و مجتهدين در مدارك علميه و اجتهاداتهم في العلوم و اين مطلب از مضحکات در نزد عقولست بلکه واضح است قباحت و شناعة اين امر آنچه مشاهده ميشود از حال معلم اطفال و صبيان چه آنکه اگر معلم نايب و خليفه خود قرار دهد طفل جاهل و عاجز از اصلاح امور اطفالرا از تدریس و تعليم و تمشيت امور و آداب تربيت اطفال در اوقات غيبت خود و وكول امر آن اطفال بهمچو جاهل متحير در امور و تحفظ ايشان نمايد هرآينه ضعفاء العقول از نسوان و الصبيان مضحکه مينمايند معلم مذکور را فضلا از عقلا و هذا واضح لا ستره فيه و فرقی نيست در قبح مذکور بين آنکه آن منوب عنه چنين نائبي را خود اخذ نمايد و يا آنکه آن نايب نفس خود را خليفه و جانشين قرار دهند چه آنکه اول تسفيه منوب عنه است و در ثانی تسفيه نائب و در ثالث تسفيه ناس سيم آنکه در میان صحابه حضرت رسول کسی نبود که متصف بصفات و حالات حضرت رسول باشد من حيث العلم و الشجاعة و العصمة و الزهد و التقوى مگر علي بن ابيطالب عليه السلام و اينمطلب نیز ثابت است بنقل قطعی از آیات و اخبار مسلمة بين الطرفين چه آنکه خداوند متعال آنحضرت را نیز مانند حضرت رسول مطهر و منزه فرمود از گناهان و آنحضرت در حالات و صفات از علم و شجاعت و سخاوت و حلم و صبر و بردباری و امثال آن مثل پيغمبر بود و نیز آنحضرت اخوت قرار داد میان خود و حضرت امير المؤمنين في يوم الاخاء بين الصحابه و آنسرور در میان ملا از عوام و خواص باخ الرسول معروف بود و حقسبحانه و تعالي در آيه شريفه مباهله او را نفس حضرت رسول خوانده است و امام فخر رازی در تفسير آيه مباهله گفته است که شيعه ميتواند اثبات نمايد افضليت حضرت امير المؤمنين را بر همه پيغمبران از اولو العزم

و غیر آن چه آنکه خداوند آنحضرترا نفس حضرت رسول خوانده است و اتحاد دو نفس بحسب حقیقت امریست محال و غیر ممکن بلکه مقصود اتحاد دو نفس است در صفات و حالات و کرامت نفس که احدهما مثل دیگری و عین دیگری بمعنی مذکور باشند و اشکالی نخواهد بود که حضرت رسول بحسب صفات و حالات و کرامت نفس افضل از همه انبیاء و مرسلین است از اولو العزم و غیر ایشان و حضرت امیر المؤمنین را خداوند بمنزله نفس حضرت رسول خوانده است و فرمود در آیه مباحله و أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ و مراد بانفسنا نفس مقدس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که مشارک با نفس پیغمبر آخر الزمانست در جمیع محامد اوصاف و کرامت نفس من العلم و العصمة و السماحة و الشجاعة و السخاوة و الكرامة و العفة و غیر ذلك و بعد از تحقق این مقدمات پس متعین خواهد بود عقلا که امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه بلافضل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است لا غیر فهو المطلوب

دلیل دویم آنکه گذشت در مقدمات امامت که عقل قطعی حاکم است بوجوب عصمت امام و خلیفه

که از شرایط صحت امامت و خلافتست عصمت بحسب برهان عقل و ادله سمعیه بما لا مزید علیه دلالت بر آن مینمود چنانکه تفصیلاً در مقدمات ثبوت و تقرر یافت و در میان صحابه بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی متصف بصفت عصمت نبود مگر علی بن ابی طالب و اهل بیت طاهرین او چه آنکه خصم معترفست بعدم عصمت خلفاء ثلث و مقر و معترفست بعصمت امیر المؤمنین علیه السلام بنص قوله تعالی إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً پس باستلزام عقلی که از شرایط صحت امامت و خلافت عصمت داشتن آن امام و خلیفه است و آنکه عصمت در میان صحابه منحصر است بحضرت امیر المؤمنین ثابت است امامت و خلافت بلافضل علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و هو المطلوب

دلیل سیم آنکه از شرایط امامت و خلافت اعلامیه امام و خلیفه است از جمیع امت

و الا لازم خواهد آمد دور یا تسلسل چه امام جاهل بهمه احکام یا ببعض آن محتاج بامام دیگر خواهد بود بحکم عقل و شرع اما العقل فواضح کما تقرر فی المقدمات الامامة بما لا مزید علیه و اما الشرع فلقوله تعالی أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى و هكذا اما ان دور او تسلسل و در میانه صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تفحص نمودیم بتصدیق و اقرار علماء عامه کسی را نیافتیم که اعلم از علی بن ابی طالب علیه السلام باشد چه آنکه جمیع علوم در میان تمام امت مستند بآنسرور است از فقه و کلام و تفسیر و جمیع علوم شرعیه ظاهره و باطنه و جمیع اصحاب پیغمبر در مسائل مشکله رجوع بآنحضرت مینمودند بخصوص ابو بکر و عمر حتی آنکه بکرات در مواضع عدیده میگفت لو لا علی لهلك عمر و گاهی میگفت زنده نماند عمر لو لا علی بن ابی طالب علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در حق آنجناب

فرمود «اقتضاکم علی» و نیز فرمودند «انا مدینة العلم و علی بابها و انا دار الحکمة و علی بابها» و خداوند در حق آن نور اولیاء فرمود وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاَعْيَةٌ چنانکه در مقدمات امامت گذشت و خوارزمی و ثعلبی و ابن ابی الحدید و مالکی و طبری و قاضی میبدی و ابو نعیم حافظ و ابو الحسن واقدی نقل نمودند که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام را بسینه مبارک خود چسبانید و فرمود که پروردگار من مرا امر کرده است که خود را بتو نزدیک گردانم و ترا از خود دور نمایم و علوم خود را بتو تعلیم نمایم و ترا سزاوار است که حفظ نمائی و فراموش نکنی پس این آیه نازل شد و نیز پیغمبر تعلیم نمود بحضرت امیر هزار باب از علم و از هر بابی هزار باب دیگر مفتوح شد غزالی در باب علم لدنی روایت کرده است که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعلیم نمود بحضرت امیر هزار باب از علم که از هر باب دیگر گشوده شد و خود آنجناب فرمودند که اگر بگسترانند از برای من مسند حکومت را هرآینه حکم می کنم در میان اهل توریة بتوریة ایشان و در میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان و بعد گفته است که چنین علمی نمی شود مگر علم لدنی عمرو بن العاص و عمر بن الخطاب روایت کردند که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در زمان رحلت خود طلبید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در زیر جامه خود و با او بنحو سر و نجوی صحبت میداشت و مکالمه می نمود در مدت طولی پس عمر از آنسرور سؤال کرد که رسولخدا چه فرمود حضرت امیر فرمودند که تعلیم نمود بمن هزار باب از علم را که از هر بابی هزار باب دیگر مفتوح شد و بعد از ثبوت این دو مقدمه که شرطیت اعلییت باشد در امام و خلیفه و اعلم بودن حضرت امیر باشد از جمیع امت بعد از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم پس متعین خواهد بود عقلا امامت و خلافت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب

دلیل چهارم آنکه گذشت در مقدمات سابقه مفصلا و مشروحا که امام و خلیفه باید در جمیع صفات بعد از پیغمبر افضل از همه امت باشد

و اگر مساوی با امت باشد لازم خواهد آمد ترجیح بلا مرجح و اگر دون مرتبه امت باشد لازم خواهد آمد ترجیح مرجوح بر راجح و عقل قطعی حاکم است بامتناع هر دو فرض پس چاره نخواهد بود مگر افضلیت او از همه امت و اینکه افضلیت او از شرایط صحت امامت اوست و بعد از ثبوت اینمقدمه تفحص نمودیم حالت امت را بعد از حضرت رسول و خصوص صحابه آنسرور را یافتیم علی بن ابی طالب علیه السلام را افضل از جمیع امت باقرار و اعتراف خصماء که خود ایشان مراتب فضیلة آنسرور را بیان نمودند باخبار متواتره و از واضحاتست که افضلیت شخص از بابت کرامت نفس و بزرگی ذات و شرایف صفات او خواهد بود لا غیر پس ملاحظه نمودیم در قرآن دیدیم که خداوند علی اعلا در آیات چندی مدح آن سید انقیاء نمود و در آیه مباهله او را بجای نفس پیغمبر قرار داد و در آیه وَ يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ او را از جنس حضرت

رسول و شاهد و تالی او خوانده و در مقام صدقات آیات مخصوصه نازل فرمود در حق او در سوره هل اتی و در خصوص آیه رکوع من قوله تعالی إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ او را ولی خود خطاب فرمود و در مقام جهاد او را تفضیل بر همه داد و در آیه تطهیر او را مطهر و منزه و مبرا از جمیع عیوب و ذنوب و مصفا از کل ریب و شین یاد فرمود و او را مخاطب فرمود در چندین آیات بصادقین و صدیق چنانکه در مقدمات امامت گذشت باقرار و اعتراف مفسرین از خصماء و محبت او را در آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ فرض نمود بر تمام امت و در شأن او فرمود که او خیر البریه است بقوله أَوْلِيَّكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ و او را محبوب خود خوانده است در آیه فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ و او را مخاطب بخطاب صالح المؤمنین فرمود چنانکه در تفصیل جمله از آیات در مقدمات امامت گذشت و کثیری از آن در فصل استدلال بآیات خواهد مذکور شد انشاء الله تعالی حتی آنکه امام فخر رازی گفته است که خداوند علی اعلا در قرآن در حق هر یک از انبیاء اولو العزم و غیر ایشان چیزی از عتاب و یا ترک اولی و نحو آن از حال ایشان بیان فرموده است چنانکه در حق حضرت آدم فرمود وَ عَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ وَ دَرَبَارَه حضرت نوح فرمود فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ و در حق داود بیان نمود که وَ خَرَّ رَاكِعًا وَ أَنَابَ و در حق حضرت سلیمان و هكذا سایر انبیاء بیک نحو از عتاب و شبه تعبیر و اظهار تأدیبی فرمود مگر هذا الفتی اعنی علی بن ابی طالب علیه السلام که هر چند تصفح در قرآن میشود چیزی در باب او خداوند ذکر نفرموده مگر مدح و ثنا و فضایل و مناقب او را ذکر فرمود و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را مخصوص باخوت خود گردانید که تالی با نبوتست و اینقدر از فضایل و مناقب آن سلطان سریر ارتضاء در مجامع و محافل حضورا و غیابا سفرها و حضرا لیلا و نهارا اسبوعا و شهرا و سنة سرا و علانیه بیان فرمود که مسامع تمام اهل عالم از دوست و دشمن و مخالف و مؤالف را مملو ساخت از فضایل و مناقب او و فرمود در حق او که من و علی از نور واحد خلق شدیم و آنکه او سید المؤمنین است و او حجت خداوند است و او ولی هر مؤمن و مؤمنه است و او از من بمنزله هرون است از موسی مگر آنکه نبی بعد از من نیست و اینکه او وصی و خلیفه من است و او یکی از دو ثقل است و او هادی و راهنمای خلق است و او بمنزله کشتی نوح است و او جبل الله المتین است و او عروة الوثقی دین است و او صراط مستقیم است و او صدیق و صادقست و خداوند انبیا را بر ولایت او مبعوث گردانید و عمل احدی از بندگان خدا مقبول نخواهد بود مگر بولایت و محبت و معرفت او و جمیع خلائق در روز قیامت سؤال کرده می شوند از ولایت و محبت او و احدی از صراط نمیگذرد مگر برخصت و امضا و رضای او و او دعوت ابراهیم خلیل است و او و اهل بیت او امان از برای اهل زمینند و بر تمام امت واجب

استکه در نماز پنجگانه صلوات بر او و اهل بیت او بفرستند و او سید آل محمد است و از اصحاب جنت است و او است نباء عظیم و در نزد اوست علم کتاب که خداوند عالم فرمود وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ و او اذن واعیه و گوش شنوای خداوند است و او هاشمی نسب و صهر و داماد پیغمبر است و زوج البتول و ابو السبطين الحسن و الحسين است و او آل یس استکه خداوند بر او سلام فرستاده و او اسبق در اسلام و ایمانست و اول من آمن بالرسول و صدق به و او راکع و ساجد و صابر و آیه مبارکه وَ الْتَجَمَّ إِذَا هَوَىٰ در شأن و جلال او نازلشد و آیه وَ لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ در رفعت شأن او نازلشد و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ او را تشبیه بعیسی بن مریم نمود و ابن طلحة شافعی از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده استکه فرمود «من اراد ان ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في تقويه و الى ابراهيم في خلته و الى موسى في هيئته و الى عيسى في زهده فلينظر الى علي بن ابي طالب» و مقصود از فرمایشات سید کاینات آنکه هر یک از این اوصاف واحدا در هر یک از انبیا اولو العزم متحقق بود و در آنسرور اولیا جمیع این اوصاف بدون استثنا واحدي از آنها محقق و موجود است و آنکه او کسی استکه افضل از تمام امت و افضل از همه خلائق و افضل از کل عرب و افضل از جمیع ناس است و سید الوصیین است و نیز در حق آن افضل اصفیا فرموده که «علی منی و انا من علی» و آنسرور را امر فرمود بتلاوت سوره براءة بر کفار قریش و در حق او فرمود «لا عطين الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله رسوله» و در حق او فرمود در حدیث طایر مشوی «اللهم ائتني باحب خلقك اليك ياكل معي هذا الطائر» و آنکه او است اول من سبق بالاسلام و اول من صلى مع الرسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَسَلَّمَ و اوست کسی که رسول خدا در حق او فرمود «انا مدينة العلم و علي بابها و انا دار الحكمة و علي بابها و انا مدينة الجنة و علي بابها» و اوست صاحب منبر «سلوني قبل ان تفقدوني» و در حق او فرمود «اقضاكم علي» و در حق او فرمود «الحق مع علي و علي مع الحق و الحق يدور معه حيث دار و علي مع القران و القران معه» و در حق او فرمود «من فارقت فقد فارقتني» و فرمود «انا و علي ابوا هذه الامة و ان حق علي علي هذه الامة كحق الوالده علي ولد» و اوست ملجأ و پناه همه انصار و مهاجرین در سرآء و ضرآء و در جهاد با اعدآء و در مشکلات احكام و ترویج دین و مذهب اسلام و در حق او فرمود «مثل علي في هذه الامة كمثل قل هو الله احد» و فرمود «يا علي لا- يحبك الا- مؤمن و لا- يبغضك الا منافق و انه وزير رسول الله و وارث علمه و ان النظر في وجهه عبادة و ذكره عبادة» و اوست کسی که شانزده مرتبه آفتاب از برای او برگشت و «انه هو الذي تكلم مع الشمس و سلمت عليه و هو الذي تكلم مع اصحاب الكهف و اوست کسی که مناجات کرد با خداوند علی اعلا در يوم طائف «و هو الذي انزل الله عليه السطل و المنديل هو

الذی اهدی الیه سبحانه و تعالی من السماء لوزة و تقاحة و اترجة و سفرجلة و رمانة و اهدی الیه قمیص هرون و سلم علیه الملائكة فی لیلۃ البدر هو الذی ناداه جبرئیل یوم الاحد لا فتی الاعلی لا سیف الا ذو الفقار» اوست کسیکه ادا نمود دین رسولخدا را بعد از وفات او «هو الذی طلق الدنيا ثلاثا هو قسیم الجنة و النار و صاحب لواء الحمد و ساقی الحوض» و اوست کسیکه رسولخدا امر فرمود بسد نمودن همه ابواب از مسجد الا باب علی بن ابیطالب اوست کسیکه در خانه کعبه پا بر دوش مبارک رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم نهاده و بالا رفته و بتها را شکست و قلع و قمع نمود «هو جنب الله و عین الله و ید الله و لسان الله هو قالع باب الخیبر و قاتل عمرو و مرحب و عنتر هو الانزع البطین و باب الیقین و حبل الله المتین و شافع یوم الدین و امام المتقین و خیر المهتدین و افضل السابقین و حجة الله علی الخلق اجمعین ابن عم المصطفی و ولیه و ناصره و باب علمه و حکمته و صاحب سره اخ الرسول و زوج البتول و سیف الله المسلول المردود له الشمس بعد الافول سید الوصیین و صالح المؤمنین و وارث النبیین و قانع الملحدین و یعثوب الدین و نور المجاهدین و زین العابدین و تاج البکائین و اصبر الصابریین و افضل القائمین من آل یس ناصر دین الله و ولی امر الله و روضة حکمة الله و عیبة علم الله سمح سخی بهلول زکی ابطحی رضی مقدم همام صابر صوام مهذب قوام مکی مدنی خیفی بدری احدی شجری مهاجری وارث المشعرین ابو السبطین الحسن و الحسین اسد الله الغالب علی بن ابیطالب علیه من الصلوات افضلها و من التحیات اکملها» و از اعیان علماء عامه جمیع مراتب مذکوره را باخبار کثیره در کتب خود نقل نموده اند چنانکه در طی مطالب سابقه جمله از آن مذکور شد و در مطالب لاحق نیز مذکور خواهد شد حتی آنکه اخطب خوارزمی که از اعظم علمای عامه است و غیر او از ابن عباس نقل نمودند که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر همه بیسه ها قلم شوند و همه دریاها مرکب گردند و همه جنیان محاسب شوند و همه آدمیان کاتب فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام را احصا نتوانند کرد و بعد از ثبوت این دو مقدمه قطعیه عقلیه و نقلیه معین خواهد بود خلافت بلافضل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب

دلیل پنجم آنکه در مقدمات امامت گذشت که خداوند تبارک و تعالی افعال او منزله است از قبایح و شرور و ممتنع است که اخلال بواجبی از واجبات نماید

چه آنکه اخلال بواجب یا بجهت داعی حاجت است یا بجهة جهل یا داعی حکمت و الاولان باطلان و الاخیر علی خلاف الحکمة و نیز اخلال بواجبات مستلزم ذم و لوم است العیاذ بالله بالنسبة الی الله تعالی و نیز مستلزم منکرات و محاذیر بسیار است چنانکه در مقدمات امامت گذشت فلیرجع الیهما و نیز از واضحات آنکه مسئله امامت از اعظم مسائل دین است و وجود امام از اتم مقدمات دین قویم و اعظم مکملات شرع مبین است و صاحب ملل و نحل که از معتبرین علماء عامه است

چنین گفته است که «اعظم خلاف بین الامة خلاف الامامة اذ ما سل سيف في الاسلام على قاعدة دينية مثل ما سل على الامامة في كل زمان» و نیز خداوند تبارک و تعالی فرموده است که «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و امت را اخبار فرمود با کمال دین و تمامیت آن قبل از رحلت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از احراز مقدمات ثلثه که اول عدم جواز اخلال بواجبی از واجبات بالنسبة بسوی حق سبحانه و تعالی عقلا- دویم آنکه امامت از اعظم مسائل دین و وجود امام از اعظم و اتم مقومات شرع قویم است عقلا سیم آنکه حق سبحانه و تعالی اعلام فرموده است با کمال دین و تمامیت شرع خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و سلم پس معین خواهد بود خلافت بلافصل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام چه آنکه باعتراف عامه و باتفاق تمام امت دعوی تعیین و نص بر خلافت احدی از خلفا غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام کسی ننمود پس بانکار مقدمه اولی لازم خواهد آمد تجویز صدور قبیح از حق سبحانه و تعالی و بانکار مقدمه ثانیه لازم خواهد آمد انکار ضرورت «و القول بان مسئله الامامة خارجة عن الامور الدينية رأساً و هو باطل جدا» و بانکار مقدمه ثالثه لازم خواهد آمد تکذیب حق سبحانه و تعالی و القول بنقصان الدین و هو كما تري فلا مناص الا القول بتعيين الخلافة لا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب

دلیل ششم آنکه در مقدمات امامت گذشت که لطف و اجبست بر حق سبحانه و تعالی

و وجوب لطف علی الله تعالی سبب بود از برای ارسال رسل و انزال کتب و جعل اصل تکالیف شرعیه و وجود امام حافظ دین مانند وجود مبلغ و رسول و کتاب و جعل اصل تکالیف الهیه است فی کونه لطفاً من الله تعالی علی المکلفین و الكل مشترك العلة و علی حد سواء عقلا و نیز عقل حاکم است که چنین حافظی که مانند رسول و مبلغ است باید عالم بجمیع احکام و معصوم از هر خلل و زلل باشد تا آنکه بتواند حفظ دین و نگهبانی شرع مبین نماید و بعد از این دو مقدمه تفحص نمودیم از حال صحابه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و کسی را نیافتیم که متصف بملکه عصمت و عالم بهمه احکام و جامع جمیع علوم ظاهره و باطنه و مطلع بر سرائر رسالت باشد غیر از علی بن ابیطالب علیه السلام زیرا که بر عصمت و طهارت او خداوند علی اعلا شهادتی داد در آیه شریفه اِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً و اعلام بعلم او فرمود در آیه وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ وَ آيَةٌ وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ و سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود «انا مدينة العلم و علی بابها» آیا دیگر شهادت و بینه بر مدعاء در حق آن ولی خدا فوق آن تصور میشود که بیان آن شود و یا خصم انکار آن نماید با آنکه از مسلمات طرفین است این دو مطلب و از متفق علیه بین خاصه و عامه است اتصاف آنسرور اولیا باین دو منقبت و کرامت من الله تعالی فاذا فتعین عقلا خلافة مولانا علي بن ابیطالب علیه السلام و هو المطلوب مضافاً آنکه خود علماء عامه نقل کردند و از اخبار

مقبولة الطرفين است که ابو بکر گفته است که اگر من چیزی بگویم و آن حق باشد فمن الله و اگر خطا و باطل باشد فمني و من الشيطان و عمر گفت «كل الناس افقه من عمر حتى المخدرات في الحجال تبا لهم و لارآتهم الكاسدة و لعقولهم الفاسدة حيث تعطلوا حكم العقل السليم و فهم المستقيم تعصبا لدين آبآتهم الضآلكين و عنادا لا مير المؤمنين و آله الطاهرين و نستجير بالله من التعصب و سفاهة العقل هذا

دلیل هفتم آنکه گذشت در مقدمات امامت که واجبست بر حق سبحانه و تعالی در مقام افعال آنچه اصلح بنظام الكل و افید است بسوی نظام آفرینش کلی علی وجه الاتم و الاصلح

لوجود المقتضي و هو المصلحة و عدم المانع لا من الله تعالی لاتصافه بكمال العلم و القدرة و لا من الخلق لعدم الفساد او لمضرة فلا بد من نصب الامام و الخليفة من الله تعالی بحيث يكون وجوده اصلح بحال الامة من غيره و الا لزم تخلف المعلول عن العلة و هو باطل جدا و لا شك ان الاصلح بحال المكلفين و الاتم لحفظ معادهم و معاشهم عند الله بحسب الواقع و نفس الامر نصب من يحصل بوجوده نظام الكل و يتحقق منه نظام دينهم و دنياهم علی وجه الاتم و الاصلح و پس از تحقق اين مقدمه عقليه تفحص نموديم در میان صحابه حضرت رسول صلی الله عليه و آله و سلم دیديم کسی اصلح بحال امت بحسب معاد و معاش نخواهد بود مگر امير المؤمنين علی بن ابیطالب عليه السلام چه آنکه آن سرور اعلم از جمیع امت بود بعد از رسول خدا در احكام الهييه و نواميس شرعيه و معصوم از هر خطا و خلل بود بالضرورة و حفظ معاد تمام امت منوط باین دو صفت بود که در غير او یافت نمیشد و اشجع از جمیع ناس بود در مقام حفظ حوزة مسلمين و قلع و قمع بنیان کفار و مشرکين و قاسطين و مارقين و ناکثين «كما قال النبي صلی الله عليه و آله و سلم ضربة علی يوم الخندق افضل من عبادة الثقلين و لولاه لما قام عمود الدين» و عمر بن الخطاب اعتراف نمود در حق آنسرور که «لولاه لما قام عمود الاسلام» و آنسرور از همد از جمیع خلق بود در ترك دنيا و لذايد آن حتی آنکه مطلقه نمود دنيا را بطلاق ثلث و طمع دنیويه در اموال و اعراض خلق از او منقطع بود لمكان عصمته و زهده و خوفه من الله تعالی و این صفات و حالات در غير او موجود نبود فالاصح بحال الامة معاشا و معادا عند الله سبحانه و تعالی و بحسب واقع و نفس الامر هو امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام دون غيره و هو المطلوب مضافا بسوی آنچه اهل تاریخ و سیر از خاصه و عامه و کتب اخبار طرفین مسطور است از خطایاء خلفاء ثلث در کثیری از موارد در احکام و غیر آن کما يشهد بذلك قول عمر بن الخطاب «لو لا علي لهلك عمر» در چندین مواضع و فرار نمودن ایشان در جنگها خصوصا در خیبر و یوم بدر و غیر آن و اجحافات ایشان در بیت المال در تقسیم نمودن بغیر و تعدی بر فقرا و مستحقین چنانکه تفصیل هریک از مطاعن در کتب علماء و اخبار طرفین مسطور است فتبصر فان قلت اصلح بحال امت امامت و خلافت خلفاء ثلث است و ذلك لعداوة القوم مع أمير المؤمنين

زیرا که اکثر طوایف قریش و غیر ایشان از مشرکین و کفار عرب در غزوات بشمشیر امیر المؤمنین علیه السلام کشته شده بودند و اکثر خانواده عرب معانده و شقاق با امیر المؤمنین داشتند و اطاعت او نمی نمودند از این جهت بود که اجماع نمودند بر ابو بکر و عمر و مطیع و منقاد آن دو شدند «فلاصلح بحال الامة هو خلافة ابي بكر وعمر دون غيرهما» قلت هذا كلام من لا بصيرة له ولا فهم له ولا دين له اولاً- آنکه معانده قریش و کفار مشرکین با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیشتر بود از معانده ایشان با امیر المؤمنین بلکه امیر المؤمنین تابع رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و مامور بامر آنحضرت بود و اگر معانده قوم با کسی سبب باشد از برای عدم صلاحیت خلافت آنکس پس باید العیاذ بالله رسول خدا صلاحیت از برای رسالت نداشته باشد چنانکه تمنای همین مطلب را کفار قریش در حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داشتند و قالوا لو لا نزل هذا القرآن على رجل من القریتین عظیم که در مقام تکذیب حضرت رسول گفتند که چرا خداوند نازل فرمود این قرآنرا بر هر یک از دو مرد بزرگ در دو قریه که آن ولید بن مغیره است در مکه و عروة بن مسعود ثقیفی در طایف که ایشان صاحب ثروت و اموال بسیارند فرد الله تعالی علیهم بقوله أ هم یفسد من رَحمت رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ (و ثانیاً) بآنکه مراد اصلح بحال تمام امتست من الاولین و الاخرین الی یوم القیمة من الحاضرین و الغائبین و الموجودین و المعدومین چه آنکه رسالت ختم شد بسید رسل صلی الله علیه و آله و سلم و دین او برقرار است الی یوم الوقت المعلوم و معانده منافقین و مبغضین با امیر المؤمنین سبب نمیشود که آنچه اصلح بحسب نفس الامر است عند الله از ولایت و خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام از برای کافی مؤمنین الی یوم الدین منقلب شود باصلحیت امامت جماعتی از منافقین از برای تمام امت بلکه حال معانده هؤلاء المنافقین را با امیر المؤمنین حضرت رسول اعلام نمود بامت و کیفیت آنرا بیان فرمود من قوله صلی الله علیه و آله و سلم «یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یبغضک الا منافق و ثالثاً بآنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اصلح بحال همین منافقین هم بود چه آنکه آنسرور مانند حضرت رسول داعی الی الله بود همه امت را مؤمنان او منافقا چون دعوت حضرت رسول ابو جهل و عتاة و متعصبین از کفار قریش را که کافرا در غزوات و اصل جهنم شدند و این اصلحیت بحسب معاد است و بحسب معاش هم اصلح بود چه آنکه اگر این منافقین معاندین مطیع و منقاد آن افضل اتقیا میشدند ایشانرا و امیداشت بر مهجة البیضا و بر حد استقامت در امر معاش که سبب نجات ایشان بود در مهالك دنیویه و لکن حب دنیا و ریاست باطله سبب شد از برای انقیاد و اطاعت ایشان مر داعی الی الشیطان و عبدة الاصنام را و هذا هو السرفی عدم اجابتهم الداعی الی الله و الا کسیکه خداوند علی اعلا منزله فرمود ذات شریف او را از کل ریب و شین و مخلع فرمود او را بخلعت اصطفاء و ملکه عصمت که شان انبیا و رسل بود

باو عطا فرمود و مخصوص ساخت او را بعلم لدنی خود چگونه تعقل میشود عدم اصلحیت او از برای امامت و خلافت عند الله و عبدة الاصنام اصلح بحال امت باشند در امامت و خلافت و هل هذا الا التهافت و التسفيه و الخروج عن العقل و طريقة العقلاء فهذا هو المقصود بالمقام فتبصر

دلیل هشتم آنکه گذشت در مقدمات امامت که نقض غرض از مقبحات ذاتیه است در حکم بقبح ذاتی

حتی آنکه نقض غرض صادر نمیشود «ممن لا-ییالی بالدین اذا امر بشیء و تعلق غرضه بفعله چه نقض آن بابقاء امر بان شیء موجب تناقض است مثلاً» (اذا امر بخت النصر او فرعون بشیء و تعلق غرضه بفعله و مع ذلك انی بخلاف غرضه لیقبحونه العقلاء فی فعله) مگر آنکه اصل امر خود را نسخ نماید و آنغرض را بالمره از خود رفع نماید و بعد از آنکه نقض غرض قبیح باشد از «من لا ییالی بالدین فکیف باهل الادیان و العقلاء فضلا عن خالق العقلاء» و اذا عرفت ذلك فنقول امامت و خلافت غیر از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام موجب نقض غرض الهی است در اصل دین اسلام چه آنکه غرض الهی در تشریح دین اسلام و نسخ سایر شرایع و ادیان مؤدب شدن بندگان خدا باآداب الهیه است بر طبق قانون و شریعت اسلام و معرفت و طاعت پروردگار بآنچه نازل فرمود بر حضرت سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم از قواعد اصولیه اسلام از توحید پروردگار و عدل و صفات افعال و غوامض مسائل اصول دین و تمام فروعات احکام شرعیه فقهیه از عبادات باقسامها و معاملات و انکحه و فرایض و موارد و قضاء و مسائل حدود و تعزیرات و از واضحات آنکه تا حضرت سید رسل در حیوة بود مبین همه این تفاسیل بود از برای بندگان خدا و بعد از وفات او لابد است مر خلق را از هادی و مرشد و رهنمای بسوی دین خدا و شریعت اسلام چه آنکه وحی منقطع شد بر خلق و اوضاع نبوت الی یوم النشور پیچیده شده است بنص قرآن مجید و ضرورت دین اسلام و غرض از نصب امام و خلیفه همان حفظ شریعت دین اسلام است و غرض خداوند از خلقت بندگان معرفت و طاعت و عبادت او است و معرفت و عبادت حاصل نخواهد شد مگر بعلم بکیفیت آنچه خداوند علی اعلا اراده نمود از بندگان خود پس بعقل قطعی واجبست که آن مبین و مرشد و هادی بندگان بعد از وفات رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم عالم بهمه آنها باشد من اولها و آخرها بما هو علیها فی الواقع و مصون از لغزش و خطا باشد و منزله از لوث معاصی باشد تا آنکه وثوق بقول و فعل او باشد از برای بندگان خدا و در میان اصحاب رسولخدا کسیکه عالم بتمام شریعت اسلام و حافظ همه حدود احکام الهیه و مصون از لغزش و خطیئه باشد نبود مگر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام چنانکه متفق علیه تمام امتست پس بخلافت و امامت آن افضل اتقیا حاصل و محقق خواهد شد غرض الهی از تشریح شریعت دین اسلام و بغیر او این غرض حاصل نمیشود و از روی حکم عقل قطعی خلافت و امامت

غیر او موجب نقض غرض الهی خواهد بود فتعین عقلا و ضرورت خلافت و امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب

دلیل نهم آنکه از بدیهیات در نزد عقولست که شخص جاهل بشیئی و غیر عالم بحقیقت آن شیئی نمیتواند که هادی و دلیل دیگری واقع شود در معرفت بآن شیئی

چه آنکه خود راه بمعرفت آن شیئی ندارد و از واقع آن بیخبر است و اعمی و اصم و کور و گنک است بالنسبة بآن شیئی پس چگونه میشود که دال بر آن شیئی و مرشد بآن شیئی باشد پس لابد و ناچار محتاج بعالم بآن شیئی خواهد بود در طریق معرفت بآن شیء و ارشاد بحکم عقل است قوله تعالی أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ و این امر در امور عرفیه عادیه محسوسه متصور و متعقل نخواهد بود «فضلا عن الامور الغير المحسوسة من المعقولات و العلوم و المعارف و الاحكام» آیا نمی بینی کسیکه جاهل بطریقی از طرق ارض باشد مثل بغداد و کوفه نمیتواند جاهل دیگر را ارشاد و هدایت نماید بسیر نمودن بآن طریق بلکه لابد خود محتاج بمرشد و مبین عالم بآن طریقست و کسیکه جاهل بصنعتی از صنایع باشد چون خیاطی مثلا نمی تواند تعلیم نماید جاهل دیگر را در قبا دوختن بلکه خود محتاج باهل خبره و صاحب صنعت دیگر است و هکذا آن دیگری اگر مثل او جاهل و غیر عالم بآن شیئی است رجوع بجاهل اول نماید پس آن دور است و اگر بثالث مثل خود رجوع نماید و هکذا پس آن تسلسل است الی ان ینتهی الی العالم به و اذا عرفت ذلك فنقول خلافت و امامت غیر امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام موجب دور یا تسلسل است الی ان یتبث الامامة و الخلافة فی حقه علیه السلام و هو المطلوب چه آنکه از اصحاب نبی غیر نفس مقدسه حضرت مرتضوی احدی نبود که عالم بتمام تفصیل شریعت اسلام و حقیقت دین حضرت سید الانام صلی الله علیه و آله و سلم باشند بلکه همه آنها باتفاق امت غیر عالم بودند بتمام تفصیل و تمام حقیقت آنچه نازلشده بود بر رسول خدا من الله تعالی و پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم آن سید اصفیا را مخصوص بعلم خود ساخت دون دیگری را و جهل اصحاب نبی یکی از آن خفایای شریعت اسلام موجب محذور دور و تسلسل است الی ان ینتهی الامامة الیه فضلا عن جهلهم بکثیر منها بل باکثر منها چه آنکه در آن مجهولات هادی و مرشد دیگران نخواهد بود بحکم عقل و خود هم محتاج بعالم و مبین آخر خواهد بود و نقل کلام در آن دیگری مینمائیم یا جاهل است که رجوع بجاهل اول خواهد نمود و هو دور باطل و یا رجوع بثالث و هکذا فیتسلسل الی ان ینتهی الی العالم به و المفروض انه علیه السلام هو العالم دون غیره و لیس معنی الامام و الخلیفة الا الحافظ و العالم بالاحکام علی طبق ما انزل علی سید الانام لیکون هادیا و دلیلا لکافة الانام و هو مخصوص بمولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب

دلیل دهم آنکه لو لا امامة مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب

علیه السلام بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم للزم انتفاء فواید وجودیه الامام

بیان ذلك آنکه گذشت در مقدمات که فایده وجودیه امام رفع شبهات مسلمین و قلع و قمع تشکیک مشککین و ازاله فتنه و احتجاجات ضالین مضلین و رفع مخاصمه علمیة سایر ملل و ادیان از معاندین و حفظ حوزه مسلمین است تا بوجود مقدس او اقامه شود اساس دین و بکرامت و شرافت ذات مقدس او محفوظ باشد شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم و الا لازم خواهد آمد تزییع دین و اضمحلال شرع مبین و این مطلب موقوف بعلم آن امام و خلیفه است بحقیقت جمیع شرایع و ملل و ادیان از هر صاحب دین و آئین فضلا از علم او بشرایع اسلام و الا ممکن نخواهد بود از برای اهل اسلام بعد از وفات نبی رفع شبهات و احتجاجات علماء و احبار ذوی الادیان از غیر دین اسلام از علماء یهود و نصاری و در اینصورت محفوظ نخواهد بود دین اسلام بلکه عجز امام و خلیفه از رفع شبهات و احتجاجات و الزامات علماء و احبار یهود و نصاری سبب خواهد شد از برای ضعف و توهین دین اسلام و خروج اکثری از ضعفاء مسلمین از شریعت اسلامیان و در میان صحابه حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم کسی نبود که عالم بهمه شرایع و مذاهب و ملل و ادیان باشد مگر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و کسی از عهده احتجاجات احبار یهود و نصاری مانند جاثلیق و غیر او برنمیآمد مگر آنسرور اولیا چنانکه کرارا و مرارا ابا بکر و عمر و اصحاب نبی مبتلا بامثال آن شدند و ملتجی بحضرت اقدس مرتضوی علیه السلام میشدند چنانکه جمله از وقایع از این مقالات در مقدمات امامت بیان شده است و آن ولی پروردگار بود که باتفاق خاصه و عامه در باب علم او گفته است لو ثبت لی الوسادة لحکمت بین اهل التوریه بتوریتهم و بین اهل الانجیل بانجیلهم و بین اهل الفرقان بفرقانهم فاذا فتعین الامامة و الخلافة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لمولینا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب

دلیل یازدهم آنکه گذشت در مقدمات امامت که از جمله شرایط صحت امامت و خلافت قادر بودن آن امام و خلیفه است بر اتیان بمعجزه و خارق عادت در مقام حاجت بآن

بجهة اقامه دین و رفع احتجاج ضالین و مشککین و الا لازم خواهد آمد افحام و عجز امام و خلیفه و نیز لازم خواهد آمد عدم تمامیت حجت الهیه بر عباد و مکلفین و منقطع نشدن لسان معذرت ایشان در قبول نکردن دین اسلام و این منافی با وجوب لطفست و مستلزم اخلال بلطف واجبست و مستلزم قبح عقاب کفار و مشرکین خواهد بود و آن خلاف اجماع مسلمین و یا مستلزم تکلیف بلا حجت و بیانست و هریک از محذورات را عقل مستقل بقبح و امتناع آنست چنانکه مفصلا و مشروحا تقرر و ثبوت یافت در مقدمات امامت و در میان اصحاب نبی کسیکه صاحب معجزات و قادر بر اتیان خارق عادات باشد نبود مگر علی بن ابی طالب علیه السلام و مواقع حاجت بآن معجزات و وقوع خارق عادات بجهة الزام کفار و مشرکین و معاندین دین اسلام

از یهود و نصاری و غیر ایشان و داخل شدن اکثر طوایف در دین اسلام بمعجزات امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و رفع شدن همه این محذورات عقلیه سبق ذکر یافت در مقدمات امامت فاذا فتعین الامامة و الخلافة بعد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم عقلا و ضرورة لمولانا امير المؤمنين علي بن ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب

دلیل دوازدهم - آنکه اهمال امر امامت و خلافت من الله تعالی و رسوله چنانکه علماء عامه قائلند بآنکه خدا و رسول او را مهمل گذاشته اند و تعیین شخص معینی را فرموده اند موجب اغراء عباد الله و عامه مکلفین است در فساد و فتن

و آن حرج و ضرر عظیمیست من الله و رسوله علی عباد الله چه آنکه حق سبحانه و تعالی عالم بود باختلاف آراء و تنافر و تباین طباع امت در ثوران فتن و وقوع فساد و اغراء عباد برفتن و شرور از اعظم قبایح و منکرات در عقولست عند العقلاء فضلا عن خالق العقلاء و رسوله عليهم و صدور ذلك ممتنع جدا من الله تعالی و رسوله عقلا فاذا فتعین عقلا و جوب النص من الله و رسوله علی الامامة و الخلافة بعد رسول الله و تنصيص بر خلافت احدی من الله تعالی و رسوله واقع نشده است باتفاق امت الا لمولينا امير المؤمنين علي بن ابیطالب علیه السلام چنانکه در فصل نصوص ولایت و امامت امیر المؤمنین علیه السلام انشاء الله تقرر و ثبوت خواهد یافت باخبار مسلمه از عامه و خاصه من قول النبي صَلَّى الله عليه و آله و سلم يا علی انت وصي و وارثي و قاضي دینی غایة الامر علماء عامه میگویند که نص مذکور دلالت ندارد بر امامت بلا فصل آنسرور اتقیا جواب از آن بعد از اغماض از آنچه تقرر و ثبوت خواهد یافت آنکه حکم عقل قطعی مذکور قاطع عناد و لجاج و عصبيت اهل نفاق و ضلالست و بانضمام براهین عقلیه که چندین مراتب افیدوا حکم از نص است موجب اثبات مرام است و هو المطلوب

دلیل سیزدهم آنکه امر الخلافة و الامامة و جوب طاعة الامام از اعظم احکام دین و اهم آئین مسلمین است

و اگر جایز باشد عقلا استناد و تشریح آن بسوی مکلفین هرآینه جایز خواهد بود و تشریح سایر احکام شریعت سید المرسلین صَلَّى الله عليه و آله و سلم بسوی مکلفین چه آنکه احکام شرع مبین بعد از اصول عقاید از معرفت الله و رسوله اقل مرتبة و اقل اهتماما خواهد بود از معرفت امام و جوب طاعت او باتفاق طرفین از خاصه و عامه و این مستلزم استغنا و بی نیازی مکلفین است از بعثت انبیاء چه آنکه غرض از بعثت انبیاء تبلیغ احکام و تشریح شریعتست و بعد از آنکه جایز و صحیح شد استناد اعظم امور دین بسوی قاطبه مکلفین پس استناد غیر اعظم از امور دین بطریق اولی جایز خواهد بود بسوی مکلفین فیلزم حینئذ لغویة بعثة الانبياء و التزام باین محذور کفر عظیمیست که ضرورت عقل و شرع قائم است ببطلان آن فان قلت که احکام دین از امور تعبیه است که لا یعلم مصالحها و مفاسدها الا الله سبحانه و تعالی و عقول قاصره است از ادراک مصالح و مفاسد نفس الامریه و انکشاف آن دو منوط بیان خدا و رسول او خواهد

بود لا غير فاذا فلزوم الاستغناء عن بعث الانبياء ممنوع جدا قلت قد تقدم في مقدمات الامامة كه از شرايط صحت امامت عصمت امام و خليفه است و عصمت و خلوص بواطن عباد را مطلع نخواهد بود احدی الا الله سبحانه و تعالی و من هو اصلح للعباد في الخلافة و الولاية الي آخر عمره از امور غيبية ايستكه لا يعلمها الا الله فكيف يجوز استناد الخلافة و الامامة الى الامة دون ساير الاحكام فاذا فالمحذور بحاله فاذا ثبت بطلان المحذور بحكم العقل تعين الولاية و الخلافة لمولانا امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه السلام لما ذكرنا من عدم النص على سواه و هو المطلوب

دليل چهاردهم آنكه گذشت در مقدمات امامت كه چون انسان مدني بالطبع است

ولا- يمكن ان يستقل وحده بامور معاشه از بابت احتياج او بغذا و ملبوس و مسكن و غير ذلك از ضروريات معاش كه بانفراده محال خواهد بود تعيش او لاحتياجه الى فوق الف صناعة في امر معاشه من الحياكة و الخياطة و التجارة و الكتابة و الزراعة و الصباغة و هكذا الى غير ذلك و تحصيل واحد من تلك الصناعات لابد له من عمر طويل فضلا عما سواه كما لا يخفى و طبائع بشر در جبلت انسانية نيز مقهور بر شهوت و غضب و تحاسد و نزاع است و اجتماع ايشان با اين طباع مظنه فساد و هرج و مرج و اختلال نظام است و لولا المعاملة العادلة و القوانين الالهية و لا بد لها من رئيس قاهر الهی يمنعهم عن الهرج و المرج و الفساد از مقهور و مغلوب نمودن ظالمين و اعانت مظلومين و منع نمودن از تعدی و فساد و حفظ نوع ايشان از حيف و ميل و جور و امر نمودن ايشانرا بمعرفات الهية و نهی فرمودن از منكرات و شرور محرمة شرعية و حفظ نمودن نواميس الهية از تعطيل و تحريف و زيادة و نقصان و تقييهم الى الطاعات و تبعيدهم عن المعاصي و التوغل في الشهوات و حفظ نفوس و عقول و شريعت و نسب و اموال و اعراض ايشان از مفاسد و شرور و غلبه شهوات و اقامة حدود و تولى قضاء و حكومت در ميان ايشان على طبق ارادة الهية بما انزل على النبي من الله سبحانه و تعالی و ناچار است از براي متصدى بهذه الامور من ملكة العصمة و علمه بجميع ذلك ليتمكنه حفظ نظام النوع عن الاختلال فاذا ثبت ذلك بالعقل فتعين الخلافة و الولاية لمولانا امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه السلام لعدم عصمة من سواه من الصحابة و اعلمية من الكل و هو المطلوب

دليل پانزدهم آنكه امام رئيس كل و مطاع كل خواهد بود

و الواجب على جميع الامة من العلماء و الاغنياء و الفقراء و الرجال و النساء و الاحرار و العبيد آنكه متابعت او نمایند در اقوال و اعمال چنانكه در تعريف امامت كه متفق عليه خاصة و عامه است گذشت بان الامامة نيابة عن الله تعالى و رسوله في امور الدين و الدنيا بحيث يجب اتباعه على كل الامة و متابعت همه افراد امت على سبيل الاستغراق مر چنين متبوعيرا در همه امور و اقوال ممكن نخواهد بود مگر باتصاف آن متبوع كه

رئیس و مطاع کل است بملکه عصمة و علم الهی چه اگر فرض خطا و عصیان آن مطاع کل و رئیس کل شود در اقوال و اعمال و واجب شود بر امت متابعت او در آن اقوال و اعمال پس آن امر باجتماع تقيضين من الله سبحانه و تعالی است چه آنکه حقتعالی نهی فرمود از تناول محرّمات و معاصی و امر فرمود بمتابعت و اطاعت رئیس کل و هو باطل بضرورة العقل و اگر فرض جهل و خطاء آن رئیس و مطاع کل شود در احکام شرعیه و امور دینیّه پس خالی از این نخواهد بود که امت علی سبیل الاستغراق یا جاهل بآن حکمند یا عالم بآن حکم و در صورت جهل ایشان لازم خواهد آمد و جوب متابعت و اطاعت ایشان مر آن امام و خلیفه که جاهل بحکم و خطا در حکم شرعی نمود فلزم اجتماع الامّة علی الخطاء و هو باطل بالاتفاق و الضرورة اما عندنا فلو وجود المعصوم فی الامّة و اما عند العامة لقولهم بما قال النبی صلی الله علیه و آله و سلّم لا- تجتمع امتي علی الخطاء و در صورت علم همه ایشان بجهل و خطاء آن مطاع و رئیس کل و یا علم بعض ایشان بآن خطاء خالی نخواهد بود که یا واجبست در این هنگام متابعت و اطاعت آن رئیس کل فیلزم اجتماع التقيضين لعلمهم بخطائه و ان الله لا يريد ذلك منهم یا واجبست ترك متابعت آن رئیس کل فیلزم مخالفة الامام و الخلیفة مع ان الغرض انه كان واجب الاطاعة فاذا ثبت بحکم العقل لزوم العلم و العصمة فی الامام و الخلیفة و لا يتحقق هاتین الصفتین فی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم الا فی علی بن ابی طالب علیه السلام باتفاق الامّة فتعین حینئذ الامامة و الخلافة بلا فصل لمولانا علی ابن ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب

دلیل شانزدهم آنکه از جمله طرق اثبات امامت نظیر اثبات نبوت که بر طبق قواعد عقلیه است

آنکه اگر کسی ادعای امامت یا نبوت نماید و بر طبق دعاوی خود اتیان معجزه و خارق عادت نماید لابد است از تصدیق آن مدعی نبوت و امامت چه آنکه عقلا ممتنع است اجراء معجزه بید کاذب زیرا که آن موجب اغراء بجهل و اضلال بندگان خداست و صدور هما محال من الله سبحانه و از واضحات عند ارباب عقول آنکه اجراء معجزه بید الولی معنای آن شهادت و تصدیق خداوند است علی انه هو النبی او الامام و اذا ثبت ذلك عقلا- فنقول آنکه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بتصدیق علماء عامه بعد از یوم ثقیفه در مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم محاجه نمود با ابو بکر و عمر و فرمود انا اولی بالخلافة منکما چنانکه ابن ابی الحدید که از اعیان و اعظم علماء عامه است از کتاب جوهری نقل نموده است کیفیت آوردن امیر المؤمنین و زبیر را بسوی ابا بکر آنکه بنو هاشم همراه بودند و علی علیه السلام فرمود انا عبد الله و اخو رسوله چون بنزد ابا بکر بردند گفت بیعت کن حضرت فرمود انا اولی منکما بالخلافة و من بیعت با شما نمی کنم و شما اولی اید که با من بیعت کنید زیرا که شما متصرف این امر شدید از انصار بسبب قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم و من نیز بهمان جهة بر شما

احتجاج می کنم پس انصاف بدهید اگر از خدا میترسید و بحق ما اعتراف کنید چنانکه انصار بحق شما اعتراف کردند و الا اقرار نمائید که از روی علم و عمد و کینه بر من ستم میکنید عمر گفت دست از تو برنمیداریم تا بیعت کنی علی علیه السلام گفت نیک با یکدیگر ساختید و امروز از برای او می گیری که فردا بتو برگرداند بخدا سوگند با او بیعت نمی کنم پس فرمود ای مهاجرین از خدا بترسید و سلطنت محمد را از خانواده او بیرون نبرید بسوی خانهای خود و دفع مکنید اهل او را از مقام او و حق او بخدا سوگند ای مهاجرین که ما اهل بیت احقیم باین امر از شما تا در میان ما کسی باشد که کتاب خدا را خوانده باشد و بداند و فقیه باشد در دین خدا و عالم باشد بسنة رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و امر رعیت را راه تواند برد بخدا قسم که اینها همه در ما هست پس متابعت خواهش نفس خود نکنید که از حق دور میشوید و نیز ابن ابی الحدید گفته که آنچه جمع کثیری روایت کرده اند آنستکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امتناع نمود از بیعت با ابی بکر تا آنکه او را باکراه آوردند بعد از آن گفت که علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم میفرمود که اگر چهل نفر از صاحبان عزم که ثابت قدم در جهاد بودند مییافتیم هرآینه جهاد میکردم و این را نصر بن مزاحم و بسیاری از ارباب سیر نقل نموده اند انتھی حدیث ابن ابی الحدید نقلاً عن جماعة کثیر من العامة فاذا ثبت دعواه علیه السلام الامامة و الخلافة بلا فصل بعد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اما اجراء معجزه بیده علیه السلام فهو من مسلمات الخصم حیث ان معجزات المنقوله منه علیه السلام من احياء الاموات و مکالته مع الشمس له کرارا او ما صدر منه من المعجزات فی غزواته فی جهاد الاعداء و شجاعته المعروفة بین تمام اهل الاسلام و فصاحته فی الکلام من خطباته المنقوله فی نهج البلاغة و ادعیه الماثورة منه حیث انه دون کلام الخالق و فوق کلام المخلوق و قضائه و حکومته بین الناس و ما صدر منه من المعجزات قد ملاء منه الدفاتر و الطوامیر بین الخاصة و العامة فلا یحتاج ثبوتہ الی البیان و اقامة البرهان فاذا ثبت هذه المقدمات من دعواه الامامة و الخلافة بلا فصل بعد رسول صلی الله علیه و آله و سلم و من جریان المعجزات و الخوارق العادات بیده علیه السلام بالنقل و من محالية اجراء المعجزة بید غیر الصادق عقلاً كما ذکرنا برهانه فتعین الامامة و الخلافة عقلاً لمولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب

دلیل هفدهم آنکه شبیه نخواهد بود عند جمیع فرق علماء علماء اهل الاسلام که قرآن صاحب وجوه و تأویلات و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و مجمل و مبین و عام و خاص و ظاهر و باطن بلکه سبعة بطون و سبعین بطونا خواهد بود

و حال سنة رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز مانند کتاب الهی بتصدیق جمیع علماء صاحب وجوه تأویلات و متشابهات است و لابد است رسول خدا در میان امت از مبین و هادی و عالمی که رافع همه شبهات و عالم تأویلات

و متشابهات و نواسخ و منسوخات باشد چه باتفاق همه علماء اهل اسلام نصوص و محکّمات قرآنیّه و نصوص و محکّمات سنّه نبویه کافی نخواهد بود در اقل قلیل از احکام الهیه فضلا عن اکثرها او جمیعها پس اگر در میان امت نباشد کسیکه مبین و هادی و عالم که معصوم از هر خطا و خلل و زلل باشد که بیان فرماید از برای امت در همه آنها بما انزل الله تعالی علی حسب نفس الامر و الواقع و کذا ما بینه النبی صلی الله علیه و آله و سلّم من السنّه لازم خواهد آمد که پیغمبر از میان امت رفته باشد و امت راضی و متحیر در وادی ضلالت گذاشته باشد و خدا و رسول او امر فرموده باشند که آنچه تاویلات بنظر هرکسی که میرسد در احکام عمل نماید «کانه قال اولوا و اعملوا او قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم اولوا و اعملوا و این مستلزمست که حق سبحانه و تعالی و رسوله اباحه فرموده باشند از برای مکلفین عمل بمتناقضات را چه آنکه افهام و آراء آحاد مکلفین مختلف است در تاویلات و بسا میشود که باندک زمان در مسئله واحده صد تاویل و زیاده بقیاسات و استحسانات و مؤلات یافت شود که همه آن متناقض و متضاد با یکدیگر باشند بلکه این مطلب هرج و مرج در احکام الهیه و نوامیس شرعیه خواهد بود و آن باطلست بالعقل و الشرع و اذا ثبت ذلك فثبت الولاية و الخلافة بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم لمولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام لعدم اتصاف غیره بالعلم و العصمة فی اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم و هو المطلوب

دلیل هیجدهم آنکه خداوند عالم امر بوصیت فرمود مر عباد را

و وصیت از عظام مسائل شریعت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلّم بلکه از مسائل دینیّه جمیع شرایع و ملل است و حضرت حق سبحانه و تعالی در چندین آیات قرآنیّه امر بوصیّه فرمود و همچنین ترغیب و تحریص نمود حضرت سید رسل صلی الله علیه و آله و سلّم را در امر وصیّه و بنحوی اهتمام فرمود تا آنکه فرمود «من مات بغير وصية مات ميتة جاهلية» و قال صلی الله علیه و آله و سلّم «من لم یحسن وصيته عند الموت كان نقصا فی مروته و عقله» و فی حدیث آخر ما ینبغی لامرء مسلم ان ینبغی له ان یرثه تحت راسه» و بعد از آنکه پیغمبر چنین اهتمام فرماید در امر وصیت در شرع مقدس خود چگونه متصور خواهد بود نسبت داده شود بسوی وجود اطهر او که ترك وصیت نمود و حال آنکه شخص پیغمبر که افضل عقلا و سید انبیاء و مؤسسین شریعت غراء است بامت خود میفرماید که در زمان موت یا قبل از آن در زمان صحت و در تمادی عمر وصیت نمائید و شب را بصبح نیاورید مگر آنکه با وصیت باشید و خود ترك وصیت می نماید و اهمال میکند آنچه بر او بود از امور دینیّه و غیر آن و هذا جزاف من القول و اذا بطل ترك الوصية من النبی صلی الله علیه و آله و سلّم عقلا- و عادة کما هو عادة سایر الانبیاء علیهم السلام تعین الامامة و الخلافة لمولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام لاتفاق الامة علی عدم تنصيص الوصية لاحد علیه السلام و قد قال فی حقه علیه السلام یا علی انت اخی و وصی و وارثی و قاضی دینی فان قلت که امر بوصیّه بجهة امور

دنیویه است و ما یجری مجریها و اما امور دینیہ پس ثابت نشد مشروعیت وصیت در آن قلت هذا كلام سخیف غیر قابل للجواب اما اولاً پس بجهة آنکه وصیت در دین اعظم از وصیت در امور دنیویہ است خصوصاً از رسولخدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم کہ همه ہم و غم آن سید کاینات دین قویم او بود و همه زحمات رسالت او استحکام نمودن شریعت اسلام بود و خود آن نور مقدس منبع دین و مرشد طریقہ اسلام و داعی الی اللہ و بشیر نذیر بلکه همه احوال آن فخر کایناترا خداوند علی اعلا منحصر فرمود در انذار خلاق من قوله تعالیٰ **إِنَّ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ** و منصب او ارفع شانا و اجل قدرا بود از هر صاحب دین و شریعت پس چگونه معقول خواهد بود اهمال نمودن امر دین و واگذار کردن آنرا بکسی کہ لا يعرف له قدر و لا شان عند اللہ جل جلاله و لا یوصف بفضل و منقبة نفسانیہ بحیث یفید وجوده فایده لحفظ الدین و اما ثانیاً آنکه ادعاء عدم مشروعیت وصیت در امور دینیہ مخالف با صریح قرآنست از وصیت ابراهیم و یعقوب مر اولاد خود را من قوله تعالیٰ **وَوَصَّىٰ بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ** و قوله تعالیٰ **أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُوا نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهُاً وَاحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ**

(دلیل نوزدهم) الزام نمودن هشام، عمرو بن عبید را در مسجد بصره در باب امامت

مجلسی علیہ الرحمہ در بحار از کتاب احتجاج و امالی و علل الشرایع و اکمال الدین نقل نموده است از یونس بن یعقوب کہ در خدمت حضرت صادق علیہ السلام نشسته بودیم و در نزد آنسرور جماعتی از فضلاء اصحاب نشسته بودند چون حمران بن اعین و مؤمن الطاق و هشام بن سالم و طیار و امثال ایشان و در میان ایشان بود هشام ابن الحکم و او جوانی بود نوخط و اول سن و از افاضل از متکلمین و تلامذہ حضرت صادق علیہ السلام بود حضرت باو فرمود یا هشام عرض کرد لبیک یا بن رسول اللہ فرمود آیا خبر نمی دهی بما آنچه واقع شد میان تو و عمرو بن عبید کہ یکی از قضاة فضلاء علماء عامہ بود و در مسجد بصره مینشست و فتوی میداد بمذهب سنیان و دعوی علم می نمود هشام عرض کرد جعلت فداک یا بن رسول اللہ از جلالت شان و مہابت و بزرگواری شما حیا مانعم میشود کہ در محضر انور شما مکالمہ نمایم و در حضور شما زبانم ناطق و گویا نخواهد بود حضرت فرمودند «اذا امرتکم بشئی فافعلوه» هشام بامر آن حجت خدا عرض کرد کہ بمن رسیده بود کہ عمرو بن عبید در مسجد بصره بمسند حکومت شرعیہ می نشیند و عوام و جهال و متعصبین از عامہ را در اطراف خود جمع می نماید و از برای آنها فتوی میگوید بسیار بر من گران آمد پس رفتم بسوی بصره و در روز جمعه وارد بصره شده و بمسجد رفتم دیدم جماعت بسیاری دور هم حلقه زده و در میان آنها بود عمرو بن عبید و جامہ سیاهی را بخود ازار نموده و ردائی در دوش گرفته و آن جماعت متصل از او سؤال از علم و مسائل و احکام مینمایند

پس داخل در حلقه ایشان شدم و در آخر حلقه بدو زانو نشستم و گفتم ایها العالم من مرد غربی هستم آیا اذن میدهی که از تو مسئله سؤال نمایم گفت بلی مآذونی سؤال کن گفتم آیا از برای تو چشمی هست گفت ایفرزند این چه سؤالست که نمودی گفتم مسئله من همین نحو است گفت سؤال کن هر چه میخواهی اگر چه مسئله تو مسئله احمقانه است گفتم جواب مرا بگو در چنین مسئله احمقانه گفت سؤال کن گفتم آیا از برای تو دیده و چشم هست گفت بلی گفتم چه میبینی بآن چشم خود گفت الوان و رنگها را و اشخاص و اشباهرا میبینم گفتم از برای تو بینی و انف است گفت بلی گفتم چه میکنی گفت رایحه و بوهای خوش بآن استشمام می نمایم گفتم از برای تو دهان هست گفت بلی گفتم چه میکنی بآن گفت میشناسم بآن طعم اشیاء را گفتم از برای تو زبان هست گفت بلی گفتم چه می کنی بآن گفت سخن می گویم بآن گفتم از برای تو گوش هست گفت بلی گفتم چه میکنی بآن گفت استماع می کنم اصواترا گفتم از برای تو دستی هست گفت بلی گفتم چه می کنی بآن گفت تناول اشیاء می نمایم و نرمی و خشونت را بآن ادراک مینمایم گفتم از برای تو پائی هست گفت بلی گفتم چه میکنی بان گفت بآن حرکت می کنم از مکانی دیگر گفتم از برای تو قلبی هست گفت بلی گفتم چه میکنی بآن گفت تمیز میدهم بواسطه آنچه وارد میشود بر همه این اعضاء و جوارح من که ذکر نمودی در وقتی که شك نمودم در آنچه بجا آوردم یا بجا میآوردم از مسمومات و مبصرات و مسموعات و غیر آن از اموریکه هر يك از اعضائی من تناول آن مینماید رجوع می نمایم بقلب خود و شك و شبهات را رفع میکنم و بقلب یقین در امور حاصل مینمایم گفتم پس لابد است تو را از قلبی که اگر قلب نباشد اعضاء و جوارح تو در صدد اصلاح و رشد نخواهد بود گفت بلی گفتم که خداوند قلب را بتو عطا فرمود بجهة رفع شكوك و شبهات جوارح و اعضای تو و آنرا امام و پیشوای اعضا و جوارح تو قرار داد گفت بلی گفتم خداوند متعال ترك نکرد و واگذار نمود اعضاء و جوارح تو را بحال خود تا آنکه قلب را از برای آن پیشوا و امام و هادی و راهنما قرار داد که رفع شكوك و شبهات و اوهام از اعضاء و جوارح تو بنماید و این همه خلایق از ذکور و اناث و احرار و عبید و فقرا و اغنیا و مساکین و جهال و عوام الناس را در حیرت و شكوك و اوهام و جهالت و ضلالت و گمراهی و اختلاف آراء و متناقضات بحال خود گذاشته است و امام و هادی و پیشوائی از برای ایشان قرار نداده است که ازاله شكوك و رفع جهالت و ضلالت و دفع متناقضات ایشان نماید پس عمر بن عبید ساکت شد و قادر نبود بر تکلم نمودن و گفت بمن که آیا تو هشام خواهی بود گفتم نه هشام نیستم گفت آیا با هشام مجالست کرده گفتم نه گفت پس از اهل کدام دیاری گفتم از اهل کوفه گفت البته تو هشام خواهی بود بعد از آن مرا در بغل گرفت

و پهلوي خود نشانيد و صحبت علمي در مجلس خود نمود تا من برخاستم چون كلام هشام در محضر شريف صادق آل محمد صلوات الله عليهم بانتهار رسيد آنجناب تبسم فرموده گفتند اي هشام كي بتو تعليم فرمود اين استدلال را عرض كرد يابن رسول الله اين استدلال بلسان من جاري شد فرمودند يا هشام «هذا و الله مكتوب في صحف ابراهيم و موسى» مؤلف گوید که باین استدلال هشام بن حکم محقق شد که اختيار امام و خليفه واجب على الله خواهد بود بيرهان عقل فاذا ثبت الامامة لمولانا امير المؤمنين على بن ابيطالب عليه السلام «لعدم النص و الاختيار من الله و رسوله لغيره عليه السلام كما سنحقق و هو المطلوب»

دليل بيستم الزام نمودن هشام بن حکم عالم شامي را در محضر حضرت صادق ع

آنکه مجلسي عليه الرحمه از كتاب احتجاج از يونس بن يعقوب نقل نموده است که گفت در خدمت حضرت صادق عليه السلام بوديم که مردی از اهل شام وارد بر آن جناب شد که يد طولائی از برای او بود در علم كلام و فقه و فرايض و بآنسرور عرض کرد که من آمده ام تا مناظره و مجادله و مباحثه نمايم با اصحاب تو حضرت باو فرمود که كلام تو از رسولخدا خواهد بود يا از كلام خودت عرض کرد بعضی از آن از كلام رسولخدا میباشد و بعضی ديگر از كلام خودم مي باشد فرمودند که تو در اينصورت شريك رسولخدا خواهی بود عرضکرد نه فرمودند آیا بتو وحی رسیده است عرض کرد نه فرمود آیا واجبست اطاعت تو مثل اطاعت رسول خدا عرضکرد نه پس آنسرور ملتفت شد بسوی يونس بن يعقوب و فرمود که اينمرد خصم نفس خود می باشد قبل از اینکه تکلم نمايد در آنچه مقصود اوست بعد از آن آنسرور اذن دادند بيونس ابن يعقوب که اگر نیکو سخن میرانی در کلام با اين مرد سخن بگو در کلام يونس عرضکرد جعلت فداك شنيدم که نهي فرموديد از سخن گفتن در علم كلام و فرموديد ويل لاصحاب الکلام فرمودند که من گفتم «ويل لقوم ترکوا قولي بالكلام و ذهبوا الي ما يريدون به» بعد از آن بيونس فرمودند که بيرون برو در خارج باب و هرکس از متکلمين از اصحاب را که ملاقات نمودی حاضر نما پس يونس بامر آنحضرت بيرون رفته و ملاقات نمود حمران بن اعين را که نیکو بود در علم كلام و محمد بن نعمان الاحول و هشام بن سالم و قيس الماصر که همه آنها از متکلمين اصحاب آن جناب بودند و قيس الماصر احسن از همه آنها بود در علم كلام و اخذ نموده بود علم كلام را از حضرت على بن الحسين عليهما السلام و داخل شدند در مجلس حضرت صادق عليه السلام چون نشستند در اينحال هشام بن حکم داخلشد و او در اول سن جوانی بود که تازه خطش دمیده بود و در آن مجلس کسی نبود مگر آنکه اکبر ستا بود از او در آنحال حضرت صادق عليه السلام توسعه داد در مکان از برای نشستن هشام بن حکم و باو فرمود ناصرنا بقلبه و يده و لسانه و بعد از آن فرمود بحمران اعين که با مرد شامي سخن بگو در کلام و حمران مباحثه نمود با او و بر او غالب شد بعد از آن

بمحمد بن نعمان فرمود که تو نیز مکالمه نما با این مرد شامی پس مکالمه نمودند و هیچیک بر دیگری غالب نیامدند و ساکت شدند و بعد بقیس ماصر فرمود که مکالمه نما قیس نیز با شامی سخن گفت و حضرت صادق علیه السلام از سخن ایشان تبسم نمود و مخذول و منکوب نمود قیس ماصر عالم شامی را بعد از آن حضرت فرمود بآن مرد شامی که کلم هذا الغلام یعنی هشام ابن حکم عرضکرد نعم پس رونمود بهشام و گفت یا غلام سؤال نما از من از امامت این شخص که او را امام خود میدانید یعنی حضرت صادق علیه السلام پس هشام در غضب شد چون ملا-حظه نمود سوء ادب آنمرد شامی را بالنسبة بآنحضرت در مجلس مکالمه پس هشام سؤال نمود از شامی که آیا پروردگار تو الطف نظر است بخلق و یا خلق الطف نظرند در حق نفس خودشان شامی گفت بلکه خداوند الطف نظر است بسوی خلائق از انفس خودشان هشام گفت چه ملا-طفت فرمود خدای تعالی در احکام دین خود بسوی بندگان و عباد خود شامی در جواب او گفت اقامه حجت و دلیل نمود از برای ایشان بآنچه تکلیف فرمود عباد را بآن و سبیل دین را بر ایشان واضح نمود و عذر ایشان را رفع فرمود هشام گفت کدام دلیل و حجتست که از برای ایشان اقامه نمود شامی گفت که رسولخدا را دلیل و حجت قرار داد از برای رفع معذرت تکلیف بندگان هشام گفت بعد از رسولخدا کی حجت و دلیل خواهد بود از برای رفع تکلیف عباد شامی گفت کتاب خدا و سنة رسول او هشام گفت آیا کتاب خدا و سنة رسول او کفایت خواهد نمود از برای رفع عذر و نفی تشاجر و اختلاف در دین در میان مکلفین شامی گفت بلی قطع عذر ایشان و رفع اختلاف و تنازع و تشاجر بین امت خواهد نمود هشام گفت حال که چنین است پس بچه سبب تو مخالف رای ما خواهی بود در امر دین و از شام حرکت نمودی بعزم مجادله و مخاصمه در امر دین و مذهب بجانب ما آمدی و چرا مذهب تو برخلاف مذهب ما خواهد بود و تو برای قیاس و استحسان و بعقل ناقص خود اخذ دین خود نموده و حال آنکه میدانی آراء ناس مختلف خواهد بود و برای واحد اجتماع نخواهند نمود «فسکت الشامی کالمفکر و لا یتکلم» پس حضرت صادق علیه السلام باو فرمودند که چرا سخن نمیگویی با هشام و جواب او را نگفتی شامی گفت اگر در جواب او بگویم که ما اختلاف در آراء نداریم مکابره با او نمودم و کذب و دروغ سخن راندم و اگر بگویم که کتاب خدا و سنة رسول کفایت خواهد نمود در رفع اختلاف باطل گفتم چه کتاب خدا و سنة ذو وجوه و ذو احتمال میباشد و اگر بگویم که ما اختلاف داریم و هر يك دعوی حقیقت بنمائیم پس کتاب خدا و سنة نفع نمی بخشد ما را در آنچه ادعا مینمائیم و لکن منمهم مثل همین مطلب را از او سؤال مینمائیم او جواب مرا بگوید حضرت صادق علیه السلام فرمودند بشامی که سؤال نما از او که میبایی او را شخص واجد ملی یعنی صاحب

جواب که از عهده جواب تو بیرون خواهد آمد و جواب ترا خواهد گفت پس شامی همین سؤال هشام را اعاده نمود و گفت کیست الطف نظر آیا خداوند الطف نظر است بسوی خلق یا خلاق الطف نظر خواهند بود بسوی نفس خودشان هشام گفت بلکه خداوند الطف نظر خواهد بود شامی گفت آیا خداوند اقامه فرمود از برای خلق کسی را که جمع نماید کلمه امت را و رفع نماید اختلاف میان ایشانرا در مسائل دین هشام گفت بلی اقامه چنین حجت و دلیل از برای ایشان فرمود شامی گفت کیست آن حجت و دلیل هشام گفت اما در ابتدای شریعت پس رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم را دلیل و حجت برای بندگان خود قرار داد و بعد از رسول خدا غیر او را حجت و دلیل قرار داد شامی گفت کیست آنکس که بعد از رسولخدا قائم مقام و خلیفه او باشد در حجت و دلیل بودن از برای عباد هشام گفت در زمان ما یا در زمان قبل شامی گفت الان میخواهم بدانم که آن حجت و دلیل چه کس خواهد بود هشام اشاره نمود بجانب حضرت صادق علیه السلام که بهترین کسیکه در این مجلس نشسته است او قائم مقام رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود در حجت و دلیل که بما اخبار میفرماید بآنچه در سموات است و راثه عن اب و جد صلوات الله علیهم شامی گفت که من از کجا علم حاصل نمایم که این شخص قائم مقام رسولخدا خواهد بود در حجت و دلیل هشام گفت سؤال کن از آن چه میخواهی از امر آسمانها و زمین و مغیبات شامی گفت که حال رفع عذر من نمودی و حجت را بر من تمام کردی پس بر منستکه سؤال نمایم چون کلام باینمقام رسید و بمجادله بالتی هی احسن مجاب شد از مکالمه نمودن با هشام بن الحکم پس آنسرور فرمودند بآنمرد شامی که من کفایت مسنتلت تو مینمایم و خبر میدهم ترا از سیر تو و سفر تو بیرون آمدی از خانه خود در فلان روز و از فلان راه آمدی و بفلان چیز مرور کردی و جمیع جزئیات و خصوصیات واقعه در راه او را بیان فرمود باعجاز و شامی همه را تصدیق نمود شامی عرض کرد اسلمت لله الساعة حضرت فرمودند بل امت بالله الساعة چه آنکه اثر اسلام همان مجرد توارث و تناح و حقن دعاء و اموال است در دنیا و ایمان است که بآن مثاب و مأجور خواهی بود در آخرت شامی عرض کرد صدقت فانا الساعة اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انك وصي الاوصياء بعد از آن حضرت صادق علیه السلام در کیفیت مکالمه اصحاب با شامی تعرض فرمودند که علی الظاهر مرضی آنجناب نبود کیفیت مکالمه ایشان و لکن در حق هشام بن الحکم دعا نمود و فرمود یا هشام «لا تکاد تقع تلوی رجلیک اذا هممت بالارض طرت فلیتکلم الناس اتق الذلّة و الشفاعة من ورائک» و مقصود حضرت از این کلام کنایه از عدم مغلوبیة هشام است از خصوم در مکالمه چنانکه مجلسی علیه الرحمة در آخر حدیث چنین بیان فرموده است «قوله تلوی رجلیک یقال لویت الحبل فتلتته و

لوی الرجل رأسه اذا مال و اعرض و لوت الناقة ذنبها حركته و المعنى كلما قربت تقع من الطيران أن على الارض تلوى رجلك كما هو داب الطيور ثم تطير و لا تقع و الغرض انك لا تغلب من خصمك قط و اذا قرب ان يغلب عليك تجد مفرا حسنا فتغلب عليه»

فصل دویم در استدلال نمودن بر امامت و خلافت مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام بکتاب الله سبحانه و تعالی من الايات المستدل بها علی المطلوب

اشاره

و هی کثیرة

دلیل اول از آیات قوله تعالی اِنَّهُمْ
اَلصَّلَاةَ
ا وَ لِيُكَمِّرَهُمُ اللَّهُ وَ رَسْمَهُ وَ الْذِينَ آمَنُوا الْذِينَ يَّقِيْمُهُمْ وَ
اَكْبُوْنَ
ا وَ يُؤَدُّوْنَ
ا وَ نَزَكَتُهُمْ
ا وَ هُمْ

اشاره

تتمیم مرام در آیه مبتنی بر سه مقاله است

مقاله اولی در شأن نزول آیه اتفاق نمودند مفسرین از خاصه و عامه بر این که آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نازلشد

و تفسیر ظاهر آیه شریفه آنکه اینست و جز این نیست که ولی امر شما خدا و رسول او و آنکسانی که ایمان آورده اند بخدا آنچنان کسانی هستند که برپا دارند نماز را و تصدق نمایند در حالتی که در رکوع میباشند و ثعلبی که از کبار مفسرین عامه است از سدی و غالب و عتبه ابن ابی حکیم نقل نموده است که حقیسبحانه و تعالی از آیه شریفه قصد نفرموده است مگر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را زیرا که نوبتی آنسرور در مسجد تشریف داشت و در رکوع سائلی بر او گذشت آنبزرگوار انگشتی خود را باو عطا فرمود و نیز ثعلبی بسند دیگر از محمد بن قاسم و عبابة بن ربیع و ابن عباس نقل نموده است از ابو ذر رضی الله عنه گفته است که روزی با رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز میگذاردم سائلی در مسجد آمده و سؤال نمود احدی باو چیزی نداد در آنوقت علی علیه السلام در رکوع بود پس بانگشت خنصر دست راست خود اشاره بان سائل کرد و انگشتی در آن انگشت داشت سائل اشاره آنحضرترا ملتفت شده پیش آمد و انگشتر را از انگشت آنحضرت گرفت و رسولخدا نگاه می کرد پس آنسید کاینات سر بسوی آسمان بلند کرده عرض کرد خداوندا موسی بن عمران از تو سؤال نمود که رَبِّ اِشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي اَمْرِي وَ اَحْلِلْ عُنْدَكَ مِنْ لِسَانِي يَقْقَهُوا قَوْلِي وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي هَاؤُنَ اَخِي اَشْدُدْ بِهِ اُزْرِي وَ اَشْدِدْ رِكْبَةَ فِي اَمْرِي پس نازل فرمودی بر او سَنَسُدُّ عَضُدَكَ بِاَخِيكَ يَعْنِي مُحْكَمٌ مِي نَمَائِمِ بازوی تو را ببرادر تو و انا محمد نبیک و صفيك خداوندا سینه مرا گشاده فرما و کار مرا آسان نما و قرار ده از برای من وزیري از کسان من که علی باشد و محکم گردان باو پشت مرا و هنوز دعای آنحضرت تمام نشده بود که جبرئیل علیه السلام نازلشد و گفت یا محمد بخوان فرمود چه بخوانم عرض کرد بخوان اِنَّمَّا وَ لِيْكُمْ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْذِينَ آمَنُوا الْذِينَ يَّقِيْمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ زمخشری که از عظام مفسرین عامه و ملقب بجار الله علامه است در کشف گفته است که آیه در شأن علی علیه السلام نازلشد و این عبارت

او است که گفته است انما جیء بلفظ الجمع و ان كان السبب فيه رجلا ليرغب الناس في مثل فعله» و امام فخر رازی بدو سند نقل نموده است که آیه در شأن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد و نیشابوری و بیضاوی اعتراف نمودند که آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد و ملا علی قوشچی اقرار نمودند که اتفاق جمیع مفسرین است که آیه در شأن علی علیه السلام نازل شد در حین تصدق نمودن خاتم بسائل در رکوع و سایر مفسرین عامه چون سمعانی و واقدی و بیهقی و نظیری و صاحب مشکوة و مؤلف مصابیح و سیوطی و جمیع مفسرین از علماء خاصه اتفاق نموده اند که آیه شریفه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شد و علماء از روایت عامه در صحاح خود نقل نموده اند و در صحیح نسائی از ابن سلام نقل کرده است که بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و عرض کردم یا رسول الله قبیله ما با ما عداوت کردند از اینکه ما ایمان بخدا و رسول او آورده ایم و سوگند یاد کرده اند که با ما متکلم نشوند پس آیه شریفه نازل شد که **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْخَبْرُ** تا آنکه بلال اذان نماز ظهر در داد و مردم مشغول بنماز شدند بعضی در رکوع و برخی در سجود و جمعی در قیام و طایفه در قعود بودند که سائلی آمد و سؤال نمود علی علیه السلام در رکوع بود بسؤال او ملتفت شد انگشتی در انگشت داشت باو عطا فرمود سائل اینمطلب را برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد پس آنحضرت آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا** الی آخر تلاوت فرمود و صاحب جامع الاصول نیز این روایت را از صحیح نسائی نقل نموده و مولف کتاب جمع بیر صحاح الستة در آیه شریفه از صحیح نسائی همین روایت را نقل نمود ابن مغزالی شافعی در کتاب مناقب بچهار سند این روایت را نقل کرده و صدر الائمة اخطب خوارزمی بسه سند نقل نموده که این آیه در شأن امیر المؤمنین علی علیه السلام نازل شد و نقل نمود مدح حسان بن ثابت را در حق آنسرور اتقیاء من قوله عربی

ابا حسن فديتك نفسی و مهجتي

و بينها فی محکمات الشرايع

ابو الفتوح در تفسیر خود از جابر ابن عبد الله انصاری روایت کرد که سائلی در وقت نماز پیشین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر شد و سؤال نمود رسول خدا فرمود کیست که او را چیزی دهد تا ضامن شوم در اینکه ویرا بدرجه ابراهیم خلیل علیه السلام رسانم اعرابی برگردید و او را چیزی ندادند امیر المؤمنین علیه السلام در زاویه مسجد نماز نافله میگذارد و در رکوع بود انگشت خود را برداشت تا اعرابی انگشتی از انگشت او بیرون کرد اعرابی در آن انگشتی نگاه کرد نگینی گران بها دید شاد شد و گفت شعر

انا مولا لآل یس *** ارجو من الله اقامة الدين

پس جبرئیل نازل شد و آیه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْيَاقِينُ** را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم قرائت نمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با عربی فرمود کی ترا چیزی داد عرض کرد که برادر و پسرعم تو علی بن ابی طالب علیه السلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هینا لك يا على مقارن درجه من درجه حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام خواهی بود چون صحابه آنرا بدیدند هرکس که انگشتی در دست داشت صدقه بداد تا چهارصد انگشت با عربی رسید اعرابی شاد شد و دانست که این انگشتها همه بجهة همان انگشت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود که باو دادند یعنی اگر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باو انگشت نمیداد و جبرئیل این آیه را در شأن او نازل نمی کرد کسی باو انگشت نمیداد و بعد اعرابی شروع نمود بمدح حضرت حیدر بقول خود شعر عربی

انا مولى لخمسة نزلت فيهم السور

اهل طه و هل اتي فافروا تعرفوا الخبر *** و الطواسين بعدها و الحواميم الزمر انا مولا لهؤلاء و عدو لمن كفر

و در آنحال حسان بن ثابت حاضر بود و این ابیاترا در مدح آن افضل اتقیا و سید اولیاء انشاء نمود قصیده

علي امير المؤمنين اخو الهدى

فلما لقاها سائل مد كفه *** اليه فمن يبخل و لم يك كافنا فدى اليه خاتما و هو راع

و ما زال اوها الى الخير داعيا *** فبشر جبريل النبي محمدا بذاك و جاء الوحي في ذاك صاحبا

ابراهیم بن حکم بن ظهیر باین طریق نقل نمود که عبد الله بن سلام با گروهی از قوم خود در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و شکایت کردند از آنچه رسیده بود بایشان از یهودان که در اثنای شکایت ایشان این آیه نازل شد که انما وليکم و رسوله الخ پس بلال اذن گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمسجد درآمد دید که مسکینی سؤال میکند فرمود که ماذا اعطيت قال خاتم من فضة فرمود «من اعطا که قال ذاك القائم فاذا هو على صلوات الله عليه» فرمود «علی ای حال قال اعطاني و هو راع» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر گفت و عطا که از مفسرین عامه است روایت کرده که چون امیر المؤمنین علیه السلام در رکوع انگشتی بدوریش داد عبد الله بن سلام عرض کرد یا رسول الله «انا رایت علیا تصدق بخاتمه و هو راع فنحن نتولاہ و ابو بکر رازی در کتاب احکام القرآن گفته است که آیه در حق علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد در وقتیکه در رکوع خاتم خود را بسائل داد و این قولرا از مجاهد و سدی نقل نمود و نیز روایت نموده از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام و از جمیع علماء اهل بیت نیز این روایت را نقل نمود و مغربی و طبری و رجائی نیز همین مضمونرا ذکر کرده اند و حمیدی که یکی از اکابر روات عامه است از انس بن مالک روایت کرده که من روزی

در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم که متوجه مسجد شد چون بمسجد در آمد دید که علی علیه السلام مشغول نماز مستحبی است ناگاه سائلی سؤال کرد و تضرع بسیار نمود «فسمع علی کلام السائل فاومی بیده الی الیمنی الی خلف ظهره فدنی السائل منه فسل خاتمه عن اصبعه فانزل الله تعالی آیه من القرآن و انصرف علی الی المنزل فبعث النبی صلی الله علیه و آله و سلم و احضره فقال ای شیء عملت یومک هذا بینک و بین الله تعالی فاخبره فقال هنیئا لک یا ابا الحسن قد انزل الله فیک آیه من القرآن إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ الْآیةُ وَ کَلِیةِ که از علماء و مفسرین عامه است گفته که این آیه در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد زیرا که او خاتم داد سائل در حالتیکه در رکوع بود و ابو الحسن علی بن احمد و احدی در تفسیر خود که مسمی باسباب النزولست گفته که آیه در حق امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافت و در آخر روایت گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «الحمد لله الذی جعلها فی و فی اهل بیتی» محمد بن ابراهیم حموینی که از اعظم علماء اهل سنتست بچهار سند نقل نموده است از ابی صادق و ابن عباس و عمار یاسر و عباده ربیع که این آیه شریفه در شأن علی علیه السلام نازل شد و گفته است که اصول اسلام سه چیز است نماز و زکوة و تولا و هرسه در آیه شریفه جمع شده است حافظ ابو نعیم در کتاب موسوم به نزول القرآن بهشت روایت نقل نموده است از ابن عباس و عمار یاسر و جابر ابن عبد الله و ابورافع که این آیه در شان امیر المومنین علی بن ابیطالب علیه السلام نازل شد و اشعار حسان بن ثابت که در مدح آنسرور انشاد نموده نقل کرد و احمد ابن حنبل اعتراف نمود بنزول آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام و گفت که آنچه از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد در حق احدی از صحابه نازل نشد و حاکم ابو القاسم حسکانی بسند عدیده نقل نموده است که آیه شریفه در شان علی علیه السلام نازل شده است بالجمله پس در این مقاله ظاهر شد که آنچه اتفاق نمودند از علماء و مفسرین خاصه و عامه که اختصاص دارد شان نزول آیه بامام المتقین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام کلامیست که لا ینکره الا المتعصب المکابر و آنکه آنچه بعضی از متأخرین از عامه چون ابن حجر در صواعق و قاضی روزبهان از انکار این اتفاق سخنی است که ناشی شده است از روی تعصب و مکابره و انکار ایشان سبب نخواهد بود از رفع نمودن آنچه متفق علیه بین خاصه و عامه است زیرا که بهمان نقل مفسرین علماء و اهل حدیث از عامه بتواتر پیوسته است صدق اینمقاله و حقیقت آن کما لا یخفی علی من له ادنی البصیره و الدراية

مقاله ثانیه در کیفیت استدلال بآیه شریفه در امامت و خلافت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام

و بیان اینمطلب که لفظ ولی از الفاظ مشترکه است و بچند معنی اطلاق شده اول بمعنی محب دویم بمعنی ناصر سیم صاحب اختیار و اولی بتصرف کما یقال السلطان ولی الامر و فلان ولی المرأة ای

مالک تدبیر نکاحها و فلان ولی الدم و فلان ولی عهد المسلمین و الحمد لولیه ای الذی اولی و احق به و قول الکمیت فی مدح امیر المومنین علیه السلام عربیه و نعم ولی الامر بعد ولیه و منتجج التقوی و نعم المودب و اراده هریک از معانی ثلثه محتاج بقرینه خواهد بود و دلیل بر اینکه مراد بولی در آیه همان معنی اخیر است از چند وجه خواهد بود وجه اول آنکه لفظ انما باتفاق جمیع لغویین و اهل عربیت مفید حصر است و اگر لفظ ولی در آیه حمل شود بر محب و ناصر هرآینه حصر لغو و غیر صحیح خواهد بود چه آنکه اختصاص ندارد محبت و نصرت بخدا و رسول او لقوله تعالی وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ بَلْكَه ملانکه هم محب و یاور و ناصر مؤمنانند لقوله تعالی نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ بَلْكَه بعضی از کفار هم محب و یاور و ناصر مسلمین خواهند بود لقوله تعالی وَ لَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى پس حمل ولی بر محب و ناصر در این صورت منافی با حصریست که مستفاد از لفظ انما است که صریح در حصر است وجه دویم آنکه اگر لفظ ولی حمل شود بر محب و ناصر تا آنکه صحیح باشد حمل الذین آمنوا بر عموم هرآینه لازم خواهد آمد که هریک از مؤمنین محب و ناصر نفس خود باشد چه آنکه معنی آیه چنین خواهد بود که دوست و ناصر شما خدا و رسول او و آن کسانی که ایمان آوردند همه آنها ناصر شما خواهند بود پس هریک از مؤمنین باید محب و ناصر نفس خود باشد و اینکلام خود فی حد نفسه در کمال رکاکت است مضافا آنکه مستلزم خروج لفظ انما خواهد بود از اصل وضع خود وجه سیم آن که اخباریکه در شأن نزول آیه از مفسرین خاصه و عامه و روایات ایشان رسیده است هریک قرینه تامه خواهد بود بر اینکه مراد بلفظ ولی در آیه باید بمعنی اولی بتصرف باشد لا غیر زیرا که ثعلبی در تفسیر خود چنین نقل نموده که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از خداوند عالم مسئلت نمود باین لفظ اللهم ان موسى عليه السلام سئلك وقال رَبِّ اشرح لي صدري و يسر لي امري و اخلل عقدة من لساني يفقهوا قولي و اجعل لي وزيرا من اهلي هارون اشدد به ازري و اشرکه في امري فانزلت عليه قرانا ناطقا سئدك بأكيك و نجعل لكم سلطانا اللهم و انا نبيك و صفيك اللهم فاشرح صدري و يسر لي امري و اجعل لي وزيرا من اهلي عليا اشدد به ظهري پس كلام آنسرور تمام نشده بود که جبرئیل علیه السلام نازلشد عرضکرد اقرء يا محمد انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلاة و يؤتون الزكاة و هم زاكعون و نیز در روایت اخطب خوارزمی آنکه چون آیه شریفه نازلشد پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تکبیر گفت چه آنکه اگر مراد باو محب و ناصر باشد که همه امت در آنمعنی شریک باشند دیگر جای تعجب و مقام تکبیر نبود که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بمجرد شنیدن آیه تکبیر بگوید و نیز در روایت ابن مغازلی که نقل مدیحه حسان بن ثابت را نمود باین لفظ

صريحست در اینکه مراد بولی اولی بتصرف است زیرا که محب و ناصر خیر ولایة نخواهد بود زیرا که اختصاص باحدي دون احدی نخواهد داشت و نیز در روایت ابو الحسن علي بن احمد واحدی چنین وارد شده که بعد از نزول آیه رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند «الحمد لله الذي جعلها فيّ و في اهل بيتي» چه آنکه حمل ولی بر ناصر و محب اختصاص باهل بیت آنسرور نداشت بلکه همه مؤمنین امت او شریک بودند در معنی مذکور پس حمد کردن رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم که آیه در حق من و اهل بیت من نازلشد وجهی نخواهد داشت وجه چهارم آنکه اگر حمل شود لفظ ولی بر محب و ناصر لازم خواهد آمد اتحاد مضاف و مضاف الیه زیرا که مراد بولیکم خطاب بجمیع مؤمنین است و بعد از ذکر ولایت خدا و رسول او پس همه مؤمنین ولی خواهند بود که مخاطب باین خطاب بودند پس اگر آنانکه مخاطبند بآیه عین نفس ولی باشند للزم المحذور المذكور و هو فاسد جدا فتعین بتلك القران القطعية ان يكون المراد بالولی هو اولی بالتصرف و ولی الامر و هو المطلوب

مقاله نالته در بیان مناقشات جماعتی از متأخرین از علماء متعصین از عامه و جواب آن

فنبول آنکه ابن حجر و قاضي روزبهان و بعضی دیگر از متأخرین چون ملاحظه نمودند اتفاق مفسرین و روایات را بر اینکه آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازلشد و دلالت آیه بر ولایت مطلقه آنسرور اولیا و خلافت و امامت آن افضل اتقیا تام و تمام است چاره ندیده مگر آنکه ذکر نمایند جمله از شبهاترا که اوهن از بیت عنکبوتست بلکه در واقع اظهار نمودن سوء فهم خودشان است. که موجب رسوائی و افتضاح ایشانست عند من له ادنی تدبر و شعور بلی انکار ولایت امیر المؤمنین علیه السلام اسباب افتضاح و رسوائی دنیا و آخرت منافقین و ضالین و مضلین است شبهه اولی آنکه منع مینمائیم اجماع مفسرین را که آیه در شأن امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته باشد جواب از او آنکه کفایت مینماید در دعوی مذکور آنچه نقل شد از مفسرین عامه و روایات و علماء ایشان که زیاده از حسد تواتر است و منع نزول آیه در شأن علي بن ابی طالب علیه السلام از قبیل کلام جماعتی از منافقین است در حین نزول آیه شریفه گفتند که اگر ما باین آیه کافر شویم هرآینه بهمه آیات کافر شده ایم و اگر باین آیه ایمان آوریم خلافت علي بن ابی طالب علیه السلام ثابت خواهد شد و آن ذلت است پس نازل شد در حق ایشان آیه يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ شبهه ثانیه آن که لفظ و الذین آمنوا جمع است باید که مراد باو شخص واحد باشد جواب از او آنکه در محاورات خصوصا در قرآن مجید اطلاق جمع بر واحد بجهة تعظیم بسیار واقع شده و کفی بذلك قوله تعالی نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ وَقوله تعالی إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ* و در آیه مباحله مراد بنساء

باتفاق عامه و خاصه حضرت سیده نساء العالمین است که لفظ جمع بر واحد اطلاق شده است و زمخشری که از اعظام و اجلاء مفسرین علماء عامه است در کشف در آیه شریفه در این مقام چنین گفته است انما جئنی بلفظ الجمع و ان كان السبب فيه رجلا ليرغب الناس في مثل فعله و نیز در نزد علماء شیعه سایر ائمه هدی از ذریه او داخل در الذین آمنوا خواهند بود و صدقات از هر يك از ائمه طاهرين در حال ركوع نیز ظاهر شد شبهه ثالثه آنکه حصر در جائی گفته میشود که ترددي در بین باشد و احتمال خلافی برود در حین نزول آیه اسمی از خلافت خلفاء ثلاثه نبود که تا نفی خلافت آنها شود و اثبات خلافت امیر المؤمنین علیه السلام پس وجهی از برای حصر نخواهد بود جواب از آن اولاً آنکه خدا و رسول عالم بودند بآنچه شبهه و تردد حاصل خواهد شد در اذهان امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از جهة ابداع شبهات از افساد منافقین و ضالین در امر امامت و خلافت و ثانیاً آنکه در صحت حصر کافی خواهد بود امکان تردد در یکی از ازمه و حاجت بوقوع آن نخواهد بود در هیچ جزء از ازمه بلکه محض دفع توهم خلاف در یکی از ازمه کفایت در صحت حصر خواهد نمود و ثالثاً آنکه اکثر مواقع انما بجهة تعریض است چنانکه شیخ عبد القاهر گفته که اوقع در قلب آنست که اراده نشود کلام بعد از لفظ انما الا لمجرد التعریض و ملا سعد در مثال آن شاهد آورده است بقوله تعالی *إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ* * فانه تعریض بان الکفار من فرط جهلهم خارج از اولو الالباب و ذوی العقولند و نیز گفته است که انما استعمال میشود در مقامی که مخاطب جهل باصل حکم داشته باشد نحو قوله تعالی *إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَنزِيرِ* * و نیز مستفاد از کلام ملا سعد آنکه احتمال تردد و تشکیک در جائیستکه حصر حقیقی نباشد بلکه در حصر اضافی باید مخاطب احتمال خلاف یا اعتقاد خلاف داشته باشد نه در حصر حقیقی و از این جهة است که صحیح است گفته شود ما في الدار الا زید با آنکه احتمال نمیرود در کلام باینکه مخاطب احتمال بدهد که در دار جمیع ناس باشند بالجمله و هن این شبهه بمکان من الوضوح لا یلیق بالذكر ابدأ كما لا یخفی شبهه رابعه آنکه التفات بسائل در نماز منافست با آنچه علماء شیعه نقل نموده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در نماز چنان مستغرق عبادت پروردگار بود که چوبه تیر از پای مبارك او بیرون آوردند و ملتفت نشد پس چگونه التفات بحال سائل مینمود که تصدق نماید باو خاتم خود را در حال ركوع جواب از این شبهه آنکه اگر در عبادت جمع شود جهات تقریبی بسوی خداوند که منافی نباشد با آن عبادت مثل صلوة و نحو آن آكد در تقرب بسوی حق سبحانه و تعالی خواهد بود و التفات امیر المؤمنین علی علیه السلام بسوی سائل و تصدق کردن باو و برآوردن حاجت او مستلزم کمال او خواهد بود زیرا که آن التفات

موجب جمع میان عبادت مالی و بدنی خواهد بود احمد بن حنبل که یکی از ائمه علماء اهل سنتست اعتراف نمود که همچو عبادتی بوجه اکمل میسر نشد از برای احدی در وقت واحد مگر از برای علی بن ابی طالب علیه السلام و این فعل آن سرور اولیا فعلی بود که عود مینمود نهایت او بسوی حق تعالی و آن التفاتی که سبب نقصان عبادتست التفاتیست که متعلق بامور دنیویه و اغراض نفسانیه باشد لا غیر شبهه خامسه آنکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در امور دنیویه کمال فقر از برای او حاصل بود و انگشتری که بسائل داد از قراریکه روات و علماء شیعه روایت مینمایند قیمت آن خراج شامات بود که عبارت باشد از ششصد بار نقره و چهار بار از طلا و از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام چنین انگشتری از کجا میسر میشد بلکه وجود چنین انگشتری در صفحه خارج محل کلام خواهد بود جواب از این شبهه اولاً برغم انف منافقین میگوئیم که حضرت امیر المؤمنین و آل طاهرین او اولی بتصرف در جمیع آسمانها و زمینها میباشند و اعطا نمودن انگشتری باین وصف از برای ایشان نقلی نخواهد داشت و حال آنکه خزاین آسمانها و زمینها در ایدی مطهره ایشان بود و شاهد بر این مدعا همان حدیث صاحب کتاب سیر الصحابه است که از عظام علما و مورخین عامه است در خصوص بیرون آوردن حضرت امیر علیه السلام ناقه های سیاه چشم سرخ مورا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود بآن عالم نصاری که قوم خود را بدین اسلام دعوت نماید و آن عالم با قوم خود بعد از رحلت حضرت سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه گردید، و در نزد ابی بکر حاضر شدند و مطالبه ناقه ها کردند و ابو بکر بعجز درآمده و مفحم شد و اصحاب نبی ایشانرا دلالت نمودند بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام و آنسرور باتفاق همه اصحاب و آن عالم نصاری با قوم او روانه کوه شدند و بعد از بجا آوردن دو رکعت نماز ناقه ها را با فصیل او از کوه بیرون آوردند و تسلیم عالم نصاری و قوم او نمودند و وعده حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را بانجاح رسانیدند پس از معلومیت اینمطلب میگوئیم همان کسیکه باقرار و اعتراف شما ناقه های بوصف مذکور را که در تمام قبایل عرب یکی از آنها پیدا نمیشد از کوه و سنک خارا بیرون آورد همانکس قادر بر اینمطلب بود که انگشتری گران بهائی را در حال رکوع بسائل فقیر مضطر عطا فرماید و ثانیاً باینکه آن انگشتر آنچه اهل سیر و تواریخ نقل نموده اند و از حضرت صادق علیه السلام نیز نقل شده که آن انگشتر را که حضرت امیر علیه السلام در نماز تصدق فرمودند و زن حلقه آن چهار مثقال نقره و نگین آن از یاقوت حمراء که وزن آن پنجمثقال بود و قیمت آن خراج شامات بود و این انگشتر از از طوق بن الحران بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در جنک او را بقتل آورده و آن انگشتر را از دست او بیرون کرد و از جمله غنایم بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بانحضرت عطا فرمودند

و امثال این جواهر در خزائن ملوک و صاحبان ثروت و تجار عزیز الوجود نخواهد بود که محل انکار واقع شود و این شبهات مذکوره بر کسیکه ادنی بصیرت و تأملی داشته باشد واضح است که این سخن ناشی نمیشود مگر از روی قلت فهم و سوء ادراک و یا از روی تعصب و لجاج شبهه سادسه آنکه آیات قبل و بعد این آیه چون قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزواً و لعباً من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء و چون آیه فسوف یتئی الله بقوم یحبهم و یحبونه اذلة علی المؤمنین اعره علی الکافرین مناسبت دارد بحمل کردن لفظ ولی در آیه را بر محب و ناصر پس سیاق کلام قرینه است بر اینکه مراد بولی در آیه باید نیز محب و ناصر باشد جواب از این شبهه اولاً آنکه آیه فسوف یتئی الله بقوم یحبهم و یحبونه انسب است بحمل لفظ ولی در آیه بولی بتصرف چه آنکه دوست داشتن خداوند مرقوم مخصوص را نمیشود مگر آنکه از برای آنقوم یک جهة اختصاص و امتیازی باشد با سایر مردم که ایشان محبوب خداوند واقع شدند پس از برای محبوب خداوند یکمرتبه جلیله ایست که دخلی بسایر خلق ندارد و همچو کسی لابد قرین با رسولخدا خواهد بود چنانکه رسول او مخصوص بمرتبه النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم میباشد همچنین آن قوم مخصوص که محبوب خداوند عالمیان میباشند نیز سزاوار از برای همین مرتبه جلیله خواهند بود که در آیه وسطی خداوند او را مقرون ساخت بولایت الله و رسوله که اولی بتصرف و احق بامور مسلمین باشند و آیه مذکوره نیز در شان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نزول یافته و ثعلبی که از اعظم مفسرین عامه است تصریح نموده که آیه فسوف یتئی الله بقوم یحبهم و یحبونه در شان علی ابن ابیطالب علیه السلام نازلشد و شاهد بر این مطلب است حدیث مسلم بین الطرفين در طایر مشوی که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «اللهم انتنی باحب خلقک الیک یا کل معی هذا الطیر» و نیز شاهد بر اینمقصود است حدیث وقعه خیبر که متفق علیه خاصه و عامه است که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند «لاعطین رایة غدا رجلا یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله کرارا غیر فرار» پس آیه قبل قرینه و شاهد بر مطلوب و مضر بحال خصم است و ثانیاً آنکه جمع و تالیف آیات بدست عثمان بن عفان واقعشد و تقدیم و تاخیر این آیات بر نهج مذکور مسلم نخواهد بود تا آنکه شاهد از برای خصم و مناسب با مطلب او باشد و ثالثاً آنکه تناسب بین آیات امریست راجح چه آنکه ضرر ندارد که آیات مترتبه هر یک مذکور باشند از برای مطلب مخصوص مستقلی که مدخلیت با دیگری نداشته باشد بخلاف آنکه اگر در یک آیه محذور فساد کلمه و لغویة آن لازم بیاید که البته چاره نخواهد بود مگر دفع آن فساد و رفع آن غایله لغویت پس در آیه انما ولیکم الله و رسوله امر دایر است بین آنکه مناسبت بین آیات که امر راجحی است آن ملاحظه شود و ملتزم

شود شخص بلغویت کلمه انما و بطلان افاده نمودن این حصر را و بین التزام بصحت کلمه انما و بقاء آن بمعنی خود که افاده حصر باشد و ملتزم شدن بعدم تناسب بین آیات و بعبارة اخري امر دایر است بین التزام بامر لازم و واجب و بین التزام بامر راجح و مناسب البته التزام بامر واجب و لازم واجب و متحتم خواهد بود لا غیر كما هو واضح لا یخفي و الحمد لله علی ما هدینا

دلیل دوم از آیات آیه وافی هدایه انهم

اد

ه

أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ

و الکلام تارة في شان نزول الاية و الاخرى في الاستدلال اما کلام در شان نزول امام فخر رازی که از اعظم علماء عامه است در تفسیر کبیر خود بدین لفظ نقل نموده است که چون آیه نزول یافت پیغمبر دست مبارک بر سینه شریف خود نهاد و فرمود منم نبی منذر و بعد از آن دست مبارک بر دوش علی نهاد و باو خطاب نموده و فرمود «یا علی بک یهتدی المهتدون بعدی» یعنی بعد از من مردمان بتو مهتدی میشوند نه بغیر تو و حافظ ابو نعیم که از مشاهیر علماء عامه است در تفسیر خود از عطا نقل نموده است که از سعید بن جبیر و ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نزول یافت فرمود آنحضرت «انا المنذر و علی الهادی» و ثعلبی که از معتبرین عامه است در تفسیر خود از سعید بن مسیب و ابو هریره و ابن عباس نقل کرده است که حضرت رسالت دست بر سینه خود نهاد و فرمود «انا المنذر» و دست بر سینه امیر المؤمنین علی علیه السلام نهاد و فرمود «انت الهادی بک یهتدی المهتدون من بعدی» و حاکم ابو القاسم حسکانی در کتاب شواهد التنزیل از ابی برده اسلمی روایت کرده است که حضرت رسالت دست امیر المؤمنین را بر سینه خود نهاد و فرمود «انما انا المنذر» و بعد از آن دست مبارک خود را بر سینه امیر المؤمنین علیه السلام نهاد و فرمود «و لکل قوم هاد» و بعد از آن فرمود که «انک منارة الانام و غاية الهدی و امیر القراء اشهد علی ذلك انک كذلك» و ابراهیم بن محمد حموی در کتاب فرائد السمطين از علی بن احمد و احدی نقل کرده است که از جمله آیاتیکه دلالت دارد بر اینکه علی علیه السلام تالی رسول خدا است آیه **إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** که پیغمبر منذر و بعد از او علی هادی این امت علی ابن ابیطالب علیه السلام است و نیز ثعلبی در کتاب کشف از ابن عباس روایت کرده است که چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست بر سینه خود گذاشت و فرمود «انا المنذر» و دست بر شانه علی زد و فرمود «انت الهادی یا علی یهتدی بک المهتدون» و مالکی که از اعظم علماء عامه است در کتاب فصول المهمه از ابن عباس نقل نموده که چون آیه **إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** نزول یافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من منذر و علی هادیست و بتو یا علی هدایت یافتند هدایت یافتگان و این جمله از اخبار وارده در شان نزول آیه بود از علماء و مفسرین و روای عامه و اما از علماء و مفسرین و روای خاصه زیاده از حد تواتر نقل شده است و بر جوع نمودن بکتاب

اصحابنا الاماميه ظاهر و هویدا خواهد شد که محتاج بیان نخواهد بود و اما الکلام فی الاستدلال آنکه حق سبحانه و تعالی خطاب بسید انبیاء فرمود که توئی منذر و مخوف و نذیر از برای خلائق و از برای هر قومی بعد از تو هادی و راهنمائیست که باید خلق باو هدایت یابند و ظاهر حصر بانما آنکه نبوت بتو ختم شد و انذار انبیا و رسل بتو منتهی شد و بعد از تو خلفاء تو طبقه بعد طبقه هادی و رهنمای خلائق خواهند بود و نمیشود که مراد به و لکل قوم هاد انبیاء سلف باشند چه آنکه انبیاء سلف مانند حضرت سید رسل منذر و مخوف خلق بودند لقوله تعالی رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ و این صفت اختصاص بسید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم نداشت و حمل و لکل قوم هاد بر انبیاء سلف منافی با حصر و موجب بطلان حصر خواهد بود پس بدلالة اقتضا لابد است که مراد بحصر معنی دیگر باشد که اختصاص ختم انذار بسید رسل باشد که نذیر من الله است و مراد به و لکل قوم هاد آن تالی بعد از سید رسل خواهد بود و حمل آن بر خلفاء ثلثه واحدا بعد واحد منافی با شان نزول آیه خواهد بود چه آنکه علما و مفسرین عامه در شان نزول آیه گفته اند که مراد به و لکل قوم هاد علی بن ابی طالب علیه السلام است و او آنکسیست که تالی رسول و بعد از او هدایت کننده قوم است و تلو در بعد و یا اطلاق لفظ بعد بدون تقیید و یا قوله صلی الله علیه و آله و سلم انک منارة الانام» نص در بعدیة بلافضل است پس آیه شریفه دلالت تامه دارد بر خلافت بلافضل امیر المؤمنین بعد رسول الله و امامت اهل بینه الطاهرین طبقه بعد طبقه و هو المطلوب و المراد بحمد الله تعالی

اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ

دلیل سیم از آیات قوله تعالی ی

وجه شان نزول آنکه صدر الاثمه اخطب خوارزمی در کتاب فضایل بچند سند از ابن عباس روایت نموده که مراد بصادقین علی بن ابیطالب علیه السلام است و ابراهیم بن محمد حموینی که از اعیان علماء عامه است روایت کرده از ابن عباس که در آیه یا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ گفته است یعنی باشید با علی بن ابی طالب علیه السلام ابو نعیم احمد بن عبد الله نقل کرده است بسند خود که مراد بصادقین علی بن ابی طالب است و نیز همین ابو نعیم بسند دیگر این حدیث را از حضرت صادق علیه السلام نقل نموده است ابو یوسف در تفسیر خود از نافع و عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده است که در آیه یا اَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ گفت خدای تعالی امر نمود اصحاب رسول خدا را تا از خدا بترسند و از عذاب و عقاب الهی در حذر باشند بعد از آن فرمود و کونوا مع الصادقین یعنی باشید با محمد و اهل بیت او و خرگوشی در کتاب شرف المصطفی و ثعلبی در کتاب کشف نقل نموده است که مراد بصادقین محمد و آل محمد است و جماعتی از علماء عامه از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام نقل نمودند که مراد بصادقین محمد و علی علیهما السلام میباشد ابن قعنب بسند خود از عبد الله بن عمر بن الخطاب نقل نموده است

که باصحاب خود گفت که مراد بكونوا مع الصادقين محمد و اهلبیت او میباشند و کلبی از ابی صالح از ابن عباس نقل نموده است که مراد بكونوا مع الصادقين علی و اصحاب او میباشند و در حدیث جابر عن ابی جعفر محمد الباقر علیه السلام کونوا مع الصادقين قال محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سیوطی در تفسیر در منشور خود و ثعلبی نیز در تفسیر خود نقل کرده اند که مراد بصادقین علی بن ابی طالب علیه السلام است و جماعتی از علما عامه چون ثقفی و غیر او از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده اند که آنسرور فرموده است که صادقون مائیم و از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده اند که فرمود صادقون آل محمدند اما کیفیت استدلال بآیه آنکه حق سبحانه و تعالی امر فرمود بتمام امت که با صادقین باشند و مراد معیت با جسم و بدن نخواهد بود چه آنکه آن محال و بی فایده است بلکه مراد لابدا بدالات اقتضاء باید و خوب متابعت با ایشان باشد در اقوال و افعال و اعمال که مطیع و منقاد امر و نهی ایشان باشند و مراد بصادقین هم تمام امت و صادق فی الجملة هم نخواهد بود چه آنکه لازم آنمتابعت هر یک خواهد بود مر دیگریرا و لو آنکه صادق در یک امر باشد و آن که هر یک متابعت نفس خود نمایند اگر مأمورین بکون مع الصادقین با صادقین واحد باشند و بعد از بطلان این لوازم پس باید مأمورین بکون مع الصادقین غیرصادقین باشند و مراد بصادقین هم صادق علی الاطلاق باشد بحسب واقع و نفس الامر قولا و فعلا و حالة ظاهرا و باطنا که صادق و راستگو باشند مع الله و مع الخلق و همچو کسی که اصدق الصادقین جل تعالی شأنه اعلام فرماید باینکه او صادق علی الاطلاق و واجب الاطاعة در جمیع اقوال و افعالست که تمام امت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باید مطیع و منقاد امر و نهی او شوند ممکن نخواهد بود مگر آنکه دارای موهبت کبرای عصمت و معدل بتعدیل الهی و مصدق بتصدیق خداوندی باشد و در میان امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کسی نبود که متصف بصفه صدق مطلق و معصوم از هر زلز و خطا باشد مگر امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اهلبیته الطاهرین صلوات الله علیهم اجمعین پس واجب است بر تمام امت که مطیع و منقاد او باشند و رشته اطاعت او را بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر گردن نهند و لیس معنی الخلافة و الامامة الا هذا و هو المطلوب و اما نقض و ابرام در آیه و کلام امام فخر رازی و شیخ مفید علیه الرحمة تفصیل آن در مقدمات امامت در باب عصمت امام و خلیفه مشروحا بیان شد محتاج باعاده و بیان نخواهد بود پس آیه بعد از مقدمات مذکوره از اوضح دلیل است بر امامت و خلافت بلافضل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و هو المقصود

دلیل چهارم از آیات قوله تعالی وَ إِذِ ابْتَلَى	إِبْرَ	بِكَلِمَةٍ
ج	اتِ فَا	أَنْتُمْ هُنَّ قَ
ق	اعل	كَ لِلنَّاسِ إِمَ
لا	الَ وَ مِمَّنْ	ذُرِّيَّتِي قَ
	الْ عَهْدِي الظَّالِمِينَ	يَدَ

کلام در آیه شریفه تارة در شأن نزول و اخری در استدلال از او بر مدعی و ثالثا در نقض و ابرام بایه کلام در اول که شأن نزول

آیه باشد و همچنین کلام در جهت ثالثه که نقض و ابرام بآن باشد گذشت تفصیل آن در مقدمات امامت در باب عصمت امام و خلیفه فلا تطیل باعادتھما من اراد تفصیلھا فلیراجع الیھا اما کلام در استدلال چه آنکه واضح است که آیه شریفه صریحست باینکه مرتبه جلیله امامت که فوق مرتبه نبوت است بظالم از ذریه حضرت ابراهیم علیه السلام که غیر معصومند نخواهد رسید و شأن امامت و خلافت اجل از آنست که از جانب خداوند عالم افاضه شود بظالم و عبدة الاصنام چنانکه حضرت خلیل بعد از رسیدن بمرتبه نبوت و فایض شدن بخلعت اصطفای رسالت خداوند بر او منت گذاشته است بمرتبه عظیمه امامت و خلافت و تمنای آنرا فرموده است از برای ذریه خود و حضرت حق سبحانه و تعالی مضایقه فرمود و اعلام صریح داده است که بغیر از معصوم از ذریه تو نخواهد رسید پس بنص آیه شریفه آنکه امام و خلیفه حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم باید معصوم و مطهر از عیوب و ذنوب باشند تا آنکه مشرف شوند بخلعت امامت و خلافت و در میان امت باتفاق تمام اهل اسلام کسی بعد از حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم معصوم و مطهر از عیوب و ذنوب نبود مگر امیر المؤمنین و اہلبیت طاہرین او صلوات اللہ علیہم اجمعین پس بنص آیه شریفه خلافت مخصوص بآن افضل اتقیاء و آل طاہرین او خواهد بود لا غیر مضافا بسوی آنکه فقیہ ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب آورده که روایت کرد عبد اللہ بن مسعود که من از حضرت رسالت شنیدم کہ فرمود منم آنکس کہ حضرت ابراهیم علیہ السلام او را از خداوند طلب مینمود و آرزوی او می کرد پس صحابه و آنانکہ در آنمجلس حاضر بودند عرض کردند یا رسول اللہ کیفیت طلب حضرت ابراهیم و تمنای او را از برای ما بیان فرما و ما را از مقاله آن خبر ده حضرت فرمود کہ چون حق سبحانه و تعالی ابراهیم را بآیه مبارکہ اِنِّیْ جَاعِلُکَ لِلنَّاسِ اِمَامًا سَرَفِرَاز گردانید ابراهیم از حق جل و علا سؤال کرد کہ آیا از نسل من کسی باشد کہ او مرتبه امامت و ہدایت را دریابد حقتعالی باو وحی فرستاد و او را آگاہ ساخت کہ من عهد امامت را بظالمان از نسل تو ندمم و هرکہ ظالم باشد او از منصب امامت محروم است پس ابراهیم چون اینکلام از ملک علام بشنید دعا نمود و مضمون و اجنبی و بنی ان نعبد الاصلنام بر زبان راند پس حقتعالی دعای او را مستجاب فرمود در حق من در شأن علی ابن ابی طالب و من و علی را از عبادۃ او ثان و سجود اصنام نگاه داشت فاتخذنی نبیا و اتخذ علیا وصیا پس مرا نبی خود گردانید و علی را وصی من و فرآء کہ امام نحاۃ است در نزد علماء عامہ در تفسیر آیه چنین گفته است کہ مشرک امام خلق نخواهد شد و قاضی بیضاوی چنین گفته است کہ «الامامة امانة من اللہ و العهد و الظالم لا یصلح لها و انما ینالها البررة الاتقیاء منهم و فیہ دلیل علی عصمة الانبیاء و ان الفاسق لا یصلح للامامة» و صاحب کشف در تفسیر خود گفته است کہ آیه دال است بر این

که فاسق صلاحیت امامت ندارد و چگونه قابل امامت باشد و حال آنکه تقدیم او نتوان کرد از برای نماز و ابن عیینه گفته است که ظالم هرگز امام نتواند بود و چگونه نصب ظالم از برای امامت جایز باشد و حال آنکه نصب امام از برای کف از ظلم است و کسی که ظالم بر نفس خود باشد چگونه امام خلق تواند بود

دلیل پنجم از آیات قوله تعالی أَمَّنْ ك

رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ ش

اهْدُ مِنْهُ

ان علی

بَيِّنَةٌ مِنْ

کلام در آیه شریفه تارة در شأن نزول آیه است و اخری در استدلال بان اما شأن نزول آیه پس اتفاق نمودند علماء شیعه بر اینکه مراد بتالی و شاهی که از جنس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می باشد علی ابن ابی طالب علیه السلام است و اما علماء عامه اخطب خوارزمی که مشتهر بصدر الاثمه است در مناقب خود نقل کرده که عمرو بن العاص در جواب نامه معویه نوشت که ای معویه تو میدانی که خداوند در قرآن آیاتی در شأن علی بن ابی طالب علیه السلام و فضایل او فرورستاده است که احدی در آنها با او شریک نیست مثل آیه يُؤْفُونَ بِاللَّذْرِ و آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ و آیه أَمَّنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و نیز صدر الاثمه بروایت ابن عباس نقل نموده است که مراد علی بن ابی طالب است که شاهد بر حقیقت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و از آنحضرت است و ثعلبی در تفسیر خود سه روایت در تفسیر آیه نقل نموده اولاً از ابن عباس نقل کرده که مراد بشاهد تالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام است و ثانیاً از زازان نقل نموده است از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که هیچ مردی از قریش نیست مگر آنکه يك آیه یا دو آیه در حق او نازل شد شخصی از آنسرور سؤال کرد که در حق تو چند آیه نازل شد فرمود نخوانده ایه را که در سوره هود است که می فرماید أَمَّنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ و ثالثاً بسند دیگر حدیثاً از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده است و ابن مغزالی شافعی بسند روایت کرده است که مراد بشاهد تالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام است و گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من بر بینه ام از جانب پروردگار خود و علی بن ابی طالب علیه السلام شاهد من است ابراهیم بن محمد حموی در کتاب فرآند السمطين بچهار سند روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین و ابن عباس و جابر و ابو البختری و گفته است که این آیه مخصوص است بعلی بن ابی طالب و احدی از صحابه با او شریک نیست و واحدی از عبد الله اسدی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده است که آنسرور فرمودند که رسول خدا بر بینه است از جانب پروردگار خود و منم آن شاهدیکه از اویم و طبری بسند خود از جابر بن عبد الله همین مضمونرا نقل نموده است نظیری در کتاب خصایص همین مضمون را نقل نموده است و حماد بن سلمه از انس بن مالک روایت کرده است که أَمَّنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ رسول خدا است يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ است

و بخدا قسم که علی بن ابی طالب لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود و ابو نعیم حافظ بسه سند روایت کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام در آیه أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ فَرَمَدَ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر بینه است از پروردگار و منم گواه او و صاحب کتاب فصیح الخطیب از ابن کوا که از عظام منافقین و دشمن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود نقل کرده است که ابن کوا را در آن حضرت پرسید که در حق تو چه آیه نازل شد آنحضرت آیه أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْتَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ رَابِعًا أَوْ قَرَأَتْ كَرِهَتْ است و این حدیث را نیز از زازان روایت کرد قاضی عثمان که از مشاهیر علماء عامه است در کتاب خود همین تفسیر را نقل کرده است ابو نصر قشیری که از معاریف ایشان است همین حدیث را در کتاب خود نقل نمود و جبری همین حدیث ابن کوا را در کتاب خود نقل نمود و ابن ابی الحدید در کتاب شرح نهج البلاغه بدو سند از عبد الله ابن الحرث این حدیث را نقل نمود و صاحب کتاب الغارات نیز همین حدیث ابن کوا را نقل نمود و فخر رازی در تفسیر کبیر خود تصریح نمود که مراد بشاهد تالی که از خود رسول خدا و بعضی از او است علی ابن ابی طالب علیه السلام است «و المراد منه تشریف هذا الشاهد بانه بعض من محمد صلی الله علیه و آله و سلم و سیوطی در در منثور همین روایت را در تفسیر آیه شریفه نقل نموده است و شاهد بر این مطلب است که مقصود بشاهد تالی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در این آیه شریفه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است آنچه نقل شد از عامه و خاصه در تبلیغ سوره برائة باهل مکه و قرائت آن بر ایشان احمد بن حنبل که از ائمه علماء چهار مذهب است بسند خود روایت کرده که چون سوره برائة نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر را طلبید و ده آیه از آن سوره را باو داد و فرستاد او را تا آن آیات را بر اهل مکه بخواند پس از رفتن ابو بکر علی بن ابی طالب علیه السلام طلبید و فرمود بعقب ابو بکر برو و هر جا که باو رسیدی آیات را از او گرفته و ببر بر اهل مکه بخوان پس حضرت امیر روانه شده آیات را از ابو بکر گرفت و بجانب مکه روانه شد و ابو بکر مراجعت نمود چون بنزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد عرض کرد مگر آیه از آسمان در حق من نازل شده که آیات را از من گرفتی و بعلی سپردی فرمود که جبرئیل از جانب رب جلیل نازل شده و حکم الهی اینست آیات را احدی بسوی اهل مکه نبرد و بر ایشان نخواند مگر تو یا مردی که از تو باشد عبد الله بن احمد بن حنبل بسه سند این را روایت کرده از انس ابن مالک و غیر او که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برائة را با ابا بکر بسوی اهل مکه فرستاد و چون بذی الحلیفه رسید از عقب او فرستاد و او را برگردانید و فرمود «لا یذهب بها الا رجل من اهل بیتی» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را فرستاد و بخاری در صحیح خود بدو سند این روایت را نقل نمود و ثعلبی بدو سند این روایت را ذکر نموده و گفته است که ابو بکر بعد از مراجعت از رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمود از سبب عزلشدن خود فرمود که حکم خدا این است که این پیغام را تبلیغ نکند احدی مگر من یا کسیکه او از من باشد و زرین ابن عبدی در کتاب جمع بین صحاح الستة از صحیح ترمذی و صحیح ابی داود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ابو بکر را روانه مکه نمود با سوره برائت و از عقب او علی بن ابی طالب علیه السلام را روانه فرمود چون علی علیه السلام بابو بکر رسید مکتوب رسول خدا را باو داد مضمون آنکه علی را فرستادیم تا آن کلمات را او در میان مردم بگوید زیرا که سزاوار نیست تبلیغ این پیغام را از جانب من مگر کسیکه از اهل بیت من باشد صدر الاثمه موفق بن احمد بسه سند این روایت را نقل نمود که پیغمبر فرمود ادا نمیکند این پیغام را از جانب من مگر خودم یا مردیکه از خودم باشد از اهل بیت من و بروایت دیگر گفت که ابو بکر مراجعت نمود و گریه کرد پس عرض کرد یا رسول الله مگر حادثه در باره من روی داد فرمود «لا و لکن امرت الا یبلغها الا انا او رجل منی» ابراهیم بن محمد حموی به پنج سند از عمر بن الخطاب و انس بن مالک و یزید بن تبیع و زهری این روایت را نقل نمود ابو نعیم اصفهانی بدو سند نقل کرده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سوره برائت را بابو بکر داد که بر اهل مکه بخواند جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت یا محمد این پیغام را از جانب خدا باهل مکه نرساند مگر تو یا مردیکه از اهل تو باشد پس علی از دنبال رسیده و سوره را از او بازگرفت و نیز شاهد بر مدعی است روایت متواتره مسلمه بین خاصه و عامه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که «علی منی و انا منه» علماء و روات عامه سی و پنج حدیث در این باب نقل نموده اند چون احمد ابن حنبل و سبط حنبل که عبد الله باشد به پنج روایت و بخاری در صحیح خود بدو سند و ابن مغزلی شافعی بده سند و در صحاح ایشان چون صحیح ابی داود و صحیح ترمذی و در کتاب جمع بین صحاح الستة و موفق بن احمد بچهار سند و ابراهیم بن محمد بهفت سند که حاصل مضامین آنها آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است بعلی بن ابی طالب علیه السلام که یا علی تو از منی و من از توام و فرمود «علی منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی» و فرمود «علی منی و انا من علی فلا یؤدی عني الا انا و علی» و موفق ابن احمد چنین نقل نموده است که رسول خدا فرمود که علی از منست و من از علی و او ولی و آقای هر مؤمنست پس از من و برای دیگر نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که علی از منست و من از علیم و نمیرساند رسالت مرا مگر من یا علی و بروایت ابن مغزلی شافعی چنین نقل کرده است که رسول خدا فرمود «ان علیا منی و انا منه و هو ولی کل مؤمن بعدی بالجمله پس از ثبوت این مطلب که آیه شریفه أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيْنَیْهِ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ بِأَنَّ هُمَا أَخْبَارٌ وَ شَوَاهِدٌ دَاخِلَةٌ وَ خَارِجَةٌ مَخْصُوصٌ اسْتَبْشَانَ الْوَالِیَّ امِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علی بن ابی طالب

علیه السلام بتصدیق اینهمه علماء از خاصه و عامه حال در مقام استدلال میگوئیم که ظاهر تفسیر آیه شریفه آنکه خداوند متعال در مقام توبیخ و ملامت منافقین و کفار چنانکه سیاق آیات شریفه که قبل از این آیه است می فرماید که آیا کسیکه بر بینه و معجزات از جانب پروردگار است که آن نفس مقدسه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است و تلو در بعد او است شاهد و گواهی که از خود او است حال ایشان از کفار و منافقین از دنیاپرستان مساوی خواهد بود و لفظ من فی قوله و یتلوه شاهد منه یا مراد از او من جنسیه است یا تبعیضیه یا بدلیه و علی ای حال آن شاهد تلو در بعد رسولست که ظاهر بلکه نص در بعدیت بلافصل است چه آنکه تلو شیء ما بعد بلا فصل شیئی را گویند و حاصل معنی آنکه آن شاهد و گواه تلو در بعد رسول یا از جنس رسول یا بعض رسول یا بدل حضرت رسول است و از بدیهیات است که تالی بلافصل رسول یا بدل رسول است البته خلیفه بلافصل حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود لا غیر و هو المطلوب

يُؤَدِّي الْأَنْ

دلیل ششم از آیات قوله تعالی أَمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ لَا

يُهْدِي

وقوله تعالی هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ وقوله تعالی لَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَ لَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اتَّقَى وَ اتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تفسیر ظاهر آیات آنکه خداوند تبارک و تعالی در مقام توبیخ و سرزنش در آیه اولی بر سبیل ارشاد بسوی حکم عقل قطعی میفرماید که آیا کسی که هدایت بسوی حق مینماید سزاوارتر است باینکه متابعت کرده شود و یا کسیکه هدایت نمی یابد و گم شده در وادی ضلالت است مگر آنکه دیگری او را هدایت نماید و در آیه ثانیه بر سبیل توبیخ و سرزنش و ارشاد بسوی حکم عقل می فرماید که آیا مساوی خواهند بود آنکسانیکه عالم بدین خدا و شرع مبین اند بکسانیکه جاهل و در ضلالتند اینست و غیر این نیست که متذکر باین امر و ملتفت باین فرق نمی شود مگر کسانیکه صاحبان عقل و شعور و از اهل بصیرت باشند و در آیه ثالثه میفرماید بر و نیکویی نه آنست که داخل بیوت شوید از پشت سر آن بلکه بر و نیکویی و احسان آنستکه بترسید از خدا و داخل در خانها شوید از باب آن و بپرهیزید از خدا شاید که شما از رستگاران باشید واضح است که مراد از آیه ظاهر آن نخواهد بود چه آنکه اولاً- اگر کسی بخواهد از پشت خانه های خود داخل شود معنی و حرجی بر او نیست و ثانیاً آنکه اظهار این معنی چندان شأنیت و مطلب بزرگی نبود که اعلام بآن شود با این همه تفصیل بلکه مراد بآن چنانکه مفسرین و محققین گفته اند آنستکه امر دنیا و آخرت را باید از راهش طلب نمود و از باب آن داخل شد پس اگر کسی طالب صنعتی از صنایع دنیا باشد باید آنرا طلب نماید از اهل خبره آن و اگر کسی طالب علم و دین و شرع خدا باشد باید طلب نماید آنرا از اهل خبره و بصیرت و دانش بحقیقت علم و دین و شرع مبین و از واضحات

بین عامه و خاصه و مسلمات بین فریقین است که خداوند علی اعلا در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل فرمود که وَ تَعِيَهَا أذُنُ وَاَعْيَةُ یعنی فرامیگیرد علوم الهیه و سنن نبویه را گوش شنوای خداوند که بدعای پیغمبر و باخبار مسلمه بین طرفین آن گوش شنوای امیر المؤمنین علیه السلام است و رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود «انا مدینه العلم و علی بابها من اراد العلم فلیات من بابه» و فرمود در حق او «اقضاکم علی» و در حق او مسلم شد که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم هزار باب از علم باو تعلیم فرمود پس بنص آیات مذکوره و بحکم عقل قطعی و باین اخبار مسلمه بین طرفین واجب است بر تمام امت عقلا و شرعا متابعت آن مقتدای عالمیان نمایند و واجب بود بر عمر و ابی بکر و اصحاب رسول خدا کلا و طرا اقتدا و متابعت او نمایند و تقدم نجویند بر آنسرور دیگر دلیلی از این واضحت در امامت و خلافت بلافصل آنسرور و سید عالم و عالمیان چه خواهد بود که محل انکار احدی از اولو الالباب و اهل دانش و بصیرت باشد مگر آنکه نفاق و عصبیت و ضلال سبب باشد از برای انکار و مخاصمه و پرواضح است که اگر هزار دلیل عقل و نقل اقامه شود بر طایفه یهود و نصاری بر حقیقت دین اسلام قبول آن نخواهند نمود و اگر صد هزار برهان قائم شود بر ابو جهل بر حقیقت سید انام صلی الله علیه و آله و سلم قبول حق نخواهد کرد و آنچه بر خداوند متعال بود از الزام و اقامه حجت بنص کتاب و ارشاد حکم عقل و آنچه بر حضرت سید رسل بود از اقصی مراتب بیان آنرا باوضح طرق فرموده اند فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ و در این مقام اختصار مینمائیم بآنچه مجلسی اعلی الله مقامه نقل نموده است از امام فخر رازی که از اعظام علماء عامه و امام مذهب ایشانست و حاصل کلام او آنکه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم اعلم از جمیع صحابه بود اما اجمالا بجهة آنکه احدی خلاف ندارد که آنحضرت بحسب خلقت اصلیه و فطرت ذاتیه خود در کمال ذکا و فطانت و استعداد علم و کمال حرص در طلب علم داشت و سید انبیاء که افضل و اعلم همه خلایق بود کمال سعی در تربیت و تعلیم و ارشاد او مینمود و علی علیه السلام از طفولیت در حجر رسولخدا تربیت یافته و در همه اوقات خدمت آنسرور کاینات مشرف میشد و هیچ مانعی از برای او در مشرفشدن بخدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود و از واضحات اینکه چنین شاگردی که در غایت ذکا و فطانت و حریص در طلب علم باشد و چنین استادی که کمال سعی در تربیت چنین شاگردی داشته باشد البته آن شاگرد در نهایت فضل و کمال و باقصی معارج مراتب علم فائز خواهد شد و اما ابو بکر در کبر سن بشرف اسلام مشرفشد و از برای او میسر نمیشد که در اکثر اوقات خدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرفشود با آنکه تشرف بخدمت سید انبیاء زمان قلیلی بود و از مشهورات در آفاقت که «العلم فی الصغر کالنقش فی الحجر و العلم فی الکبر کالنقش فی المدر» خواهد بود پس از این مجمل معلوم خواهد شد که علی

علیه السلام اعلم از جمیع صحابه بود بعد از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم و اما تفصیلا بچند دلیل اول آیه وَ تَعِيَهَا اُذُنٌ وَاَعِيَّةٌ که در شان علی علیه السلام نازل شد و هرگاه او مخصوص باشد بزیادتی فهم هرآینه مخصوص خواهد بود بزیادتی علم دویم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود که «اقضاکم علی» چه قضا محتاج است بجمیع علوم و هرگاه او در قضا بر همه کس راجح باشد پس در همه علوم بر همه فایق خواهد بود سیم آنکه عمر در چندین مرتبه در حکم غلط نمود و آنحضرت او را هدایت نمود و در این باب چند قضیه را نقل نمود که ذکر آن موجب تطویل است و معروفست که در هفتاد موضع عمر اقرار نمود که «لو لا علی لهلك عمر» و بالجمله فخر رازی گفته است که از این قبیل خطایآء عمر و غیر عمر از صحابه بسیار بود و از برای آنحضرت هرگز مثل این اتفاق نیفتاد چهارم آنکه آنحضرت خود فرمود بخدا سوگند که اگر منصب خلافت برای من مهیا شود و مسند حکومت برای من آماده گردد هرآینه حکم کنم در میان اهل توریة بتوریة ایشان و در میان اهل انجیل بانجیل ایشان و میان اهل زبور بزبور ایشان و میان اهل فرقان بفرقان ایشان و الله که هیچ آیه نازل نشد در صحرا و دریا و دشت و کوه و آسمان و زمین در شب و روز مگر آنکه همه را میدانم که در شان که نازلشده و برای چه آمده پنجم آنکه افضل علوم علم اصول دین و معرفت خداوند است و خطب و کلمات آن حضرت مشتمل است بر اسرار توحید و عدل و نبوت و قضا و قدر و احوال معاد آنقدر که در کلام هیچ یک از صحابه شمه از آن یافت نمیشود و ایضا همه فرق متکلمین که افضل فرق اسلامند شاگرد اویند و اما علم تفسیر ابن عباس که رئیس مفسرانست شاگرد آنحضرتست و اما علم فقه در این علم بدرجه رسیده بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در شان او فرمود «اقضاکم علی» و از آن جمله علم فصاحت است و معلوم است که تمام فصاحتی که بودند باندک درجه از درجات فصاحت او نرسیدند و از آنجمله علم نحو است و معلوم است که ابو الاسود دثلی که مدون اینعلم است بارشاد و هدایت آنحضرت تدوین این علم نمود و از آن جمله علم تصفیة باطن است و معلوم است که نسبت اینعلم باو منتهی میشود پس ثابت شد که بعد از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم او استاد همه عالم است در همه صفات رضیه و مقامات شرعیه و چون ثابت شد که او اعلم است از همه اهل عالم پس واجبست که افضل باشد از همه اهل عالم چنانکه حق تعالی فرموده است هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ و ایضا فرموده است يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ انتهى کلام فخر رازی خداوند کلام حق را بر زبان و دست آن پیشوای اهل ضلال جاری نمود و لکن وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

بِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ
 أَنْهُمْ وَ أَوْلَادُهُمْ
 بِنِعْمَةِ فِي

دلیل هفتم از آیات آیه شریفه النَّبِيِّ أَوْلَى
 أَزْوَاجَهُمْ
 الْأَزْوَاجِ
 كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
 ام بَعْضُهُمْ أَوْلَى

وَأَلْمُهَاجِرِينَ ظَاهِر تَفْسِيرِ آيَةِ شَرِيفَةِ أَنْكَه حَقَّ تَعَالَى فِي كِتَابِ مَجِيدِ خُودِ اِعْلَامِ فَرَمُودِ كِه رَسُوْلُخُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اَوَّلِي وَ سَزَاوَاتِرْتَرِ اَسْتِ بِمُؤْمِنِيْنَ اَز جَانِهَا وَنَفْسَهَايِ اَيْشَانِ وَ اَزْوَاكِ نَبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اِمِهَاتِ مُؤْمِنِيْنَ مِيْيَاشَنْدِ دَر تَعْظِيْمِ وَ اِحْتِرَامِ وَ حِرَامِ بُوْدَنِ تَزْوِيْجِ اَيْشَانِ بَعْدِ اَز رَسُوْلُخُدَا وَ اَوَّلُوْ اِلْرَحَامِ رَسُوْلُخُدَا بَعْضِيْ اَز اَيْشَانِ اَوَّلِي تَرِ وَ سَزَاوَاتِرْتَرِنْدِ اَز بَعْضِ دِيْگَرِ دَر تَوَارِثِ اَز پِيْغَمْبَرِ وَ اَنْچِهْ اَز بَرَايِ رَسُوْلُخُدَا بُوْدِ بَرِ اِمْتِ اَز اَوَّلُوِيْتِ بَرِ اِنْفَسِ اَيْشَانِ پَسِ آيَةِ شَرِيفَةِ ظَاهِرِ اَسْتِ دَر اَنْكَه وَرَاثِ وَ وِلَايْتِ حَضْرَتِ رَسُوْلِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْتَهِيْ خَوَاهِدِ بُوْدِ بَاوَلُوْ اِلْرَحَامِ اَوْ كِه مَوْصُوفِ بَصِفْتِ اَيْمَانِ وَ مِهَاجِرْتِ مِيْيَاشَنْدِ وَ دَر مِيْاَنِ اِمْتِ مَلَاخِظَهْ كَرْدِيْمِ كَسَانِيْرَا كِه دَعْوِيْ وَرَاثِ وَ وِلَايْتِ نَمُوْدَنْدِ دُوْ كَسِ بُوْدَنْدِ يَكِيْ اَبُوْبَكْرَ وَ دِيْگَرِيْ عَلِيْ بِنِ اَبِيْ طَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامِ اِمَا اَبُوْبَكْرَ بَرِ فَرَضِ اَيْمَانِ وَ مِهَاجِرِ بُوْدَنِ اَوْ مَوْصُوفِ بَوْصَفِ اَوَّلُوْ اِلْرَحَامِ نَخَوَاهِدِ بُوْدِ وَ خَارِجِ اَز اِهْلِ بَيْتِ حَضْرَتِ رَسُوْلِ اَسْتِ وَ شَاهِدِ بَرِ اَنْ اَنْچِهْ سَبْقِ ذِكْرِ يَافْتِ اَز اِخْبَارِ وَارِدَةِ اَز طَرْفِيْنَ دَر بَابِ عَزْلِ اَبُوْبَكْرِ دَر سُورَةِ بَرَاثَةِ كِه بِحَكْمِ اَلْهِيْ مَامُوْرِ بَتَبْلِيْغِ سُورَةِ بَرَاثَةِ شَدِ حَضْرَتِ اَمِيْرِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِجِهَةِ اَنْكَه اَنْسُرُوْرِ اَز اِهْلِ بَيْتِ رَسُوْلُخُدَا بُوْدِ وَ اَز خُوْدِ اَنْحَضْرَتِ بُوْدِ وَ اَبُوْبَكْرَ چُوْنِ اِجْنَبِيْ وَ خَارِجِ اَز بَنِيْ هَاشِمِ بُوْدِ اَز اَيْنِ جِهَةِ مَعَزُوْلَشُدِ پَسِ اَوْ خَارِجِ اَز وَرَاثِ وَ وِلَايْتِ رَسُوْلُخُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ خَوَاهِدِ بُوْدِ بِنَصِّ آيَةِ شَرِيفَةِ وَ بَعْضِيْ اَز عَامِهْ اِعْتِرَاضِ نَمُوْدِهْ اَنْدِ كِه بِنَابِرَايْنِ عَبَاسِ عَمِ رَسُوْلِ خُدَا مَقْدَمِ خَوَاهِدِ بُوْدِ بُوْرَاثِ وَ وِلَايْتِ اَز عَلِيْ بِنِ اَبِيْطَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامِ جَوَابِ اَز اَوْ اَنْكَه عَبَاسِ اِگَرِچِهْ اَز اَوَّلُوْ اِلْرَحَامِ وَ بَنِيْ هَاشِمِ بُوْدِ لَكِنْ اَز مِهَاجِرِيْنَ نَبُوْدِ بَاتِفَاقِ طَرْفِيْنَ بَلَكِهْ طَلِيْقِ بَعْدِ اِلْاَسْرِ مَعَ الْكُفْرَارِ بُوْدِ كِه اَزَادِ شُدِهْ بُوْدِ وَ خُدَاوَنْدِ جَلِ وَ عِلَا دَر اَيْنِ آيَةِ شَرِيفَةِ بِيَانِ فَرَمُودِ كِه وِلَايْتِ وَ وِرَاثِ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَا كَسِيْ خَوَاهِدِ بُوْدِ كِه جَامِعِ صِفَاتِ ثَلْثِهْ بَاشَدِ اَيْعْنِيْ اَيْمَانِ وَ هِجْرَتِ وَ اَوَّلُوْ اِلْرَحَامِ پَسِ مَنْحَصَرِ خَوَاهِدِ بُوْدِ وَرَاثِ وَ وِلَايْتِ اَنْحَضْرَتِ بَعْلِيْ بِنِ اَبِيْ طَالِبِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ اَز اَيْنِمَطْلَبِ ظَاهِرِ وَ هُوِيْدَا خَوَاهِدِ شَدِ بَطْلَانِ اَنْچِهْ اَبُوْبَكْرَ وَ عَمْرَ اِخْتِرَاعِ نَمُوْدَنْدِ حَدِيْثِ «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْاَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ وَ مَا تُرْكِنَاهُ صَدَقَةٌ» چِهْ آيَةِ شَرِيفَةِ نَصِّ دَر تَوَارِثِ اَوَّلُوْ اِلْرَحَامِ اَسْتِ اَز رَسُوْلُخُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ تَوَارِثِ سَايِرِ اَوَّلُوْ اِلْرَحَامِ اَز اِمْتِ بَعْضُهُمْ مَنِ بَعْضِ مَسْتَفَادِ اَز عَمُوْمِ آيَةِ اَسْتِ وَ بِالنَّسْبِهْ بَسُوِيْ مَوْرِدِ كِه وَرَاثِ اَوَّلِيْ اِلْرَحَامِ رَسُوْلِ خُدَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ اَوَّلُوِيْتِ بَعْضِ اَيْشَانِ اَز بَعْضِ قَدْرِ مَتِيْقِنِ خَوَاهِدِ بُوْدِ اَز بَابِ قَاعِدِهْ كَلِيَهْ كِه عَامِ بِالنَّسْبِهْ بَسُوِيْ قَدْرِ مَتِيْقِنِ وَ آيَةِ بِالنَّسْبِهْ بَسُوِيْ مَوْرِدِ نَصِّ خَوَاهِدِ بُوْدِ وَ اِگَرِ اَسْتِثْنَا وَ تَخْصِيْصِيْ وَارِدِ بَرِ عَامِ شُوْدِ بِالنَّسْبِهْ بَسُوِيْ مَوْرِدِ وَ قَدْرِ مَتِيْقِنِ غَلَطِ خَوَاهِدِ بُوْدِ وَ اَز اَيْنِجَا خُوْبِ ظَاهِرِ وَ مَحْقُقِ خَوَاهِدِ شَدِ حَدِيْثِ مَخْتَرَعِ مَذْكُوْرِ كِه «نَحْنُ مَعَاشِرُ الْاَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ» غَلَطِ اَسْتِ كِه مَخْصَصِ آيَةِ شَرِيفَةِ شُوْدِ بِالنَّسْبِهْ بَسُوِيْ مَوْرِدِ كِه قَدْرِ مَتِيْقِنِ اَسْتِ وَ اَز قَوَاعِدِ عِلْمِ وَ قَانُوْنِ عَرَبِيْتِ خَارِجِ اَسْتِ وَ اَثَارِ وَضْعِ وَ جَعْلِ وَ اِخْتِرَاعِ دَر حَدِيْثِ مَذْكُوْرِ بَقَوَاعِدِ مَذْكُوْرِهْ ظَاهِرِ وَ هُوِيْدَا خَوَاهِدِ بُوْدِ اِگَرِچِهْ مَخْتَرَعِ وَ جَاعِلِ حَدِيْثِ مَذْكُوْرِ رَا قَوْهْ فُهْمِ اَيْنِ نَكْتِهْ نَبُوْدِ كِه مَمْنُوْعِ اَز جَعْلِ وَ وَضْعِ اَنْ شُوْدِ وَ لَكِنْ اِفْ بَرِ فُهْمِ مَحْقُقِيْنَ اَز عِلْمَاءِ عَامِهْ كِه خُوْدِ رَا

متبحر در فن علم عربیة و قواعد اصول می دانند و با این احوال تمسک باین حدیث مخترع مینمایند و از اینجہة بر صواب دانستند خطاء شیخین را در غصب فدک از صدیقه طاهره سلام اللہ علیہا و الحمد اللہ علی ما هدینا و ابن عقده حافظ در کتاب ولایت بطرق بسیاری در نقل حدیث غدیر خم از مؤلف کتاب النشر و الطی روایت کرده است از حذیفة بن الیمان که حقتعالی فرستاد بر پیغمبر خودش این آیه را که **النبی اُولیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ وَ اَزْوَاجِهِمْ اُمَّهَاتِهِمْ وَ اَوْلَوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰی بِبَعْضٍ فِی کِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُهَاجِرِینَ** پس اصحاب عرض کردند که کدام ولایت است که شما احقید بآن از ما بجانهای ما فرمود شنیدن و اطاعت کردن است در آنچه بخواهید و نخواهید ما گفتیم و شنیدیم و اطاعت کردیم پس حقتعالی این آیه را فرستاد که **وَ اذْکُرُوا نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ مِیثَاقَهُ الَّذِی وَاْتَقَکُمْ بِهٖ اِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ اطَعْنَا** اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم از مدینه بسوی مکه در خدمت حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم برای حجة الوداع پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت پروردگار سلام میرساند ترا که علی را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد

دلیل هشتم از آیات آیه شریفه **وَ اَنْذِرْ عَشِیرَتَكَ الْاَقْرَبِینَ**

خطاب بحضرت سید رسل است که انذار فرما خویشان نزدیک تر خود را یعنی ابتدا بانذار خویشان خود نما الاقرب فالاقرب و این قصه انذار عشیره اقربین از قصه های معروفه حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم است در میان خاصه و عامه و آنچه علماء و مفسرین عامه نقل نموده اند در این قصه اکتفا بهمان مینمائیم و اگر علما را دلیلی بر خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نباشد مگر همین آیه و قصه وارده در این آیه هر آینه کافی خواهد بود باین حجت و دلیل فضلا از آنکه ادله عقلیه و براهین ساطعه از عقل و نقل از آیات و اخبار اسماع عالم و عالمیانرا پر کرده است ثعلبی که امام مفسران علماء عامه است در تفسیر آیه ذکر کرده که رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بنی عبد المطلب را جمع کرد در شعب کوهی و گوسفندی برای ایشان طعام ساخت و ایشان آنرا بخوردند و سیر شدند و قدح بزرگی از شیر بایشان داد آشامیدند و سیراب شدند بعد از آن فرمود بدرستی که مرا حقتعالی امر کرده که بترسانم خویشان نزدیک تر خود را و شما خویشان نزدیکتر منید بدرستی که حقتعالی هیچ پیغمبری را فرستاد مگر که از اهل او برادری و وزیری و وارثی و وصیی و خلیفه برای او تعیین فرمود پس کدام یک از شما بر می خیزید تا مبیعه کنید با من بر آنکه او برادر و وارث و وزیر و وصی من باشد و از من بمنزله هرون باشد از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نخواهد بود یعنی در جمیع امور قائم مقام من باشد مگر در رتبه نبوت چه آنکه من آخر پیغمبران و خاتم ایشانم و اینکلام را تا سه مرتبه اعاده فرمود پس علی علیه السلام برخاست و با آنحضرت مبیعه کرد پس آنسرور اجابت اینمعنی کرده

است پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که نزدیک من آی علی علیه السلام نزدیک آنحضرت رفت و آنحضرت دهان مبارک او را گشوده آب دهان مبارک در دهان وی ریخته و بر صورت او مالید ابو لهب برگشت و گفت بد چیزی بپسرم خود بخشیدی او اجابت تو کرده و تو آب دهان در صورت و دهان او ریختی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که دهان او را مملو ساختم از علم و حکمت و ابن ابی الحدید که از اعیان علماء عامه است در شرح نهج البلاغه بدو سند این حدیث را نقل نموده است و طبری در تاریخ خود این حدیث را از ابن عباس نقل نموده است احمد بن حنبل که یکی از ائمه دین مخالفین است در مسند خود این روایت را نقل نموده و سبط حنبل که عبد الله بن حنبل باشد از عبد الله اسدی و از خثیمه و از حمانی این حدیث را نقل نموده است بالجمله آیه شریفه بمعونه تفسیر وارده از علماء عامه و روات ایشان صریح است در اینکه امیر المؤمنین علیه السلام خلیفه و جانشین و قائم مقام بلافضل رسول خدا خواهد بود بعد از او و کسی را نمیرسد که مقدم بر او باشد بلکه او مقدم بر تمام عشیره و اقربین حضرت سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم خواهد بود که ایشان افضل از جمیع امتند پس چگونه جایز خواهد بود بر غیر او که تقدم بر او جوید

دلیل نهم از آیات شریفه آیه و سَأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا **رُسُلَهُ أَوْ قَوْلَهُ تَعَالَى وَ قَفْوَهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ**

چه در آیه شریفه اولی حقیسبحانه و تعالی می فرماید بحضرت سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم که سؤال نما از پیغمبران قبل از خود که بچه مبعوث شدند چنانکه ابراهیم بن محمد حمونینی که از اعیان علماء عامه است بسند خود از ابن مسعود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که ملکی بنزد من آمد و گفت یا محمد و اسئل من ارسلنا قبلك من ارسلنا علی ما بعثوا یعنی سؤال کن از پیغمبرانی که پیش از تو فرستادیم از اینکه ایشانرا بر چه چیز فرستادیم انبیا گفتند بر ولایت تو و ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام محدث اصفهانی ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیا در تفسیر مذکوره آورده است که شبی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را بمعراج بردند انبیا را نزد آنحضرت حاضر کردند پس حقیسبحانه تعالی فرمود یا محمد از ایشان سؤال کن که خدای تعالی شما را بچه چیز مبعوث گردانید ایشان گفتند مبعوث شدیم بشهادة ان لا اله الا الله و اقرار بنبوت تو یا محمد و بولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و بروایت دیگر از ابن عباس نقل کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در شبی که مرا بمعراج بردند با جبرئیل علیه السلام میرفتیم تا باسماں چهارم رسیدیم خانه از یاقوت سرخ در آنجا دیدم جبرئیل گفت یا محمد اینخانه بیت المعمور است که خداوند آنرا پنجاه هزار سال پیش از خلقت آسمانها و زمینها آفریده یا محمد برخیز و در اینجا نماز کن پس خداوند عالم همه انبیا را در آنجا جمع کرده و جبرئیل آنها را در پشت سر من بازداشت و چون صف ایشان آراسته شد من با ایشان نماز

گذاردم و چون سلام نماز دادم ملکی از جانب پروردگار آمد و گفت یا محمد حقت سلام میرساند و می فرماید از پیغمبران سؤال کن که بچه چیز مبعوث شدید پیش از من من گفتم ای معاشر انبیاء پروردگار شما را بچه چیز مبعوث گردانید پیش از من پیغمبران همه گفتند بولایت تو و ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام و اینست که خدای تعالی می فرماید وَ سَأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ در آیه ثانیه قوله تعالی وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ می فرماید خداوند عالم در روز قیامت بازدارید خلاق را بدرستی که ایشان سؤال کرده خواهند شد این شیرویه دیلمی در کتاب فردوس از ابو سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عن ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام یعنی ایشان را نگاهدارید که سؤال کرده خواهند شد از ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام ابراهیم بن محمد حمونینی در کتاب فرآند السمطین نقل همین روایت کرده از ابو سعید خدری و بروایت دیگر از ابو صادق نقل کرده است که علی علیه السلام فرمود که اصول اسلام سه چیز است و هیچ يك از آنها بدون دیگری نفع نبخشد نماز و زکوة و تولای ایشان و نیز ابو الحسن علی بن احمد و احدی نقل کرده است حدیث «من كنت مولاة فهذا علي مولاة» که این همین روایتیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق علی ثابت گردانیده است یعنی ولایت او در روز قیامت سؤال از آن خواهد شد ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیا باسناد خود از شعبی از ابن عباس در تفسیر آیه شریفه نقل کرده است که گفت «مسؤلون عن ولایة علی» جبری در کتاب خود همین حدیث را از ابن عباس نقل کرده است و حاکم ابو القاسم در شواهد التنزیل بسند خود روایت کرده است که «وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ عن ولایة اهل البيت عليهم السلام» و نظیری همین روایت را بسند خود نقل کرده است و قاضی ابو بکر شیرازی از ابن عباس روایت کرده است که در قنطره اول از صراط سؤال خواهند کرد از ولایت امیر المؤمنین علیه السلام اینست که خدای تعالی میفرماید وَ قَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ (و ابن مردویه) در مناقب بسندهای بسیار از بریده و غیر او روایت کرده است که روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم فرمودند که بحق آن خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که از جای حرکت نمیکنند دو پای بنده در روز قیامت تا آنکه سؤال میکنند از او از چهار چیز از عمرش که در چه فانی کرده است و از بدنش که در چه کهنه کرده است و از مالش که از کجا کسب کرده و از محبت ما اهل بیت پس دست خود را بر سر علی علیه السلام گذاشت و گفت علامت محبت ما اهل بیت اینست هر که او را دوست دارد ما را دوست داشته است بالجمله پرواضح است که بعد از اینکه ثابت شد بتصدیق علماء و مفسرین عامه که همه انبیاء مبعوث شده باشند بولایت علی بن ابیطالب علیه السلام و آنکه اقرار بولایت آنسور نمایند و آنکه تمام امت در روز قیامت

مسئولون خواهند بود از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام مانند آنکه از صلوة و زکوة مسئولون هستند و آنکه از صراط نخواهند گذشت مگر بولایت آنحضرت پس البته همچو کسی لابد است که تالی سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و سلم باشد که تمام خلق از پیغمبران و غیر ایشان را چاره نخواهد بود مگر اقرار بنبوت سید انبیاء صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت و امامت حضرت شاه اولیاء علی بن ابی طالب علیه السلام و آنکه امامت و ولایت او من جانب الله خواهد بود که انبیاء مبعوث بر آن شدند و امت مکلف باطاعت و انقیاد او هستند که در روز قیامت از آن جواب باید بگویند دیگر امامت و ولایت و خلافت بلا فصل علی بن ابی طالب علیه السلام معنی دیگری نخواهد داشت مگر آنکه کافه عباد الله اعتقاد نمایند باینکه ولی بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که واجب الاطاعة و لازم الانقیاد است همان سرور اولیا و افضل اتقیا خواهد بود لا غیر و هذا هو المطلوب

أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ

دلیل دهم از آیات آیه شریفه ی

مِنْكُمْ

این آیه شریفه از جهاتی دلالت دارد بر امامت و خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد طاهرین او اول آنکه آیه دلالت دارد بر وجوب عصمت اولو الامر چنانکه در مقدمات امامت در باب شرطیت عصمت امام و خلیفه گذشت بتصدیق امام فخر رازی که اطاعت اولو الامر مقرون باطاعت خدا و پیغمبر شد و حکم خدا و پیغمبر البته بر صوابست و معقول نخواهد بود که جایز الخطا مساوی و مقرون شود اطاعت او باطاعت کسیکه معصوم از خطا و زلل است و اینکه جایز الخطا اگر واجب شود اطاعت او هرآینه لازم خواهد آمد امر بضدین و متناقضین چه آنکه در خطایای جایز الخطا واجب است مخالفت او و وجوب مطابعت او بر سبیل اطلاق منافی و مناقض با وجوب مخالفت او خواهد بود پس لابد است از عصمت آن اولو الامر که قایم مقام رسول و خلیفه او باشد فاذا تعین الامامة و الخلافة لامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و هو المطلوب دویم آنکه مراد باولو الامر در آیه امیر المؤمنین و اولاد طاهرین اویند و مجاهد در تفسیر خود نقل کرده است که این آیه در خصوص علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد در هنگامیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را در مدینه خلیفه خود گردانید و فلکی در تفسیر خود آورده است که این آیه در شان علی بن ابی طالب علیه السلام نازلشد در هنگامیکه ابو برده از علی علیه السلام شکایتکرد و ابراهیم بن محمد حموینی گفته است که این آیه در شان علی بن ابیطالب علیه السلام نازلشد و ابو الفتوح در تفسیر خود از جابر بن عبد الله نقل کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم که من خدا و رسول او را میدانم و میشناسم اما اولو الامر را نمیدانم فرمود یا جابر «هم خلفائی و ائمة المسلمین اولهم علی بن ابی طالب ثم من بعده الحسن» تا آنکه بیان فرمود ائمه از ذریه حسین سلام الله علیهم اجمعین تا آخر ایشانرا و از رساله حدائق یقین نیز از جابر همین حدیث را نقل نمود

و عیسی بن یوسف همدانی از سلیم بن قیس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بامیر المؤمنین در بیان مراد بآیه شریفه که مراد باولی الامر چه کسانی فرمود «یا علی انت اولهم» سیم آنکه استفاد از آیه شریفه از مقرون ساختن اطاعت اولی الامر باطاعة الرسول که مقرون باطاعت خداوند است آنکه اولی الامر فوق جمیع خلائقند بعد رسول الله و الا مقرون نمیشود اطاعت او با اطاعت خدا و رسول او چنانکه رسول هم فوق خلائق بود لهذا مقرون شد اطاعت او با اطاعت خداوند و بعد از وضوح این مطلب میگوئیم فوق همه خلائق بنص الله و رسوله امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب و اهل بیت طاهرین او سلام الله علیهم اجمعین میباشند و از متفق علیه بین تمام امت است «جلالة قدرهم و علو رتبتهم بحیث لا- یمکن ان یقاس بهم احد غیرهم» پس دلالت آیه شریفه بر امامت و خلافت امیر المؤمنین و آل طاهرین او از جهات عدیده در کمال ظهور و وضوح است و هو المطلوب

الْوَا ذِئْعُ

ءِکُمْ

اَوْ

اَوْ اَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهْلُ (الخ)

دلیل یازدهم از آیات آیه مباهله من قوله تعالی فَقَالَ نَعَمْ

أَبْنُ

ءِذْ

ءِذْ

وَنِسْ

ءِکُمْ وَ اَنْفُسْکُمْ

نِسْ

اصل شان نزول آیه شریفه در باب اهل بیت عصمت و طهارت و قصه مباهله رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بانصاری از قضایای مسلمة و معروفه بین خاصه و عامه و اجماع مفسرین از عامه و خاصه است بر اینکه مراد بابنآئنا حسن و حسین میباشند و مراد بنسائنا حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها و مراد بانفسنا علی بن ابی طالب علیه السلام است و احدی از مسلمین را از خواص و عوام شبیهه نیست در نزول آیه شریفه در شأن رسول خدا و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و هر یک از علماء و مفسرین عامه و روات ایشان این قصه را بروایات عدیده و اسانید کثیره روایت کرده اند چون ثعلبی و ابن مغازلی شافعی و اخطب خوارزمی و مالکی در فصول المهمه و ابن ابی الحدید و صاحب کشاف و در کتاب صحاح خودشان چون صحیح مسلم و صحیح ترمذی و غیر آن و محمد بن ابراهیم حموی و ابو نعیم حافظ و امام فخر رازی و غیر ایشان که از جمله از آن روایات در باب مقدمات امامت گذشت که محتاج باعاده و تطویل کلام نیست در ذکر آن اسناد و تعداد آن روایات پس بهتر صرف عنان کلام است باستدلال بآیه شریفه امام فخر رازی گفته است در این آیه شریفه از برای شیعه است که استدلال نماید باین آیه بر افضلیت امیر المؤمنین بر جمیع انبیاء از اولو العزم و غیر ایشان چه آنکه خداوند تعبیر فرموده است از علی بن ابی طالب علیه السلام که او نفس پیغمبر است و از واضحات آنکه اتحاد دو شخص در ذات غیر معقول خواهد بود پس لابد باید مراد باو اتحاد در مماثلة و مشابهة تامه در صفات و کمالات نفسانیه باشد از علم و عصمت و طهارت و رحمت و عفت و کرم و شجاعت و زهد و عبادت و امثال آن از صفات کمالات حضرت اقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و اشکالی نخواهد بود که از جمله صفات رسول خدا افضلیت آنسرور انبیاست

بر جمیع انبیاء و رسل و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از اینکه بنص آیه شریفه بمنزله نفس رسول خدا باشد پس باید او هم مانند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم افضل از سایر انبیاء و رسل باشد و نیشابوری در تفسیر خود گفته است که «لا یزال یمکن للرافضة ان یتدلوا بافضلیة علی رضی الله عنه علی الانبیاء بل علی اولی العزم لان النبی صلی الله علیه و آله و سلم افضل و اکمل من الانبیاء و قد سماه تعالی نفس النبی و لا نعنی لهذه التسمیة الا المشابهة و المماثلة التامة فاذا یمکن افضل و اکمل من الانبیاء» انتهى کلامه و بعد از معلومیت جمله از اینکلمات می گوئیم که از جمله صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عصمت و طهارتست پس باید علی بن ابی طالب علیه السلام نیز معصوم از هر زلزله و خلل و خطا باشد چنانکه در باب عصمت امام و خلیفه سبق ذکر یافت و از جمله صفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بنص آیه شریفه *أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنۢ نَفْسِهِمْ* آنکه آنسرور انبیا اولی بتصرف در جمیع امور دین و دنیای کافه انام است پس باید بمقتضای آیه شریفه مباحله که علی بن ابی طالب علیه السلام بمنزله نفس رسول خداست اولی بتصرف در جمیع امور امت باشد در دین و دنیا و آخرت ایشان و از جمله صفات سید انبیا صلی الله علیه و آله و سلم آنکه آنسرور دارای مرتبه جلیله امامت و نبوت هردو بود بنص آیه شریفه *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَا وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ* چه آنکه آنسرور در قوت حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام بود چنانکه ابو الحسن فقیه ابن مغزلی شافعی بسند خود از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود منم دعا کرده پدرم ابراهیم عرض کردم یا رسول الله چگونه دعا کرده اونی فرمود که حق سبحانه و تعالی بسوی حضرت ابراهیم علیه السلام وحی فرستاد که *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا* ابراهیم از این وحی شاد شد و خواست که این امامت از فرزندان او بیرون نرود عرض کرد از ذریه من مثل من امام قرارده پس خدای تعالی وحی کرد که ای ابراهیم من با تو عهده نمی کنم که بآن وفا ننمایم عرض کرد پروردگارا کدام است آن عهدیکه بآن وفا نمی کنی فرمود ستمکاران از ذریه ترا امام نمی گردانم ابراهیم عرض کرد پروردگارا کدامست آن ظالمی که عهد امامت باو نمی رسد فرمود کسی که سجده کند بتی را او را هرگز امام نمی گردانم پس عرض کرد *وَ أَجُنَّبِي وَ بَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ إِلَّاصَ نَامَ رَبِّ إِنْهِنَّ أَصَدَّ لِلنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ* رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پس منتهی شد دعوت امامت بسوی من و برادرم علی که من و او هرگز ستایش بت نکریم یعنی اگر لمحہ پرستش بت ما را دریافتی هرآینه شایسته نبوت و امامت نبودیم پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی من گردانید بالجمله حضرت سید رسل بحکم عقل و نقل دارای مرتبتین و جامع خصلتین نبوت و امامت بود اما نقلا پس بجهة آیه شریفه *إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا* همین حدیث مذکور و اما عقلا پس بجهة آنکه اگر حضرت

رسول دارای مرتبه امامت نباشد هرآینه لازم خواهد آمد خلف وعده الهی در حق حضرت خلیل که اعطای مرتبه جلیله امامت فرماید بذریه او و کیف کان ثابت خواهد بود مرتبه جلیله امامت از برای رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم پس بمقتضای آیه شریفه مباحله که علی بن ابی طالب علیه السلام بمنزله نفس رسولخدا است آنکه امامت و خلافت و ولایت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منتهی شود بعلی بن ابی طالب علیه السلام و او قایم مقام حضرت سید رسل باشد لا غیر و هو المطلوب

دلیل دوازدهم از آیات آیه شریفه اَلَيْسَ لَكَ لَكُمْ دِينًا وَمَا أُكْمِلُ لَكُمُ دِينًا وَآيَةَ شَرِيفَةَ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَنْ يَبْلُغِ الْوَعْدَ بِمَا وَعَدَ اللَّهُ وَيُعَصِّمُكَ مِنَ النَّاسِ

اشاره

تنقیح مرام در ایندو آیه شریفه در چند مقاله است

مقاله اولی در شأن نزول دو آیه

ثعلبی که امام مفسرین علماء عامه است گفته که این آیه بلفظ فی علی نازلشد و آنرا از جعفر بن محمد علیهما السلام روایت کرده است و چون آیه نازلشد رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی ابن ابی طالب علیه السلام را گرفته فرمود «من كنت مولاه فهذا علی مولاه» و این روایترا در تفسیر آیه بسه سند از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیه السلام و ابن عباس نقل کرده است محمد بن ابراهیم حموی در کتاب فرائد السمطین از ابو هریره نقل کرده است که چون رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم از معراج مراجعت نمود این آیه بدین نهج بر او نازلشد **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** صاحب کتاب مناقب الفاخره از ابو اسحق روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حجة الوداع مراجعت کرد در زمینی که آنرا صوجان میگفتند فرود آمد در آنجا این آیه نازلشد **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** و الله يعصمك من الناس و چون وعده و الله يعصمك من الناس بانحضرت رسید خاطر مبارك حضرت سید رسل صلی الله علیه و آله و سلم از دغدغه منافقان و اندیشه بدگویان جمع شد امر فرمود تا همراهان همه جمع آیند پس فرمود ایها الناس از شما کیست که اولی بتصرف باشد از خود شما در امور شما همگی باواز بلند گفتند خدا و رسولخدا پس آنحضرت دست علی را گرفته و فرمود «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من اخذله فانه منى و انا منه و هو منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبى بعدى» و این آخر فریضه بود که حقتعالی بر امت محمد واجب گردانید پس چون رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم تبلیغ ولایت کرد این آیه نازلشد **الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ** دیناً حافظ ابو نعیم در کتاب خود که موسوم بنزول القرآنست بسند خود از ابی رافع روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای رافع پس از من قومی هستند که با علی علیه السلام جنك خواهند کرد و واجبست بر مردم که با

ایشان جهاد کنند و هرکرا استطاعت جهاد با دست نباشد با زبان و هرکرا قدرت جهاد با زبان نیست در دل با ایشان جهاد کند دیگر چیزی بر او نیست خدای تعالی می فرماید یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ نِيزَ أَبُو نَعِيمٍ بَسَنَدٍ دِیْگَرٍ اَزْ عَطِیْهِ رَوَايَتِکَرْدَه اَسْتُ کِهْ آيَةُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ بِرَسُولِ خِدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ دَرِ خِصْوَصِ عَلِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامُ نازلشد و حَقْتَعَالِیْ پَسْ اَزْ اَمْرِ بَهْ تَبْلِیغِ وَلايَتِ مِیْ فَرَمَايَدِ الْاَيُّوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِیْنًا مَالِكِي دَرِ فِصْوَصِ الْمَهْمَهْ اَزْ أَبُو سَعِيدِ خَدْرِي رَوَايَتِ كَرْدَه اَسْتُ کِهْ آيَةُ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ بِرَسُولِ خِدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ دَرِ خِصْوَصِ عَلِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامُ نازلشد و خِدايَ تَعَالِیْ پَسْ اَزْ تَبْلِیغِ اَمْرِ وَلايَتِ مِیْ فَرَمَايَدِ الْاَيُّوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِیْنًا صَدْرِ الْاِنْمَةِ اَخْطَبِ خَوَارِزْمِي بَسَنَدِ خُودِ اَزْ أَبُو هَرِيْرَهْ رَوَايَتِ كَرْدَه اَسْتُ کِهْ رَسُولِ خِدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ مَرْدَمَ رَا دَرِ غَدِيرِ خَمِّ خَوَانَدِ دَرِ رُوزِ پَنْجَشَنَبِهْ وَ اَمْرِ فَرَمُودِ تا زِيْرِ دَرِ خَتَانِرا اَزْ خَارِ وَ خَاشَاكِ پَاكِ كَرْدَنْدِ وَ مَرْدَمَ رَا بَوْلَايَتِ عَلِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامِ دَعْوَتِ فَرَمُودِ وَ دَسْتُ او رَا گَرَفْتَه بَلَنْدِ كَرْدِ چنانكِهْ مَرْدَمِ سَفِيْدِيْ زِيْرِ بَغْلِ او رَا مَشَاهِدَهْ كَرْدَنْدِ وَ مَرْدَمَ اَزْ اَنْ مَكَانِ مَتَفَرِّقِ نَشَدَنْدِ تا آيَةُ الْاَيُّوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِیْنًا بِرَسُولِ خِدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ نازلشد رسولخدا فرمودند «اللَّهُ اكْبَرُ عَلِیْ كَمَالِ الدِّیْنِ وَ تَمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَا الرَّبِّ بِرِساَلَتِي وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامِ» وَ دَرِ رَوَايَتِ دِیْگَرِ اَزْ مُحَمَّدِ بْنِ اِبْرَاهِيْمِ حَمُوِيْنِيْ اَزْ أَبُو سَعِيدِ خَدْرِي هَمِيْنِ حَدِيْثِ رَا نَقْلِ نَمُودَه اَسْتُ تا آنكِهْ كَفْتَه اَسْتُ کِهْ رَسُولِ خِدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ فَرَمُودِ «اللَّهُ اكْبَرُ عَلِیْ اَكْمَالِ الدِّیْنِ وَ اِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِساَلَتِي وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِیِّ بَعْدِي» حَاكِمِ أَبُو الْقَاسِمِ حَسْكَانِيْ دَرِ كِتَابِ شِواهِدِ التَّنْزِيْلِ وَ بَسَنَدِ خُودِ اَزْ اَبِيْ صَالِحِ وَ اِبْنِ عَبَّاسِ رَوَايَتِ كَرْدَه كِهْ اِيْنِ آيَهْ دَرِ حَقِّ عَلِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامِ نازلشد پَسْ رَسُولِخِدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ دَسْتُ او رَا گَرَفْتُ وَ فَرَمُودِ «مَنْ كُنْتُ مَوْلِيَهْ فَعَلِيْ مَوْلَاهُ» وَ أَبُو بَكْرٍ جَرْجَانِيْ بَسَنَدِ خُودِ اَزْ أَبُو سَعِيدِ خَدْرِي رَوَايَتِ كَرْدَه كِهْ چُونِ آيَةُ الْاَيُّوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِیْنًا نازلشد رسولخدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ فَرَمُودِ «اللَّهُ اكْبَرُ عَلِیْ اَكْمَالِ الدِّیْنِ وَ اِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِساَلَتِي وَ الْوَلَايَةِ عَلِیِّ عَلَیْهِ السَّلَامِ مِنْ بَعْدِي وَ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلِيَهْ فَعَلِيْ مَوْلَاهُ» وَ اِيْنِ رَوَايَتِ رَا بَدُوْنِ تَغْيِيْرِ أَبُو عَبِيْدِ اللهِ شِيْرَازِيْ اَزْ أَبُو سَعِيدِ خَدْرِي نَقْلِ كَرْدَه اَسْتُ أَبُو اَحْمَدِ مَهْدِيْ اِبْنِ نَذَارِ وَ اَبِيْ اَحْمَدِ بَصْرِيْ بَسَنَدِ خُودِ رَوَايَتِ كَرْدَنْدِ اَزْ اَبِيْ هُرُوْنِ وَ أَبُو سَعِيدِ خَدْرِي كِهْ چُونِ آيَةُ الْاَيُّوْمَ اَكْمَلْتُ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَ اَتَمَمْتُ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِیْنًا نازلشد رسولخدا صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلهِ وَ سَلَّمَ فَرَمُودِ «اللَّهُ اكْبَرُ عَلِیْ اَكْمَالِ الدِّیْنِ وَ اِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَ رِضَى الرَّبِّ بِرِساَلَتِي وَ الْوَلَايَةِ عَلِیِّ بِنِ اِبِيْ طَالِبِ مِنْ بَعْدِي» وَ مَسْعُودِ اِبْنِ نَاصِرِ سَيْسْتَانِيْ دَرِ كِتَابِ دَرَايَتِ رَوَايَتِ كَرْدَه اَسْتُ اَزْ اِبْنِ عَبَّاسِ كِهْ دَرِ جَحْفَهْ جَبْرِئِيْلِ عَلَیْهِ السَّلَامِ نازلشد

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آیا من اولی نیستم بمؤمنان از جانهای ایشان گفتند بلی یا رسول الله پس فرمودند هرکه من مولای اویم علی مولای اوست چون بار کردند جبرئیل نازل شد و این آیه را آورد که یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَابْنِ عَبْدِ اثِيرِ در کتاب استیعاب از بریده و ابو هریره و جابر و برآء بن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است که نازل شد بر رسول خدا در شان علی علیه السلام یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَصاحب کتاب مشکوة از صحیح ترمذی روایت کرده است از زید بن ارقم که آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ در شان علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد و سیوطی در در منثور و ابن مردویه و ابن عساکر از ابو سعید خدری و ابو هریره نقل نموده اند که چون روز غدیر خم شد که هجدهم ذی الحجه است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «من كنت مولاه فعلى مولاه» بعد از آن آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ نازل شد

مقاله ثانیه در نقل حدیث حدیثه بسند و روایات علماء و مورخین عامه

چون محمد بن جریر طبری و ابی القاسم حسکانی و ابن عقده حافظ در کتاب ولایت و مؤلف کتاب النثر و الطی که از کتب معتبره مخالفانست روایت کرده اند از حدیثه ابن الیمان که گفت حقتعالی فرستاد بر پیغمبرش این آیه را که الْكَلْبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَرْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ یعنی پیغمبر اولی است بمؤمنین از جانهای ایشان و زندهای او مادرهای ایشانست و خویشان رحمی بعضی از ایشان اولی هستند ببعضی در کتاب خدا از مؤمنین و مهاجرین پس صحابه گفتند چیست آن ولایتی که شما بآن احقید از ما بجانهای ما فرمود شنیدن و اطاعت کردند در آنچه بخواهید و نخواهید ما گفتیم شنیدیم و اطاعت کردیم پس حقتعالی این آیه را فرستاد که وَ أذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ مِيثَاقَهُ الَّذِي وَاثَقَكُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا یعنی یاد کنید نعمت خدا را بر شما و پیمانهای که محکم کردیم بر شما وقتیکه گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم و اینها در مدینه بود پس بیرون رفتیم بسوی مکه در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم برای حجة الوداع پس جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت پروردگارت سلام میرساند که علی علیه السلام را نصب کن که هادی مردم و پیشوای ایشان باشد حضرت آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد و گفت یا جبرئیل قوم من عهد ایشان بجاهلیت و کفر نزدیک است و بضرب شمشیر خواهی و خواهی ایشانرا باین دین در آوردم تا اطاعت من کردند پس حال ایشان چگونه خواهد بود اگر دیگری را بر ایشان مسلط گردانم پس جبرئیل بالا رفت و پیش از حج وداع حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را بیمن فرستاده بود در مکه بانحضرت ملحق گردید روزی علی علیه السلام در نزدیک کعبه نماز میکرد چون برکوع رفت سائلی سؤال کرد حضرت در رکوع انگشتر خود را باو داد پس آیه إِنَّمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ نازل شد چنانکه در

سیاق آیات گذشت پس حضرت رسول الله اکبر گفت و آیه را بر ما خواند پس فرمود برخیزید تا به بینیم این صفاتی که خداوند فرموده است در که ظاهر شده است پس حضرت رسول داخل در مسجد شد و سائل از مسجد بیرون میرفت پرسید از کجا میآئی گفت از نزد این مردیکه نماز میکند و این انگشتر را در رکوع بمن داد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم الله اکبر گفت و بجانب حضرت امیر علیه السلام روانه شد و باو گفت امروز چه کار کرده علی علیه السلام تصدق انگشتر را ذکر کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرتبه سیم الله اکبر گفت پس منافقین بیکدیگر نظر کردند و گفتند دل ما تاب آن نمیآورد که او بر ما مسلط شود میرویم و سؤال میکنیم که او را بدیگری بدل کند چون این سخن را بآنحضرت اظهار کردند حق تعالی این آیه را فرستاد که قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقُّاءِ نَفْسِي و مضمون این آیه بنابراین تفسیر آنست که چون بر ایشان خوانده شود آیات و اوضحات ما گویند آنها که اعتقاد بقیامت ندارند بیاور قرآنی غیر این قرآن یا بدل کن ذکر علی را بگو یا محمد نمیتواند بود از برای من آنکه بدل کنم آنرا از پیش خود متابعت نمیکنم مگر آنچه را که وحی آمده است بسوی من بدرستی که من میترسم اگر معصیت کنم پروردگار خود را از عذاب روز بزرگ پس جبرئیل گفت یا رسول الله تمام کن امر خلافت علی علیه السلام را فرمود ایحییب من جبرئیل شنیدی تدبیرهای منافقین را در این باب پس جبرئیل عروج کرد و بروایت دیگر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در منی بر منبر برآمد و گفت ایها الناس من بعد از خود دو چیز در میان شما میگذارم که اگر متابعت آنها کنید هرگز گمراه نمیشوید کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند و بدرستی که خداوند لطیف مرا خبر داد که اینها از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند مانند این دو انگشت من و دو سبابه خود را بهمه چسبانید یعنی هرکه چنک در اینها زند نجات مییابد و هرکه مخالفت اینها کند هلاک میشود ایها الناس آیا تبلیغ رسالت خدا کردم گفتند بلی حضرت فرمود خداوند گواه باش چون آخر ایام تشریح که سیزدهم ذی الحجه باشد حقتعالی سوره مبارکه إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ رَا فرستاد حضرت فرمود این خبر مرك من است که بمن دادند چون دلالت میکند بر اینکه کار دین را تمام کرده ام باید متوجه عالم قدس گردم پس در منی داخل مسجد خیف شد و فرمود که ندا کنند تا مردم حاضر شوند چون جمع شدند حضرت خطبه خواند و پس از حمد و ثنای الهی فرمود ایها الناس من در میان شما دو چیز سنگین بزرگ میگذارم یکی کتاب خداست و آن بزرگتر است که يك طرف آن بدست خداست و طرف دیگر بدست شما پس چنک زیند در آن و کوچکتتر عترت من که اهلیت من است بدرستی و تحقیق که خبر داد مرا خداوند صاحب لطف دانا که اینها از یکدیگر جدا نمیشوند تا در حوض کوثر به نزد

من آیند مانند این دو انگشت من و جمع کرد میان دو انگشت شهادت خود و نمیگویم مانند این دو تا که یکی بر دیگری زیاده باشد پس گروهی از منافقان جمع شدند و گفتند محمد میخواهد امامت را در اهل بیت خود قرار دهد پس چهار نفر از ایشان از میان مردم بیرون رفتند و داخل کعبه شدند و نامه در میان خود نوشتند و با یکدیگر عهد کردند که اگر محمد بمیرد یا کشته شود نگذارند که خلافت باهل بیت او برسد پس حقتعالی این آیاترا فرستاد که **أَمْ أَمْرًا مُمَرًّا فَاِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ** یعنی آیا محکم کردند امری را پس ما نیز کار خود را محکم میکنیم بلکه گمان میکنند که ما نمیشنویم سر و نجوی ایشان را بلکه میشنویم و رسولان ما از ملتکه نزد ایشانند و مینویسند حرفها و کلمات ایشانرا حدیثه گفت پس رخصت داد رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم مردمرا که بار کنند و متوجه مدینه شوند چون بضعجان رسیدند حقتعالی امر کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را که امامت علی علیه السلام را علانیه بمردم بگوید پس در جحفه فرود آمدند و چون مردم بمکانهای خود قرار گرفتند جبرئیل علیه السلام نازلشد و گفت امامت علی علیه السلام را ظاهر گردان حضرت فرمود پروردگارا بدرستیکه قوم من نومسلمانند اگر این امر را ظاهر گردانم خواهند گفت رعایت پسرعمش را نموده و چون بار کردند جبرئیل نازلشد و این آیه را آورد که **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ** حدیثه گفت وقتی این آیه نازلشد که بغدیر خم رسیده بودیم و هوا بحدی گرم بود که اگر گوشت بر زمین میافکندند بریان میشد پس فرمود تا ندا ندا کنند مردم جمع شوند و مقداد و سلمان و ابا ذر و عمار را امر فرمود تا زیر درختان خار را برویند و سنگها را بر روی یکدیگر بگذارند بشکل منبر بر قامت رسول ساختند منبر را و جامه بر رویش افکندند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر بالا رفت و خطبه طولانی در نهایت فصاحت و بلاغت ادا فرمود تا آنکه فرمود اقرار میکنم از برای خدا بر نفس خود بیندگی و گواهی میدهم از برای او بخداوندی و ادا میکنم آنچه وحی کرده است خدای من بسوی من از ترس آنکه اگر نکنم بلائی عظیمی بر من نازلشود وحی کرده است خداوند بسوی من و من بیان میکنم از برای شما سبب نزول این آیه را بدرستیکه جبرئیل مکرر بر من نازلشد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابی طالب برادر من و خلیفه من است و امام است بعد از من ایها الناس علم من احاطه کرده است بمنافقانی که میگویند بزبانهای خود آنچه نیست در دلهای ایشان و این مطلب را سهل و آسان میانگارند و در نزد خدا عظیم است و مرا آزار کردند در باب علی آزار بسیاری یکمرتبه میگویند او گوش است یعنی هرچه میگویند او

قبول میکند بسبب آنکه میدیدند که علی همیشه با من است و من پیوسته متوجه اویم تا آنکه حقتعالی این آیه را فرستاد وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْنِي از جمله منافقان جمعی هستند که آزار پیغمبر میکنند و میگویند او گوش بحرف مردم است بگو یا محمد که او گوش نیکوئیست از برای شما ایمان میآورد بمن و ایمان میآورد از برای مؤمنان یعنی تصدیق مؤمنان مینماید پس حضرت فرمود اگر گویندگان را بخواهم نام ببرم میتوانم گفت و بدانید که حقتعالی نصب کرده است علی را از برای شما ولی و صاحب اختیار و امامیکه واجب گردیده است اطاعت او بر مهاجرین و انصار و تابعان و بر صحرانشینان و اهل شهر و بر عجم و عرب و بر آزاد و بنده و کوچک و بزرگ و بر سفید و سیاه و بر هرکس که اقرار بیگانگی خدا دارد پس او حکمش بر همه کس رواست و گفتارش نافذ است و امرش جاریست ملعونست هرکه مخالفت او کند مرحومست هرکه تصدیق او کند ای گروه مردم تدبر کنید در قرآن و بفهمید آیات محکومات آنرا و عمل کنید بآنها و تتبع میکنند مشابهاات آنرا پس بخدا سوگند که واضح نمیگرداند تفسیر قرآنرا مگر علی بن ابیطالب علیه السلام ایگروه مردم بدرستیکه علی و طیبین از فرزندان که از صلب او بهم میرسند ثقل کوچکتر است و قرآن ثقل بزرگتر است و از هم جدا نمیشوند تا در حوض کوثر نزد من آیند و حلال نیست امارت و پادشاهی مؤمنان از برای احدی بعد از من بغیر او پس دست بلند کرد و بازوی علی علیه السلام را گرفت و بالا برد و یکدرجه پائین تر از خود بازداشت مسایل بدست راست و فرمود ایها الناس کیست اولی بشما از جانهای شما اصحاب همه گفتند خدا و رسول او پس فرمود که هرکه من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوستی کن با هرکه با علی دوستی کند و دشمنی کن با آنکه با علی دشمنی کند و یاری کن هرکه او را یاری کند و واگذار هرکه او را واگذارد بدرستیکه کامل کرد خدا از برای شما دین شما را بولایت و امامت علی علیه السلام و هیچ آیه نازل نشد که خطاب بمؤمنان کرده باشد مگر آنکه ابتدا باو کرده است و شهادت نداده است در سوره هل اتی مگر از برای او و نفرستاده سوره هل اتی را مگر از برای او و ذریه هر پیغمبری از صلب او است و ذریه من از صلب علی است و دشمن نمیدارد او را مگر شقی بدبخت و دوست نمی دارد او را مگر متقی و پرهیزکار و سوره عصر در شأن او نازلشده است و تفسیرش آنست که سوگند یاد میکنم بعصر قیامت که انسان یعنی دشمنان آل محمد در زیانکاری هستند مگر آنها که ایمان آورده اند بولایت علی و اعمال صالحه کرده اند باعانت و رعایت برادران خود و وصیت کردند یک دیگر را بحفظ دین حق که ولایت علی علیه السلام و اولاد اوست و وصیت کردند یکدیگر را بصبر در فتنه ها و شدتها در غیبت قائم آل محمد ایگروه مردم ایمان بیاورید بخدا و رسول او و نوریکه خدا فرستاده است و در قرآن یاد کرده است و آن

نور امامتست که در علیست و در امامان از فرزندان او تا مهدی که حق خدای تعالی را از مردمان خواهد گرفت ای معاشر ناس منم رسول خدا بسوی شما و پیش از من پیغمبران گذشته اند و من بر سنت و طریقه ایشانم بدرستی که علی موصوفست بصبر و شکر و بعد از او امامان از صلب او بهم میرسند ای معاشر ناس گمراه شدند پیش از شما اکثر گذشتگان منم صراط مستقیم و راه راست خدا که امر کرده است شما را در سوره حمد که سؤال کنید از خدا هدایت بسوی آنرا پس بعد از من علی و بعد از او فرزندان از صلب او امامند که هدایت میکنند مردم را بسوی حق و راستی بدرستی که من بیان کردم از برای شما و فهمانیدم حق را بشما و علی بعد از من بشما میفهماند و بعد از این خطبه دعوت میکنم شما را که مصافحه کنید با من بر بیعت علی و اقرار از برای او بامامت و بدانید که من بیعت میگیرم از برای خدا و علی بیعت میگیرد از برای من و من بیعت میگیرم از برای او از جانب خدا فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ عَلَيْنَهُ اللَّهُ فَسَدَّ يُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا یعنی هر که بشکند این بیعت را پس بر خود شکسته است و ضررش بر او عاید میگردد و هر که وفا کند بر آنچه خدا عهد کرده است بر آن پس بزودی خدا مزد بزرگ باو عطا میکند ای گروه مردم شما زیاده از آنید که همه بکف خود با من مصافحه کنید بتحقیق که خدا امر کرده است که از زبانهای شما اقرار بگیریم که اعتقاد کرده اند بامامت علی بن ابیطالب علیه السلام و امامان که بعد از او میآیند که از نسل اویند چنانکه گفتم که ذریه من از صلب او بهم میرسند پس حاضران بغایبان برسانند و بگوئید که ما شنیدیم و اطاعت کردیم و راضی هستیم بآنچه رسانیدی بما از جانب خدا بیعت میکنیم با تو بر این امر دلها و دستهای ما بر این عقیده زندگانی میکنیم و بر این اعتقاد میمیریم و بر این حال در قیامت مبعوث میشویم و تغییر و تبدیل نمیکنیم و شك و ریبی نداریم دادیم بخدا و بتو و بعلی و بحسن و حسین و بامامها که یاد کردیم و هر عهد و پیمانیکه گفتم از دلهای خود و زبانهای خود و بدل این پیمان و اعتقاد امر دیگر طلب نمیکنیم و آنچه فرمودی خواهیم رسانیدن بهر که به بینیم پس مردم از همه طرف صدا بلند کردند که بلی بلی شنیدیم و اطاعت کردیم امر خدا و رسول او را و ایمان آوردیم بآن بدلهای خود پس هجوم آوردند خلق بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و دست گشودند به بیعت کردن تا آنکه نماز ظهر و عصر را در یکوقت بجا آورد و باقی روز مشغول بیعت بودند و نماز شام و خفتن را نیز در یکوقت ادا کردند از کثرت اشتغال به بیعت و تنگی وقت و این حدیث حدیثی است از جماعتی از علما و روایت و مورخین عامه که در ابتداء حدیث اشاره بآن شد مختصریست از خطبه مفصله که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیان فرمودند و علمای امامیه و جماعتی از عامه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل نمودند و تفصیل آن خطبه را

مقاله نالته در بیان نقل کلمات علماء عامه و روات ایشان

که در اکثر کتب خودشان بر سبیل اجمال آنچه مسلم داشته نقل نموده اند و مقصود از نقل کلمات ایشان آنستکه حقیر آنرا در کتب امامت از طرفین چون بسیار متفرق و متشتت ملاحظه نمودم لهذا بنا را بر جمع کلمات همه ایشان بقدر وسع گذاشتم که موجب بصیرت تام و تمام باشد از برای ناظر در کلام و حجت بالغه باشد بر خصوم و معاندین که منکرند امامت و ولایت و خلافت بلا فصل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام را و نباید که ناظر در کلام ملول شود بطول صحبت و کلام در نقل کلمات ایشان و جمع و ضبط آن چه آنکه در آن فواید بسیار از نقل نفس کلمات ایشان و قراین و خصوصیات و مزایای بی شمار است که از برای اهل نظر موجب بصیرت و تذکار و از برای مؤمنان اطمینان خاطر و رستگار و بر معاندین الزام و حجت است و فضل در این مقام همان کمال تتبع و ضبط کلماتست با آنکه مستفاد خواهد بود از آن فواید و نکات بسیاریکه اشاره بآن در مقالات آتی خواهد شد چون این امر بر تو محقق شد فنقول مستعینا بالله و متمسکا بحبل ولیه عجل الله فرجه آنکه علماء و روات عامه مضمون حدیث غدیر خم را با آنکه در اختصار آن کوشیده اند و ممکن ایشان نبود که آنچه نقل میشود انکار نمایند بدین نحو نقل نموده اند ثعلبی که از عظام علماء و قدماء مفسرین ایشانست در تفسیر آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ روایت نمود که پرسیدند از سفیان بن عیینه که سئل سائل در حق کی نازل شد او قسم یاد کرد که بتحقیق که سؤال کردی از من مسئله را که سؤال نکرده بود پیش از تو از من احدی و روایت کرد که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم مردمانرا جمع کرد و گرفت دست علی علیه السلام را و گفت «من کنت مولاه فعلی مولاه» پس منتشر شد این خبر در بلاد چون حارث بن نعمان فهري این خبر را شنید بر شتر خود سوار شده بمدینه آمد و از ناچه خود پیاده شده بخدمت رسول خدا آمد و آغاز منازعت نمود و گفت ای محمد ما را بکلفت شهادت امر کردی از تو قبول کردیم و بنماز پنجگانه مأمور کردی پذیرفتیم و امر کردی بروزه یکماهه از تو قبول نمودیم و امر کردی ما را بحج اطاعت کردیم و بعد از این باینها راضی نشدی تا آنکه بلند کردی دستهای ابن عم خود را و تفضیل دادی او را بر ما و گفتی من کنت مولاه فعلی مولاه آیا اینکار را از پیش خود کردی یا از جانب خدای تعالی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قسم بآنخدائی که نیست خدائی غیر او که این امر از جانب خدا بود پس حارث پشت گردانید و متوجه ناچه خود شد و می گفت خدایا اگر آنچه محمد میگوید حق است پس بر ما سنک بباران از آسمان یا بفرست بر ما عذابی دردناک هنوز نرسیده بود بناقه اش که سنگی از آسمان بر سر او خورد که از مقعدش بیرون آمد پس نازل شد که سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ

و نیز ثعلبی در تفسیر خود روایت کرد از ابن عباس در آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ که نازل شد در حق علی بن ابی طالب علیه السّلام و مأمور شد پیغمبر که برساند در حق او پس رسول خدا دست علی علیه السّلام را گرفت و گفت «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» و نیز ثعلبی روایت کرد از برآء ابن عازب که چون آمدیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم از حجة الوداع بغدیر خم پس ندا کرد که الصلوة جامعة» و پاك کرده شد از برای نبی زیر درخت پس گرفت دست علی را و گفت «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله» باز فرمود «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم» گفتند بلی یا رسول الله آنگاه فرمود هذا مولی کل من انا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» پس ملاقات کرد عمر با علی و گفت «هینئا لك یا علی بن ابيطالب اصبحت مولاً کل مؤمن و مؤمنة» و نیز ثعلبی بروایت دیگر از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است در تفسیر آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فی فضل علی بن ابی طالب علیه السلام چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم دست علی را گرفت و گفت «من كنت مولاه فعلي مولاه» و نیز ثعلبی باسناد معتبره خود روایت کرده است که در روز غدیر خم مردم متفرق شدند و دوری از آن حضرت را اختیار کردند حضرت رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین علیه السلام را امر کرد که ایشانرا جمع کند چون جمع شدند ایستاد و تکیه داد بر دست علی و گفت ایها الناس مکروه من کریدت تخلفی از من کریدت تا آنکه گمان کردم که هیچ شجره را دشمن نمیدارند مانند خویشان من و لیکن علی را خدا گردانیده است بمن بمنزلۀ که من نسبت بخدا دارم و خدا از او راضی است چنانکه من از او راضیم زیرا که او بر قرب من و محبت من هیچ چیز را اختیار نمیکنند پس دستهای علی را بلند کرد و فرمود هرکه من مولای اویم علی مولای او است «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» پس مردم گریه کردند و گفتند یا رسول الله ما از تو دور شدیم برای آنکه مبادا بر خاطر تو گران باشیم پس پناه میبریم بخدا از غضب رسول خدا صدر الائمه اخطب خوارزمی موفق ابن احمد در کتاب مناقب بدو اذده سند و روایت نقل کرده است حدیث غدیر خم را اول از ابی طفیل و او از زید بن ارقم روایت کرده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از حجة الوداع مراجعت کرد و رسید بغدیر خم امر کرد تا زیر درختانرا پاك کردند بعد از آن فرمود من اجابت دعوت حق خواهم کرد بدرستی که گذاشته ام در میان شما دو امر عظیم که یکی بزرگتر است از دیگری و آن دو امر یکی کتاب خدا است و دیگری اهلیت من پس بدرستی که اینها از هم جدا نمیشوند هرگز تا آنکه وارد شوند بر من در نزد حوض کوثر آنگاه فرمود بدرستی که خدای عز و جل مولای من است و مولای من هر مؤمنم و بعد از آن گرفت دست علی را و فرمود «من كنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عادیه»

و ابی طفیل گفت که من گفتم بزید بن ارقم که تو خودت از رسول خدا شنیدی اینرا زید بن ارقم گفت که نبود در زیر درختها احدی مگر آنکه دید بچشم خود و شنید بگوش خود دویم از برآء بن عازب روایت کرد که در روز غدیر خم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی علیه السلام را گرفت و فرمود «الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی را گرفت و فرمود «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» پس عمر ملاقات کرد با علی و گفت «اصبحت مولا كل مؤمن و مؤمنة» سیم از ابی سعید خدری روایت کرده است که پیغمبر روزیکه طلبید مردم را بغدیر خم امر کرد تا پاك کرده شد خاریکه در زیر درخت بود و آن روز پنجشنبه بود بعد از آن خواند مردم را بولایت علی و گرفت بازوی او را تا آنکه دیدند مردم سفیدی زیر بغل مبارك حضرت رسول را و هنوز از هم جدا نشده بودند که آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ نازل شد پس رسول خدا فرمود «الله اكبر علي اكمال الدين و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی» بعد از آن گفت «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» چهارم از عبد الرحمن بن ابی لیلی و او از پدرش روایت کرده است که در روز غدیر خم رسول خدا مردم را خبر داد که علی علیه السلام مولای هر مؤمن و مؤمنه است و گفت مر علی را که «انت امام كل مؤمن و مؤمنه و ولی كل مؤمن و مؤمنة بعدی» پنجم بسند خود از ابن عباس نقل نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلي علیه السلام فرمود «انت ولي كل مؤمن و مؤمنة» ششم روایت کرده از یعقوب بن اسحق که عمر بن خطاب اشاره کرد بعلي بن ابی طالب علیه السلام و گفت «هذا مولى كل مؤمن و مؤمنة» هفتم از سعید بن وهب و عبد خیر روایت کرده است که ما هر دو شنیدیم از علي بن ابی طالب علیه السلام که در رحبه مردم را بگواهی طلبید درباره آنکه آنچه شنیدند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر پس برخاستند جمعی از اصحاب رسول خدا و شهادت دادند که ما شنیدیم از رسول خدا فرمود «من كنت مولاه فعلى مولاه» هشتم از ابو هریره نقل کرده است که ثواب روزه روز هجدهم ذی الحجة مقابل شصت ماه روزه است آنگاه گفت این روز روز غدیر خم است که گرفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی بن ابی طالب را و فرمود «الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى يا رسول الله» پس فرمود من كنت مولیه فعلى مولاه» آنگاه عمر بن الخطاب گفت «بخ بخ لك يا بن ابی طالب اصبحت مولای و مولى كل مؤمن و مؤمنة» پس حقتعالی این آیه فرستاد الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ نهم از رباعة ابن ایاس و او از پدرش روایت کرده که گفت بودیم ما در جنك جمل با علی پس آن حضرت طلحه را طلبید و فرمود قسم میدهم تو را بخدا و ترا بگواهی میطلبم آیا شنیدی از رسول خدا که میگفت «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» طلحه گفت بلى شنیدم

حضرت فرمود پس چرا با من مقاتله میکنی طلحه گفت بخاطرم نبود دهم روایتکرد از عمرو بن عاص پیش از آنکه مطیع معاویه شود باو نوشت بعد از آنکه در آن نامه خود فضایل بسیاری از علی بن ابی طالب علیه السلام مندرج ساخت که بتحقیق که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم فرمود در حق علی بن ابیطالب «من كنت مولیه فعلی مولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» یازدهم از اصیغ نباته روایتکرده است مضمون حدیث مذکور را دوازدهم از عامر بن وائله روایتکرده که در روز شوری حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجهت اتمام حجت يك بیک از فضایل خود را میشمرد و قسم میداد حاضرین را و همه اقرار میکردند تا آنکه فرمود «انشدکم باللّه هل فیکم احد قال رسول اللّه من كنت مولاه فعلی مولاه لیبلغ الشاهد منکم الغائب غیری قالوا اللهم لا» ابن مغزلی شافعی که از اکابر فقهاء و محدثین ایشان است بنه سند و روایت نقل کرده است مضمون حدیث غدیر خم را اول از ربیب زید بن ارقم روایتکرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مراجعت نمود از مکه در حجة الوداع تا آنکه فرودآمد در غدیر خم و جحفه پس امر کرد تا زیر چند درخت را از خار پاک کردند و بعد از آن ندا کرد «الصلوة جامعة» پس رفتیم بسوی رسول خدا در روزیکه بسیار گرم بود و بعضی رداء خود را بر سر میانداختیم و بعضی در زیر پاهای خود از شدت گرما تا آنکه رسیدیم برسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم پس بجای آورد نماز ظهر را و بعد از آن بجانب ما متوجه شد و فرمود الحمد لله و خطبة بلیغی انشاء فرمود که مشتمل بود بر مواعظ و نصایح و اخبار از رحلت خود داد و تحریص نمود مردم را بر تمسك بکتاب الله و عترت طاهرة خویش و نگاهداشتن عزت و حرمت این هردو و بعد از آن گرفت دست علی بن ابیطالب را و بلند کرد و فرمود «من كنت ولیه فهذا ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» سه مرتبه دویم باسناد خود از ابو هریره روایتکرد که در هیجدهم ذی الحجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دست علی بن ابیطالب علیه السلام را گرفت و گفت «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم» گفتند بلی یا رسول الله پس فرمود «من كنت مولاه فعلی مولاه» و عمر بن خطاب گفت «بخ بخ لك یابن ابی طالب اصبحت مولای و مولا كل مومن و مؤمنة» پس حقتعالی این آیه فرستاد که الیوم اكملت لکم دینکم سیم از زید بن ارقم روایتکرده است که گواهی طلبید علی علیه السلام مردمرا در مسجد که هرکه شنیده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میفرمود «من كنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» برخیزد و بگوید و بودم من از آنانی که کتمان شهادت کردند پس کور شد چشم من چهارم باسناد خود از جابر بن عبد الله انصاری روایتکرده که گفت بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرودآمد بغدیر خم و بلند کرد دستهای علی را و فرمود (من كنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) پنجم از عمیر بن سعد روایت کرده است که من

حاضر بودم در واقعه روز غدیر پس دوازده مرد که از آن جمله ابو سعید خدری و ابو هریره بودند و شهادت دادند که شنیدیم از رسول خدا که میگفت «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والا و عاد من عاداه» ششم از ابن اوفی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفت بازوی علی بن ابی طالب علیه السلام را و فرمود «ایها الناس الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم» گفتند بلی یا رسول الله پس گفت «من كنت مولاه فعلى مولاه هفتم از عبد الله بن مسعود روایت کرده است که گفت نبی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «من كنت مولاه فعلى مولاه» هشتم باسناد خود از عمر بن الخطاب روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت از برای علی بن ابی طالب علیه السلام «من كنت مولاه فعلى مولاه» نهم از ریاح ابن حرث روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت قومی در نزد علی بن ابی طالب علیه السلام حاضر شدند و گفتند السلام عليك يا مولانا حضرت فرمود چگونه من مولای شما هستم عرض کردند که ما شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود در روز غدیر خم «من كنت مولاه فعلى مولاه» احمد بن حنبل که از بزرگان مذهب و رؤسای طریقت عامه است در مسند خود مضمون حدیث غدیر خم را بده روایت نقل کرده است اول از برآء ابن عازب روایت کرده که گفت بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفریکه بغدیر خم فرود آمدند و ندا داده شد در میان ما که «الصلوة جامعة» و پاک کرده شد از برای رسول خدا زیر دو درخت و نماز ظهر را ادا فرموده گرفت دست علی بن ابی طالب علیه السلام را و فرمود «الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم» در جواب گفتند بلی یا رسول الله باز فرمود «الستم تعلمون انی اولی بکل مؤمن و مؤمنة قالوا بلی یا رسول الله» پس گرفت دست علی را و گفت «فمن كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والا و عاد من عاداه» آنگاه عمر ملاقات نمود علی بن ابیطالب را و گفت «هنیئا لك هنیئا لك یابن ابیطالب اصبحت مولا کل مؤمن و مؤمنة» دویم روایت کرد از زید بن ارقم که گفت فرود آمدیم یا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوادی که آنرا غدیر خم میگفتند آنگاه امر کرد بصلوة پس نماز گذارد و خطبه ادا فرمود از برای ما و سایه کرده شد از برای رسول خدا بجامه که بر درخت انداخته شد پس آن حضرت فرمود «الستم تعلمون الستم تشهدون انی اولی بکل مؤمن من نفسه» گفتند بلی میدانیم و شهادت میدهیم آنگاه فرمود «فمن كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والا و عاد من عاداه» سیم روایت کرد از ابی طفیل که در مسجد کوفه علی بن ابیطالب علیه السلام قسم داد مسلمانان را که هرکس آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم شنیده برخیزد و شهادت دهد پس برخاستند سی نفر از مردمیکه در آنجا حاضر بودند و شهادت دادند که در آنروز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفت دست علی بن ابی طالب علیه السلام را و بمردمان گفت «اتعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا

رسول الله» آنگاه حضرت فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» چهارم روایت کرده است از عطیه که گفت آمدم نزد زید بن ارقم و باو گفتم که خال من از تو روایت کرد از برای من حدیثی در شان علی بن ابی طالب علیه السلام در روز غدیر خم و دوست میدارم که از تو بشنوم زید بن ارقم گفت که شما جماعت از اهل عراقید و در شماست آنچه در شماست پس من گفتم که نیست از من بر تو باکی و ضرری آنگاه گفت بلی بودیم در جحفه و آن موضع نیست که غدیر خم در حوالی آنست پس رسول خدا نماز ظهر را گذارد در حالیکه گرفته بود دست علی را و گفت «ایها الناس استم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم» گفتند بلی میدانیم آنگاه حضرت فرمود «فمن كنت مولاه فعلي مولاه» پنجم از ریاح ابن حرث روایت کرد که علی بن ابی طالب در رجب بود که قومی آمدند و باو سلام کردند که السلام عليك يا مولانا آنحضرت از ایشان سؤال کرد که چون من مولای شمایم عرض کردند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم شنیدیم که فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» راوی گفت بعد از آن من پرسیدم که کیانند اینقوم گفتند ما از انصاریم و در میان ماست ابو ایوب انصاری ششم از ابو مریم روایت کرد که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» هفتم روایت کرد از ابو اسحق که من شنیدم از عمر بن الخطاب حدیث غدیر خم را که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و احب من احبه و ابغض من ابغضه» هشتم روایت کرده است از زازان که شنیدم علی بن ابی طالب علیه السلام در رجب مردم را قسم داد و گواه طلبید که آنچه در روز غدیر شنیدند بگویند پس سیزده نفر برخاستند و شهادت دادند که ما شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» نهم از سعد بن وقاص روایت کرده که گفت در علی چهار منقبت است تا آنکه سیم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق او فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» دهم ابو لیلی گفت پرسیدم از زید بن ارقم که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «من كنت مولاه فعلي مولاه» گفت آری فرمود آنرا رسول خدا چهار مرتبه و در مشکوة که یکی از صحاح معتبره ایشانست از براء ابن عازب و زید بن ارقم روایت کرده است که گفتند بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چون فرود آمد بغدیر خم گرفت دست علی را و فرمود «ا لستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی» پس فرمود «اللهم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» پس ملاقات کرد عمر علی را و گفت هنیئا لك یابن ابيطالب اصبحت و امسیت مولا کل مؤمن و مؤمنة» و ابی داود سجستانی که قدوه محدثین و مقبول الروایة ایشانست و در غایت اعتبار است آنچه او نقل مینماید در نزد علماء عامه در کتاب خود که مشهور بکتاب سنن می باشد از زید بن ارقم و شرحه روایت کرده است که فرمود رسول خدا «من كنت مولاه فعلي

مولاه» و ترمذی که از جمله محدثین مسلم و مقبول الروایة در نزد علماء عامه است از شرحه و زید بن ارقم روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» و در کتاب جمع بین صحاح الستة که مسمی بموطای مالک ابن انس از صحیح مسلم و صحیح بخاری و صحیح ابی داود سجستانی و صحیح ترمذی و صحیح نسائی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود «من كنت مولاه» فعلی مولاه و بیهقی که از اعظم علما اهل خلافت از برآء بن عازب نقل کرد که بودیم با رسول خدا در غدیر خم و ندا کرده شد در میان ما که «الصلوة جامعة» و پاک کرده شد برای آن حضرت زیر درخت پس از نماز ظهر دست علی علیه السلام گرفت و گفت «الستم تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی» پس فرمود «اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» پس عمر ملاقات نمود علی علیه السلام را و گفت «هنینا لك هنینا لك یابن ابیطالب اصبحت مؤمن و مؤمنة» و ابن مردویه که از مشایخ اهل خلافت مضمون حدیث غدیر خم را بچهار سند و روایت نقل کرده اول از ابو سعید خدری نقل کرده که رسول خدا طلب کرد مردم را در غدیر خم و آن روز پنجشنبه بود امر کرد تا پاک کردند پای درخترا از خار بعد از آن خواند مردم را بعلی پس گرفت بازوی او را و بلند کرد تا آنکه مردم دیدند سفیدی زیر بغل آنجنابرا و هنوز از هم جدا نشده بودند که نازل شد آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «الله اكبر على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی» بعد از آن فرمود «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله» پس عمر بن الخطاب ملاقات نمود علی علیه السلام را و گفت هنینا لك یا ابن ابی طالب اصبحت و امسیت مولی كل مؤمن و مؤمنة دویم از عبد الله بن مسعود روایت کرد که او گفت ما در عهد حضرت رسول چنین می خواندیم یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك ان علیا مولی المؤمنین سیم از ابن عباس روایت کرده است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مامور شد بتبلیغ فضایل علی علیه السلام و امر شد از جانب خدا که بگوید درباره او آن چه خدا فرموده است پیغمبر عرض کرد خدایا این قوم من تازه ایمان آورده اند و میترسم که قبول نکنند آنچه درباره علی بگویم پس چون برگشت از حجة الوداع و بغدیر خم رسید آیه یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك نازل شد پس گرفت آنحضرت بازوی علی را فرمود «ایها الناس الست اولی بكم من انفسكم» گفتند بلی یا رسول الله آنگاه فرمود «اللهم من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و احب من احبه و ابغض من ابغضه» چهارم از عامر بن وائله روایت کرد که در روز شوری حضرت امیر المؤمنین بجهة اتمام حجت یکیک از فضایل خود را می شمرد و قسم می داد اصحاب را که غیر از من کسی هست در میان

شما که صاحب این فضایل باشد ایشان همه اقرار میکردند و میگفتند که نیست در میان ما غیر از تو صاحب این فضایل از آنجمله فرمود «أَشَدُّكُمْ بِاللَّهِ هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ مِنْ كُنْتَ مَوْلِيَهُ فَعَلَى مَوْلِيَهُ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبُ غَيْرِي قَالُوا اللَّهُمَّ لَا» ابن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمه از زهری روایت کرده او از احمد ترمذی که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود «إِيهَا النَّاسُ لَا تَسْمَعُونَ إِلَّا فَاِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ إِلَّا وَ مِنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ» آنگاه گرفت دست علی را و بلند ساخت تا دیدند آنرا قوم پس فرمود «اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ» و ابو القاسم حسکانی که از مشاهیر و عظام علماء ایشان است از ابی سعید خدری روایت کرده که گفت در وقت نزول آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود «اللَّهُ أَكْبَرُ عَلَى أَكْمَالِ الدِّينِ وَاتِّمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ» بعد از آن فرمود «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مِنْ نَصْرِهِ وَاخْذَلْ مِنْ خِذْلِهِ» ابو الفرج اصفهانی در کتاب مرج البحرين از مشایخ خود نقل کرده است که گرفت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ دست علی بن ابی طالب علیه السَّلام را و گفت «مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ وَ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِي وَ لِيهِ» و ابی عبد الله مرزبانی که از مشایخ کبار اهل خلافت از ابی سعید خدری روایت کرده که در غدیر خم رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گرفت دست علی بن ابی طالب علیه السَّلام را و فرمود «إِيهَا النَّاسُ السَّتْ أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ» گفتند بلی یا رسول الله بعد از آن فرمود «اللَّهُمَّ مَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ وَانصُرْ مِنْ نَصْرِهِ وَاخْذَلْ مِنْ خِذْلِهِ وَاحِبٌ مِنْ أَحِبِّهِ» امام واحدی که از مشاهیر مشایخ علماء ایشانست در کتاب خود که مسمی باسباب النزول است از ابو سعید خدری روایت کرد که نازل شد آیه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي يَوْمٍ غَدِيرِ خَمٍّ فِي حَقِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلام حافظ ابو الفتوح عجلي که از معتمدین ایشانست در کتاب موجز از حذيفة بن اسيد و عامر بن ابی لیلی روایت کرده است حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از حجة الوداع مراجعت نموده بجحفه رسید امر کرد تا پاك کردند پای چند درخت در نزد یکدیگر را که منع کرده بود آنحضرت که کسی در زیر آنها فرود نیاید بعد از آن با مردم نماز گذارد در زیر آن درختها و آن روز غدیر خم بود و بعد از فراغ از نماز خطبه خواندند و بعد از خطبه فرمودند «إِيهَا النَّاسُ لَا تَسْمَعُونَ إِلَّا فَاِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَأَنَا أَوْلَى بِكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ إِلَّا وَ مِنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَعَلَى مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مِنَ الْوَالِهِ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ» زهری که یکی از عظام محدثین عامه است روایت کرده که بعد از حجة الوداع پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منزل ساخت بغدیر خم در روز هجدهم ذی الحجة وقت زوال آنگاه خطبه ادا فرمود که مشتمل بود بر اینکه من میگذارم در میان شما امریکه اگر بآن متمسک شوید بضلالت نخواهید افتاد بعد از من و آن کتاب خدا و اهل بیت من است و این هر

دو از هم جدا نمیشوند تا در کنار حوض کوثر بمن برسند و تحریر کرد مردم را بر رعایت کتاب خدا و اهل بیت بعد از آن سه مرتبه فرمود «ایها الناس من اولی الناس بالمؤمنین» همه گفتند خدا و رسول اولی هستند بمؤمنین پس گرفت دست علی علیه السلام را و سه مرتبه فرمود «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» بعد از آن فرمود «الا- فلیبلغ الشاهد منکم الغائب» محمد بن طلحه شافعی که از کمترین فضیلتی ایشانست در کتاب مطالب السؤل از صحیح ترمذی از زید بن ارقم روایت کرده که پیغمبر بامیر المؤمنین علیه السلام فرمود «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» و گفته که این روایت در صحیح ترمذی بر وجه اجمال مذکور شده در غیر این کتاب بتفصیل مذکور است و آن بعد از مراجعت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حجة الوداع در روز هجدهم ذی الحجة در موضعی که موسوم است بغدیر و در روایت دیگر نیز گفته است که روزی امیر المؤمنین از جمعی پرسید که آیا در میان شما کسی باشد که در روز غدیر خم از حضرت رسول شنیده باشد که گفت «من كنت مولاہ فعلی مولاہ» پس سیزده نفر از آنجماعت شهادت دادند که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیده اند صاحب کشف که از عظام و کبار مفسرین اهل عامه است از ابی سعید خدری روایت کرده که آیه یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک در فضل علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد در روز غدیر خم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گرفت دست علی بن ابی طالب را و گفت «من كنت مولاہ فعلی مولاہ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» پس ملاقات نمود عمر علی علیه السلام را و گفت «هنینا لك یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولا كل مؤمن و مؤمنة» و نیز صاحب کشف همین حدیث را از قول ابن عباس و برآء بن عازب و امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و صاحب کتاب وسیلة المتعبدين عمر بن الخضر که از اکابر علماء و محدثین عامه است روایت کرده که در روز غدیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم» گفتند بلی باز فرمود «الست اولی بكل مؤمن من نفسه» گفتند بلی فرمود «الیس ازواجی امهاتکم» گفتند بلی آنگاه دست علی را گرفته فرمود «ان هذا مولی من انا مولاہ اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» پس عمر ملاقات کرد علی علیه السلام را و گفت «هنینا لك یا ابن ابیطالب اصبحت مولای و مولى كل مؤمن و مؤمنة» سید جمال الدین عطاء الله صاحب کتاب روضة الاحباب که از معتبرین محدثین ایشانست روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در اثنای مراجعت از حج و دای چون بمنزل غدیر خم که در نواحی جحفه است رسید پیشین را در اول وقت گذارد و بعد از آن روی بیاران کرد و گفت «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم» بدانید که در میان شما دو امر عظیم میگذارم که یکی از دیگری بزرگتر است قرآن و اهل بیت» من و احتیاط نمائید که بعد از من با این دو امر چگونه سلوک خواهید نمود و آن دو از یکدیگر جدا نخواهند شد تا

لب حوض کوثر بمن برسند آنگاه فرمود بدرستی که خدا مولای من است و من مولای جمیع مؤمنانم و بعد از آن دست علی را گرفت و فرمود «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و ادر الحق معه حيث كان» و مرویست که قدوة اصحاب عمر بن الخطاب گفت یا علی بامداد کردی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و بعد از آن سید جمال الدین این اشعار را در کتاب خود ذکر کرده است بیت

رو از برای سر دین خویش تاجی ساز *** ز خاک پای جوان مرد وال من والاه ز دل عداوت او دور کن که تا نخوری

ز تیغ لفظ نبی زخم عاد من عاداه *** گواه پاکی اصلت ولای شاهی دان که بر جمال معالیش هل اتی است گواه

و شیخ ابن اثیر جوزی شافعی که از اکابر مورخین و محدثین عامه است در کتاب اسنی المطالب از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است که گفت شنیدم از علی بن ابیطالب علیه السلام که در رحبه گواه می گرفت مردم را که کیست که شنیده باشد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت «من كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» پس برخاستند دوازده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم اینرا از رسول خدا و بعد از آن گفت متواتر است این حدیث از رسول خدا و روایت کردند اینحدیثرا جمع کثیری بعد از آن گفت اعتمادی نیست بسخن کسانی که اطلاع ندارند بعلم حدیث بتحقیق که روایت شده این حدیث از ابو بکر و عمر و طلحه و زبیر و سعد بن وقاص و عبد الرحمن بن عوف و عباس بن عبد المطلب و زید بن ارقم و برآء بن عازب و بریده بن الخصیب و ابی هریره و ابی سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری و عبد الله بن عباس و حبشی بن جناده و عبد الله ابن مسعود و عمران بن حصین و عبد الله بن عمر و عمار بن یاسر و ابو ذر غفاری و سلمان فارسی و سعد بن زراره و سمرة ابن جندب و زید بن ثابت و انس ابن مالک و غیر ایشان و ثابت شده است که این قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که در خطبه غدیر خم در حق علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود و آن روز هیچدهم از ذی الحجة بود در حجة الوداع انتهی کلامه ابو نعیم حافظ که از مشایخ عظام عامه است در کتاب حلیة الاولیاء از ابو سعید خدری روایت کرده که آیه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ در روز غدیر نازلشد بعد از آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم دست امیر المومنین را گرفت و او را بر بالای منبر برده و بر مردم نمود و فرمود «من كنت مولاه فعلى مولاه و چون آیه نازلشد حضرت پیغمبر فرمود «الله اكبر و الحمد لله على اكمال الدين و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و ولایة علی بن ابی طالب علیه السلام» ابو العباس همدانی که مشهور است باین عقده کتابی در باب حدیث غدیر خم تصنیف نموده است و آنرا کتاب الولاية نامیده است و در آنکتاب صد و پنج طریق روایت نموده و از آنجمله کثیری از راویان اینحدیث را نقل نموده و گفته است راویان اینحدیث

امیر المومنین علی بن ابیطالب و ابو بکر و عثمان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن مالک و عباس ابن عبد المطلب و امام حسن علیه السلام و عبد الله بن عباس و عبد الله بن جعفر بن ابی طالب و عبد الله بن مسعود و عمار یاسر و ابو ذر غفاری و سعد بن زرارہ انصاری و سلمان فارسی و حبشی بن جنادہ و خزیمہ بن ثابت انصاری و حذیفہ بن الیمان و عبد الله بن عمر و برآء بن عازب و سمرة بن جندب و سلمة بن اکوع اسلمی و عمر بن ابی سلمه و سهل بن سعد انصاری و ثابت بن زید و عمر بن لیلی و حصین خزاعی و بریدة بن الخصیب و جبلة عمر انصاری و زید بن حارثه انصاری و انس بن مالک و عبد الله بن ثابت و ابو امامه انصاری و عامر بن لیلی و حسان بن ثابت و مالک بن حویرث و حذیفہ بن اسید و ثابت ابن ودیعه انصاری و ابو هریره و هاشم بن عتبہ و مقداد بن عمر کندی و عبد الله بن عبد الله و ابو لیلی انصاری و ابو رافع غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو زینب انصاری و عبد الله بن کثیر مازنی و سعد بن سعید بن عبادہ انصاری و نعمان بن عجلان انصاری و جندب بن سفیان و حبیب بن بدیل و فاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ام سلمه و ام هانی بنت ابیطالب و عایشه و جریر بن عبد الله بجلي و ابو سعید خدری و عدی بن حاتم و زید بن ارقم و جابر بن سمره و اسامة بن زید و وحشی ابن حرب و ابو الحمرآء خادم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و عامر بن عبد الله بن ابی اوفی و عطیة بن بشر مازنی و ابن جوزي در کتاب خصایص حدیث غدیر خم را بزیاده از چهل سند و روایت از رؤسای اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است و ابن حجر عسقلانی در صواعق محرقة بعد از ذکر حدیث غدیر خم گفته است که این حدیث صحیح است و شکی نیست در صحت آن و بعد از آن گفته است که طرق این حدیث بسیار است و اکثر از اسانیدش صحیح است و ابن ابی الحدید که از بزرگان علماء عامه است در شرح نهج البلاغه روایت کرده که بگواهی طلبید علی علیه السلام مردم را در رحبه و گفت کدام يك از شما شنیده اید از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که میگفت «من كنت مولاة فعلى مولاة» پس برخاستند دوازده نفر و شهادت دادند که ما شنیدیم انس ابن مالک در آنجا حاضر بود پس علی علیه السلام فرمود بانس ای انس تو حاضر بودی چه مانع شد ترا از برخاستن و گواهی دادن انس گفت یا امیر المؤمنین از کبر سن فراموش شده است آن حضرت فرمودند خداوندا اگر دروغ گو باشد انس بینداز لکه بر روی او که عمامه او را نتواند پوشانید بعد از این چنین گفته که طلحة بن عمر گفت و الله که دیدم که لکه برصی بعد از آن در میان دو چشم او ظاهر شد و از این قسم روایات ظاهر میشود که آنحضرت مکرر از برای اتمام حجت مردم را بگواهی میطلبید و باسناد عدیده معتبره صحیحه حدیث غدیر خم را در شرح نهج البلاغه نقل نموده است و غزالی که از ائمه و علماء و عظماء عامه است در کتاب سر العالمین در مقاله چهارم که آنرا از برای تحقیق امر خلافت

قرار داده است بعد از گفتگوی بسیار گفته است «لکن اسفرت الحجة وجهها و اجمعت الجماهير علی متن الحدیث فی یوم غدیر خم باتفاق الجمع و هو یقول من كنت مولاه فعلى مولاه فقال عمر بن الخطاب بخ بخ لك يا ابا الحسن اصبحت مولای و مولا كل مؤمن و مؤمنة» و بعد از این عبارت گفته است و هذا تسلیم و رضا و تحکیم ثم بعد هذا غلب الهو الحب الرياسة و حمل عمود الخلافة فعادوا الى الخلاف الاول فنبذوه و رآء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قليلا» و این عبارت غزالی را قاضی زاده کره رودی که از فضلی ایشانست در کتاب تذکرة الخواص خود نقل نموده است و طبرانی که از معتبرین محدثین اهل خلافت است روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم خطبه ادا فرمود در زیر چند درخت و روایت کرده است خطبه را که مشتمل بر خبر دادن آن حضرت بود مردم را از رحلت خود و بعد از آن فرمود «ایها الناس ان الله مولای و انا مولى المؤمنین و انا اولی بهم من انفسهم فمن كنت مولاه فعلى مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» و سبط ابن جوزی که از اعظم علماء عامه است در کتاب مرآت الزمان گفته است که اتفاق کرده اند علماء سیر بر اینکه قضیه غدیر بعد از مراجعت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بود از سفر حجة الوداع در روز هجدهم ذی الحجة و صدویست هزار نفر از اصحاب نبی در آن روز جمع بودند که فرمود پیغمبر «من كنت مولاه فعلى مولاه و دارقطنی که یکی از محدثین مسلم ایشانست حدیث غدیر خم را نقل کرده و گفت ابو بکر و عمر چون شنیدند آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در حق امیر المؤمنین علیه السلام گفتند که «امسیت یا بن ابی طالب مولى كل مؤمن و مؤمنة» احمد بن حنبل و ابن مغزلی و اخطب خوارزمی و ابن مردویه و ذهبی بچندین اسناد معتبره از بریده بن الخصیب روایت کردند که گفت چون از سفر یمن برگشتم رفتم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اظهار نارضامندی از علی بن ابی طالب نمودم دیدم آنحضرت متغیر شده فرمود یا بریده «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم» گفتم بلی یا رسول الله پس فرمود «من كنت مولاه فعلى مولاه ان علیا اولی الناس بکم بعدی» و صاحب جامع الاصول از یزید ابن حیان روایت کرده است و او از زید بن ارقم که گفت روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما ایستاد و خطبه خواند در سر آبی که آنرا خم میگفتند در میان مکه و مدینه پس از حمد و ثنای الهی موعظه فرمود و خدا را بیاد ما آورد پس گفت ایها الناس من نیستم مگر بشری و نزدیکست که بیاید بسوی من رسول پروردگار من و مرا بخواند بسوی خود و من اجابت کنم و بروم بعالم قدس و من دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم اول آنها کتاب خدا است که در آن نور و هدایت است پس بگیری کتاب خدا را و متمسک شوید بآن پس ترغیب و تحریص نمود در باب کتاب خدا دویم اهل بیت من و خدا را بیاد شما میآورم در حق اهل بیت من و دو مرتبه تکرار نمود و نیز صاحب کتاب جامع الاصول از طارق بن شهاب نقل کرده که جمعی از یهود بعمر گفتند که

اگر بر ما یهود چنین آیه نازل میشد که اَلْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ هر آینه آنروز را عید خود قرار میدادیم و سیوط در کتاب در منشور از ابن مردویه و ابن عساکر روایت کرده است از ابی سعید خدری که چون روز غدیر خم شد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را نصب کرد و صدا بلند نمود از برای او بولایت در آنحال جبرئیل علیه السلام نازل شد و این آیه آورد که اَلْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ و نیز سیوطی در کتاب مذکور از خطیب و او از ابو هریره نقل کرد که چون روز غدیر خم که هجدهم ذی الحجه باشد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» پس آیه اَلْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ نازل شد و نیز سیوطی از ابن جریر در آیه مَا اَنْزَلَ اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ روایت کرد که این آیه نازل شد بر رسول خدا در روز غدیر خم در ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و محمد بن جریر طبری از هفتاد و پنج طریق روایت کرد حدیث غدیر خم را و مجلسی در کتاب ابن عقده که در باب ولایت نوشته است حدیث غدیر خم را بصد و بیست و پنج طریق از صد و بیست و پنج نفر از صحابه روایت کرده است و علی بن هلال مهلبی کتابی در روات حدیث غدیر خم تالیف نموده و اسم آنرا الغدیر گذاشته است و احمد بن سعید نیز کتابی تالیف نموده و طبری نیز کتابی جمع کرده و اسم آنرا کتاب الولاية نهاده و مسعودی و امام فخر رازی هر یک در روات و طرق غدیر خم کتابی تالیف نمودند و نیز مجلسی علیه الرحمه نقل کرده است از ابن کثیر شافعی که در احوال طبری گفته است که من کتابی از او دیدم که احادیث غدیر را در آن جمع کرده بود و آن یکجلد کتاب بزرگی بود و از ابو المعالی جوینی نقل کرده که او تعجب میکرد و میگفت در بغداد در دکان صحافی کتابی دیدم که روات حدیث غدیر در آن ذکر کرده بودند و در پشت آن کتاب نوشته بود که جلد بیست و هشتم از طرق حدیث «من كنت مولاه فعلي مولاه» و بعد از این جلد بیست و نهم است و سید مرتضی علیه الرحمه در کتاب شافی فرموده است که ما هیچ فرق اسلام را ندیدیم که انکار کرده باشد اصل مضمون حدیث غدیر خم را عبد الله ابن احمد بن حنبل که سبط حنبل باشد بطرق بسیار حدیث غدیر را روایت کرده است سمعانی که از عظماء محدثین عامه است قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در غدیر خم که فرمود «الست اولى بالمؤمنين من انفسهم قالوا بلى» بعد از آن فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» بطرق بسیاری روایت کرده است ابراهیم بن محمد حموی که از اکابر محدثین اهل خلافت بهفده سند معتبر نقل نموده است حدیث غدیر خم را و ابن مغزلی شافعی در کتاب مناقب بعد از نقل حدیث غدیر خم گفته است که «هذا حدیث صحیح عن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و قد روی حدیث الغدیر مائة نفس منهم العشرة المبشرة» و نیز در کتاب نهج الايمان بعد از اینکه طرق بسیاری از حدیث غدیر خم نقل کرده است و گفته است که آنچه من ایراد کرده ام در حدیث غدیر خم قلیلی است از کثیره

و دلالة قليل بر كثير مانند دلالت جرعه است بر بحر چه هر فرقه در این باب روایت کرده اند بطرق مختلفه که ممکن نیست حصر آنها چه آنکه روایت شده است که در روز غدیر از برای علی بن ابیطالب علیه السلام شصت هزار نفر شاهد است و بعضی گفته اند که هشتادوشش هزار و در بعضی از روایات صدویست هزار و بعضی ذکر کرده اند که هفتاد هزار نفر بودند و حضرت صادق علیه السلام فرمودند که عجب دارم از آنچه رسید بجدم امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام هرکسی حق خود را بدو شاهد میگیرد و از برای آنحضرت ده هزار گواه در مدینه حاضر بود که همه در غدیر نص بر آنحضرترا شنیده بودند و حق خود را نتوانست گرفت و باین حدیث شریف ختم نمودیم نقل حدیث غدیر خم را

مقاله رابعه در نقل ابیات و مدائحی که در قضیه یوم غدیر نقل نموده اند -

صدر الائمه اخطب خوارزمی نقل کرده است از ابی سعید خدری که چون وقعه یوم غدیر واقع شد و رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را نصب کرد از برای ولایت حسان بن ثابت انصاری عرضکرد یا رسول الله رخصت ده تا چند بیتی در این باب انشاد نمایم حضرت فرمودند بگو ببرکت الله حسان گفت ایجماعت قریش بشنوید شهادت رسولخدا را بعد از آن این قصیده را انشا کرد که از جمله آنها این چند اشعار است شعر

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم *** بخم و اسمع بالنبی منادیا بانی مولیکم نعم و ولیکم

فقالوا و لم یبدوا هناك التعادیا *** الهک مولینا و انت ولینا و لا تجدن فی الخلق للامر عاصیا

فقال له قم یا علی فانی *** رضیتک من بعدی اماما و هادیا

و این قصیده حسان بن ثابت از قصاید معروفه اوست که مخالف و مؤالف آنرا نقل کرده اند و در آنروز عمر و عاص نیز قصیده غرائی بعرض رسانید و امام فخر رازی در تفسیر کبیر آنرا نقل نموده است که بعضی از آن اینست شعر

بآل محمد عرف الصواب *** و فی ابیاتهم نزل الکتاب

فضربته کبعبته بخم *** معاقدهم من القوم الرقاب

و کمیت که یکی از رؤسای اهل لغت است در قصیده معروفه خود گفته است شعر

و یوم الدوح دوح غدیر خم *** ابان له الولاية لو اطیعا

فاضل الدین حموینی در کتاب عقاید که مسمی بمنهاج الفاضلین است نقل کرده که کمیت بعد از انشاد این قصیده گفت شبی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دیدم که فرمود قصیده خود را بخوان چون خواندم این بیت را آنحضرت ملحق فرمود

و لم ار مثل ذاك الیوم یوما *** و لم ار مثلها حقا اضیعا

و ابن جوزی در کتاب مرآت الزمان خواب مذکور را نقل نموده از اسناد خود و اخطب خوارزمی چند بیتی از قصیده سید حمیرا نقل نموده در کتاب مناقب خود شعر

من الذى احمد من بينهم *** يوم غدیر الخم ناداه

اقامه من بين اصحابه *** وهم حوالبه فسماء

هذا على بن ابيطالب *** مولى لمن قد كنت مولاه

فوال من والاه يا ذا العلى *** وعاد من قد كان عاداه

ص: 313

و شیخ ابو الفتوح رازی در تفسیر خود از قیس بن سعد بن عباده که از اکابر صحابه است این دو بیت را نقل کرده است شعر

و علی امامنا و امام *** لسوانا اتی به التنزیل

یوم قال النبی من کنت مولاه *** فهذا مولاه خطب جلیل

مقاله خامسه در استدلال باین حدیث متواتر بین خاصه و عامه

فبقول آنکه لفظ مولی بحسب لغت بر چند معنی اطلاق شده اول بمعنی مالک دویم بمعنی رب سیم بمعنی معتق یعنی آزادکننده «چهارم» بمعنی معتق یعنی آزاد کرده شده «پنجم» بمعنی جار و همسایه «ششم» بمعنی خلف و قدام یعنی پشت سر و پیش رو «هفتم» بمعنی تابع «هشتم» بمعنی ضامن جریره یعنی هم سوگند که پیمان با او بسته باشد «نهم» بمعنی داماد «دهم» بمعنی ابن عم «یازدهم» بمعنی منعم یعنی انعام کننده «دوازدهم» بمعنی منعم علیه یعنی انعام کرده شده «سیزدهم» بمعنی دوست و محب «چهاردهم» بمعنی یاور و ناصر «پانزدهم» بمعنی مطاع و سید «شانزدهم» بمعنی اولی بتصرف در امور و ولی امر شبهه و اشکالی نیست که دوازده معنی اولیه غیر مرتبط بحدیث بلکه اکثر آن کذب و غیر صحیح است و معنی سیزدهم که دوست و محب باشد استعمال لفظ مولی باین معنی غیر معلوم و غیر محقق است بلکه مجرد احتمال در استعمالست با آنکه اینمعنی هم اختصاص بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نداشت بلکه همه مؤمنین و تمام اهل ایمان بلکه ملائکه هم شریکند در اینمعنی لقوله تعالی وَ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَقوله تعالی حکایة عن الملائكة نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ و بمعنی چهاردهم که یاور و ناصر باشد با آنکه اختصاص آنهم بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر علیه السلام وجهی ندارد چه آنکه همه اصحاب و انصار و مؤمنین ناصر و یاور و معین یکدیگراند و آنکه اینمعنی معنی واضح و ظاهریست که محتاج بیان و تکلف نبود زیرا که بر احدی از مسلمین در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و بعد از وفات او مخفی نبود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قبل از بعثت در حال صغر سن و بعد از بعثت در همه احوال و ازمان و در عمه غزوات در سرآء و ضرآء معین و یاور حضرت رسول و معین دین اسلام و مسلمین بود و ایندو معنی که ناصر و محب باشد منافی خواهد بود با اکثر قراین عقلیه و لفظیه که بعد ذکر میشود و معنی پانزدهم و شانزدهم متقارب المفاد میباشند و لفظ مولی در اکثر استعمالات عرب راجع باین در معنی اخیر است لقوله تعالی مَا أَوْلَاكُمْ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ ای اولی بکم و ابو عبیده و ابن قتیبه که از اعظام علماء اهل لغت و عربیتند تصریح نموده اند که لفظ مولی در آیه شریفه بمعنی اولی است و صاحب صحاح در آیه شریفه مولی را با ولی تفسیر کرده و گفته است که هی مولیکم ای النار اولی بکم و در شعر اخطب حمل نمود لفظ مولی را باولی بتصرف در امور و نیز نقل شد از اشعار لبید و اخطب که از اعظام فصحاء و شعراء اهل لسانند

که بسیاری مولی را بمعنی اولی استعمال نموده اند و صاحب قاموس یکی از معانی مولی را بمعنی اولی بتصرف گرفته و ابن اثیر در کتاب نهاییه حمل نمود لفظ مولی را در کلام عمر که گفت «اصبحت مولای و مولا کل مؤمن و مؤمنة» بر اولی بتصرف و ابو بکر رازی در ذکر اقسام معانی مولی گفته است که مولی بمعنی اولی بتصرف است و گفته است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده که فرمود «ایما امرأة تزوجت بغير اذن مولیه فنکاحها باطل» و تفسیر کرد مولا را بآنکه هر زنیکه شوهر کند بدون اذن کسیکه اولی بتدبیر او است نکاحش باطل» است و فرآء که یکی از بزرگان اهل عربیت است در کتاب معانی القرآن حمل نمود مولی در آیه مأویکم النار هی مولیکم را باولی بکم و ابو القاسم انباری هشت معنی از برای مولی ذکر کرده است و از جمله معانی معروفه او را اولی بشیئی گرفته است و ابن اثیر در حدیث «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» اعتراف نمود حمل آنرا بر اولی بتصرف و گفت یکی از معانی اولی بتصرفست و ممکن است که لفظ مولی در حدیث «من کنت مولاہ» محمول بر آن شود و صاحب کشاف در آیه انت مولانا گفته است یعنی تو آقای مائی و یا متولی امور مائی و لفظ مولی در نزد همه قبایل عرب شایع است اطلاق آن بر سید و مطاع و ولی در میان همه قبایل عرب خطاب باین لفظ شایع است در نهایت شیوع و بیضاوی تصریح نموده در آیه مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ بآنکه مولی بمعنی اولی و استعمال آن در قرآن بسیار است چون قوله تعالی بَلِ اللَّهُ مَوْلَاكُمْ و قوله تعالی فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ و قوله تعالی ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا و قوله تعالی مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ و ملا- سعد تفتازانی در شرح مقاصد بعد از ذکر آیه مَأْوَاكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ و حدیث «ایما امرأة تزوجت بغير اذن مولاہ فنکاحها باطل» اعتراف نمود باینکه استعمال مولی بمعنی اولی بتصرف شایع است در کلام عرب و اسم است از برای اولی بتصرف و از بسیاری از ائمه اهل لغت منقولست و علیهذا پس اظهر معانی مولی در حدیث شریف من کنت مولاہ همان حمل بر معانی متعارف و شایع او خواهد بود و با آنکه حمل بر این معنی متعین است بجهة قراین کثیره از لفظیه و عقلیه که حمل بر غیر اینمعنی یا باطل و غلط است و یا بعید و غیر مناسب قرینه اولی قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث شریف که اکثر از مفسرین عامه نقل نموده اند که قوله صلی الله علیه و آله و سلم «ا لست اولی بکم من انفسکم» و بعد از آن تصریح فرمود باین کلام که «من کنت مولاہ فعلی مولاہ» چه آنکه حمل لفظ مولی بر غیر معنی اولی و تفریع آن بر قوله صلی الله علیه و آله و سلم «ا لست اولی بکم من انفسکم» غیر صحیح و لا یصدر هذا الکلام عن ادنی فصحاء اهل اللسان و اهل العربیة فضلا عن سید اهل اللسان و الرسول المرسل علی لسان قومه» و این قرینه لفظیه صریحه است بر اینکه مراد بمولی اولی خواهد بود بر فرض آنکه مولی استعمال آن در اولی مجاز باشد و استعمال حقیقی آن

بدست نیامده باشد در اینمعنی نظیر قولك رایت اسدا یرمی که لفظ یرمی قرینه صریحه است بر حمل لفظ اسد بر رجل شجاع فضلا از آنکه محقق شد که اظهر معانی لفظ مولي بحسب لغت و عرف همان بمعنی اولی است و با این قرینه مذکوره نص در مطلوبست که احتمال معانی آخر در این لفظ غیر معقولست بحسب قواعد عربیة و استعمال اهل لسان قرینه ثانیه تهنیت عمر بن الخطاب مر علی بن ابی طالب علیه السلام را بلفظ «بخ بخ لك یا علی اصبحت مولای و مولا كل مؤمن و مؤمنة» چنانکه در اکثر اخبار حدیث غدیر خم نقل نموده اند علماء و روات عامه چه آنکه این تهنیت با حمل لفظ مولى بر ناصر و یاور و دوست و محب جمع نمیشود زیرا که اینمطلب اختصاص بعلي بن ابی طالب علیه السلام نداشت بلکه از برای همه مؤمنین و اصحاب و انصار و مهاجرین اینمطلب ثابت و محقق بود پس تهنیت عمر قرینه صریحه است که مراد بمولى همان اولی بتصرف است و آن مخصوص بحضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود که فرمود «الست اولی بكم من انفسكم و بعد از خود همین منصب جلیل را تقویض نمود بامیر المؤمنین علیه السلام که باعتراف عمر بن الخطاب مولای مؤمن و مؤمنه بود قرینه ثالثه مدح حسان بن ثابت مر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بامر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که اکثر علماء و روات عامه نقل نموده اند و قصیده حسان در قضیه غدیر از قصاید معروفه بین خاصه و عامه است من قوله

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم *** بخم و اسمع بالنبی منادیا

الی قوله

فقال له قم یا علی فانی *** رضیتك من بعدی اماما و هادیا

و صراحت این قصیده حسان در واقعه غدیر بر اینکه مراد بمولى اولی بتصرفست محتاج بیان نخواهد بود و همچنین قول عمرو بن العاص در مدح آنسرور در قضیه غدیر من قوله

بآل محمد عرف الصواب *** و فی ابیاتهم نزل الكتاب

فضربته کبیعته بخم *** معاقدهم من القوم الرقاب

و همچنین نظم و نشریکه از حضار واقعه غدیر خم در این باب رسیده است همه شاهد و گواه و قرینه است بر اینکه مراد بمولى اولی بتصرفست لا غیر قرینه رابعه قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم «انت امام كل مؤمن و مؤمنة بعدی و ولی كل مؤمن و مؤمنة بعدی و انت ولی كل مؤمن و مؤمنة بعدی و این سه روایترا صدر الائمة اخطب خوارزمی از زید بن ارقم و عبد الرحمن بن ابی لیلی و ابن عباس نقل نموده در اخبار حدیث غدیر خم و همچنین احمد بن حنبل و ابن مغازلی شافعی و ابن مردویه و ذهبی بچندین روایت چنانکه سبق ذکر یافت از بریده نقل نموده اند که از سفر یمین برگشتم و بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشرفشدم و خواستم اظهار شکایت از علی بن ابی طالب علیه السلام نمایم دیدم روی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متغیر شد و فرمود یا بریده «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم» عرضکردم بلی یا رسول الله پس فرمود «من كنت مولا فعلى مولا ان علیا اولی

الناس بكم بعدی» و آنکه «امامکم بعدی و ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدی و اولی الناس بکم بعدی» صریحند در مدعا و مقصود که قابل احتمال دیگر نخواهد بود در لفظ مولی من قوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «من كنت مولاه فعلي مولاه» قرینه خامسه نزول آیه شریفه يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ در یوم غدیر خم چنانکه در مقاله اولی سبق ذکر یافت و اکثر از علماء و مفسرین عامه اعتراف نموده اند بنزول آیه شریفه در روز غدیر خم مانند امام فخر رازی و ثعلبی و حاکم ابو القاسم در شواهد التنزیل و سیوطی در در منشور و ابن مردویه و ابن عساکر و ناصر سیستانی و ابی احمد بصری و ابو عبد الله شیرازی و مهدی بن نزار و ابو بکر جرجانی و محمد بن ابراهیم حموی و صدر الائمه اخطب خواریزمی و ابو نعیم حافظ و مالکی در فصول المهمه و صاحب کتاب مناقب الفاخرة و غیر ایشان و از واضحات آنکه صریح آیه دلالت دارد بر اینکه اگر رسولخدا تبلیغ امر ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نمیفرمود هیچ تبلیغ رسالت نفرموده بود و خداوند با وعده حفظ و نگاهداری فرمود از تبلیغ این امر و چنین تأکید و مبالغه و اهتمام معقول نخواهد بود که مراد بمولا در حدیث شریف «من كنت مولاه فعلي مولاه» که رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مقام تبلیغ آنچه مامور شد برآید و خلق را جمع نماید و بفرماید کسیکه من دوست و یار او هستم علی دوست و یار او میباشد و اینمطلب واضح و هویدا را که همه اصحاب و انصار و مهاجرین مشارکت با علی بن ابی طالب علیه السلام داشتند اظهار فرماید با این همه تأکید و مبالغه قرینه سادسه نزول آیه شریفه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا بعد از واقعه غدیر در حق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نازلشد باعتراف علما و مفسرین و روای عامه چنانکه صدر الائمه اخطب خواریزمی از ابی هریره و ابی سعید خدری نقل نموده که روز پنجشنبه در غدیر خم رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ طلبید مردم را و دعوت نمود ایشانرا بولایت علی علیه السلام و بازوی او را گرفت تا آنکه مردم دیدند زیر بغل حضرت رسول را و هنوز از هم جدا نشده بودند که آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ نازلشد پس رسولخدا فرمود «اللَّهُ اكبر علي اكمال الدين و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی علیه السلام» ابو بکر جرجانی و ابو عبد الله شیرازی و ابو احمد و احمد بصری از ابو سعید خدری و ابی هرون نقل کرده اند که چون آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ نازلشد رسول خدا فرمود «اللَّهُ اكبر علي اكمال الدين و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و بولاية علي بن ابی طالب من بعدی» و محمد بن ابراهیم حموی همین حدیثرا بعین الفاظ مذکوره بدو سند از ابی سعید خدری نقل نموده است و ابو القاسم حسکانی و ابو نعیم بدو سند در کتاب نزول القرآن از ابی رافع و عطیه نقل کرده اند و مالکی در فصول المهمه نقل کرده نزول آیه شریفه را در حق علی بن ابی طالب علیه السلام

و شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان در حدیث صحیح از عمر بن الخطاب نقل نمود که این آیه در حجة الوداع در میان مکه و مدینه نازل شد و ابن مردویه از ابی سعید نقل نموده که در روز غدیر خم این آیه نازل شد و محمد بن جریر شافعی باسناد عدیده نقل نمود نزول آیه را در غدیر خم و ابن عقده و ابن مغازلی شافعی نقل این حدیث نموده اند و محمد بن الجزری شافعی در کتاب اسنی المطالب ادعای تواتر این حدیث نمود که قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «اللَّهُ اكْبَرُ عَلَى اكْمَالِ الدِّينِ وَاتِمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَى الرَّبِّ بِرِسَالَتِي وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَعْدِي ثُمَّ قَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيَ مَوْلَاهُ إِلَى آخِرِ» و منكر این حدیثرا نسبت بجهل و تعصب داده است و از واضحات آنکه لفظ رضی الرب برسالتی و الولاية لعلي بن ابی طالب بعدی و تكبير رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باكمال دين و اتمام نعمت و خوشنودی پروردگار از دين اسلام بولایت علي بن ابی طالب عليه السلام نص صریح است در مطلوب که مراد بلفظ مولی در حدیث شریف «من كنت مولاة فعلي مولاة» بمعنی اولی بتصرف و سید و مطاع تمام امتست لا غیر قرینه سابعه آمدن حارث بن نعمان فهري بخدمت رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و معارضة کردن با آنحضرت چنانکه ثعلبی که از اعظم مفسرین عامه است و همچنین محمد بن ابراهیم حموی و حاکم ابو القاسم حسکاني و ابو عبد الله شیرازی و ابو بکر جرجانی و ابو احمد بصری جمیعا از سفیان عینی از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام در تفسیر آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ نقل نموده اند که چون رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در روز غدیر خم نصب نمود علی بن ابی طالب علیه السلام را و فرمود «من كنت مولاة فعلي مولاة» این خبر شایع و منتشر شد در بلاد حارث بن نعمان فهري سوار بر ناقه خود شده آمد خدمت رسولخدا و عرض کرد که امر کردی ما را بگفتن و شهادت لا اله الا الله و نبوت خود از جانب خدا قبول نمودیم و بجهاد و زکوة و حج و صوم و صلوة امر فرمودی تمکین نمودیم باینها اکتفا نمودی دست پسر عمت را گرفتی و او را برتری بر ما دادی و گفتی «من كنت مولاة فعلي مولاة» آیا این از پیش خودت است یا از جانب خدا رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود قسم بآن کسیکه بجز او خدائی نیست که این امر از جانب خداست پس حارث نعمان رو بناقه خود رفته و میگفت «اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم» که هنوز بناقه خود نرسیده سنگی از آسمان بر سرش فرود آمد و از دبرش بیرون رفته بجهنم واصل گردید که آیه سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ نازل شد و از واضحات آنکه حارث بن نعمان از اهل لسان بود و از لفظ مولی اولی بتصرف فهمید که باین قسم با رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ معارضة نمود و مستحق عذاب دنیا و آخرت شد و اگر مولی در حدیث شریف بمعنی یاور و ناصر و دوست باشد اینمطلب هم از برای همه مسلمین ثابت بود دیگر جای معارضة و گفتگو نبود از برای احدی که با حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در این باب معارضة نماید

قرینه ثامنہ شهادتی خواستن امیر المؤمنین علیہ السلام در رحبه از مردم که پیغمبر در حق او در غدیر خم فرمودند «من كنت مولاه فعلي مولاه» و همچنین در روز شوری چنانکه در کثیری از اخبار وارد شده در باب غدیر خم علماء عامه نقل نموده اند چنانکه صدر الائمه اخطب خوارزمی در قضیه شوری از عامر بن وائله نقل نمود که حضرت امیر علیہ السلام فرمود «انشدکم باللہ هل فیکم احد قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم من كنت مولاه فعلي مولاه لیبلغ الشاهد منکم الغائب غیری قالوا اللهم لا» و ابن مغازلی شافعی از ریاح بن حرث نقل نمود که حضرت امیر در رحبه بود که جماعتی گفتند ما شنیدیم از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که فرمود در روز غدیر خم «من كنت مولیه فعلي مولیه» و احمد بن حنبل از ابی طفیل نقل نمود که در مسجد کوفه علی بن ابی طالب علیہ السلام قسم داد مسلمانرا که هرکسیکه آنچه شنیده باشد از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در روز غدیر خم برخیزد و شهادتی دهد پس سی نفر برخاستند و شهادتی دادند که در آن روز گرفت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم دست علی بن ابیطالب علیہ السلام را و بمردمان گفت «ا تعلمون انی اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول اللہ» آنگاه حضرت فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» و نیز احمد بن حنبل همین حدیثرا بسند دیگر از زازان نقل نمود و گفت سیزده نفر برخاستند و شهادت دادند که ما شنیدیم از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم که فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» و ابن مردویه که از مشایخ عظام علماء عامه است نیز مناشد حضرت امیر علیہ السلام را در روز شوری با اصحاب شوری از عامر بن وائله نقل نمود و ابن اثیر که از عظام مورخین عامه است از عبد الرحمن ابی لیلی کیفیت استشهاد خواستن علی بن ابی طالب علیہ السلام مردم را که دوازده نفر برخاستند و شهادت دادند که ما شنیدیم از رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در روز غدیر خم که فرمود «من كنت مولاه فعلي مولاه» و از واضحات آنکه اگر مولا در حدیث شریف بمعنی اولی بتصرف نباشد و حمل شود بر یاور و ناصر و دوست هرآینه معقول نخواهد بود استشهاد نمودن باینکلام و از مردم شهادت طلبیدن بآنچه رسول خدا در حق امیر المؤمنین علیہ السلام فرمود «لاشترک تمام المؤمنین مع علی بن ابی طالب علیہ السلام فی هذه المنقبة و الفضیلة» قرینه تاسعه آنکه حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم در حجة الوداع اخبار فرموده است بنزدیک شدن رحلت نفس مقدسه خود چنانکه متضمن بود اخبار وارده در کیفیت حدیث غدیر خم چنانکه محمد بن جریر طبری و حاکم ابو القاسم و ابن عقده در کتاب ولایه و مؤلف کتاب النثر و الطی که از کتب معتبره ایشانست از حدیث بن الیمان نقل کرده اند چنانکه مفصلا در مقاله ثالثه از مقالات حدیث غدیر خم سبق ذکر یافت و از واضحات آنکه عادت پیغمبران بر آن جاری شده بود بلکه پادشاهان و امرا که نزدیک بوفات خود تعیین خلیفه مینمایند و جمع میکنند رعایا و لشگر خود را و اقرب اقارب و مخصوص ترین از عشایر خود را نصب مینمایند از

برای ولایت و خلافت او بعد از او تا آنکه منتظم شود امور ایشان بعد از او و آنکه احدی از لشکریان و رعایا طمع در سلطنت او نمایند و تاکید و تثبیت مینمایند امر ولایت و خلافت او را و اگر مراد بمولی سفارش نمودن حضرت امیر المؤمنین باشد که دوست و یاور باشد مر کسانیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دوست و یاور او بود دیگر محتاج بجمع آوری اینهمه خلایق نبود در واقعه غدیر خم بلکه این سفارش و وصیت در جمیع اوقات و ازمان بلکه بنجوی و خفیه هم حاصل میشد و گفتن اینمطلب بمردم لازم و ضرور نبود چه آنکه اینمعنی از تکالیف شخصیّه هریک از مکلفین بود که چنین باشند قرینه عاشره آنکه بر هیچ عاقلی مخفی نیست که خصوصیات واقعه در یوم غدیر که زیاده از هفتاد هزار نفر بودند و متفرق بودند در سیر نمودن در آن سفر و اقلا قدام و خلف لشکر زیاده از چهار فرسنگ می شد امر نماید حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که همه را جمع نمایند خصوص در وقت ظهر در عین شدت گرما و حرارت هوا بقسمیکه مردم عباهای خود را بپاهای خود به پیچند و ردا بر سر خود افکنند تا بتوانند تحمل وقوف نمایند در آن مکان از شدت حرارت و منبر از سنک و جهاز شتر درست کردن و نزول قافله در مکانیکه هیچوقت معهود نبود نزول در آنمکان و بردن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السلام را همراه خود در بالای منبر و بلند نمودن او را بقسمیکه سفیدی زیر بغل مبارک پیدا شود که همه خلق او را دیده باشند و فرمودن بهمه جمعیت که «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم» و تصدیق خواستن از ایشان بقوله بلی یا رسول الله و فرمودن بآنکه «فلیبلغ الشاهد الغائب بان من كنت مولاه فعلى مولاه» و دعا نمودن ایشان را «بقوله اللهم وال من والاه» الخ این همه قراین عقلیه دلیل واضحند که مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نبود مگر نصب نمودن علی بن ابیطالب علیه السلام را برای امامت و خلافت و از شخص عاقل اینهمه تکلفات صادر نمیشود در بیان امر واضحیکه بهیچ نحو اختصاص باحدی ندارد نفس خود و سایر مردم را بتکلف و مشقت اندازد و بگوید بمردم که هرکه من دوست اویم فلان هم دوست اوست و هرکه من یاور اویم فلان هم یاور اوست فضلا از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که سید عقلا و عقل کل بود پس عقل مستقیم و فطرت سلیمه حاکم است که مراد بآن امر عظیم و جلیلی است که اهتمام بآن امر در شریعت مطهره اعظم و آكد و اشد است از جمیع امور شرعیه که تمام رسالت حضرت سید رسل منوط بآن امر است و الا- تبلیغ رسالت خود نفرموده و تمامیت شرع و اکمال دین او موقوف باین امر است و این نیست مگر خلافت و ولایت امام بعد از او که حافظ و نگهبان دین او باشد و شاهد بر این مدعاست علاوه از آیه یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إليك من ربك وإن لم تفعل فما بلغت رسالته و آیه الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي حَدِيث متواتر مسلم بین

فریقین از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» که معرفت امام و خلیفه از اصل دین و رکن ایمانست که عدم معرفت او و یا عدم اذعان بشخص امام موجب کفر و ضلالت و نفاقست و هو المطلوب

مقاله سادسه در ذکر بعضی از مناقشات وارده بر حدیث غدیر خم از علماء عامه و جواب از آن

اشاره

و آن وجوهیست

اول آنکه ابن حجر در صواعق محرقه و قوشچی و عضدی و بعضی از دیگران منع نموده اند تواتر حدیث غدیر خم را

و باین لفظ منع نمودند که بعضی از منکرین حدیث غدیر خم چون ابن حاتم رازی این حدیث را قبول ندارد و حاصل کلام ایشان منع تواتر حدیث شریف است جواب از آن آنکه منع يك نفر یا پنج نفر حدیث مسلم را موجب عدم تواتر او نخواهد شد چه آنکه روایت حدیث غدیر بنحویکه علماء عامه نقل نموده اند و تصحیح کرده اند و کثیری از ایشان اثبات تواتر آنرا نموده اند و کثیری زیاده از هفتاد و صد نفر بلکه متجاوز سند او را نقل نموده اند بلکه در سند و طریق او مجلداتی تالیف کرده و منکر آنرا از اهل تعصب و عناد شمرده اند البته منکر همچو تواتری نظیر انکار تواتر یهود و نصاریست معجزات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را و اگر اعتماد بچنین حدیث نشود پس دیگر بهیچ حدیث اعتماد نمیشود نمود و سند حدیث غدیر بنحویکه علماء عامه نقل نموده اند زیاده از چند تواتر است فضلا عن التواتر و قدح بعضی از متعصبین در تواتر آن یا انکار آن نظیر قدح و ابداع شبهات سخیفه در ضروریات دین است که منافی با ضرورت آن نخواهد بود

دویم آنکه منع مینمائیم که مولی بمعنی اولی بتصرف باشد

بلکه بمعنی دوست و یار و ناصر است بقرینه «اللهم وال من والاه و عاد من عاداه» جواب از آن اولاً آنکه لفظ وال من والاه دعائیست مستقل و هیچ ربطی بحسب معنی با مطلب سابق ندارد چنانکه شایع است امر و مطلبی ابتداء گفته میشود و بعد دعا و طلب ترحمی و امثال آن از برای مخاطبین میشود و کلام سابق بمعنی خود باقی و برقرار است و ثانیاً آنکه ایندعا وفق بهردو مطلب میدهد چه آنکه مولی بمعنی اولی بتصرف باشد یا بمعنی دوست با هیچ کدام از معانی منافی نخواهد بود و قرینه بر احدهما نمیشود و قراین سابقه بحال خود باقیست و ثانیاً باینکه ایندعا انسب است بمعنی اولی بتصرف بالنسبه بمعنی دوست و ناصر زیرا که ریاست عامه که امامت و خلافت باشد از برای حضرت امیر محتاج باعوان و عساکر و محبین بود لهذا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم دعا نمود در حق کسیکه دوست و معین امام و خلیفه باشد در تمشیت امور و نفرین کرد دشمنان و معاندین او را و رابعاً آنکه این قرینه مجمله چگونه معارضه خواهد نمود باقرینه صریحه من قوله صلی الله علیه و آله و سلم «ا لست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی قال صلی الله علیه و آله و سلم من كنت مولاه فعلي مولاه» زیرا که این فقره مقدمه است از برای مطلب و مقرون بفاء ترتیب که لابد از

ارتباط است بین آن دو بخلاف فقره اخیره که جمله دعائیه مستانقه است که ارتباط مقدمه نخواهد بود بمقصود با اقتران بقاء ترتیب چه آنکه مقدمه اولی نص است و فقره اخیره بر فرض مماشات اشعار است و چگونه اشعار با نص معارضه خواهد نمود نظیر قولك رایت أسدا في الاجام یرمی چه یرمی صریحست بر اینکه مراد باسد رجل شجاعست و آجام اشعار بحیوان مفترس دارد البته معارضه با نصوصیه یرمی نخواهد نمود علاوه از آنچه ذکر شد از قراین قطعیه متقدمه

سیم آنکه قاضی روزبهان گفته است

که چون غدیر خم محل افتراق قبایل عرب بود و رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم می دانست که آخر عمر اوست و جمع نمیشوند عرب مثل این اجتماع بعد هذا الیوم اراده نمود که وصیت نماید عربرا بنصرت و محبت اهلیت خود و علی بن ابی طالب علیه السلام سید اهل بیت او بود و مقصود وصیت عرب بود بموالات و محبت او و اهل بیت او و نظیر این مناقشه را ذکر کرده اند بعضی که چون عناد و بغض عرب با علی بن ابی طالب علیه السلام واضح بود «لقتله اسلافهم و استیصاله لا کثر بیوتاتهم فی الغزوات» لهذا وصیت فرمود رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم بموالات علی بن ابی طالب علیه السلام جواب از آن آنکه بنابراین باید پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بفرماید «فمن کان مولای فهو مولی علی» یعنی کسیکه محب و دوست منست و مرا دوست دارد پس باید او محب و دوست علی باشد و اینمقصود با لفظ «من کنت مولاه فعلی مولاه» وفق نمیدهد چه آنکه پیغمبر دوست نمیداشت منافقین و مبغضین علی بن ابی طالب علیه السلام را بلکه محب مؤمنین بود و باین کلام جلب قلوب منافقین و مبغضین آنسرور نمیشد با آنکه لفظ مولاه بمعنی محب بحسب استعمال و لو مجازا در لغة عرب ثابت نشده بلکه مجرد احتمالیست که بعضی از مبغضین ابداع نموده اند آنرا بقرینه «اللهم وال من والاه» و بعضی از متعصبین تأویل نموده اند لفظ «من کنت مولاه فعلی مولاه» را بمعنی «من کان احبنی فلیحب علیا و هو کما تری» چه لفظ مولی را بمعنی احب احدی نقل نمود و کنت متکلم را تأویل بماضی فعل غایب نمیشود نمود و این تکلفات بیجا و غلط و محض تعصب و لجاج است لا غیر

چهارم آنکه مولی بمعنی اولی بتصرف نیامده

و جواب آن در سابق ذکر شد که اظهر استعمال مولی بحسب لغت و عرف همان اولی بتصرفست دون معانی آخر و کثیری از محققین عامه چون ملا سعد و غیر او اعتراف نموده اند باینکه استعمال مولی در اولی بتصرف شایع در لغت عربست

پنجم آنکه بر فرض تسلیم که مولی بمعنی اولی بتصرفست اطلاق و عموم آن ممنوع است

شاید که مراد باولویت در امری از امور باشد لا غیر جواب از آن اولاً آنکه ظاهر لفظ اطلاقست و تقیید بامر واحد محتاج بدلیل است و ثانیاً بآنکه اولویة در امر واحد مجهول در مثل چنین مقام مضحکه صرفه است که قابل گفتگو نخواهد بود و فایده بر آن مترتب نمیشود از برای مخاطبین و ثالثاً بآنکه

فرینه بر تعیین در کلام موجود است که مراد اولویت در جمیع امور است زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «ا لست اولی بالمؤمنین من انفسهم» تقیید فرمود باولویت در نفوس و از واضحات آنکه در وقتیکه شخص اولی بتصرف و مقدم بر نفس دیگران باشد قطعاً اولویت بر غیر نفس از امور دیگر برای او ثابت و محقق خواهد بود

ششم آنکه سلمنا که مراد اولویت و خلافت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام باشد لکن باینمطلب ثابت نمیشود بطلان خلافت و امامت خلفاء ثلثه

غایة الامر ثابت میشود باین حدیث امامت علی بن ابی طالب علیه السلام و مسلم است که آنسرور خلیفه چهارم بود جواب از آن آنکه معقول نخواهد بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم تعیین خلیفه چهارم بنماید و از آن سه خلیفه که مقدم بر او هستند اسم نبرد بوجه من الوجوه با آنکه ظاهر کلام آنحضرت بر سبیل عموم استغراقی فرمود که هرکه من مولای اویم علی بن ابیطالب نیز مولای او است و پیغمبر مولای آن سه خلیفه بود پس علی بن ابی طالب علیه السلام هم مولای ایشان خواهد بود با آنکه مقصود در مقام تنصیص بر خلافتست بامر خداوند عالم و عدم نص بر خلافت خلفاء ثلث و وجود نص بر خلافت و امامت علی بن ابی طالب علیه السلام کافی خواهد بود در بطلان خلافت خلفاء ثلث

مقاله سابعه در نقل خطبه وارده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز غدیر خم

چنانکه در احتجاج از حضرت باقر علیه السلام نقل نموده و غرض از نقل خطبه شریفه آنکه در الفاظ و بیانات آن خصوصیات است که سبب انشراح صدور مؤمنین است و آنکه آثار حق و صدق و صواب از این بیانات ظاهر و لایح است که باندک تأمل واضح و روشن میشود که چنین مخاطبات و مکالمات صادر نمیشود مگر از مثل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و خلفاء طاهربین او سلام الله علیهم اجمعین که مؤید من عند الله و معصوم میباشند و مؤمن و موحد را دیگر محتاج بقیل و قال در واقعه یوم غدیر و کیفیت آن نخواهد بود - حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اراده حج فرموده و از مدینه بجانب مکه روانه شد و تبلیغ جمیع احکام بامت خود فرمود مگر احکام حج و ولایت را پس جبرئیل نازلشد و عرضکرد که حقت سلام می رساند و میفرماید که من قبض نمودم روح نبی از انبیاء و نه رسولی از رسولان خود را مگر بعد از اكمال دین و تاکید نمودن حجت خود و بتحقیق که باقی مانده از دین من دو فریضه که مامور تبلیغ آن دو هستی بامت خود و آن فریضه حج و فریضه ولایت و خلافت بعد از خودت است زیرا که من هرگز زمین را از حجت خالی نمیگذارم و خداوند امر نموده تو را که تبلیغ نمائی بامت خود احکام حج را و حج بنمائی و متابعت نمایند ترا کسانی که استطاعت حج کردن دارند از اهل مدینه و اطراف و اعراب و تعلیم نمائی بایشان اعمال حج را مثل آنکه تعلیم نمودی بایشان صلوٰة و زکوٰة و صوم را و مطلع سازی آنها را باحکام و اعمال حج مثل آنچه از سایر شرایع بایشان تعلیم فرمودی

پس منادی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در میان مردم ندا کرد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اراده حج دارد تا اینکه تعلیم نماید بشما اعمال آنرا مثل آنچه تعلیم فرموده است از سایر احکام شریعت پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خارج شد از مدینه و خلق نیز با آنجناب بیرون آمدند و گوش فراداشته و نظر دوخته تا آنکه ببینند و ملاحظه کنند که رسول خدا چه مینماید چه میفرماید از احکام و اعمال حج و جمع شدند با آنحضرت از اهل مدینه و اطراف و قبایل هزار نفر یا زیاده بر نحو عدد اصحاب حضرت موسی علیه السلام که ایشان نیز هفتاد هزار نفر بودند که از ایشان بیعت گرفته بود از برای برادر خود هرون پس شکستند بیعت هرون را و متابعت نمودند سامری و گوساله او را و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم باین عدد از امت خود بیعت گرفت از برای علی بن ابی طالب علیه السلام و شکستند بیعت او را و متابعت عجل نمودند سنة بسنة و مثلاً بمثل و متصل شد تلبیه خلق که با رسول خدا بحج رفته بودند بین مکه و منی چون بموقف رسیدند جبرئیل علیه السلام نازل شد بر آنحضرت عرض کرد که خداوند علی اعلا سلامت میرساند و میفرماید اجل تو نزدیک شده و مدت عمرت بسر آمده که محیص و چاره از آن نیست و ملاحظه نما آنچه در نزد تو است از علم و میراث انبیاء قبل از تو از سلاح و تابوت و جمیع آنچه باقی مانده از انبیاء سلف و بسپار بوصی و خلیفه بعد از خود که حجة بالغه من است بر خلق من و آن علی بن ابی طالب علیه السلام است پس اقامه نما او را از برای علم و هدایت و تجدید نما عهد و بیعت و میثاق او را و بخاطر آور ایشان را بآنچه اخذ نمودی بر ایشان از بیعت و میثاق و عهد من که بسوی ایشان نمودی از ولایت ولی و مولای کل مؤمن و مؤمنه علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا که من قبض نمودم روح پیغمبری از پیغمبران خود را مگر بعد از اکمال دین من و تمام نعمت من بولایت اولیاء من و معادات اعداء من و اینست کمال توحید من و دین من و اتمام نعمت من بر خلق من بمتابعت ولی من و طاعت او و این بجهة آنستکه من ترك نکردم ارض خود را بدون قیم تا آنکه این قیم حجت من باشد بر خلق من الیوم اَکْمَلْتُ لَكُمْ دینَكُمْ الایة بولایت ولی من مولی کل مؤمن و مؤمنه علی بن ابی طالب علیه السلام عبد من و وصی نبی من بعد از او و حجة بالغه من بر خلق من مقرونست طاعت علی بن ابی طالب بطاعت محمد صلی الله علیه و آله و سلم پیغمبر من و مقرونست طاعت او باطاعت محمد بطاعت من و کسیکه اطاعت نمود علی را پس بتحقیقکه اطاعت من نموده و هرکه عصیان نمود او را پس بتحقیقکه عصیان من نموده است و قرار دادم او را علم هدایت بین من و خلق من «من عرفه کان مؤمناً و من انکره کان کافراً و من اشرك بیعته کان مشرکاً» و کسیکه ملاقات نمود مرا با عداوت او داخل شود آتش را فاقم یا محمد علیاً علماً و اخذ نما بر ایشان بیعت را و تجدید نما بر ایشان عهد و میثاق مرا بدرستیکه من قبض می نمایم روح ترا بسوی خود پس ترسید رسول

خدا صلی الله علیه و آله و سلم از منافقین از قوم خود که متفرق شوند و رجوع نمایند بعهد جاهلیت بسبب آنچه دانسته بود از عداوت قوم و آنچه در قلوب ایشان بود از بغض علی بن ابی طالب پس از جبرئیل سؤال نمود که از پروردگار بخواهد حفظ و عصمت از ناس را و منتظر بود که جبرئیل عصمت و نگاهداری از مردم را من الله جل اسمه نازل نماید و تاخیر انداخت این امر را تا آنکه رسید بمسجد خیف پس جبرئیل نازل شد در مسجد خیف و امر نمود او را که عهد نماید علی را از برای ناس و اتیان نکرد بعصمت من الله جل جلاله تا آنکه آمد بکراع الغیم بین مکه و مدینه باز جبرئیل نازل شد و امر نمود او را بآنچه از جانب خدا امر شد و اتیان نمود عصمت از ناس را پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای جبرئیل میترسم که قوم مرا تکذیب نمایند و قبول نکنند قول مرا در حق علی بن ابیطالب و از آن منزل کوچ کردند تا رسیدند بغدیر خم قبل از جحفه سه میل پس جبرئیل نازل شد قبل از زوال ظهر بنحو زجر و عتاب و عصمة از ناس فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام و یقول لك یا ایها الرسول بلغ ما أنزل إلیک من ربک و إن لم تفعل فما بلغت رسالتہ و الله یعصمک من الناس پس امر فرمود رسول خدا بعد از آمدن وعده عصمت از ناس که منادی ندا کند در میان مردم که الصلوة جامعه پس برگردانند مردم را که پیش رفته بودند و بنزدیک جحفه رسیده بودند و بنشانند عقب سر مردم را و دور شدند از طرف یمین راه تا نزدیکی مسجد غدیر که جبرئیل او را بان امر نمود پس امر فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سلمانرا پاك نماید آنچه در آنموضع در زير درختان بود از خاشاک و نصب نماید از برای رسول خدا از احجار هیئت منبری که مشرف بر خلق شود پس برگشتند از طریق و جمع شدند در غدیر پس رسول خدا بر خاست و ایستاد بر روی منبر و حمد و ثنای الهی بجای آورد و فرمود «الحمد لله الذی علا فی توحده و دنی فی تفرده و جل فی سلطانه و عظم فی ارکانه و احاط بکل شیئی علما و هو فی مکانه و قهر جمیع الخلق بقدرته و برهانه مجیدا لم یزل محمودا لا یزال باری المسموکت و داحی المدحوات و جبار الارضین و السموات سبوح قدوس رب الملائکة و الروح متفضل علی جمیع من برئه متطول علی جمیع من انشاء یلحظ کل عین و العیون لا تراه کریم حلیم ذوات قد وسع کل شیء برحمته و من علیم بنعمته لا یعجل بانتقامه و لا یبادر الیهم بما استحقوا من عذابه قد فهم السرائر و لا تخفی علیه المکنونات و لا اشتبهت علیه الخفیات له الاحاطة بکل شیء و الغلبة علی کل شیء و القوة فی کل شیء و القدرة علی کل شیء لیس کمثله شیء و هو منشیء الشیء حین لا شیء دائم قائم بالقسط لا اله الا هو العزیز الحکیم جل عن ان تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر لا یلحق احد وصفه من معانیه و لا یجد احد کیف هو من سر و علانیة الا بما دل عز و جل عن نفسه و اشهد بانه

الذى ملاء الدهر قدسه و الذى يغشى الا بد نوره و الذى ينفذ امره بلا مشاورة مشير و لا معه شريك فى تقدير و لا تفاوت فى تدبير صور ما ابداع على غير مثال و خلق ما خلق بلا معونة من احد و لا تكلف و لا احتيال انشاءها فكانت و براءها فبانت و هو الذى لا اله الا هو المتقن بالصنعة الحسن الصنيعة العدل الذى لا يجور و الاكرم الذى ترجع اليه الامور و اشهد انه الذى تواضع كل شىء لقدرته و خضع كل شىء لهيئته مالك الاملاك و مفلك الافلاك و مسخر الشمس و القمر كل يجرى لاجل مسمى يكور الليل على النهار و يكور النهار على الليل يطلبه حيثما قاسم كل جبار عنيد و مهلك كل شيطان مرید لم يكن معه ضد و لا ند احد صمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد اله واحد و رب ماجد يشاء فيمضى و يريد فيقضى و يعلم و يحصى و يميت و يحيى و يفقر و يغنى و يضحك و يبكي و يدنى و و يقصى و يمنع و يعطى له الملك و له الحمد بيده الخير و هو على كل شىء قدير يولج الليل فى النهار و يولج النهار فى الليل لا اله الا هو العزيز الغفار مستجيب الدعاء و مجزل العطاء محصى الانفاس و رب الجنة و الناس لا يشكل عليه شىء و لا يجره صراخ المستصرخين و لا يبرمه الحاح الملحجين العاصم للصالحين و الموفق للمفلحين و مولى العالمين الذى استحق من كل من خلق ان يشكره و يحمده على السراء و الضراء و الشدة و الرخاء و اومن به و ملائكته و كتبه و رسله اسمع امره و اطيع و ابادر الي كل ما يرضاه و استسلم لقضائه رغبة فى طاعته و خوفا من عقوبته لانه الذى لا يؤمن مكره و لا يخاف جوره و اقر له على نفسى بالعبودية و اشهد له بالربوبية و اؤدى ما اوحى الى حذرا من ان لا افعل فتحل بى منه قارعة لا يدفعها عنى احد و ان عظمت حيلته لا اله الا هو لانه قد اعلمنى اني ان لم ابلغ ما انزل الى فما بلغت رسالته فقد ضمن لى تبارك و تعالى العصمة و هو الله الكافى الكريم فاوحى الى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مُلْكًا مِنَ النَّاسِ معاشر الناس تقصير نكردم در تبليغ آنچه نازل فرمود خدای تعالى اورا و من بيان مينمايم از برای شما سبب نزول اين آيه را بدرستى كه نازل شد بسوى من جبرئيل سه مرتبه و سلام پروردگار را بمن رسانيد و بعد از اسلام امر فرمود كه در اين محضر بايستم و اعلام نمايم هر ابيض و اسود را باين كه على بن ابيطالب عليه السلام برادر و وصى و خليفه من و امام بعد از من كه محل او نزد من بمنزله هرون است از موسى مگر آنكه پيغمبرى بعد از من نيست و هو وليكم بعد الله و رسوله و بتحقيق كه نازل فرمود بر من آيه از كتاب خود كه **إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ ذَاكِرُونَ** و على بن ابيطالب عليه السلام اقامه صلوة و اتيان زكوة نمود در حالتى كه راکع بود و قصد و اراده او خدا بود و من سؤال نمودم از جبرئيل كه استعفا نمايد مرا در تبليغ اين امر بسوي شما ايها الناس

بجهد آنکه علم داشتیم بقله متقین و کثرت منافقین و خبث سریره آثمین و حيلة مستهزئین بدین اسلام آنچنان کسانى که خداوند در وصف ایشان فرموده در کتاب خود إِذْ تَلَوْتُهُ بِاللَّسِيتِ كُمْ وَ تَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ وَ کثرت اذیت ایشان مرا غیر مره تا آنکه تسمیه نمودند مرا اذن و گوش و گمان کردند که چنینم بجهة کثرت ملازمت ایشان مرا و اقبال نمودن من بر ایشان تا آنکه نازل فرمود خدای عز و جل وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَ يَقُولُونَ هُوَ أَذُنٌ قُلٌّ أَذُنٌ عَلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ اذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ وَ اگر بخواهم اسماء ایشانرا ذکر نمایم هرآینه ذکر مینمایم و بچشم بسوی ایشان اشاره نمایم هرآینه اشاره مینمایم و لکن من تکریم مینمایم ایشانرا در امور و خداوند از من خوشنود نمیشود مگر آنکه تبلیغ نمایم آنچه را که نازلشد بسوی من يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِي مَأْمُرًا مِنَ النَّاسِ پس بدانید ای معاشر ناس بتحقیق که خداوند عالم نصب کرد علی بن ابیطالب علیه السلام را از برای شما ولی و امام مفترض الطاعة بر مهاجرین و انصار و تابعین و بر بعید و حاضر و عجم و عرب و حر و مملوک و صغیر و کبیر و ابيض و اسود و بر هر موحد ممضی است حکم او و جاریست قول او و نافذ است امر او و ملعونست کسی که مخالفت نماید او را و مرحوم است کسی که متابعت نماید او را و کسیکه تصدیق نماید او را خدا گناه او را میآمرزد معاشر ناس این آخر مقامیست که ایستاده ام من در این محضر پس بشنوید و اطاعت نمائید و منقاد شوید مرا بر پروردگار خودتانرا زیرا که خدای تعالی پروردگار شما و ولی شما و اله شماست و پس از آن رسول او محمد ولی شماست و ایستاده و مکالمه مینماید شما را و پس از من علی ولی و امام شماست بامر خداوند که پروردگار شماست و بعد از او امامت در ذریه من از ولد علی بن ابیطالب علیه السلام است تا روز قیامت روزیکه ملاقات مینمایند خدا و رسول او را حلالی نیست مگر آنچه را که خدا حلال نمود آنرا و حرامی نیست مگر آنچه را که خدا حرام نمود آنرا شناسانید خداوند بمن حلال و حرام را و من ادا کردم بآنچه تعلیم فرمود خدای من در کتاب خود از حلال و حرام او معاشر ناس نیست هیچ علمی مگر آنکه احصاء فرمود آنرا خداوند عالم در من و هر علمی که من عالم بآن شدم احصاء نمودم آنرا در علی بن ابی طالب علیه السلام امام المتقین نیست هیچ علمی مگر آنکه تعلیم نمودم بعلی ابن ابیطالب و هو الامام المبين معاشر ناس نفرت نمائید از علی بن ابیطالب علیه السلام و استکبار نمائید از ولایت او و او کسی است که هدایت مینماید شما را بسوی حق و عمل مینماید بحق و بر میدارد باطل را و نهی از باطل مینماید و لا تاخذه فی الله لومة لائم بدرستی که او اول کسی است که ایمان بخدا و رسول او آورد و جان خود را فدای رسول خدا نمود و با رسول خدا بود در زمانیکه احدی نبود که عبادت نماید خدا را با رسول

او از مردمان غیر از او معاشر ناس تفضیل بدهید علی را بتحقیقکه تفضیل داد خداوند او را و اقبال بسوی او نمائید بتحقیقکه خداوند نصب نمود او را معاشر ناس انه امام من الله و لن يتوب الله على احد انكر ولايته و لن يغفر الله له حتما على الله ان يفعل ذلك ممن خالف امره فيه و ان يعذبه عذابا نكرا ابد الابد و دهر الدهور فاحذروا ان تخالفوه فتصلوا نارا و قودها الناس و الحجارة اعدت للكافرين ايها الناس قسم بخدا كه بشارت دادند مرا انبياء و مرسلين قبل و من خاتم انبياء و مرسلين و حجت خداوندم بر همه اهل سموات و ارضين و من شك في ذلك فهو كافر كفر الجاهلية الاولى و من شك في شئ من قولي هذا فقد شك في الكل منه و من شك في الكل منه و هو باطل معاشر حبابي الله بهذه الفضيلة منا منه على و احسانا منه الى و لا اله الا هو له الحمد ابد الابد و دهر الدهرين علي كل حال معاشر الناس تفضيل دهيد علي را بدرستيکه او افضل ناس است بعد از من از ذکر و انثی بسبب ما نازل مي فرمايد رزقا و بسبب ما باقي ميدارد خلق را ملعون ملعون مغضوب مغضوب کسی که رد نمايد قول مرا و موافقت آن نمايد آگاه باشيد که جبرئيل مرا خبر داد از جانب حق سبحانه و تعالی که مي فرمايد کسیکه دشمنی کند با علي بن ابي طالب و دوست نداشته باشد او را پس بر او باد لعنت من و غضب من فلتنظر نفس ما قدمت لغد و اتقوا الله ان تخالفوه فتزل قدم بعد ثبوتها ان الله خبير بما تعملون معاشر الناس بدرستيکه علي جنب الله است که خدا نازل فرمود در کتاب خود يا حسرتي علي ما فرطت في جنب الله تدبر نمائيد در قرآن و فهم نمائيد آيات او را و نظر نمائيد بسوی محكمات آن و متابعت نمائيد متشابهات آنرا پس قسم بخدا که بيان نميکنند از برای شما زواجر قرآنا و واضح نمينمايد از برای شما تفسير او را مگر آنکسیکه فراگرفته ام دست او را و بلند مينمايم او را بسوی خود و اعلام مينمايم شما را بان «من كنت مولاه فهذا علي مولاه و هو علي بن ابي طالب اخي و وصيي» و موالات او از جانب خداوند عالم است نازل شده است بر من معاشر ناس بدرستيکه علي و طيبين از ولد من ايشان ثقل اصغرند و القرآن هو الثقل الاكبر و هريك خبر از صاحب خود ميدهند و موافق مر يكدیگرند و جدا نميشوند از هم تا آنکه هردو وارد شوند بر من در حوض كوثر و امناء خداوندند در خلق او و احكام خداوندند در ارض او «الا- و قد بلغت الا- و قد اديت الا و قد اسمعت الا و قد اوضحت الا و ان الله عز و جل قال و انا قلت عن الله عز و جل الا انه ليس امير المؤمنين غير علي اخي» و جايز نيست امارة المؤمنين از براي احدی بعد از من غير او پس زد دست مبارك خود را ببازوی امير المؤمنين عليه السلام و بلند نمود او را بقسميکه پاهای او مقابل زانوی رسول خدا شد و فرمود معاشر الناس اينست علي برادر من و وصی من و حافظ علم من و خليفه من بر امت من و علي تفسير کتاب خدا است و داعي بسوی خداوند است و عمل کننده است بانچه رضای

اوست و حرب کننده با اعدای خدا است و مواظب مر طاعت خدا است و نهی کننده از معصیت الهی است و خلیفه رسول خداست و امیر المؤمنین و امام و هادی و راهنما است و قاتل ناکثین و القاسطین و المارقین است بامر خدا «و اقول ما یبدل القول بامر الله ربی اقول اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و العن من انكره و اغضب علی من جحد حقه اللهم انك انزلت علی ان الامامة لعلی ولیك عند تبیانی ذلك و نصبی ایاه بما اكملت لعبادك من دینهم و اتممت علیهم نعمتك و رضیت لهم الاسلام دینا فقلت و من یتبع غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین اللهم انی اشهدك انی قد بلغت» معاشر الناس بدرستیكه خدای عز و جل اكمال فرمود دین شما را بامامت او پس كسیكه اقتدا ننماید باو و بكسیكه قایم مقام او است از ولد من از صلب او تا روز قیامت و عرض بر خدای عز و جل اُولَئِكَ حَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ وَ فِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ الْعَذَابُ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ معاشر ناس این علی یاری كنده ترین شما است از برای من و احق از شما است بسوی من و اقرب از شما است بمن و اعز از شما است بر من و خدای عز و جل و من كه رسول اویم از او راضی و خوشنود هستیم و نازل نشده است آیه مدحی در قرآن مگر در حق او و شهادتی نداد خدا بیهشت در سوره هل اتی علی الانسان مگر از برای او و در غیر او نازل نفرمود و مدح نمود در آن سوره غیر او را معاشر ناس علی ناصر دین خدا است و جهاد كنده از جانب رسول خدا و او تقی و تقی و هادی و مهدی است «نبیكم خیر نبی و وصیكم خیر وصی و بنوه خیر الاوصیاء» معاشر ناس ذریه هر پیغمبری از صلب او است و ذریه من از صلب علی بن ابی طالب علیه السلام است معاشر ناس بدرستیكه ابلیس بیرون نمود آدم را از جنت بحسد پس حسد نبرید شما مر علی را تا آنكه حبط شود اعمال شما و بلغزد قدمهای شما زیرا كه آدم هبوط بزمین نمود بخطیئه واحده و حال آنكه او صفوة الله بود پس چگونه میباشید شما و حال آنكه شما شما هستید و در میان شما است اعداء خدا «الا انه لا یغض علیا الا الشقی» و دوست نمیدارد او را مگر تقی و ایمان باو نمیاورد مگر مؤمن مخلص و در حق علی قسم بخدا كه نازل شد سوره عصر بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ الْعَصْرِ الخ معاشر ناس بدرستیكه شاهد میگیرم خدا را و رساندم رسالت خود را وَ مَا عَلٰی الرَّسُولِ اِلَّا الْبَلٰغُ الْمُبِیْنُ * «معاشر ناس» اِنْتَقُوا اللّٰهَ حَقَّ نِقَاتِهِ وَ لَا تَمُوتُنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُونَ «معاشر ناس» فَاْمِنُوا بِاللّٰهِ وَ رَسُوْلِهِ وَ التَّوْرَ الَّذِیْ اَنْزَلْنَا وَ اللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِیْرٌ مِّنْ قَبْلِ اَنْ نُّظَمَسَ وَ جُوْهَاً فَتَرَدُّهَا عَلٰی اَدْبَارِهَا «معاشر ناس» نور از جانب خدا در من است و بعد از آن در علی بن ابی طالب و بعد از آن در نسل او «الی القائم المهدی الذی یاخذ بحق الله و بكل حق هولنا» زیرا كه خدای عز و جل قرار داد ما را حجت بر مقصرین و معاندین و مخالفین و خائنین و آثمین و ظالمین بر جمیع عالمین معاشر الناس بدرستیكه من انذار مینمایم شما

را زیرا که من رسول خدایم بسوی شما قد خلت من قبلی الرسل أفان مات أو قتل إنقلبتم علی أعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یرضی الله شیئاً و س ینجزی الله الشاکرین آگاه باشید که علی موصوف بصبر و شکر است و بعد از او ولد من از صلب او معاشر الناس منت نگذارید بر خدای تعالی باسلام خودتان «فیسخط علیکم و یصیبکم عذاب من عنده انه لبالمرصاد معاشر ناس زود است که میباشند بعد از من ائمه که داعی اند بسوی نار و یوم القیمة لا ینصرون معاشر ناس بدرستی که خداوند و من بیزاریم از ایشان معاشر ناس ایشان و اشیاع و اتباع و انصار ایشان در درک اسفل نارند فلینس متوی المتکبرین آنها اصحاب صحیفه اند پس نظر نماید هرکس در صحیفه خود معاشر الناس بدرستی که من ودیعه میگذارم او را امامت و وراثت در عقب و ذریه خودم الی یوم القیمة و بتحقیق که رساندم آنچه را که امر شد بتبلیغ آن که حجتست بر حاضر و غائب و بر جمیع آن کسانی که حاضرند و یا حاضر نشدند و متولد شده یا نشده اند پس هرآینه حاضر بغایب برساند و والد بولد تا روز قیامت و زود خواهد شد که مردم خلافت را غصبا مالک میشوند الا لعن الله الغاصبین و المغتصبین و عندها س ینفرغ لکم آیه الثقلان یرسل علیکم شواظ من نار و نحاس فلا تتصدیان معاشر ناس ان الله عز و جل لم یکن یدرکم علی ما أنتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب معاشر الناس انه ما من قریة الا و الله مهلكها بتکذیبه او كذلك یهلك القرى و هی ظالمة کما ذکر الله تعالی و اینست امام شما و ولی شما و مواعید خداوند که صادقست در آنچه وعده فرموده است معاشر ناس «قد ضل قبلکم اکثر الاولین و الله لقد اهلك الاولین و هو یهلك الاخرین» معاشر الناس بدرستی که خداوند امر فرموده مرا و نهی فرموده است و بتحقیق که من امر کردم علی را و نهی نمودم او را پس عالم شد امر و نهی را از جانب پروردگار پس بشنوید امر او را و تسلیم نمائید و اطاعت کنید تا آنکه هدایت یابید و منتهی شوید مر نهی او را تا ارشاد کرده شوید و بگردید پیرامون امر او و مقصود او و متفرق نسازد شما را راه های مختلفه از سبیل او من صراط الله مستقیم که امر کرده است شما را باتباع من و بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او اولاد من از صلب علی بن ابیطالب که ائمه اند و بحق هدایت مینمایند و بعد از آن قرائت فرمود سوره حمد را تا آخر و فرمود این سوره در حق من و اهلبیت من نازلشد و مخصوص بایشانست ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یخزنون فان حزب الله هم الغالبون الا ان اعداء علی هم اهل الشقاق العادون و اخوان الشیاطین الذین یوحی بعضهم الی بعض زخرف القول غرورا الا ان اولیائهم المؤمنون حقا الذین ذکرهم الله فی کتابه بقوله لا تجد قوماً یؤمنون بالله و الیوم الآخر یؤادون من حاد الله الخ الا ان اولیائهم الذین

وصفهم الله عز وجل الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَئِكَ لَهُمُ الْأَمْنُ وَهُمْ مُهْتَدُونَ الا ان اوليائهم الذين يدخلون الجنة آمنين و تلقيهم الملائكة بالتسليم ان طبتم فادخلوها خالدين الا ان اوليائهم الذين قال الله عز وجل يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ يُرْفَقُونَ فِيهَا بِغَيْرِ حِسَابٍ الا ان اعدائهم الذين يصلون سعيرا الا ان اعدائهم الذين سَجِعُوا لَهَا شَيْهَاتًا وَهِيَ تَفُورُ وَلَهَا زَفِيرٌ كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعَنَتْ أُخْتَهَا الا ان اعدائهم الذين قال الله عز وجل أَلْقَى فِيهَا فَوْجًا سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ الا ان اوليائهم الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ

شتان ما بين السعير و الجنة عدونا من ذمه الله و لعنه و ولينا من احبه و مدحه معاشر الناس آگاه باشيد بدرستيکه من مندرم و علي هادي معاشر الناس من نييم و علي وصی آگاه باشيد بدرستيکه خاتم الاثمه از ماست که او قائم مهديست که ظاهر بر دين است و منتقم ظالمين و فتح کننده حصون و قالع آنها است و او قاتل هر قبيله از اهل شرك است و او مدرک ثار اولياء خداوند است و ناصر دين خداي عز و جل و او ميخواند هر ذي فضليرا بفضل او و هر ذی جهلي را بجهل او او خيرة الله و مختار او است و او وارث هر علم و محيط باوست و او مخبر از پروردگار عز و جل است و منبه بامر ايمان اوست و او رشيد و سديد است و امر مفوض باو است بتحقيقکه بشارت دادند باو هرکسي که قبل از او آمده است و او حجت باقيست و بعد از او حجتي نيست و حقی نيست مگر با او و نوری نيست مگر با او و او غالب است نه مغلوب و او ولي خداست در ارض او و حکم خداست در خلق او و او امين خداست در سر و علانيه معاشر الناس بتحقيقکه بيان کردم از برای شما و فهماندم شما را و اين است علي بن ابيطالب که ميفهماند شما را بعد از من و اينکه بعد از انقضاء و تمام شدن خطبه من ميخوانم شما را بسوی دست دادن بمن بر بيعت علي بن ابي طالب و بعد از آن دست بدهيد بيعت با علي بن ابيطالب آگاه باشيد بدرستيکه من بيعت کردم خدا را و علي بمن بيعت نمود و من اخذ مينمايم از شما بيعت علي بن ابيطالب را از جانب خداي عز و جل فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ معاشر الناس ان الحجج و الصفا و المروة و العمرة من شعائر الله فمن حج البيت او اعتمر الخ معاشر الناس حج بنمائيد بيت الله را و خانواده وارد او نميشود مگر آنکه مستغنی ميشود و تخلف نمينمايد از او خانواده مگر آنکه فقير ميشود معاشر الناس بموقف حج نمايستد مؤمني مگر آنکه گناهان سابق او آمرزيده ميشود و در وقتيکه منقضى شود حج او از سر بگيرد عمل خود را معاشر الناس الحجاج معانون و نفقاتهم مخلفه إِنَّ اللَّهَ لَا يُضَيِّعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ معاشر الناس حجوا البيت بكمال الدين و النفقه و لا تنصرفوا عن المشاهد الا بتوبة و اقلاع معاشر الناس اقامه نمائيد صلوة و زکوة را چنانکه خداوند شما را بآن امر نمود و اگر طول بکشد زمان بر شما و

مقصر در

فهم احکام دین و اوامر خدا و نواهی او باشید و فراموش کرده باشید پس علی بن ابیطالب ولی شما است و بیان کننده است از برای شما و کسی است که نصب کرده است او را خدای عز و جل بعد از من و کسی است که خلیفه کرد خدا او را از برای من و از جانب خدا خبر میدهد شما را از آنچه سؤال نمائید از او و بیان میکند از برای شما آنچه را که عالم بآن نیستید و آگاه باشید که حلال و حرام اکثر است از آنکه احصا نمایم و بشناسانم آندو را بشما و امر بنمایم بحلال و نهی کنم از حرام همه را در مقام واحد و زمان واحد پس مأمور شدم از جانب پروردگار که اخذ بیعت نمایم بر شما بقبول آنچه از جانب حق تعالی آوردم در علی امیر المؤمنین و ائمه بعد از او و آنانی که از منند و از ایشانست مهدی الی یوم القيمة الذی یهدی بالحق معاشر الناس شما را دلالت نمودم بهر حلال و نهی نمودم شما را از هر حرام و تبدیل نمودم آنرا «الا فاذکروا ذلك و احفظوه و تواصوا به و لا تبدلوه و لا تغیره» آگاه باشید که من دوباره تجدید مینمایم از برای شما آنچه را که گفتیم «الا فاقیموا الصلوة و اتوا الزکوة و امروا بالمعروف و انهوا عن المنکر الاوان رأس الامر بالمعروف ان تنتهوا الی قولی» و آنکه برسانید آنرا بکسانی که حاضر نبودند و امر نمائید ایشان را بقبول آن و نهی نمائید از مخالفت آن زیرا که این امریست از جانب خدای عز و جل و از جانب من و نیست امر بمعروف و نهی از منکر مگر با امام معاشر الناس قرآن میشناساند شما را که ائمه بعد از علی بن ابیطالب اولاد اویند و شناساندم من شما را که ایشان از من و از علی بن ابیطالبند حیث یقول الله تعالی وَ جَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقْبِهِ وَ قُلْتُ لَنْ تَصْلُوا ان تمسکتُم بهما معاشر الناس التقوی التقوی احذروا الساعة کما قال الله تعالی اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ بخاطر بیاورید مرک و حساب و موازین و محاسبه بین رب العالمین و ثواب و عقابرا مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ * اُثِيبَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ * فلیس له فی الجنان نصیب معاشر الناس شما بیشتر از آنید که مصافقه نمائید با من بکفهای خودتان و امر فرموده است خدای من باین که اخذ نمایم از شما اقرار بلسان را بآنچه عقد بستم از برای علی بن ابیطالب از امرة المؤمنین و کسانی که میآیند بعد از او از ائمه دین که از من و اویند بآن قسمیکه شما را بآن اعلام نمودم آنکه ذریه من از صلب او خواهد بود پس بگوئید شما با جمعکم انا سامعون مطیعون راضون منقادون مطیع و منقاد میباشیم آنچه را که تبلیغ نمودی از جانب پروردگار ما در امر علی بن ابیطالب و اولاد او که از صلب اویند از ائمه دین و بیعت مینمائیم ترا بر این امر بقلوب و انفس خود و السنه و دستهای خود و بر این امر و با این اعتقاد میمیریم و زنده میشویم و مبعوث میشویم از قبر و تغییر و تبدیل مینمائیم و شک و ریب نمیکنیم و بازگشت از عهد مینمائیم و نقض میثاق نمیکنیم و اطاعت مینمائیم خدا و تو را و علی امیر المؤمنین و اولاد او را که ائمه

ذریه تو میباشند از صلب او بعد از حسن و حسین که شناختید مکان آن دورا از من و محل آندورا در نزد من و منزلة آن دورا در نزد پروردگار من پس بتحقیقکه ادا نمودم آنرا بسوی شما و اینکه آن دو سید جوانان اهل بهشتند و دو امامند بعد از پدر خود علی بن ابی طالب و من و پدر آند و قبل از آندو هستیم و بگوئید که طاعت نمودیم خدا را و تورا و علی و حسن و حسین و ائمه دینرا آنانکه ذکر نمودی عهد و میثاق اخذ نمودیم از برای امیر المؤمنین من قلوبنا و انفسنا و السنننا و مصافقة ایدینا لا نبتغی بذلك بدلا و لا نری من انفسنا عنه حولا ابداء» و گواه میگیریم خدا را و کافیسست بخدا شاهد و گواه و تو بر ما شاهدی و ملائکه خدا و جنود و عیبید او همه را شاهد میگیریم و الله اکبر من کل شهید معاشر الناس چه میگوئید پس بدرستیکه خدا عالم است هر صوت و خافیه هر نفس را فَمَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَنْ بَايَعَ فَانَّمَا يَبَايِعُ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ مَعَاشِرَ النَّاسِ اتَّقُوا اللَّهَ وَبَايَعُوا عَلِيًّا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ الْأئِمَّةَ كَلِمَةَ بَاقِيَةِ يَهْلِكَ اللَّهُ مِنْ غَدَرٍ وَ يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ وَفَى فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ الْاِيه مَعَاشِرَ النَّاسِ بگوئید آنچه را که گفتم از برای شما و سلام کنيد بر علي بامير المؤمني ن قولوا سمعنا و اطعنا غفرانك ربنا و اليك المصير و قالوا الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله معاشر الناس بدرستیکه فضایل علي بن ابی طالب عليه السلام عند الله عز و جل اكثر من ان تحصی است و بتحقیق که نازل فرمود آن فضایل را خداوند بر من در قرآن و آن اكثر از آنست که احصای آن نمایم در مکان واحد پس کسیکه خبر دهد شما را بفضایل علی بن ابی طالب عليه السلام و بشناساند بشما آن فضایل را پس تصدیق نمائید آنرا و قبول کنید آنرا معاشر الناس کسیکه اطاعت کند خدا و رسول او و علی و ائمه دین را آنانکه ذکر کردم ایشانرا پس بتحقیق که فایز شد بفوز عظیم معاشر الناس کسیکه سبقت بگیرد بسوی بیعت او و موالاته او و سلام کند باو بامرة المؤمنین بتحقیق که فایز شده است جنات نعیم را معاشر الناس بگوئید آنچه را که خدا خوشنود میشود از شما از قول فان تكفروا انتم و من فی الارض جميعا فلن يضر الله شيئا اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات و اغضب علي الكافرين و الكافرات و الحمد لله رب العالمين پس آنگاه حاضرین همه جواب دادند و صدا از همه اطراف بلند کردند که بلي يا رسول الله شنیدیم و اطاعت کردیم «نعم سمعنا و اطعنا علي امر الله و امر رسوله بقلوبنا و السنننا و ایدینا» پس آنگاه ازدحام نمودند قوم بسوي رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام و مصافقه نمودند بدستهای خودشان و اول کسیکه سبقت نمود اولی و دویمی و سیمی و چهارمی و پنجمی ایشان بود و بعد مهاجرین و انصار و باقی مردمان بودند بر طبقات و منازل خودشان تا آنکه نماز مغرب و عشا را در وقت واحد بجای آوردند و بیعت کردن مردم طول کشید و رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم هر زمان که مردم بیعت میکردند میفرمود «الحمد لله

الذي فضلنا على جميع العالمين» و در روایت معتبره دیگر چون رسولخدا از حجة الوداع مراجعت نمود در منی خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود ایها الناس بشنوید قول مرا و تعقل نمائید آنرا پس بدرستیکه شاید بعد از این سال ملاقات نمایم شما را و بعد از آن فرمود که آیا میدانید کدام یوم اعظم است مردم عرضکردند هذا الیوم پس فرمود کدام ماه اعظم است گفتند هذا الشهر پس فرمود کدام بلد اعظم حرمة است عرضکردند بلدنا هذا فرمودند بدرستیکه خونها و اموال و اعراض شما بر یکدیگر از شما حرام است مثل حرمت یوم و شهر و بلد شما تا آنکه ملاقات نمائید خدا را پس در آن وقت سؤال مینماید خداوند عالم از اعمال شما آیا رسانیدم شما عرض کردند «بلی یا رسول الله» فرمود «اللهم اشهد» بعد از آن فرمود آگاه باشید که هر گناه و بدعتی که در عهد جاهلیت واقع شد از خون و مال همه آنها در تحت دو قدم من واقعشد که احدیرا بر احدی از آن حقی نخواهد بود و نیست احدی بالاتر از احدی مگر بتقوی آیا رسانیدم همه عرضکردند «بلی یا رسول الله» پس فرمود «اللهم اشهد» بعد از آن فرمود که هر ربائی که در عهد جاهلیت واقع شد او برداشته شد و عفو شد و اول از آن رباء عباس بن عبد المطلب بود که از او واقع شد و هر خونیکه در جاهلیت واقع شد او نیز برداشته و عفو شد و اول از آن خون ربیعه بود آیا رسانیدم عرضکردند «بلی یا رسول الله» فرمود «اللهم اشهد» بعد از آن فرمود آگاه باشید که شیطان مایوس شد از اینکه عبادت کرده شود در زمین شما و لکن او خوشنود است از شما اگر باعمال شما اطاعت او کرده باشید و عبادت کنید او را ایها الناس مسلم برادر مسلم است و حرام است از برای مرد مسلم خون مسلمی یا مال مسلمی مگر بطیب نفس و از روی رضا و رغبت بدرستیکه من مامور شدم که مقاتله نمایم با مردم تا آنکه بگویند لا اله الا الله و چون اینکلمه بر زبان ایشان جاری شد حفظ نمودند خونها و اموال خودشانرا آیا رسانیدم عرضکردند همه «بلی یا رسول الله» پس فرمود «اللهم اشهد» بعد از آن فرمود آگاه باشید بدرستیکه من گذاشتم در میان شما دو امر را که اگر اخذ نمائید بآن دو هرگز گمراه نمیشوید و آن کتاب خدا و عتره من که اهل بیت منند و خداوند لطیف خبیر مرا خبر داد که آندو از هم مفارقت نمیکنند تا آنکه وارد شوند بر من در حوض کوثر آگاه باشید که هرکه چنك زند بآن دو پس بتحقیقکه نجات یافت و کسیکه مخالفت آن دو نماید بتحقیقکه هلاک شد آیا رسانیدم همه عرضکردند بلی یا رسول الله فرمود «اللهم اشهد» بعد از آن فرمود آگاه باشید که زود باشد که وارد میشوند از شما بر حوض کوثر مردمانیکه ایشانرا دور مینمایند از من پس من میگویم «رب اصحابی» پس گفته میشود در جواب من یا محمد ایشان بدعت گذاشته اند بعد از تو و تغییر دادند سنت تو را و چون آخر ایام تشریق شد نازلشد سوره إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَ

الْفَتْحُ رسولخدا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که خیر داده شدم من بموت و رحلت از دنیا بعد از آن ندا کرده شد در مسجد خیف که «الصلوة جامعة» پس مجتمع شدند مردم بعد از آن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حمد و ثنای الهی بجای آورد و فرمود که یاری کند خدا مردمی را که بشنوند کلام مرا و حفظ نمایند آنرا و برسانند به کسانی که نشنیده اند ایها الناس «انی تارك فيكم الثقلين» پس عرض کردند یا رسول الله آن دو ثقل کدامند فرمود «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» بدرستی که خدای لطیف خیر بمن خبر داد که آن دو از هم مفارقت نمی نمایند تا آنکه وارد شوند بر تو در لب حوض کوثر مثل دو اصبع سبابة من و جمع کرد بین آن دو و بعد فرمود و نه مثل آندو بلکه جمع نمود دو انگشت سبابة و وسطی را پس جمع شدند قومی از اصحاب او و گفتند محمد اراده نموده که قرار دهد امامت را در اهل بیت خود پس چهار نفر از ایشان بیرون رفتند بسوی مکه و داخل کعبه شدند و معاهده نمودند و کتابت نوشتند در میان خودشان کتابی که اگر امامت نماید خدا محمد را یا آنکه کشته شود نگذارند این امر در اهل بیت او قرار گیرد پس نازل شد جبرئیل بر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و این آیه را تلاوت کرد **أَمْ أَيْرُمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَأَذِيهِنَّ يَكْتُبُونَ** یعنی آیا محکم مینمایند امر خودشانرا بمعاهده و کتابت و هم قسم میشوند که نگذارند امامت و خلافت را در اهل بیت رسول خدا پس بدرستی که ما هم محکم مینمائیم این امر را در اتمام حجت و اخذ عهود و موثیق آیا ایشان گمان میبرند که ما نمی شنویم سر و نجوای ایشانرا بلی رسولان ما از ملائکه در نزد ایشان حاضرند و مینویسند آنچه را که معاهده نموده اند بعد از آن رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از مکه بیرون آمد بسوی مدینه تا آنکه رسیدند بغدیر خم که جبرئیل نازل شد و آیه **يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ** الایه را بر رسول خدا تلاوت نمود پس برخاست رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و فرمود تهدید و وعید از جانب خداوند است فحمد الله و اثني عليه و بعد از آن فرمود «ایها الناس هل تعلمون من وليكم قالوا نعم الله و رسوله قال الستم تعلمون اني اولی بکم منکم بانفسکم قالوا بلی قال اللهم اشهد» و سه مرتبه اینکلام را تکرار فرمود که «ایها الناس هل تعلمون من وليکم» الی آخر و در هر مرتبه میگفتند بلی یا رسول الله و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میفرمودند «اللهم اشهد» و بعد از آن گرفت دست امیر المؤمنین علیه السلام را و بلند نمود او را تا آنکه سفیدی زیر بغل مبارک آنحضرت ظاهر شد بر مردم بعد از آن فرمود «الا من كنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله و احب من احبه ثم قال اللهم اشهد عليهم و انا من الشاهدين» پس عمر بن خطاب از میان اصحاب عرض کرد «یا رسول الله هذا من الله و من رسوله صلى الله عليه و آله و سلم فقال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم»

بلی این از جانب خدا و رسولست اینکه او امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین است و خداوند مینشانند او را در روز قیامت بر روی صراط تا آنکه داخل نماید دوستان خود را در بهشت و دشمنان خود را در جهنم پس بعد از آن منافقین از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرتد شدند

فصل سیم در استدلال بر امامت و خلافت بلافضل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام باخبار وارده مسلمه از طرفین از خاصه و عامه

اشاره

لکن بنای استدلال بر نقل روایات وارده مسلمه از عامه است نه از خاصه

اخبار وارده در منقبت امیر المؤمنین از طریق عامه

اشاره

و آن اخبار بر طوایف بسیارند که علماء طرفین در کتب امامت در فضایل امیر المؤمنین علیه السلام نقل نموده اند و حقیر در اینمؤلف اختصار مینمائیم بر هفت طایفه از آن اخبار فنقول

طایفه اولی از اخبار وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و روایاتی است که نصند بر امامت و خلافت بلا فضل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام

اشاره

و آن بسیارند

حدیث اول محمد بن ابراهیم حموی که از اعظم علماء عامه است باسناد خود از ابن عباس نقل کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرمود یا علی من شهر حکمتم و تو در آنشهری و داخل شهر نمیشود کسی مگر از در آن و دروغ گفته است کسیکه گمان کرده است که مرا دوست دارد و حال آنکه ترا دشمن داشته باشد زیرا که تو از منی و من از تو گوشت بدن تو از گوشت بدن من است و خون تو از خون من و باطن تو از باطن من و ظاهر تو از ظاهر من است و تو امام امت منی و خلیفه منی بر ایشان بعد از من سعادت یافت کسیکه اطاعت نمود ترا و شقی شد کسیکه معصیت کرد ترا و سود برد کسی که بتو تولا جست و زیان کار کسی است که با تو دشمن شد یا علی مثل تو بعد از من مثل کشتی نوح علیه السلام است و کسی که بر آن کشتی سوار شد نجات یافت و هرکه تخلف از آن ورزید غرق شد

حدیث دوم ابن مغزلی شافعی که از افاضل عامه است باسناد خود از انس بن مالک روایت کرده

که گفت ستاره در زمان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از آسمان فرود آمد رسول خدا فرمود باین ستاره نگاه کنید در خانه هرکس فرود آمد او خلیفه من است بعد از من همه نگاه میکردند که آن ستاره در منزل علی علیه السلام فرود آمد پس این آیه نازل شد وَ النَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

حدیث سیم نیز ابن مغزلی شافعی بسند خود از ابن عباس روایت کرده

که با جماعتی در خدمت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نشسته بودیم که ستاره از آسمان جدا شد رسول خدا فرمود این ستاره در خانه هرکس فرود آمد او پس از من وصی منست آنجماعت برخاستند و نظر مینمودند که در خانه علی علیه السلام فرود آمد عرضکردند یا رسول الله در محبت علی طغیان ورزیدی پس این آیه نازل شد که وَ النَّجْمُ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

حدیث چهارم محمد بن مؤمن شیرازی

ص: 336

در کتاب ما نزل من القرآن في علي امير المؤمنين بسند خود از مقاتل و عطا نقل نموده در ذيل آيه وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى * که خدای تعالی در توریة ذکر فرموده که من اختیار کردم از برای تو وزیر را که او برادر تو است هم از جانب پدر و هم از جانب مادر یعنی هرون چنانکه اختیار کردم از برای محمد ایلیا را که او برادر محمد و وزیر و خلیفه او است بعد از او خوشا حال شما دو برادر و خوشا حال آن دو برادر و ایلیا پدر دو فرزند محمد حسن و حسین و پدر محسن است که سیمین اولاد او است هم چنانکه اولاد ترا شبر و شبیر و مبشر کردم

حدیث پنجم سفیان ثوری از مسعودی و مجاهد از سلمان فارسی نقل کرده است

که گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود وصی و خلیفه من و بهترین کسی را که بجای خود گذاشته ام بعد از خودم علی بن ابی طالب علیه السلام است

حدیث ششم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از ابی مخنف لوط بن یحیی روایت کرده است

که عایشه بنزد ام سلمه آمد که او را با خود رفیق نماید در طلب خون عثمان ام سلمه او را نصیحت نمود و گفت ایعاشه بخاطر داری که نوبتی من و تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سفری بودیم و علی علیه السلام نعلین رسول خدا را گرفته بود و آنرا پینه میکرد و لباسهای او را میشست و يك كفش آنحضرت مانده بود علی آنروز آنرا گرفته در زیر سایه درخت سمره نشسته مشغول پینه کردن بود که پدرت ابو بکر و عمر آمده و رخصت خواسته داخل شدند و من و تو در پس پرده نشستیم هر دو آمدند و سخنان خود را گفتند و شنیدند بعد از آن گفتند یا رسول الله ما قدر صحبت شما را نمیدانیم خوش داریم که ما را خبر دهی که بعد از خود کرا خلیفه خواهی کرد بر ما تا آنکه بعد از تو ما را پناه باشد حضرت فرمود که من میدانم که را خلیفه خواهم کرد و چون او را خلیفه کنم شما از او پراکنده شوید چنانکه بنی اسرائیل از هرون پراکنده شدند چون این را شنیدند ساکت شدند و بیرون رفتند پس تو بخدمت آن حضرت رفتی و تو از ما همه با جرئت تر بودی و عرض کردی یا رسول الله کرا بر ایشان خلیفه خواهی فرمود فرمود پینه کننده نعل را پس ما نظر کردیم جز علی احدی را ندیدیم پس تو عرض کردی یا رسول الله غیر از علی کسی را نمی بینم فرمود همانست عایشه گفت بلی یاد دارم ام سلمه گفت با وجود اینکه یاد داری و مقام و منزلت علی را در نزد رسول خدا میدانم دیگر این چه خروج است و با علی چه مقاتله و محاربه است عایشه گفت من بیرون میروم از برای اصلاح و در این خروج امید اجر دارم ام سلمه گفت حال که از من نمیشنوی و بسخن من پند نمیگیری خود دانی

حدیث هفتم موفق ابن احمد اخطب خوارزمی معروف بصدر الائمه که از اعیان علماء ایشانست در کتاب فضایل امیر المؤمنین علیه السلام باسناد خود روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون مرا آسمان با آسمان بردند و از هر آسمانی دیگر تا آنکه رسیدم بسدره المنتهی و

در

حضور حق سبحانه و تعالی ایستادم خطاب آمد یا محمد عرض کردم لبیک و سعیدیک ای پروردگار من فرمود که بندگان مرا آزمایش کرده کرا یافتی که از همه بیشتر ترا اطاعت کند عرض کردم خداوندا علی را فرمود راست گفتی ای محمد آیا از برای خود خلیفه قرار داده که بعد از تو قرض ترا ادا کند و به بندگان تعلیم نماید آنچه را که نمیدانند از قرآن عرض کردم خداوندا تو اختیار کن که اختیار من است فرمود علی را اختیار کردم تو نیز او را وصی و خلیفه خود کن و من عطا کردم باو علم و حلم خود را و او امیر المؤمنین است حقا نرسیده است باین منصب یعنی امارت مؤمنان احدی قبل از علی و نخواهد رسید بآن احدی بعد از او ایمحمد علی رایت هدایت است و امام کسی است که مرا اطاعت کند و نور دوستان من است و او است که ولایت او باعث نجات مؤمنین است از عذاب کسی که او را دوست دارد مرا دوست داشته و کسی که او را دشمن دارد مرا دشمن داشته ایمحمد بشارت ده او را باین بشارت رسولخدا فرمود عرض کردم که او را بشارت دادم گفت من بنده خدا و در قبضه قدرت اویم اگر مرا عذاب کند بسبب گناهان منست بمن ستم نکرده و اگر وفا کند بوعده خود پس او اولی خواهد بود بوفاء عرض کردم خداوندا دل او را روشن گردان و ایمان را برای او نزهتگاه کن فرمود مسئلت ترا قبول کردم و لکن او را مخصوص گردانیدم ببلائی که احدی از دوستان خود را بآن مبتلا نکرده ام عرض کردم خداوندا برادر و مصاحب مرا فرمود که در علم سابق من گذشته که او مبتلا باشد و اگر علی نبود شناخته نمیشد گروه خداشناسان و نه دوستان من و نه دوستان پیغمبران من

حدیث هشتم ابن مغزلی شافعی باسناد خود از ابو ذر روایت کرده است

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند کسیکه عداوت کند با علی در امر خلافت بعد از من او کافر است و با خدا و رسول او محاربه کرده و کسیکه شك کند درباره علی او نیز کافر است

حدیث نهم صدر الائمه اخطب خوارزمی در کتاب فضایل امیر المؤمنین بسند خود از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز خیبر علم را بدست علی بن ابیطالب علیه السلام داد و فتح خیبر را خدای تعالی در دست او جاری فرمود و باو فرمود که من در جنگم با هرکه با تو در جنگ است و صلحم با هرکه با تو در صلح است و باو فرمود تویی دست آویز محکم و تو بیان میکنی از برای مردم آنچه را که بر ایشان مشتبه شود بعد از من و تویی امام هر مؤمن و مؤمنه و تویی ولی و آقای هر مؤمن و مؤمنه بعد از من

حدیث دهم صدر الائمه اخطب خوارزمی باسناد خود نقل کرده

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود روزی جبرئیل در هنگام صبح بر من نازل شد خرم و شادان از سبب خوشحالی او سؤال کردم گفت چگونه خوشحال نباشم و حال آنکه چشمم روشن شده است بآنچه حق سبحانه و تعالی کرامت فرموده است برادر و وصی و امام امت تو علی بن ابی طالب علیه السلام گفتم چه کرامت فرمود برادر

و امام امت من گفت مباحثات کرد خداوند بملائکه و حمله عرش بعبادت او در شب گذشته و فرمود ایملائکه من نظر کنید در زمین بسوی حجت من بعد از پیغمبر من چگونه پیشانی و گونه خود را بر روی خاک گذاشته است از جهة فروتنی عظمت و جلال من شما را ایملائکه من گواه میگیرم که علی امام و آقای همه مخلوقات من است

حدیث یازدهم ابراهیم بن محمد حموینی که از اعظم علماء عامه است باسناد خود نقل نموده

که رسولخدا فرمود که کسیکه بخواد چنگ زند بدین من و بکشتی نجات درآید و از طوفان ضلالت خود را برهاند بعد از من باید بعلي اقتدا کند زیرا که علی وصی و خلیفه من در امت من است در زمان حیوة من و بعد از وفات من و او مولای هر مسلم و امیر هر مؤمن است بعد از من قول او قول من است و امر او امر من و نهی او نهی من و تابع او تابع من و یاور او یاور من است و خوارکننده او خوارکننده من است بعد از آن فرمود کسی که از علی دوری کند در روز قیامت مرا نبیند و من نیز او را نبینم و کسیکه با علی طریقه مخالفت ورزد خدای تعالی بهشت را بر او حرام گرداند و پایان کار او آتش جهنم خواهد بود

حدیث دوازدهم ابراهیم بن محمد حموینی باسناد خود از ابن عباس نقل کرده است

که یهودی نعتل نام خدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده عرضکرد که سؤال میکنم تو را از مسائلی چند که مدتها در سینه من میخلند اگر مرا از آنها جواب گفתי بدست تو اسلام آورم حضرت فرمود سؤال کن یهودی گفت ایمحمد خدا را از برای من وصف کن رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند خدا را نتوان وصف کرد مگر بآنچه خود وصف خود نموده و چگونه وصف کنم خدا را و حال آنکه همه واصفین از ادراك آن عاجز و همه و همها و خیالها و عقلها و دیده ها از احاطه باوقاصر و او بالاتر و بزرگتر و عظیم تر است از اینکه وصف کننده او را وصف کند خدا دور است از همه چیزها در نهایت نزدیکی بآنها و نزدیک است بهمه چیزها در نهایت دوری از آنها چگونه را او چگونه کرده است پس نتوان گفت که چگونه است و کجا را او کجا کرده پس نتوان گفت او کجاست ذات حق تعالی از کیف و این بریده شده است چون توان گفت که چونست و کجاست و او احد و صمد است یعنی یکتا و پناه همه محتاجانست چنانکه خود را وصف فرموده وصف کنندگان بپایه نعت او نرسد لَمْ يَلِدْ و لَمْ يُولَدْ و لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ و نخواهد بود مرا و را مثلی و شبهی و نظیری و همتائی نه در ذات و نه در صفات نعتل گفت راست گفتمی مرا خبر ده از آنچه گفتمی که خدا یکیست و او را شبهی نیست پس چگونه یکیست و حال آنکه همه در نوع خود یکی است پس یکی بودن خدا نیز مثل یکی بودن انسانست حضرت رسول فرمود حقتعالی واحد است یعنی در معنی یکی است و لکن انسان یکیست که در معنی دوتاست زیرا که انسان مرکبست از جسم و عرض و بدن و روح نعتل گفت

راستگفتی خبر ده مرا از وصی خود کیست زیرا که نیست پیغمبری از پیغمبران مگر آنکه او را وصی است و پیغمبر ما موسی یوشع بن نون را وصی خود گردانید حضرت فرمود بلی وصی من و خلیفه بعد من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو فرزندم حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از صلب حسین همه امامان نیکوکردارند

حدیث سیزدهم محمد بن ابراهیم حموی باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من سید پیغمبرانم و علی بن ابیطالب علیه السلام سید اوصیاست و اوصیاء بعد از من دوازده نفراند اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی است

حدیث چهاردهم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از زید بن ارقم نقل نمود

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آیا میخواهید شما را دلالت کنم بچیزیکه اگر باو آشتی کنید و یار شوید هلاک نشوید بتحقیقکه ولی و امام شما علی بن ابیطالبست پس دل خود را بمحبت او خالص کنید و بامامت او اقرار آرید و او را تصدیق کنید و آنچه میگویم جبرئیل مرا خبر داد ابن ابی الحدید بعد از نقل این حدیث گفته است که این کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نص صریح است بر امامت و خلافت علی علیه السلام و ما معتزله با این حدیث صریح چه خواهیم کرد بعد از آن جواب گفته که مراد از امامت امامت در فتاوی و احکام شرعیه است نه در خلافت و بر شخص عاقل مخفی نیست که جواب ابن ابی الحدید مجرد اغماض و تعصب است زیرا که اولاً خود اعتراف بنص و صریح بودن این حدیث می کند که رسول خدا فرمود علی ولی و امام شماست باو اقرار آرید که جبرئیل از جانب خدا مرا خبر داده است و بعد آنرا تأویل میکند که مراد امامت در فتاوی و احکامست نه ولایت و خلافت و تأویل با نص صریح با هم جمع نمیشود با اینکه این تأویل عین معنی امامت و خلافتست چه جمیع مکلفین از امت در جمیع تکالیف شرعیه با آنکه هیچ فعل و عمل ایشان فارغ از تکلیف شرعی نخواهد بود باید رجوع بامیر المؤمنین علیه السلام نمایند و او را اطاعت کنند و باو اقرار نمایند دیگر امام معنی دیگری نخواهد داشت

حدیث پانزدهم احمد بن حنبل در مسند خود از انس بن مالک روایت کرده است

که انس گفت بسلامان گفتیم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کن که پس از تو وصی تو کیست سلمان عرض کرد «یا رسول الله من وصیک» فرمود یا سلمان وصی موسی که بود سلمان عرض کرد یوشع بن نون حضرت فرمود وصی و وارث من و آنکه قرص مرا ادا کند و بوعده های من وفا کند علی بن ابیطالب علیه السلام است

حدیث شانزدهم ابن مغازلی شافعی بسند خود از عبد الله بن بریده روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر پیغمبر پیرا وصی و وارثی است و وارث من علی بن ابیطالب علیه السلام است

حدیث هفدهم صدر الأئمة اخطب خوارزمی همین حدیث را بهمین سندی که ذکر شد نقل نمود

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر پیغمبر را وصی و وارثی است و

ص: 340

وصی و وارث من علی بن ابیطالب علیه السلام است

حدیث هجدهم صدر الائمه اخطب خوارزمی بسند خود از علی بن محمد بن المنکدر روایت کرده است

که ام سلمه را غلامی بود که با علی بن ابی طالب علیه السلام اظهار عداوت مینمودم ام سلمه باو گفت بنشین تا ترا خبر دهم بحدیثی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق علی علیه السلام فرمود و اگر ترا حق خدمت بر من نبود هرآینه ترا بسر رسول الله آگاه نمیکردم و باو گفت که رسول خدا را نه روز یکروز نوبت من بود در یکی از روزهای نوبت من دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل شد در حالتیکه دست علی را گرفته و انگشتان دست خود را در میان انگشتان او فروبرده بود پس فرمود ای ام سلمه از خانه بیرون شو و منزل را برای ما خلوت کن پس من بیرون آمدم و ایشان داخل خانه شدند و با یکدیگر راز میگفتند و من صدای ایشان را میشنیدم و نمیدانستم که از چه مقوله سخن میگویند تا وقت زوال شد من نزدیک در آمدم و گفتم السلام علیکم مرا رخصت هست داخل شوم رسول خدا فرمود داخل مشو و بجای خود مراجعت کن باز بنحوی مشغول شدند پس زمانی طول کشید اذن دخول خواستم حضرت رسول رخصت داد داخل شدم دیدم علی دستهای خود را بالای زانوهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذارده و دهن بنزدیک گوش مبارك آنسرور برده و با یکدیگر راز میگفتند چون من داخل شدم علی علیه السلام مراجعت کرد پس حضرت رسول اظهار ملاحظت بمن فرمود و گفت که جبرئیل از نزد رب جلیل بر من نازل شد و مرا امر کرد که علی را وصی خود گردانم و من در میان علی و جبرئیل بودم و جبرئیل در جانب راست من و علی در جانب چپ من بود پس جبرئیل مرا امر کرد که علی را اعلام کنم بآنچه بعد از این خواهد شد تا روز قیامت و خدای تعالی اختیار کرده است از برای هر امتی پیغمبر را و اختیار کرد از برای هر پیغمبر وصی و من پیغمبر این امتم و علی وصی منست در عترت و اهل بیت و امت من بعد از من و این را بچشم خود درباره علی دیده ام اکنون خود میدانی

حدیث نوزدهم محمد بن ابراهیم حموی باسناد خود از ابن عباس نقل کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خلفا و اوصیاء من و حجتهای خدا بر خلق بعد از من دوازده نفراند اول آنها برادر منست و آخر آنها فرزند من عرض کردند یا رسول الله برادر تو کیست فرمود علی بن ابیطالب علیه السلام عرض کردند فرزند تو کیست فرمود مهدی که زمین را پر کند از عدل بعد از آنکه پر شده باشد از ظلم و جور

حدیث بیستم نیز محمد بن ابراهیم حموی بسند خود از ابن عباس نقل نموده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من سید پیغمبرانم و علی بن ابی طالب سید اوصیاست و اوصیاء من بعد از من دوازده نفراند اول ایشان علی ابن ابی طالب و آخر ایشان مهدی است

حدیث بیست و یکم احمد بن حنبل بسند خود از سلمان فارسی روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آیا میدانی که وصی موسی که بود عرض کردم یوشع بن نون فرمودند وصی من و بهتر کسی که در میان شماها میگذارم بعد از خودم علی بن ابی طالبست

حدیث بیست و دویم نیز احمد بن حنبل از انس بن مالک از سلمان روایت کرده است

که برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم که پس از تو احکام و مسائل خود را از که اخذ کنیم و بکه اعتماد نمائیم فرمودند یا سلمان وصی و خلیفه و برادر و وزیر من و بهترین کسیکه بعد از خود در میان شما میگذارم علی بن ابی طالب است

حدیث بیست و سوم صدر الاذمه اخطب خوارزمی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده

که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود برادر و وزیر و بهتر جانشین من بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام است

حدیث بیست و چهارم ابن ابی الحدید از شیخ خود ابو جعفر اسکافی او بسند خود از ابو ذر روایت کرده است

که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرمود که تو اول کسی هستی که بمن ایمان آوردی و اول کسی خواهی بود که با من مصافحه کنی و در روز قیامت تویی یعسوب مؤمنان و مال یعسوب کافرانست و تو برادر و وزیر منی و بهتر کسی هستی که من او را در جای خود بگذارم پس از خود و قرض مرا ادا کنی و بوعده های من وفا نمائی

حدیث بیست و پنجم ابن مغزلی شافعی بسند خود از عدی بن ثابت روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمسجد آمد و فرمود بدرستی که خدای تعالی وحی فرمود بموسی بن عمران که بنا بنما از برای خود مسجدی پاک که ساکن نشود در آن مگر تو و هرون و دو فرزند هرون و بدرستی که خداوند وحی فرمود بسوی من که بنا نمایم مسجد طاهر که ساکن نشود در او مگر من و علی بن ابی طالب که خلیفه منست و فاطمه و دو فرزند علی که حسن و حسین است

حدیث بیست و هشتم ابن مردویه که از مشایخ عظام عامه است از انس بن مالک روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خلیل من و وزیر من و خلیفه من و بهترین کسیکه او را بجای خود میگذارم بعد از خودم که اداء دیون من میکند و وفای بعهد من مینماید علی بن ابی طالب علیه السلام است

حدیث بیست و هفتم نیز ابن مردویه از عقبه بن عامر روایت کرده

که برسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم کیست بهترین امت که اگر ترا حادثه روی دهد ما او را متابعت نمائیم و باو اقتدا کنیم حضرت فرمود متابعت نمائید کسیرا که خدا او را اختیار کرده بامامت بعد از من و کسیکه خداوند عز و جل مشتق فرمود اسم او را از اسماء خود و کسیکه خداوند علی اعلا تزویج نمود دختر مرا با او از جانب خود و کسیرا که ملائکه موکلند که با دشمنان او مقاتله نمایند و

کسی که او بهترین امت من است عقبه عرضکرد یا رسول الله کیست که باین صفات موصوفست فرمود علی بن ابی طالب علیه السلام است

حدیث بیست و هشتم صدر الأئمه اخطب خوارزمی بسند خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در شبی که بمعراج رفتم و ایستادم بین یدی الله عز و جل خطاب آمد که یا محمد آیا اخذ کرده از برای خود خلیفه که ادا نماید از جانب تو و تعلیم کند عباد مرا از کتاب من آنچه را که نمیدانند عرضکردم

ص: 342

خداوندا تو اختیار فرما خطاب الهی در رسید که اختیار فرمودم از برای تو علی را پس اخذ نما تو او را خلیفه و وصی برای خود و نحلہ دادم باو علم و حلم خود را و او است امیر المؤمنین حقا که نرسیده است باین منقبت احدی قبل از او و نخواهد بود از برای احدی بعد از او «یا محمد علی رایة الهدی و امام من اطاعنی و نور اولیائی و هی الکلمة التي الزمتها المتقين من احبه فقد احبني و من ابغضه فقد ابغضني»

حدیث بیست و نهم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه بسند خود از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی بن ابی طالب علیه السلام فرمود «لو لا انی كنت خاتم الانبیاء لكنت شریکا فی النبوة» یعنی اگر نبود که نبوت بمن ختم شده بود هرآینه تو شریک من بودی در نبوت و لکن اگر نبی نیستی پس وصی خاتم الانبیاء و وارث اوئی بلکه سید اوصیاء و امام اتقیاء خواهی بود

حدیث سی ام صاحب کتاب بشارة المصطفی بسند خود نقل نموده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را در زمان طفولیت بسینه خود میچسبانید و می فرمود «هذا اخی و ولیی و ناصری و صفیی و ذخری و کھفی و صھری و وصیی و زوج کریمی و امینی علی وصیتی و خلیفتی

حدیث سی و یکم عمر بن خضر صاحب کتاب وسیلة المتعبدين از ابو ذر غفاری روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «علی اخی و صھری و خلیفتی و عضدی ان الله لا یقبل فريضة الا بحب علی بن ابی طالب علیه السلام

حدیث سی و دویم محمد بن ابراهیم حموی در کتاب فرآئد السمطين بسند خود از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده

که در زمان خلافت عثمان علی را دیدم که در مسجد نشسته بود و با مردم در علم و فقه گفتگو میکرد که از فضل قریش و سبقت ایشان در اسلام سخن در میان آمد تا آنکه آنحضرت قسم داد بحضار که آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق آنسرور فرمود خبر دهند که آنحضرت فرمود علی برادر و وزیر و وارث و وصی و خلیفه من است در امت من و ولی هر مؤمن است و بعد از او حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از اولاد حسین یکی بعد از دیگری پس زید بن ارقم و براء بن عازب و سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار یاسر برخاستند و گفتند که ما گواهی میدهیم و یاد داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایها الناس حقسبحانه و تعالی مرا امر فرمود که نصب کنم و برپا نمایم از برای شما بعد از خودم وصی و خلیفه خود را و آنکسی که واجب گردانیده است بر ذمه مؤمنان اطاعت او را و اطاعت او را مقرون باطاعت من و اطاعت مرا مقرون باطاعت خود فرموده و شما را بقبول ولایت او امر فرموده و من شما را گواه میگیرم که ولایتی که حق تعالی شما را بان امر فرموده مخصوص باین مرد است و دست خود را بر سر علی بن ابی طالب علیه السلام گذاشته و از برای دو پسر اوست بعد از او و از برای اوصیای من است بعد از ایشان که از اولاد ایشانند و از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود

تا روزیکه بر حوض وارد بر من گردند ای گروه مردم بیان کردم از برای شما و آگاه گردانیدم شما را بآنکسیکه پناه شما باشد بعد از من و شما را از ضلالت و عصیان بازدارد و بشما گفتم که امام و دلیل و هادی شما بعد از من برادر علی بن ابیطالب است و او در میان شما بمنزله من است در میان شما پس باو تقلید کنید در امور دین خود و در جمیع امور اطاعت او کنید که حقتعالی آنچه از علم و حلم بمن عطا فرموده و آنچه از حکمت بمن تعلیم کرده است همه در نزد اوست و از او بپرسید آنچه شما را مشکل افتد و از او یاد گیرید آنچه را که ندانید و همچنین از اوصیاء بعد از او و بایشان یاد مدهید و بر ایشان پیشی مجوئید و از ایشان بازپس نمایند و با ایشان باشید که ایشان باحقند و حق با ایشان است نه ایشان از حق گذرند و نه حق از ایشان گذرد این را گفتند و نشستند

حدیث سی و سیم کثیری از اخبار وارده در تفسیر آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلي عليه السلام امر فرمود که جمع نماید بنی عبد المطلب را پس جمع نمود ایشانرا و قریب چهل نفر بودند و امر فرمود که یکصاع از طعام و یکران از گوسفند و قدح شیری حاضر نمودند پس دست مبارک خود بر روی آن گذارد و امر فرمود که بخورید بنام خدا پس همه خوردند از آن و سیر شدند که اگر یکنفر آن طعام را میخورد تمام میکرد و زیاده از اشتهای یکمرد نبود و بعد از فراغ از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا بنی عبد المطلب من شما را خصوصا و سایر مردم را عموما طلب کردم تا کدام یک از شما با من بیعت میکنید بر اینکه برادر و وارث و وزیر و خلیفه من باشد در میان شما احدی جواب آن سرور را نداد تا سه مرتبه حضرت رسول اظهار اینمطلب فرمود و هیچ کس جواب آنحضرت را نداد و در هر مرتبه علی بن ابی طالب علیه السلام عرض میکرد یا رسول الله من کمر اطاعت و خدمت ترا بر میان بسته ام و متقبل خدمت و اعانت و امداد و متکفل انتظام امور شمایم رسول خدا دست بگردن علی انداخت و بایشان گفت علی برادر من و وصی و خلیفه من است در میان شما سخن او را بشنوید و اطاعت او نمائید پس آنجماعت از نزد رسول خدا برخاسته و خنده میکردند و بابو طالب گفتند که محمد ترا امر کرده است که سخن پسر خود را بشنوی و اطاعت او نمائی و او بر تو امیر باشد و این حدیثرا علماء و روای عامه بطرق کثیره نقل نموده اند و ابن ابی الحدید بعد از ذکر اینحدیث گفته است دلیل بر اینکه علی وزیر رسول خدا است نص کتاب خدا و احادیث نبی است و بعد از آن تمسک نموده از قرآن بقوله تعالی وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِنْ اَهْلِي و از احادیث قوله صلی الله علیه و آله و سلم یا علی تو از من بمنزله هرونی از موسی الا آنکه پیغمبری بعد از من نخواهد بود و گفت این حدیث صحیح مجمع علیه جمیع فرق اسلام است

حدیث سی و چهارم فقیه ابن مغازلی شافعی بسند خود از ابن مسعود نقل نموده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «انا دعوة ابی ابراهیم» ابن مسعود

عرضکرد یا رسول الله چگونه شما دعوة ابراهيم خواهد بود فرمود که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود بسوی ابراهيم که اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا پس حضرت ابراهيم فرحناك شد و عرضکرد که وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي ائمة مثلي خداوند وحی فرمود بسوی ابراهيم که من اعطا نمی نمایم بتو عهدیکه وفا بآن نمایم عرضکرد کدام عهد است که وفا بآن از برای من نمی نمائی وحی شد باو که «لا اعطيك عهدا لظالم من ذريتك» حضرت ابراهيم عرضکرد که آن ظالم کدام است که نمیرسد باو عهد امامت من «قال الله تعالى من سجد لصنم من دوني لا اجعله اماما ابدأ» در آنوقت حضرت خلیل علیه السلام عرضکرد وَ اُجْنِبْنِي وَ بَنِيَّ اَنْ نَعْبُدَ الْاَصْنَامَ رَبِّ اِنَّهُمْ اضَلُّونَ كَثِيْرًا مِنَ النَّاسِ بعد از آن حضرت رسول فرمودند «فانتهت الدعوة الی و الی اخی علی علیه السلام لم یسجد احد منا صنما قط فاتخذنی الله نبیا و علیا وصیا»

حدیث سی و پنجم عیسی بن یوسف همدانی بسند خود از سلیم ابن قیس نقل نموده است

که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال نمود از آیه اَطِيعُوا اللهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ چه کسانی فرمود «یا علی انت اولهم»

حدیث سی و هشتم ابن عقده حافظ و ابن جریر طبری و حاکم ابو القاسم باسناد خود از حذیفه بن الیمان نقل نموده اند

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند بدرستی که جبرئیل مکرر بر من نازل شد و امر کرد مرا از جانب خداوند جلیل که بگویم در حضور مردم و اعلام کنم هر سفید و سیاه را که علی بن ابیطالب علیه السلام برادر من و خلیفه من است و امام است بعد از من

حدیث سی و هفتم محمد بن ابراهیم حموی که از اعظم اهل خلافت باسناد خود نقل نموده است

که در مجمعی که زیاده از دویست نفر از مهاجرین از قریش و غیر ایشان و از انصار و اصحاب جمع بودند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از ذکر جمله از فضایل و مناقب خود فرمود قسم میدهم شما را بخدا که یاد دارید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در آخر خطبه که بعد از آن خطبه بیان فرمود فرمود که من دو چیز نفیس در میان شما می گذارم یکی کتاب خدا و دیگر عترت من است که اگر بآن دو چنگ زنید در ضلالت نمیافتید و گمراه نمیشوید و خدائی که دانای بمصالح عباد است مرا خبر داده است که ایندو از هم جدا نمی شوند تا آنکه در روز قیامت بر حوض من وارد شوند عمر بن خطاب خشمناك شده از جای برخاست و عرضکرد یا رسول الله همه اهل بیت چنینند فرمود نه بلکه عترت من که اوصیاء منند اول آنها برادر من و وزیر و خلیفه من است در امت من و آقای هر مؤمن و مؤمنه است بعد از من و اول اوصیاء من است پس از او فرزندم حسن بعد فرزندم حسین و پس از ایشان نه نفر از اولاد حسین هر یک بعد از دیگری تا وقتی که وارد شوند بر حوض من و ایشان گواهان خدایند در روی زمین و حجتهای خدایند بر خلق و ایشان خزانهای علم و معادن حکمت الهی هستند هر که ایشانرا اطاعت کند خدا را اطاعت کرده و هر که معصیت

ایشان کند خدا را معصیت کرده همه گفتند ما شهادت می‌دهیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم این سخنان را فرمود

حدیث سی و هشتم صدر الائمه اخطب خوارزمی بسند خود از جابر روایت کرده است

که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مریض شد فاطمه سلام الله علیها بیعت آنسرور آمد چون ضعف و ناتوانی پدر را دید گریه آغاز کرد چندانکه اشکش جاری شد رسول خدا فرمود ای فاطمه خدای تعالی ترا گرامی داشت باینکه تزویج نمود ترا بکسی که اسلامش از همه بیشتر است و علمش بیشتر و حلمش سنگین تر و خدای تعالی بجانب زمین نظر کرد مرا از میان ایشان برگزید و مرا پیغمبر مرسل گردانید و بعد از آن نظر دیگری بر زمین انداخت و شوهر ترا اختیار کرد و بمن وحی فرستاد که ترا باو تزویج نمایم و او را وصی خود گردانم ای فاطمه علی را هشت فضیلت است که احدی نیست ایمان بخدا و رسول و حکمت و تزویج او بفاطمه و اینکه حسن و حسین دو فرزند اویند و امر کردن بمعروف و نهی نمودن از منکر و حکم کردن او بکتاب خدا ای فاطمه ما یم اهل بیتی که خدای تعالی هفت خصلت بما عطا کرده که باحدی از گذشتگان عطا نفرموده و احدی از آیندگان نیز بآن نخواهد رسید از ما است بهترین انبیا و او پدر تو است و وصی ما بهترین اوصیاست و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهداست و او عم تو حمزه است و از ما است کسیکه او را دو بال است و در بهشت پرواز می کند بهر جا که بخواهد و او جعفر عم تو است و از ما است دو سبط این امت و آنها دو فرزند تو اند قسم بآن کسیکه جان من در ید قدرت او است که از ما است مهدی این امت عجل الله فرجه

حدیث سی و نهم اخباریستکه در ذیل تفسیر آیه الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَذْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي علماء و مفسرین عامه نقل کرده اند

چون محمد بن ابراهیم حموی و صدر الائمه اخطب خوارزمی و ابو بکر جرجانی و ابو عبد الله شیرازی و ابو احمد بصری و ابو نعیم حافظ و غیر ایشان که چون این آیه نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمة و رضی الرب برسالتی و بولاية علی بن ابی طالب علیه السلام بعدی»

حدیث چهل همه نصوصات از اخباریکه علماء و روات عامه در باب حدیث غدیر خم نقل کرده اند

«من قول النبی صلی الله علیه و آله و سلم الست اولی بالمؤمنین من انفسهم قالوا بلی یا رسول الله قال فمن کنت مولاه فعلی مولاه و قول عمر بن الخطاب بخ بخ لك یابن ابی طالب اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة»

حدیث چهل و یکم عبد الله بن عمر بن الخطاب نقل کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر فرمود معاشر الناس آگاه باشید بدرستیکه خداوند پروردگار شماست و محمد پیغمبر شماست و اسلام دین شماست و علی هادی شماست و او است وصی و خلیفه من بعد از من و مالکی در کتاب فصول المهمة بسند خود روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که امامان دوازده نفرند همه از آل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آنها علی بن ابی طالب علیه السلام و یازده نفر از اولاد اویند

ابن شاذان از روایت عامه بچند سند از ابن عباس و ابی سعید و سلمان و جابر نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعیین فرمود ائمه بعد از خود را و فرمود ایگروه مردم هرکه بخواهد حجت خدا را پس از من بشناسد باید علی بن ابی طالب را بشناسد و هرکه بخواهد بمن اقتدا نماید باید بولایت علی بعد از من و ائمه از ذریه من تولی جوید که ایشان خزانه داران علم من هستند پس جابر برخواست و عرضکرد یا رسول الله امامان بعد از تو چند نفر است حضرت فرمود ای جابر خدا ترا رحمت کند که از تمام اسلام سؤال کردی عدد ایشان عدد شهر است پس ای جابر امامان دوازده اند اول ایشان علی بن ابی طالب علیه السلام است و آخر ایشان قائم عجل الله فرجه و بطریق دیگر از عامه نقل نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی بن ابی طالب علیه السلام خلیفه خدا و خلیفه من است بر خلق و حجت خدا و حجت منست بر خلق و باب خدا و باب من است و او برادر و وصی و وزیر منست قول او قول من است و امر او امر من و او سید اوصیاء و بهترین امت منست و بروایت دیگر از طرق عامه از ابن عباس نقل نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که علی علیه السلام از من مثل پوست بدن من است علی از من مثل استخوان منست و علی از من مثل خون در رگهای من است و علی برادر و وصی من در اهل بیت من است و خلیفه من در قوم من است و چون من از دنیا رحلت نمایم علی عوض منست و این جمله اخبار از طایفه اولی که نصوص جلیله بر خلافت و امامت مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است و اخبار از این مقوله که علماء عامه و روایت ایشان روایت کرده اند زیاده از حد آنستکه نقل شد و بنابر روایات علمای خاصه که نقل نمودیم اضعاف مضاعف از روایات عامه است مقصود از استدلال باخبار همان تمسک باخبار منقوله از ایشانست و اینها بحسب سند فوق تواتر است بحسب معنی و بحسب دلالت هم واضحند خصوصا بملاحظه خصوصیات وارده در آنها که فوق نص صریح خواهند بود و آن نکات و خصوصیات را بترتیب اخبار مذکوره ذکر مینمائیم چون قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که تو از منی و من از تو گوشت بدن تو از گوشت بدن من و خون تو از خون من و باطن تو از باطن من و تو امام امت منی و خلیفه و جانشین منی بر ایشان بعد از من و چون قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که وصی من و خلیفه من و بهترین کسیرا که بجای خود گذاشته ام بعد از خودم علی بن ابی طالب است و چون سؤال عمر و ابو بکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که ما را خبر ده که بعد از خود که را خلیفه خود خواهی کرد بر ما تا اینکه بعد از تو پناه ما باشد و جواب رسول خدا بآنکه آن کسیکه خاصف نعل من است نگاه کردند دیدند علی ابن ابیطالب علیه السلام است عایشه عرضکرد غیر از علی کسیرا نمییابیم رسول خدا فرمود همانست و چون قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که در لیلۃ المعراج خداوند علی اعلا فرمود که یا محمد آیا از برای خود خلیفه قرار داده رسول خدا عرضکرد خداوند

تو اختیار کن که اختیار منست خطاب رسید که من علی را اختیار کرده ام تو هم او را وصی و خلیفه خود گردان که من عطا کرده ام باو علم و حلم خود را و او امیر المؤمنین است حقا نرسیده است باین منصب احدی قبل از علی و نخواهد رسید احدی بعد از او یا محمد علی رایت هدایت و امام کسی است که مرا اطاعت کند و چون قول رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم کسیکه عداوت کند با علی در امر خلافت بعد از من او کافر است و چون فرمایش رسولخدا که یا علی توئی امام هر مؤمن و مؤمنه و مولای هر مؤمن و مؤمنه بعد از من و چون قول جبرئیل بر رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم که گفت خداوند علی اعلا مباحات فرمود بعبادت برادر و وصی و خلیفه و امام امت تو علی بن ابی طالب علیه السلام بر ملائکه و حمله عرش و فرمود ای ملائکه من نظر کنید در زمین بسوی حجة من بعد از پیغمبر من که چگونه پیشانی خود را بر زمین گذاشته است از جهة فروتنی عظمت و جلال من شما را گواه میگیرم که علی امام و مولای همه مخلوقات من است و چون قول رسولخدا که فرمود بعد از من اقتدا کنید بعلی بن ابی طالب علیه السلام زیرا که علی وصی من و خلیفه امت من است در حیوة و بعد از ممات من و او مولای هر مسلم و امیر هر مؤمن است بعد از من قول او قول من و حکم او حکم من است و چون فرمایش رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود من سید پیغمبرانم و علی سید اوصیاست و اوصیاء بعد از من دوازده نفراند اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی است عجل الله فرجه و چون فرمایش رسولخدا در جواب نعثل یهودی که عرضکرد نیست پیغمبری مگر آنکه از برای او وصی است و پیغمبر ما موسی یوشع بن نون را وصی خود گردانید پس وصی تو کیست فرمود وصی من و خلیفه من بعد از من علی بن ابی طالب است و بعد از او دو فرزندم حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از صلب حسین که همه امامان نیکوکردارند و چون قول رسولخدا که فرمود ولی و امام شما علی بن ابی طالب علیه السلام است و بامامت او اقرار کنید و چون فرمایش آن حضرت که فرمود هر پیغمبر را وصی و وارثی است و وصی و وارث من علی بن ابی طالب است و چون قول ام سلمه بجهت خادم خود که گفت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حقتعالی اختیار کرد از برای هر امتی پیغمبری را و اختیار کرد از برای هر پیغمبری وصی پس من پیغمبر این امتم و علی وصی من است در عترت و اهل بیت من و امت من بعد از من و چون قول رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود خلفا و اوصیاء من و حجتهای خدا بر خلق بعد از من دوازده نفرند اول آنها برادر من است و آخر آنها فرزند من عرضکردند برادر تو کیست فرمود علی ابن ابی طالب عرضکردند که فرزند تو کیست فرمود مهدی که زمین را پر از عدل کند بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و چون فرمایش آنسرور بسلمان رضی الله عنه که فرمود یا سلمان وصی و خلیفه و برادر و وزیر من و بهترین کسی که بعد از خود در میان شما میگذارم علی ابن ابی طالب علیه السلام است

و چون قول رسولخدا که بهترین جانشین من بعد از من علی بن ابیطالب است و چون قول رسولخدا یا علی تو برادر و وزیر منی و بهتر کسی هستی که من او را در جای خود بگذارم و چون قول رسولخدا در جواب عقبه بن عامر جهنی که سؤال نمود که کیست بهترین کسی از امت تو که اگر ترا حادثه روی دهد ما او را متابعت کنیم و باو اقتدا نمائیم فرمود کسیرا که خدا اختیار فرمود او را بامامت بعد از من و مشتق نمود اسم او را از اسماء خود و تزویج نمود دختر مرا با او از جانب خود و آنکس علی بن ابی طالب علیه السلام است و چون قول رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم لعلی بن ابی طالب «یا علی لو لا انی کنت خاتم الانبیاء لکنت شریکا فی النبوة و انت وصی خاتم الانبیاء و وارثه بل سید الاوصیاء و امام الاقیاء» و چون قول رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم باصحاب که خداوند مرا امر کرد که آگاه کنم شما را بآن کسیکه پناه شما باشد بعد از من و امام و دلیل و هادی شما باشد بعد از من او برادر من علی بن ابی طالب است و او در میان شما بمنزله من است در میان شما و چون قول رسولخدا که فرمود «انا دعوة ابی ابراهیم فانتهت الدعوة الی و الی اخی علی لم یسجد احد منا صنما قط فاتخذنی الله نبیا و علیا وصیا» و چون قول رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مر امیر المؤمنین علیه السلام را بعد از اینکه سؤال نمود از معنی اولی الامر در آیه شریفه أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فرمود «یا علی انت اولهم» و چون قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود جبرئیل علیه السلام مکرر بر من نازل شد و امر کرد از جانب خداوند جلیل که اعلام نمایم و بگویم مردم را از سیاه و سفید که علی بن ابی طالب علیه السلام برادر من و خلیفه و امام است بعد از من و چون قول رسول خدا در جواب عمر ابن الخطاب که فرمودند عترت من اوصیاء منند اول آنها برادر من و وزیر من و خلیفه من در امت من و مولای هر مؤمن و مؤمنه است بعد از من و او اول اوصیاء من است پس از آن فرزندان حسن بعد از آن فرزندان حسین پس از ایشان نه نفر از اولاد فرزندان حسین و بر تو مخفی نیست که صراحت و نصیت مضامین این اخبار متواتره بحسب معنی بلکه بحسب لفظ هم که قدر مشترك همه آنها بحسب لفظ خلافت و امامت و وصایت بقسمیست که بر ادنی ذیشعور مستور و مشتبه نخواهد بود فضلا از اهل بصیرة و دانش و مساکین عامه را در این اخبار سه ایراد است از روی تعصب و لجاج ایراد اول آنکه منع مینمائیم تواتر اخبار را بحسب معنی جواب از آن آنکه بر تو معلوم شد که اخبار منقوله باین مضامین از طرق منقوله از عامه فوق حد تواتر است فضلا از آنکه منضم شود بسوی آنها اخبار منقوله از خاصه که اضعاف مضاعف اخبار ایشانست و از واضحات بین جمیع اهل علم آنکه اتفاق جمیع در تواتر شرط نیست تا آنکه گفته شود که فلان این روایترا قبول ندارد بلکه ذکر کرده اند که عدد معین شرط نیست در متواتر بودن اخبار زیرا که بسا میشود که تواتر حاصل میشود بده روایت یا زیاده و از بدیهیات آنکه نصوص بر خلافت امیر المؤمنین بعد از

آنکه علماء و روات عامه زیاده از چهل روایت نقل بنمایند و علماء و روات خاصه اضعاف مضاعف آن را نقل نمایند دیگر کدام خبر متواتر است که از این بالاتر بوده باشد خصوصاً آنکه هر یک از این اخبار مذکوره را بطریق متعدده متکثره مانند اخبار غدیر خم و غیر آن که نقل از طرفین از خاصه و عامه نموده اند و با این احوال منع تواتر اخبار مذکوره در نهایت بی شرمی و عناد خواهد بود لا غیر ایراد دویم آنکه مراد وصی در علم است نه امامت و خلافت و وصی در علم غیر از خلافت و امامتست و یا آنکه مراد وصایت در اهلیت او بود نه بر تمام امت جواب از آن اولاً آنکه وصی و خلیفه بمعنی واحدند و وصی پیغمبر بحسب عرف هم همان خلیفه پیغمبر و تقیید باینکه مراد وصی در علم است تقیید نیست بدون دلیل و ثانیاً آنکه در اکثر این اخبار لفظ امام و خلیفه و وصی و ولی دارد پس تمام آنها قرینه است بر اینکه مراد بوصی هم امام و خلیفه است و ثالثاً بآنکه در بسیاری از این اخبار وارد است که امام امت من و خلیفه من در امت من و پشت و پناه امت من و مرجع جمیع امور امت من و تقیید باهل بیت تقییدست بلا دلیل ایراد سیم آنکه این اخبار دلالت ندارد بر اینکه آنحضرت امام و خلیفه بلافصل است غایة الامر افاده آن نماید که امام و خلیفه است بعد از من و باین بعد بعدیت بلافصل ثابت نمی شود جواب از آن اولاً ظاهر از لفظ بعد بعدیت بلافصل است نه آنکه مراد باو خلیفه یا وصی و این تأویلی است بعید ثانیاً آنکه مضامین کثیری از این اخبار چنین است که تو خلیفه اول یا جانشین من و یا «انت اولهم» و در تفسیر آیه و ولی الامر و یا آنکه خداوند عالم در میان همه امت اختیار نمود محمد را برسالت و علی را بخلافت و یا آنکه خلفاء من اثنی عشر از اهل بیت منند «اولهم اخی و آخرهم ولدی مهدی عجل الله فرجه» چه فرق میکند که پیغمبر بفرماید انت خلیفتی بلافصل و یا آنکه بفرماید انت اول خلیفتی در دلالت و صراحت بر مقصود یا آنکه بفرماید «انت اولهم» یا بگوید که جانشین من در امت من بعد از من یا آنکه بفرماید اول توئی و آخر آن ولد و از واضحاتست که این ایرادات و کلمات مساکین عامه از عناد و لجاج و تعصب محض است و یا آنکه از جهة مسکین بودن در علم و بصیرت است بلکه سخنان ایشان قابل جواب نخواهد بود علما هذا

طایفه ثانیه از اخبار در نص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر وجوب تمسک بثقلین از روایات عامه

چنانکه در مسند حنبل بچهار سند از زید بن ثابت و زید بن حیان و اسرئیل بن عثمان بن مغیره از زید بن ارقم روایت کرده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می فرمود «انی تارك فيكم الثقلین کتاب الله و عترتی» و سبط حنبل بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من در شما دو چیز گذاشتم که اگر بعد از من بآنها متمسک شوید هرگز گمراه نگردید که یکی از آنها

بزرگتر از دیگریست کتاب خدا که ریسمانی است کشیده شده از آسمان تا زمین و عترت من که اهلبیت منند و این دو چیز هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض من وارد شوند و مسلم در صحیح خود بچهار سند از زید بن ارقم نقل نموده است که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم خطبه میخواند در جائیکه آنرا خم می گویند ما بین مکه و مدینه پس حمد و ثنای الهی بجای آورده و مردم را موعظه کرد و عذاب و عقاب الهی را بیاد ایشان آورد پس فرمود ایها الناس من نیستم مگر مانند یکی از شما و مرا اجل نزدیک رسیده و از میان شما میروم و در میان شما دو چیز نفیس می گذارم یکی کتاب خدا که دارای نور است آنرا بگیرید و بآن تمسک جوئید پس تحریر و ترغیب زیاد در خصوص کتاب خدا کرد بعد از آن فرمود دیگری اهلبیت من بیاد شما میاندازم خدا را در خصوص اهل بیت خودم و اینکلام را چهار مرتبه فرمود ثعلبی در تفسیر خود بدو سند از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از ابی سعید خدری روایت کرده که از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود ایها الناس من در میان شما بجا گذاشتم دو چیز سنگین نفیس را که خلیفه های منند اگر آنها را اخذ نمودید و بآنها متمسک شدید هرگز بعد از من گمراه نشوید که یکی از آنها بزرگتر از دیگریست و آن کتاب خدا است که طنابییست کشیده شده از آسمان تا زمین و یکی عترت من که اهل بیت منند که از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض من وارد شوند و ابن مغزلی شافعی بچهار سند از ابی سعید خدری و از زید بن ارقم روایت کرده است که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من چنان میدانم که خدای تعالی مرا بنزد خود خواند و من اجابت میکنم دعوت پروردگار خود را و در میان شما دو چیز سنگین نفیس میگذارم و آن کتاب خدا که طنابییست ممدود از آسمان تا زمین و عترت منی که اهل بیت منند و خداوند لطیف خبیر مرا خبر داده که هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض کوثر وارد شوند پس نظر کنید که چگونه پاس ایشانرا میدارید و ابو الحسن اندلسی در کتاب جمع بین صحاح الستة حدیث ثقلین را نقل نمود از صحیح ترمذی و صحیح ابی داود سجستانی که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من در میان شما دو چیز می گذارم که اگر بآنها تمسک جوئید هرگز گمراه نشوید بعد از من یکی از آنها اعظم است از دیگری و آن کتاب خداست که طنابییست از آسمان تا زمین و عترت من که اهلبیت من اند و هرگز از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض من وارد شوند ابن مغزلی شافعی بسند دیگر غیر آنچه گذشت در کتاب مناقب روایت کرده که رسولخدا فرمود باصحاب خود که من پیش از شما از دنیا میروم و شما پس از این بمن ملحق خواهید شد و از شما سؤال خواهم کرد که بعد از من با این دو چیز نفیس چگونه رفتار کردید راوی گوید اینسخن بر ما مشکل شده و نمیدانستیم که چه می گوید تا آنکه یکی از مهاجرین برخاست و عرض

کرد پدر و مادرم فدای تو باد آن دو ثقل شما کدامند فرمود بزرگتر آنها کتاب خداست که طرفی از آن بدست خدا است و طرف دیگر آن بدست شما است بآن تمسك جوئید و از آن اعراض نکنید و گمراه نشوید و کوچکتر آنها عترت من است میسپارم ایشانرا بهر کسیکه بقبله من نماز میگذارد و دعوت مرا اجابت میکند و ایشانرا مکشید و بخشم درنیاورید و مقهور مگردانید و پاس حقوق ایشان بدارید که من از خدای تعالی سؤال کردم و بمن عطا فرمود که این دو چیز از هم جدا نشوند تا بر حوض کوثر وارد شوند مانند این دوتا و اشاره بدانهای تسبیح خود کرد و فرمود که اگر بخواهم میگویم مثل این دوتا و اشاره بانگشت سبابه و وسطی خود کرد و فرمود که یاری کننده این دو یار من است و خوارکننده این دو خوارکننده منست و ولی آنها ولی من است و عدو آنها عدو منست و آگاه باشید که هیچکس پیش از شما هلاک نشدند مگر آنکه بهوای نفس رفتند و بیکدیگر مدد کرده امر نبوت را ضایع کردند و کسیکه اقامه عدل و داد میکرد او را میکشستند پس دست علی را گرفت و بلند کرد و فرمود «من کنت ولیه فهذا ولیه» و نیز ابن مغازلی شافعی باسناد عدیده دیگر از ابن ابی الدنیا و علی بن ربیعہ همین حدیث ثقلین را نقل نمود سمعانی در کتاب فضایل الصحابه نقل نموده از ابی سعید که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «انی اوشك ادعی فاجیب و انی تارك فیکم الثقلین کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی و ان اللطیف الخبیر اخبرنی انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» صدر الاثمه اخطب خوارزمی موفق بن احمد بسه سند از عمرو بن عاص و زید بن ارقم و ابن عباس روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که گویا اجل من نزدیک شده و من میگذارم در میان شما دو چیز سنگین را یکی از آنها بزرگتر از دیگری است کتاب خدا و عترت من که اهل بیت منند ببینید که چگونه آنها را نگاه میدارید بجای من و آنها از یکدیگر مفارقت نکنند تا بر حوض وارد شوند و حدیث ثقلین را صاحب کتاب سیر الصحابه بدو سند و محمد بن ابراهیم حموی به هشت سند بنحویکه ذکر شد نقل نموده اند و ابن ابی الحدید بشش سند این حدیث را نقل نمود و گفت که رسولخدا فرمود که بجای خود میگذارم و خلیفه میکنم در جای خود دو ثقلرا و فرمود که خداوندا بگردان حق را با علی هر جا که علی میگردد و حمیدی و صاحب مشکوة و زهری و ابن حجر در صواعق این حدیث شریفرا بچندین سند نقل نموده اند و مسعودی بسه سند حدیث ثقلین را روایت کرده است و این حدیث ثقلین را کثیری از علماء و روات عامه در ضمن حدیث غدیر خم نقل نموده اند و سند اینحدیث شریف بطرق منقوله از ایشان زیاده از هفتاد حدیث است و احدی از علماء عامه و روات ایشان مناقشه در سند این حدیث نکرده اند یعنی انکار آن نتوانستند بنمایند و اما بحسب دلالة مضمون اینحدیث متواتر آنکه رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم

در زمان نزدیک شدن اجل خود بیان فرمود که من دو چیز بزرگ در میان شما میگذارم که هرگاه بآن دو متمسک شوید هرگز گمراه نشوید و بضاللت نیمافئید و آن دو خلیفه منند در میان شما و آن دو تاقیامت از هم جدا نمیشوند نص است بر خلافت و امامت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد طاهرین او و آنکه متابعت ایشان لازم است و آنکه ایشان مفارقت از حق نمینمایند و حق از ایشان جدا نمیشود و آنکه تمسک بایشان عین هدایت است و تخلف از ایشان عین ضاللت است و از واضحات آنکه هیچ قولی و هیچ کلامی ابلغ و اصرح از این نیست که پادشاهی برعیت خود بگوید که من از میان شما میروم و بجای خود فلان و فلان را میگذارم که در میان شما بجای من باشند و قایم مقام من باشند در امر شما و همین قول و کلام را پیغمبر بتمام امت خود فرمود در نزدیکی اجل خود و حمل کردن این خبر متواتر را که مراد پیغمبر ترغیب و تحریص امت است بر محبت اهلبیت نه خلافت و امامت ایشان مجرد فرط رکاکت و لجاج و عناد است و دست برداشتن از فهم بآنچه صریح در کلام است چه آنکه در هر یک از این احادیث بیان فرمود که تمسک و توسل بایشان هدایت است و تخلف از ایشان ضاللت و هلاکت و ایشان از قرآن جدا نمیشوند و قرآن از ایشان جدا نمیشود دیگر احتمال دیگری غیر از وجوب متابعت و لزوم اقتداء بایشان نمیروود و اگر مراد محض ترغیب و تحریص در محبت باشد همین معنی درباره قرآن هم گفته میشود که مراد ترغیب و تحریص در محبت قرآن و تعظیم و تبجیل آنست نه وجوب تمسک بقرآن و حجیت آن چه آنکه مضمون حدیث شریف یک مضمونست و یک معنی از او اراده کرده شده است و احتمال اینمعنی درباره قرآن غلط فاحش است در حدیث شریف و رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بآن دو تمسک بجوئید و اراده وجوب تمسک از اینحدیث شریف بالنسبه بقرآن و ترغیب و تحریص در محبت بالنسبه باهلبیت استعمال لفظ در اکثر از معنی واحد است و آن باطل است جدا باقرار خصم و اگر بنا باشد که کلام صریح بدینگونه تاویلات رکیکه کرده شود دیگر هیچ کلامی از امر و نهی و اخبار و انشاء مجزوم به نخواهد شد و بهیچ کلامی نباید قطع حاصل نمود زیرا که از برای مخاطب است که بگوید شاید مراد متکلم در اینکلام فلان معنی باشد که با قرینه واضحه بسا باشد که کلام را نشود حمل بر آن نمود یا بجهت عدم علاقه یا بجهت رکاکت و بعد در اذهان فضلا از تاویلات رکیکه بعیده بدون قرینه و از واضحاتست که اینگونه خرافات عامه مجرد تعصب و لجاج و مکابره یا سوء فهم و خروج از عقل و دین است هذا

طایفه نائنه از اخبار داله بر امامت و خلافت بلافضل مولانا امیر المؤمنین علی علیه السلام اخبار وارده از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم حدیث اتحاد نورین است

اشاره

و اخبار از این مقوله در روایات عامه بسیار است

حدیث اول محمد بن ابراهیم حموی در کتاب فرآند السمطین از سلمان فارسی رضی الله عنه

روایت

ص: 353

کرده است که گفت شنیدم از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود من و علی آفریده شدیم پیش از خلقت آدم ابو البشر بچهارده هزار سال از نوری در جانب راست عرش و خدا را تسبیح میکردیم و او را بزرگی و عظمت یاد مینمودیم پس آدم علیه السلام را آفرید و ما باصلاب طاهره و ارحام مطهره منتقل شدیم تا آنکه بصلب عبد المطلب رسیدیم و در آنجا آن نور دو نیمه شد نیمی در پشت پدرم عبد الله قرار گرفت و نیم دیگر در پشت عمم ابو طالب من از این نیمه خلق شده ام و علی از آن نیمه دیگر و خدای تعالی چند نام از نامهای خود برای ما جدا ساخته و او محمود است و من محمد و او اعلی و برادرم علی و او فاطر است و دختر من فاطمه و او محسن و این دو پسر من حسن و حسین و نام من در دیوان رسالت است و نام علی در خلافت

حدیث دوم نیز محمد بن ابراهیم حموی نقل نموده

که از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که بعلی علیه السلام فرمود «یا علی خلقت انا و انت من نور الله تعالی»

حدیث سیم نیز محمد ابن ابراهیم حموی از ابو هریره نقل نمود

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون حقتعالی آدم را آفرید و روح در او دمید بجانب راست عرش نظر کرد پنج نور دید که در رکوع و سجود بودند آدم عرضکرد الهی هیچ مخلوقی را پیش از من از خاک آفریده فرمود نیافریدم عرضکرد که پس اینها چه کسانیند که مشاهده میکنم حقتعالی فرمود ای آدم اینها از اولاد تواند و اگر ایشان نبودند ترا نمیآفریدم و بجهة ایشان پنج نام گرام از نامهای خود شکافته ام و اگر نبودند ایشان نمیآفریدم بهشت و دوزخ و نه عرش و نه کرسی و نه آسمان و نه زمین و نه انس و نه جن را من محمودم و این محمد است و من عالیم و این اعلی و من فاطرم و این فاطمه و من محسنم و این حسن و من احسانم و این حسین بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده ام که در دل هرکس ذره از عداوت ایشان باشد او را در آتش بسوزانم و باک نکنم ای آدم اینان برگزیدگان منند بدوستی ایشان مردم را از عذاب جهنم نجات دهم و بعداوت ایشان مردمرا در آتش جهنم بسوزانم ای آدم چون ترا حاجتی باشد بانوار مقدسه ایشان توسل جوی تا برآورم

حدیث چهارم و پنجم و ششم نیز محمد بن ابراهیم حموی بسند خود از ابن عباس از پدرش از جدش و از ابن منذر و از سلمان همین حدیث را نقل نمود

بمضمون مذکور

حدیث هفتم و هشتم و نهم ابن مغزلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از سلمان و ابو ذر و جابر نقل نموده

که حضرت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که من و علی نوری بودیم در نزد حق تعالی و تسبیح و تقدیس می کردیم پیش از خلقت آدم بچهارده هزار سال چون آدم را آفرید آن نور را در پشت او جای داد و پیوسته با هم بودیم تا آنکه در صلب عبد المطلب جدا شدیم پس من دارای نبوت شدم و علی دارای خلافت و در روایت جابر چنین نقلنمود که مرا بمنصب نبوت آشکار کرد و علی را بمنصب وصایت برقرار نمود

بسند خود از سلمان رضي الله عنه نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من و علی از يك نور آفریده شده ایم قبل از خلقت آدم بچهارده هزار سال چون آدم را خلق کرد آن نور را در پشت او متمکن گردانید و پیوسته با هم بودیم تا در پشت عبد المطلب از هم جدا شدیم و در من نبوت قرار گرفت و در علي خلافت

حدیث یازدهم صدر الاثمه اخطب خوارزمی از عبد الله بن عمر روایت کرده است

که از پیغمبر سؤال کردند که حقتعالی در شب معراج بچه زبان با تو راز گفت فرمود بزبان برادرم علی و در دلم گذشت که عرض کنم خداوندا تو با من سخن می کنی یا برادرم علي خطاب رسید «یا محمد انا شیء لا کالاشیاء» مرا باحدی قیاس نتوان کرد و بمثل و مانند نتوان ستود ترا از نور خود آفریدم و علي را از نور تو چون دیدم که در دلت از دوستان تو احدى بیشتر از علي نمی گنجد بزبان او با تو سخن گفتم تا دلت آرام شود

حدیث دوازدهم صاحب کتاب مناقب الفاخره بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون حقتعالی آدم را آفرید نظرش بر ساق عرش افتاد دید که نوشته «لا اله الا الله محمد رسول الله» و چهار نام دیگر در آنجا دید عرض کرد الهی این نام ها کیانند که در سرادق عرش می بینم فرمود این نام های بهترین بندگان و برگزیدگان من است ای آدم اگر ایشان نبودند نمی آفریدم بهشت را و نه دوزخ را و حذر کن ای آدم از اینکه بایشان حسد بری و بچشم حسد در مقام و مرتبه ایشان نگری پس حضرت فرمود چون آدم از آن درخت خورد و رخت از بهشت بیرون برد و در مقام توبه برآمد عرض کرد الهی از تو سؤال می کنم بحق انوار خمسه که بسرادق عرش تو مقام دارند که مرا بیامرزی پس دعای او مستجاب شد عرض کرد الهی از تو سؤال می کنم بحق این انوار مقدسه که ایشانرا بمن بشناسی فرمود ای آدم اینان از اولاد تو اند و بجهة ایشان پنج نام از نام های خود بر گزیدم من محمودم و این احمد و من عالیم و این علی و من فاطرم و این فاطمه و من محسنم و این حسن و من احسانم و این حسین

حدیث سیزدهم و پانزدهم و شانزدهم صدر الاثمه بسند خود از ابن عباد از پدرش از جدش و از حماد بن سلمه از ثابت و عبد الله بن مسعود بچند طرق نقل کرده است اتحاد نورین را

و از عبد الله بن مسعود چنین نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون آدم بعرش نظر نمود دید نوشته است «لا اله الا الله محمد رسول الله نبی الرحمة و علی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی و طاب و من انکر حقه لعن و خاب اقسمت بعزتی ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانی و اقسمت بعزتی ان ادخل النار من عصاه و ان اطاعنی»

حدیث هفدهم صدر الاثمه اخطب خوارزمی از ابو سلیمان راعی از رسول الله روایت کرده

که در ليلة المعراج حق سبحانه و تعالی فرمود که ای محمد که را خلیفه و جانشین خود کرده در امت خود عرض کردم بهترین

ایشانرا فرمود علی بن ابی طالب را عرضکردم بلی پس فرمود که ای محمد توجه کردم در زمین و ترا از اهل زمین اختیار کردم و جدا کردم از برای تو نامی از نام های خود که یاد نشوم در جانی مگر آنکه تو با من یاد شوی من محمودم و توئی محمد باز نظر کردم و علی را اختیار نمودم و جدا کردم از برای او نامی از نام های خود نام من اعلی است و نام او علی یا محمد خلق کردم ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را از نور خود بعد از آن ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمینها عرضکردم هرکه قبول کرد ولایت شما را از اهل ایمان شد و هرکه راه انکار پیش گرفت در زمره کفار داخل گردید

حدیث هجدهم نیز ابن مغزلی بسند دیگر از جابر بن عبد الله روایت کرده است

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی قطعه از نور فرستاد و آنرا در صلب آدم جای داد بعد از آن آنرا از اصلا ب و ارحام نقل داد تا آنکه آنرا دو قسمت نمود یکجزو از آنرا در صلب عبد الله و جزء دیگر را در صلب ابو طالب جای داد پس مرا پیغمبر کرد و علی را وصی من

حدیث نوزدهم و بیستم و یکم ابن ابی الحدید در نقل فضایل امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بچهار سند نقل نموده است

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من و علی نوری بودیم نزد حق سبحانه و تعالی پیش از خلقت آدم بچهارده هزار سال و چون آدم را آفرید آن نور را بدو قسمتکرد بدو جزو یکجزو از آن من بودم و یکجزو علی و از مسند احمد و همچنین در کتاب فضایل و همچنین از کتاب فردوس الاخبار چنین روایت نموده که بعد از آن ما منتقل بصلبها شدیم تا در صلب عبد المطلب قرار گرفتیم پس از برای من نبوت شد و از برای علی وصیت و ابن شاذان بطرق عدیده از روای عامه نقل نموده حدیث اتحاد نورین را از آنجمله از طرق مخالفین نقل نمود از عمر بن خطاب و ابو بکر که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حقتعالی از نور علی چند ملائکه آفریده است که تسبیح و تقدیس خدا میکنند و پاداش و اجر او را از برای دوستان علی و دوستان اولاد او مینویسند تا روز قیامت این جمله از اخباریست که از علما و روای عامه در این باب نقل شده است و از علما و روای خاصه در این باب بسیار است و این اخبار نیز نظیر طوایف اخباری دیگر در اینباب فوق حد تواتر است و دلالت کردن این اخبار بر مدعا که ولایت و خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است در کمال وضوح است عقلا و لفظا اما بحسب عقل چه آنکه کسیکه از نور الهی خلق شده باشد و متحد باشد نور او با نور رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم و چندین هزار سال در عالم انوار عبادت کرده باشد خدا را و رکوع و سجود پروردگار بجای آورده و تسبیح و تهلیل و تکبیر و تقدیس خداوند متعال نموده باشد محالست بلکه از قبایح عقلیه است که مقدم شوند بر او عبده الاصنام که زیاده از چهل سال بت پرستیدند و امام و امیر بر او باشند و اما لفظا چه آنکه مضمون همین

اخبار منقوله از روایت عامه است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود تا از صلب عبد المطلب جدا شدیم من دارای نبوت شدم و علی دارای خلافت و چون قول رسول خدا فرمود خدا مرا بمنصب نبوت آشکار نمود و علی را بمنصب وصایت برقرار گردانید و چون قول رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که آدم نظر نمود بعرش دید که نوشته است «لا اله الا الله محمد رسول الله» مقیم الحجة من عرف حق علی زکی و طاب و من انکر حقه لعن و خاب الخ» و چون قول رسول خدا که فرمود در لیلۃ المعراج حق سبحانه و تعالی فرمود یا محمد کرا خلیفه و جانشین خود کرده در امت خود عرض کردم بهترین ایشانرا فرمود علی ابن ابیطالب را عرض کردم بلی تا آنکه فرمود یا محمد خلق کردم تو را و علی و فاطمه و حسن و حسین را از نور خود و بعد از آن ولایت شما را بر همه اهل آسمانها و زمینها عرض کردم هرکه قبول کرد ولایت شما را اهل ایمان شد و هرکه راه انکار پیش گرفت داخل در زمره کفار شد و هکذا تا آخر اخباریکه نقل شد چه از واضحات آنکه ولایت و خلافت علی بن ابی طالب در امت رسول خدا مقرر شد من عند الله و هرکه اهل ایمانست باید آنرا قبول نماید و خلفا اگر از اهل ایمانند بمقتضی این اخبار نباید امام و امیر باشند بر علی بن ابی طالب علیه السلام و اولاد او که امامان و مخلوق از نور خداوندند

طایفه رابعه از اخبار داله بر خلافت بلا فصل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام اخبار وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وجوب اقتداء بامیر المؤمنین و وجوب متابعت و پیروی نمودن او و اولاد طاهرین او

اول از طرق و روایات علماء عامه چنانکه محمد بن ابراهیم حموینی از ابن عباس نقل نموده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هرکه بخوهد بزندگی من زنده باشد و بموت من بمیرد و با من در بهشت ساکن شود بعلی تولی جوید و بامامان بعد از من اقتدا کند که ایشان عترت منند و از طینت من آفریده شده اند و خدای تعالی بایشان علم و فهم کرامت فرمود

دویم نیز محمد بن ابراهیم بسند صحیح خود روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که خوشا بحال کسیکه ترا دوست دارد و بتو اقرار کند و ایشان عارفند حق ولایت ترا و زبان ایشان بفضل تو گویاست و دیده های ایشان ساکن است بجهة تواضع و آرزومندی از برای تو و اولاد تو و براهی میروند که خدا در کتاب بایشان امر فرموده و عمل مینمایند بآنچه اولو الامر ایشان بآن امر میکنند و هرگز ملائکه بایشان دشمن نمیشوند و از برای گناهان ایشان استغفار میکنند

سیم نیز حموینی از زید بن ارقم روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هرکه بخوهد بزندگانی من زنده باشد و بموت من بمیرد باید بعلی بن ابی طالب علیه السلام تولی جوید که او هرگز شما را از راه راست بیرون نبرد و بضلالت نیندازد

چهارم نیز محمد بن ابراهیم حموینی از ابو ایوب انصاری روایت کرده است

که در نزد

ص: 357

رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم و علی علیه السلام در جانب راست او نشسته بود و من در جانب چپ او که عمار یاسر داخلشد رسولخدا بعمار فرمودند که پس از من در میان امت من اختلاف بهمیرسد چون چنین بینی دست ازین اصلع که بر یمین من است برمدار و اگر همه مردم بوادی روند و علی تنها بوادی رود تو از پی علی برو که او ترا از هدایت باز نخواهد داشت و دلالت بر ضلالت نخواهد کرد ایعمار طاعت علی طاعت من است و طاعت من طاعت خدا است

پنجم نیز محمد بن ابراهیم حموینی بسند خود از حذیفه نقل کرده

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند طاعت علی طاعت من است و معصیت علی معصیت من است

ششم نیز محمد ابن ابراهیم باسناد خود از حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده است

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که فاطمه سرور سینه من است و دو فرزندش میوه دل منند و شوهرش نور دیده من است و امامان از اولاد فاطمه امناء پروردگارانند و ریسمان کشیده خدایند در میان او و بندگان او هرکه بآنها پیوندد نجات یابد و هرکه از ایشان بازپس ماند هلاک شود

هفتم نیز محمد ابن ابراهیم حموینی بسند خود از ابن عباس روایت کرده است

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعلي بن ابی طالب علیه السلام که تو امام امت منی و خلیفه منی بر آنها هرکه تو را اطاعت کند سعید است و شقی است هرکه عصیان تو ورزد و فایز شد هرکه بتو پیوست و هلاک شد هرکه از تو دوری جست مثل تو و امامان از اولاد تو مثل کشتی نوح است هرکه بر آن نشست نجات یافت و هرکه از آن بازماند غرق شد و مثل شما مثل ستارگانست هرگاه یکی از آنها غروب کند دیگری بجای او طلوع نماید تا روز قیامت

هشتم ابن شاذان از طرق و روایات عامه و نیز صدر الاثمه موفق ابن احمد و صاحب کتاب حلیة الاولیا و ابن ابی الحدید از جابر بن عبد الله روایت کرده اند

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون خداوند آسمانها و زمینها را آفرید آنها را خواند اجابت کردند پس نبوت من و ولایت علی را بر ایشان عرض کرد قبول کردند بعد از آن خلق را آفرید و امر دین و آئین را بما تفویض فرمود پس سعید کسی است که بما سعادت یافت و شقی کسیست که بعداوت ما پرداخت و مائیم حلال کنندگان حلال خدا و حرام کنندگان حرام خدا

نهم نیز ابن شاذان بطریق دیگر از روات عامه از ابن عباس روایت کرده

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی از من بمنزله خون بدن من است هرکه باو تولا جوید هدایت یابد و هرکه او را پیروی

دهم نیز ابن شاذان بطریق دیگر از روایات از سعید بن جناده روایت کرده است

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من سید اولاد آدمم و علی علیه السلام سید عربست حق علی مثل حق من است و طاعت او طاعت من است جز آنکه بعد از من پیغمبری نباشد هرکه از او مفارقت کند از من مفارقت کرده و هرکه از من مفارقت کند از خدا مفارقت کرده علی بهترین بشر است هرکه ابا کند کافر است

یازدهم صدر الائمه موفق بن احمد

که از اعیان علماء

ص: 358

عامه است از سلمان رضی الله عنه روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود بر شما باد باطاعت علی بن ابیطالب علیه السلام که او مولی و بزرگ شما است او را پیروی کنید و عالم شماست او را گرامی دارید و اگر شما را بخواند اجابت کنید و اگر امر کند اطاعت نمائید و نگفتم بشما در حق علی مگر آنچه پروردگار من جلت عظمته مرا امر کرده بود

دوازدهم نیز صدر الائمه موفق بن احمد از عبد الله ابن مسعود روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون نظر آدم بعرش افتاد دید که نوشته است لا اله الا الله و آنکه محمد پیغمبر رحمت من است و علی اقامه کننده حجت من بعزت و جلال خود سوگند که هرکس که پیروی علی کند او را داخل بهشت کنم هرچند بمن عصیان ورزد و هرکه بعلی عصیان ورزد داخل جهنم کنم هرچند اطاعت من کند

سیزدهم ابن مغازلی شافعی باسناد خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده

که فرمود حق سبحانه و تعالی درباره علی عهدی با من کرده است و فرمود که علی رایت هدایتست و امام اولیاء من است و نور کسی است که مرا اطاعت کند و من واجب کردم بر متقین اقرار بامامت او را و هرکه پیروی او کند مرا اطاعت کرده ای محمد علی را بآن بشارت ده

چهاردهم دردستی بسند خود از ابن عباس روایت کرده

که در حین وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بآنحضرت عرض کردم که چون تو از دنیا بیرون بروی ما بکه رجوع کنیم حضرت اشاره بعلی علیه السلام کرده فرمود باین مرد «فانه مع الحق و الحق معه ثم یكون من بعده احد عشر اماما مفترضة طاعتهم کطاعتی»

پانزدهم ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه از کتاب حلیة الاولیاء آورده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هرکه بخوهد که زنده باشد بزنگی من و بمیرد بموت من و ساکن باشد با من در بهشت باید پس از من بعلی ابن ابی طالب علیه السلام تولی جوید و بآنمه پس از من اقتدا کند که ایشان عترت منند و از طینت من آفریده شده اند و خدای تعالی علم و فهم بایشان کرامت فرمود

شانزدهم محمد بن ابراهیم حموی در کتاب فراید السمطین از سلیم بن قیس هلالی روایت کرده

که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گواهی طلبید از مردم در مسجد بآنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حق آنسید ابرار فرموده بود پس برخاستند جماعتی از حضار چون زید بن ارقم و برآء بن عازب و سلمان و ابوذر و مقداد و عمار یاسر و گواهی دادند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایها الناس حق سبحانه و تعالی امر فرمود مرا که نصب نمایم و برپا کنم از برای شما بعد از خود وصی و خلیفه خود را و آنکسیرا که حقتعالی واجب گردانیده است بر زمره مؤمنان اطاعت او را و اطاعت او را مقرون باطاعت من فرمود و

شما را بقبول ولایت او امر نمود و من شما را گواه میگیرم که ولایتی که حق سبحانه و تعالی شما را بآن امر فرموده مخصوص باین مرد است
و دست خود را بر سر علی بن ابیطالب علیه السلام گذاشته - و از برای دو پسر او است بعد از او و از برای اوصیای من است بعد از ایشان
ایگروه مردم بیان کردم از برای

ص: 359

شما و آگاه گردانیدم شما را بآن کسیکه پناه شما باشد بعد از من و شما را از ضلالت و عصیان باز دارد و بشما گفتیم که امام و دلیل و هادی شما بعد از من برادر من علی بن ابیطالب علیه السلام است و او در میان شما بمنزله من است در میان شما پس باو تقلید کنید در امور دین خود و در جمیع امور اطاعت او نمائید و این جمله از اخبار منقوله از علماء و روای عامه است که نقل شد و آنچه از علماء خاصه و روای ایشان نقل شده اضعاف مضاعف از آن است که ذکر شود و مخفی نیست که این همه اصرار رسول خدا و تأکید آنسرور کاینات در حق علی بن ابی طالب علیه السلام و تنصیب آنسرور بر ولایت و خلافت و امامت و وجوب اطاعت و انقیاد حضرت امیر المؤمنین و اولاد طاهرین او من الله سبحانه و تعالی بمرتبه وضوح یافته که منکر خلافت و امامت ایشان بر حد انکار الوهیت حضرت پروردگار و منکر نبوت حضرت سید مختار خواهد بود دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بچه قسم و بچه نحو بیان فرماید که متعصبین دست از تعصب و نفاق خود بردارند آیا کلام از این واضحتر و صریحتر خواهد بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفرماید که خداوند مرا امر نموده که علی را نصب کنم در میان شما و او را وصی و خلیفه خود گردانم و اطاعت او را بر شما واجب نمایم پس تقلید علی بن ابی طالب بنمائید در امور دین و در جمیع امور اطاعت او نمائید که او امام و دلیل و هادی شما است بعد از من و یا آنکه بفرماید رجوع کنید بعد از من بعلی بن ابی طالب علیه السلام «فانه مع الحق و الحق مع الحق ثم یكون من بعده احد عشر اماما مفترضة طاعتهم کطاعتی» و یا آنکه بفرماید که خداوند عهد فرموده است بمن که علی رایت هدایت و امام اولیاء من است و نور کسی است که مرا اطاعت کند و من واجب گردانیدم بر متقین اقرار بامامت او را و هرکه پیروی او کند مرا اطاعت کرده ای محمد علی را بآن بشارت ده و یا آنکه بفرماید حق علی مثل حق من است و طاعت او طاعت من است جز آنکه بعد از من پیغمبری نباشد و یا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفرماید که چون حقتعالی آسمانها و زمین را آفرید و نبوت من و ولایت علی را بر آنها عرض کرد قبول کردند و بعد از آن خلق را آفرید و امر دین را بما تفویض نمود و مائیم محلل حلال خدا و محرم حرام خدا و یا آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعمار یاسر بفرماید که اقتدا و پیروی نما علی بن ابی طالب علیه السلام را تا هدایت یابی و بعد از من در میان امت من اختلاف واقع خواهد شد و اگر همه مردم بوادی روند و علی تنها بوادی دیگر رود تو از آن راهی برو که علی رفته و یا آنکه بفرماید هرکس که بخواهد بزندگی من زنده باشد و بموت من بمیرد و با من در بهشت ساکن شود بعلی و اولاد او تولی جوید و بامامان بعد از من اقتدا کند که ایشان عترت منند بالجمله انکار نمودن این اخبار و انکار دلالت آن بر مدعی نخواهد بود مگر از جهت نفاق و تعصب و عناد باهل بیت رسالت و طهارت و من کفره فعلیه کفره و قال تعالی إِنَّ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً

طایفه خامسه از اخبار داله بر خلافت و امامت بلافصل مولانا امير المؤمنين على ابن ابى طالب عليه السلام اخبار وارده از رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم است در اينکه على بن ابيطالب عليه السلام امير المؤمنين و سيد الوصيين و قائد الغر المحجلين است

اشاره

از طرق و روايات علماء عامه و اخبار در اين باب زياده از دويست روايت از كتب علماء و روايات ايشان نقلشده لکن در اين مؤلف ببعضی از آنها اختصار مينمائيم

اول صدر الاثمه اخطب خوارزمي بسند خود از اصبع بن نباثه و او از زيد بن صوحان و او از حذيفه روايت کرده است

که از رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم شنيدم که ميفرمود «على امير البررة و قاتل الفجرة منصور من نصره مخذول من خذله الا فان الحق يتبعه الا فميلوا معه» يعنى حق پيوسته با على است و پيرو اوست بجانب او رويد و با او باشيد

دويم ابن شيرويه در كتاب فردوس از حذيفه نقل نمود

که رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود که على را امير المؤمنين ميگفتند در وقتیکه آدم در ميان روح و جسد بود يعنى هنوز روح در جسد او داخل نشده بود که خطاب از جانب رب الارباب رسيد در عالم ارواح بملائکه و ذريات آدم که «انا ربکم و محمد نبيکم و على وليکم و اميرکم»

سليم مسعودی بسند خود از ابى داود و از ابو هريره نقل کرده است

که ابو بکر نزد رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم آمد حضرت فرمود ای ابو بکر برو و بر امير المؤمنين على سلام کن عرضکرد يا رسول الله در حيوه تو على را امير المؤمنين بگوئيم فرمود بلى در حيوه من او امير المؤمنين است پس عمر آمد و باو نیز چنین فرمود عمر نیز چنان سؤال نمود رسولخدا همان جواب که بابو بکر داد بعمر نیز فرمود پس عمر عرض کرد از جانب خدا و بامر رسولخدا فرمود بلى از جانب خدا و بامر رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم او امير المؤمنين است

چهارم و پنجم و ششم عباد بن يعقوب اسدى از ابو هريره و ابراهيم ثقفى از عبد الله بن جبله و هم چنین ستيري بن عبد الله باسناد خود نقل نموده اند

از رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم حديث «سلموا على على بامر المؤمنين»

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون مرا باسماں بردند و بسدرۃ المنتهی رسیدم و در برابر حق تعالی ایستادم فرمود یا محمد عرض کردم لبیک و سعیدک فرمود مردمرا امتحان کرده از میان ایشان کرا یافتی که بیشتر از همه اطاعت و فرمان برداری تو کند عرض کردم پروردگارا علی را فرمود راستگفتی آیا هیچ خلیفه بجای خود نصب کرده که بعد از تو ادای فرض تو نماید و مردم را تعلیم کند از کتاب من که قرآن باشد آنچه را که نمیدانند عرض کردم پروردگارا تو اختیار کن خلیفه مرا که هرکرا تو اختیار کنی من نیز او را اختیار کنم فرمود من علی را اختیار کردم تو نیز او را خلیفه خود گردان که من علم و حلم را باو ارزانی داشتم و او امیر المؤمنین است حقا و احدی پیش از او باین مرتبه بلند و مقام ارجمند فایز نگردیده است که او را امیر المؤمنین کنم و برای احدی بعد از او نیز این مقام نخواهد بود علی سر

هدایت است و امام کسی است که بمن ایمان آورد و علی نور اولیا و احبباء من است

هشتم نیز صدر الاثمه اخطب خوارزمی از ابن عباس روایت کرده است

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که این علی بن ابی طالب علیه السلام است گوشت او گوشت من است و خون او از خون من و او از من بمنزله هرونست از موسی مگر آنکه بعد از من پیغمبری نیست ای ام سلمه گوش فرادار و گواه باش تا گواهی دهی که علی امیر المؤمنین و سید الوصیین و علی صندوق علم من است و علی باب من است که مردم از آن باب بمن درآیند و علی برادر من و مصاحب من است در آخرت و با من خواهد بود در اعلی مراتب بهشت

نهم خطیب عمری صاحب مشکوة المصابیح باسناد خود از ابن عباس روایت کرده است

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در روز قیامت من سوار خواهم شد بر مرکبی که حقتعالی بمن عطا فرموده و نام آن براق است و اما برادر و پسرعمم علی بن ابی طالب پس بر ناقه از ناقه های بهشت که بلند کوهانست دو پای آن از زمرد سبز مذهب بطلا و سر آن ناقه از کافور سفید و دم آن از عنبر اشهب و دست آن از مشک از فر و گردنش از مروارید و بر پشت آن ناقه قبه است از نور که ظاهر آن رحمت خدا و باطن آن عفو خدا و چون سوار شود لواء حمد بر دست او خواهد بود بهیچ فوجی از ملائکه نگذرد مگر آنکه بگویند این کدام ملک مقرب یا نبی مرسل یا حامل عرش پروردگار عالمیانست ناگاه منادی از نزد عرش یا از میان عرش ندا کند که این نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نه حامل عرش است بلکه «هذا علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین الی جنات النعیم افلح من صدقه و خاب من کذبه»

دهم ابن مردویه بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است

که در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم که فرمود الحال وارد خواهد شد عرضکردم پدر و مادرم فدای تو باد کرا اراده فرموده اید فرمود آنکه سید مسلمانان و امیر مؤمنان و بهترین اوصیاء و اولی ترین مردم است بخلق گوید ناگاه داخلشد علی بن ابی طالب علیه السلام آنگاه رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «یا علی انت منی بمنزله هرون من موسی»

یازدهم صدر الاثمه در کتاب مناقب از انس بن مالک روایت کرده

که روزی در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بودم که فرمود الحال مردی داخل میشود که او امیر المؤمنین و سید الوصیین و اولی الناس بالمؤمنین و قائد الغر المحجلین است من گفتم «اللهم اجعله رجلا من انصار» در ایندعا بودم که علی علیه السلام داخلشد

دوازدهم نیز صدر الاثمه در کتاب مناقب بطریق دیگر از انس بن مالک باین نحو روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الحال داخل میشود بر ما مردیکه او امیر المؤمنین و سید المسلمین و خیر الوصیین و اولی الناس بالمؤمنین است ناگاه علی علیه السلام از در درآمد و چون نمایان شد حضرت برخاسته و عرق از پیشانی و روی مبارک خود پاک کرده و بر روی علی میمالید و از روی علی

ص: 362

پاك مى كرد و بر روى خود ميماليد حضرت امير المؤمنين عرضكرد همانا درباره من چيزى نازلشد فرمود «اما ترضى ان تكون منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبى بعدى» يا على تو برادر و وزير منى و تو بهترين كسى هستى كه من او را پس از خود خليفه و جانشين خود كنم

سيزدهم ابن مردويه بسند خود از بریده روایت کرده است

كه گفت پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم امر کرده كه چون بعلى سلام كنيم بگوئيم «السلام عليك يا امير المؤمنين» و او را بلفظ امير المؤمنين بگوئيم

چهاردهم حافظ ابو بكر باسناد خود از ابن عباس روایت کرده

كه روزي رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم در صحن خانه تشریف داشته و سر مبارك آنحضرت در دامن دحيه كلبى بود در اين هنگام على عليه السلام داخل شد و گفت «السلام عليك كيف اصبح رسول الله» دحيه گفت بخير پس گفت يا على ترا در نزد من مدحتى است آن را بتو بگويم و ترا خوشنود گردانم يا على تو امير المؤمنين و قائد الغر المحجلين هستي تو سيد و بزرگ و پيشواى اولاد آدمى نزيك بيا اى بنده خالص خدا پس سر مبارك آنحضرت را در دامن على گذاشت در اين هنگام پيغمبر خدا از خواب وحي بيدار شد و فرمود «ما هذه الهمهمة» حضرت امير المؤمنين ماجرى را عرضكرد فرمود يا على اينمرد دحيه كلبى نبود بلكه جبرئيل بود كه بصورت دحيه شده بود و ترا ناميد بنامى كه حقتعالى ترا بآن نام ناميده است و او است كه محبت ترا در دل اهل ايمان انداخته است و خوف ترا در دل كفار و اين حديث دحيه كلبى را بچندين سند و روايت نوشته و نقل نموده اند

پانزدهم محمد بن ابراهيم حموينى از عبد الرحمن بن سهران روایت کرده

كه از رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم شنيدم در روز حديبيه كه بازوى على را گرفته و باواز بلند فرمود «على امام البررة و قاتل الكفرة منصور من نصره مخذول من خذله»

شانزدهم ابن شاذان از طريق علماء و روات عامه بچهارده روایت نقل نموده اند

از آن جمله از ابو سعيد خدرى روايت کرده است از رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم در تفسير آيه وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ كه در پل صراط دو ملك نشسته و نگذارند كه احدى از آن پل بگذرد مگر ببراة امير المؤمنين و كسى كه براه آنسرور را ندارد او را در آتش اندازند اينست كه ميفرمايد «وَقِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُؤُونَ» يعنى نگاهداريد ايشانرا و از ايشان سؤال كنند كه از امير المؤمنين براه دارند يا نه عرضكردم پدر و مادرم فدای تو باد يا رسول الله براه امير المؤمنين چه چيز است فرمودند در او نوشته است «لا اله الا الله محمد رسول الله و علي امير المؤمنين وصى رسول الله» از آنجمله از ابن عباس روايت کرده كه رسولخدا فرمود قسم بانكسى كه مرا بحق بشارت بمردم فرستاده است كه عرش و كرسى آرام نگرفتند و افلاك بگردش درنيامدند و آسمان و زمين قرار نگرفتند مگر آنكه بر هريك از آنها نوشته شد «لا اله الا الله محمد رسول الله على امير المؤمنين حقا» و حق تعالى مرا باسماں برد و مخصوص گردانيد بلطف ندای خود و فرمود يا محمد

عرضکردم «لبيك

ص: 363

ربي و سعديك) فرمود من محمودم و تو محمدی نام ترا از نام خود شكافتم و ترا بر جميع نيكان و پاكان از بندگان خود تفضيل دادم پس عليرا نصب كن مانند علمى كه خلق را هدايت و راهنمائى كند بدین من يا محمد من على را بر زمره مؤمنين امير گردانيدم و هر كه بر او امارت كند و حكم راند او را لعن كنم و هر كه مخالفت كند او را عذاب كنم و هر كه اطاعت كند او را در درگاه خود مقرب گردانم يا محمد من عليرا بر مردم امام كردم هر كه در امامت بر او پيشي گيرد او را رسوا گردانم و كسي كه نافرمانى او كند در زمره جفاكارانش داخل گردانم و فرمود «ان عليا امير المؤمنين وقائد الغر المحجلين و حجتي على الخلق اجمعين»

هفدهم مالكي در كتاب فصول المهمه بسند خود از جهنى آورده است

كه رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود در شى كه مرا بمعراج بردند حقتعالى وحى فرستاد بسوى من درباره على عليه السلام سه چيز را «انه سيد المؤمنين و امام المتقين وقائد الغر المحجلين»

هجدهم محمد بن ابراهيم حموي بسند خود از رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم روايت کرده است

كه فرمود هر كسى كه بخواهد چنك بدین من زند و بكشتي نجات من درآيد و از طوفان ضلالت خود را برهاند بعد از من بايد بعلي اقتدا و پيروى نمايد زيرا كه على وصى من و خليفه من در امت من است در زمان حيات من و بعد از ممات من و او هر مؤمن و امام امير هر مسلم است

نوزدهم صدر الاثمه اخطب خوارزمي بچندین سند از رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم روايت کرده است

كه آنحضرت بعلي بن ابى طالب عليه السلام فرمود يا ابا الحسن با آفتاب سخن گوى كه با تو سخن گويد على عليه السلام گفت «السلام عليك ايها العبد الصالح المطيع لله» آفتاب در جواب گفت «و عليك السلام يا امير المؤمنين و امام المتقين وقائد الغر المحجلين» يا على جاي تو و شيعه تو در بهشت است

بيستم نیز صدر الاثمه اخطب خوارزمي بسند ديگر از انس بن مالك روايت کرده است

كه رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم بمن فرمود آب وضو حاضر كن پس برخاست و دو ركعت نماز كرد پس بمن فرمود يا انس هر كس پيش از همه از اين در وارد شود امير المؤمنين و سيد المسلمين وقائد الغر المحجلين است من گفتم خداوندا اين كسرا از انصار قرار ده كه ناگاه على از در درآمد رسولخدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود يا انس كيست عرض كردم على بن ابى طالب عليه السلام است آنحضرت شاد شد و از جاي خود برخاست و دست در گردن او آورد و عرق از جبين او پاك ميكرد

بيست و يكم ابن مردويه از ابن عباس روايت کرده

که روزی علی بن ابیطالب علیه السلام وارد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شد و آنروز نوبت عایشه بود نشست امیر المؤمنین در خدمت رسول خدا عایشه نشستن آنحضرت را مکروه داشت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعایشه فرمود «لا تؤذینی فی اخی فانه امیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین يوم القيمة یقعد علی الصراط یدخل اولیائه الجنة و یدخل اعدائه النار» و حاصل کلام آنکه اخبار در این باب زیاده از آنست که بتمامها نقل

ص: 364

شود و آنچه ذکر شد نمونه و کفایت است از آنچه ذکر نشد و از واضحات آنکه دلالت و صراحت آنها بر مدعا بنحوست که مکابره نمودن در دلالت آن و یا سند آن در کمال قباحت و رکاکت است زیرا بعد از آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بفرماید بعمرو و ابوبکر و همه انصار و مهاجرین که سلام کنید بعلی بن ابی طالب علیه السلام بامره المؤمنین و عمر و ابوبکر سؤال کنند که در حیات تو یا رسول الله باو امیر المؤمنین خطاب نمائیم و رسول خدا بفرماید که او در حیوة من امیر المؤمنین است بامر خدا و رسول او دیگر معقول نخواهد بود امارت ابوبکر و عمر بر علی بن ابی طالب و اگر ایشان داخل در زمره مؤمنین هستند پس علی بن ابی طالب بنص رسول خدا امیر است بر ایشان و هم چنین اگر خداوند در سدره المنتهی امر فرماید برسول خدا که علی بن ابیطالب را خلیفه و جانشین خود قرار داده و او امیر المؤمنین است حقا و احدی پیش از او باین مرتبه بلند و مقام ارجمند فایز نگردیده است که او را امیر المؤمنین کنم و برای احدی بعد از علی این مقام نخواهد بود علی سر هدایت من است و امام کسی است که بمن ایمان آورد و علی نور اولیاء و احبّاء من است دیگر خدا و رسول او از برای احدی از امت عذری نگذاشته اند در مسئله امامت و خلافت مگر آنکه نفاق و ضلال و عصبیت مانع از اقرار بحق شود و الا عذر دیگری نه از عقل و نه از سمع متصور نخواهد بود و هم چنین در این اخبار منقوله از عامه مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الحال داخل میشود بر ما مردیکه او امیر المؤمنین و سید الوصیین و اولی الناس بالمؤمنین است و تصریح فرمود بلفظ اولی بالمؤمنین که منصب عالی شریف رسول خدا است که النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و همچنین در این اخبار مذکور است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هرکس که بخواهد بکشتی نجات درآید بعد از من باید بعلی بن ابیطالب علیه السلام اقتدا کند زیرا که علی وصی من و خلیفه من است در امت من در زمان حیوة من و بعد از ممات من و او است امام هر مؤمن و امیر هر مسلم و بالجمله انکار دلالت این اخبار را کسی نمینماید مگر آنکه بالمره دست از ادراک و فهم خود بردارد و سخن از روی عدم تعقل و جهالت بگوید و یا آنکه کفر واقعی خود را ظاهر سازد و معانده نماید با خانواده رسالت و داخل شود در زمره کسانی که خدای تعالی میفرماید وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ -

طائفه سادسه از اخبار داله بر خلافت بلا فصل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام اخبار وارده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حدیث منزله

من قوله صلی الله علیه و آله و سلم «انت منی بمنزلة هرون من موسى» طرق و روایات علماء عامه و اخبار و روایات در این باب را علماء عامه و روایات ایشان تا سیصد روایت نقل کرده اند و حقیر بعضی از آنها بنحو اختصار که مقصود حاصل آید نقل مینمایم ابن حنبل در مسند در این باب نه روایت ذکر کرده است و از ابی سعید خدری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

نقل نموده که بعلي ابن ابی طالب عليه السلام فرمود «يا علي» (انت مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي) و از سعد بن وقاص چنین نقل نمود که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بغزوة تبوك میرفت علی را در مدینه خلیفه و جانشین خود گردانید علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله دوست ندارم که شما بجائی بروید و من همراه نباشم و مرا با خود نبری رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «يا علي اما ترضی ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي» و از عمر بن میمون و ابن عباس چنین نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بغزوة تبوك میرفت علی علیه السلام عرض کرد من در رکاب شما باشم آنحضرت فرمود تو در مدینه بمان حضرت امیر گریه کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «اما ترضی ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انك لست بنبي» و فرمود که مرا جایز نیست سفر کنم مگر اینکه تو خلیفه و جانشین من باشی و فرمود «انت ولی کل مؤمن و مؤمنة بعدي» و از ربیعہ چنین نقل نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلي عليه السلام فرمود «انت مني بمنزلة هرون من موسى» و از حذیفه بن اسید نقل نموده که اصحاب رسول خدا در اول امر که بمدینه آمدند هیچ يك از آنها صاحب خانه نبودند و شبها در مسجد میخفتند و گاهی محتلم میشدند تا آنکه در اطراف مسجد بنای خانه نهادند و در خانه ها را بجانب مسجد گذاردند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاذ بن جبل را بنزد ایشان فرستاد معاذ بنزد ابو بکر و عمر و سایر اصحاب رفته امر نمود ایشانرا که از مسجد بیرون روید و ابواب خود را از مسجد مسدود نمائید و همه درها را سد کرده بیرون رفتند و رسول خدا خود بجهة علی در میان خانه های خود خانه بنا کرده بود و علی در ماندن و رفتن متردد بود تا آنکه رسول خدا باو فرمود بمان در میان خانه خود پاك و پاکیزه تا آنکه حمزه عم آنحضرت عرض کرد که یا رسول الله ما را بیرون میکنی و علی را نگاه میداری آنسرور فرمود که اگر اختیار با من بود احدی غیر از شما را قرار نمیدادم و بخدا سوگند ارزانی نداشت این فخر را بعلي مگر حق سبحانه و تعالی پس بشارت باد ترا ای حمزه که بر نیکوئی خواهی بود از خدا و رسول و او را بشارت داد بشهادت و در روز احد شهید شد و جمعی این کینه را از علي بر دل گرفتند و فضل علی بر ایشان و همه اصحاب واضح و آشکارا شد رسول خدا از کینه ایشان آگاه شده بر بالای منبر رفت و خطبه خواند و فرمود جمعی را می بینم که در دل گرفته اند که من علی را از میان ایشان برگزیده ام و او را در مسجد گذارده ام بخدا سوگند مردم را من بیرون نکرده ام و علي را من قرار نداده ام و حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بحضرت موسی و برادرش که بنا کنید در مصر برای خود خانه هائی و آن خانه ها را قبله کنید و نماز بگذارید و امر فرمود بموسی که در مسجد ساکن نشود و با زنان مباشرت ننماید مگر هرون و ذریه او و بدانید که علی از من بمنزله هرونست از موسی و او برادر من است از اهل بیت من

و هیچ کس را روا نیست که در این مسجد با زنان بخوابد مگر علی و ذریه او و هرکه این را نپسندد و بر او ناگوار باشد از من کناره جوید و بجانب شام رود از ابن ابی اوفی چنین نقل نموده که روزی در خدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که آنسرور تفقد حال اصحاب مینمود تا آنکه همگی در خدمت آن حضرت جمع آمدند پس حمد و ثنای الهی بجای آورده و در میان ایشان برادری انداخت و حدیث مواخاترا ذکر نمود تا آنکه علی علیه السلام عرضکرد یا رسول الله روحم از بدنم مفارقت کرد زیرا که در میان همه اصحاب طرح مواخات انداختی مگر مرا اگر از راه سخط است بر من ترا رسد که بر من عتاب کنی رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود قسم بآنکسی که مرا برسالت فرستاده که ترا در آخر نگذاشتم مگر از برای آنکه تو با من برادر باشی و تو از من بمنزله هرونی از موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نباشد و تو برادر و وارث منی عرضکرد یا رسول الله از ارث تو بمن چه خواهد رسید فرمود آنچه از انبیاء پیش از من رسیده عرضکرد از انبیاء چه رسیده است فرمود کتاب خدا و سنت پیغمبر او و بچند سند دیگر از ابن عباس و ابو حازم و مخدوج بن یزید قریب بهمین مضامین مذکوره نقل نموده که طول میکشد ذکر آنها و سبط حنبلی بده سند و روایت حدیث منزله را از سعید و موسی و جهنی و عایشه و اسماء بنت عمیس نقل نموده که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بغزوه تبوک میرفت علی علیه السلام را در مدینه خلیفه و جانشین خود قرار داد علی علیه السلام عرضکرد دوست ندارم که تو بجائی بیرون روی و من با تو نباشم رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند «اما ترضی ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبی بعدی» و بخاری در صحیح خود سه سند و روایت حدیث منزله را نقل نمود و مسلم در صحیح خود بهفت سند و روایت حدیث منزله را ذکر نموده و مؤلف کتاب جامع صحاح الستة از صحیح ابی داود و صحیح ترمذی بچند سند و روایت حدیث منزله را نقل کرده و ابن مغزالی شافعی بهجده سند و روایت حدیث منزله را نقل نموده و از آنجمله از انس ابن مالک روایت کرده است که از یوم الاخاء رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان اصحاب خود از مهاجرین و انصار طرح برادری انداخت و هر دو نفر از ایشان را برادر کرد و علی را با کسی برادر نکرد علی علیه السلام با چشم گریان مراجعت نمود رسولخدا بلالرا بعقب او فرستاده و علی علیه السلام حاضر شد رسولخدا از سبب گریه سؤال نمود عرضکرد که در میان مهاجر و انصار طرح برادری انداختی و مرا با کسی برادر نکردی رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که من ترا بهر خود نگاه داشته ام که تو برادر من باشی پس رسول خدا دست او را گرفته بالای منبر برد و گفت خداوندا علی از منست و من از اویم ای مردم بدانید که او از من بمنزله هرون است از موسی و فرمود «الا من كنت مولاه فهذا مولاه» ابن شبرویه در کتاب فردوس از عامر بن سعد روایت کرده است که رسول خدا در غزوة از غزوات تشریف میبرد علی را در مدینه

گذاشت و او را خلیفه خود گردانید و باو فرمود «اما ترضی ان تکون منی بمنزله هرون من موسی» صدر الاثمه اخطب خوارزمی در کتاب مناقب بهجده سند روایت حدیث منزله را نقل نمود از آنجمله بسند خود از عمر بن الخطاب نقل کرده که عمر گفت روزی من و ابو بکر و ابو عبیده و جماعتی از اصحاب در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که دست خود را بر پشت علی زد و باو فرمود «انت اول المؤمنین ایمانا و اول المسلمین اسلاما و انت منی بمنزله هرون من موسی» و نیز از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است که ما وقتی در مسجد خوابیده بودیم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنزد ما آمد و در دست آنحضرت شاخه رطبی بود فرمود در مسجد مخابرید ما با شتاب بیرون رفتیم از مسجد و علی هم با ما بیرون آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی فرمود تو بازگرد که حقتعالی از برای تو در مسجد حلال کرده آنچه را از برای من حلال کرده آیا نمی خواهی که باشی از من بمنزله هرون از موسی سوای نبوت و نیز از عمر بن میمون نقل کرده که در غزوه تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را در مدینه گذاشت و باو فرمود «اما ترضی ان تکون منی بمنزله هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی» و فرمود باو که یا علی شایسته نیست که من بروم و تو خلیفه من نباشی و از آن جمله بسند خود نقل نمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی اگر نمیترسیدم از اینکه طایفه از امت من قاتل شوند آنچه را که نصاری در حق حضرت مسیح علیه السلام گفتند هرآینه میگفتم امروز در حق تو سخنانی را که گذر نمیکردی بر هیچ جماعتی مگر آنکه خاک پای ترا برمیداشتند و آنرا حرز خود میکردند و فاضل آب وضوی ترا گرفته بآن استسفا مینمودند و لکن کافست از برای تو اینکه تو از من بمنزله هرونی از موسی و من از توام و تو از منی و من وارث توام و تو وارث منی چنانکه موسی و هرون بودند مگر آنکه پیغمبری بعد از من نیست جنگ تو جنگ من است و صلح تو صلح من آشکار تو آشکار من و نهان تو نهان من و مکنون ضمیر تو مکنون ضمیر من و توئی باب علم من و فرزندان تو فرزندان منند و گوشت تو گوشت من و خون تو خون من و حق پیوسته بر زبان تو و دل تو و منظور نظر تست و ایضا روایت کرده است از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منزل ام سلمه فرمود این علی بن ابی طالب است گوشت او گوشت من و خون او از خون من است و او از من بمنزله هرون است از موسی مگر آنکه پیغمبری نیست بعد از من ای ام سلمه گوش فرا دار و گواه باش تا گواهی دهی که علی امیر المؤمنین و سید الوصیین است و علی صندوق علم من است و علی باب من است که مردم از آن باب بمن درآیند و برادر و مصاحب من است و با من خواهد بود در آخرت در اعلی مراتب بهشت از آنجمله از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که الحال داخل میشود مردیکه او امیر المؤمنین و سید المسلمین و خیر الوصیین و اولی

الناس بالمؤمنين است ناگاه علی علیه السلام از در آمد و چون نمایان شد حضرت برخاست و عرق از پیشانی او پاك ميكرد و مي فرمود «اما ترضى ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي» يا علي تو برادر و وزير مني و بهترين كسي هستي كه من او را پس از خود خليفه و جانشين خود گردانم و صاحب كتاب مناقب الفاخرة بچند سند و روايت حديث منزله را نقل نمود از آنجمله از ام سلمه روايت کرده كه نوبتي علي عليه السلام نزد رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم آمد آنحضرت فرمود اي ام سلمه اين را ميشناسي ام سلمه عرض كرد بلي اين علي بن ابي طالب است فرمود «بلى لحمه لحمى و دمه دمى و هو منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي» اي ام سلمه گوش فرادار و گواه باش اين علي امير المؤمنين و سيد الوصيين و محل اسرار و مخزن علم من است و باب من است هر كه مرا بخواهد از آن در آيد و خليفه من است پس از من و قرين من است در آخرت و با من خواهد بود در اعلى درجات بهشت حافظ ابن محمد شيرازي در كتاب خود در تفسير آيه عَمَّ يَسْأَلُونَ عَنِ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ الَّذِي هُمْ فِيهِ مُخْتَلِفُونَ باسناد خود از سدى روايت کرده كه وقتى صخر بن حرب آمد و بنزد رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم نشست و عرض كرد يا محمد امر خلافت پس از تو بكه خواهد رسيد فرمود يا صخر امر خلافت پس از من مخصوص كسى است كه او از من بمنزله هرونست از موسى پس حق تعالى فرو فرستاد عم يتساءلون عن النبأ العظيم يعنى سؤال ميكنند ترا اهل مكه از خلافت علي بن ابي طالب الذي هم فيه مختلفون يعنى بعضى از ايشان تصديق ميكنند خلافت او را و بعضى تكذيب مينمايند بعد از آن در مقام رد ايشان فرموده است كلا سيعلمون يعنى ميشناسند خلافت او را كه بعد از تو حق است ثم كلا سيعلمون يعنى ميشناسند خلافت او را و سؤال کرده شد از آن در قبرهاى خود و باقى نماند مرده در مشرق و نه در مغرب و نه در بر و نه در بحر مگر آنكه منكر و نكير از او سؤال خواهند كرد از ولايت علي بن ابيطالب پس از موت او و از او ميپرسند كه من «ريك و ما دينك و من نبيك و من امامك» و سمعاني در كتاب فضائل الصحابه از احمد بن زياد روايت کرده كه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم فرمود «يا علي انت منى بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي و انت اخى و وارثى» علي عليه السلام عرض كرد از شما چه چيز بمن ارث خواهد رسيد فرمود آنچه از انبياء پيش از من رسیده عرض كرد از آنها چه رسیده فرمودند كتاب خدا و سنت پيغمبران او محمد بن ابراهيم حموينى بده سند و روايت حديث منزله را نقل نمود و مالكى در فصول المهمه بچندين سند و روايت از ابن عباس و عمر بن الخطاب و سعد بن ابي وقاص حديث منزله را نقل نموده و محمد بن طلحه شافعي نيز بچندين سند و روايت از صحيح مسلم و بخارى و ترمذى حديث منزله را روايت کرده اند و ابن ابي الحديد در شرح نهج البلاغه به پنج سند و روايت حديث منزله را مفصلا روايت کرده است

حاصل كلام آنكه

احدی از علماء و روایت عامه در سند حدیث منزله اختلاف نکرده اند و ابن عبد البر که از اعظام علما و مقتدای ایشانست در کتاب استیعاب بعد از آنکه حدیث منزله را بطرق کثیره روایت کرده است گفته که این حدیث از اثبات و اصح آثار است و میرسید شریف در شرح موافق و ابن حجر با آن کمال تعصب گفته اند که این حدیث در نزد محدثین و ائمه حدیث صحیح است و اما دلالة این حدیث شریف متواتر بر مدعا چه آنکه واضح است که رسول خدا در این حدیث شریف اثبات فرمود جمیع مقاماتیکه از برای هرون بود بالنسبه بحضرت موسی از برای علی بن ابیطالب علیه السلام بالنسبه بخود و دلیل بر عموم این منزله وقوع استثناست از قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ «الا- انه لا نبي بعدى» پس جمیع مراتب حضرت هرون ثابت است از برای علی بن ابی طالب علیه السلام مگر نبوت زیرا که نبوت ختم شد بسید انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که بعد از او نبی نخواهد بود و از جمله مقامات هرون بالنسبه بحضرت موسی خلافت است پس آن نیز ثابت است از برای علی بن ابی طالب علیه السلام و شکی نیست که هرون خلیفه موسی بود در ایام حیات او و اگر هرون بعد از حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام زنده میبود هرآینه خلیفه او بود و هرون مفترض الطاعه بود بر جمیع بنی اسرائیل همچنین علی بن ابی طالب مفترض الطاعه خواهد بود بر تمام امت حضرت خاتم الانبیاء و ثعلبی در تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بعد از فراغ از نماز سر بسوی آسمان بلند کرده گفت «اللهم ان موسى سئلك وقال رَبِّ اشرح لي صدري و يسر لي امري و احلل عقدة من لساني يفقهوا قولي و اجعل لي وزيراً من اهلي هارون اخي اشد به اذري و اشره في امري فانزلت عليه قرآنا ناطقا سنشد عضدك باخيك و نجعل لكما سلطانا اللهم و انا نبيك و صفيك اللهم فاشرح صدري و يسر لي امري و اجعل لي وزيراً من اهلي عليا اشد به ظهري» و حضرت موسی بهرون فرمود «اخلفني في قومي» و از جمله مقامات هرون که مشارکت با موسی داشت اولی بتصرف بودن او بود بر بنی اسرائیل مانند حضرت موسی پس این منزلت ثابت است از برای علی بن ابی طالب بر جمیع امت مانند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و حاصل آنکه استثناء در حدیث شریف قرینه بر عموم منزلتست خصوصاً آنکه در این اخبار قراین بسیار است در اینکه مراد عموم منزلتست خصوصاً امامت و خلافت علی بن ابی طالب در حیوة و ممات رسول خدا چون قول رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود جایز نیست از برای من در جائی سفر کنم مگر آنکه تو خلیفه و جانشین من باشی و تولى هر مؤمن و مؤمنه خواهی بود بعد از من و چون قول رسول خدا در خصوص سد ابواب مسجد مگر باب علی بن ابی طالب را آنکه علی و ذریه او مانند هرون و ذریه او میباشند که خداوند عالم بموسى وحى فرمود که در مسجد ساکن نشود مگر هرون و ذریه او و علی از من بمنزله هرونست از موسی و علی برادر من است و هیچکس را

روا نباشد که در این مسجد با زنان بخوابد مگر علی و ذریه او و خلافتی نیست که خلافت موسی بعد از او برسم امانت از برای یوشع بن نون بود که آنرا بسپارد بذریه هرون شبیر و شبر پس خلافت حضرت رسول هم باید سپرده شود بذریه او حسن و حسین بعد از علی بن ابی طالب و چون قول رسول خدا که تو از من بمنزله هرونی از موسی و تو برادر و وارث منی علی علیه السلام عرضکرد از ارث تو بمن چه میرسد فرمود کتاب خدا و سنت رسول او پس علی بن ابیطالب علیه السلام وارث کتاب خدا و سنة رسول او است پس او واجب الاطاعة است در آنچه بگوید از احکام و فرایض و سنن و بر امت است رجوع باو و پیروی نمودن باو و آن عین معنی خلافتست و چون قول رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بر بالای منبر که فرمود بدانید ای مردم که علی از من بمنزله هرونست از موسی «الا من كنت مولاه فهذا علی مولاه» و چون قول رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم مر علی بن ابی طالب علیه السلام را که تو از من بمنزله هرونی از موسی من از توام و تو از منی و تو وارث منی چنانکه موسی و هرون بودند جنگ تو جنگ من و صلح تو صلح من و آشکار تو آشکار من و نهان تو نهان من است و تویی باب علم من و چون قول رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم مر ام سلمه را که فرمود این علی بن ابیطالب است گوشت او گوشت من و خون او از خون من و او از من بمنزله هرونست از موسی مگر نبوت ای ام سلمه گوش فرادار و گواه باش که او امیر المؤمنین و سید الوصیین و صندوق علم من است و علی باب من است که مردم از آن بمن درآیند و خلیفه من است بعد از من و قرین من است در آخرت و چون قول رسولخدا مر انس را که فرمود الحال داخل میشود مردی که امیر المؤمنین و سید المسلمین و خیر الوصیین و اولی الناس بالمؤمنین است که علی داخل شد و پیغمبر عرق از پیشانی او پاک میکرد و میفرمود «اما ترضی ان تكون منی بمنزله هرون من موسی الا- انه لا- نبی بعدی» یا علی تو برادر منی و بهترین کسی هستی که من او را پس از خود خلیفه و جانشین خود کنم و چون قول رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بصخر بن حرب که خلافت مخصوص کسی است که او از من بمنزله هرونست از موسی و عجب است از متعصبین عامه که بعضی از ایشان تارة انکار مینمایند تواتر حدیث شریف را و اخری منع میکنند دلالت آنرا بر خلافت امیر المؤمنین و بر تو واضح و هویدا شد که سند این حدیث را بنحوی علما و روای ایشان نقل نموده اند که جای تردد و شبهه از برای احدی نخواهد بود و اگر بنا بر این باشد که حدیثی را که علما و روای ایشان مخصوصا از سیصد طرق و روایات نقل نمایند محل انکار واقع شود پس دیگر بهیچ خبری در هیچیک از ملل و شرایع اعتماد نمیشود نمود و آن بضرورت باطل است و اما مناقشه در دلالت تارة بانکه مقصود خلافت امیر المؤمنین است بر اهل و عیال و اخری باهل مدینه در مدت سفر رسولخدا و ثالثة بانکه علی علیه السلام خلیفه رسولخدا بود در زمان حیوة رسولخدا نه بعد از ممات جواب از آن اولاً آنکه

لازم می‌آید لغویت کلام زیرا که اینکلام بمنزله آنستکه گفته شود زید مثل عمرو است مگر در کتابت از این کلام فهمیده نمیشود ظاهراً مگر عموم تشبیه و آنکه زید مثل عمرو است در جمیع صفات مگر در کتابت و اگر در اینصورت گفته شود که مقصود از این کلام آنست که زید مثل عمرو است در صفت شجاعت نه در سایر صفات این کلام مستهجن و لغو صرف است و از اراذل ناس صادر نمیشود فضلاً عن العقلاء پس چگونه رسولخدا که اعقل از اولین و آخرین و جامع مراتب ذاتیه و فعلیه و قولیه است چنین کلامی در مواضع عدیده قریب سیصد موضع از او صادر میشود که باصحاب و انصار و مهاجرین در سفر و حضر و بر منبر در مجمع همه فصحاء و بلغاء از اهل لسان چنین کلامیکه مضحکه و مورد استهزا و استهجان جمیع ایشانست بفرماید و ثانیاً بآنکه اینکلام را رسولخدا در چندین مواضع در سفر و حضر و بر منبر قبل از تشریف بردن آنحضرت بغزوه تبوک و بعد از آن در یوم الاخاء که در میان اصحاب اخوت قرار داد چنانکه مضامین کثیری از این اخبار مذکوره است و در وقتیکه سد ابواب مسجد فرمود مگر باب علی بن ابی طالب علیه السلام را پس باطل است مناقشه ثانیه که امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام خلیفه رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بود در خصوص غزوه تبوک بر اهل مدینه در مدت سفر آنحضرت و ثالثاً بآنکه مضامین اخبار مذکوره اینست که او خلیفه من است بعد از من و اولی الناس بالمؤمنین است و ولی هر مؤمن و مؤمنه است و او بهتر کسی است که من او را خلیفه و جانشین خود کنم و او برادر و وزیر من است و در جواب صخر بن حرب می فرماید که امر خلافت پس از من مخصوص کسیستکه او از من بمنزله هرونست از موسی و آنکه او وارث کتاب خدا و سنت رسولست پس باین قراین صریحه علاوه از آنچه ظاهر کلام شریف حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم است از عموم منزلت یقین است که امثال این مناقشات مجرد تعصب و مکابره و معانده با خانواده رسالتست و یا اظهار سوء فهم و جهالت و غباوت و رسوا شدن در میان اهل فهم و بصیرتست

طاقفه سابعه از اخبار داله بر خلافت بلافضل امیر المؤمنین علیه السلام اخبار وارده از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم از مجموع اخباریکه در مناقب و فضایل امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام نقل شده است

اشاره

از علماء و روات عامه و اخبار در این باب احدی از علماء اهل اسلام کافه چه از عامه و چه از خاصه قادر بر جمع و احصاء آن نشده اند و همه ایشان اقرار و اعتراف بعجز از آن نموده اند چنانکه صدر الائمه اخطب خوارزمی که از اعظام و مشایخ علماء عامه است در کتاب مناقب گفته است که در اینکتاب اندکی از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام ذکر میشود زیرا که از ذکر جمیع آنها دست احصا قاصر و لنگ است بلکه از ذکر اکثر آنها نطق از طاقت استقصاء آن بایر و تنگ و دلیل بر صدق این مقال حدیث صحیح از لیث از مجاهد از ابن عباس است که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اگر همه بیشه ها قلم شود و دریاها مرکب گردد و جنیان محاسب

و انسیان کاتب فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام را احصاء نتوانند کرد و نیز صدر الائمه اخطب خوارزمی بسند صحیح خود در کتاب مناقب در اینمقام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای تعالی از برای برادرم علی فضائلی قرار داده است که از بسیاری بشماره درنمیآید پس کسی که يك فضیلت از فضایل برادرم علی را ذکر کند و آن را اقرار داشته باشد بیامرزد خداوند گناهان گذشته و آینده او را کسی که بنویسد فضیلتی از فضایل برادرم علی را پیوسته ملائکه برای او استغفار کنند مادامیکه از آن کتاب اثری باقی باشد و کسیکه گوش دهد فضیلتی از فضایل برادرم علی را حقتعالی گناهانیکه بشنیدن از او صادر شده بیامرزد و کسیکه نظر کند بکتابی از فضایل او خداوند بیامرزد گناهانیرا که بدیدن از او صادر شده بعد از آن فرمود نظر کردن بعلی عبادتست و ذکر او عبادتست قبول نمیکند خدای تعالی ایمان هیچ بنده را مگر بولایت او و بیزاری جستن از دشمنان او و نیز صدر الائمه اخطب خوارزمی از عیسی بن عبد الله از پدرش از جدش روایت کرده که مردی در مقام تعجب باین عباس گفت سبحان الله چه بسیار است فضایل و مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام من قریب بسه هزار فضیلت از برای او شمرده ام ابن عباس گفت چرا نمیگوئی سی هزار که اقربست بعد از آن گفت امام احمد بن حنبل که مقتدائست معروف و یکه تازیست که دلیران حفظ حدیث در میدان جولانش مقهور و منکوب بیکی از اصحاب خود گفت این قدر از فضایل و مناقب که در حق علی بن ابی طالب وارد شده و بما رسیده است در حق هیچیک از اصحاب رسول خدا نرسیده است صاحب کتاب ثاقب المناقب که از قضاة و مفتیان عامه است نقل نموده که هرون الرشید مجمعی از علماء ترتیب میداد و در فنون علمیه صحبت میداشتند روزی محفلی ترتیب داده و شافعی در مجلس او نشسته بود و محمد بن حسن کوفی و ابو یوسف که از رؤساء و قضاة عامه بودند در پهلوی او نشسته و هفتاد نفر از اهل علم و فضل و دانش که هر یک قابل قضاة مملکتی بودند در آنمجلس حاضر بودند و آمدی میگوید من داخل در آنمجلس شدم هرون الرشید مرا در نزدیکی خود نشانید بعد از آن رو کرد بشافعی که چند فضیلت از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام روایت میکنی شافعی گفت چهارصد حدیث بلکه بیشتر هرون الرشید گفت آنچه داری بگو و اندیشه مکن گفت پانصد بلکه زیاده و بعد از آن از محمد بن حسن کوفی پرسید که ای کوفی تو چند حدیث در فضایل علی بن ابیطالب داری گفت زیاده از هزار حدیث پس رو بجانب ابو یوسف کرده که ترا چند حدیث است در فضایل آنحضرت بمن بازگو و اندیشه مکن ابو یوسف گفت یا امیر المؤمنین اگر خوف نبود هرآینه روایت مادر فضایل آنحضرت زیاده از آن بود که بشماره درآید رشید گفت از چه میترسید گفت از تو و عمال و اصحاب تو گفت در امانی بمن خبر ده که چند فضیلت در حق او روایت میکنی گفت پانزده هزار

حدیث مسند و پانزده هزار حدیث مرسل واقدی گوید بعد از آن رو بمن کرد و گفت تو چه داری من گفتم بقدریکه ابو یوسف ذکر نمود چون هرون الرشید از سؤال و جواب فارغ شد گفت لکن من فضیلتی دارم از او که بچشم خود دیدم و بگوش خود شنیدم و از هر فضیلت و منقبت شما بالاتر است و من توبه کردم و استغفار نمودم از آنچه بر آل ابو طالب روا داشتیم گفتیم «وفق الله الامیر المؤمنین» اگر صلاح داند ما را از آن فضیلت آگاه گرداند هرون الرشید گفت من یوسف بن حجاج را والی دمشق کردم و امر کردم او را که بعدالت و انصاف با مردم سلوک نماید و خطیبی بود در دمشق از نواصب و بر بالای منبر سب علی بن ابیطالب علیه السلام مینمود او را طلبیده از او سؤال کرد او اقرار نمود یوسف گفت چرا سب مینمائی گفت باین سبب که علی پدران مرا کشت و زنان و فرزندان ایشانرا اسیر کرد باین واسطه کینه او در دل من جای گرفته و سب میکنم و دست از شتم او نخواهم کشید یوسف او را مقید کرده بنزد من فرستاد از او سؤال کردم در نزد من نیز اقرار نمود باو گفتم وای بر تو آنچه علی بن ابیطالب کشت بامر خدا و رسول او بود چرا او را سب میکنی گفت من دست از سب او برنمیدارم پس او را حبس کردم شبی متفکر بودم در امر او تا شب بآخر رسید و مرا خواب در خواب دیدم درهای آسمان گشوده شد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرود آمد و پنج حله پوشیده بود بعد از آن علی فرود آمده و چهار حله پوشیده بود بعد از آن حسن فرود آمد و سه حله پوشیده بود بعد از آن حسین فرود آمد و دو حله پوشیده بود بعد از آن جبرئیل نازل شد و یک حله پوشیده بود و از نیکوترین خلق بود و در دست او جامی بود پر از آب صاف زلال بهتر از آبهای دنیا رسول خدا آنجا مرا از دست جبرئیل گرفت و ندا در داد که ای شیعه آل محمد بیائید و آب بنوشید دیدم چهل نفر از حواشی و خدام و اهل خانه خودم بندای آنحضرت آمدند که من همه آنها را می شناختم و حال آنکه در خانه من زیاده از پنج هزار کس است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهمه آنها آب دادند و آشامیدند و همه بازگشتند بعد از آن رسول خدا فرمود «این دمشقی» یعنی آن مرد دمشقی کجاست دیدم آن در باز شد و آن دمشقی بیرون آمد چون علی علیه السلام او را دید دست انداخت و گریبان او را گرفت و عرض کرد یا رسول الله اینمرد بمن ظلم نموده و بی سبب مرا دشنام میدهد فرمود یا ابا الحسن او را رها کن پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بازوی آنمرد را گرفت فرمود تویی که علی را دشنام گوئی گفت بلی رسول خدا در حق او نفرین کرده و گفت «اللهم امسخه و امحقه و انتقم منه» یعنی خداوندا او را مسخ کن و هلاک گردان و انتقام علی را از او بکش رشید گفت دیدم صورت آنمرد برگشته بصورت سگ شد و بهمان خانه که بود بازگشت و رسول خدا با همراهان باسما عروج کردند و من با شدت بیم و اضطراب از خواب بیدار شدم بغلام خود گفتم برو و آنمرد دمشقی را بیاور چون او را آورد دیدم همان

سگ است باو گفتم عقوبت الهی را چه گونه یافتی آن سگ مانند کسی که اعتذار جوید با سر خود اشاره میکرد پس امر کردم تا او را باز بهمان خانه بردند و اکنون در همانجا است بعد از آن ندا کرد تا غلامان او را بیرون آوردند غلامی گوش او را گرفته کشان کشان بیرون آورده حاضر ساخت دیدم گوش او گوش آدمی و باقی بدنش مانند بدن سگ و او را در پیش روی ما بازداشتند و پیوسته زبان خود را حرکت میداد و لبهای خود را میجنبانید مانند کسی که از کرده خود پشیمان باشد و عذر بخواهد شافعی برشید گفت اینمرد مسخ شده و من ایمن نیستم از اینکه عذاب الهی بر او نازلشود امر کن تا او را از نزد ما بیرون برند پس امر کرد تا او را بهمان خانه بردند زمانی نگذشت که صدای هولناکی شنیدم چون تفحص کردند صاعقه از آسمان بر بام خانه فرود آمد و خانه را با آنمرد بسوزانید و او را خاکستر کرده و خدای تعالی روح نحس او را بسرعت وارد جهنم ساخت واقدی گوید من برشید گفتم یا امیر المؤمنین این معجزه بود که ما را بآن موعظه کردی و متنبه نمودی پس خود نیز از خدا پرهیز در ذریه اینمرد هرون گفت من توبه کردم از آنچه بایشان از من صادر شد و مبالغه نمودم در توبه خود چون اینمقدمه بر تو معلوم شد که علما و روات عامه مقرر و معترفند بعجز از احصاء فضایل و مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام بآنچه رسیده است در فضیلت او از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حال مؤلف قاصر ذکر مینماید قطره از دریای اخبار منقوله از علماء و روات عامه را در آنچه مقصود بمقام از استدلال بر خلافت بلافضل مولانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام با آنکه مبالغه در اختصار آن کرده شود که موجب طول کلام در استدلال بمطلوب نشود فنقول مستعینا بالله و متمسکا بحبل ولیه عجل الله فرجه

حدیث اول از این باب محمد بن ابراهیم حموی در کتاب فرآئد السمطین از سهل بن سعد روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زمانی بخانه فاطمه سلام الله علیها تشریف برد علی را در خانه ندید از فاطمه پرسید که پسرعمت کجا است فاطمه عرضکرد در مسجد است رسول خدا بمسجد آمد دید که آنحضرت خوابیده و ردا از پشتش افتاده است بر زمین و خاک بر بدنش نشسته حضرت رسول ببالین او آمده و خاک از روی بدنش پاک مینمود و میفرمود قم یا ابا تراب و سبط حنبل حدیث کنیه آن حضرت را بابو تراب از عمار یاسر نقل نموده و در آخر حدیث خود گفته که رسول خدا در آنحال باصحاب خود فرمود که میخواهید شما را خیر دهم بدو نفر که شقی ترین مردمند یکی برادر ثمود که ناقه را پی کرد و دیگر آنکس که باینجا ضربت زند و اشاره بفرق مبارک آنحضرت نمود تا آنکه این از آن تر شود و اشاره بریش مبارک آنحضرت فرمود و این حدیث را مسلم در صحیح خود بچهار سند از سهل بن سعد و از ابی حازم روایت کرده است صدر الاثمه اخطب خوارزمی در کتاب فضایل بسند خود از ابن عباس روایت کرده است که پیغمبر در یوم الاخاء طرح اخوت در میان مهاجرین و انصار انداخت و

علی را با کسی برادر نکرد علی اندوهناک شده مراجعت نمود و در مکانی خوابید که خاک بر اندام مبارک او نشسته بود و رسول خدا بتفحص او بیرون آمد و او را با چنین حالتی یافت او را بیدار نمود و فرمود که شب نکردی مگر آنکه مسمی بابو تراب شدی و اندوهناک شدی که ترا با کسی برادر نکردم آیا نمیخواهی که باشی از برای من بمنزله هرون از برای موسی مگر آنکه پیغمبری بعد از من نخواهد بود یا علی کسی که ترا دوست دارد قرین امن و امانست و کسی که ترا دشمن دارد خدای تعالی او را بمیراند بمردن جاهلیت و در روایت سهل مذکور است که علی علیه السلام این کنیه را از همه اسامی خود دوستتر میداشت

دویم صدر الاثمه اخطب خوارزمی در کتاب فضایل بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وضو گرفت و دو رکعت نماز بجای آورد و فرمود ای انس اول کسی که از ایندر بر تو داخلشود او امیر المؤمنین و سید المسلمین و قائد الغر المحجلین است که در این هنگام علی داخلشد رسول خدا فرمود کیست عرضکردم علیست حضرت خرم و شادان برخاست و دست در گردن علی انداخت و عرق از جبین مبارک او پاک میکرد علی عرضکرد یا رسول الله امروز بمن نوعی مهربانی میفرمائید که تابحال نفرموده بودید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چگونه مهربانی نکنم و حال آنکه تو اداکننده دین منی بعد از من و تو احکام مرا بگوش مردم میرسانی و تو آشکارا خواهی کرد بعد از من برای مردم آنچه را که در او اختلاف کنند و این حدیث را محمد بن ابراهیم حموی در کتاب فرآند السمطین از انس بن مالک روایت کرده است

سیم ابن مردویه که از اکابر و مشایخ عامه است بسند خود از رافع غلام عایشه روایت کرده است

که من پیوسته در خدمات عایشه بودم و چون پیغمبر در منزل عایشه تشریف می آوردند من در آن حوالی بودم روزی در منزل عایشه تشریف داشتند که یکی دق باب کرد رفتم دیدم دخترکیست و ظرفی سرپوشیده در دست دارد بازگشتم و بعایشه گفتم رخصت داده آمد و آنظرفرا بعایشه داد و عایشه آنرا در خدمت رسول خدا گذاشت حضرت فرمود ایکاش امیر المؤمنین و سید المسلمین و امام المتقین در نزد من حاضر بودی تا با من از این طعام تناول کردی که ناگاه یکی در کوید رفتم دیدم علی بن ابی طالب است بازگشتم و عرضکردم علی بن ابی طالب است فرمود در را باز کن چون داخلشد حضرت فرمود اهلا و سهلا دو نوبت ترا تمنا کردم چون دیر کردی از حقتعالی سؤال کردم که ترا بمن برساند الحال بنشین و با من طعام بخور

چهارم ابن مغزلی شافعی از انس بن مالک روایت کرده است

که گفت در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودم ناگاه علی از در درآمد رسول خدا فرمود من و این هردو در روز قیامت حجت های خدائیم بر خلق و این روایت که علی حجت خداست بر خلق بهشت سند دیگر نقل شده است از علماء عامه چون صدر الاثمه اخطب خوارزمی و ابراهیم بن محمد حموی

پنجم صدر الاثمه موفق بن احمد اخطب

خوارزمی بسند خود از سلمان فارسی روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «یا علی تختم بالیمین» یعنی انگشتر بدست راست خود کن که از مقربین درگاه الهی خواهی شد علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله مقربین کیانند فرمود جبرئیل و میکائیل عرض کرد یا رسول الله چه انگشتر در دست کنم فرمود عقیق سرخ زیرا که عقیق کوهیست که اقرار آورد بوحدانیت خدا و نبوت من و وصایت تو و امامت اولیاء از اولاد تو و اقرار آورد از برای دوستان تو ببهشت و از برای شیعیان تو و اولاد تو بفردوس و ابن مغزلی شافعی نیز این حدیث عقیق را از اعمش روایت کرده است

ششم ابراهیم ابن محمد حموی بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده

که روزی در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم در یکی از باغات مدینه و دست علی در دست آنحضرت بود بدرخت خرمائی رسیدیم آندرخت بزبان آمد و باواز بلند گفت «هذا محمد سید الانبیاء و هذا علی سید الاوصیاء» پس بدرخت خرمائی دیگر رسیدیم آندرخت نیز باواز بلند گفت «هذا محمد رسول الله و هذا علی سیف الله» پس بدرخت دیگر رسیدیم آندرخت نیز باواز بلند گفت «هذا المهدي و هذا الهادي» رسول خدا روی بجانب علی کرد فرمود یا علی نام ایندرخت را صیحانی بگذار یعنی فریادکننده و از آنروز آن درخت خرما را صیحانی گویند نظر بآن فریاد و صیحه که در آنروز از آندرخت برآمده و این حدیث صیحه خرما را صدر الائمة و غیر او بسندهای متعدده نقل نموده اند

هفتم صاحب کتاب سیر الصحابه باسناد خود از سلیمان بن قیس روایت کرده

که ابو ذر را دیدم در وقتیکه عثمان او را بریده روانه میکرد و علی بن ابی طالب علیه السلام را وصی خود گردانید در اهل و مال خود باو گفتند وصیت خود را بامیر المؤمنین عثمان بکن در جواب گفت من هم وصیت خود را بکسی که از روی استحقاق امیر المؤمنین است کردم و او علی بن ابی طالب است که ما در زمان رسول خدا او را بلفظ امیر المؤمنین سلام کردیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بما فرمود که سلام کنید برادر و وزیر و وارث و خلیفه من در امت من و ولی هر مؤمن بعد از من علی بن ابی طالب علیه السلام بلفظ امیر المؤمنین زیرا که علی عمود خیمه زمین است که زمین باو برپاست و قوام اوست و پناه اهل زمین است که مردم در پناه او گریزند و اگر بر او پیشی گیرند زمین و اهل زمین را باطل فراگیرد آیا دیده عجل و سامری این امت را راوی گوید بابو ذر گفتیم این سلام بر علی بن ابیطالب علیه السلام بلفظ امیر المؤمنین پیش از حجة الوداع بود یا بعد از آن گفت سلام اول پیش از حجة الوداع و سلام ثانی بعد از آن

هشتم ابن مغزلی شافعی بسند خود از ابو ایوب انصاری روایت کرده است

رسول خدا را مرض عارض شد فاطمه سلام الله علیها بعبادت آنحضرت آمد و آنحضرت از مرض خود مینالید چون فاطمه ضعف و ناله آنحضرترا دید گریه بر او مستولی شد و اشک بر چهره مبارکش جاری گردید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایفاطمه حفسبحانه و تعالی بسوی

اهل زمین نظر توجهی کرد از میان ایشان پدر ترا اختیار کرده و او را برسالت مبعوث گردانید و بعد از آن توجه دیگر فرموده شوهرت علیرا برگزید و بمن وحی آمد که ترا باو نکاح کردم و او را وصی خود گردانیدم مگر نمیدانی ایفاطمه که حقیسبحانه و تعالی ترا بشوهرت علی گرامی داشت زیرا که حلمش از همه مردم عظیم تر و اسلامش از همه مردم پیشتر و علمش از همه بیشتر است فاطمه مسرور شد بعد از آن فرمود ایفاطمه علیرا هشت فضیلت است ایمان بخدا و رسول و حکم او و تزویج بفاطمه و دو فرزندش حسن و حسین و امر بمعروف و نهی از منکر و قضای او بکتاب خدا بدان ما اهل بیتی هستیم که خدای تعالی هفت خصلت بما عطا فرموده که باحدی از اولین و آخرین عطا نموده است و نخواهد بآنها رسید احدی غیر از ما افضل انبیاء از ماست و آن پدر تو محمد است و وصی من بهترین اوصیاست و آن شوهر تو علی است و شهید ما بهترین شهدا است و آن حمزه عم تو است و از ماست آنکه او را دو بال است و در بهشت بهرجا که خواهد طیران کند و او پسرعمت جعفر است و از ماست دو سبط این امت و آن دو پسر حسن و حسین اند و قسم بآن کسیکه جان من در دست اوست که مهدی این امت از ماست و این حدیث را صدر الائمه و دارقطنی و غیر ایشان نیز باسناد عدیده نقل نموده اند

نهم صاحب کتاب مناقب الفارخه از ابن عباس روایت کرده

که ما در خدمت رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم اعرابی آمد و عرضکرد یا رسول الله شنیده ام که فرمودی و اعتصموا بحبل الله حبل خدا کدام است که باو تمسک جوئیم رسولخدا دست مبارك خود را بر دست علی زده فرمود که باین تمسک جوئید که حبل الممتین است

دهم صدر الائمه اخطب خوارزمی باسناد خود روایت کرده

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعلی که یا علی اگر بنده بندگی کند خدا را چندان که نوح در میان امت بود و اگر او را بر وزن کوه احد زر سرخ باشد و همه آترا در راه خدا انفاق نماید و عمرش چندان دراز شود تا آنکه هزار مرتبه پای پیاده خانه خدا را زیارت کند بعد از آن او را در میان صفا و مروه بظلم شهید کنند و ولایت ترا نداشته باشد بوی بهشت بمشامش نرسد و داخل بهشت نشود و مضمون این حدیث را صدر الائمه بچهار سند از انس بن مالك و از عبد الله بن عمر بن الخطاب و از ابی مسعود و از سلامه راعی رسول الله روایت کرده است و ابن مردویه و ابوالمظفر سمعانی و جبری نیز روایت کرده اند مضمون حدیث را و ابراهیم بن محمد حموی نیز به پنج سند و روایت نقل کرده است

یازدهم ابراهیم بن محمد حموی بسند و روایات و احمد بن حنبل باسناد خود روایت کرده اند

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «النجوم امان لاهل السماء و اهل بیتی امان لامتی» و نیز حموی بسند دیگر از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده است که فرمود مائیم ائمه مسلمین مائیم حجت های خدا بر عالمیان مائیم سادات مؤمنان مائیم سرکرده نجیبان با نام و نشان مائیم مولی

و سادات مؤمنان مائیم امان اهل زمین چنانکه ستاره ها امان اهل آسمانند

دوازدهم ابن مغزلی شافعی در کتاب فضایل از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده

در تفسیر آیه *أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ* که آن حضرت فرمود بخدا سوگند که مائیم مراد بناس در این آیه که بما و فضل ما حسد میبرند و معنی آیه این است که آیا حسد میبرند بر آنچه عطا کرده است خدا ایشانرا از فضل خویش ابو الفتح رازی از ابن عباس روایت کرده است که این آیه در خصوص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی نازل شد و بروایت دیگر آنکه فضل در پیغمبر نبوت است و در علی امامت

سیزدهم مؤلف کتاب فردوس باسناد خود روایت کرده است

که هیچ دعائی نیست مگر آنکه میان آن دعا و آسمان حجابی است تا آنکه آندعاکننده بر محمد و آل محمد صلوات بفرستد و چون صلوات فرستاد آن حجاب برداشته شود و آندعا در آسمان داخل گردد و اگر چنین نکند آندعا بصاحبش برگردد سمعانی در کتاب مناقب الصحابه از عاصم بن حمزه اینحدیث را روایت کرده است

چهاردهم صاحب کتاب اربعین بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده است

که ما در نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که علی علیه السلام داخل شد رسول خدا فرمود که برادرم آمد پس دست بکعبه زد و فرمود قسم بآنکسی که جان من در دست اوست که این و شیعه این در روز قیامت رستگاراند و بعد از آن فرمود که او اول شماس است در ایمان و وفاکننده تر است از شما بامر الهی و اقوم شما است بامر پادشاهی و اعدل شما است در امر رعیت و اقسام شما است بسویت و اعظم شماست نزد حضرت عزت بمزیت پس این آیه نازلشد «*إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ*» بعد از آن هر وقت علی علیه السلام میآمد اصحاب رسول خدا می گفتند خیر البریه آمد و مضمون اینحدیثرا علماء و روات عامه زیاده از چهل سند و روایت نقل نموده اند چون ابو بکر شیرازی و صدر الائمه و جبری و حاکم ابو اسحق و ابو نعیم اصفهانی و حافظ زرندی و ابن حجر عسقلانی و ابن مردویه و غیر ایشان

پانزدهم صاحب کتاب مناقب الفاخره باسناد خود از ابو بکر بن ابی قحافه نقل کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی من و تو از جنب خدا آفریده شده ایم عرضکرد یا رسول الله جنب خدا کدام است فرمود سري است مکنون و علمی است مخزون که جز ما احدی را از آن نیافریده پس هرکه ما را دوست دارد بعهد خدا وفا کرده و هرکه ما را دشمن دارد در آخر نفس خود که از دنیا می رود خواهد گفت «*يَا حَسَّ رَتِي عَلِيٌّ مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ*» یعنی ای ندامت و پشیمانی بر آنچه تقصیر کردم در جانب خدا یعنی در حق او و در حق ائمه دین علیهم السلام

که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اراده کرد از مکه بمدینه هجرت نماید علیرا خلیفه خود گردانید

تا قرضهائی که در مکه داشت ادا نماید و امانتهائی که از مردم در نزد او بود رد نماید و شبیکه آنحضرت بیرون میرفت مشرکین دور خانه او را احاطه کرده بودند علی علیه السلام را امر فرمود که در بستر من بخواب ان شاء الله مکروهی از ایشان بتو نخواهد رسید علی علیه السلام چنین کرد پس خداوند عالم بجبرئیل و میکائیل وحی فرستاد که شما را با یکدیگر برادر کردم و عمر یکی از شما را زیاده از دیگری کرده ام اکنون کدام یک از شما دیگری را در درازی عمر مقدم میدارید و کوتاهی عمر را قبول میکنید هر دو اختیار زندگانی کردند و هیچیک از ایشان دیگری را بر خود اختیار نمودند پس بایشان خطاب رسید که شما در برادری مثل علی نبودید که من او را با محمد صلی الله علیه و آله و سلم برادر کردم و او در بستر خواب محمد خوابید و جان خود را در راه او نهاد و او را در زندگانی بر خود اختیار کرد اکنون بجانب زمین روید و او را از شر دشمن نگاهدارید پس جبرئیل بجانب سر مبارك آنحضرت و میکائیل بطرف پای او ایستادند و جبرئیل میگفت مبارك باد کیست مانند تو ای پسر ابو طالب که خدای تعالی بتو مباحات و فخریه میکند بر ملائکه خود پس حقتعالی آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْتَرِي نَفْسَهُ إِتِّغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ» در شأن علی علیه السلام بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود در وقتیکه بجانب مدینه میرفت یعنی از مردم کسی هست که می فروشد یعنی بذل میکند جان خود را بجهت طلب رضای خدا

هفدهم ثعلبی در تفسیر آیه ی **أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذْ** **ا**
اجْتَبَأْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِ اتَّخَذْتُمْ أَيْدِيَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَى **ا**
كُمُ صَدَقَةٌ نَقْل **ز**
کرده است از مجاهد

که خدای تعالی نهی فرمود که نجوی نمایند با رسول خدا تا آنکه تصدق نمایند و احدی با رسول خدا نجوی نکرد مگر علی بن ابی طالب علیه السلام که دیناری آورده و آنرا تصدق کرد و بعد از آن رخصت بنجوی نازل شد علی علیه السلام فرمود در کتاب خدا آیتی است که احدی پیش از من و بعد از من بآن عمل نکرده بعد از آن حکم آیه منسوخ شد

هجدهم ابراهیم بن محمد حموی در تفسیر امام حسام الدین علی ابادی که موسوم بمطالع المعانی است بسند خود نقل کرده
است

که ده نوبت علی علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نجوی کرد بده کلمه و ده درهم پیش تصدق نمود در اول پرسید که وفا کدام است فرمود که توحید و شهادة ان لا اله الا الله بعد از آن سؤال کرد که فساد کدام است فرمود کفر و شرك بخدای تعالی پس عرضکرد که حق کدامست فرمود اسلام و قرآن و ولایت در وقتیکه بتو برسد عرضکرد حيله کدام است فرمود ترك حيله عرضکرد بر من چه لازمست فرمود طاعت خدا و طاعت رسول خدا عرضکرد خدا را چگونه بخوانم فرمود بصدق و یقین عرضکرد از خدا چه چیز سؤال کنم فرمود عافیت عرضکرد برای نجات خود چکنم فرمود حلال بخور و راستگو باش عرضکرد سرور چه چیز است فرمود بهشت عرضکرد راحت کدامست فرمود ملاقات پروردگار چون علی علیه السلام از نجوای آینده کلمه فارغ

نوزدهم ابو صالح در تفسیر خود در آیه فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ از ابن عباس روایت کرده است

که در کتاب خدا علیرا نام هائیتست که مردم آنها را نمی دانند از جمله آنها قوله تعالی فَأَذِّنْ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ زیرا که مؤذن در این آیه نام نامی و اسم گرامی آنحضرتست بعد از آن ابن عباس گفت که آنحضرت فرمود «الا لعنة الله على الذين كذبوا بولائتي واستخفوا بحقي» یعنی آگاه باشید لعنت خدا بر آن جماعتی است که تکذیب ولایت من کردند و حق مرا سهل شمرده غصب کردند و حاکم ابو القاسم حسکانی نیز اینحدیثرا از محمد بن حنفیه نقل نموده است

بیستم ابن مغزلی شافعی در کتاب مناقب در تفسیر آیه السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ از ابن عباس روایت کرده

که سابقون سه نفرند اول یوشع بن نون که پیشتر از همه بموسی ایمان آورد دیگری صاحب یس که قبل از همه بعیسی ایمان آورد و سیمی علی علیه السلام که بمحمد صلی الله علیه و آله و سلم قبل از همه کس ایمان آورد و علی از همه آنها افضل است و صدر الائمة نیز اینحدیثرا از ابن عباس روایت کرده است

بیست و یکم صاحب کتاب مناقب الفاخره از ابن مسعود روایت کرده

که روزی خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رفتم و عرضکردم یا رسول الله حق را بمن بنما تا نظر کنم فرمود یابن مسعود هرگاه بخواهی حق را مشاهده کنی داخل در دهلیز اینخانه شو چون داخلشدم علیرا دیدم که در رکوع و سجود بود و بعد از نماز می گفت «اللهم بحرمة محمد عبدك ورسولك اغفر للخطائين من شيعتي» یعنی خداوندا بحرمت محمد صلی الله علیه و آله و سلم که بنده و فرستاده تست گناهان شیعه مرا بیامرز از آنجا آمدم تا برسول خدا خبر دهم آنحضرترا در رکوع و سجود دیدم که میفرمود «اللهم بحرمة عبدك ووليك علي اغفر للعاصيين من امتي» پس من از ترس و بیم متحیر و بیهوش شدم رسولخدا سر بالا کرده فرمود آیا کفر بعد از ایمان عرضکردم معاذ الله از آنکه کافر شوم لکن چون علیرا دیدم از خدا سؤال می کرد بحق تو و تو را دیدم که خدا را میخواندی بحق علی از مشاهده این حال حیرت بمن دست داده نمودم کدام يك از شما را افضل دانم فرمود یابن مسعود حقتعالی من و علی و حسن و حسین را از نور عظمت خود آفرید پیش از آفریدگان بدو هزار سال در وقتی که نه تسبیحی و نه تقدیسی بود بعد از آن نور مرا شکافت و آسمان و زمین را خلق کرد و من از همه آسمانها و زمینها افضلم پس نور علیرا شکافت و عرش و کرسی را از آن آفرید و علی از آن عرش و کرسی جلیل تر است و نور حسن را شکافته لوح و قلم را از آن آفرید پس حسن از لوح و قلم بهتر است و نور حسین را شکافت و از نور او بهشت و حور العین را آفرید و حسین از آنها افضل است پس مشرق و مغرب تاریک شد و ملائکه از آن تاریکی بخدا شکایت کردند و عرضکردند خداوندا بحق این اشباحی که آفریدی ما را از غم برهان و این

ظلمت را بنور مبدل گردان پس حقتعالی روحی آفرید و آنرا قرین روح دیگر گردانید و از آن نوری آفرید و آن نور را روشنائی بخشید و زهرا را از آن آفرید و باین جهت فاطمه دختر مرا مسماة بزهره گردانید پس مشرق و مغرب از نور زهرا روشنی یافت یابن مسعود چون روز قیامت شود حق جل و علا بمن و علی فرماید در جهنم اندازید هرکرا که بخواهید اینست معنی آیه که میفرماید اَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ و کفار کسی است که نبوت مرا انکار نماید و عنید کسی است که با علی و اهل بیت و شیعه او دشمنی نماید

بیست و دوم نظیری در کتاب خصایص از ابن عباس نقل کرده

که چون خدای تعالی آدم را آفرید و روح در او دمید عطسه کرد و گفت «الحمد لله» خدای تعالی فرمود «یرحمك ربك» و چون ملائکه بر او سجده کردند عرضکرد خداوندا هیچ مخلوقی از من محبوب تر آفریده در نزد خود فرمود بلی کسانی آفریدم که اگر آنها نبودند ترا نمی آفریدم عرضکرد خداوندا آنها را بمن نشانده خدای تعالی بملائکه حجابها امر کرد تا حجابها را برداشتند نظر آدم در برابر عرش به پنج هیکل نورانی افتاد عرضکرد خداوندا ایشان کیانند فرمود ای آدم این محمد نبی من است و این علی امیر المؤمنین ابن عم نبی من و وصی او است و این فاطمه دختر نبی من است و آندو حسن و حسین پسران علی و فرزندان نبی منند بعد از آن فرمود ای آدم اینها از اولاد تو اند آدم از این خبر مسرور شد و چون مرتکب گناه گردید عرضکرد پروردگارا بحق محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین از تو سؤال میکنم که مرا بیامرزی پس خدای تعالی آمرزید او را اینستکه در آیه شریفه میفرماید فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ و آن کلماتی که آدم از پروردگار خود فراگرفت این بود (اللهم بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين الا تبت علی فتاب الله علیه) و این حدیث قبول توبه آدم بانوار خمسه طیبه را قاضی ابو عثمان و ابن مغزالی شافعی نیز روایت کرده اند

بیست و سوم ابو صالح در تفسیر خود در آیه شریفه و مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا از ابن عباس روایت کرده

یعنی کسی که ترک نماید ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام را حق تعالی او را از دیدن طریق حق کور و از شنیدن کلمه حق کر گرداند و معنی آیه اینست که هرکه اعراض کند از ذکر من بدرستی که از برای او است در دنیا یا در قبر یا در جهنم زندگانی تنگی و محشور میگردانم در قیامت او را کور

بیست و چهارم حاکم ابو القاسم حسکانی از ابن عباس روایت کرده

که چون آیه وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً نازلشد رسول خدا فرمود هرکس بعلی ستم کند در خلافت او بعد از من گویا نبوت من و نبوت انبیاء پیش از مرا انکار کرده و ابو عبد الله سراج از ابن مسعود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود آیه اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً نازلشده است و من شما را وداع میکنم پس

آنچه گویم گوش فرادار و برسان که هرکس بعلي ستم کند و اینجایگاه مرا از او بگیرد نبوت من و نبوت انبیاء پیش از مرا انکار کرده است

بیست و پنجم ابن شبرویه بسند خود از ابن عباس روایت کرده است

که چون علی علیه السلام عمرو بن عبدود را بجهنم واصل کرد بنزد رسول خدا آمد در حالتیکه از شمشیر او خون میچکید و چون تکبیر گفت مسلمانان نیز تکبیر گفتند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای تعالی فضیلتی بعلي کرامت فرموده که باحدي پیش از او نداده و پس از او هم بکسی دیگر نخواهد داد پس جبرئیل علیه السلام نازل شد با ترنجی از ترنجهای بهشت و عرض کرد یا رسول الله حق عز و جل ترا سلام میرساند و میفرماید علی را باین ترنج تهنیت گو رسول خدا آن ترنج را بعلي داد و در دست علی شکافته بدونیم شد و از میان آن پارچه حریر سبزی بیرون آمد و بخط سبز دو سطر در آن نوشته بود «تحفة من الطالب الغالب الی علی بن ابی طالب»

بیست و ششم ابو نعیم حافظ از ربیع و محمد بن عباس بسند خود از ابن عباس نقل کرده

که نوبتی با چند نفر از اصحاب در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم فرمود الان بر شما داخل میشود کسی که نظیر عیسی بن مریم است در میان امت من پس ابو بکر داخل شد عرض کردند اینست فرمود نه پس عمر داخل شد عرض کردند این است فرمود نه پس علی علیه السلام داخل شد عرض کردند اینست نظیر عیسی علیه السلام فرمودند بلی جمعی صداها برآوردند و گفتند عبادت لات و عزی بهتر از این است که ما پیروی این مرد بنمائیم پس این آیه نازل شد وَ لَمَّا ضَرَبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ مؤلف گوید در معانی الاخبار از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده در تفسیر «يَصِدُّونَ» «الصدود في العربية بمعنى الضحك» یعنی در این هنگام قوم تو خنده و استهزا میکنند و امام فخر رازی در تفسیر خود گفته است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یصدون بضم صاد قرائت کرده است بمعنی يعرضون عن الحق

بیست و هفتم صدر الانمه موفق بن احمد و حافظ ابو نعیم و ابن مردویه هر سه از زازان از علی بن ابی طالب علیه السلام روایت کرده اند

که آنحضرت فرمود که این امت هفتاد و سه فرقه خواهند شد هفتاد و دو فرقه آنها در آتش اند و يك فرقه آنها ناجی و در بهشتند و آنها طایفه هستند که خدای تعالی در شأن ایشان فرموده است وَ مِمَّنْ خَلَقْنَا أُمَّةً يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ مراد از ایشان من و شیعیان منند یعنی از آفریدگان ما گروهی هستند که مردم را هدایت مینمایند و بحق عدالت می کنند

بیست و هشتم ابن مردویه بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده

که آنحضرت فرمود که آیه شریفه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ در خصوص ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام نازل شد یعنی ایمونان پذیرا باشید دعوت خدا و رسول او را هنگامی که شما را بخوانند بسوی چیزی که شما را زنده میکند و از هلاکت میرهاند و باعث

حیوة ابدی و دوام سرمدی شما باشد و آن ولایت امیر المؤمنین علیه السلام است

بیست و نهم ابو نعیم حافظ اصفهانی در کتاب نزول القران از ابو هریره روایت کرده

که بر عرش نوشته است «لا اله الا الله وحده لا شریک له محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی بن ابی طالب» در کتاب حلیة الاولیاء بدین نحو روایت کرده است «انا الله لا اله الا انا وحدی لا شریک لی و محمد عبدی و رسولی ایدته بعلی» و عیسی بن محمد بغدادی از انس بن مالک و سمعانی از ابی الحمرآء روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون مرا باسماں هفتم بردند بجانب راست ساق عرش نظر کردم دیدم نوشته است «محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته به

سی ام ابو بکر شیرازی در کتاب نزول القران فی شأن علی امیر المؤمنین از ابو هریره روایت کرده است

که جابر بن عبد الله گفت که ما با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم داخل خانه کعبه شدیم و سید و شصت بت بر دور خانه کعبه بود رسول خدا امر کرد که همه بتها را بر رو در انداختند و بتی بلند در آنجا بود که آنرا هبل میگفتند رسول خدا بجانب علی نظر کرد فرمود یا علی تو بر دوش من بالا میروی تا این بت را سرنگون کنی یا من بدوش تو بالا روم حضرت امیر گوید عرض کردم تو بر دوش من بالا رو چون بر پشت من بالا رفت مرا تاب و توانایی حمل رسالت نبود عرض کردم یا رسول الله مرا قدرت بر حمل تو نیست من بر دوش تو بالا میروم و آنرا سرنگون می کنم رسول خدا تبسم فرمود از پشت من فرود آمد و پشت خود را خم نمود و من بر پشت او بالا شدم و راست ایستادم قسم بآنکسی که دانه را شکافت و خلق را بیافرید که اگر در آنوقت می خواستم آسمانها را بدست خود نگاهدارم توانا بودم و هبل را از بالای کعبه بزیر انداختم پس خدای تعالی این آیه فر فرستاد قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً

اقی الرّسـ ول من بعد

و یتیح غیر سبیل اله و مین ذوله

سی و یکم ابن مردویه در آیه و م ن یش

ا ذین له الهدی

ا تولى بسند خود گفته است

که معنی آیه من بعد ما تبین له الهدی فی امر علی و معنی آیه اینست که کسیکه مخالفت کند با رسول خدا بعد از آنکه ظاهر شده باشد از برای او راه علی پیروی کند غیر راه مؤمنانرا بگردانیم او را بجانب آنچه چیزی که خواسته است یعنی روی او را بطرف باطل کنیم و توفیق حق را از او سلب کنیم

ا و الله

سی و دویم ابو جعفر طبری در آیه ف آمنوا ب الله و رسوله و النور الذی انزلنا

ا نعملون خیر از ابن عباس روایت کرده است

که مراد از نور در این آیه شریفه ولایت علی بن ابیطالب علیه السلام است

ا ایها الذین آمنوا اسعینوا بالصبر و

سی و سیم صدر الاثمه موفق بن احمد در آیه ی

که خدای تعالی هیچ آیه در قرآن نازل نکرده است که در آن آیه یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا * باشد مگر آنکه علی رئیس و امیر و شریف آن آیه است و این حدیث را ابن جبیر در کتاب نخبه و لوام

ص: 384

و ابن ابی لیلی و وکیع و قطان و ثقفی و عکبری نیز روایت کرده اند

سی و چهارم ضحاک بن مزاحم که از اعیان مفسرین اهل عامه است روایت کرده بسند خود

که قریش چون دیدند که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم علیرا بر ایشان مقدم میدارد و تعظیم و تکریم او بسیار میکنند زبان بمذمت او گشودند و گفتند که محمد بعلی مفتون شده پس خدای تعالی فرورستاد آیه ن وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ و این سوگندیست که خدای تعالی یاد کرده است مَا أَنْتَ بِنِعْمَةِ رَبِّكَ بِمَجْنُونٍ وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ

سی و پنجم ابن ابی الحدید از شیخ خود ابو جعفر از ابو رافع روایت کرده

که در نزد ابو ذر در ربذه آمدم که او را وداع کنم و چون خواستم مراجعت کنم احدی با من نبود گفت فتنه عظیمی برپا خواهد شد از خدا بترسید و بر شما باد بعلی بن ابی طالب او را پیروی کنید و دست از او بازندارید که من خود از رسول خدا شنیدم که باو فرمود تو اول کسی هستی که بمن ایمان آوردی و اول کسی خواهی بود که با من مصافحه کنی در روز قیامت و تویی صدیق اکبر و تویی فاروق اعظم که حق را از باطل جدا کنی و تویی یعسوب مؤمنان و مال یعسوب کافران است و تو برادر و وزیر منی و بهترین کسی هستی که من او را در جای خود بگذارم بعد از خود و قرض مرا ادا کنی و بوعده های من وفا نمائی

سی و هشتم احمد بن حنبل در مسند خود از عبد الله بن حنطب روایت کرده

که چون طایفه ثقیف آمدند رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا اسلام قبول کنید یا میفرستم بسوی شما کسی را که از خودم باشد و یا مثل من باشد و گردنهای شما را با شمشیر بزند و زنان شما را اسیر کند و اموال شما را از دست شما بگیرد عمر گفت من تمنای امارت و سرداری نکردم تا آنروز خود را برسولخدا نشان میدادم بامید اینکه شاید آنحضرت مرا باین خدمت مأمور نماید پس بجانب علی ملتفت شده دست او را گرفت و فرمود آنکس اینمرد است تا دو نوبت و این حدیث را صدر الائمه و ابن ابی الحدید بچند سند و روایت نقل کرده اند

سی و هفتم صدر الائمه بسند خود از انس بن مالک روایت کرده

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هیچ پیغمبری نیست مگر او را در میان امت نظیری هست و علی در میان امت من نظیر من است

سی و هشتم احمد بن حنبل بسند خود از حذیفه بن الیمان نقل نموده

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان مهاجرین و انصار برادری میانداخت و هرکسی را با نظیرش برادر میکرد بعد از آن دست

علی را گرفته فرمود هذا اخی یعنی این علی برادر من است حدیفه گفت رسولخدا سید مسلمانان و امام متقیان و رسول پروردگار
عالمیانست و او را شبیه و نظیری نیست مگر علی بن ابیطالب و علی برادر اوست

سی ونهم صدر الائمه و ابن مغزلی شافعی از ابن عباس روایت کرده اند

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی منی بمنزلة رأسی من بدنی و صدر الائمه بروایت عایشه روایت کرده که رسولخدا فرمود
علی نفس من است و خود من است

چهارم ابراهیم بن محمد حموی بنی بسند خود

از

ص: 385

حیسی بن جناده روایت کرده که از رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود علی از من است و من از علی هستم تبلیغ نمیکند احدی رسالت مرا مگر خودم یا علی و این حدیثرا باندک تفاوتی علماء و روات ایشان بچندین سند و روایت نقل نموده اند چون ترمذی و حافظ و محمد بن الیزید الماجة القزوینی و ابن مغازلی شافعی و احمد بن حنبل و سبط حنبل و ابن شیرویه و صحیح بخاری و صدر الائمة و محمد بن ابراهیم حموینی بسند خود از ابی رافع روایت کرده که چون علی علیه السلام در جنگ احد علمداران مشرکین را بجهنم واصل کرد رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم جماعتی از مشرکین قریش را دید بعلی فرمود یا علی بر این جماعت حمله کن علی علیه السلام بر ایشان حمله کرده جمعیت ایشانرا متفرق ساخت و هشام ابن امیه مخزومی را بدرک فرستاد بعد از آن رسولخدا جماعت دیگر از قریش دید فرمود یا علی احمل علیهم علی بر ایشان حمله کرد و جمعیت آنها را نیز از هم بپاشید و عمرو بن عبدود حجمی را به نیران فرستاد بعد از آن رسولخدا باز جماعتی از مشرکان قریش را دید فرمود یا علی حمله نما بر ایشان علی علیه السلام بر ایشان حمله نمود و جماعت آنها را نیز از هم متفرق ساخت و شکیر ابن مالک را بدار البوار فرستاد پس جبرئیل علیه السلام نازلشد و گفت یا رسول الله این کردار علی در این روز مواساة بود با تو آنحضرت فرمود انه منی و انا منه جبرئیل عرض کرد من نیز از شمایم پس شنیدند که منادی ندا میکرد لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار

چهل و یکم ثعلبی بسند خود روایت کرده است

که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم محاصره کرد اهل خیبر را در آن محاصره مخمضه شدیدی شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم لواء را بعمر بن خطاب داد و جمعی از لشکر را با او روانه نمود چون در برابر اهل خیبر آمدند منهزم شدند و بازگشتند بسوی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد ابو بکر لواء را گرفته مرکب بمیدان تاخت و بازگشت مجددا عمر لواء را گرفته رو بمیدان نهاد و بازگردید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بخدا سوگند فردا علم را بدست مردی دهم که خدا و رسولرا دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و قلعه را بقهر و غلبه بگیرد و علی علیه السلام در آنجا نبود چون فردا شد عمر و ابو بکر و جمعی از قریش گردنها کشیدند هر یک بامید آنکه صاحب لواء خواهند شد پس رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم ابن اکوع را بطلب علی فرستاد و او را بر شتری سوار نموده آورد در حالتیکه چشم مبارکش درد میکرد رسولخدا آب دهان معجز بیان مبارك بر چشمهای آنسرور مالید رمزش رفع و دیده اش روشن شد پس لواء را بدست او داد علی علیه السلام رایت را گرفته بجانب خیبر روان شده و قلعه خیبر بدست ید الهی فتح و گشوده شد و اینحدیث فتح قلعه خیبر را علما و روات عامه بسی و پنج سند و روایت نقل نموده اند

چهل ودویم صدر الائمة موفق بن احمد بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است

که مرغی بهدیه برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آوردند عرضکرد اللهم ائتني باحب خلقك اليك يأكل معي هذا الطير یعنی خداوندا برسان برای من کسیرا

که محبوب ترین خلق تو است در نزد تو پس علی بن ابی طالب علیه السلام آمد و چون داخل شد رسول خدا فرمود اللهم الی و این حدیث طایر مشوی را بسی و هفت سند و روایت نقل کرده اند

چهل و سیم صدر الائمه موفق ابن احمد بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی انت سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین و اخو رسول رب العالمین

چهل و چهارم ابن ابی الحدید از تفسیر ثعلبی نقل کرده

که چون سوره إذا جاء نصر الله و الفتح نازل شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ذکر سبحان الله و استغفر الله بسیار میگفتند و بعد از آن فرمود یا علی آمد آنچه حقتعالی بمن وعده داده بود و هنگام فتح رسید و مردم فوج فوج در دین اسلام داخل شدند و نیست احدی که از تو احق و اولی باشد بمقام من نظر بقدم تو در اسلام و قرب تو بمن و قرابتی که با من داری و اینکه سیده زنان عالمیان در خانه تو است و بلاهائیکه ابو طالب پیش از این در حق من کشیده در وقتیکه قرآن بر من نازل شد و من حریصم در اینکه زحمات او را در حق پسرش رعایت کنم

چهل و پنجم ابن ابی الحدید و ابو نعیم حافظ در کتاب حلیة الاولیا بسند خود روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعلی ابن ابی طالب یا علی من بر تو زیادتی دارم بنبوت و نبی پس از من نیست و تو با مردم مخاصمه میکنی و زیادتی داری بهفت فضیلت که احدی از قریش انکار یکی از آنها را نتواند کرد انت اولهم ایمانا و اوفاهم بعهد الله و اقومهم بامر الله و اقسّمهم بالسویة و اعدلهم فی الرعیة و ابصرهم بالقضیة و اعظمهم عند الله مزیة

چهل و ششم صدر الائمه موفق بن احمد بسند خود از حارث بن اعور روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان جمعی از اصحاب نشسته بود فرمود بنمایم بشما کسیرا که آدم است در علم و نوح است در فهم و ابراهیم است در حکمت نگذشت اندکی از زمان که علی علیه السلام داخل شد ابو بکر عرض کرد یا رسول الله قیاس کردی مردی را بسه نفر از انبیاء مرسل «بخ بخ لهذا الرجل» گوارا باد باین مرد و مبارک باد بر او یا رسول الله کیست اینمرد رسول خدا فرمود نمیشناسی ای ابو بکر عرض کرد خدا و رسول از من داناترند رسول خدا فرمود آن کس ابو الحسن علی بن ابی طالب است ابو بکر گفت «بخ بخ لك یا ابا الحسن و این مثلک یا ابا الحسن»

چهل و هفتم احمد بن حنبل بسند خود از ابن عباس و غیر او روایت کرده است

که امیر المؤمنین علیه السلام بر بالای منبر فرمود «سلونی قبل ان تفقدونی» یعنی سؤال کنید از من پیش از آنکه مرا نیابید سؤال کنید مرا از کتاب خدا و هیچ آیه نیست مگر آنکه میدانم در کجا نازلشده در حَضِیض کوه یا در زمین هموار و این حدیث سلونی قبل ان تفقدونی را بچندین سند و روایت نقل نموده اند ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گفته است که همه مردم اجماع کردند بر اینکه احدی از صحابه و احدی از علماء نگفت سلونی قبل ان تفقدونی غیر از علی بن ابی طالب علیه السلام

چهل و هشتم

ص: 387

ابن مغزلی بسند خود از جابر روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در روز طایف با علی نجوی کرد و راز ایشان طول کشید بر رسول خدا عرض کردند که مناجات تو با علی امروز طول کشید فرمود من با علی مناجات کردم لکن خدای تعالی با او نجوی کرد و این حدیث نجوای خداوند با علی بن ابی طالب را ابن مغزلی شافعی به پنج سند و روایت نقل نموده و صدر الاثمه و سمعانی و ابن ابی الحدید نیز نقل نموده اند

چهل ونهم موفق بن احمد بسند خود روایت کرده

که در زمان خلافت عمر زن حامله نزد او آوردند عمر از حمل او سؤال کرد آن زن اقرار بزنا نمود عمر حکم برجم او نمود علی علیه السلام بر ایشان بگذشت پرسید این زن چه کرده است گفتند عمر حکم کرده که او را سنگسار نمائیم علی آن زن را برگردانید و بعمر گفت که تو امر کرده تا او را رجم کنند گفت بلی چون خود اعتراف نمود بزنا حضرت فرمود که تو را بر آن زن تسلط است که حکم کنی لکن بر طفل که در شکم او است چه تسلط داری و شاید که او را ترسانیده باشی و تهدید نموده باشی و از شدت بیم اعتراف کرده باشد عمر گفت بلی چنین است حضرت فرمود مگر نشنیده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نیست حدی بر آنکه اعتراف کند پس از گرفتاری و حبس و تهدید این اعتراف اعتباری نباشد عمر از آن زن دست کوتاه کرد و گفت «عجزت النساء ان تلد مثل علی بن ابی طالب یعنی عاجزاند زنان عالم از اینکه فرزندی چون علی بزایند» و «لو لا علی لهلك عمر» احمد بن حنبل در مسند خود از یحیی بن سعید روایت کرده است که عمر بخدا پناه میبرد از هر مشکلی که او را روی مینمود و حضرت امیر حل مشکل او نمیکرد و سخنش این بود که میگفت «اعوذ باللّه من معضلة لیس لها ابو الحسن» پناه میبرم بخدا از مشکلی که ابو الحسن علی بن ابی طالب نباشد تا حل آن مشکل نماید و معروف در السنه است که عمر در هفتاد موضع گفت «لو لا علی لهلك عمر»

پنجاهم عامر بن بن شعبی از عروة بن زبیر روایت کرده است

که ابو بکر گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود «الحق مع علی و علی مع الحق» در مقدمات و فصول سابقه گذشت که این حدیث از اخبار متواتره مسلمه بین طرفین است

پنجاه و یکم موفق بن احمد که از اعیان علماء عامه است بسند خود از مجاهد از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «من فارق علیا فارقتی و من فارقتی فارق الله عز و جل» و این حدیث را احمد بن حنبل و حموی و غیر ایشان بسند و روایات عدیده نقل نموده اند

پنجاه و دویم صدر الاثمه بسند صحیح خود روایت کرده است

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که دوست دارد که زنده شود بحیوة من و بمیرد بموت من و داخل شود بهشتی را که

پروردگار من بمن وعده فرمود باید که علی بن ابی طالب و ذریه طاهره او را که امامان راه هدایت و چراغهای ظلمتند بعد از او دوست دارد
که آنها شما را از باب هدایت بیرون نبرند و بیاب

ص: 388

پنجاه و سیم صدر الاثمه بسند خود از جابر بن عبد الله روایت کرده است

از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که جبرئیل از نزد درب جلیل بنزد من آمد و ورقی از آس سبز آورد که در آن نوشته بود بخط سفید که من فرض گردانیدم محبت علی بن ابی طالب را بر مخلوقات خودم اینرا از جانب من ببنندگان تبلیغ کن و این حدیث و جوب محبت علی بن ابی طالب و اهل بیت رسالت را علماء عامه و روات ایشان به نودوپنج حدیث و روایت نقل کرده اند و ابو نعیم در کتاب حلیة الاولیا بسند خود از عدی ابن ثابت از ابو ذر رضی الله عنه روایت کرده است که از جمله وصیتهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنکه فرمود «یا علی لا یحبک الا مؤمن و لا یغضک الا منافق» بعد از آن گفت «هذا حدیث صحیح متفق علیه»

پنجاه و چهارم ابن طلحه شافعی و بیهقی که هر دو از اکابر علماء عامه هستند بسند خودشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده اند

که فرمود «من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه و الی ابراهیم فی خلته و الی موسی فی هیئته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب علیه السلام»

پنجاه و پنجم ابن مغزلی شافعی و ثعلبی و ابی اسحق قزوینی از مجاهد و انس بن مالک روایت کرده اند

که بساطی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بهدیه آوردند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای انس بگستران این بساط را و علی و ابو بکر و عمر و عثمان و زبیر و عبد الرحمن بن عوف در آن نشستند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام فرمود بگو ای باد ما را بردار علی علیه السلام حسب الامر گفت ای باد ما را بردار باد آن بساط را برداشته تا بنزد اصحاب کهف آورد و ابو بکر و عمر بر ایشان سلام کردند جواب نشنیدند بعد از آن علی برخاست و بر ایشان سلام کرد جواب او را باز دادند ابو بکر گفت یا علی چرا جواب ما را نگفتند حضرت از ایشان پرسید که چرا جواب ایشانرا ندادید گفتند ما جواب احدیرا بعد از مرگ نگوئیم مگر پیغمبر یا وصی پیغمبر بعد از آن علی فرمود ای باد ما را بردار باد ما را برداشت فرمود ای باد ما را بزمین بگذار بر زمین گذاشت علی علیه السلام با پای خود زمین را کنده آبی بیرون آورد و از آن وضو گرفت ما هم وضو گرفتیم بعد از آن فرمود بیاد که ما را بردار باد ما را برداشت و بمدینه رسانید درحالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در نماز بود و این آیه را می خواند أمَّ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا چون رسول خدا از نماز فارغ شد فرمود یا علی مرا از سیر خود خبر دهید و اگر بخواهید من شما را خبر دهم عرضکردند یا رسول الله تو ما را خبر ده انس گوید رسول خدا آنچه بر ما گذشته بود همه را بیان فرمود چنانکه همه جا با ما بود

پنجاه و ششم صدر الاثمه موفق بن احمد بسند خود از انس بن مالک روایت کرده است

که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز عصر میگذارد و رکوع رکعت اول را طول داد چنانکه ما گمان کردیم که آنحضرت سهو نموده بعد از آن سر برداشت و فرمود «سمع الله لمن حمده» و نماز را

مختصر کرد پس از سلام رو بجانب ما کرد و روی مبارك او مانند ماه شب چهارده که در میان ستارگان باشد بعد از آن بر سر زانو نشست و قامت با استقامت خود را کشیده چنانکه از نور روی مبارکش مسجد روشن شد پس از آن هریک از صفوفها ملاحظه فرموده تفقد مینمود مردم را چون صفوف جماعت زیاد بود فرمود چرا پسرعمم علی را نمی بینم و او را ندا میکرد که یا بن عم در کجائی علی در آخر صفوف جواب داد که لبیک یا رسول الله پس رسول خدا باواز بلند فرمود یا علی نزدیک من بیا راوی گوید دیدم علی را که صفها را از هم دریده و میآید و مهاجرین و انصار همه گردنها کشیده بودند تا آنکه علی علیه السلام خدمت آنسرور رسید فرمود چه چیز ترا از صف اول دور انداخت عرضکرد محتاج باب طهور بودم و بمنزل فاطمه آمدم فریاد کردم ای حسن و ای حسین و ای فضه احدی جواب نداد دیدم هاتقی از پشت سر ندا درداد یا ابا الحسن یا بن عم النبی ملتفت شو چون ملتفت شدم دیدم سطلی پر از آب و مندیلی بر روی آن کشیده من آن مندیل را از روی آن برداشتم پس تطهیر کردم و وضو ساختم آب نرم لطیف خوشبوئی بود مانند بوی مشک و ندانستم که آنسطل و مندیل را کی بر زمین گذاشت و کی از زمین برداشت پس رسولخدا بر روی علی تبسم کرد و او را در بغل کشید و میان دو چشم او را بوسه داد بعد از آن فرمود یا ابا الحسن تو را شاد کنم آن سطل از بهشت بود و آن آب و مندیل از فردوس اعلی و آنکه ترا مهیای نماز کرد جبرئیل بود و آنکه مندیل داد میکائیل بود قسم بآنکسی که جان محمد در دست اوست که پیوسته اسرافیل زانوهای مرا گرفته بود تا تو بنماز من ملحق شدی آیا مردمان مرا ملامت میکنند در محبت تو و حال آنکه خدای تعالی و ملائکه او دوست میدارند ترا از بالای عرش

پنجاه وهفتم صاحب کتاب مناقب الفاخره از عبد الله بن عمر بن الخطاب روایت کرده است

که علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود که روزی باران سختی در مدینه بارید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بمن فرمود یا ابا الحسن برخیز تا برویم آثار رحمت الهی را مشاهده نمایم عرضکردم یا رسول الله طعامی مهیا کنیم و بهمراه خود برداریم فرمود ما مهمان کسی هستیم او اکرم است از این که ما محتاج برداشتن طعام باشیم بعد از آن برخاسته و من نیز با او بودم تا آنکه بوادی عقیق آمدیم و بر بالای پشته بلندی شدیم و هنوز ننشسته بودیم که ابر سفیدی بر سر ما سایه انداخت که بوی آن چون کافور اشهب بود دیدم طبقی آمده در نزد رسولخدا گذاشته شد و آن طبق پر از انار بود رسولخدا دانه از آن انار برداشته و من نیز دانه برداشتم و بآن دو دانه اکتفا کردیم من فرزندان خود حسن و حسین و مادر ایشان فاطمه را بخاطر آورده رسولخدا فرمود ترا چنان می بینم که از برای فرزندان و زوجه خود از اینها میخواهی سه دانه از آنها بردار من سه دانه از آنها برداشتم و طبق بالا رفت چون بمدینه برگشتیم در راه ابو بکر را دیدیم پرسید کجا بودید رسولخدا

فرمود در وادی عقیق بودیم و آثار رحمت الهی را مشاهده مینمودیم عرضکرد اگر مرا اعلام میکردید از برای شما طعامی مهیا میکردم که تناول میکردید رسولخدا فرمود آنکسیکه ما مهمان او بودیم کریم تر از آنستکه ما محتاج بطعام دیگری باشیم امیر المؤمنین فرمود که ابو بکر باستین من نظر کرد من شرم کردم و دست و آستین خود را بجانب او دراز کردم که از آنها بردارد دیدم چیزی در آستین ندارم پس آستین خود را بیفشاندم تا بدانند در آستین من چیزی نیست بعد از آن از هم جدا شدیم و من از آن متعجب بودم چون بدر خانه فاطمه رسیدیم دیدم آستین من سنگینی میکند چون نظر کردم دیدم اناها در آستین من است چون وارد خانه شدم و اناها را بفاطمه دادم و خود بنزد رسول خدا آمدم چون نظرش بر من افتاد تبسم کرد و فرمود گویا آمده تا مرا از حکایت انا خبر دهی یا علی چون خواستی که آنرا بابو بکر دهی نیافتی جبرئیل آنرا گرفته بود و چون بدر خانه رسیدی باز در آستین تو گذاشت یا علی میوه بهشت را در دنیا احدی نمیخورد مگر پیغمبران و اوصیاء و اولاد ایشان

پنجاه و هشتم احمد بن حنبل بسند خود از حرث روایت کرده

و فلکی نیز در تفسیر خود از محمد بن حنفیه روایت کرده که در غزوه بدر رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را بطلب آب فرستاد بعد از آنکه بهمه اصحاب فرمود هیچکدام اقدام نمودند چون بر سر چاه آمد و مشک را پر آب نموده بیرون آورد باد تنیدی وزید و آب مشک را بریخت حضرت بار دیگر بچاه رفته و مشک را پر آب نموده بالا آمد بار دیگر باد تنیدی وزید و آب را بریخت هم چنین در نوبت سیم و در نوبت چهارم مشک را پر آب کرده بخدمت رسول خدا آورد و آنحضرترا از قضیه آگاه نمود حضرت رسول فرمود باد اول جبرئیل بود با هزار نفر از ملائکه که بر تو سلام کردند و باد دویم میکائیل بود با هزار نفر از ملائکه که بر تو سلام کردند و باد سیم اسرافیل بود با هزار نفر از ملائکه که بر تو سلام کردند و بروایت دیگر فرمود نیامدند بنزد تو مگر آنکه ترا محافظت نمایند

۱ قَوْمَكَ

پنجاه ونهم ابی صالح در تفسیر خود در ذیل آیه شریفه وَ لَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذْ

مِنْهُ يَصِدُّونَ از ابن عباس روایت کرده

که روزی جبرئیل در نزد رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم در پهلوی راست او نشسته بود ناگاه علی علیه السلام داخل شد جبرئیل چون علیرا دید بخندید و گفت یا محمد اینک علی بن ابی طالب آمد رسولخدا پرسید ای جبرئیل مگر اهل آسمانها علیرا میشناسند عرضکرد یا محمد قسم بآنکسیکه ترا بحق برسالت مبعوث گردانید که معرفت اهل آسمانها بعلی بیشتر است از معرفت اهل زمین او را و هیچ آواز تکبیری در هیچ معرکه جنگی از او بلند نشد مگر آنکه ما با او تکبیر گفتیم و در هیچ غزوه حمله نکرد مگر آنکه ما با او حمله کردیم و هیچ شمشیری بکافری نزد مگر آنکه ما با او شمشیر زده ایم ای محمد هرگاه بر روی عیسی و عبادت او

و زهد یحیی و طاعت او و ملک سلیمان و سخاوت او مشتاق شوی بر روی علی بن ابی طالب نظر نما پس خدای تعالی فرو فرستاد و لَمَّا
صُربَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ای یضجون و یعجبون

شصتم صدر الائمه موفق بن احمد بسند خود از ابو مریم از عمار یاسر روایت کرده

که رسول خدا فرمود یا علی حقتعالی ترا بزینتی مزین فرمود که هیچ بنده را بچنین زینتی مزین ننموده که محبوب تر باشد در نزد او و آن زهد و ترک نمودن تو است دنیا را که آنرا دشمن میداری و اصلا نظر التفات بجانب او نمیگماری و دوست میگردانی با خود فقرا را و راضی میشوی که ایشان پیروان تو باشند و ایشان راضی هستند که تو پیشوای آنها باشی یا علی خوشحال کسیکه ترا دوست دارد و تصدیق نماید ترا و وای بر کسی که ترا دشمن دارد و تکذیب نماید ترا سزاوار است که حقتعالی او را در روز قیامت در مقام کذابین بدارد و بعد از آن طایفه معذب گرداند نیز صدر الائمه بسند خود از عمر بن عبد العزیز روایت کرده که گفت ما احدیرا در این امت زاهدتر از علی بن ابی طالب علیه السلام نداریم و ابن ابی الحدید که از اعیان علماء عامه و اکابر ایشانست در شرح نهج البلاغه در حق امیر المؤمنین علیه السلام گوید که امیر المؤمنین سید زهاد بود در دنیا و همه زهاد بسوی اخلاص او دارند و رحل اقامت بر در خانه او میاندازند هرگز از طعامی سیر نخورد و لباس او از همه خشن تر بود عبد الله ابن ابورافع گوید روز عیدی بخدمت آنحضرت رفتم دیدم انبانی مهر کرده پیش آورد و مهر از آن برداشت دیدم در آن پارهای نان جو خشک بود و حضرت از آن نان تناول میفرمود عرض کردم یا امیر المؤمنین چرا بر این انبان مهر میزنی فرمود برای اینکه فرزندان من از روی مهربانی زیت یا روغن بر آن نیالایند و جامه خود را گاهی بپاره و پوست و گاهی بلیف خرما پینه میکرد و بند نعلین او از لیف خرما بود و پیراهنش کرباس بسیار درشتی بود و اگر آستینش دراز بود آنرا میبیرید و میانداخت و دیگر نمیدوخت تا آنکه رشته رشته میشد و بر روی دست مبارکش میریخت تا تمام میشد و چون نان با خورش میل میفرمود خورش آن نمک بود یا سرکه و اگر از آن ترقی میکرد بعضی از گیاههای صحرا بود و از آن بالاتر قلیلی از شیر شتر و گوشت بسیار کم میل مینمود و میفرمود شکم خود را مقبره حیوانات نکنید و با آن احوال قوت و زور بازویش از همه کس بیشتر بود و هرگز گرسنگی از قوت او نمیکاست و قلت غذا بدن او را لاغر نمیکرد و از جمیع بلاد اسلام غیر از شام اموال بنزد او میآمد و همه را در میان مردم قسمت میکرد و نیز ابن ابی الحدید بسند صحیح از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده که فرمود امیر المؤمنین علیه السلام مردد نشد در میان دو امر که هر دو اطاعت و بندگی پروردگار باشد مگر آنکه هر کدام صعب تر بود اختیار میکرد و شما ای اهل کوفه میدانید که علی در میان شما از غلات خود که در مدینه داشت میخورد و سبوق را

میگرفت در میان انبانی میکود و بر آن مهر میزد از خوف اینکه مبادا خورش یا چیزیکه طعم آنرا نیکو گرداند بر آن بیفزایند و کیست که از علی در دنیا زاهدتر باشد

شصت و یکم ابن ابی الحدید بسند خود از زراره از جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام روایت کرده

که فرمود بخدا قسم که هیچ دو امری پیش نیامد علی ابن ابی طالب علیه السلام را که هر دو اطاعت خدا باشد مگر آنکه شدیدتر و بامشقت تر آنها را بجای میآورد و عمل او مانند عمل کسی بود که در میان بهشت و دوزخ ایستاده باشد و دیده بر آن دوخته ثواب آنرا ببیند و عقاب آنرا مشاهده نماید و بعبارت پروردگار خود مشغول گردد و چون برای نماز ایستادی و وجهت و جهی گفتی رنگ مبارکش متغیر گردیدی بحیثیتی که همه مشاهده کردند و آن حضرت هزار بنده آزاد کرد بسعی دست خود که همه را بعرق جبین و جفای یمین خود پیدا کرده و تحصیل نموده بود وقتی بآنحضرت عرض کردند در فلان مزرعه شما چشمه پیدا شده که آب مثل فواره از زمین میجوشد فرمود این بشارت را بوراث من بدهید بعد از آن آنرا بفقرا و مساکین و ابناء سبیل تصدق نموده وقف کرد تا آتش جهنم را از خود دور نماید و خود را از آتش جهنم مهجور گرداند

شصت و دویم محمد بن ابراهیم حموی بسند خود از انس بن مالک روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون روز قیامت شود منبری از برای من نصب کنند و گویند بر بالای منبر رو من بر اعلای آن منبر روم بعد از آن منادی ندا کند کجاست علی و او در نزد من باشد و یکدرجه از من پست تر باشد پس جمیع خلائق بدانند که محمد سید المرسلین و علی سید الوصیین است انس گوید مردی از ما یعنی از انصار برخاست و عرضکرد یا رسول الله بعد از چنین فضیلتی دیگر کیست که علیرا دشمن دارد فرمود دشمن نمیدارد او را از قریش مگر ولد الزنا و نه از انصار مگر یهودی و نه از عرب مگر دعوی و نه از سایر مردم مگر شقی

شصت و سوم صدر الاثمه موفق بن احمد بسند خود از انس بن مالک روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای بریده خدای تعالی عهد کرد بسوی من عهدی در خصوص علی بن ابی طالب ع پس فرمود علی رایت هدایت است و منار ایمان است و امام اولیاء من است و نور جمیع مطیعان من است ای بریده علی بن ابی طالب در فردای قیامت امین من است و صاحب رایت من است و او است معین من بر کلیدهای خزائن رحمت پروردگار

شصت و چهارم صدر الاثمه موفق ابن احمد بسند خود از نافع از عبد الله بن عمر بن خطاب روایت کرده است

که رسولخدا بعلي بن ابی طالب علیه السلام فرمود چون روز قیامت شود ناقه از نور برای تو بیاورند و بر سر تو تاجی باشد که نور آن روشنائی دهد که چشم اهل محشر از روشنائی آن خیره شود پس از جانب رب العزه ندا دررسد که کجاست خلیفه محمد رسولخدا پس تو گوئی اینک حاضر من پس منادی ندا کند یا علی دوستان خود را داخل بهشت گردان

و دشمنان خود را داخل جهنم پس تو قسم دوزخ و بهشتی

شصت و پنجم صدر الاثمه بسند خود از علقمه روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نماز صبح را با ما گذارد بعد از آن رو بجانب ما کرد و فرمود ای گروه اصحاب امشب عمم حمزة بن عبد المطلب و برادرم جعفر بن ابی طالب را در خواب دیدم که در پیش روی ایشان طبقی از انجیر بود و میخوردند ناگاه دیدم انجیر برطب مبدل گردید و از آن تناول کردند پس مبدل بانگور شد و از آن نیز خوردند پس من بنزدیک ایشان رفتم و گفتم کدام عمل را افضل یافتید گفتند پدر و مادر ما فدای تو باد یافتیم بهترین اعمال را صلوات فرستادن بر تو و آب دادن بر تشنگان و محبت علی بن ابی طالب علیه السلام

شصت و هشتم ابراهیم بن محمد حموی بسند خود از انس بن مالک و جابر انصاری و ابو ایوب روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «حق علی علی هذه الامة كحق الوالد علی ولده»

شصت و هفتم صدر الاثمه بسند خود از عمر بن خطاب روایت کرده

که گفت من گواهی میدهم بر رسول خدا و از او شنیدم که میفرمود که اگر هفت آسمان و هفت زمین را در کفه میزان گذارند و ایمان علی بن ابی طالب علیه السلام را در کفه دیگر هرآینه ایمان علی بر آنها زیادتی خواهد کرد

شصت و هشتم ابراهیم بن محمد حموی بسند خود روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون مرا با آسمانها بردند حقتعالی امر چندی بمن فرمود که چون از آنجا مراجعت نمودم منادی از پس حجابها ندا کرد که ای محمد نیکو پدری است پدرت ابراهیم و نیکو برادر است برادرت علی وصیت کن درباره او به نیکویی یعنی بمردم بگو که با او نیکویی کنند و حق او را ضایع نمایند

أَسْـَٔلُكُمْ عَلَیْهِ أَجْرًا إِلَّا أَنَّهُ وَدَّةٌ فِي

شصت ونهم در معنی آیه شریفه قُلْ لَا

الْقُرْبَى

حاصل مضمون آیه آنکه رسول خدا اجر و مزدی از برای رسالت خود اخذ نفرموده است مگر مودت و محبت و اطاعت ذوی القربی که ایشان آل محمدند احمد ابن حنبل در مسند خود و ثعلبی در تفسیر خود و مسلم در صحیح خود و بخاری در صحیح خود و محمد بن ابراهیم حموی و ابن مغازلی شافعی و صدر الاثمه موفق ابن احمد و مالکی در کتاب فصول المهمه و صاحب کتاب مناقب الفاخره و غیر ایشان روایت کرده اند که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سؤال کردند یا رسول الله آنانکه خدای تعالی ما را بمودت ایشان امر فرموده کدامند فرمود علی و فاطمه و دو فرزند ایشان و محمد بن جریر در کتاب مناقب بسند خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله

علیه و آله و سلم بعلی علیه السلام فرمود بیرون برو ندا کن که هرکس ظلم کند باجیر و اجرت او را ندهد بر او باد لعنت خدا علی در میان مردم باینکلمات ندا درداد عمر با جماعتی از اصحاب خدمت رسول خدا آمدند و عرضکردند یا رسول الله آنچه علی با امر شما در میان مردم ندا کرد مقصود از آن چه چیز است آنرا بیان فرمائید فرمودند بلی خدای تعالی میفرماید قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَلَيْهِ أَجْرٌ إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ

پس

ص: 394

هرکه بر ما ظلم کند و مزد ما را ندهد بر او باد لعنت خدا و خدای تعالی میفرماید النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ پس هرکه من مولای اویم علی مولای اوست و هرکه بغیر از او و ذریه او تولا جوید بر او باد لعنت خدا و من شما را گواه میگیرم که من و علی پدران مؤمنانیم هرکه دشنام دهد ما را بر او باد لعنت خدا چون از خدمت آنحضرت بیرون آمدند عمر گفت ای اصحاب رسول خدا نه در روز غدیر خم و نه در غیر آن روز بمانند امروز در حق علی تأکید فرمود حسان بن ثابت گوید اینکلمات را رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم قبل از وفات خود بنورده روز فرمود

هفتماد ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود از نعمان بن بشیر روایت کرده

که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مثل علی در این امت مثل قل هو الله احد است و صدر الاثمه موفق بن احمد بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی مثل تو در میان مردم مثل قل هو الله احد است در قرآن هرکه يك مرتبه بخواند ثواب او بقدر ثواب کسی است که ثلث قرآنرا خوانده باشد هرکه دو نوبت بخواند مثل کسی است که دو ثلث قرآنرا خوانده باشد و هرکه سه مرتبه بخواند مساوی با کسی است که تمام قرآنرا ختم کرده باشد و هم چنین تو یا علی هرکه تنها بدل ترا دوست دارد ثلث ایمان را دوست داشته و هرکه بدل و زبان ترا دوست داشته دو ثلث ایمانرا دوست داشته و هرکه بدل و زبان و دست ترا دوست دارد تمام ایمانرا دوست داشته است قسم بآنکسی که مرا بحق بنبوت مبعوث گردانیده که اگر اهل زمین ترا دوست می داشتند چنانکه اهل آسمان ترا دوست دارند هرآینه خدای تعالی احدیرا بآتش جهنم معذب نمیگردانید مؤلف گوید که اخبار در این طایفه سابعه که از علماء و روات عامه در کتب صحاح و مؤلفات خود روایت کرده اند که از ایشان نقل نمودیم قطره ایست از دریا که جمع و تألیف اخباریکه ایشان روایت کرده اند چندین مجلدات از کتب خواهد شد و این اقل قلیل که نقل نمودیم نمونه ایست از آنچه نقل نمودیم و شخص منصف که ادنی شعور و بصیرتی داشته باشد بملاحظه همین اقل قلیل از اخباریکه نقل شد با این همه اصرار و تأکید خداوند متعال و رسول ذو الجلال باقسام بیانات و الزامات کافیه که در هر يك از آنها کفایت و درایت از مقصود است فضلا از مجموع آن واضح و هویدا خواهد شد کالشمس فی وسط النهار بر او که دین حق و مذهب حق در مذاهب اسلام همان مذهب تشیع و حقیقت امامت و خلافت مولانا امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام است و حق است آنچه بعضی از محققین گفته اند که مسئله امامت بمرتبه از ظهور و وضوح پیوسته که نباید تکلم در آن نمود با علماء عامه و خصومت در اینمسئله معقول نخواهد بود مگر از کسانی که پرده حیا را از صورت خود برافکنده مانند شتران ماده صدا برآوردند و در مقام انکار سند و دلالت آنها برآیند و خود را در مقام افتضاح

و رسوائی بیرون آورند بمجرد تعصب و لجاج که اقتدا بدین آباء و اجداد نمایند و بالمره دست از عقل و شعور و بصیرة و دین خود بردارند وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ

اخبار وارده در منقبت امیر المؤمنین ع بنقل خاصه

اشاره

مؤلف گوید که در این کتاب در مقالات و مقدمات و فصول آن اختصار کردیم از بابت اتمام حجت و الزام بر خصم باخبر منقوله از عامه و از اخبار وارده از آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین از روایات علماء شیعه و روایات ایشان رضوان الله عليهم ذکر نمودیم لکن در اینطایفه سابقه از اخبار که سبق ذکر یافت بمقدار اقل از ذره از بحار اخبار آل محمد بطرق منقوله از علما و روایات شیعه نقل مینمائیم منضمنا به بعض از منظومات وارده در مدایح ایشان صلوات الله عليهم تا آنکه کتاب خالی نباشد از کلمات نورانیه ایشان «اذ کلامهم نور و قولهم صدق و امرهم رشد» و تا آنکه روح و راحت باشد از برای اهل ذوق و محبین حضرت شاه ولایت و آنکه کلام در اینمقام لاله زاری باشد از ارم و گلستانی باشد از عشر معشار آلف آلف بوستان آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین فنقول «مستعینا بالله و متمسکا بحبل ولیه عجل الله فرجه و سهل مخرجه» علی بن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «انا و علی من نور واحد» و از ابو ذر روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود من و علی خلق شدیم از نور واحد تسبیح میگردیم خدا را در نزد عرش بدو هزار سال قبل از خلقت آدم

و انوارهم من قبل کانت بعرضه

بها زینت ارکانه ای زینة

و چون حق تعالی آدم را آفرید آن نور را در پشت او جای داد و پیوسته حق تعالی ما را در اصلاص طاهره و ارحام مطهره نقل می نمود تا آنکه بعبد المطلب رسیدیم پس ما را بدو نیم کرد و مرا در پشت عبد الله قرار داد و علی را در پشت ابو طالب و در من نبوت و برکت قرار گرفت و در علی فصاحت و شجاعت و بروایت شیخ طوسی از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که یا علی من در صلب عبد الله جای گرفتم و تو در صلب ابو طالب و نبوت سزاوار نیست مگر برای من و وصایت سزاوار نیست مگر برای تو و کسیکه انکار کند وصایت تو را انکار نبوت من کرده است و کسی که انکار نبوت من کرده است حقتعالی او را سرنگون در آتش جهنم اندازد و شیخ شرف الدین نجفی قدس سره بسند خود از حضرت امام موسی بن جعفر علیهما السلام روایت کرده که حق تعالی نور محمد را آفرید از نوری که آن نور را از نور عظمت و جلال خود شکافته بود و آن نوریکه در کوه طور تجلی کرده و حضرت موسی از مشاهده آن افتاد و مدهوش شده آن نور محمد بود که چون اراده حقسبحانه و تعالی قرار گرفت که محمد را از آن نور خلق کند از يك نیمه آن نور محمد را آفرید و از نیمه دیگر علی را و غیر از ایشان مخلوقی را از نور نیافرید و آفرید ایشانرا بقدرت خود و ایشانرا مصور

گردانید بصورت ایشان و ایشانرا امین خود کرده و بر بندگان خود گواه گرفت و ایشانرا خلیفه خود گردانید و ایشانرا دیده بان و چشم بینای خود کرد که بمردم نظر کنند

فهم اعین الباری علی کل من برا *** یرون عیانا فعل کل البریة

و ایشان را زبان گویای خود گردانید و علوم خود را بایشان تعلیم فرمود و ایشانرا بعلم غیب خود آگاه گردانید و یکی از ایشانرا نفس خود قرار داد و دیگریرا روح خود و ظاهر ایشان بشریتست و باطن ایشان لاهوتیت و در میان مردم ظاهر شدند بهیچکلی ناسوتیت تا مردم را قوه دیدن ایشان باشد و همین است که حقتعالی میفرماید وَ لَلْبَسَ نَا عَلَیْهِمْ مَا یَلْبَسُونَ پس ایشان قایم مقام پروردگار عالمیاند و حجابها هستند در میان خدا و خلق او و ابتداء آفرینش بایشان شد پس از آن از نور محمد فاطمه را اقتباس کرد مانند اقتباس آن از نور خود و از نور علی و فاطمه نور حسن و حسین را اقتباس نمود مانند اقتباس چراغها از یکدیگر و همه از نور خلق شده اند و نقل شدند از رحمی برحمی در طبقات عالیة اصلاّب نه در طبقات سافله آنها که محل ادناس و اوساخ است بلکه دست بدست نه آب ضعیف و نه منی جهنده مانند سایر مردم بلکه انواری بودند که نقل میشدند از اصلاّب طاهره بارحام مطهره زیرا که صفوه بودند از صفوة که ایشانرا خداوند برای خود برگزید و خزانه علوم خود گردانید و بایشان ظاهر میشود دلایل خداوند که بواسطه ایشان مردم خدا را شناختند و بسبب ایشان مردم خدا را اطاعت کردند و اگر ایشان نبودند احدی خدا را نشناختی و هیچ بنده کیفیت بندگی را ندانستی و خدا جاری میکند امر و حکم خود را بهر نحو که بخواهد و در هرچه بخواهد و بروایت ابن بابویه از حضرت امیر المؤمنین که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی اگر ما نبودیم حقتعالی نمی آفرید آدم و نه حوا را و نه بهشت و نه دوزخ و نه آسمان و نه زمین را و ما سبقت جستیم بر ملائکه بشناختن پروردگار و او را تسبیح و تقدیس و تهلیل میکردیم پیش از ملائکه زیرا که اول مخلوقی که خدای تعالی آفرید ارواح ما بود پس زبان ما را بتوحید و تمجید خود گویا کرد بعد از آن ملائکه را آفرید چون ملائکه مشاهده ارواح ما کردند و همه را نور واحد یافتند مرتبه ما را بزرگ شمردند یعنی گمان خدائی در حق ما کردند

ربویة کادت تکون و لم تکن *** فهم دون باریهم و فوق البریة

حقیقتهم لم یدرک العقل کنهها *** کما الله لم یدرک بکنه الحقیقة

ما تسبیح خدا کردیم تا بدانند ما مخلوقیم و حقتعالی از صفات ما بندگان منزّه است پس ملائکه نیز مانند ما خدا را تسبیح کردند و او را از صفات ما بندگان منزّه گردانیدند و چون عظم شأن ما را مشاهده کردند خدا را تهلیل کردیم تا بدانند معبودی نیست جز معبود بحق و ما همه بندگانیم نه شریک خدا و نه معبود بالاصاله پس همه تهلیل خدا کردند

و چون ملا حظہ بزرگی محل ما کردند تکبیر گفتیم تا آنکه بدانند که حق تعالی از آن اکبر و اعظم است که کسی بجز بعنایت او بمحل عظیمی رسد و چون مشاهده کردند مقامی را که حق تعالی از برای ما از قدرت و عز خود برقرار کرده گفتیم «لا حول و لا قوة الا باللّٰه» تا بدانند که هیچ حول و قوه نیست مگر با او و چون مشاهده کردند آنچه را که حق تعالی بمانع فرموده و بر همه اطاعت ما را فرض گردانیده خدا را حمد کردیم تا ملائکه بدانند آنچه را که سزاوار گفتن است از حمد کردن نعمتهای او پس گفتند الحمد لله و بسبب ما هدایت یافتند بمعرفت تسبیح و تهلیل و تحمید او بعد از آن آدم را آفرید و ما را در صلب او قرار داد و ملائکه را امر کرد که آدم را سجده و تعظیم و تکریم کنند و سجده ایشان از برای حق تعالی از روی بندگی بود و بجهة آدم از روی تعظیم و اکرام ما زیرا که ما در صلب آدم بودیم

و آدم مشکوة لمصباح نورهم

فلما تراى للملائك خرت *** و انوارهم لما استقر بصلبه له سجدت و القصد هم فى الحقیقة

و فرمود که چون مرا باسماں بردند پس ندا رسید بمن یا محمد تو بنده منی و من پروردگار تو مرا بندگی کن و بمن اعتماد نما که تو نور منی در بندگان من و فرستاده منی بسوی آفریدگان من و حجت منی بر مخلوق من برای تو و پیروان تو آفریدم بهشت را و برای کسی که با تو خلاف کند ایجاد کردم آتش را و برای اوصیای تو واجب کردم کرامت خود را و برای شیعه اوصیای تو فرض کردم اجر و ثواب خود را عرض کردم اوصیاء من کیانند ندا رسید آنانند که بر ساق عرش نوشته شده پس بساق عرش نظر کردم در حالیکه در برابر حق تعالی ایستاده بودم دوازده نور دیدم در هر نوری سطری بخط سبز در هر سطری نام یکی از اوصیای خود دیدم که اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدیست عرض کردم پروردگارا ایشانند اوصیاء من بعد از من ندا رسید یا محمد اینها اولیاء و اصفیاء و حجتیهای منند و ایشان اوصیای تو و خلفای تو اند و بهترین مردمند بعد از تو سوگند یاد میکنم بعزت و جلال خود که آشکار کنم بایشان دین خود را و هویدا کنم بایشان کلمه خود را و زمین را پاک گردانم باخر ایشان

و هم حجج الباری علی کل من برا

ائمة حق حجة بعد حجة

محمد بن عیسی بسند خود از جابر جعفری از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که اول چیزیکه حق تعالی ابتدا بافرینش او کرد محمد بود و ما اهل بیت و آفرید ما را از نور عظمت خود در وقتیکه نه آسمانی بود و نه زمینی و نه مکانی و نه شب و نه روز و نه آفتاب و نه ماهی و خدا را تسبیح و تقدیس میکردیم و بعد از آن بافرینش مکان ابتدا نمود و بر آن نوشت «لا اله الا الله محمد رسول الله علی امیر المؤمنین به ایدته و به نصرته» پس عرش را آفرید و بر سرادقات عرش نوشت آنچه بر مکان نوشت پس آسمانها را آفرید و بر اطراف

آسمانها نوشت آنچه بر مکان و عرش نوشت پس بهشت و دوزخ را آفرید و نوشت بر آنها آنچه بر آسمانها نوشت پس ملائکه را آفرید و از ایشان طلب عهد و میثاق کرد بر بوبیت خود و نبوت محمد و ولایت علی و ایشانرا در آسمان جای داد و بعد هوا و زمین را آفرید و نوشت بر اطراف آنها آنچه بر مکان و عرش نوشت و فرمود ای جابر بهمین کلمات آسمانها بی ستون برپا ایستاد و زمین ساکن و مستقر گردید

بهم امسك الله السماء و ماجرت *** بهم اعلت استمساکها حیث دارت

و كانوا لافلاك السموات اعمدا *** و فی الارض اوتادا و منها استقرت

و ابن بابویه بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که حقتعالی فرمود عذاب خواهم کرد هر رعیتی را که فروتنی و پیروی کند امام و پیشوائی را که از جانب من نباشد هر چند که خود نیکوکار باشد و ببخشم بر رعیتی که اطاعت کند امام عادل را که از جانب من منصوب بامامت باشد هر چند آن رعیت نیکوکار نباشد

ذنبنا اللیل و الولاية شمس

عملا صالحا بیوم جزاها *** و ما ضر من والاه سوء فعاله و لو کان سوء الفعل ملاء الصحیفة

صغایر کانت ام کبایر کلها *** تصیر هباء مع خصوص المحبة اذا ذو اکسیر المحبة فوق ما

جناه استحال الذنب فوق استحالة

از جمله خصوصیات حضرت امیر علیه السلام ولادت در خانه کعبه است

شیخ طوسی قدس سره در امالی روایت کرده که عباس بن عبدالمطلب با جماعتی از بنی هاشم و غیر ایشان در برابر خانه کعبه نشسته بودند که ناگاه فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین که مدت حملش تمام شده بود و اثر وضع حمل بر او ظاهر گردیده پس رو بدرگاه خدا آورد و عرض کرد ای صاحب خانه و ای معبود یگانه من اقرار دارم بآنچه رسول تو از پیش تو آورد و بهر پیغمبری از پیغمبران تو و بهر کتابیکه فرستاده من تابع دین جد خود حضرت ابراهیم خلیلم که این خانه را بنا کرد پس سؤال میکنم از تو بحق این خانه و بحق کسی که آنرا بنا نمود و بحق این مولودی که در شکم من است و با من سخن میگوید و اقرار آوردم که اینمولود یکی از دلایل و آیات الوهیت و وحدانیت تست که این ولادترا بر من آسان گردان چون دعای فاطمه تمام شد دیدیم دیوار خانه شکافته شد و فاطمه بدرون خانه رفت و از نظر ما غایب شد و دیوار بحال اول باز آمد بنوعیکه شکاف آن پیدا نبود باذن الله تعالی بعد از ملاحظه این امر غریب اراده آن کردیم که در خانه را بگشائیم تا بعضی از زنان ما بنزد فاطمه روند و او را پرستاری نمایند هر چند سعی کردیم در باز نشد دانستیم که خالی از سری نخواهد بود و فاطمه مدت سه روز در آنجا بود و احدیرا از او خبری نبود و پیوسته مردم در کوچه ها و بازارها ازین قضیه داستانها میراندند و زنان در خانه های خود از این امر غریب حدیث میگفتند

چون روز چهارم شد دیدیم همانموضع شکافته شد و فاطمه بیرون آمد و علیرا بر سر دست گرفته و گفت ای گروه مردم بدانید که حقتعالی مرا از میان همه زنان پیشین تفضیل داد حقتعالی آسیه دختر مزاحم را از میان زنان برگزید و او در پنهانی بندگی میکرد و همچنین مریم بنت عمران را از میان زنان برگزید و شاخه خشک درخت خرما را در بیابان بجنابید و برای او رطب تازه ریخت و حقتعالی مرا برگزید بر این دو زن بلکه بر همه زنان عالم که پیش از من آمده اند و بر تری داد و در خانه خود برد و از طعامها و میوه های بهشت مرا روزی گردانید و چون فرزندم متولد شد از هاتف غیب ندای لا ریب شنیدم که گفت ای فاطمه این مولود را علی نام بگذار زیرا که من علی الاعلی است و من او را از قدرت و عزت و جلال و عدل خود آفریدم و نام او را از نام خود جدا کردم و او را خود تربیت کردم و بآداب خود مؤدب نمودم و او اول کسی است که در بام خانه من اذان گوید و بتها را سرنگون سازد

هو الذی کان بیت الله مولده *** فطهر البیت من ارجاس اوئان

طواف خانه کعبه از آن شد بر همه واجب که آنجا در وجود آمد علی بن ابی طالب

هو القبلة الوسطی تری الوفد حولها *** لها حرم الله المهیمن و الحل

و آیه الکبری و حجه التی *** اقیمت علی من کان مناله عقل

و مرا تمجید و تهلیل کند و او بعد از حبیب من و نبی من و بهترین خلق من محمد که رسول من است امام و پیشوای مردم و وصی رسول من است خوشا حال کسی که او را دوست دارد و او را یاری کند و بدا بحال کسی که او را دشمن دارد و ذلیل گرداند و حق او را انکار کند صدوق علیه الرحمة در امالی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای گروه مردم علی از من است و من از علی و علی از طینت من خلق شده و او امام خلق است که برای مردم آشکار کند آنچه را که در او اختلاف کنند از سنت من و او امیر المؤمنین و قائد الغر المحجلین و یعسوب الدین است مؤلف گوید یعسوب اسم پادشاه زنبور عسل است که امیر النحل است و آنحضرت را امیر النحل نیز گویند و شافعی در مدح آنسرور گفته است

قالوا امتدح لامیر النحل قلت لهم *** مدحی و مدح الوری فی بعض معناه

ان ادعیه بشرا فالعقل یمنعنی *** و اتقی الله من قولی هو الله

بالجملة رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی خیر الوصیین و اوجفت سیده زنان عالمیانست و پدر ائمه هادین است ای گروه مردم هر که علی را دوست دارد من او را دوستدارم و کسی که او را دشمن دارد من او را دشمن دارم و کسی که با او تولی جوید من با او تولی جویم ای گروه مردم من شهر حکمتم و علی در آنشهر است و احدی در شهر وارد نشود مگر از در آن

انما المصطفی مدینة علم *** و هو الباب من اتاه اتاه

ای گروه مردم سوگند بآن کسی که مرا بنیوت بسوی خلق فرستاده و مرا از همه نیکویان برگزیده که علی

را بجای خود نصب نکردم برای امامت خود تا آنزمان که حق تعالی بلند گردانید در آسمانها نام او را و ولایت او را بر همه ملائکه الزام فرمود و نیز صدوق علیه الرحمة از مفضل بن عمر و او از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که از آنحضرت سؤال کردم از آیه فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ یعنی پروردگار بزبان آدم کلماتی نهاد پس قبول کرد توبه او را بآن کلمات و خدا قبول کننده است توبه توبه کنندگانرا و بخشنده است گناه گناه کارانرا عرض کردم که آنها چه کلماتی بودند فرمود آدم عرض کرد «یا رب اسئلك بحق محمد و علی و فاطمة و الحسن و الحسين الا تبت علی» پس بسبب ایشان توبه آدم قبول شد

فآدم لما ان توسل فيهم

عفى الله عما قد جنى من خطيئة

شیخ طوسی ره بسند خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در رحبه میفرمود که هرکس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده است در روز غدیر خم آنچه درباره من فرموده از جای برخیزد و شهادت دهد سیزده نفر برخاستند و همه شهادت دادند که رسول خدا فرمود «الست اولی بالمؤمنین من انفسهم» همه عرض کردند بلی یا رسول الله پس دست علی را گرفته و فرمود «من كنت مولاه فعلى مولاه پس حسان بن ثابت استیذان نموده در قضیه غدیر خم که مدح نماید امیر المؤمنین علیه السلام را پس این قصیده را انشاء کرد و قال

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم *** بخم و اسمع بالرسول المنادیا

یقول فممن مولیکم و ولیکم *** فقالوا و لم یبدوا هناك التعادیا

الهک مولینا و انت ولینا *** و لن تجدن منالك الدهر عاصیا

فقال له قم یا علی فانی *** رضیتک من بعدی اماما و هادیا

و عمرو بن العاص در مدح آنسرور گفته است

بآل محمد عرف الصواب *** و فی ابیاتهم نزل الكتاب

فضربته کبیعته بخم *** معاقدها من القوم الرقاب

محمد بن ابراهیم نعمانی در کتاب غیبت بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد خیف خطبه خواند و فرمود من پیش از شما خواهم رفت و شما بر حوض من وارد خواهید شد و بدانید که من میگذارم در میان شما ثقلین را ثقل اکبر و ثقل اصغر ثقل اکبر قرآنست و ثقل اصغر عترت من که اهل بیت منند و آنها ریسمانی هستند محکم در میان شما و خدا که اگر بآن چنک زنید گمراه نشوید و سببی از آن بدست خدا و سببی بدست شما و خدای لطیف خبیر مرا خبر داد که این دو از یکدیگر جدا نشوند تا بر حوض من وارد شوند مانند این دو انگشت و در خبر ابن شاذان چنین روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود من در میان شما میگذارم دو چیز نفیس را و آن کتاب خدا است و علی بن ابی طالب و علی بهتر است از برای شما از کتاب خدا زیرا که ترجمه میکند از برای شما کتاب خدا را

ساواوا كتاب الله الا انه *** هو صامت و هم الكتاب الناطق

صدوق عليه الرحمة در كتاب معاني الاخبار از عبد الله بن عباس روايت کرده که رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم فرمود هر که

ص: 401

خواهد متمسك شود بحلقه محكم كه هرگز شكست نيابد بايد بولايت برادر و وصيم علي بن ابي طالب عليه السلام متمسك شود و از حذيفة بن اسيد چنين روايتكرده كه رسولخدا صلی الله عليه و آله و سلم فرمود اي حذيفه حجت خدا بر شما بعد از من علي بن ابي طالب است كفر بعلي كفر بخدا است و شرك بعلي شرك بخدا و الحاد در او الحاد در خدا است و انكار او انكار خدا است و ايمان باو ايمان بخدا است زيرا كه او برادر و وصي رسولخدا است و امام امت و مولاي ايشان است و او است حبل الله المتين و او است عروة الوثقى كه هرگز شكسته نشود

هو العروة الوثقى التى كل من بها *** تمسك لم يسئل خدا عن خطيئته

شيخ طوسى بسند خود در كتاب مجالس از محمد بن عمار ياسر روايتكرده كه گفت از ابو ذر شنيدم كه ميگفت ديدم رسولخدا صلی الله عليه و آله و سلم را كه دست علي را گرفته و ميفرمود «يا علي انت اخي و صفيى و وزيرى و امينى مكانك فى حيوتى و بعد موتى مكان هرون من موسى الا انه لا نبى بعدى» پس هر كه بميرد و با او محبت تو باشد خدای تعالی عاقبت او را بخير گرداند و هر كه بميرد و با تو دشمن باشد او را از اسلام حقى و نصيبي نيست و بروايت طبرسى در احتجاج از حضرت امام محمد باقر عليه السلام روايتكرده كه رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم فرمود كه جبرئيل سلام پروردگار بمن رسانيد كه خداوند امر كرده كه در همين جا كه ايستاده بهر سفيد و سياه اعلام كن كه علي بن ابي طالب عليه السلام برادر و وصي و خليفه من و امام امت من است بعد از من و محل او از من محل هرون است از موسى الا انه لا نبى بعدى و او است ولى شما بعد از خدا و رسول او

هو الذى من رسول الله كان له *** مقام هرون من موسى بن عمران

طرفه مقام آنكه شيخ مفيد عليه الرحمه نقل كرده كه ضرار بن عمر ضبى كه يكي از عظام علماء عامه و از قضاة معروف ايشانست وارد شد بر يحيى بن خالد بر مكى يحيى باو گفت يا ابا عمر در خود ميبينى كه مباحثه و مناظره كنى با مرديكه از ارکان شيعه است گفت بلكه با هر كه بخواهيد پس يحيى بطلب هشام ابن الحكم فرستاد چون حاضر گرديد يحيى گفت يا ابا محمد اين ضرار است و تو او را در سخنورى ميشناسى و مخالفت او را در امامت با خود ميدانى با او سخن گوى هشام گفت بدیده منت دارم پس رو بجانب ضرار كرد و گفت ولايت بر ظاهر است يا بر باطن يعنى هر كرا ولى و خليفه ميكنند حسن ظاهر او را ملاحظه ميكنند يا باطن او را ضرار گفت بلكه ظاهر او را زيرا كه باطن را نميشود فهميد و مدرك نميشود مگر بوحي هشام گفت اکنون مرا خبر ده كه کدام يك از ابو بكر و علي دفع دشمن كردند از رسولخدا صلی الله عليه و آله و سلم بشمشير و كشتن كفار در پيش روى او و ثواب کدام يك از ايشان بيشتتر و نام کدام در معرکه جهاد مشهورتر و بلندتر است ضرار گفت علي بن ابي طالب عليه السلام و ليكن يقين ابو بكر زياده از علي بود هشام گفت اينكه تو گفتى از باطن است و ما از اول مناظره باطن را کنار گذاشتيم و اکنون تو بنيكي ظاهر علي اعتراف كردى پس

واجب شد بظاهر از برای علی ولایتی که از برای ابو بکر شد ضرار گفت این همان ظاهر است هشام گفت اگر ظاهر علی با باطن او مطابق شود رفع آن فضیلت میتوان کرد گفت نه هشام گفت تو نمیدانی که رسول خدا بعلی علیه السلام فرمود «یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي» ضرار گفت بلی میدانم هشام گفت آیا رسول خدا بواطن را بوحی ادراك میکرد ضرار گفت بلی هشام گفت آیا جایز است که رسول خدا این را بعلی بگوید و حال آنکه علی در باطن مؤمن نباشد ضرار گفت نه هشام گفت پس از برای علی ظاهر شد هم ظاهر و هم باطن و از برای ابو بکر نه ظاهری پیدا شد و نه باطنی محقق گردید پس منصب ولایت مخصوص علی بن ابیطالب است و دیگران را در آن نصیبی نخواهد بود «فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» صدوق علیه الرحمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که قومی از یهود بشرف اسلام مشرف شدند و از جمله آنها عبد الله بن سلام بود که از فضلاى ایشان بود و اعلم از علماء ایشان بود و اسد و ثعلبه و ابن صودیا و ابن یامین و ایشان از فضلا و رؤسای یهود بودند بعد از آن عرض کردند خدمت رسول خدا که موسی بن عمران یوشع بن نون را وصی خود قرار داد بعد از خود آیا بعد از شما کی خواهد بود که اولی بتصرف در امور باشد بعد از تو که آیه إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ نازل شد پس رسول خدا فرمود برخیزید پس ایشان از جای برخاستند آمدند بدر مسجد دیدند سائلی از در مسجد بیرون آمد رسول خدا باو فرمود که کسی چیزی بتو داد عرض کرد بلی انگشتری بمن دادند فرمود آنکس کی بود عرض کرد آنکسی که مشغول نماز است فرمود در چه حالت عرض کرد در حال رکوع رسول خدا تکبیر گفت و اهل مسجد همه تکبیر گفتند رسول خدا فرمود علی ولی و صاحب اختیار و اولی بتصرف در امور شما است بعد از من اهل مسجد گفتند راضی شدیم بخداوندی خدا و برسالت تو و بولایت علی بن ابی طالب که آیه وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ نازل شد و از عمر بن الخطاب روایت شده که بعد از این قضیه چهل انگشتر بصدقه دادم شاید آیه در حق من نازل شود نشده است و در این قضیه حسان بن ثابت مدح نمود آنسرور اتقیا را که معروف در نزد تمام عامه و خاصه است

ابا حسن تقدیک نفسی و مهجتی *** و کل بطیئ فی الهوا و مسارع ایزهه مدحي في المحبين ضایعا

و ما المدح في جنب الاله بضایع

و بعضی دیگر در اینقضیه چنین گفته اند و نعم ما قال

او في الصلوة مع الزکوة اقامها *** و الله یرحم عبده الصبارا

من ذا بخاتمه تصدق راکعا *** و اسره في نفسه اسرارا

من کان بات علی فراش محمد *** و محمدا اسرا یوم الغارا

من كان جبريل يقوم يمينه *** يوما و ميكال يقوم يسارا

من كان في القرآن سمى مؤمنا *** في تسع آيات جعلن كبارا

کلینی بسند خود از ابی حمزه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که ابی حمزه سؤال نمود از آنحضرت از تفسیر عَمَّ يَسْأَلُونَ عَنْ النَّبِيِّ الْعَظِيمِ فرمود این آیه در خصوص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و امیر المؤمنین میفرماید نیست خدا را آیتی که از من اکبر باشد و نه خدا را خبر بزرگیت که از من اعظم باشد

هو النبأ العظيم و فلك نوح *** و باب الله و انقطع الخطاب

صدوق علیه الرحمه از حضرت سید الشهدا علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی بن ابیطالب علیه السلام فرمود یا علی توئی حجت خدا و توئی باب خدا و توئی طریق بسوی خدا و توئی صراط المستقیم و توئی مثل اعلی یا علی توئی امام مسلمین و امیر المؤمنین و خیر الوصیین و سید الصدیقین یا علی توئی فاروق اعظم و توئی صدیق اکبر یا علی توئی خلیفه من و توئی اداکننده قرض من و توئی وفاکننده بوعده های من و توئی مظلوم بعد از من خدا را گواه میگیرم و هر که از امت که حضور دارد که یاران تو یاران منند و یاران من یاران خدا و یاران دشمنان تو یاران شیطانند و نعم ما قیل فان احبابه جند الاله و ان اعدائه جند الشیاطین

فداکاری امیر المؤمنین علیه السلام در لیلۃ المیت

شیخ طوسی در امالی از حضرت علی بن الحسین علیهما السلام روایت کرده که آیه وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ در حق علی علیه السلام نازل شد در شبی که در خوابگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابید علی بن ابراهیم در تفسیر خود در معنی آیه گفته است که مراد امیر المؤمنین علیه السلام است و یشری در آیه بمعنی بذلست یعنی از مردم کسی است که بذل میکند جان خود را در راه رضای خدا محمد بن الحسن الشیبانی در کتاب نهج البیان چنین ذکر کرده که این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شد در آن شبی که در فراش رسول خدا خوابید در هنگامیکه قریش هم قسم شدند که حضرت رسول ص را بقتل بیاورند و قرار بر این دادند که از هر قبیله جوان شمشیرزنی جمع شوند و در تاریکی شب بر آنحضرت هجوم آورند و همه يك باره بر او شمشیر زنند بدون تقدیم و تأخیر تا مطالبه خونبهای او متعسر شود و قاتل او بشخصه معلوم نشود پس جبرئیل نازل شد و آنحضرت را از این قضیه آگاه کرد و امر کرد که پسر عمش علی را در جای خود بخواباند و خود جانب مدینه رود رسول خدا چنین کرد و چون شب شد جوانان قبایل که هم عهد شده بودند جمع شدند با شمشیرها تا آنکه در خانه را خراب نموده بخوابگاه رسول خدا آمدند چون علی را در خوابگاه آنحضرت مشاهده کردند با کمال اضطراب مراجعت نمودند شیخ طوسی بسند خود از عمار یاسر روایت کرده است که ما در مسجد قبا در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودیم که آنحضرت اراده مشرکین و خوابیدن علی بن ابی طالب را در محل خواب خود نقل نمود و بعد از آن فرمود که در آن هنگام حق سبحانه و تعالی فرمود بجبرئیل و میکائیل که من شما را با یکدیگر

برادر کردم و عمر یکی از شما درازتر از دیگری است کدام يك از شما درازي عمر را بر دیگری اختیار مینمائید هر دوی ایشان مکروه داشتند موترا و حیوة را بر خود پسندیدند پس در آنوقت وحی آمد که ای دو بنده من شما چرا چون علی بن ابی طالب نیستید که من برادری افکنم میان او و محمد نبی خودم و علی محمد را بر خود اختیار کرد و نقد جان خود را در راه او نهاد و در تمام شب در بستر خواب او خوابید اکنون بجانب زمین روید و او را از شر دشمنان نگاه دارید پس جبرئیل آمد و در بالای سر او نشست و میکائیل در جانب پای او و پیوسته جبرئیل میگفت «بخ بخ من مثلك یابن ابی طالب و الله یباهی بك الملائكة» پس خدای تعالی در شان علی و خوابیدن او در فراش رسول خدا آیه و مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ را فر فرستاد و بروایت دیگر از حضرت سید الشهداء و علی بن الحسین علیهما السلام که اول کسی که جان خود را در معرض بیع در آورد و در راه رضای خدا ایثار نمود علی بن ابی طالب علیه السلام بود و در وقتیکه در فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خوابیده بود این ایاترا انشاد فرمود

وقیت بنفسی خیر من وطئ الثری *** و من طاف بالبيت العتیق و بالحجر

رسول اله خاف ان یمکروا به

نزول سوره هل اتی در حق علی علیه السلام و اهلیت او

صدوق ره بسند خود از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که حسن و حسین را مرضی عارض شد در وقتیکه طفل بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعبادت ایشان تشریف آوردند و دو نفر نیز در خدمت آنحضرت بودند یکی از ایشان بعلی علیه السلام عرض کرد که اگر برای ایشان نذری کنی خداوند عالم بایشان شفا ببخشد علی علیه السلام نذر کرد که اگر ایشانرا خداوند شفا ببخشد سه روز روزه بدارد و فاطمه علیها سلام نیز سه روز روزه را نذر کرد و حسن و حسین علیهما السلام خود نیز چنین نذر کردند فضا خادمه نیز چنین نذر کرد پس حقتعالی ایشانرا لباس عافیت پوشانید فردا را روزه داشتند و طعامیکه بآن افطار نمایند نبود علی علیه السلام بنزد شمعون یهودی آمد که همسایه آنحضرت بود و باو گفت مقداری پشم بمن بازده که دختر پیغمبر آنرا ریخته و بمزد آن سه صاع از جو بما بده شمعون پشم و جو را حاضر ساخت حضرت آورد و بفاطمه داد فاطمه قبول کرد و آنروز ثلث آن پشم ریخته و یکصاع از آن جو را برداشته آرد کرد و پنج قرص نان برای پنج نفر عیال خود ترتیب داد و علی علیه السلام نماز مغربا با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجای آورده بخانه مراجعت نمود و سفره گسترده هر پنج نفر حاضر شدند چون حضرت لقمه از آن گرفته خواست که در دهان گذارد مسکینی بر در خانه آمد و صدا بلند کرد که «السلام علیکم یا اهل بیت محمد مسکین من مساکین المسلمین اطعمونی مما تأکلون اطعمکم الله من مؤائد الجنة» حضرت امیر لقمه را بر زمین گذاشته فرمود

فاطم ذات المجد و اليقين *** يا بنت خير الناس اجمعين

اما ترين البأس المسكين *** جاء الى الباب له حنين

يشكو الى الله و يستكين *** يشكو الينا جايح حزين

كل امر بكسبه رهين *** من يفعل الخيرات يستين

موعده جنة عليين *** حرما الله على الضنين

و صاحب البخل يقف حزين *** و للبخيل موقف مهين

يهوى به النار الى سجين *** شرايه الحميم و الغسلين

و تفسير آنرا بفارسي چنين گفته اند

صاحب مجد و يقين ايفاطمه *** دختر نيکوتر مردم همه

خود نمى بينى فقير بى نوا *** بر در ما با دو صد رنج و عنا

رو بدرگاه خدا آورده است *** گرسنه خود رو بما آورده است

هرکسى پابند کردار آمده *** مزد نيکوکار ناچار آمده

اجر نيکوکار شد باغ نعيم *** کرده حق محروم از وي هر لئيم

جاىگاه ممسكان جائست زشت *** و اندر آنجا نشنود بوى بهشت

آتش او را جانب سجين كشد *** و اندر آنجا باده از غسلين كشد

پس صديقه طاهره فاطمه زهرا عليها سلام الله در جواب گفت

امرک سمع يا بن عم و طاعة *** ما لى من لوم و لا ضراعة

غذيت بالخير له صناعة *** ارجو اذا اشبعت ذا مجاعة

ان الحق الخيار و الجماعة *** ان ادخل الخلد ولى شفاعة

آنچه گفتمى آنکنم اى ابن عم *** و ملامت گویدم دشمن چه غم

نيك كشتم تا كه نيكى بدروم *** باد و صد اميد سائل را دهم

تا به پیوندم به نیکان زین دهشت *** تا شفاعت بدهم حق هم بهشت

پس همان سفره را برداشته بمسکین دادند و آنشب را بآب افطار کرده فردا را روزه داشتند روز دیگر ثلث از آن پشم را صدیقه کبری ریخته و ثلث از آن جو را آرد کرده خمیر نمود و پنج قرص نان پخت علی علیه السلام نماز مغرب با رسول بجای آورده بخانه آمد چون سفره حاضر ساختند و هر پنج نفر ایشان بالای سفره نشستند یتیمی از ایتام مسلمین بر در خانه آمد «و گفت السلام علیکم یا اهل بیت محمد انا یتیم من ایتام المسلمین اطعمونی مما تاکلون اطعمکم الله من مؤاند الجنة» علی علیه السلام لقمه را بر زمین گذاشت و فرمود

فاطم بنت السید الکریم

ینزل فی النار الی الجحیم *** شرابه الصدید و الحمیم

فاطمه ایدختر شاه کریم *** بر در ما آمده طفل یتیم

هرکه بر وی بخشد او باشد رحیم *** جایگاه اوست رضوان نعیم

ممسکانرا باغ خلد آمد حرام *** جز در آتش نیست ممسک را مقام

میشود نازل بدوزخ لا کلام *** چرک وریم آنجا همی نوشد ز جام

صدیقه طاهره فاطمه زهرا در جواب گفت

انی لاعطیه و لا ابالی

لقاتلیه الویل مع وبال

ص: 406

در زمین کربلا با شور و شین *** قاتلش را ویل شد جا و مقر میکشد نارش سوی قعر سقر

با دو دست بسته در اغلال و بند *** بندها محکمترا از ثخن کمند

و آنچه در سفره بود بآن یتیم دادند و بآب افطار نمودند فردا نیز ثلث دیگر پشم را ریخته و ثلث باقی جو را آرد کرده خمیر نمود و پنج قرص نان از آن ترتیب داد علی علیه السلام نماز مغرب را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذارده بخانه مراجعت نمود و بر سر سفره حاضر شدند و خواستند که لقمه بدهان گذارند که اسیری از اسرآء کفار بر در خانه آمد و گفت «السلام علیکم یا اهل بیت محمد» ما را اسیر میکنید و بما طعام نمیدهید امیر المؤمنین علیه السلام آن لقمه را بر زمین گذاشت و فرمود

فاطم یا بنت النبی احمد

من يطعم اليوم يجده في الغد

صدیقه طاهره در جواب عرضکرد

لم يبق مما كان غير صاع

قد دبرت كفى مع الزراع

و آن سفره را برداشته باسیر دادند و آنشب را نیز بآب افطار نمودند امیر المؤمنین علیه السلام فردای آنروز حسنین را برداشته بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورد ایشان مانند جوجه که از بیضه بیرون آمده بر خود میلرزیدند از شدت گرسنگی چون رسول خدا را چشم بر ایشان افتاد فرمود چه گرانتست بر من که شما را باین حالت مشاهده کنم اکنون بنزد مادر خود روید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بخانه فاطمه آمد دید آنمعصومه در مصلاهی نماز خود ایستاده مشغول عبادتست و شکم مبارکش بر پشتش چسبیده و حدقه چشمش فرورفته چون پیغمبر فاطمه را بانحالت مشاهده کرد او را بسینه خود چسبانید و فرمود که شما سه روز است که چنین گرسنه اید در آنحال جبرئیل نازلشد و سوره هل اُتی را در شأن ولای ایشان آورد و نعم ما قیل

قوم اتی فی مدحهم هل اتی *** ما شك فی ذلك الا ملحد

قوم لهم في كل ارض مشهد *** لا بل لهم في كل قلب مشهد

جنگ امير المؤمنين عليه السلام با مرحب خيبري

شيخ طوسي روايت کرده که در غزوة خيبر مرحب بيرون آمد و او مردی بالابلند و سرداری بس نامدار و يهود در شجاعت و دليري او را مقدم داشته در مقابل اصحاب حضرت رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم هرکس در برابر او آمدی میگفت منم مرحب خيبري بر او حمله ميکرد آنمرد رو بگريز می نهاد و مرحب دايه داشت که از کهنه روزگار بود و مرحب را بسيار دوست ميداشت بجهة بزرگی جثه و تنومندی و دليري او باو می گفت که جنگ کن با هرکه می خواهی که بر او غالب خواهی شد مگر کسی که نام او حيدر باشد با او جنگ مکن که کشته خواهی شد و چون مرحب زياد خيره گی نمود و اصحاب رسول خدا چون عمر و ابو بکر و غير ايشان بکرات از ميدان او فرار نمودند تا آنکه روزی رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم فرمود «لاعطین الراية غدا رجلا يحب الله و رسوله و يحبه الله و رسوله» و بروایت ديگر چشم مبارك امير المؤمنين عليه السلام را رمد عارض شده بود رسول خدا در حق او دعا کرد و گفت «اللهم اذهب عنه الرمد و الحر و البرد و انصره على عدوه و افتح له فانه عبدك و يحبك و يحب رسولك» بعد از آن رايت را بدست امير المؤمنين عليه السلام داد و او را فرمان بجنگ مرحب داد حسان بن ثابت از رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم رخصت خواسته که در اين باب چند بيتی انشا نمايد رسول خدا او را رخصت داد پس اين ابیاترا انشا کرد

و كان على ارمد العين يلتقى *** دواء فلما لم يحس مداويا

شفاه رسول الله منه بتفلة *** فبورك مرقيا و بورك راقيا

وقال ساعطى الراية اليوم صارما *** كميا محبا للرسول محاميا

يحب الهي و الاله يحبه *** به يفتح الله الحصون الاوابيا

فاصفى بها دون البرية كلها *** عليا و سماه الوزير المواخيا

پس فرمان داد امير المؤمنين عليه السلام را بجنگ مرحب چون آن سيف ذو الجلال بميدان رزم آمد مرحب در کمال غرور و خودپسندی در مقابل آنحضرت آمده میگفت

قد علمت خيبر اني مرحب *** شاکی السلاح بطل مجرب

ان غلب الدهر فاني اغلب *** و القرن عندي بالدماء مخضب

اطعن احيانا و حين اضرب *** اذ الهروب اقبلت تلهب

و احجم عن صولتي المجحب *** خلت حماي ابدلا لا يقرب

پس آنحضرت در جواب آن شقي کافر فرمود

انا الذى سمتنى امى حيدرہ *** ضرغام آجام وليث قسوره

حبل الزراعين غليظ القصره *** كليث غابات كريبه المنظره

من ترك الحق يقوم صقره *** اكيلكم بالسيف كيل السندره

اضربكم ضربا يبين الفقره *** و اترك القرن بقاع الجرره

اضرب بالسيف رقاب الكفرة *** ضرب غلام ماجد حزوره

اقتل منهم سبعة او عشرة *** فكلهم اهل فسوق فجره

پس ضربتې بر مرحب زده اورا بنار جحيم فرستاد و كميت در مدح آنسرور گفته است

سقاح جرع الموت ابن عثمان بعد ما *** تعاودها منه وليد و مرحب

مراد

ص: 408

بابن عثمان طلحة بن عثمان که از قریش است و ولید ابن عتبه که خال معویة بن ابی سفیان است و هردو از شجاعان قریش بودند و مرحب از طایفه یهود است و بروایت صدوق علیه الرحمة چون حضرت امیر المؤمنین بباب خبیر رسید یهود آنحضرت را سنگ باران کردند پس آنسرور بر ایشان حمله نموده تا بدر قلعه رسید و زانوی مبارک را دوتای نموده دست یداللهی دراز کرد و از روی خشم در قلعه را گرفته از بیخ برکند و مقدار چهل ذراع از پشت بدور انداخت عبد الله بن عمر الخطاب میگوید ما از فتح خبیر که بدست علی علیه السلام شد تعجب نکردیم بلکه کندن در و بدور انداختن چهل ذراع از عقب سر ما را بشگرف آورده بود و چهل نفر خواستند آندر را حرکت دهند نتوانستند و نعم ما قیل

و دحی بابها بقوة باس *** لوحمة الافلاك منه دحیها

صدوق علیه الرحمة از حضرت صادق روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعلی بن ابی طالب علیه السلام فرمود تو از من بمنزله هبة اللهی از آدم و بمنزله سامی از نوح و بمنزله اسحاقی از ابراهیم و بمنزله هرونی از موسی و بمنزله شمعونى از عیسی مگر آنکه پیغمبر پس از من نباشد یا علی تو وصی و خلیفه منی و هرکه وصیت و خلافت ترا انکار کند از من نیست و من از او نیستم و من خصم او خواهم بود در روز قیامت یا علی تو افضل امت منی در فضل و اقدم ایشانى در اسلام و علم تو از ایشان بیشتر و حلم تو از آنها افزون تر و بروایت جابر چنین نقل کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که اسلام علی بن ابی طالب علیه السلام از همه امت من بیشتر و حلمش از همه زیادت و دینش از همه صحیح تر و یقینش از همه افزون تر و علمش از همه بیشتر و دستش از همه دهنده تر و قلبش از همه شجاع تر است و او است امام و خلیفه من پس از من و در مدح آنسرور بعضی از عارفین این اشعار انشا نموده اند

انت الامام الذی نرجو بطاعته *** یوم النشور من الرحمن غفرانا

اوضحت من دیننا ما کان مشتبها *** جزاک ربک عنا فیه احسانا

اخ النبى و مولی المؤمنین معا *** و اول الناس تصدیقا و ایمانا

شیخ طوسی ره بسند خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان جماعتی از اصحاب نشسته بودند که ناگاه علی بن ابی طالب علیه السلام نمایان شد پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هرکس خواهد نظر کند بسوی آدم در علم او و بسوی نوح در حکم او و بسوی ابراهیم در حلم او نظر کند بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام و بروایت دیگر از شیخ مفید آنست که رسول خدا فرمود هرکه خواهد نظر کند بسوی آدم در خلق او و بسوی نوح در حکمت او و بسوی ابراهیم در حلم او نظر کند بعلی بن ابیطالب مؤلف گوید مقصود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنکه در هر یک از انبیا یکی از این صفات در ایشان کامل بود و جمیع آنها بنحو اتم و اکمل در علی بن ابیطالب علیه السلام محقق و موجود است «و نعم ما قیل فی المقام

جمع الله فیه جامعة الرسل *** و اتاه فوق ما آتیها»

ولو ان كل الرسل في عصر آله *** لما فاز منهم واحد بالنبوة

ولو ان بعض الآل في اعصر مضت *** لكان كل الرسل بعض الرعية

رد شمس برای امیر المؤمنین علیه السلام

شیخ مفید در امالی بسند خود از فاطمه بنت علی بن ابی طالب و اسماء بنت عمیس روایت کرده که اسماء گفت روزی وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل میشد و بخواب وحی رفت علی علیه السلام جامه خود را بر روی او درافکنده و او را پوشانید تا آنکه آفتاب غروب کرد و چون بیدار شد فرمود یا علی نماز عصر بجای آورده عرض کرد نه یا رسول الله بتو مشغول بودم و از نماز بازماندم پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرض کرد «اللهم اردد الشمس الی علی بن ابیطالب» چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دعا کرد آفتاب برگشت تا آنکه حجرة من و نصف مسجد را بگرفت و رد شمس از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این واقعه چنانکه ظاهر روایت است در حجرة طاهره رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود کلینی علیه الرحمة سند خود از حضرت صادق از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود که در مسجد فضیح رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سر مبارک خود را در دامن من گذارد و راه نفس او تنگ شده چنانکه سینه مبارکش صدا درمیداد پس هنگام نماز در رسید و من مکروه داشتم که سر مبارکش را از روی زانوی خود حرکت دهم و او رنج کشد خود را نگاهداشتم تا آنکه وقت نماز عصر گذشت و نماز او و من فوت شد چون رسول خدا بیدار شد فرمود یا علی نماز گذاردی عرض کردم نه فرمود چرا عرض کردم مکروه داشتم که ترا آزار دهم پس آنحضرت برخاست و رو بقبله ایستاد و هر دو دست را بلند کرد و گفت خداوندا برگردان آفتابرا بجای عصر تا علی نماز خود گذارد پس آفتاب برگشت تا بجای عصر رسید و علی نماز عصر بگذارد پس آفتاب فرورفت مانند فرورفتن ستاره که از جای خود کنده شود و بجای دیگر فرورود و ابن شهر آشوب در کتاب مناقب بچند سند از ام سلمه و اسماء بنت عمیس و جابر انصاری و ابو ذر و ابن عباس و ابو سعید خدری و ابو هریره و نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بکراع الغیم نماز بجای آورد چون سلام نماز را در داد وحی بر او نازل شد که ناگاه علی علیه السلام بیامد و رسول خدا را بدان حالت دید آنحضرت را بر سینه گرفت و بدان حالت بود تا آفتاب غروب کرد و پیوسته قرآن بر آنحضرت نازل میشد و چون وحی تمام شد فرمود یا علی نماز گذارده عرض کرد نه فرمود دعا کن که خدای تعالی آفتابرا برای تو برگرداند علی دعا کرد و آفتاب برگشت و نیز ابن شهر آشوب بسند خود روایت کرده است از اسماء بنت عمیس که اسماء گفت بخدا قسم که در وقت غروب آفتاب آوازی شنیدم مانند آوازه ای که بر چوب کشند و این قضیه بظہیاء در غزوه خیبر واقع شد و مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام صبر نموده و نماز را بایمآء و نشسته و اشاره رکوع و سجود آنرا بجای آورده و چون وحی منجلی

شد و آفتاب برگردید نماز را اعاده فرمود رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم حسان بن ثابت را امر کرد که این قضیه را بنظم درآورد حسان این قضیه را بنظم درآورد و این چند بیت را انشاء نموده عرضکرد

لا يقبل التوبة من تأب *** الا بحب ابن ابيطالب

اخي رسول الله بل صهريه *** و الصهر لا يعدل بالصاحب

يا قوم من مثل علي و قد *** ردت عليه الشمس من غايب

سید مرتضی علیه الرحمه بسند خود از حضرت سید الشهداء علیه السلام روایت کرده که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از جنگ نهران مراجعت نمود و بمسجد برآنا نزول اجلال فرمود که محله ایست قدیم در جانب بغداد و نماز ظهر را در آنجا بجای آورده و از آنجا کوچ کرده داخل زمین بابل شدند و هنگام نماز عصر رسید مردم عرضکردند یا امیر المؤمنین وقت نماز عصر رسید فرمود این زمین بدیست و چندین مرتبه اهل خود را فروبرده و بروایت صدوق علیه الرحمه فرمود سرزمین ملعونست زیرا که سه مرتبه در این موضع عذاب نازلشد و یکنوبت دیگر هم عذاب در اینموضع نازل خواهد شد و این اول زمینی است که در آن بت پرستیده شده و جایز نیست از برای پیغمبر و وصی پیغمبر که در این سرزمین نماز گذارد هرکس از شما خواهد نماز گذارد بعضی از مردم خود را بکناره راه کشیده مشغول نماز شدند و منافقین بعضی از حرفها میزدند و آنحضرت بر استر رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم سوار شده از آن سرزمین گذشت جویریه مسهر عبیدی گوید من با دویست سوار از عقب آن حضرت برفتم و گفتم بخدا سوگند که نماز نمیگذارم تا او نماز گذارد تا آنکه آفتاب میل بغروب کرد و غایب شد و افق سرخ گردید پس حضرت امیر بجانب من ملتفت شد و بروایت صدوق جویریه گفت در دل من شك عارض شد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ملتفت من شد و فرمود ای جویریه شك کردی عرضکردم بلی یا امیر المؤمنین پس آنحضرت در کناری فرودآمده و وضوئی تازه کرد بعد از آن بکلامی تکلم فرمود که من نفهمیدم دیدم آفتاب صدای عظیمی کرد و برگشت بموضع نماز عصر ایستاد حضرت برخاست و تکبیر گفت و نماز عصر بجای آورد و ما نیز با او نماز گذاریم و چون نماز تمام شد دیدم آفتاب مانند چراغی که در طشت بگذارند فرورفت و ستاره ها نمایان شد پس در آن وقت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رو بجانب من کرد و فرمود اذان نماز شام بگو ای ضعیف یقین و مرویست که چون جویریه این معجزه را مشاهده کرد گفت قسم بخدای کعبه که این مرد وصی پیغمبر است و بتحقیق که هلاک شد و کافر و گمراه گردید کسی که مخالفت تو نمود و بروایت شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب اعلام الوری و شیخ مفید اعلی الله مقامه در کتاب ارشاد روایت کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اراده عبور از فرات نمود اول خود با فوجی از اصحاب عبور فرمود و نماز عصر را بجماعت در وقت خود ادا کردند و بسیاری از مردم بگذرانیدن

چارپایان و احمال و اثقال مشغول بودند تا آفتاب غروب کرد نماز عصر از ایشان فوت شد و چون از کارهای خود فارغ شدند با یکدیگر نشستند و از نماز خود یاد آوردند و این سخن بسمع مبارك حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید از پروردگار منان رد شمس را از برای ایشان طلبید که نماز خود را در وقت خود گذارند و دست از این گفتگو بردارند حق تعالی مسئول آنحضرت را اجابت فرموده و آفتاب را بجای عصر برگردانید تا آنکه بر بالای کوهی که وقت نماز عصر بود برآمد و چون سلام نماز دادند آفتاب همان لحظه سر بمغرب کشید و آوازهای عجیب و غریب از آن بگوش مردم رسید که از آن بترسیدند و صدا بتسیح و تهلیل و استغفار و حمد خدا بنعمتهائی که آشکار گردانید در میان ایشان بلند شد و این خبر بهرجای عالم پرفت و در میان مردم منتشر شد و در آنجا مسجدی بنا کردند و اسم آنمسجد را مسجد رد الشمس نهادند که تا این زمان آثار آن باقی و بسیاری از اشخاص آنرا دیده و شنیده اند شعر

برگشت اگر بحکم حیدر خورشید *** از قدرت آنجناب مشمار بعید

انگشتر افلاک در انگشش بود *** هر سو که اراده داشت برمیگردید

مؤلف گوید این مطلب از معجزات باهره و قضایای مشهوره آن افضل اتقیا و سرور اولیاست که مؤالف و مخالف آنرا بکرات نقل نموده اند و قریب بسی روایت در این باب علماء عامه ذکر کرده اند و چهارده مرتبه رد شمس از برای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شده است و علماء عامه تعدد رد شمس را قبول نموده اند و بعضی از اکابر شانزده مرتبه رد شمسرا برای آنحضرت نقل نموده اند و از این اخبار که در غایت اختصار نقل نمودیم معلوم میشود تعدد وقایع آن چه آنکه راویان اخبار و نقله آثار در روایات خود معین نموده اند مکان رد شمس را که هر مرتبه در مکان مخصوص و زمان مخصوصی واقع شد و از این واضحتر آنکه علامه حلی اعلی الله مقامه رد شمس را برای واعظی که بمدح علی مشغول بوده دعوی تواتر نموده

حکایت توقف شمس برای ابو منصور واعظ

ابن حجر عسقلانی که از متعصبین علماء عامه است بعد از تصحیح نمودن و قبول کردن روایات رد شمس از مشایخ خود نقل نموده است حکایت واعظ را و میگوید مشایخ ما گفته اند که ما حاضر بودیم در مجمع وعظ ابو منصور مظفر بن اردشیر عبادی رحمه الله که بعد از عصری آن واعظ بر بالای منبر رفته مشغول بوعظ شد تا آنکه در مدح آنحضرت حدیث رد شمس را بگوش هوش سامعان میرسانید و سخن در مدح علی و اهل بیت او میراند تا آنکه آفتاب بحوالی مغرب رسید و افق تاریک گردید و چون سخن واعظ ناتمام ماند آن واعظ در بالای منبر ایستاد و بآفتاب اشاره نمود و این سه بیت را ایستاده بالبدیهه برخواند و گفت

لا تغربی یا شمس حتی ینتهی

مدحی لال المصطفی و لنجله *** و اثنی عنانک اذ عزمت ثنائهم انسیت یومک اذ رددت لاجله

ان كان للمولى وقوفك فليكن *** هذا الوقوف لخياله و لرجله

ای آنکه تو خورشید جهان آرائی *** ظاهر ز تو هر صبح ید بیضائی

این عصر برای مدح اولاد رسول *** بر دامن صبر آن سکون کش پائی

پس آفتاب مدتی در افق توقف نمود تا آن واعظ بحظ خود وعظ را تمام نمود صدوق علیه الرحمه بسند خود از سعید بن جبیر روایت کرده که گفت آدمم بنزد ابن عباس و باو گفتم یابن عم رسول الله آمده ام تا از تو سؤال کنم از علی بن ابیطالب علیه السلام و اختلاف مردم در حق او ابن عباس گفت یابن جبیر آمده تا سؤال کنی مرا از بهترین خلق خدا از میان امت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بنزد من آمده تا سؤال کنی از مردیکه در یکشب صاحب سه هزار منقبت شد و آنشب لیلۃ القربۃ بود یابن جبیر آمده تا از من سؤال کنی از وصی رسول خدا و وزیر او و خلیفه او و صاحب حوض او و صاحب لوائی او و صاحب شفاعت او قسم بآنکسیکه جان پسر عباس در دست او است که اگر همه دریاها مرکب گردد و درختان دنیا قلم شوند و اهل دنیا نویسنده و بنویسند فضایل و مناقب علی علیه السلام را از روزیکه حقتعالی دنیا را آفریده تا روزیکه فانی شود هر آینه بصدیک آنچه خدای تعالی باو عطا فرموده است نخواهند رسید

لو قلت انك رب كل فضيله *** ما كنت فيما قلته متخللا

کتاب فضل ترا آب بحر کافی نیست *** که تر کنی سرانگشت و صفحه بشماری

متنبی که یکی از شعراء معروف از عربست در مدح آنسرور در این مقام گفته است

فلو كانت سماء الله صحفا *** و نبت الارض اقلام لباری

فابحره المداد یفرضن مدا *** و ایدی الخلق تکتب باقتداری

لما كتبوا الفضائل فی علی *** بحد یعلموه و لاقتصاری

و عوفی که از شعراء معروفست گفته است

و لو كانت الاجام کل باسرها

و كانت المداد القوم سبعة ابحر *** لکلت ایادیهم و حار مدادهم و لم یؤت عشر العشر من فضل حیدر

و صدوق علیه الرحمه نیز بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که حق سبحانه و تعالی از برای برادر علی بن ابیطالب فضاییلی چند قرار داده که عدد آنها را جز خدای تعالی کسی احصا نتواند نمود پس کسیکه فضیلتی از فضایل علی علیه السلام را ذکر کند و بآن اقرار داشته باشد خداوند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد ابن ابی الحدید گوید چگویم در حق کسیکه دشمنان و بدخواهان او بفضل او معترفند و قدرت بر انکار مناقب و کتمان فضایل او ندارند و بنی امیه بسلطنت اسلام استیلاء یافتند و از مشرق تا مغرب زمین را بزیر نگین درآوردند و بهر حیل که داشتند سعیها کردند که اطفاء نور علی علیه السلام را نمایند و مردمرا از او منحرف سازند و چه معایب و مسائب از برای او وضع نمودند و بر بالای منابر العیاذ بالله آنحضرترا

سب مینمودند و کسانیکه مدح آنجناب میکردند زجر و اذیت مینمودند بلکه حبس میکردند و میکشستند و از روایت حدیثی که متضمن فضیلت و موجب شهرت آنحضرت بود منع مینمودند حتی آنکه مردم میترسیدند که فرزند خود را علی نام گذارند و هرکه اسم او علی بود نام خود را از ایشان مخفی میداشت و با وجود اینها همه نام آنحضرت بلندتر و درجه او در نظرها رفیع تر شد مانند مشک که هرچند او را بپوشانند عطرش منتشر شود و هرقدر او را پنهانیش دارند بوی خوشش زیادتر گردد و یا مثل آفتاب که بکف دست پوشیده نشود و مثل روشنایی روز که اگر دیده آنرا نبیند چشمهای بسیار آنرا مشاهده نمایند

و کم اشاروا و کم ابدوا و کم ستروا *** و الفضل يظهر من باد و مستتر

اجل قدرک عن وصف بمنقبة *** و انت فی العین مثل العین فی السور

صدوق علیه الرحمه در کتاب امالی روایت کرده است که رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که خدای تعالی در میان من و علی برادری افکند و دخترم فاطمه را در بالای هفت آسمان باو تزویج نمود و ملائکه مقربین را بر آن گواه گرفت و او را وصی و خلیفه من گردانید پس علی از من است و من از اویم دوست او دوست من است و دشمن او دشمن من و بدرستی که ملئکه بمحبت او تقرب میجویند بسوی خدای تعالی جابر بن عبد الله انصاری میگوید خودم از علی بن ابیطالب علیه السلام شنیدم که این ابیاترا انشاد میکرد

انا اخو المصطفى لا شک فی نسبی *** ربیت معه و سبطاه هما ولدی

جدی و جد رسول الله منفرد *** و فاطم زوجتی لا قول ذی فند

صدقته و جمیع الناس فی بهم *** من الضلالة و الاشرک فی نکد

فالحمد لله شکرا لا شریک له *** البر بالعبد و الباقي بلا مد

فارسی

ای آنکه نبی ترا برادر خوانده *** با جان و دل خویش برابر خوانده

مانند خلیل رفته در آتش تیز *** گر نام ترا کسی بر آذر خوانده

و من کلامه علیه السلام

انا للحرب الیها و بنفسی اصطلیها *** نعمة من خالق العرش بها قد خصنیها انا حامل لواء الحمد یوما احتویها

و لی السبقة فی الاسلام طفلا و وجیها

و نیز صدوق علیه الرحمه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که روزی رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم بیرون آمده و ردائی بر دوش مبارک افکنده بود عرضکردند یا رسول الله ابن رداء را کی بتو پوشانید فرمود حبیب من و صفی من و خاصه و خالصه من آنکه اداکننده دین من و وارث و وصی و برادر من است و آنکه اول مؤمنان است در اسلام و اخلص ایشانست در ایمان و کریم ترین ایشانست در بخشندگی و سید مردم است بعد از من و کشاننده پیشانی و دست و پا سفیدانست بسوی بهشت و امام اهل زمین علی بن ابی طالب

عليه السّلام و این کلماترا میفرمود و از روی شوق و سرور و خوشحالی

ص: 414

اشك از دیده مبارك ميباريد كه سنگ ريزه‌هاي زمين از اشك او تر شد و نيز صدوق بسند خود روايت کرده كه رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ فرمود يا علي تو برادر و وصي و وارث و خليفه مني در اهل بيت و امت من در حيوۀ من و بعد از مرگ من دوست تو دوست من است و دشمن تو دشمن من و من و تو پدران اين امتيم يا علي من و تو و امامان از اولاد تو ساداتيم در دنيا و پادشاهيم در آخرت هر كه ما را شناخت خدا را شناخته و هر كه ما را انكار كرد خدا را انكار کرده و صاحب كتاب صراط المستقيم روايت کرده كه چون آيه إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ نازل شد جبرئيل عرض كرد يا رسول الله اينان اصحاب تو اند كه خداي تعالي امر فرموده است كه در ميان ايشان برادري افكني و جبرئيل در پهلوئ رسولخدا ايستاده بود و ميگفت فلانرا با فلان برادر كن كه آندو مثل و قرين هم و قرين هم ميباشند در ايمان و فلان و فلانرا برادر كن كه آندو مثل و قرين هم ميباشند در كفر و نفاق تا آنكه جبرئيل بامر خداوند همه اصحابرا با يكديگر بيان اخوت ايشانرا نموده و رسولخدا ايشان را با يكديگر برادر ميكرد تا آنكه علي عليه السلام محزون شد پس حق تعالي وحى فرستاد بسوي پيغمبر كه من علي را از براي تو نگاه داشته ام و برادري افكندم ميان تو و او در آسمان و زمين پس رسولخدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ برخاست و فضايلى براى خود بيان نمود و مثل آن فضايلى را براى علي گوشزد مردم نمود تا قدر و منزلت او را بر مردم معلوم كند كه او مستحق خلافتست و نعم ما قيل

و من بين كل الخلق و اخاه احمد *** فما غيره اهلا لتلك الاخوة

و انهما فى كل فضل تساويا *** و ما فاته فضل سوى اسم النبوة

و در تفسير امام حسن عسكرى عليه السلام در ذيل آيه شريفه فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْجِبَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ فرموده است كه محمد پيغمبر يست صادق و امين كه مخصوص است برسالت رب العالمين و مؤيد است بروح القدس و برادرش امير المؤمنين و سيد الوصيين باو ايمان آوريد بآنچه از نزد خداي تعالي آورده است از اوامر و نواهي و آنچه از فضل علي كه برادر اوست بگويد تصديق كني دفاتقوا بذلك عذاب النار التي وقودها الناس و الحجارة يعنى نگاه داريد و حفظ كنيد خود را بسبب اين تصديق از عذاب دوزخى كه هيضم آن آدم و حجاره آن كبريت است كه حرارت آن از هر چيز شديدتر و آتش آن از هر آتشي سوزنده تر است تلك النار للكاشرين مهيا شده است اين آتش از براي كسانيكه بمحمد ايمان نياورده و در نبوت او شك نموده اند و حق برادرش عليرا غصب کرده و امامت او را انكار نموده اند

تالله لا كفر الا كفو طايفة *** قد انكروا فضله من فرط خذلان

شيخ مفيد در امالى بسند خود از امام محمد باقر عليه السلام روايت کرده كه روزى مقدارى از خبيص كه حلوانى است از براى حضرت امير المؤمنين عليه السلام آوردند آنحضرت از خوردن آن ابا و امتناع فرمود عرض كردند مگر حرام است فرمودند نه و لكن ميترسم كه نفس ميل كند و من آنرا بخوهم و بعد اين آيه را تلاوت فرمود كه اَذْهَبْتُمْ

طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتِعْتُمْ بِهَا یعنی صرف کردید چیزهای لذیذ خود را در زندگانی دنیا و شما بآنها تمتع بردید یعنی استیفاء جمیع مستلذات دنیویه نمودید و مشتهیات فانیه را بر طبیات باقیه دائمه اختیار کردید صدوق علیه الرحمه بسند خود از اصبع بن نباته روایت کرده که چون مالی از جائی بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میآوردند داخل بیت المال مسلمین میشد و مستحقین را جمع میکرد و بعد از آن دست در آن مال میانداخت و بجانب یمین و یسار متفرق میکرد و میفرمود یا صفرآء یا بیضاء ای دینار و ای درهم مرا فریب مدهید غیر مرا فریب دهید و از آنجا بیرون نمیآمد تا جمیع آن اموال را متفرق میکرد و حق هرکس را باو میرسانید بعد از آن امر میفرمود که خانه بیت المال را جاروب کنند و آب در آن پاشند بعد از آن دورکعت نماز در آنجا میگذارد و بعد از سلام نماز میفرمود ای دنیا خود را بمن منما و مرا بخود مشتاق مگردان و مرا فریفته خود مکن که من ترا سه طلاق گفته ام طلاقی که در آن رجوعی نباشد

انت الغنی عن الدنيا وزخرفها *** اذ انت سام علی مالی قوی البشر

شیخ مفید بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که فرمود من در فلك بودم در بعض اطراف آن که از مال حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بود ناگاه دیدم زنی را که بطرف من روآورد در حالیکه در دست من مسحاتی بود که با او کار میکردم پس نظرم بآن زن افتاد دیدم زن صاحب جمالی است که شباهت تامی دارد به ثنیه بنت عامر جحمی که او از اجمل زنان قریش بود پس بمن گفت ای پسر ابو طالب آیا میل داری که مرا تزویج نمائی تا ترا غنی گردانم و از این زحمت آبیاری ترا آسوده نمایم و دلالت نمایم ترا بر خزاین روی زمین که از برای تو باشد تا در دنیا زندگانی نمائی و از برای عقب تو نیز بماند بعد از تو حضرت امیر فرمود تو کیستی تا خطبه نمایم ترا از اهل تو عرضکرد انا الدنيا حضرت فرمودند برگرد و طلب نما شوهری غیر از من که تو هم شأن من نیستی و کفو از برای من نخواهی شد آنوقت مشغول شدم بمسحات خودم و این ابیات انشاد نمودم

لقد خاب من غرته دنیا دنیة

فشانك یا دنیا و اهل الغوائل *** فانی اخاف الله یوم لقائه و اخشی عذابا دائما غیر زائل

سید مرتضی علیه الرحمه روایت کرده از مولا بنی الاشر النخعی که در بازار کوفه دیدم امیر المؤمنین

علیه السلام را که ببعضی از جامه فروشان رسید و فرمود میشناسی مرا عرضکرد بلی یا امیر المؤمنین و از او گذشت و بدیگری رسیده پرسید عرض کرد میشناسم ترا یا امیر المؤمنین و از او نیز گذشته بدیگری و بدیگری تا آنکه از یکی پرسید عرضکرد که نمیشناسم شما را حضرت جامه از او خریده و پوشید و در وقت پوشیدن گفت «الحمد لله الذی کسا علی بن ابی طالب» و ظاهراً آنکه نکته سؤال حضرت آن باشد که شناسائی شاید باعث ارزانی قیمت جامه شود از روی حیاء مردم و آنسرور اتقیا بر بالای منبر میفرمود کیست تا این شمشیر مرا بخرد و اگر مراقبت یکشب بود نمیفر و ختم و حال آنکه غله آنحضرت بچهار هزار دینار رسیده بود و چنان در راه خدا انفاق فرمود که دیناری و درهمی از آن باقی نمانده بود سوید بن غفله میگوید خدمت امیر المؤمنین علیه السلام رسیدم دیدم که نان خشک را با زانوی مبارک میشکست و در میان دوغ ترش که از بوی ترشی آن متاذی بود میانداخت و میخورد و نیز دیدم که نانرا در کاسه چوبین گذاشته و قدری آب بر روی آن ریخت و اندکی نمک بر آن پاشید و آستین بالا زد و از آن بخورد و چون فارغشد دست بمحاسن مبارک برده و فرمود که خایب و خاسر است این ریش من اگر از جهت طعام او را در آتش بسوزانم و اینقدر مرا کافیت و بآن قناعت توانم نمود از اصیغ نباته روایت شده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در کوفه میفرمود که داخل شدم بیلااد شما با همین لباسهای کهنه و اسباب و شترسواری خود و اگر از بلاد شما بیرون روم و با خود ببرم زیاده از آنچه آورده ام بدانید که در مال خدا و اموال مسلمانان خیانت کرده ام و در روایتی فرمود ای اهل بصره چه عیب بر من میگیرید همین جامه که پوشیده ام زوجه من فاطمه تاروپود آنرا بدست خود ریخته است صاحب بن عباد در مدح آنسرور گفته است

یا امیر المؤمنین المرتضی

من وصی المصطفی عندکم *** فوصی المصطفی من یصطفی

آتش دوزخ برای دشمنان و نعیم بهشت برای دوستان علی علیه السلام است

صدوق علیه الرحمه بسند خود از حدیفة بن اسید غفاری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای حدیفة حجت خدا بر تو بعد از من علی بن ابی طالب است و کفر بعلی کفر بخدا است و شرک باو شرک بخدا است و الحاد در او الحاد در خدا است و انکار او انکار بخدا است زیرا که او برادر رسول خدا و وصی او و امام امت او و مولای ایشانست و او است ریسمان محکم خدا و او است حلقه محکم خدا که هرگز انقطاع نپذیرد و دو طایفه در علی هلاک شدند دوستی که در محبت او غلو نماید و مقصریکه در معرفت او تقصیر نماید و در بعضی از کلمات آنکه شیعیان ایشان بر نمط اوسطاند و نعم ما قیل

ص: 417

الناس فيك ثلاث فرقة رفعت *** وفرقة و صفت للجهل و القدر و فرقة و قفت لا النور يرفعها

بصائر هم تعمى و هم ذو عور

ای حذیفه از علی مفارقت مکن که از من مفارقت کرده و مخالفت علی مکن که مخالفت من کرده باشی بتحقیق که علی از من است و من از علی هستم پس هرکه او را بغضب در آورد مرا بغضب در آورده و هرکه علی را خوشنود کرده است مرا خوشنود نموده علی بن ابراهیم بسند خود از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که چون مردم در صحرای قیامت جمع آیند من و تو در آنروز در جانب راست عرش باشیم و خدای تعالی بمن و تو فرماید برخیزید و بیندازید در جهنم هرکه مکذب و مبغض شما است شیخ طوسی در امالی بسند خود روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در آیه شریفه الْقِيَامَ فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ فرمودند این آیه در شأن من و علی نازل شد چون روز قیامت شود حفسبحانه و تعالی من و ترا شفیع گرداند و من و ترا مخلع نماید بعد از آن بمن و تو فرماید «القياما في جهنم كل من ابغضكما و ادخلا الجنة كل من احبكما فان ذلك هو المؤمن» در اندازید در جهنم دشمنان خود را و داخل کنید در بهشت دوستان خود را که مؤمن کسی است که از دوستان شما باشد

كل موال في الجنان قصره *** ان الجحيم كونت للجاحد

و كائني بك و الخلايق كلها *** خرس و ما في الخلق غيرك ناطق

قد قام رضوان لديك و مالك *** و لهم الي شفيتك رامق

من قلت فيه خذوه عجل اخذه *** لم ينتظر ما ذا يقول الخالق

شیخ طوسی بسند خود از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مرا تا بخانه کعبه همراه برد پس بر دوش من بالا رفت بعد از آن فرمود بلند شو من از جای خود برخاستم و چون بلند شدم خود را در زیر پای آنحضرت ناتوان دیدم و مرا طاقت بلند کردن او نبود چون آن حضرت چنین دید فرمود بنشین رسول خدا از دوش من فرو آمد فرمود یا علی تو بر دوش من بر شو من بر دوش آنحضرت بالا رفتم و رسول خدا برخاست و مرا بلند کرد خود را چنان دیدم که اگر بخواهم دست بافق آسمان رسانم توانم رسانید پس بپام کعبه بر شدم و رسول خدا خود را بکناری کشید و فرمود آن بت بزرگرا بیفکن و آن بت از روی بود و بمسمارها و میخهای آهنین او را بر زمین استوار کرده بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در برکندن آن جهد کن پس من کوشش بسیار نمودم تا او را از زمین برکندم و رسول خدا میفرمود جَاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقاً پس فرمود آنرا از بام بینداز من آن بت را از بام کعبه در انداختم و بشکست و از بام بزیر آمدم و «نعم ما قیل

یا واضعا قدمیه حیث ما وضعت *** ید الاله علیه عز من شأن»

بیت

آنی تو که معراج تو بالاتر شد *** یکقامت احمدی ز معراج نبی

مدح دیگر

زهی نقش پائی که بر دوش احمد *** ز مهر نبوت مقدم نشیند

صدوق

ص: 418

علیه الرحمة بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام ولایت من است و حب او بندگی خدا است و دوستان او دوستان خدا و دشمنان او دشمنان خدا و صلح او صلح خدای عز و جل است

و بغض الذی عاداه شرط لخبه *** كما الطهر شرط في صلوة الفريضة

و نیز صدوق بسند خود از حضرت جواد علیه السلام از آباء طاهرین خود روایت کرده که جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت یا محمد حقت سلام میرساند و میفرماید ای محمد هفت آسمان را با آنچه در آنها است و هفت زمین را با آنچه در آنها است آفریدم و بهتر از رکن و مقام هیچ جایی نیافریدم اگر بنده مرا بخواند در آنجا از زمانی که زمین و آسمان را آفریده ام و بعد از آن مرا ملاقات کند و منکر ولایت علی بن ابی طالب باشد او را سرنگون در آتش جهنم اندازم و نعم ما قیل

لو ان عبدا اتى بالصالحات غدا *** وود كل نبی مرسل و ولی

و عاش ما عاش آلافا مؤلفة *** خلوا من الذنب معصوما من الزلل

و قام ما قام قواما بلا كسل *** و صام ما صام صواما بلا ملل

فليس في الحشر يوم البعث ينفعه *** الا بحب امير المؤمنين علی

و از ابن عباس مرویست که عرض کردم خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که مرا وصیت فرما فرمود «علیک بمودة علی بن ابی طالب و الذی بعثنی بالحق نبیا» قبول نمی نماید خدا از هیچ بنده حسنه را تا آنکه سؤال نماید او را از محبت علی بن ابی طالب و خدای تعالی اعلم است بعباد خود پس هرکسی که بیاید در روز قیامت با ولایت علی بن ابی طالب قبول میشود عمل او و اگر بیاید بدون ولایت علی بن ابی طالب از او سؤال از چیزی نمیشود و امر می شود که او را در آتش جهنم داخل نمایند و صدوق علیه الرحمة نیز از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که اول چیزیکه از بندگان سؤال کنند در هنگامی که در موقف عرصات در حضور حقتعالی باز میدارند نمازهای واجیست و روزه و زکوة و حج واجب است و از ولایت ما اهل بیت پس هرکس اقرار بولایت ما اهل بیت نماید و بدان اعتقاد ببرد نماز و روزه و زکوة و حج او مقبول گردد

لله درکم یا آل یاسینا

قیح اللظى و عذاب القبر تسکینا

ایضا صدوق علیه الرحمة بسند خود از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده که اعرابی بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و آنحضرت از خانه بیرون آمده رداء الوانی بر دوش مبارکش بود اعرابی عرض کرد که امروز مانند جوانان بیرون آمدی فرمود من خود جوان و پسر جوان و برادر جوانم اعرابی عرض کرد اما جوانی امریست مقبول و اما پسر جوانی و برادر جوان بیان فرما فرمود مگر نشنیده که خدای تعالی میفرماید قَالُوا سَمِعْنَا فَتَى يَذُكُرُهُمْ

يُقَالُ لَهُ إِبرَاهِيمُ و اما آنکه برادر جوانم از آنجائیکه منادی در روز احد ندا کرد «لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار» علی برادر من است و من برادر اویم و نیز در کتاب روضة الواعظین از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که ملکی که او را رضوان میگفتند در روز بدر ندا درداد «لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار» و حسان بن ثابت مدح نموده است آنجنابرا

جبریل نادی معلنا و النقع لیس ینجلی *** و الخیل بالجمامج و الوشیح الزیلی

و المسلمون احد قوا حول النبی المرسل *** منزل لا سیف الا ذو الفقار و لا فتی الا علی

حضرت شاهی که با یک ذو الفقار

ران و ساعد از تن عنتر گرفت *** تیغ قهرش کوره و سندان ندید نی علی از دست آهنگر گرفت

حدیث سد ابواب مگر باب علی ع

صدوق علیه الرحمه بسند خود از زید بن ارقم روایت کرده که گذرگاه چند نفر از اصحاب رسول خدا از طرف مسجد بود روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود این درها را مسدود کنید مگر در خانه علی را مردم در این باب گفتگوها کردند پس رسول خدا برخاست و حمد و ثنای الهی بجای آورد بعد از آن فرمود اما بعد من از جانب خدا مأمور شدم بسد این ابواب مگر باب علی و شنیدم که این قضیه بر بعضی از شماها گران آمده و سخنان بر زبان رانده اند بخدا سوگند که من سد نکردم دری را و نگشودم دری را بلکه مأمور شدم بامری و متابعت آن نمودم و این حدیث سد ابواب انصار و مهاجرین از مسجد مگر باب علی بن ابی طالب علیه السلام را علماء و روات عامه قریب بسی روایت نقل نموده اند و این حدیث از احادیث متفق علیه بین عامه و خاصه است و لنعم ما قیل

و خص رجالا من قریش بان بنی *** لهم حجرا فیه و کان مسددا فقیل له سد کل باب فتحته

سوی باب ذی التقوی علی فسددا *** لهم کل باب اشرعوا غیر بابه و قد کان منفوسا علیه محسدا

و اسکنه فی المسجد الطهر وحده *** و زوجته و الله من شاء یرفع فجاوره فیه الوصی و غیره

و ابوابهم فی المسجد الطهر شرع *** فقالوا لهم سدوا عن الله صادقا فظنوا بها من سدها و تمنع

شیخ طبرسی بسند خود از ابن عباس روایت کرده که چون آیه قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى نازل شد عرض کردند یا رسول الله آنانیکه خدای تعالی ما را بمودت و محبت ایشان امر فرموده کیانند فرمود محمد و علی و اولاد ایشان و نیز شیخ طبرسی بسند دیگر روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که انبیا را از درختهای متفرق آفرید و لکن من و علی از یکدرخت آفریده شدیم و من اصل آندرختم و علی فرع آن و حسن و حسین میوه های آندرختند و شیعیان ما برگهای آن پس هرکه بشاخه از شاخهای آندرخت بچسبید نجات یابد و هرکه از آن میل کند فرو میرود در درکات عذاب الهی و اگر بنده بندگی کند خدا را در میان صفا و مروه هزار سال بعد از آن نیز تا هزار سال تا آنکه مانند مشک پوسیده شود و درنیابد محبت ما را خدای تعالی او را

سرنگون در آتش جهنم اندازد بعد از آن فرمود قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ وَلَنِعْمَ مَا قِيلَ

على الله في كل الامور توكلی *** و بالخمس اصحاب الكساء توسلی

محمد المبعوث حقا و بنته *** و سبطيه ثم المقتدى المرتضى علي

تکلم نمودن جمجمه با امير المؤمنين عليه السلام

و صاحب مدينة المعاجز از ابي رواحه انصاری نقل نموده و او از مغربی که چون حضرت امير المؤمنين عليه السلام از جنک نهروان فارغ شد در مراجعت استخوان سر آدميرا در بين را مشاهده کرد فرمود اين سر را بياوريد آوردند با تازیانه خود آنرا حرکت داد و فرمود خبر ده مرا که چه کس هستی فقیری یا غنی سعیدی یا شقی پادشاهی یا رعیت پس آنسر عرضکرد یا امير المؤمنين پادشاهی بودم ظالم و من پرویز بن هرمز پادشاه بودم که مالک شدم مشارق و مغارب ارض را و برداشتم بکارت پانصد کنیز را و هفتاد هزار دختران پادشاهانرا گرفتم و هزار شهر را بنا کردم و هزار پادشاه را کشتم و هزار بنده ترکی و ارمنی و رومی و زنجی خریدم و پادشاهی نبود در روی زمین مگر آنکه بر او غلبه کردم تا آنکه ملك الموت وارد بر من شد و گفت ايظالم طاغی مخالفت پروردگار نموده پس اعضاي من مرتعش شد و بحرکت آمد جوارح من هفتاد هزار اولاد پادشاه در حبس بودند آنها را بمن عرضه داشت و چون قبض روح من نمود اهل زمین از ظلم من خلاص شدند پس خداوند موکل فرمود بر من هزار هزار ملائکه عذاب را که با حره های آتشی مرا عذاب مینمایند که اگر یکی از آنها را بکوه بزنند هر آینه کوهها میسوزد و ریخته میشود و من همیشه بعذاب الهی معذبم و بعدد هر موی از بدن من مار و عقرب مسلطند بر من و مرا زهر میزنند پس آن سر ساکت شد و همه لشکر شروع نمودند بگریه کردن و بر سر زدن و عرضکردند یا امير المؤمنين ما جاهل بودیم در حق تو و تقصیر و تفریط نمودیم که غیر تو را بر تو مقدم داشتیم و ما نادم و پشیمان میباشیم بعد از آن امر فرمود که آنسر را بزیر خاک پنهان نمایند و در اینهنگام آب شط از جریان و حرکت افتاده واقف شد و جمیع ماهیان و هر حیوانی که در آب ساکن بودند بر روی آب ظاهر شدند و شهادتی دادند بر حقیقت و امامت و ولایت امير المؤمنين عليه السلام و مضمون اینحدیث را بعضی بنظم درآورده و گفته

سلامی علی زمزم و الصفا *** سلامی علی سدرۃ المنتهی

وقد کلمتک لدی النهروان *** نهارا جماجم اهل الثری

وقد بدرت لك حیتانها *** تنادیک مدعنة بالولا

شیخ طوسی در کتاب مجالس از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود پیوسته دعای بنده محجوبست و قبول نمیشود تا آنکه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد صدوق علیه الرحمة بسند خود از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روایت کرده که رسولخدا فرمود که هرکه بر من صلوات نفرستند بوی بهشت بمشامش نرسد و حال آنکه بوی بهشت از پانصد ساله راه میرسد کلینی از امام محمد باقر علیه السلام

روایت کرده که فرمود چون روز جمعه نماز عصر بجای آوردی بگو

«اللهم صل على محمد و آل محمد الاوصياء المرضيين بافضل صلواتك و بارك عليهم بافضل بركاتك و السلام عليهم و على ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و بركاته» و هرکس این صلوات را بعد از نماز عصر روز جمعه بخواند خدای تعالی در نامه عمل او صد هزار حسنه بنویسد و صد هزار سینه از او محو کند و صد هزار حاجت او را برآورد و صد هزار درجه از برای او بلند گرداند و نعم ما قیل

یا اهل بیت رسول الله حبکم *** فرض من الله فی القرآن انزله

کفاکم من عظیم القدر انکم *** من لم یصل علیکم لا صلوة له

صدوق علیه الرحمه بسند خود از ابن عباس روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی علیه السلام را مکنی بابو تراب نمود گفت بجهت آنکه صاحب زمین است و حجت خدا است بر خلق و بقاء و آرام آن بواسطه وجود آنحضرت است و از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که میفرمود چون روز قیامت شود و کفار مشاهده نمایند آنچه را که حقتعالی آماده کرده از برای دوستان و شیعیان علی از ثواب و قرب و اجر و کرامت میگویند ای کاش ما هم خاک میشدیم یعنی شیعه علی بودیم و این است که حقتعالی میفرماید و یَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا و نعم ما قیل فی المقام

چندان که تراب بو تراست *** آبستن نافه های نابست

زین روی برای مشک زادن *** گشت آهوی تبتی ستردن

جنت رقمی ز تربت او است *** تبت اثری ز تربت او است

شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب فصول روایت کرده که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم اراده فرمود که از قریش مخفی شود بجهت خوف بر نفس مقدسه خود و مشورت نمود در این باب با حضرت ابی طالب و قرار شد بر اختفاء حضرت رسول از قریش پس ابو طالب بجانب امیر المؤمنین توجه نمود که در خوابگاه حضرت رسول بخواند تا آنکه حفظ نماید نفس مقدسه رسول خدا را و جاسوسان و مستحفظین هم چو گمان نمایند که آنحضرت در خوابگاه خود باقی و بجائی نرفته است پس امیر المؤمنین علیه السلام اجابت نمود چون شب درآمد و ظلمت عالم را فروگرفت ابو طالب آورد امیر المؤمنین را و بخوابگاه رسول خدا خوابانید و رسول خدا را از جای حرکت داد پس حضرت امیر بابو طالب عرض کرد یا ایتاه انی مقتول فقال ابو طالب

اصبرن یا بنی فالصبر اجحی *** کل حی مصیره لشعوب قد بذلناک و البلاء شدید

لفداء النجیب و ابن النجیب

حضرت امیر المؤمنین در جواب پدر بزرگوار خود عرض کرد

ا تامرني بالصبر في نصر احمد *** فوالله ما قلت الذي قلت جازعا و لكنني احببت ان تر نصرتي

و تعلم اني لم ازل لك طائعا *** و سعيي لوجه الله في نصر احمد نبي الهدى المحمود طفلا و يافعا

بعد از آنکه در جایگاه رسول خدا خوابید فرمود

وقیت بنفسی خیر من وطئ الحصى *** و من طاف بالبيت العتيق و بالحجر

رسول اله الخلق اذ مکروا به *** فنجاه ذو الطول الکریم من المکر

ص: 422

و بت اراعيهم و هم يثبتونى *** و قد صبرت على القتل و الاسر

و بات رسول الله بالشعب آمنا *** و ذلك في حفظ الاله و في ستر

اردت به نصر الاله تبتلا *** و اضمرتة حتى اوسد في قبرى

و بعد از آن شیخ مفید ذکر کرده که این خبر در شب رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بشعب ابی طالب بود که آنحضرت چند مرتبه در فراش رسول خدا خوابید که از آنجمله میت آنسرور بود در شب رفتن رسول خدا بجانب غار صاحب کتاب ثاقب المناقب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم داخل شد در خانه عایشه و بر روی سریر خوابید در آنحال ماری آمد و بر روی شکم مبارک آنسرور خوابید عایشه چون ملاحظه نمود و آن حیه را بدید کس فرستاد بنزد ابی بکر چون ابی بکر داخل شد آنمار حمله بر او نموده ابو بکر مراجعت کرد بعد از آن کسیرا در طلب عمر فرستاد چون عمر داخل خانه شد باز آنمار حمله کرد بر عمر او نیز مراجعت نمود پس میمونه و ام سلمه گفتند بعایشه که کسی را در طلب علی ابن ابیطالب علیه السلام فرست چون آنسرور آمد و داخل خانه شد آنمار برخواست و در اطراف آنحضرت طواف نمود و پناه میبرد بآنسرور تا آنکه رفت و بزایویه خانه آرام گرفت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا ابا الحسن تو در این جائی و بسیار کم است که تو وارد خانه عایشه شوی عرضکرد یا رسول الله مرا دعوت نمودند که داخل این خانه شوم بعد از آن آنمار تکلم نمود و عرض کرد یا رسول الله من ملائکه هستم که غضب نموده بر من پروردگار عالمیان و آمده ام بنزد این وصی تو که شفیع من شود در نزد حق سبحانه و تعالی پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود یا علی از برای او دعا کن و من آمین میگویم بر دعای تو پس علی علیه السلام دعا کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمین گفت بعد از آن آنمار عرضکرد که آمرزید مرا خدای من و بالهای مرا بمن برگردانید و در بعضی از روایات است که در حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پر و بال او روئیده و عروج باسماں نموده صیحه میکشید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند که این ملک میگوید جزاک الله من ابن عم خیرا و ابن حماد این حدیث را بنظم آورده اینست

و لقد غدا يوما الى الهادی اذا *** بالباب معترضا شجاع اقرع

فسعی الي مولاي يلحس ثوبه *** كالمستجير به يلوذ و يضرع

حتى اذا بصر النبي لضره *** و اری الشجاع له يذل و يخضع

ناداه رفقا يا على فان ذا *** ملك له من ذى المعارج موضع

اخطا فاحبط من علو مقامه *** فاتی بجاهك شافع مشفع

فداع الاله له ليغفر ذنبه *** و اشفع فانك شافع و مشفع

فدعا على و النبي و اخلصا *** فعلا الشجاع يصيح و هو مجمع

لله من عبدين ليس لربنا *** عبدان اوجه منهما و اطوع

معجزه امير المؤمنين عليه السلام برای حبابه واليه

صدوق در کتاب اکمال الدین بسند خود از حبابه و ابلیه روایت کرده که در مسجد کوفه از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال نمودم که یا مولای
چه چیز است علامت امامت فرمود که حصاتی را بیاور و اشاره بدست

ص: 423

مبارك خود فرمود حبابه آن حصاة را آورد آنحضرت انگشتر خود بر آن سنگ زده نقش گرفت بعد از آن فرمود ايحبابه هرکس مدعی امامت شود و به بینی که این حصاترا مهرزده نقش نمود چنانکه دیدي من آنرا نقش نمودم بدان که او امام مفترض الطاعة است و این حبابه و البیه از نساء معمراتست که زمان حضرت رضا علیه السلام را ادراک نمود و آن حصاة را بنزد هر يك از ائمه برده و ایشان بخاتم خود آنرا نقش زدند چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام بر آن نقش زده بود و این حدیث از احادیث معروفه است و صاحبة الحصاة سه زن بودند یکی همین حبابه و البیه است دویمی ام سلیم سیمی ام غانم و ابو هاشم جعفری در این باب قصیده انشا نموده اینست

بدرب الحصا مولی لنا یختم الحصا *** له الله اصفی بالدلیل و اخلصا

و اعطاه آیات الامامة کلها *** کموسی فلق البحر و الید و العصا

و ما قمص الله النبیین حجة *** و معجزة الا الوصیین قمصا

فمن کان مرتابا بذاک فقصره *** من الامر ان یبلو الدلیل و یفصحا

و لنعم ما قیل ایضا فی مدحهم صلوات الله علیهم

باسمائهم احی الرمیم ابن مریم

عن السرفی ارسالهم للخلیقة

مؤلف گوید بلی مرتبه محمد و آل محمد را کسی نشناخته و بزرگی و جلالت ایشانرا کسی نفهمیده و آنچه ذکر شده و یا ذکر نمایند همه خلاق از بزرگی و جلالت شأن ایشان قطره از دریا دریا فضایل و مناقب و جلالت ایشان محسوب نخواهد شد حضرت صادق علیه السلام میفرماید آنچه ظاهر شد از برای ملائکه مقربین از اسرار آل محمد قلیلی از کثیر است و کثیر آنرا احصاء نمیتوان نمود و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه میفرماید که امام یگانه دهر است و خلیفة الله است و ولی امر خدا است و از برای او مانند نخواهد بود که را قوه آنست که برسد بمعرفت امام یا جرأت آنستکه تواند رسد بدرجه ما یا تواند دید کرامت ما را یا ادراک کند منزلت ما را عقلها حیران و وهمها سرگردان و میفرماید در این خطبه «هل يعرف او یوصف او یعلم او یفهم شان من هو نقطة الموجودات و قطب الدائرات و سر الکائنات و شعاع جلال الکبریاء جل مقام آل محمد من وصف الواصفین و نعت الناعتین و ان یقاس بهم احد من العالمین صلوات الله علیهم اجمعین» و نعم ما قیل

فما آیه لله اکبر منهم *** فهم آیه من دونها کل آیه

و ما نعمة الا و هم اولیاءها *** فهم نعمة منها ات کل نعمة

فصل چهارم در استدلال باخباریکه صریحند بر امامت و خلافت بلا فصل مولینا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و اولاد طاهرین او صلوات الله علیهم اجمعین از الواح و کتب انبیاء سلف که علماء و روای عامه نقل نموده اند

محمد بن مؤمن شیرازی که از عظماء علماء عامه است

ص: 424

بسند خود از مقاتل و عطا روایت کرده است در ذیل آیه وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ که خدای تعالی در توریة فرمود که من اختیار کردم از برای تو ای موسی وزیر را که او برادر تو است از جانب مادر یعنی هرون چنانکه اختیار کردم از برای محمد ایلیا را و او برادر محمد و وزیر و خلیفه او است بعد از او خوشا حال شما دو برادر و خوشا حال آن دو برادر و ایلیا پدر دو فرزند محمد حسن و حسین و پدر محسن است که سیمین اولاد او است هم چنانکه اولاد ترا شیر و شیر و مبشر کردم

سؤال نعتل یهودی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از وصی و خلیفه

محمد بن ابراهیم حموی که از اعلام علما اهل خلافت از ابن عباس روایت کرده که نعتل نامی که از علماء یهود و اهل کتاب بود بخدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و مسائل چندی از توحید حضرت پروردگار از آنحضرت سؤال نمود و جواب کافی شنید بعد از آن عرض کرد که مرا خبر ده از وصی خود که کیست زیرا که نیست پیغمبری مگر آنکه او را وصی هست و پیغمبر ما موسی یوشع بن نون را وصی خود گردانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بلی وصی و خلیفه من بعد از من علی بن ابی طالب و بعد از دو فرزندم حسن و حسین و بعد از ایشان نه نفر از صلب حسین که همه از امامان نیکو - کردارند نعتل عرض کرد که نامهای مبارک ایشان را بمن بگو فرمود چون حسین از دنیا بگذرد پسرش علی و بعد او فرزندش محمد و بعد او پسرش جعفر و پس از او فرزندش موسی و بعد از او فرزندش علی و بعد از او فرزندش محمد و پس از او فرزندش علی و بعد از او فرزندش حسن و پس از او فرزندش حجة بن الحسن امام عصر است و ایندوازده نفر امام امت منند بعدد نقباء بنی اسرائیل نعتل پرسید که جای ایشان در بهشت کجا خواهد بود فرمود با من خواهند بود در مقام و منزل من نعتل گفت «اشهد ان لا اله الا الله و انك رسول الله و انهم الاوصیاء بعدك» آنچه را که بمن خبر دادی همه را در کتب پیشینیان دیده و در وصیتهای موسی که بما کرده است خوانده ام که چون آخر الزمان شود پیغمبری از جانب خدا مبعوث گردد که نام او احمد صلی الله علیه و آله و سلم و خاتم پیغمبران است و پس از او پیغمبری نخواهد بود و بیاید از صلب او امامانی چند نیکوکردار بعدد اسباط

لوح حضرت فاطمه سلام الله علیها و اسامی ائمه علیه السلام

و محمد بن ابراهیم حموی بسند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود جابر بن عبد الله انصاری بخدمت پدرم رسید و آنسرور از او سؤال کرد از لوحی که در خدمت حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها دیده بود که خبر دهد پدر مرا بآن لوح جابر عرض کرد که در ولادت فرزندش حسین بخدمت سیده زنان عالمیان مشرف شدم که باو تهنیت و مبارکباد گویم دیدم که در دست او لوح سبزیست که گمان کردم که از زمرد است و در آن خط سفیدی ملاحظه کردم که مانند نور آفتاب میدرخشید عرض کردم «فداك ابی و امی» این لوح چیست فرمود این لوحیست که خدای تعالی برای پدرم بهدیه فرستاده است که در آن نام پدر و شوهرم و نام دو

فرزندم و نام اوصیاء پدرم از اولادم همه در آن نوشته شده و پدرم آنرا بمن داد که مرا بآن بشارت دهد و خوشحال کند و بعد فاطمه آن لوح را بمن داد و من آن را خواندم و صورت آن را نوشته برداشته ام پدرم بجابر فرمود میتوانی آنرا بمن نشان دهی عرضکرد بلی پس هر دو بخانه جابر رفتند پدرم صحیفه از پوست بیرون آورد و بجابر فرمود بنسخه خود نگاه کن تا من بخوانم جابر در نسخه خود نگاه میکرد و پدرم میخواند و بقدر یکحرف در ایندو نسخه اختلاف نبود جابر گفت اشهد بالله آنچه خواندی همانست که در این لوح است و صورت آن اینست بسم الله الرحمن الرحيم اینکتایبست از جانب خدای عزیز حکیم بسوی محمد که نور خدا و فرستاده دانا و پیغمبر بشارت دهنده و امیدوارکننده و حجاب و دلیل اوست که روح الامین از نزد رب العالمین بنزد او فرودآورده ای محمد نامهای مرا تعظیم کن و نعمتهای مرا شکر گو و بخشش و عطاها ی من کفران مکن منم معبودیکه جز من معبودی نیست ایمحمد مرا بندگی کن و بر من توکل نما و هیچ پیغمبر مبعوث را از دنیا نبردم مگر آنکه برای او وصی قرار دادم و من ترا بر همه انبیا تقضیل دادم و همچنین وصی ترا بر همه اوصیاء برتری و مهتری دادم و ترا بدو پست گرامی داشتم پس از خودت و ایشان را بعد از پدرشان معدن علم خود گردانیدم و حسین را مخزن وحی خود کردم و او را بشهادت گرامی داشتم و بدوستی عترت او مردم را ثواب بخشم و بدشمنی ایشان خلق را عقاب کنم اول ایشان سید عابدان و زینت گذشتگان اولیاء من است و بعد از او فرزند او شبیه جدش پیغمبر محمود محمدی که شکافنده علم و معدن حکمت منست و بعد از او جعفر که هرکه در او شک کند هلاک شود و ردّ او ردّ بر من است و گرامی خواهم داشت جعفر را بشیعیان و انصار و دوستانش را خوشنود گردانم و پس از جعفر موسی را برگزیدم و پس از او جوانی را برگزیدم تا آنکه ریسمان حکم و تکلیف من از خلق بریده نشود و حجت من بر مردم مخفی نماند و بعد از او امام هشتمی علی ولی و ناصر دین من است و بارهای گران نبوت را بر دوش او بار کنم و دیده علی را روشن نمایم بفرزندش محمد که خلیفه و جانشین او است و وارث علم و معدن حکمت و موضع سر من است و او حجت من است بر بندگان من و بعد از او فرزندش علی را که ناصر دین من و گواه منست بر خلق من و امین من است بر وحی من و بیرون آورم از صلب او کسی را که مردم را بسوی من دعوت کند و او خازن علم من است پس کامل گردانم او را بپسرش که رحمت خدا است بر اهل عالم و در او است کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب و دوستان من در زمان او ذلیل خواهند شد و پیوسته خائف و مضطرب باشند و ایشانند دوستان من حقا و بایشان رفع کنم فتنه های صعب و دشوار را یعنی کفر و ضلالت را

جواب دادن اصحاب کهف علی علیه السلام را

ابن مغزلی شافعی که از اعیان علماء اهل

خلافست روایت کرده است و همچنین سمعانی و ابو بکر جبلی از انس ابن مالک روایت کرده اند که هدیه آوردند از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و آن بساطی بود از خندف پس مرا امر فرمود که پهن نما بساط را و ده نفر را امر کرد که در آن بساط بنشینند و بعد از آن خواست علی بن ابی طالب را و باو مناجات طویلی نمود و بعد از آن علی برگشته و بر آن بساط نشست و امر فرمود بساط که حرکت نمود بجانب هوا و بعد از آن امر فرمود تا آن بساط بزمین آمد و بر روی زمین قرار گرفتند پس فرمود که آیا میدانید که این چه مکان است عرض کردند نمیدانیم علی علیه السلام فرمود اینموضع کهف و رقیم است پس برخیزید و بر ایشان سلام کنید پس قوم برخاسته و سلام کردند و جوابی نشنیدند پس علی علیه السلام برخاسته و فرمود «السلام علیکم معاشر الصدیقین و الشهداء فقالوا وعلیک السلام ورحمة الله و برکاته» انس گفت عرض کردم یا علی چه شد که اینها جواب قوم را نگفتند و جواب ترا گفتند علی علیه السلام از ایشان سؤال کرد که چرا جواب قوم را نگفتید اصحاب کهف در جواب آن حضرت گفتند که ما معاشر صدیقین بعد از موت مکالمه نمی نمایم مگر با نبی یا وصی بعد از آن علی علیه السلام امر فرمود بیاد که بردار ما را پس بساط با ما آنحضرت بلند شد و فرود آمد بحره و بمسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالتیکه آنحضرت مشغول نماز بود و این آیه را در آخر رکعت قرائت مینمود که **أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا** و این حدیث را ثعلبی که از اعظم علماء عامه است نیز نقل نموده

مناقب أمير المؤمنين عليه السلام

صاحب کتاب سیر الصحابه که از عظام مورخین اهل خلافست از مشایخ خود نقل کرده است که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یکنفر از علما اهل شام که عالم بود بتوریه و انجیل و زیور وارد مدینه شد و عرض کرد که قبيله ما چهار هزار نفراند و ما چهار نفر ایشانیم و در کتب سماویه خوانده ایم که در آخر الزمان پیغمبری مبعوث خواهد شد که از جبال مدینه بدست او و بدست وصی و خلیفه بلا فصل او هفت ناقه سیاه چشم سرخ موی که بهتر از ناقه صالح است که با هر ناقه فصیل و بچه او همراه اوست و هر ناقه از آن ناقه ها نصیب یکی از اسباط که در میان ما هستند میباشد و مرا در میان علما اختیار کردند و بخدمت تو فرستادند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با جماعتی از اصحاب آنعالم را برداشته روانه کوههای مدینه شدند و چون نزدیک بآن جبال رسیدند آنحضرت بعالم فرمود آیا میشناسی آنکوه را عرض کردند بلی و اشاره بیکی از آن کوهها نمود که اینست پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو رکعت نماز بجای آورد و دستهای مبارک خود را بلند نموده که صدای ناقه ها از کوه بلند شد پس آن عالم عرض کرد یا رسول الله همه ناقه ها را بیرون نیاورید بلکه ناقه مرا بمن عطا فرمائید تا آنکه من بروم بنزد قوم خود و بایشان اخبار نمایم تا حاضر شوند و مشاهده نمایند ناقه های خود را رسول

خدا فرمود چنین باشد پس آن عالم ناقة خود را گرفته روانه شد و بقوم خود اخبار نمود آنها را بر داشته روانه مدینه شدند چون وارد مدینه شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رحلت نموده و روح مقدسش بجوار رحمت الهی پیوسته از وصی او سؤال نمودند آنها را دلالت بسوی ابو بکر نمودند چون بنزد ابو بکر آمدند و واقعه را باو خبر دادند و از او مطالبه ناقة ها با فصیل آن کردند و گفتند اگر تو وصی آن پیغمبری ظاهر نما از برای ما ناقة های ما را ابو بکر سر بزیر افکنده و اصحاب رسول خدا شروع بگریه نمودند و گفتند ای ابا بکر اگر ناقة ها را بیرون نیاوری هرآینه اسلام از دست خواهد رفت پس ابو بکر برخاست و گفت ای معاشر علماء اهل کتاب من وصی پیغمبر و وارث علم او نیستم بلکه من کسی هستم که مردم راضی شدند بمن و مرا بر خود اختیار کردند و در جای رسول خدا نشانیدند و اکنون من شما را دلالت نمایم بوصی و وارث علم او و برادر و داماد او بر خیزید و با من بیایید پس ابو بکر با اصحاب و علمای اهل کتاب روانه خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شدند چون بخدمت آنسرور رسیدند اصحاب شروع بگریه کردند و حقیقت حال را بعرض آنسرور رسانیدند پس آن ولی ذو الجلال با آن جماعت از مدینه بیرون آمده و با آن جماعت روانه بجانب آن کوه شدند و در همان موضع که رسول خدا آن ناقة را بیرون آورده بود ایستادند پس آنحضرت دو رکعت نماز بجای آورد و دستهای مبارک بلند کرد که ناگاه صدای ناقة ها از کوه بلند شد پس فرمود بیرون بیایید باذن خدا و اذن رسول خدا و اذن وصی رسول خدا پس آن ناقة ها با فصیل و بچه از کوه بیرون آمدند و آنحضرت میفرمود که ای فلان تو سبط فلانی بگری ناقة خود را تا آنکه همه ناقة ها بیرون آمدند و احبار و علماء اهل کتاب بفریاد آمدند و گفتند «لا اله الا الله محمد رسول الله و انك وصيه المذكور عندنا في التوریه و الانجیل» که خدای تعالی وصف ترا در توریة و انجیل فرموده و تو وصی پیغمبر آخر الزمانی بعد از آن رو نمودند بای ابو بکر که تو مقدم بر وصی رسول خدا نشدی مگر از روی حسد و عداوت و بغض و خایب شدند امتی که وصی رسول خدا در میان ایشان باشد و ایشان غیر او را اطاعت نمایند بعد از آن رو کردند باصحاب و گفتند «معاشر الصحابة لا صلوة بعد النبی الا خلف الوصی» و این سبب شد از برای اباء و امتناع اکثری از صحابه از نماز خواندن خلف ابی بکر و نیز صاحب کتاب سیر الصحابه روایت کرده که فتح نهاوند در زمان عمر بن الخطاب بدست سعد بن ابی وقاص واقع شد و چون مرور بنهاوند نمودند در وقت عصر بمؤذن خود بطلحه امر کرد تا اذان عصر بگوید چون مؤذن شروع باذان نمود و گفت الله اکبر از کوه ندائی بلند شده گفت کبرت تکبیرا و چون مؤذن گفت «اشهد ان لا اله الا الله» باز بلند شد که این کلمه ایست که اهل آسمانها و زمینها او را میشناسند و چون مؤذن گفت «اشهد

ان محمدا رسول الله) باز از آن کوه صدائی بلند شد که نبی امی است پس آن مؤذن گفت که ما آواز ترا شنیدیم و شخص ترا ندیدیم از برای ما ظاهر شو پس آنکوه شکافته شد و شخص بلند قامتی که موی سرش سفید و ریش بسیار انبوهی داشت ظاهر شد مؤذن گفت خدا ترا رحمت کند کیستی تو گفت منم رغیب مؤذن گفت از اصحاب کیستی گفت از اصحاب عیسی ابن مریم علیه السلام مؤذن گفت سبب مکث تو در اینکوه از برای چه بوده است گفت با مسیح عیسی بن مریم در زمان سیاحت او بدین مکان رسیدیم و بودم من که نیکو خدمت مینمودم آن بزرگوار در اینمکان بمن فرمود که اگر حاجتی داری از من طلب نما از خداوند عالم از برای تو درخواست نمایم عرض کردم بلی فرمود آنحاجت چیست عرض کردم شنیدم از تو که می فرمودی بعد از اینکه خداوند عالم ترا باآسمان عروج داد پیغمبریکه باو بشارت دادی که در آخر الزمان می آید و بعد از طول زمان بسیار که تو از آسمان نازل میشوی با ملائکه و گفتی که قدمی تو برنمیداری مگر آنکه با تو ذریه پیغمبر آخر الزمان خواهد بود که زمین را پر از عدل می نماید بعد از اینکه پر شده است از ظلم و جور پس از تو سؤال می نمایم که از خدا بخواهی که مرا زنده بدارد تا آن وقت پس حضرت عیسی مرا گرفت و فرمود ساکن باش در این کوه که خداوند ترا مخفی میدارد از چشم خلق روزگار تا آنکه میرسند در اینمکان لشکری از امة محمد در نزدیکی تو منزل مینمایند و میشنوی صدای مؤذن آن لشکر را عرض کردم یا نبی الله میشناسی آن مؤذن را فرمود همه ایشان را می شناسم و امر ایشان اعجب الامور است پس فرمود که اسم آن مؤذن بطله است و خبر داد مرا از آنچه جاری میشود در میان تمام این امت و اصحاب این پیغمبر مبعوث و بغض و عداوت ایشان با وصی و اهل بیت او بعد از آن گفت ای مؤذن چه شده است آن نبی موعود که اسمش محمد است مؤذن گفت دنیا را وداع فرموده و بعالم بقا رحلت نمود گفت بعد از او متولی امر امت او کی شده گفت ابا بکر گفت بابی بکر بگو مؤذن گفت ابی بکر نیز وفات کرده گفت مکان او کی نشسته مؤذن گفت عمر بن الخطاب گفت بعمر بگو که بجا آوردید با وصی محمد فعلی را که احدی از امم سابقه بدین نحو بجا نیاوردند تباه باد حال امتی که با وصی پیغمبر خود چنین مخالفت بنمایند بعد از آن ذکر نمود علامات چندی را از آثار ظهور حضرت صاحب الامر و نزول حضرت عیسی بن مریم علیه السلام و داخل در کوه شد که کسی او را ندید پس سعد بن ابی وقاص تفصیل واقعه را بعمر نوشت و چون کتاب سعد بمدینه رسید عمر بر بالای منبر رفت و مضمون کتاب سعد را خواند و گریه شدیدی نمود و مسلمانان نیز از شنیدن آن گریستند بعد از آن عمر گفت قسم بخدا که بطله راست گفته و رغیب صدق گفته و عیسی نیز راست فرموده زیرا که باین واقعه خبر داد مرا رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم پس از

میان جماعت مردی برخاست و بعمر گفت ملحق شو پیروردگار خود بتوبه و انابه و حق را باهش برگردان و این حدیث را عبد القادر شهرزوری و ابو سفیان دمشقی و ضیاء الدین شافعی در کتاب دلایل النبوة نقل نموده و در آخر ذکر کرده اند که چون عمر از منبر بزی آمد که بخانه خود رود در بین راه ابن عباس را ملاقات کرد و گفت یا عبد الله گمان تو آن باشد که صاحب تو که امیر المؤمنین است مظلوم واقع شده ابن عباس گفت بلی و الله یا عمر برگردان حق او را پس اعراض از او نمود و بسرعت رو بخانه خود رفت و ابن عباس مراجعت نمود صاحب رساله قوامیه و صاحب کتاب حلیة الاولیا و سمعانی و صاحب تاریخ بغداد نقل نموده اند که «قال النبی صلی الله علیه و آله و سلّم لما اسري بی الی السماء رایت علی ساق العرش مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله ایدته بعلی و نصرته بعلی» و صدر الائمة اخطب خوارزمی از جماعتی از مشایخ خود روایت کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود که جبرئیل بر من نازل شد در حالتیکه که پهن نموده بود جناح و پر و بال خود را دیدم بر بال او نوشته است «لا اله الا الله محمد النبی رسول الله» و بر بال دیگر او نوشته «لا اله الا الله علی الوسی» و بروایت دیگر از مشایخ خود نقل نموده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود در شبیکه بآسمان عروج نمودم دیدم در آسمان چهارم و در آسمان هفتم ملکی را که نصف او از آتش و نصفی از برف و بر روی او نوشته بود «ایّد الله محمدا بعلی» من تعجب نمودم پس آنملک گفت از چه تعجب مینمائی یا رسول الله بدرستیکه از برای علی فضایلی است اکثر از اینها و خداوند نوشته است در جبهه من «خلقت محمدا و علیا قبل الدنیا بالفی عام» عبد الله بن حافظ عبدی در تاریخ جرجان و نظیری در کتاب خصایص از ابن عباس و ابن مسعود روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که از برای قمر دو وجه است یعنی دو طرفست که یک طرف آن روشنائی میدهد اهل آسمانها را و از طرف دیگر روشنی میدهد اهل زمین را و بر آن وجهی که بآسمانست نوشته شده الله نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ بآن وجهی که رو بزمین است نوشته شده است بر آن محمد و علی نور الارضین» و بروایت دیگر از ابن مسعود آنکه شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم که فرمود از برای آفتاب دو وجه است بوجهی روشنی میدهد اهل زمین را و بوجه دیگر روشنی میدهد اهل سمواترا و در هر دو وجه او کتابتی است آیا میدانید آن مکتوب چه چیز است گفتم «الله و رسوله اعلم» فرمود کتابتی که بر وجه سمواتست نوشته است که الله نور السموات و الارض و کتابتی که بر وجه ارض است مکتوبست که «علی نور الارضین» و صدر الائمة موفق بن احمد بسند خود نقل نموده است از ابی ذر که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم فرمود در شبی که بآسمان عروج نمودم و از حجابها گذشتم در مراجعت شنیدم که منادی از وراء حجاب

ندا می‌کرد «نعم الاب ابوك ابراهيم و نعم الاخ اخوك على و استوص به» و نیز صدر الاثمه از بسیاری از مشایخ خود نقل نموده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در لیلۃ المعراج از جانب رب العزة وحی رسید بسوی من که قد اخترت لك علیا فاتخذہ لنفسك خلیفة و وصیا و نحلته علمی و حلمی و هو امیر المؤمنین حقا لم ینلها احد قبله و لیست لاحد بعده یا محمد علی رایة الهدی و امام من اطاعنی و هو نور اولیائی و هو الکلمة التي الزمتها المتقین من احبه فقد احببنی و من ابغضه و فقد ابغضنی فبشره بذلك یا محمد» و نیز صدر الاثمه از مشایخ خود روایت نموده است که جبرئیل نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و عرض کرد که در شب گذشته حق جل و علا مباهات نمود بعبادت پسرعم تو علی بن ابیطالب علیه السلام بر ملائکه و حمله عرش و فرمود «ملائکتی انظروا الی حجتی فی ارضی بعد نبی محمد قد عفر خده علی التراب تواضعا لعظمتی اشهدکم انه امام خلقی و مولی بریتی» ابن شهر آشوب از کتاب بصری نقل نموده است که جماعتی از اهل یمن خدمت ذیمسرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شدند و عرض کردند که ما از بقیه ملک مقدم از آل نوح نبی هستیم و وصی پیغمبر ما سام بن نوح بود و در کتاب خود بما خبر داد که از برای هر پیغمبری معجزه ایست و از برای او وصی است که قائم مقام او است پس وصی تو که خواهد بود رسول خدا اشاره فرمود بجانب علی بن ابی طالب علیه السلام پس عرض کردند که بما نشان بدهد وصی پیغمبر ما را که سام بن نوح است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود «قم یا علی معهم» و داخل مسجد شو و بزنی پای خود را در نزد محراب علی علیه السلام برخاست و با آنقوم داخل مسجد شدند و دو رکعت نماز بجای آورد و پای مبارک بر زمین زد پس زمین منشق شد و تابوتی و لحدی ظاهر شد و بود در میان تابوت شیخی که نورانی بود صورت او مانند ماه شب چهارده و خاک از سر و روی او میریخت و لحدیه بسیار بلندی داشت و گفت «اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله سید المرسلین و انک علی وصی محمد سید الوصیین انا سام بن نوح» پس آنقوم صحیفه هائی که همراه داشتند بیرون آوردند و نگاه کردند دیدند که اوصاف او مطابق است با آنچه در صحیفه های ایشان نوشته بود عرض کردند که از این صحیفه ها قدری قرأت نماید پس سام ابن نوح شروع نمود بقرائت صحف تا آنکه سوره از آن تلاوت نمود و بعد از آن سلام کرد بر علی بن ابیطالب و در جای خود خوابید و زمین بهم آمد پس آنقوم ایمان آوردند بسید انبیاء و سید اوصیاء محمد بن جریر طبری و ابی مخنف از عبد الله بن عمر روایت کرده اند که گفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود در شب معراج مخاطب فرمود پروردگار من مرا بلسان علی بن ابی طالب پس عرض کردم الهی تو با من مخاطبه میفرمائی یا علی بن ابی طالب وحی شد بسوی من «یا احمد انا شئی لا کالاشیاء لا افاض بالناس و لا اوصف بالشبهات خلقتک من نوری و خلقت علیا من نورک فاطلعت علی سر اثر

قلبك فلم اجد الى قلبك احب من حب علي بن ابي طالب خاطبتك بلسانه كيما بظمئن قلبك و اين حديث را نيز صدر الائمه در كتاب فضائل بسند خود از عبد الله بن عمر نقل نمود و ابي مخنف بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روايت کرده که رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم فرمود که چون حقتسبحانه و تعالی قلم را خلق کرد فرمود بنویس قلم عرضکرد «یا رب ما اکتب» حقتعالی فرمود «اکتب لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله» چون قلم نوشت عرضکرد یا رب آیا چه کسانند اینان که اسم ایشانرا مقرون باسم خود فرموده حق تعالی فرمود ایقلم «محمد نبی و خاتم اولیائی و انبیائی و علی ولی و خلیفتی علی عبادی و حجتی علیهم و عزتی و جلالی لولا هما ما خلقتک و لا خلقت اللوح المحفوظ» و نظیری در کتاب خصایص بسند خود از ابن مسعود روايت کرده که رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم فرمود در شبیکه بمعراج رفتم عرض نمودند بر من ابواب بهشت را دیدم بر آن نوشته بود «لا اله الا الله محمد رسول الله ولی الله» ابوالمظفر سمعانی و صدر الائمه اخطب خوارزمی و ابن شریه دیلمی در کتاب فردوس بسند خود از جابر بن عبد الله انصاری روايت کرده اند که رسول خدا صلی الله عليه و آله و سلم فرمود دیدم که بر باب جنت نوشته بود «لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله»

ظاهر شدن چشمه آب بدست امیر المؤمنین علیه السلام و اسلام آوردن راهب

و نظیری در کتاب خصایص و محمد بن جریر طبری و حبیب بن جهم و اکثر اهل سیر و تواریخ و روات عامه روايت نموده اند که چون امیر المؤمنین علیه السلام در وقعه صفین با لشکر خود بزمین بلقع که موضع بی آب و علف بود نازل شد در نزد قریه صندودیا مالک اشتر عرضکرد که آیا نازل شویم بر غیر ماء حضرت فرمود که زود است که خداوند تبارک و تعالی آب مرحمت فرماید و امر فرمود آن مکانرا حفر نمایند چون قدری کنند سنگ سیاه عظیمی پیدا شد و در او حلقه بود که عاجز شدند تمام لشکر از برداشتن و کندن آنسنگ پس حضرت امیر المؤمنین دعائی خواند و دست یداللهی دراز کرده آنسنگ را بلند نموده چهل ذرع دورتر انداخت پس چشمه آبی ظاهر شد که شیرین تر از شهد و سردتر از برف و باصفا تر از یاقوت بود پس از آن آب تمام لشکر آشامیدند بعد از آن آنحضرت برگردانید آنسنگ را بموضع خود و امر فرمود تا بر سر آن سنگ خاک ریختند چون قدری از آنمکان دور شدند حضرت فرمود آیا کسی هست که موضع آنسنگ را بداند عرضکردند که همه ما میدانیم موضع آنسنگ را چون برگشتیم اثری از آنسنگ ندیدیم و آنموضع بر ما مخفی شد ناگاه دیدم راهبی را که از صومعه خود بیرون آمد چون نظر مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر آن راهب افتاد فرمود «انت شمعون» عرضکرد بلی این اسمی است که مادرم مرا بآن تسمیه نموده و احدی بر آن مطلع نبود مگر خدای تعالی پس حضرت فرمود چه میخواهی ایشمعون عرضکرد که اسم این چشمه زاجوه است حضرت فرمود که اسم اینچشمه را حوما است و این چشمه ایست از جنت که از اینچشمه

آشامیدند سیصد و سیزده نفر از اوصیای پیغمبران «و انا آخر الوصیین شربت منه» راهب عرضکرد که بهمین طریق یافتیم این را در تمام کتب انجیل و این دیر بنا شده است بجهة طلب نمودن همین امر چه بسیار از رهبانان بتمنای اینمطلب در اینموضع بسر بردند و درک این فیض عظمی نمودند و خدای تعالی مرا بآن فایز گردانید پس از آن اسلام اختیار کرد و ملازم رکاب آنحضرت بود تا صفین و اول کسیکه بفیض شهادت رسید همین راهب بود و امیر المؤمنین علیه السلام بر بالین او حاضر شد و اشک از چشمهای مبارکش جاری گردید و فرمود «المرء مع من احب الراهب معنا يوم القيامة» ابن عقده بسند خود از سلیم بن قیس روایت کرده که چون لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنزدیکی دیر راهبی فرود آمدند پس بیرون آمد از آن صومعه شیخ جمیل الوجه و حسن الهيئة و کتابی در دست او بود پس بخدمت آنحضرت آمد و سلام کرد او را بخلافت پس حضرت فرمود مرحبا ای شمعون عرضکرد من از ذریه حواریین عیسی بن مریم میباشم و جدم افضل از سایر حواریین عیسی بود و حضرت عیسی کتب و علم خود را باو تسلیم نمود و ما همیشه بر دین او بودیم و از دین خدا برنگشتیم و این کتب که در نزد من است باملاء عیسی بن مریم و خط جد من است که هرچیزی در او نوشته و اسم هر پادشاه و مدت سلطنت او تا آنکه خدای عز و جل مبعوث مینماید مردی را از عرب از ذریه اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام در زمین تهامه در قریه که اسم آن مکه است و نام نامی و اسم گرامی آن پیغمبر احمد است و در آن کتاب نوشته شده است مولد او و مبعث او و محل هجرت او و آنکه چه اشخاص با او مقاتله می نمایند و چه اشخاص او را یاری میکنند و دشمنان او کیانند و در آن کتاب اسم سیزده نفر از ولد اسماعیل بن خلیل الرحمن مذکور است که ایشان خیرة الله اند در میان خلق او و محبوب ترین خلائق اند دوست آنها دوست خدا و دشمن آنها دشمن خدا و طاعت ایشان طاعت خدا و معصیت ایشان معصیت خدا است و اسماء و نسب ایشان در آن کتاب مذکور است و آنکه زمان حیوة ایشان در دنیا چه قدر است و تا آنکه نازل میشود بر آخر ایشان عیسی بن مریم و در خلف آخر ایشان نماز بجای می آورد و میگوید باو که شما امامانی هستید که احدی بر شما مقدم نخواهد بود احمد رسول خدا و اسم او محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم است و صاحب او حامل لواء محشر است و او برادر و وصی و خلیفه او است در امت او و احب خلق الله است بعد از او و بعد از آن یازده نفر از اولاد او دو پسر او همنام پسران هرون شبر و شبیر و نه نفر از ائمه از ولد کوچکتر آنهاست که اسم او حسین است واحدا بعد واحدا آخر ایشان کسی است که عیسی بن مریم در پشت سر او نماز میخواند و زمین را پر از عدل و داد مینماید پس چون پیغمبر آخر الزمان مبعوث شد پدرم او را تصدیق نمود و ایمان باو آورد

و شهادت داد که او رسول خدا است حقا و کبر السن بود بر حمت ایزدی واصل شد و بمن گفت ای فرزند وصی محمد آنکسی است که اسم او وصف او در این کتاب مذکور است و از این مکان میگذرد بعد از آنکه سه نفر از ائمه ضلال بگذرند و چون از این مکان مرور نماید برو و با او بیعت نما و با دشمنان او جهاد کن یا امیر المؤمنین دست خود را بلند نما که من با تو بیعت نمایم بشهادتی «ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد انك خليفة رسول الله في امته و شاهده على خلقه و حجته في ارضه و ان الاسلام دين الله» و بیعت نمود پس حضرت امیر المؤمنین با او فرمود بنما بمن کتاب خود را پس آن راهب کتاب خود را بیرون آورد حضرت آن کتاب را یکی از اصحاب خود داد و فرمود این کتاب را بترجمی بده که آن را عبری نسخه نماید چون آن کتاب را بردند و عبری نسخه نموده آوردند خدمت آنحضرت پس فرمود بفرزندش حسین که بیرون بیاور آن کتابی را که بخط من است باملاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بتو سپردم آن را چون آندو نسخه را قرائت نمودند یکحرف مخالف هم نبود و یکحرف تقدیم و تأخیر نداشت غزالی بسند خود روایت کرده است که نجاشی که یکی از سلاطین در عهد نبی بود هدایائی خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرستاد از فصوص یاقوت و عقیق حضرت آنها را در میان اصحاب خود تقسیم نمود و از برای دست مبارک خود عقیقی برداشت و بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود این خاتم را بنقاش ده که بر روی آن نقش نماید آنچه را که من دوست دارم یعنی کلمه «لا اله الا الله» را بر آن نقش نماید حضرت امیر آن را بنقاش داد و فرمود بنویس بر او آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنرا دوست دارد و نقش نما بر آن لا اله الا الله را در یکسطر و در سطر دیگر نقش نما آنچه را که من دوست دارم که محمد رسول الله است چون آن انگشتر را بخدمت رسول خدا آوردند و مشاهده فرمودید که در او سه سطر نوشته است که «لا اله الا الله محمد رسول الله ولی الله» رسول خدا فرمود یا علی من امر کردم که یکسطر در آن بنویس تو سه سطر بر او نوشتی علی علیه السلام عرض کرد یا رسول الله بحق تو چون امر فرمودی که بنویسم بر او آنچه را که تو دوست داشتی من هم دوست داشتم که اسم مبارک شما بر او نقش شود که دو سطر نوشته شود پس جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد حضرت رب العزة سلامت میرساند و می فرماید که تو امر نمودی بآنچه دوست داشتی آن را و علی امر کرد بآنچه دوست داشت و من هم کتابت نمودم آنچه را که دوست داشتم که علی ولی الله است و در روایت ابی بکر هزلی آنستکه که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم انگشتر خود را در دست مبارک نمود و بر او نوشته بود «انا محمد بن عبد الله و انا محمد رسول الله» و آن شب گذشت چون صبح شد رسول خدا مشاهده کرد دید که در تحت آن خط نوشته شده است علی

ولي الله تعجب نمود در آنحال جبرئیل نازل شد و عرضکرد یا رسول الله حقتعالی می فرماید که تو نوشتی آنچه را که اراده نمودی و ما نیز نوشتیم آنچه را که اراده نمودیم زمخشری در کتاب ربیع الابرار از ابی سعید خدری روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در شب معراج چون باسماں رفتم جبرئیل دست مرا گرفت و داخل بهشت نمود و بر روی ستري از سترهای بهشتی نشستم پس سیبی بمن داد چون آنرا شکافته دو نصف نمودم حوریه از میان آن سیب ظاهر شد و گفت «السلام عليك يا احمد السلام عليك يا رسول الله السلام عليك يا محمد» گفتم باو رحمك الله کیستی تو گفت راضیه مرضیه ام که خداوند جبار مرا آفرید از سه نوع اسفل من از مشک و اعلاى من از کافور و وسط من از آب حیوان و پروردگار من فرمود «کونی فکنت خلقت لابن عمك و وصيك و وزيرك علي بن ابی طالب عليه السلام» و صدر الاثمه همین حدیثرا نقل نمود باندک تفاوتی و در آخر آن چنین ذکر نموده که «خلقت لاختيك و ابن عمك علی ابی طالب عليه السلام» در حدیث هام بن هثیم بن لاقیس بن ابلیس است که از احادیث معروفه بین اهل حدیث است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مجلس خود نشسته بود که شخصی وارد شد که قامت بسیار بلند طولانی داشت مانند نخله و سلام کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم جواب سلام او را داده و فرمود شبیه جن و کلام ایشانست پس فرمود باو که کیستی عرضکرد «انا هام بن الهثیم بن لاقیس بن ابلیس» فرمود که میان تو و ابلیس دو پدر فاصله است عرضکرد بلی یا رسول الله فرمود چه قدر از عمر تو گذشته عرضکرد اکثر عمر دنیا را گذرانیده ام مگر قلیلی از آنرا و من در زمان قتل هاییل غلامی بودم که می فهمیدم کلام را و در آجام راه میرفتم و افساد طعام و قطع ارحام می نمودم و من تائب شدم فرمود بدست کدام يك از انبیاء تائب شدی عرضکرد بدست حضرت نوح علیه السلام و با او بودم در کشتی و با حضرت ابراهیم علیه السلام و بعد از آن با یوسف و موسی بودم و سفری از توریة را از او تعلیم گرفتم و با عیسی بودم از او انجیل را تعلیم گرفتم و عیسی بتو سلام رسانید رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بر او باد سلام پس فرمود حاجت تو بسوی ما چه چیز است عرض کرد یا رسول الله حاجت من آنستکه که تعلیم فرمائی بمن چند سوره از قرآن را که آن را در نماز خود قرائت نمایم حضرت فرمود یا علی تعلیم نما هام را و مدارا نما با او هام عرضکرد این کیست که مرا باو سپردی و ما گروه جنیان تکلم نمینمائیم مگر با پیغمبر یا وصی پیغمبر رسول خدا فرمود یا هام وصی آدم که بود گفت شیث بن آدم فرمود وصی نوح که بود عرضکرد سام بن نوح فرمود وصی هود که بود عرضکرد یوحنا ابن حنان ابن عم هود فرمود وصی ابراهیم که بود عرضکرد اسحق بن ابراهیم علیه السلام فرمود وصی موسی که بود عرضکرد یوشع بن نون فرمود وصی عیسی که بود عرضکرد شمعون الصفا ابن عم مریم فرمود در کتاب آسمانی وصی

محمد کرا یافتید عرضکرد در توریة ایلیا فرمود اینست ایلیا وصی من علی عرضکرد از برای او اسم دیگری هست که ما یافتیم او را حیدره پس حضرت امیر المؤمنین چند سوره از قرآن را تعلیم او نمود و در کتاب مناقب الفاخرة در ذکر حدیث ناقوس که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنرا بعربی شرح فرمود که ذکر ناقوس اینست که میگوید سبحان الله حقا حقا ان المولى صمدا حقا صدقا صدقا الى آخر ابن کوا و صعصعه و زید بن صوحان و اصیغ بن نباته و جماعتی گفتند که اینکلام را عرضه داشتیم بر اسقف نصاری که صد و بیست سال از عمرش گذشته بود گفت خلاف نیست حرف و احدی از آن و گفت بدرستی که ما یافتیم در انجیل اسم محمد و اسم علی را گفتند باسقف اسم علی در انجیل چه چیز است گفت تفسیر آن آنکه رب انجیل میفرماید علی حکیم گفتند اسم محمد در انجیل چه چیز است گفت اسم او الاملد الا حاماطیا تفسیر او اینکه مسیح میگوید یاتی من بعد اسمہ احمد فآمنوا به بعد از آن اسقف گفت اینمرد که تفسیر ناقوس نموده بمن نشان بدهید آنجماعت او را بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بردند چون نظر اسقف بآنحضرت افتاد گفت اینست آنکسی که شما ذکر نمودید گفتند بلی گفت من شناختم حقیقت صفة او را در انجیل و من شهادت میدهم بر اینکه او وصی ابن عم خود است پس اسلام اختیار کرد اسقف و صیحه کشید و دنیا را وداع نمود و حضرت امیر علیه السلام فرمود «عاش في الاسلام يسيرا و يعمر في الجنة كثيرا» ابی یوسف یعقوب بن سفیان و ابو عبید القاسم در تفسیر خودشان از اعمش از ابن عباس روایت کرده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در شب معراج پروردگار من فرمود «یا محمد السلام عليك منی اقرأ منی علی بن ابی طالب السلام و قل له انی احبه و احب من یحبه یا محمد من حبی لعلی بن ابیطالب اشتقت له اسما من اسمی فانا العلی العظیم و هو علی و انا المحمود و انت محمد» ابراهیم بن محمد حموی بسند خود نقل نمود از یکی از احبار یهود که جوانی بود از اولاد هرون آمد بنزد عمر و گفت اگر تو وصی و خلیفه پیغمبر مبعوثی جواب مسائل مرا بگو عمر عاجز شد و او را دلالت نمود خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پس آنجوان هرونی مسائل خود را سؤال نموده و جواب شنید بعد عرضکرد خبر ده مرا از وصی محمد که چه قدر در دنیا زندگی مینماید آیا میمیرد یا شهید میشود فرمود من وصی محمدم که زندگانی مینمایم بعد از او مدت سی سال و بعد از آن شقی ترین خلق پی کننده ناله نمود ضربتی میزند و اشاره بسر مبارك خود فرمود که محاسن من خضاب میشود پس آنجوان هرونی گفت «اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد يا علی انك وصی محمد» و آنکه تو احق و سزاوارتری بمقام او از دیگران بعد از آن از آستین خود کتابی بیرون آورد

که بخط عبرانی نوشته بود بخدمت آنحضرت گذارد همینکه نظر مبارک آنحضرت بآن مکتوب افتاد گریه کرد و فرمود اسم من در توریة مذکور است و بآن جوان هرونی نشان داد دید اسم مبارک خود را بلغت عبرانی جوان هرونی عرضکرد راست فرمودی قسم بخداوندیکه نیست خدائی مگر ذات مقدس او که این مکتوب بخط پدرم هرون باملاء موسی بن عمران است که از پدران من بمن ارث رسیده است حضرت گریه کردند و فرمودند «الحمد لله الذی لم يجعلنی عنده منسیا الحمد لله الذی اثبتنی فی صحف الابرار» و دست آنجوان هرونی را گرفته بمنزل خود تشریف آوردند و معالم دین و شرایع اسلام را بآن جوان تعلیم فرمودند مؤلف کتاب ثوابة الموصلی بسند خود از ابی موزج روایت کرده است که من در بیت المقدس ملاقات نمودم عمران بن خاقانرا که جدید الاسلام بود و محاجه مینمود با یهودی به بیان و علم خرد آنچه را که مشاهده نموده بود در توریة از علامات پیغمبر آخر الزمان و یهودی نمیتوانست انکار او نماید روزی بمن گفت ای ابو موزج یافتیم ما در توریة سیزده اسمی را که آن محمد و اثنی عشر از اهل بیت او که اوصیاء و خلفاء اویند و مذکور نیست در توریة که خلفاء محمد از تیم و عدی و بنی امیه باشند و نیز در همین کتاب بسند خود از سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب نقل کرده که از پدرم عبد الله بن عمر شنیدم که میگفت شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود در شب معراج پروردگار من بمن وحی فرمود که کرا خلیفه و جانشین خود قرار داده در میان امت خود عرضکردم یا رب برادر خود را فرمود علی بن ابی طالب را عرضکردم بلی فرمود یا محمد ملاحظه نمودم در میان اهل ارض ملاحظه پس اختیار نمودم ترا در میان اهل ارض پس ذکر نمیشود نام من مگر آنکه نام تو ذکر میشود انا المحمود و انت محمد و بعد از آن ملاحظه دیگر نمودم پس اختیار نمودم علی بن ابی طالب را و او را وصی تو قرار دادم پس تو سید انبیائی و علی سید اوصیاء و از برای او اسمی از اسماء خود مشتق نمودم «فانا الا علی و هو علی» یا محمد بدرستیکه من خلق نمودم علی و فاطمه و حسن و حسین را از نور واحد و بعد از آن عرض کردم ولایت ایشانرا بر ملائکه پس هرکس قبول ولایت ایشان نمود او را از مقربین قرار دادم یا محمد اگر بنده از بندگان من عبادت نماید مرا تا آنکه منقطع شود از کثرت عبادت بعد از آن مرا ملاقات نماید و حال آنکه انکار نموده باشد ولایت ایشانرا هرآینه داخل مینمایم او را در آتش جهنم بعد از آن فرمود یا محمد آیا دوست داری که ایشانرا به بینی عرضکردم بلی فرمود در پیش روی خود مقدم شو چون مقدم شدم دیدم علی بن ابی طالب و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجة القائم صلوات الله علیهم اجمعین را کانه کوکب دری فی وسطهم و نیز بهمین

سند مذکور روایت کرد سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب که گفت با پدرم عبد الله بن عمر در نزد کعب الاحبار که یکی از احبار یهود بود که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم اسلام اختیار کرده بود بودیم میگفت ائمه از این امت بعد از پیغمبر خودشان بعدد نقباء بنی اسرائیل اند که در این حال علی بن ابی طالب اقبال نموده میآمد کعب گفت این اول ایشانست و یازده نفر از ولد او هستند پس کعب شروع نمود بشمردن اسماء ایشان در توریة و ابن عقده حافظ بسند خود از عبد الله بن ابی اوفی روایت کرده که چون فتح خیبر شد عرض کردند برسول خدا که در خیبر یکی از احبار یهود است که صد ساله از عمر او گذشته است و در نزد او است علم توریة پس او را خدمت حضرت حاضر نمودند فرمود راست بگو بآنچه ذکر شده است از نام من در توریة و اگر راست نگفتی ترا بقتل میرسانم پس اشک از چشم آنعالم یهودی جاری شد عرض کرد اگر راست بگویم قوم مرا میکشند و اگر دروغ بگویم تو مرا میکشی رسول خدا فرمود تو در امان خدا و امان من هستی راست بگو آن عالم عرض کرد که در خلوت عرض مینمایم رسول خدا فرمود من اراده نکرده ام از سئوال نمودن از تو مگر آنکه جهرا و در ملاء عام بگوئی آنچه از علامات من یافتی در توراة عالم یهودی عرض کرد که در سفری از اسفار توریة اسم تو و وصف تو و اتباع تو مذکور است و اینکه تو بیرون میائی از جبل فاران و ندا کرده میشود بتو و باسم تو بر روی هر منبری و دیدم من علامت ترا که ما بین دو کتف تو خاتمی است که ختم کرده شده است باو نبوت یعنی پیغمبری بعد از تو نیست و از اولاد تو یازده سبط بیرون میآید از صلب ابن عم تو و اسم او علی است و میرسد ملک تو مشرق و مغرب زمین را و فتح میکنی خیبر را و قلع باب آن مینمائی و لشکر را بر روی دست خود از خندق عبور میدهی و اگر در تو این صفاتست من ایمان بتو آوردم و قبول اسلام نمودم بر دست تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ایعالم علامت کتف در من است و آن باقی علامات از برای ناصر من علی بن ابی طالب علیه السلام است پس آنعالم ملتفت شد بجانب علی بن ابی طالب علیه السلام عرض کرد تویی قاتل مرحب اعظم علی علیه السلام فرمود بلکه احقر و منم که جهاد نمودم با او بقوه و حول الهی و منم که عبور دهنده ام لشکر را بر زند و کف خود پس آنعالم گفت بلند نما دست خود را و من شهادت میدهم بر اینکه «لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و انک معجزه» بدرستی که خارج میشود از تو یازده نفر نقیب مثل نقباء بنی اسرائیل ابناء داود علیه السلام و نیز ابن عقده بهمین سند از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که چون خداوند تبارک و تعالی کشف فرمود از برای ابراهیم خلیل علیه السلام بصر او را و نظر کرد بجانب عرش الهی پس ملاحظه نمود نوری را عرض کرد «الهی و سیدی ما هذا النور» وحی شد باو که یا ابراهیم این نور محمد صافی من است ابراهیم عرض کرد الهی و سیدی نور

دیگری در پهلوی آن نور می بینم وحی شد باو که یا ابراهیم این علی ناصر دین منست عرضکرد الهی نور دیگر مشاهده می نمایم در پهلوی این دو نور وحی شد باو که این نور فاطمه است عرضکرد الهی دو نور دیگر می بینم که در پهلوی این سه نور است وحی شد باو که ایندو حسن و حسین اند که در پهلوی نور جد و پدر و مادر خود واقع شدند عرضکرد الهی نه نور دیگر می بینم که احاطه نموده اند این انوار خمه را وحی شد باو که اینها ائمه از اولاد ایشانند عرض کرد که اسماء ایشان کدام است وحی شد باو که ای ابراهیم اول ایشان علی بن الحسین و محمد ولد علی و جعفر ولد محمد و موسی ولد جعفر و علی ولد موسی و محمد ولد علی و علی ولد محمد و حسن ولد علی و محمد ولد حسن القائم المهدی عجل الله فرجه عرضکرد الهی انوار بسیاری در اطراف آنها می بینم که احصاء آن نتوان نمود وحی شد باو که اینها شیعیان و دوستان ایشانند عرضکرد که شیعیان و محبین ایشان بچه علامت شناخته می شوند وحی شد که بنماز پنجاه و یک رکعت و جهر به بسم الله الرحمن الرحیم و قنوت قبل از رکوع و سجده شکر و تختیم بیمین ابراهیم عرضکرد الهی مرا از شیعیان و محبین ایشان قرار ده وحی شد که ای ابراهیم تو را از شیعیان ایشان قرار دادم پس نازل فرمود خدا در حق ابراهیم **وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ** و این حدیث را مفضل از ابو حنیفه نیز نقل نموده و این جمله از اخبار در این فصل از حدیث قدسی و کتب سماویه از انبیاء سلف و امتان ایشان و امثال آن که علماء و روات عامه با اسانید معتبره در کتب خودشان نقل نموده اند و اما علماء شیعه در مؤلفات خودشان اضعاف مضاعف نقل نموده اند از ائمه دین صلوات الله علیهم اجمعین که در این کتاب نقل ننمودیم و دلالت این اخبار مستفیضه بلکه متواتره اظهر از آنستکه برشته بیان بیرون آید چه آنکه بهر قسم بیان دلالت آن شود اظهر از آنچه بیان نمودند نخواهد بود در دلالت کردن بر اینکه خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام است و بعد از او احد عشر از ذریه او واحدا بعد واحد که حجج خداوندند و امامان بر حق و خلفاء رسول خداوندند «و لله الحمد علی ما هدانا من دین الحق» و بجهت تیمن و تبرک دو حدیث از علماء شیعه از ائمه طاهرین نیز نقل می نمایم در این فصل

لوح حضرت فاطمه سلام الله علیها

حدیث اول آن که در احتجاج و عیون اخبار الرضا و غیر آن از کتب اخبار از ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام روایت شده است

که آنسرور فرمود که پدرم امام محمد باقر علیه السلام بجابر فرمود که بیرون بیاور آن صحیفه را که مادرم فاطمه زهراء سلام الله علیها بر تو قرائت نمود و تو آنرا نسخه گرفتی جابر آنصحیفه را بیرون آورد و صحیفه دیگری در نزد پدرم بود آنرا بیرون آورد و فرمود ای جابر نظر نما در صحیفه خود تا قرائت نمایم من صحیفه خود را پس جابر بر صحیفه خود نگاه می کرد و پدرم صحیفه خود را بر او قرائت

می کرد که یکحرف مخالف هم نبودند جابر گفت اشهد بالله بهمین قسم دیدم در آن لوح مکتوب در نزد فاطمه زهرا سلام الله علیها را و آن صحیفه اینست بسم الله الرحمن الرحیم این کتابیست از جانب پروردگار عزیز علیم از برای محمد نور او و سفیر او و دلیل او نزل به روح الامین از جانب رب العالمین که تعظیم نما یا محمد اسماء مرا و شکر کن نعماء مرا و انکار نما آلاء مرا «انی انا الله لا اله الا انا قاصم الجبارین مذل الظالمین و دیان الدین انی انا الله لا اله الا انا» پس هرکسی که امیدوار باشد غیر فضل مرا و یا آنکه بترسد غیر عدل مرا عذاب می نمایم او را عذابی که معذب نمایم احدیرا «فایای فاعبد و علی فتوکل» بدرستی که من مبعوث نساختم هیچ پیغمبری را که کامل کرده باشم ایام او را و منقضی شود مدت او مگر آنکه قرار دادم از برای او وصی بدرستی که من تقضیل دادم ترا بر همه انبیا و تقضیل دادم وصی ترا بر همه اوصیا و اکرام نمودم او را بدو شبیل و دو فرزند او حسن و حسین و قرار دادم حسن را معدن علم خودم بعد از انقضاء مدت پدر او و قرار دادم حسین را خازن وحی خودم و اکرام کردم او را بشهادت و ختم نمودم از برای او بسعادت و او افضل و ارفع شهادت از جهت درجه و قرار دادم کلمه تامه را در نزد او بعترت حسین ثواب میدهم و عقاب می نمایم و اول ایشان علی سید العابدین است و زین اولیاء من است و فرزند شبیه جد او محمود «محمد الباقر لعلمی و المعدن لحکمی» زود است که هلاک شوند کسانی که شک بیاورند در حق جعفر که ردکننده او ردکننده بر من است و هرآینه اکرام می نمایم مثوای جعفر را و هرآینه مسرور خواهم ساخت او را در اشیا و انصار او و اولیاء او و اختیار نمودم بعد از او فرزند او موسی را و او حبل من است که منقطع نمی شود و حجت من است که مخفی نخواهد بود و بدرستی که اولیاء من برخلاف سعادت نخواهند بود و هرکسی که انکار نماید یکی از ایشان را پس بتحقیق که انکار نموده است نعمت مرا و افترا بر من زده است و ویل از برای کسیست که انکار نماید بعد از عبد من موسی حیب مرا و خیره مرا بدرستی که تکذیب کننده بامام ثامن من تکذیب همه اولیاء من است علی ولی من و ناصر من است و هرآینه روشن می نمایم چشم او را بمحمد پسر او و خلیفه او بعد از او و وارث علم من است و معدن حکم من است و موضع سر منست و حجت من است بر خلق من و ختم نمودم بسعادت از برای ابن او علی ولی من و ناصر من و شاهد در خلق من و امین من بر وحی من و بیرون می آورم از صلب او داعی بسوی سیل خود و خازن علم خود حسن را و بعد از آن کامل می گردانم او را بفرزند او که رحمة للعالمین است از برای او است کمال موسی و بهاء عیسی و صبر ایوب اُولَئِكَ عَلَيْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُهْتَدُونَ

حدیث دویم شیخ طوسی ره بسند خود در کتاب غیبه

از ابی

ص: 440

صالح از ابن عباس نقل کرده که جبرئیل نازل شد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بصحیفه از جانب خدا که در او دوازده خاتم بود عرضکرد یا رسول الله حقتعالی سلامت میرساند و می فرماید که دفع کن این صحیفه را بسوی نجیب از اهل بیت خود بعد از خود که بگشاید آن خواتیم را و بخاتم اول عمل نماید بآنچه در اوست و چون مدت او منقضی شد دفع نماید آنصحیفه را بسوی وصی بعد از خود و همچنین واحدا بعد واحد دفع نمایند بسوی دیگری و هر یک عمل نماید بخاتم خود که مخصوص اوست پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بجای آورد آنچه را که خدا فرموده و دفع نمود بسوی علی بن ابی طالب علیه السلام و اول آن خواتیم را آنسرور گشود و عمل نمود بآنچه در او بود و پس از آنقضاء مدت خود دفع نمود آنرا بسوی امام حسن علیه السلام و آنحضرت آنرا گشود و عمل نمود بآنچه مخصوص باو بود پس حضرت مجتبی دفع نمود آن صحیفه را بحضرت امام حسین علیه السلام که گشود آنرا و عمل بآن نمود بعد از آن حضرت سید الشهداء آنرا دفع نمود بعلی ابن الحسین علیه السلام و هم چنین واحدا بعد واحد تا آخر ایشان و در غیبه نعمانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده استکه نازلشد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کتابی مختوم و نازل نشد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم کتاب مختوم مگر وصیت و جبرئیل علیه السلام عرضکرد یا محمد این وصیت تو است در امت تو بسوی اهل بیت تو رسول خدا فرمود ای جبرئیل کدام یک از اهل بیت من عرضکرد نجیب الله از اهل بیت تو و ذریه تو که ارث میبرند علم نبوترا از تو و در آن کتاب خواتیم چندی بود پس گشود اول از آن خواتیم را علی بن ابی طالب علیه السلام و عمل نمود بآنچه در او بود و گشود دویم از آن خواتیم را حسن بن علی و سیم از آن خواتیم را حسین علیه السلام و هکذا واحدا بعد واحد الی آخر ایشان صلوات الله علیهم اجمعین

پایان جلد دوم

عنوان صفحه

در معنی امامت 3

سؤال جاثلیق از ابی بکر و عدم توانائی او بر جواب 5

سؤال جوان یهودی از عمر و ارجاع او بامیر المؤمنین علیه السلام 7

در اثبات حسن و قبح عقلی 11

در بطلان نسبت اخلال واجبات بخدا 16

در بیان وجه حاجت بسوی امام و خلیفه بعد از نبی صلی الله علیه و آله و سلم 18

در اینکه امامت از اصول دینست یا فروع دین 19

در اینکه نصب امام بر خدای تعالی واجبست یا بر امت 20

دلیل چهارم و پنجم بر وجوب نصب امام بر خدایتعالی 27

در وجوب نصب خلیفه و امام 31

اخبار داله بر اینکه تعیین امام بر حقتعالی است 36

تعیین فرمودن رسولخدا صلی الله علیه و آله و سلم عدد خلفاء را 38

در اینکه امامت و خلافت بیچه نحو ثابت خواهد شد 39

دلیل بر بطلان طریق ثبوت امامت بقهر و غلبه 42

داستان مرگ عمر و تعیین خلیفه 46

در بطلان امامت و خلافت به بیعت 68

ص: 442

کیفیت استخلاف ابو بکر عمر را و مطاعن مجلسی این استخلاف را 71

مفاسد استخلاف ابو بکر و عمر را 73

سؤال جوان مدائنی از حدیثه از حقیقت خلافت خلفاء ثلاثه 76

مکالمه جوان انصاری با حدیثه 77

امر نمودن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم صحابه را بسلام کردن بعلی علیه السلام بامره المؤمنین 79

ذکر لیلۃ العقبه و توطئه منافقین قتل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را 82

مضامین صحیفه میثومه 84

فوت معاذ بن جبل و اقرار او بخلافت امیر المؤمنین علیه السلام بروایت عامه 86

بیان موارد نقض صحیفه میثومه 90

تجهیز پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم لشکر اسامه را 93

تمه حدیث حدیثه با جوان انصاری 95

بیان واقعه سقیفه بنی ساعده بنقل عامه 97

در اینکه انصار قصد خلافت نداشتند 99

وقایع سقیفه بنقل ابن ابی الحدید 101

کشتن عمر سعد بن عبادہ را 104

بیان مفاسد قضیه سقیفه 106

در بطلان خلافت به اجماع 108

نامه ابی بکر پیدرش و جواب دادن او 111

محاجه ابن عباس با عمر 113

طوق نمودن حضرت امیر علیه السلام آهن را بگردن خالد بن ولید 115

انکار جماعتی از مهاجرین و انصار بر ابی بکر 120

- آتش بردن عمر بدر خانه حضرت فاطمه علیه السّلام بنقل عامه 125
- هجوم منافقین بخانه حضرت فاطمه علیه السّلام 127
- آتش زدن خانه حضرت فاطمه علیه السّلام بنقل عامه 128
- آوردن عمر علی علیه السّلام را بمسجد بعنف برای بیعت 129
- مخالفت مالک بن نویره با خلافت ابی بکر 131
- کشته شدن مالک بن نویره 132
- در بطلان ثبوت امامت و خلافت باجماع 138
- در اینکه خلیفه باید معصوم باشد 144
- در اینکه قوانین الهیه بعد از نبی محتاج بحفاظت است 148
- در لزوم شرطیت عصمت در امام و خلیفه 156
- در اینکه عهد امامت بظالمین نمیرسد 157
- در صدق مشق یمن قضی عند المبدء 158
- در معنی لا ینال عهدی 160
- در اینکه صدیقون سه نفرند و علی علیه السّلام افضل ایشانست 165
- نقض نمودن مجلسی کلام فخر رازی امام المعتصیین را 166
- و جوب اطاعت اولی الامر که علی بن ابی طالب علیه السّلام است 171
- در شأن نزول آیه تطهیر 174
- دلالت آیه تطهیر بر عصمت اهل بیت 175
- ادله بر شرطیت عصمت در امام 178
- در اینکه صراط مستقیم صراط علی و اولاد او علیه السّلام است 184
- در اینکه خیر البریه علی و اولاد طاهرین او علیه السّلام اند 188

در اینکه آل یسین آل محمدند بنقل عامه 191

در اینکه صراط مستقیم طریقه محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل محمد است 193

در اینکه جانشین پیغمبر باید صاحب معجزه باشد 194

حکایت طالوت و جالوت و امتحان بنی اسرائیل 199

آصف بن برخیا و خرق عادت او 202

اظهار نمودن رسولان حضرت عیسی علیه السلام معجزه برای اهل انطاکیه 204

ایمان آوردن علماء نصاری بسبب ظهور معجزه از امیر المؤمنین علیه السلام 206

مهر نمودن حضرت رسول و اوصیای آنحضرت سنگریزه را 209

ادله بر شرط بودن اعلمیت در امام و خلیفه 214

جواب دادن امیر المؤمنین علیه السلام سائل یهود را 219

سؤال علماء یهود از امیر المؤمنین علیه السلام و جواب آنحضرت ایشانرا 222

سؤال علماء نصاری از ابی بکر و عجز او از خواب 224

جواب دادن امیر المؤمنین علیه السلام مسائل عالم نصاری را 228

در صفات و شرایط امام و خلیفه 236

در مقام امام 241

در اینکه امیر المؤمنین علی علیه السلام خلیفه بلا فصل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم است 244

مناقب بیشمار مولی الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام بنقل عامه 248

دلیل دیگر در خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام 255

در بیان اهتمام به امر وصیت 261

الزام نمودن هشام عمرو بن عبید را در مسجد بصره در باب امامت 262

الزام نمودن هشام عالم شامی را در محضر حضرت صادق علیه السلام 265

قبول نمودن عالم شامی دین حق را در محضر حضرت صادق علیه السّلام 266

شأن نزول آیه انما ولیکم الله 268

انگشتر دادن امیر المؤمنین علیه السّلام بسائل در رکوع 270

آیات داله بر خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السّلام 278

در اینکه انبیاء مبعوث شدند بولایت علی بن ابیطالب علیه السّلام 289

در اینکه عهد امامت بظالمین نمیرسد 292

نقل حدیث حذیفه بنقل روات عامه 295

نقل حدیث غدیر خم بطرق مختلفه از عامه 300

در معانی مولی و اینکه در آیه بمعنی اولی بتصرف است 314

ذکر بعضی ایرادات وارده بحدیث غدیر و جواب آن 321

نقل خطبه وارده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلّم در روز غدیر خم 323

احادیث داله بر افضلیت امیر المؤمنین علیه السّلام از جمیع صحابه 337

ذکر فضائل و مناقب امیر المؤمنین علیه السّلام بنقل عامه 344

نصوص وارده بر خلافت و امامت امیر المؤمنین علیه السّلام بنقل عامه 347

ایرادات وارده بر اخبار مذکوره و جواب از آنها 349

نص رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلّم بر وجوب تمسک بتقلین 351

در استدلال بخلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السّلام بسنت نبویه 355

احادیث داله بر خلافت و وصایت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السّلام 358

حدیث سد ابواب مسجد مگر باب علی علیه السّلام 366

حدیث منزلت بنقل عامه 369

اخبار وارده در فضیلت و منقبت امیر المؤمنین علیه السّلام 371

نقل هارون الرشید منقبتی از مناقب امیر المؤمنین در مجمع علماء و قضاة 373

سبب نمودن خطیب دمشقی امیر المؤمنین علیه السلام را و مسخ شدن او نزد هارون 374

اخبار وارده در منقبت امیر المؤمنین علیه السلام بنقل عامه 375

نجوای امیر المؤمنین علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم 380

احادیث نبویه داله بر خلافت بلا فصل امیر المؤمنین علیه السلام 387

حدیث بساط 389

از جمله خصوصیات حضرت امیر علیه السلام ولادت در خانه کعبه است 399

مناقب امیر المؤمنین علیه السلام بنقل خاصه 401

فداکاری امیر المؤمنین علیه السلام در لیلۃ المبیت 404

نزول سوره هل اتی در حق علی علیه السلام و اهل بیت او 406

جنگ امیر المؤمنین علیه السلام با مرحب خیبری 408

رد شمس برای امیر المؤمنین علیه السلام 410

حکایت توقف شمس برای ابو منصور واعظ 412

در مناقب امیر المؤمنین علیه السلام 414

آتش دوزخ برای دشمنان و نعیم بهشت برای دوستان علی علیه السلام است 417

تکلم نمودن جمجمه با امیر المؤمنین علیه السلام 421

معجزه امیر المؤمنین علیه السلام برای حبابه و البیه 424

سؤال نعثل یهودی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از وصی و خلیفه 425

لوح حضرت فاطمه سلام الله علیها و اسامی ائمه علیه السلام 426

جواب دادن اصحاب کهف علی علیه السلام را 427

مناقب امیر المؤمنین علیه السلام 428

ظاهر شدن چشمه آب بدست أمير المؤمنين عليه السلام و اسلام آوردن راهب 432

در اینکه نام پیغمبر و علی و ائمه علیهما السلام در توریة و صحف آسمانی مذکور است 426

لوح حضرت فاطمه سلام الله علیها 440

پایان فهرست جلد دوم

ص: 448

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

